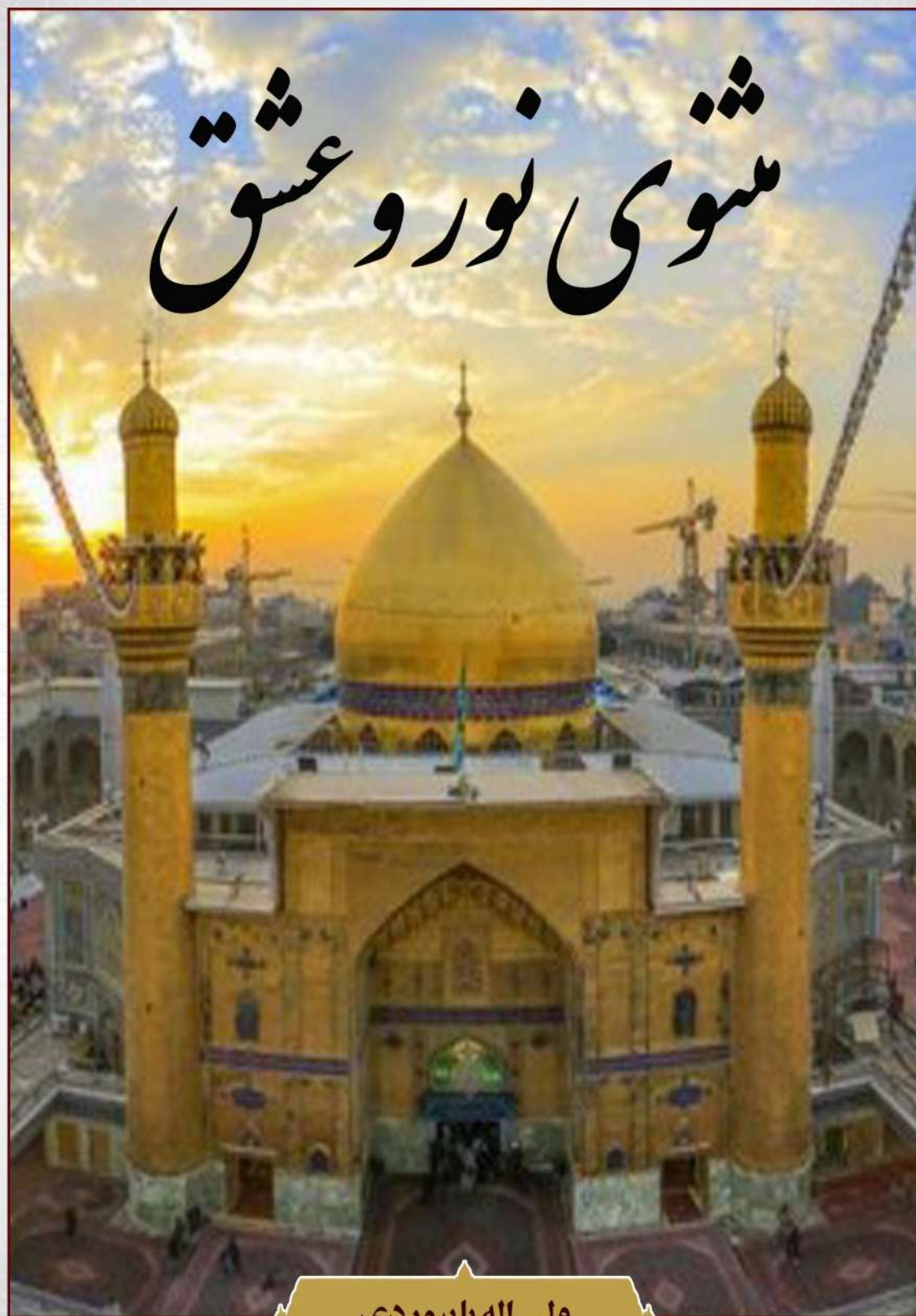


# شوی نور و عشق



ولی اله بایوردی



شوی نور و عشق

ولی اله بایوردی



آفرین بر پیکر شهر اهر  
چون خروشان سرو قامت در نظر  
شهر مهمانان به سینه یاد باد  
شهره آفاقی وجودت شاد باد  
ملک عالم در وجودت بهتر است  
ملک این نه ملک آن شیرین تر است  
آخرت باشد که بایوردی کجا  
می روی یاران صدا گویی بیا  
ولی اله بایوردی . زمستان 1402

« اندک ذوق و قریحه ادبی خود را مدیون زندگی

دوران کودکی خود در سرسبز ترین جنگل ها و  
مناطق کوهستانی شهرستان ارسباران (اهر) در  
استان آذربایجان شرقی، هستم. منطقه ای با  
مناظر شگفت انگیز جاذبه های تاریخی، پوشش  
گیاهی و جانوری منحصر به فرد که با ترکیب  
احساس عشق، ایمان و امید شاعر را به تفکر و

« سیر در انفس دعوت مینماید.

ISBN : 978-622-94298-1-5



9 786229 429815



یا هو

مثنوی

نور و عشق

ولی اله بابوردی

تبریز

۱۴۰۲

سرشناسه	:	بایبوردی، ولی الله، ۱۳۴۴ -
عنوان و نام پدیدآور	:	مثنوی نور و عشق / ولی الله بایبوردی.
مشخصات نشر	:	قم: شهید ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	:	۵۵۷ص.
شابک	:	978-622-94298-1-5
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
موضوع	:	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- شعر
		600-601 ,Imam I ,Ali ibn Abi -talib poetry--
		شعر مذهبی فارسی -- قرن ۱۴
		Religious poetry, Persian -- 20th century
		شعر فارسی -- قرن ۱۴
		Persian poetry -- 20th century
رده بندی کنگره	:	PIR۷۹۶۳
رده بندی دیویی	:	۸۱۶۲/۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۹۴۸۸۰۷۹

## مثنوی نور و عشق

نویسنده: ولی اله بایبوردی

ناشر: شهید

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۲

چاپخانه: ایران

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۴۲۹۸-۱-۵

کلیه حقوق این اثر متعلق به مؤلف می باشد.

ارتباط با مؤلف: ۰۹۳۳۳۲۹۲۱۸۳

## دیساجہ

زادہ خطہ آذربائیجان شرقی شهرستان احرہتم۔ متولد بہار ۱۳۴۴۔ از دوران راحمائی تحصیلی و نوجوانی با ذوق و علاقہ اسی وصف پذیر، شعری سرایم۔ شعرایم را حین مطالعہ کتب ارزشمند، الہام گرفته می گیرم۔ علی دو سویدہ کہ ہم مرابہ مطالعہ وامی دارد و ہم توانائی و امکان دسترسی بہ خزانہ لغاتی بسیار را ممکن می سازد۔  
قالب شعرایم در اوزان مختلف شوی، قصیدہ، غزل، دوبیتی و... می باشد۔

عالم شعر، منظومہ اسی است موزون کہ قصد دارد شاعر را بہ اوج احساس و معنا در جست میان معانی و ارتباط با مخاطب رهنمون سازد۔ نظم برخلاف شعر، جریانی است کہ بیشتر افراد از آن بی بہرہ اند، هر چند کہ متأسفانہ در پردازش شعر، نیز بسیاری ناتوانند۔

رقص کلمات موزون در شعر بہ مثابہ سمفونی موسیقی است کہ دارای ریتم و آہنگی خاص است۔ ہمین ریتم باعث روانی کلمات در شعر است۔ کیست کہ شعر زیبای باز بدان باتراز با کمرہای فراوان "سید محمدالدین میرفرخانی" مختص بہ گچین کیلانی "را در خاطرات دوران کودکی خود نداشتہ باشد؟ یا شعر ارزشمند:  
من یار مہربانم، دانا و خوش میانم "عباس یمینی شریف" را چه کسی در اعناق کودکی خویش کم کردہ است؟

این اشعار با تمامی فصاحت و بلاغت سادہ خود، ذوق کودکان را برمی افروخت و امروز، بزرگسالان حنکام سیر در گذشتہ، تنہی بر گوشہ لبان خود ترسیم می سازند۔  
زیبایی شعر در ضمن آہنگین آن است کہ غم و فراق و ہجران را مرہی صد بیش از ہر نوع دارو و درمان طبی دوامی کند۔  
امید کہ خوانندگان ارجمند و فرہنجتہ، بخلاتی خوش و خاطره انگیزی با شعرایم داشتہ باشند۔

خالق کہ وجود خلق را انشا کرد در دقعر عرش عشق را املاکرد

اسکاه وجود نازنین دل را بانام مبارکش دو صد معنا کرد

	<b>خطبه ۱</b>
۱	ناتوانی بشر از شناخت ذات تعالا
	<b>خطبه ۲</b>
۶	حمد رحمان شناخت دوران جاهلیت
	<b>خطبه ۳</b>
۸	شکایت از خلفای مسلمین
	<b>خطبه ۴</b>
۱۱	ویژگی اهل بیت
	<b>خطبه ۵</b>
۱۱	سکوت امام
	<b>خطبه ۶</b>
۱۲	درایت امام و مظلومیت ایشان
	<b>خطبه ۷</b>
۱۳	علامه پیروان شیطان
	<b>خطبه ۸</b>
۱۳	عهد شکنی زبیر
	<b>خطبه ۹</b>
۱۳	شناخت طلحه و زبیر
	<b>خطبه ۱۰</b>
۱۳	هوشیاری امام در برابر یاران جمل
	<b>خطبه ۱۱</b>
۱۴	آموزش نظامی
	<b>خطبه ۱۲</b>
۱۴	پاداش عمل
	<b>خطبه ۱۳</b>
۱۴	علل سقوط جامعه
	<b>خطبه ۱۴</b>
۱۵	نقش محیط در اعمال انسان
	<b>خطبه ۱۵</b>
۱۵	نقش اقتصاد
	<b>خطبه ۱۶</b>
۱۵	سیاست حکومت ضرورت تقوا
	<b>خطبه ۱۷</b>
۱۶	مدعیان دروغین
	<b>خطبه ۱۸</b>
۱۸	وحدت مسلمین کمال دین و قرآن
	<b>خطبه ۱۹</b>
۱۸	خطاب به اشعث بن قیس
	<b>خطبه ۲۰</b>
۱۹	شناخت واقعیت ها

	<b>خطبه ۲۱</b>
۱۹	راه های هدایت
	<b>خطبه ۲۲</b>
۱۹	شناسایی ناکثین شجاعت امام
	<b>خطبه ۲۳</b>
۲۰	نیکی به خویشان و لازم بودن تعاون
	<b>خطبه ۲۴</b>
۲۱	ضرورت جهاد
	<b>خطبه ۲۵</b>
۲۱	سرزنش امت خائن علل شکست آن
	<b>خطبه ۲۶</b>
۲۲	شناخت فرهنگ اجتماعی و مظلومیت علی
	<b>خطبه ۲۷</b>
۲۳	علل شکست کوفیان عظمت والای جهاد
	<b>خطبه ۲۸</b>
۲۴	شناخت دنیا گرایش به معنای دنیای باقی
	<b>خطبه ۲۹</b>
۲۵	مذمت مردم کوفه
	<b>خطبه ۳۰</b>
۲۶	پاسخ دندان شکن به شایعات
	<b>خطبه ۳۱</b>
۲۶	روان شناسی زبیر و طلحه
	<b>خطبه ۳۲</b>
۲۶	توصیف پاکان در جامه تعریف ناشدنی
	<b>خطبه ۳۳</b>
۲۸	شکایت از فتنه ویژگی اخلاقی امام
	<b>خطبه ۳۴</b>
۲۹	عقب ماندگی اجتماع نا فرمانی جامعه
	<b>خطبه ۳۵</b>
۳۰	ستایش خدا شکست مردم اجتماع کوفه
	<b>خطبه ۳۶</b>
۳۰	هدایت خوارج شناخت اهل نهروان
	<b>خطبه ۳۷</b>
۳۰	دوری از حکومت و سکوت امام
	<b>خطبه ۳۸</b>
۳۱	شناخت شبهه
	<b>خطبه ۳۹</b>
۳۱	سرزنش کوفیان و علت شکست آن

	<b>خطبه ۴۰</b>
۳۲	حکومت آرمانی
	<b>خطبه ۴۱</b>
۳۲	دوری از نیرنگ
	<b>خطبه ۴۲</b>
۳۳	شناخت دنیا گرایش به آخرت
	<b>خطبه ۴۳</b>
۳۳	برخورد با دشمن ضرورت جهاد
	<b>خطبه ۴۴</b>
۳۴	فرار از میدان نبرد
	<b>خطبه ۴۵</b>
۳۴	حمد رحمان برخورد با دنیا
	<b>خطبه ۴۶</b>
۳۵	دعای سفر
	<b>خطبه ۴۷</b>
۳۵	آینده نگری
	<b>خطبه ۴۸</b>
۳۵	آمادگی رزمی ثنای پروردگار
	<b>خطبه ۴۹</b>
۳۶	راه های خدا شناسی
	<b>خطبه ۵۰</b>
۳۶	شناسایی حق از باطل علت پیدایش فتنه
	<b>خطبه ۵۱</b>
۳۷	مرگ و زندگی
	<b>خطبه ۵۲</b>
۳۷	شکر گذاری از نعمت های خدا
	<b>خطبه ۵۳</b>
۳۸	توصیف قربانی
	<b>خطبه ۵۴</b>
۳۸	شیدایی مردم در روز بیعت ضرورت پیکار با شامی جماعت
	<b>خطبه ۵۵</b>
۳۸	جنگ با هدف
	<b>خطبه ۵۶</b>
۳۹	ویژگی جهاد در دوران پیمبر
	<b>خطبه ۵۷</b>
۳۹	رهایی از ستم معاویه
	<b>خطبه ۵۸</b>
۳۹	مظلومیت علی در برابر خوارج
	<b>خطبه ۵۹</b>
۴۰	خبر از کشت و کشتار خوارج

	<b>خطبه ۶۰</b>
۴۰	تداوم تفکر انحرافی خوارج
	<b>خطبه ۶۱</b>
۴۰	نهی کشتار خوارج
	<b>خطبه ۶۲</b>
۴۰	تهدید به ترور امام
	<b>خطبه ۶۳</b>
۴۱	آخرت گرایی
	<b>خطبه ۶۴</b>
۴۱	تقوای هدمند ضرورت توبه
	<b>خطبه ۶۵</b>
۴۲	شناخت خدا با انواع پدیده ها
	<b>خطبه ۶۶</b>
۴۲	آموزش رزمی دشمن شناسی
	<b>خطبه ۶۷</b>
۴۳	رد برهان انصار و قریش در رابطه با امامت
	<b>خطبه ۶۸</b>
۴۳	ویژگی های مدیریتی
	<b>خطبه ۶۹</b>
۴۴	ارزش اخلاقی منفی کوفی جماعت
	<b>خطبه ۷۰</b>
۴۴	شکوه
	<b>خطبه ۷۱</b>
۴۴	خلق معنوی امام پاسخ به شایعات
	<b>خطبه ۷۲</b>
۴۵	ویژگی های پیامبر اسلام
	<b>خطبه ۷۳</b>
۴۶	خبر غیبی از حکومت
	<b>خطبه ۷۴</b>
۴۶	ویژگی امام از زبان خود
	<b>خطبه ۷۵</b>
۴۷	دفاع در برابر تهمت ها
	<b>خطبه ۷۶</b>
۴۷	ویژگی بندگان
	<b>خطبه ۷۷</b>
۴۷	هشدار به غاصبان



	خطبه ۷۸
۴۸	مناجات امام
	خطبه ۷۹
۴۸	جایگاه علم
	خطبه ۸۰
۴۹	مدیریت خانوادگی
	خطبه ۸۱
	توصیف پارسایی
۴۹	خطبه ۸۲
	شناخت محیط پیرامون
۴۹	خطبه ۸۳
	عبرت از روزگار شگفتی های آفرینش
۵۰	خطبه ۸۴
	ویژگی های امام
۵۸	خطبه ۸۵
	وصف بهشت خدا شناسی
۵۹	خطبه ۸۶
	ارزش های اخلاقی شناخت ضد ارزش ها
۶۰	خطبه ۸۷
	خبر غیبی وصف زشت ترین و خوب ترین انسان
۶۲	خطبه ۸۸
	عامل هلاکت انسان
۶۵	خطبه ۸۹
	عبرت از روزگار
۶۶	خطبه ۹۰
	اندرزهای حکیمانه نشان های خدا در هستی
۶۷	خطبه ۹۱
	آفرینش خلق گیتی
۶۹	خطبه ۹۲
	ویژگی مدیریتی امام
۸۰	خطبه ۹۳
	خبر از فتنه گری های عاملان
۸۱	خطبه ۹۴
	توصیف خدا نبی و اهل بیت
۸۳	خطبه ۹۵
	توصیف جاهلیت ویژگی های تبلیغات
۸۵	خطبه ۹۶
	خدا شناسی
۸۵	

	<b>خطبه ۹۷</b>
۸۶	مظلومیت امام علی توصیف از یاران پیامبر
	<b>خطبه ۹۸</b>
۸۸	روش سالم ماندن در حکومت
	<b>خطبه ۹۹</b>
۸۹	یاد مرگ استمداد از خدا دوری از دنیا
	<b>خطبه ۱۰۰</b>
۹۰	تداوم امامت
	<b>خطبه ۱۰۱</b>
۹۲	خبر از حوادث روزگار
	<b>خطبه ۱۰۲</b>
۹۳	رزم مجاهدان خبر از کشت و کشتار بصریان
	<b>خطبه ۱۰۳</b>
۹۴	وصف انسان مومن ارزش عالم و جاهل
	<b>خطبه ۱۰۴</b>
۹۵	دوران جاهلی و بعثت پیامبر
	<b>خطبه ۱۰۵</b>
۹۶	نقش امام در حکومت جهان اسلام
	<b>خطبه ۱۰۶</b>
۹۸	علل سقوط مردم توصیف از نبی اکرم
	<b>خطبه ۱۰۷</b>
۱۰۰	نبرد یاران در صفین
	<b>خطبه ۱۰۸</b>
۱۰۱	خبر از کشت و کشتار حکومت ضد ارزش ها
	<b>خطبه ۱۰۹</b>
۱۰۳	یاد قیامت ویژگی اخلاقی پیامبر و امام
	<b>خطبه ۱۱۰</b>
۱۰۸	مبانی اعتقادی و ارزش والای قرآن مجید
	<b>خطبه ۱۱۱</b>
۱۰۹	پرهیز از دنیای حرام شناخت ماهیت دنیا
	<b>خطبه ۱۱۲</b>
۱۱۴	ناتوانی انسان در شناسایی فرشتگان
	<b>خطبه ۱۱۳</b>
۱۱۴	سرزنش غفلت زدگان
	<b>خطبه ۱۱۴</b>
۱۱۹	سفارش به تقوای الهی
	<b>خطبه ۱۱۵</b>
۱۱۵	روش استغفار و دعا برای طلب باران
	<b>خطبه ۱۱۶</b>
۱۲۱	اندرز یاران خبر از کشتار

	<b>خطبه ۱۱۷</b>
۱۲۲	نکوهش مردمان خود پرست
	<b>خطبه ۱۱۸</b>
۱۲۳	توصیف یاران نکوکار
	<b>خطبه ۱۱۹</b>
۱۲۴	مسئولیت رهبری
	<b>خطبه ۱۲۰</b>
۱۲۵	آخرت گرایی دور از دنیای خودکامه
	<b>خطبه ۱۲۱</b>
۱۲۶	حکمت سیاست های مکر دشمنان
	<b>خطبه ۱۲۲</b>
۱۲۸	افشای قرآن زدن بر نیزه ها و هدف مبارزه
	<b>خطبه ۱۲۳</b>
	<b>خطبه ۱۲۴</b>
۱۳۰	میدان جنگ و امداد گران
	<b>خطبه ۱۲۴</b>
۱۳۰	رزم و تعلیم معنوی سربازان واقعی اسلام
	<b>خطبه ۱۲۵</b>
۱۳۲	توصیف دشمنان امام
	<b>خطبه ۱۲۶</b>
۱۳۴	عدالت اقتصادی مرز بین اسراف و عدالت
	<b>خطبه ۱۲۷</b>
۱۳۵	دوری از افراط و تفریط
	<b>خطبه ۱۲۸</b>
۱۳۷	جایگاه علم غیب
	<b>خطبه ۱۲۹</b>
۱۳۹	عبرت گرفتن از دنیای زیبا فریب
	<b>خطبه ۱۳۰</b>
۱۴۰	تقوای الهی جهاد اکبر
	<b>خطبه ۱۳۱</b>
۱۴۱	حکومت اسلامی و شرایط رهبری
	<b>خطبه ۱۳۲</b>
۱۴۳	باد مرگ با ثنای پروردگار
	<b>خطبه ۱۳۳</b>
۱۴۴	عظمت والای قرآن
	<b>خطبه ۱۳۴</b>
۱۴۶	امداد غیبی در پیروزی
	<b>خطبه ۱۳۵</b>
۱۴۷	شناخت دشمنان واقعی امام
	<b>خطبه ۱۳۶</b>
۱۴۷	بیعت مردم با امام

	خطبه ۱۳۷
۱۴۸	ادعای طلحه و زبیر
	خطبه ۱۳۸
۱۴۹	حکومت امام عصر
	خطبه ۱۳۹
۱۵۱	ویژگی امام
	خطبه ۱۴۰
۱۵۱	دوری از غیبت
	خطبه ۱۴۲
۱۵۲	معرفی حق و باطل راه تشخیص آن
	خطبه ۱۴۳
۱۵۳	بخشش و احسان دوری از اسراف
	خطبه ۱۴۳
۱۵۳	نظام هستی
	خطبه ۱۴۴
۱۵۵	ویژگی های امامان اثنا عشر
	خطبه ۱۴۵
۱۵۷	شناسایی دنیا مذمت بدعت ها
	خطبه ۱۴۶
۱۵۸	پیروزی اسلام مشاوره نظامی
	خطبه ۱۴۷
۱۵۹	جایگاه ثقل اکبر و اصغر
	خطبه ۱۴۸
۱۶۲	اهداف شیطانان اصحاب جمل
	خطبه ۱۴۹
۱۶۲	یاد مرگ وصایای امام
	خطبه ۱۵۰
۱۶۴	حکومت هادی آخر زمان
	خطبه ۱۵۱
۱۶۶	خبر از آینده خونین و مذمت گمراهیان
	خطبه ۱۵۲
۱۶۹	صفات خدا و عظمت امامان هادی
	خطبه ۱۵۳
۱۷۱	غفلت زندگی و راه های درمانی آن
	خطبه ۱۵۴
۱۷۳	شرایط امام و رهبری
	خطبه ۱۵۵
۱۷۵	توصیف خدا خلقت خفاش

۱۷۷	خطبه ۱۵۶ ویژگی های قرآن و ره آورد ایمان
۱۸۰	خطبه ۱۵۷ تنهایی در گور عبرت از تاریخ خودسازی
۱۸۳	خطبه ۱۵۸ خبر از آینده دردناک
۱۸۴	خطبه ۱۵۹ توصیف حکومت کشور داری
۱۸۴	خطبه ۱۶۰ ساده زیستی امام توجه به روش انبیا
۱۹۰	خطبه ۱۶۱ عبرت از گذشتگان گرایش به تقوای الهی
۱۹۲	خطبه ۱۶۲ شکوه از ستم
۱۹۳	خطبه ۱۶۳ شگفتی پدیده های آفرینش
۱۹۵	خطبه ۱۶۴ هشدار به عثمان جایگاه ارزشی امام
۱۹۷	خطبه ۱۶۵ خلقت طاووس
۲۰۱	خطبه ۱۶۶ علت پیروزی و شکست ملت ها
۲۰۲	خطبه ۱۶۷ ویژگی قرآن مجید وصف مسلمانی
۲۰۴	خطبه ۱۶۸ دشواری های جنگ های داخلی (ناکثین)
۲۰۴	خطبه ۱۶۹ پیروی از رهبری و افشای توطئه ناکثین
۲۰۵	خطبه ۱۷۰ راه های هدایت
۲۰۶	خطبه ۱۷۱ آماده سازی مردم برای جهاد
۲۰۷	خطبه ۱۷۲ شکوه از قریش و گروه ناکثین
۲۰۸	خطبه ۱۷۳ شناخت دنیا با گرایش به تقوا

	<b>خطبه ۱۷۴</b>
۲۱۰	شایعه پراکنی قتل عثمان
	<b>خطبه ۱۷۵</b>
۲۱۱	شایعه پراکنی قتل عثمان
	<b>خطبه ۱۷۶</b>
۲۱۲	انواع ضلالم تشویق به اعمال نیکو
	<b>خطبه ۱۷۷</b>
۲۱۷	سرزنش خیانتکاران حکمیت
	<b>خطبه ۱۷۸</b>
۲۱۸	راه های شناخت نُنیا
	<b>خطبه ۱۷۹</b>
۲۲۰	خدا شناسی
	<b>خطبه ۱۸۰</b>
۲۲۰	سرزنش کوفیان افکار غلط اندیشی آنان
	<b>خطبه ۱۸۱</b>
۲۲۲	سرزنش فریب خوردگان از گروه خوارج
	<b>خطبه ۱۸۲</b>
۲۲۳	وصف خدا شناسی و امام ختمی مرتبت
	<b>خطبه ۱۸۳</b>
۲۲۸	یاد قیامت سفارش به ورع و پرهیزکاری
	<b>خطبه ۱۸۴</b>
۲۳۲	ویژگی های قرآن
	<b>خطبه ۱۸۵</b>
۲۳۳	آثار خدا در طبیعت
	<b>خطبه ۱۸۶</b>
۲۳۶	آفرینش دوباره طبیعت یاد معاد
	<b>خطبه ۱۸۷</b>
۲۴۱	سفارش به نیکی و کارهای خیر
	<b>خطبه ۱۸۸</b>
۲۴۲	ارزش والای یاد مرگ
	<b>خطبه ۱۸۹</b>
۲۴۳	شناخت هجرت اقسام ایمان
	<b>خطبه ۱۹۰</b>
۲۴۴	آینده نگری زود گذر بودن دنیا
	<b>خطبه ۱۹۱</b>
۲۴۷	دوری از دنیای حرام حمد پروردگار
	<b>خطبه ۱۹۲</b>
۲۵۰	پرهیز از خودکامگان



## فهرست خطبه ها

## صفحه

۲۶۶	خطبه ۱۹۳ ایام پرهیزکاران خطبه ۱۹۴
۲۷۱	اهداف شیطانی منافقان خطبه ۱۹۵
۲۷۳	خداشناسی و یاد آخرت خطبه ۱۹۶
۲۷۵	عمل به تقوای الهی خطبه ۱۹۷
۲۷۵	فضایل مولا علی و وفات پیمبر اسلام خطبه ۱۹۸
۲۷۶	ویژگی های قرآن و ارزش پرهیزکاری خطبه ۱۹۹
۲۸۱	دانش الهی و امانت داری خطبه ۲۰۰
۲۸۳	سیاست دروغین حاکمان (معاویه) خطبه ۲۰۱
۲۸۴	شناخت راه حق دوری از گناه خطبه ۲۰۲
۲۸۴	شرح بی پایانی اندوه خطبه ۲۰۳
۲۸۵	ضرورت آخرت گرایی خطبه ۲۰۴
۲۸۶	سفر آخرت خطبه ۲۰۵
۲۸۶	عدالت اقتصادی حکومت امام ماجرای جمل خطبه ۲۰۶
۲۸۷	پرهیز از دشنام دشمنان خطبه ۲۰۷
۲۸۸	امانت داری خطبه ۲۰۸
۲۸۸	سرزنش نافرمانی کوفیان خطبه ۲۰۹
۲۸۹	وظایف رهبری خطبه ۲۱۰
۲۹۰	راویان حدیث خطبه ۲۱۱
۲۹۲	شناخت با پدیده ها

۲۹۳	خطبه ۲۱۲ آماده نمودن مردم برای نبرد با شامیان
۲۹۳	خطبه ۲۱۳ خداشناسی
۲۹۴	خطبه ۲۱۴ پندهای جاودانه ارزشمندی اندیشمندان
۲۹۵	خطبه ۲۱۵ نیایش با خدا و طلب کردن از او
۲۹۶	خطبه ۲۱۶ حقوق اجتماعی
۳۰۰	خطبه ۲۱۷ تنهایی و مظلومیت امام علی شکوه از قریش
۳۰۱	خطبه ۲۱۸ افشای خیانت ناکثین
۳۰۱	خطبه ۲۱۹ کشتگان جمل
۳۰۱	خطبه ۲۲۰ سیر در راه خدا
۳۰۲	خطبه ۲۲۱ لحظه مرگ عبرت گرفتن از مرگ
۳۰۶	خطبه ۲۲۲ سیمای عارفان و ذکر گویان
۳۰۹	خطبه ۲۲۳ چگونه زیستن
۳۱۱	خطبه ۲۲۴ عدالت اجتماعی پرهیز از رشوه
۳۱۳	خطبه ۲۲۵ کمک از خدا در مشکلات اجتماعی
۳۱۳	خطبه ۲۲۶ عبرت گرفتن از دنیا
۳۱۴	خطبه ۲۲۷ عارف انس با خدا
۳۱۵	خطبه ۲۲۸ سلمان فارسی
۳۱۵	خطبه ۲۲۹ بیعت با مردم
۳۱۶	خطبه ۲۳۰ یاد مرگ سفارش به نیکوکاری
۳۱۸	خطبه ۲۳۱ توصیف پیامبر اسلام

	خطبه ۲۳۲
۳۱۸	رعایت امانت در بیت المال مسلمین
	خطبه ۲۳۳
۳۱۹	بلاغت اهل بیت علت سقوط جامعه
	خطبه ۲۳۴
۳۱۹	تفاوت بین انسان ها
	خطبه ۲۳۵
۳۲۰	در عزای پیمبر اسلام
	خطبه ۲۳۶
۳۲۰	مشکلات هجرت
	خطبه ۲۳۷
۳۲۱	سفارش به تقوا و نیکوکاری
	خطبه ۲۳۸
۳۲۱	سرزنش داوران
	خطبه ۲۳۹
۳۲۲	فضایل اهل بیت پیمبر اسلام
	خطبه ۲۴۰
۳۲۲	سرزنش موضع گیران
	خطبه ۲۴۱
۳۲۳	رغبت به جهاد

## نامه ها

	نامه ۱
۳۲۳	افشای سران ناکثین ترغیب مردم برای جهاد
	نامه ۲
۳۲۴	سپاس از مجاهدان
	نامه ۳
۳۲۴	بی اعتباری دنیای حرام
	نامه ۴
۳۲۶	روش گزینش عاملان
	نامه ۵
۳۲۶	رعایت بیت المال
	نامه ۶
۳۲۶	شرعی بودن حکومت امام علی

نامۀ ۷	
افشای سیمای معاویه	۳۲۷
نامۀ ۸	
و اداری ساختن معاویه به بیعت	۳۲۷
نامۀ ۹	
ادعای دروغین معاویه	۳۲۸
نامۀ ۱۰	
سیمای پنهان معاویه	۳۲۹
نامۀ ۱۱	
ویژگی های صف شکنان	۳۳۱
نامۀ ۱۲	
سربازان پیشتاز	۳۳۱
نامۀ ۱۳	
رعایت سلسله مراتب فرماندهی	۳۳۲
نامۀ ۱۴	
اخلاق نظامی	۳۳۲
نامۀ ۱۵	
جنگ و نیایش	۳۳۳
نامۀ ۱۶	
آموزش عملیات نظامی	۳۳۳
نامۀ ۱۷	
فضایل اهل بیت و افشای چهره معاویه	۳۳۳
نامۀ ۱۸	
اخلاق مدیریتی	۳۳۴
نامۀ ۱۹	
اخلاق اجتماعی	۳۳۵
نامۀ ۲۰	
رعایت امانت داری در بیت المال مسلمین	۳۳۶
نامۀ ۲۱	
سفارش به اعتدال و میانه روی	۳۳۶
نامۀ ۲۲	
میل به آخرت گرایی	۳۳۶
نامۀ ۲۳	
ارزش اخلاقی و وصایای امام	۳۳۷
نامۀ ۲۴	
وصیت اقتصادی مصارف اعتدال	۳۳۸

	نامه ۲۵
۳۳۸	حمایت از حقوق اجتماعی
	نامه ۲۶
۳۴۰	امانت کارگزاران
	نامه ۲۷
۳۴۱	پرهیزکاری و به دور از خطرات منافقان
	نامه ۲۸
۳۴۳	تهدیدات نظامی مظلومیت علی
	نامه ۲۹
۳۴۷	هشدار به مردم بصره
	نامه ۳۰
۳۴۷	هشدار به معاویه
	نامه ۳۱
۳۴۸	تربیت فرزند مراحل خودسازی
	نامه ۳۲
۳۶۹	افشای سیاست استعمار ی معاویه
	نامه ۳۳
۳۷۰	دستورات لازم برای فرمانداران
	نامه ۳۴
۳۷۰	ویژگی های مالک اشتر
	نامه ۲۵
۳۷۱	علت سقوط مصر
	نامه ۳۶
۳۷۲	آماده رزمی امام
	نامه ۳۷
۳۷۳	ادعای دروغین
	نامه ۳۸
۳۷۴	اوضاع سیاسی ویژگی مالک اشتر
	نامه ۳۹
۳۷۵	افشای بردگی عمر و عاص
	نامه ۴۰
۳۷۵	سرزنش یک کارگزار
	نامه ۴۱
۳۷۶	برخورد قاطع با خیانت کار
	نامه ۴۲
۳۷۸	روش دلجویی در عزل و نصب ها
	نامه ۴۳
۳۷۹	رعایت هزینه بیت المال

	نامه ۴۴
۳۷۹	رد ادعای ابوسفیان
	نامه ۴۵
۳۸۰	الگوی ساده زیستی سیمای پرهیزکاران
	نامه ۴۶
۳۸۶	مسئولیت فرمانداری
	نامه ۴۷
۳۸۶	ارزش های اخلاقی
	نامه ۴۸
۳۸۷	عامل رسوایی انسان
	نامه ۴۹
۳۸۸	دنیا پرستی معاویه
	نامه ۵۰
۳۸۹	پرهیز از عجب
	نامه ۵۱
۳۹۰	اخلاق کارگزاران
	نامه ۵۲
۳۹۱	نماز پنجگانه
	نامه ۵۳
۳۹۱	ضرورت خودسازی و مشورت با دیگران
	نامه ۵۴
۴۱۲	بیعت مردم با امام
	نامه ۵۵
۴۱۳	اندرز دادن به دشمن
	نامه ۵۶
۴۱۴	اخلاق فرمانداران
	نامه ۵۷
۴۱۴	آماده برای جهاد
	نامه ۵۸
۴۱۵	وحدت مسلمین دوری از اختلاف
	نامه ۵۹
۴۱۵	دوری از هوا پرستی
	نامه ۶۰
۴۱۶	بازداری از ناهنجارهای اجتماعی
	نامه ۶۱
۴۱۷	سرزنش فرمانداران شکست خورده



نامۀ ۶۲	۴۱۷
جهاد و پیکار مظلومیت امام بر حق	
نامۀ ۶۳	
اتمام حجت با ابوموسی اشعری	۴۱۹
نامۀ ۶۴	
تهدیدات نظامی	۴۲۰
نامۀ ۶۵	
علت گمراهی معاویه	۴۲۲
نامۀ ۶۶	
واقع بینی و واقعیت گرایی	۴۲۳
نامۀ ۶۷	
سفارش به رعایت حال حجاج	۴۲۳
نامۀ ۶۸	
راه صحیح زیست دنیایی	۴۲۴
نامۀ ۶۹	
وصف مومنان اخلاق عاملان حکومتی	۴۲۵
نامۀ ۷۰	
روش برخورد با فراریان	۴۲۷
نامۀ ۷۱	
مذمت کارگزار خیانت اقتصادی	۴۲۷
نامۀ ۷۲	
تقدیرات الهی	۴۲۸
نامۀ ۷۳	
سیمای دروغین معاویه	۴۲۹
نامۀ ۷۴	
صلح و سازش	۴۲۹
نامۀ ۷۵	
فرمان اطاعت	۴۳۰
نامۀ ۷۶	
اخلاق فرماندهی	۴۳۰
نامۀ ۷۷	
مناظره با دشمنان	۴۳۱
نامۀ ۷۸	
وحدت اجتماعی	۴۳۱
نامۀ ۷۹	
علت نابودی جوامع دنیا	۴۳۲

## حکمت ها

۴۳۲	حکمت ۱ برخورد با فتنه
۴۳۲	حکمت ۲ شناخت ضد ارزش ها
۴۳۲	حکمت ۳ آگاهی از ضد ارزش ها
۴۳۳	حکمت ۴ ارزش و ضد ارزش
۴۳۳	حکمت ۵ ارزش های اخلاقی
۴۳۳	حکمت ۶ راز داری و خوی خوش
۴۳۳	حکمت ۷ اقتصاد و آخرت گرایی
۴۳۳	حکمت ۸ راز خلقت تن آدمی
۴۳۴	حکمت ۹ اقبال و ادبار دنیا زیستی
۴۳۴	حکمت ۱۰ زندگی اجتماعی
۴۳۴	حکمت ۱۱ برخورد با دشمن
۴۳۴	حکمت ۱۲ آیین دوست یابی
۴۳۴	حکمت ۱۳ استفاده از نعمت های خداوند
۴۳۴	حکمت ۱۴ برخورد با خویشان
۴۳۵	حکمت ۱۵ برخورد با فریب خوردگان
۴۳۵	حکمت ۱۶ جایگاه جبر و اختیار
۴۳۵	حکمت ۱۷ خضاب کردن مو

	<b>حکمت ۱۸</b>
۴۳۵	فرار از نبرد
	<b>حکمت ۱۹</b>
۴۳۵	هواپرستی
	<b>حکمت ۲۰</b>
۴۳۵	رعایت حال جوانمردان
	<b>حکمت ۲۱</b>
۴۳۶	ارزش و ضد آن
	<b>حکمت ۲۲</b>
۴۳۶	احقاق حق
	<b>حکمت ۲۳</b>
۴۳۶	گرایش به اعمال خوب
	<b>حکمت ۲۴</b>
۴۳۶	استمداد مردم
	<b>حکمت ۲۵</b>
۴۳۶	فزونی نعمت
	<b>حکمت ۲۶</b>
۴۳۶	شناخت رفتارها
	<b>حکمت ۲۷</b>
۴۳۷	درمان دردها
	<b>حکمت ۲۸</b>
۴۳۷	برتری پارسایی
	<b>حکمت ۲۹</b>
۴۳۷	یاد مرگ
	<b>حکمت ۳۰</b>
۴۳۷	دور از غفلت زدگی
	<b>حکمت ۳۱</b>
۴۳۷	ارکان ایمان
	<b>حکمت ۳۲</b>
۴۴۰	ارزش اتمام کار
	<b>حکمت ۳۳</b>
۴۴۰	اعتدال و میانه روی
	<b>حکمت ۳۴</b>
۴۴۰	بی نیازی
	<b>حکمت ۳۵</b>
۴۴۰	موقعیت شناسی
	<b>حکمت ۳۶</b>
۴۴۰	بزهکاری با آرزوهای طولانی
	<b>حکمت ۳۷</b>
۴۴۰	ترک آداب جاهلی

	<b>حکمت ۳۸</b>
۴۴۱	معاشرت با مردم
	<b>حکمت ۳۹</b>
۴۴۱	جایگاه واجب و مستحب
	<b>حکمت ۴۰</b>
۴۴۲	شناخت عاقل و جاهل
	<b>حکمت ۴۱</b>
۴۴۲	معرفی عاقل از احمقان
	<b>حکمت ۴۲</b>
۴۴۲	پاک شدن از گناهان با بیماری
	<b>حکمت ۴۳</b>
۴۴۲	الگوی والای انسان
	<b>حکمت ۴۴</b>
۴۴۳	ارزش آخرت گرایی
	<b>حکمت ۴۵</b>
۴۴۳	شناخت مومن و منافق
	<b>حکمت ۴۶</b>
۴۴۳	پشیمانی از غرور زدگی
	<b>حکمت ۴۷</b>
	شناسایی ارزش ها
۴۴۳	<b>حکمت ۴۸</b>
	پیروزی با رازداری
۴۴۴	<b>حکمت ۴۹</b>
	انسان والا و پست فطرت
۴۴۴	<b>حکمت ۵۰</b>
	جاذبه دل
۴۴۴	<b>حکمت ۵۱</b>
	عیب پوشی
۴۴۴	<b>حکمت ۵۲</b>
	برخورد با شکست خوردگان
۴۴۴	<b>حکمت ۵۳</b>
	جایگاه سخاوت
۴۴۴	<b>حکمت ۵۴</b>
	ارزش اخلاقی
۴۴۵	<b>حکمت ۵۵</b>
	بردباری
۴۴۵	<b>حکمت ۵۶</b>
	تنهایی و تهیدستی
۴۴۵	

## فهرست حکمت ها

## صفحه

۴۴۵	حکمت ۵۷ خودکفایی و قناعت
۴۴۵	حکمت ۵۸ توانگری در شهوت
۴۴۵	حکمت ۵۹ تذکر دادن به اشتباهات
۴۴۶	حکمت ۶۰ کنترل زبان
۴۴۶	حکمت ۶۱ آزار زن
۴۴۶	حکمت ۶۲ پاسخ دادن در برابر نیکی
۴۴۶	حکمت ۶۳ ارزش شفاعت
۴۴۶	حکمت ۶۴ گمراهی دنیاپرستان
۴۴۶	حکمت ۶۵ تنهایی با ترک دوستان
۴۴۶	حکمت ۶۶ روش درخواست
۴۴۷	حکمت ۶۷ ایثار اقتصادی
۴۴۷	حکمت ۶۸ عفت و شکر گذاری
۴۴۷	حکمت ۶۹ روح امیدواری
۴۴۷	حکمت ۷۰ روان جاهلان
۴۴۷	حکمت ۷۱ کمال عقل
۴۴۷	حکمت ۷۲ دنیا و انسان
۴۴۸	حکمت ۷۳ خودسازی رهبران
۴۴۸	حکمت ۷۴ یاد مرگ
۴۴۸	حکمت ۷۵ دنیای فنا پذیر
۴۴۸	حکمت ۷۶ تحلیل رویدادها

## فهرست حکمت ها

## صفحه

۷۷ حکمت	
شناسایی دنیا	۴۴۹
۷۸ حکمت	
جایگاه جبر و اختیار	۴۵۰
۷۹ حکمت	
ارزش حکمت	۴۵۱
۸۰ حکمت	
مومن و حکمت	۴۵۱
۸۱ حکمت	
درجه ارزش آدمی	۴۵۱
۸۲ حکمت	
ارزش والای آدمی	۴۵۱
۸۳ حکمت	
برخورد با متملقان	۴۵۲
۸۴ حکمت	
دوران پس از جنگ	۴۵۲
۸۵ حکمت	
دوری از ادعای علمی	۴۵۲
۸۶ حکمت	
تجارب پیران و قدرت جوانان	۴۵۲
۸۷ حکمت	
استغفار	۴۵۳
۸۸ حکمت	
عامل ایمنی مسلمین	۴۵۳
۸۹ حکمت	
راه های اصلاح دنیا و آخرت	۴۵۳
۹۰ حکمت	
شناخت عالم آگاه	۴۵۴
۹۱ حکمت	
روان درمانی	۴۵۴
۹۲ حکمت	
علم برتر	۴۵۴
۹۳ حکمت	
آزمون الهی	۴۵۴
۹۴ حکمت	
تشخیص راه خوبی و نیکی	۴۵۵
۹۵ حکمت	
ارزش اعمال آدمی	۴۵۵
۹۶ حکمت	
علم و بندگی	۴۵۵



## فهرست حکمت ها

## صفحه

	<b>حکمت ۹۷</b>
۴۵۶	رسیدن به یقین
	<b>حکمت ۹۸</b>
۴۵۶	عمل کردن به روایات
	<b>حکمت ۹۹</b>
۴۵۶	شرح انا لله و انا الیه راجعون
	<b>حکمت ۱۰۰</b>
۴۵۷	روش مناجات
	<b>حکمت ۱۰۱</b>
۴۵۷	برآوردن نیازهای مردم
	<b>حکمت ۱۰۲</b>
۴۵۷	آینده سمت بی ارزشی
	<b>حکمت ۱۰۳</b>
۴۵۸	برخورد با دنیا
	<b>حکمت ۱۰۴</b>
۴۵۸	توصیف پارساسان
	<b>حکمت ۱۰۵</b>
۴۵۸	احترام به حدود و مرزهای اسلامی
	<b>حکمت ۱۰۶</b>
۴۶۰	دین گریزی
	<b>حکمت ۱۰۷</b>
۴۶۰	عالمان بی عمل
	<b>حکمت ۱۰۸</b>
۴۶۰	تجلی روح آدمی
	<b>حکمت ۱۰۹</b>
۴۶۱	مقام والای اهل بیت
	<b>حکمت ۱۱۰</b>
۴۶۱	تحقق اوامر الهی
	<b>حکمت ۱۱۱</b>
۴۶۱	عشق امام
	<b>حکمت ۱۱۲</b>
۴۶۱	دشواری شیعه
	<b>حکمت ۱۱۳</b>
۴۶۲	ارزش اخلاق والا
	<b>حکمت ۱۱۴</b>
۴۶۲	جایگاه خوش بینی و بد بینی
	<b>حکمت ۱۱۵</b>
۴۶۳	توجه به دنیای فانی

۴۶۳	حکمت ۱۱۶ آزمون انسان ها
۴۶۳	حکمت ۱۱۷ دوستی با امام
۴۶۳	حکمت ۱۱۸ بهره گیری از فرصت
۴۶۴	حکمت ۱۱۹ آگاه به محیط اجتماعی
۴۶۴	حکمت ۱۲۰ روان شناسی قوم قریش
۴۶۴	حکمت ۱۲۱ ارزیابی اعمال
۴۶۵	حکمت ۱۲۲ عبرت گرفتن از مرگ یاران
۴۶۵	حکمت ۱۲۳ الگوی کامل انسانیت
۴۶۵	حکمت ۱۲۴ روان کاوی زن و مرد
۴۶۵	حکمت ۱۲۵ شناسایی اسلام
۴۶۶	حکمت ۱۲۶ شگفتی ضد ارزش
۴۶۶	حکمت ۱۲۷ سرزنش سستی در اعمال
۴۶۷	حکمت ۱۲۸ اثر محیط در سلامت انسان
۴۶۷	حکمت ۱۲۹ راه شناخت عضویت پروردگار
۴۶۷	حکمت ۱۳۰ دنیای فنا پذیر
۴۶۸	حکمت ۱۳۱ دنیای خوبی سرزنش مذمت کننده دنیا
۴۶۹	حکمت ۱۳۲ یاد مرگ
۴۷۰	حکمت ۱۳۳ قشر های مردم دنیا
۴۷۰	حکمت ۱۳۴ حقوق دوستان
۴۷۰	حکمت ۱۳۵ ارزش برتر

	<b>حکمت ۱۳۶</b>
۴۷۱	احکام الهی
	<b>حکمت ۱۳۷</b>
۴۷۱	نزول روزی
	<b>حکمت ۱۳۸</b>
۴۷۱	انفاق و دانش الهی
	<b>حکمت ۱۳۹</b>
۴۷۱	امداد الهی
	<b>حکمت ۱۴۰</b>
۴۷۱	بی نیازی و قناعت ورزی
	<b>حکمت ۱۴۱</b>
۴۷۲	راه های آسایش آدمی
	<b>حکمت ۱۴۲</b>
۴۷۲	خرمندی با دوستی
	<b>حکمت ۱۴۳</b>
۴۷۲	پیری زودرس با غم
	<b>حکمت ۱۴۴</b>
۴۷۲	بردباری در مصایب
	<b>حکمت ۱۴۵</b>
۴۷۲	عبادت بی حاصل
	<b>حکمت ۱۴۶</b>
۴۷۳	ارزش دعا صدقه زکات دادن
	<b>حکمت ۱۴۷</b>
۴۷۳	توصیف رهبران اندیشمند الهی
	<b>حکمت ۱۴۸</b>
۴۷۶	ارزش انسان با سخن
	<b>حکمت ۱۴۹</b>
۴۷۶	خودشناسی
	<b>حکمت ۱۵۰</b>
۴۷۶	هشدار به ضد ارزش ها
	<b>حکمت ۱۵۱</b>
۴۷۸	آینده نگری
	<b>حکمت ۱۵۲</b>
۴۷۸	فنا پذیری
	<b>حکمت ۱۵۳</b>
۴۷۹	پیروزی در بردباری
	<b>حکمت ۱۵۴</b>
۴۷۹	جایگاه نیت

## فهرست حکمت ها

## صفحه

	<b>حکمت ۱۵۵</b>
۴۷۹	پایبندی به عهد
	<b>حکمت ۱۵۶</b>
۴۷۹	خدانشناسی و اطاعت
	<b>حکمت ۱۵۷</b>
۴۷۹	راه های هدایت و رستگاری
	<b>حکمت ۱۵۸</b>
۴۸۰	برخورد با دوستان بد
	<b>حکمت ۱۵۹</b>
۴۸۰	دوری از مواضع اتهام
	<b>حکمت ۱۶۰</b>
۴۸۰	زورگویی با قدرت
	<b>حکمت ۱۶۱</b>
۴۸۰	پرهیز از خود محوری
	<b>حکمت ۱۶۲</b>
	رازداری
۴۸۱	<b>حکمت ۱۶۳</b>
	نابودی و فقر
۴۸۱	<b>حکمت ۱۶۴</b>
	برخورد با متجاوزان
۴۸۱	<b>حکمت ۱۶۵</b>
	پرهیز از نافرمانی خدا
۴۸۱	<b>حکمت ۱۶۶</b>
	دوری از تجاوز به حقوق دیگران
۴۸۱	<b>حکمت ۱۶۷</b>
	عجب و محرومیت
۴۸۱	<b>حکمت ۱۶۸</b>
	فنا پذیری دنیا
۴۸۱	<b>حکمت ۱۶۹</b>
	آینده نگری
۴۸۲	<b>حکمت ۱۷۰</b>
	ترک گناه
۴۸۲	<b>حکمت ۱۷۱</b>
	حرام خواری
۴۸۲	<b>حکمت ۱۷۲</b>
	دشمنی با نادانی
۴۸۲	<b>حکمت ۱۷۳</b>
	جایگاه مشورت
۴۸۲	<b>حکمت ۱۷۴</b>
	خشم در راه خدا
۴۸۲	

	<b>حکمت ۱۷۵</b>
۴۸۳	درمان ترس
	<b>حکمت ۱۷۶</b>
۴۸۳	ابزار ریاست
	<b>حکمت ۱۷۷</b>
۴۸۳	مدارا با بدان
	<b>حکمت ۱۷۸</b>
۴۸۳	نابود کردن بدی
	<b>حکمت ۱۷۹</b>
۴۸۳	سستی اراده با لجبازی
	<b>حکمت ۱۸۰</b>
۴۸۳	بردگی با طمع ورزی
	<b>حکمت ۱۸۱</b>
۴۸۳	دور اندیشی
	<b>حکمت ۱۸۲</b>
۴۸۴	جایگاه سخن و سکوت
	<b>حکمت ۱۸۳</b>
۴۸۵	اختلاف و بطلان
	<b>حکمت ۱۸۴</b>
۴۸۵	ویژگی های اعتقادی امام
	<b>حکمت ۱۸۵</b>
۴۸۵	عقیده اعتقادی امام علی
	<b>حکمت ۱۸۶</b>
۴۸۶	آینده ستمکاران
	<b>حکمت ۱۸۷</b>
۴۸۶	یاد قیامت
	<b>حکمت ۱۸۸</b>
۴۸۶	حق گرایی
	<b>حکمت ۱۸۹</b>
۴۸۶	صبر و بردباری
	<b>حکمت ۱۹۰</b>
۴۸۶	معیار امامت
	<b>حکمت ۱۹۱</b>
۴۸۶	سختی های دنیا
	<b>حکمت ۱۹۲</b>
۴۸۶	دوری از زر اندوزی
	<b>حکمت ۱۹۳</b>
۴۸۶	راه به کار گرفتن قلب

	<b>حکمت ۱۹۴</b>
۴۸۶	دوری از خشم و انتقام
	<b>حکمت ۱۹۵</b>
۴۸۷	دوری از بخل
	<b>حکمت ۱۹۶</b>
۴۸۷	دوری از تلف کردن مال
	<b>حکمت ۱۹۷</b>
۴۸۷	روح درمانی
	<b>حکمت ۱۹۸</b>
۴۸۸	حکومت
	<b>حکمت ۱۹۹</b>
۴۸۸	مذمت اوباشان
	<b>حکمت ۲۰۰</b>
۴۸۸	مذمت انسان شرور
	<b>حکمت ۲۰۱</b>
۴۸۸	حفظ انسان با امداد غیبی
	<b>حکمت ۲۰۲</b>
۴۸۹	واقع نگری
	<b>حکمت ۲۰۳</b>
۴۸۹	پارسایی با یاد مرگ
	<b>حکمت ۲۰۴</b>
۴۸۹	بی توجهی به سپاسگذاری
	<b>حکمت ۲۰۵</b>
۴۹۰	ظرف علم
	<b>حکمت ۲۰۶</b>
۴۹۰	حلم و بردباری
	<b>حکمت ۲۰۷</b>
۴۹۰	همانندی با خوبان
	<b>حکمت ۲۰۸</b>
۴۹۰	خود سازی
	<b>حکمت ۲۰۹</b>
۴۹۰	ظهور حضرت مهدی (عج)
	<b>حکمت ۲۱۰</b>
۴۹۱	الگوی پرهیزکاری
	<b>حکمت ۲۱۱</b>
۴۹۱	ارزش اخلاقی
	<b>حکمت ۲۱۲</b>
۴۹۲	آفت عقل
	<b>حکمت ۲۱۳</b>
۴۹۲	تحمل مشکلات

۴۹۲	حکمت ۲۱۴ کامیابی و نرم خویی
۴۹۲	حکمت ۲۱۵ آفت اندیشه
۴۹۲	حکمت ۲۱۶ تعدی گری
۴۹۳	حکمت ۲۱۷ روزگار دگرگون
۴۹۳	حکمت ۲۱۸ آفت دوستی
۴۹۳	حکمت ۲۱۹ آفت اندیشه با آرزوهای طولانی
۴۹۳	حکمت ۲۲۰ قضاوت بین آدمی
۴۹۳	حکمت ۲۲۱ آینده ستمکاران
۴۹۳	حکمت ۲۲۲ بی اعتنایی به بدی بدکاران
۴۹۴	حکمت ۲۲۳ حیا و عیب پوشی
۴۹۴	حکمت ۲۲۴ ارزش های اخلاقی
۴۹۴	حکمت ۲۲۵ حسادت و بیماری
۴۹۴	حکمت ۲۲۶ طمع ورزی
۴۹۴	حکمت ۲۲۷ ارکان ایمان
۴۹۵	حکمت ۲۲۸ ضد ارزش و ارزش
۴۹۵	حکمت ۲۲۹ خوش خلقی و قناعت ورزی
۴۹۵	حکمت ۲۳۰ راه به دست آوردن روزی
۴۹۵	حکمت ۲۳۱ توصیف احسان و عدل
۴۹۶	حکمت ۲۳۲ انفاق کردن
۴۹۶	حکمت ۲۳۳ دوری از آغاز جنگ

	<b>حکمت ۲۳۴</b>
۴۹۶	تفاوت خلقی بین زن و مرد
	<b>حکمت ۲۳۵</b>
۴۹۶	خردمندی
	<b>حکمت ۲۳۶</b>
۴۹۷	زشتی دنیای حرام
	<b>حکمت ۲۳۷</b>
۴۹۷	درجه عبادت
	<b>حکمت ۲۳۸</b>
۴۹۷	دشواری های تشکیل خانوادگی
	<b>حکمت ۲۳۹</b>
۴۹۷	سخن چینی
	<b>حکمت ۲۴۰</b>
۴۹۸	غصب و ویرانی
	<b>حکمت ۲۴۱</b>
۴۹۸	آینده دردناک ستمکاران
	<b>حکمت ۲۴۲</b>
۴۹۸	جایگاه ترس از خدا
	<b>حکمت ۲۴۳</b>
۴۹۸	روش صحیح پاسخگویی
	<b>حکمت ۲۴۴</b>
۴۹۸	مسئولیت های نعمت الهی
	<b>حکمت ۲۴۵</b>
۴۹۹	کنترل هوا پرستی
	<b>حکمت ۲۴۶</b>
۴۹۹	پشت کردن به نعمت
	<b>حکمت ۲۴۷</b>
۴۹۹	سخاوت
	<b>حکمت ۲۴۸</b>
۴۹۹	تقویت خوش بینی
	<b>حکمت ۲۴۹</b>
۴۹۹	اعمال نیکو
	<b>حکمت ۲۵۰</b>
۴۹۹	خداشناسی در حوادث روزگار
	<b>حکمت ۲۵۱</b>
۵۰۰	تلخی و شیرینی دنیا و آخرت
	<b>حکمت ۲۵۲</b>
۵۰۰	احکام الهی
	<b>حکمت ۲۵۳</b>
۵۰۰	روش سوگند دادن ستمگران



## فهرست حکمت ها

## صفحه

	<b>حکمت ۲۵۴</b>
۵۰۱	انفاق اقتصادی
	<b>حکمت ۲۵۵</b>
۵۰۱	تند خویی
	<b>حکمت ۲۵۶</b>
۵۰۱	بیماری با حسادت
	<b>حکمت ۲۵۷</b>
۵۰۱	شاد کردن دیگران
	<b>حکمت ۲۵۸</b>
	توانگری و دادن صدقه
۵۰۲	<b>حکمت ۲۵۹</b>
	جایگاه وفاداری
۵۰۲	<b>حکمت ۲۶۰</b>
	دوری از مهلت های خداوندی
۵۰۲	<b>حکمت ۲۶۱</b>
	مظلومیت امام علی
۵۰۲	<b>حکمت ۲۶۲</b>
	مشکل حق ناشناسی
۵۰۳	<b>حکمت ۲۶۳</b>
	مشکل همنشینی با قدرتمندان
۵۰۳	<b>حکمت ۲۶۴</b>
	نیکی به بازماندگان
۵۰۴	<b>حکمت ۲۶۵</b>
	درمان حکیمان
۵۰۴	<b>حکمت ۲۶۶</b>
	راه پاسخ دادن
۵۰۴	<b>حکمت ۲۶۷</b>
	کسب روزی با دوری از حریصی
۵۰۴	<b>حکمت ۲۶۸</b>
	میانه روی در هنگام دوستی و دشمنی
۵۰۵	<b>حکمت ۲۶۹</b>
	روش برخورد با دنیا
۵۰۵	<b>حکمت ۲۷۰</b>
	حفظ اموال کعبه
۵۰۵	<b>حکمت ۲۷۱</b>
	راه درست قضاوت
۵۰۶	<b>حکمت ۲۷۲</b>
۵۰۶	استقامت در برداشتن کجی ها

## فهرست حکمت ها

## صفحه

۲۷۳ حکمت	
توکل بر خدا	۵۰۶
۲۷۴ حکمت	
عمل گرایی	۵۰۷
۲۷۵ حکمت	
ضد ارزش های اخلاقی	۵۰۷
۲۷۶ حکمت	
پرهیز از نفاق و دورویی	۵۰۸
۲۷۷ حکمت	
سوگند امام	۵۰۸
۲۷۸ حکمت	
تداوم اعمال نیک	۵۰۸
۲۷۹ حکمت	
جایگاه واجب و مستحب	۵۰۹
۲۸۰ حکمت	
یاد قیامت و آمادگی	۵۰۹
۲۸۱ حکمت	
برتری عقل با رؤیت	۵۰۹
۲۸۲ حکمت	
آفت پند پذیری عجب	۵۰۹
۲۸۳ حکمت	
علت سقوط جامعه	۵۰۹
۲۸۴ حکمت	
نابود کننده عذر ها	۵۱۰
۲۸۵ حکمت	
دم غنیمت	۵۱۰
۲۸۶ حکمت	
اتمام خوشی ها	۵۱۰
۲۸۷ حکمت	
قضا و قدر	۵۱۰
۲۸۸ حکمت	
نادانی و خواری	۵۱۰
۲۸۹ حکمت	
الگوی انسانیت	۵۱۱
۲۹۰ حکمت	
مسئولیت نعمت ها	۵۱۲
۲۹۱ حکمت	
روش تسلیت گفتن	۵۱۲
۲۹۲ حکمت	
بی تابی در عزای پیمبر	۵۱۳

۵۱۳	حکمت ۲۹۳ دوری از احمق حکمت ۲۹۴
۵۱۳	فاصله بین شرق و غرب حکمت ۲۹۵
۵۱۳	راه شناخت دوستان و دشمنان حکمت ۲۹۶
۵۱۴	پرهیز از دشمنی حکمت ۲۹۷
۵۱۴	عبرت گرفتن حکمت ۲۹۸
۵۱۴	میانه روی در دشمنی حکمت ۲۹۹
۵۱۴	در نگرانی نماز خواندن حکمت ۳۰۰
۵۱۵	روزی بندگان خدا حکمت ۳۰۱
۵۱۵	احتیاط در فرستادن پیک حکمت ۳۰۲
۵۱۵	انسان و دعا حکمت ۳۰۳
۵۱۵	ارزش دنیا دوستی حکمت ۳۰۴
۵۱۶	پاسخ دادن به درخواست ها حکمت ۳۰۵
۵۱۶	ترک زنا با غیرت حکمت ۳۰۶
۵۱۶	نگهداری اجل حکمت ۳۰۷
۵۱۶	مال غارت شده حکمت ۳۰۸
۵۱۷	دوستی با پدر حکمت ۳۰۹
۵۱۷	گمان مومن حکمت ۳۱۰
۵۱۷	وعدۀ های الهی حکمت ۳۱۱
۵۱۷	نفرین امام

	<b>حکمت ۳۱۲</b>
۵۱۸	روان شناسی عبادت
	<b>حکمت ۳۱۳</b>
۵۱۸	جامعیت قرآن مجید
	<b>حکمت ۳۱۴</b>
۵۱۸	برخورد با متجاوزگران
	<b>حکمت ۳۱۵</b>
۵۱۸	روش نویسندگی
	<b>حکمت ۳۱۶</b>
۵۱۸	پیشوای مومنان و تبیهکاران
	<b>حکمت ۳۱۷</b>
۵۱۹	اختلاف مسلمین
	<b>حکمت ۳۱۸</b>
۵۱۹	مبارزات قطعی
	<b>حکمت ۳۱۹</b>
۵۱۹	تهیدستی
	<b>حکمت ۳۲۰</b>
۵۱۹	راه درست پرسیدن
	<b>حکمت ۳۲۱</b>
۵۲۰	رهبری و مشورت
	<b>حکمت ۳۲۲</b>
۵۲۰	روحیه مردم پس از جنگ
	<b>حکمت ۳۲۳</b>
۵۲۰	انحراف خوارج
	<b>حکمت ۳۲۴</b>
۵۲۱	جایگاه خلوت
	<b>حکمت ۳۲۵</b>
۵۲۱	اندوه عزا
	<b>حکمت ۳۲۶</b>
۵۲۱	مهلت پذیرش توبه
	<b>حکمت ۳۲۷</b>
۵۲۱	پیروزی های کذایی
	<b>حکمت ۳۲۸</b>
۵۲۲	مسئولیت سرمایه داران
	<b>حکمت ۳۲۹</b>
۵۲۲	بی نیازی از عذر خواهی
	<b>حکمت ۳۳۰</b>
۵۲۲	مسئولیت نعمت ها

## فهرست حکمت ها

## صفحه

۵۲۲	۳۳۱ حکمت بندگی با اطاعت
۵۲۲	۳۳۲ حکمت مسئولیت رهبری
۵۲۳	۳۳۳ حکمت روان شناسی مومن
۵۲۳	۳۳۴ حکمت آرزوها با یاد مرگ
۵۲۳	۳۳۵ حکمت آفت اموال
۵۲۳	۳۳۶ حکمت وعده دادن
۵۲۴	۳۳۷ حکمت ضرورت عمل گرایی
۵۲۴	۳۳۸ حکمت درجه و انواع علوم
۵۲۴	۳۳۹ حکمت حاکمیت اندیشه
۵۲۴	۳۴۰ حکمت پاک دامنی و شکر گذاری
۵۲۴	۳۴۱ حکمت روز دردناک ظالم
۵۲۵	۳۴۲ حکمت بی نیازی
۵۲۵	۳۴۳ حکمت شناخت مردم
۵۲۵	۳۴۴ حکمت دنیای فنا پذیر
۵۲۶	۳۴۵ حکمت راه پاک ماندن
۵۲۶	۳۴۶ حکمت سختی درخواست
۵۲۶	۳۴۷ حکمت جایگاه ثنا
۵۲۷	۳۴۸ حکمت سختی گناه
۵۲۷	۳۴۹ حکمت الگوی انسان والا
۵۲۸	۳۵۰ حکمت روان شناسی مردان ستمکار

## فهرست حکمت ها

## صفحه

۵۲۸	حکمت ۳۵۱ امید در شدايد ايام
۵۲۹	حکمت ۳۵۲ ميانه روی در خانه
۵۲۹	حکمت ۳۵۳ عيب بزرگ
۵۲۹	حکمت ۳۵۴ تبريك گفتن در تولد
۵۲۹	حکمت ۳۵۵ دوری از تجمل گرایی
۵۳۰	حکمت ۳۵۶ روزی رسانی خدا به کائنات
۵۳۰	حکمت ۳۵۷ تسلیت گفتن
۵۳۰	حکمت ۳۵۸ مسئولیت نعمت ها
۵۳۱	حکمت ۳۵۹ خود سازی
۵۳۱	حکمت ۳۶۰ پرهیز از بدگمانی
۵۳۱	حکمت ۳۶۱ راه خواستن از خدا
۵۳۲	حکمت ۳۶۲ پرهیز ار درگیری
۵۳۲	حکمت ۳۶۳ علام بی خردی
۵۳۲	حکمت ۳۶۴ جایگاه پرسیدن
۵۳۲	حکمت ۳۶۵ ارزش اخلاقی
۵۳۲	حکمت ۳۶۶ تداوم و هماهنگی علم با عمل
۵۳۳	حکمت ۳۶۷ راه برخورد با دنیا
۵۳۴	حکمت ۳۶۸ کیفر و پاداش
۵۳۴	حکمت ۳۶۹ مسخ ارزش ها
۵۳۴	حکمت ۳۷۰ تقوای الهی

## فهرست حکمت ها

## صفحه

۵۳۵	حکمت ۳۷۱ والاثرین اخلاق
۵۳۵	حکمت ۳۷۲ استجکام دین و دنیا
۵۳۶	حکمت ۳۷۳ امر به معروف و نهی از منکر
۵۳۶	حکمت ۳۷۴ مراحل امر و نهی کردن
۵۳۷	حکمت ۳۷۵ مراحل شکست در مبارزه
۵۳۷	حکمت ۳۷۶ سرانجام حق و باطل
۵۳۷	حکمت ۳۷۷ ترس از عذاب الهی
۵۳۸	حکمت ۳۷۸ اثر بخل ورزی
۵۳۸	حکمت ۳۷۹ پرهیز از حرص
۵۳۸	حکمت ۳۸۰ یاد مرگ
۵۳۹	حکمت ۳۸۱ رازداری و کنترل زبان
۵۳۹	حکمت ۳۸۲ جایگاه سکوت
۵۳۹	حکمت ۳۸۳ سعی در اطاعت و بندگی
۵۳۹	حکمت ۳۸۴ راه چگونه زیستن
۵۴۰	حکمت ۳۸۵ دنیا شناسی
۵۴۰	حکمت ۳۸۶ استقامت در برابر سختی ها
۵۴۰	حکمت ۳۸۷ شناخت خوبی و بدی
۵۴۰	حکمت ۳۸۸ سلامتی با فقر زدایی
۵۴۱	حکمت ۳۸۹ گرایش به اعمال نیک
۵۴۱	حکمت ۳۹۰ راه صحیح برنامه ریزی

## فهرست حکمت ها

## صفحه

۵۴۱	حکمت ۳۹۱ ترک حرام و غفلت زدگی حکمت ۳۹۲
۵۴۲	راه شناخت انسان ها حکمت ۳۹۳
۵۴۲	برخورد با دنیا حکمت ۳۹۴
۵۴۲	جایگاه سخن حکمت ۳۹۵
۵۴۲	قناعت ورزی حکمت ۳۹۶
۵۴۲	زیست خوب حکمت ۳۹۷
۵۴۳	عطر خوب حکمت ۳۹۸
۵۴۳	یاد مرگ و ترک خود بینی حکمت ۳۹۹
۵۴۳	حق والدین حکمت ۴۰۰
۵۴۳	تشخیص واقعیت از خرافات حکمت ۴۰۱
۵۴۴	هماهنگی با مردم حکمت ۴۰۲
۵۴۴	شناخت موقعیت ها حکمت ۴۰۳
۵۴۴	پرهیز از کارهای گوناگون حکمت ۴۰۴
۵۴۴	شرح لا حول و لا قوة الا بالله حکمت ۴۰۵
۵۴۵	متظاهر به دین حکمت ۴۰۶
۵۴۵	خلق تهی دستان و توانگران حکمت ۴۰۷
۵۴۵	ارزش عقل حکمت ۴۰۸
۵۴۵	سرانجام حق ستیزی حکمت ۴۰۹
۵۴۵	هماهنگی قلب و چشم



## فهرست حکمت ها

## صفحه

۵۴۶	حکمت ۴۱۰ پرهیزکاری
۵۴۶	حکمت ۴۱۱ احترام به استاد
۵۴۶	حکمت ۴۱۲ راه خود سازی
۵۴۶	حکمت ۴۱۳ تحمل بر مصایب
۵۴۶	حکمت ۴۱۴ تحمل بر مصیبت
۵۴۷	حکمت ۴۱۵ شناخت دنیا
۵۴۷	حکمت ۴۱۶ برخورد با دنیا
۵۴۸	حکمت ۴۱۷ راه توبه و استغفار
۵۴۸	حکمت ۴۱۸ توشه حلم و بردباری
۵۴۸	حکمت ۴۱۹ دشواری های آدمی
۵۴۹	حکمت ۴۲۰ درمان هوای نفسانی
۵۴۹	حکمت ۴۲۱ توشه عقل
۵۴۹	حکمت ۴۲۲ ارزش نیکی و نیکوکاری
۵۵۰	حکمت ۴۲۳ خود سازی
۵۵۰	حکمت ۴۲۴ توشه بردباری و عقل
۵۵۰	حکمت ۴۲۵ مسئولیت اغنیا
۵۵۰	حکمت ۴۲۶ ناپایداری
۵۵۱	حکمت ۴۲۷ جایگاه شکوه
۵۵۱	حکمت ۴۲۸ روز عید

۵۵۱	حکمت ۴۲۹ غمگینی سرمایه داران
۵۵۲	حکمت ۴۳۰ حزن زر اندوزی
۵۵۲	حکمت ۴۳۱ انواع روزی
۵۵۲	حکمت ۴۳۲ خصوصیات دوستان خدا
۵۵۳	حکمت ۴۳۳ فنا پذیری لذایذ
۵۵۳	حکمت ۴۳۴ آزمایش انسان ها
۵۵۳	حکمت ۴۳۵ جایگاه اخلاق
۵۵۴	حکمت ۴۳۶ شناخت بزرگواری و بزرگواران
۵۵۴	حکمت ۴۳۷ بخشش و عدل
۵۵۴	حکمت ۴۳۸ نادانی و دشمنی
۵۵۴	حکمت ۴۳۹ توصیف زهد و ورع
۵۵۵	حکمت ۴۴۰ نقش خواب در زندگی
۵۵۵	حکمت ۴۴۱ تجارب مدیران
۵۵۵	حکمت ۴۴۲ محیط مناسب برای زیست
۵۵۵	حکمت ۴۴۳ خصایص مالک اشتر
۵۵۵	حکمت ۴۴۴ شادابی در کار
۵۵۶	حکمت ۴۴۵ مردم شناسی
۵۵۶	حکمت ۴۴۶ پرداخت دیون مردم
۵۵۶	حکمت ۴۴۷ نقش فقه در تجارت

	<b>حکمت ۴۴۸</b>
۵۵۶	راه برخورد با مصایب
	<b>حکمت ۴۴۹</b>
۵۵۷	مبارزه با هوای نفس
	<b>حکمت ۴۵۰</b>
۵۲۸	پرهیز از شوخی
	<b>حکمت ۴۵۱</b>
۵۲۸	روش برخورد با دنیا و مردم
	<b>حکمت ۴۵۲</b>
۵۵۷	شناخت فقر و غنا
	<b>حکمت ۴۵۳</b>
۵۵۷	علت انحراف زبیر
	<b>حکمت ۴۵۴</b>
۵۵۸	دوری از عجب
	<b>حکمت ۴۵۵</b>
۵۵۸	راه شناخت بزرگ ترین شاعر
	<b>حکمت ۴۵۶</b>
۵۵۸	ارزش جان انسان
	<b>حکمت ۴۵۷</b>
۵۵۹	تشنگان مال و دانش
	<b>حکمت ۴۵۸</b>
۵۵۹	علایم ایمان
	<b>حکمت ۴۵۹</b>
۵۵۹	جایگاه جبر و اختیار
	<b>حکمت ۴۶۰</b>
۵۵۹	بردباری
	<b>حکمت ۴۶۱</b>
۵۵۹	نشانه ناتوانی
	<b>حکمت ۴۶۲</b>
۵۵۹	پرهیز از غرور
	<b>حکمت ۴۶۳</b>
۵۶۰	دنیا برای آخرت
	<b>حکمت ۴۶۴</b>
۵۶۰	پایان درد
	<b>حکمت ۴۶۵</b>
۵۶۰	ارزش والای انصار
	<b>حکمت ۴۶۶</b>
۵۶۰	دقت در مشاهدات

## فهرست حکمت ها

## صفحه

	<b>حکمت ۴۶۷</b>
۵۶۰	توصیف رهبران دینی
	<b>حکمت ۴۶۸</b>
۵۶۱	مسئولیت سرمایه داری
	<b>حکمت ۴۶۹</b>
۵۶۱	پرهیز از افراط و تفریط
	<b>حکمت ۴۷۰</b>
۵۶۱	وصف توحید و عدل
	<b>حکمت ۴۷۱</b>
۵۶۱	جایگاه سخن
	<b>حکمت ۴۷۲</b>
۵۶۲	دعای باران
	<b>حکمت ۴۷۳</b>
۵۶۲	رنگ کردن و آرایش
	<b>حکمت ۴۷۴</b>
۵۶۲	عفت و پاکی
	<b>حکمت ۴۷۵</b>
۵۶۲	قناعت ورزی
	<b>حکمت ۴۷۶</b>
۵۶۳	کشور داری
	<b>حکمت ۴۷۷</b>
۵۶۳	بزرگ ترین گناه
	<b>حکمت ۴۷۸</b>
۵۶۳	مسئولیت آگاهان
	<b>حکمت ۴۷۹</b>
۵۶۳	دوست بد
	<b>حکمت ۴۸۰</b>
۵۶۳	آفت دوستی
۵۶۴	مناجات

## خطبه ۱

## ناتوانی بشر از شناخت ذات تعالا

هر سخنور عاجز از توصیف آن  
 ناتوان حاسب گرانی هوشیار  
 سخت کوشانی مبارز ای جوان  
 عاجزان از ذات ربانی دلا  
 علم راطالب به دور از هر چه حلم  
 مرز لا جانا به توصیف از خدا  
 کاملی را وصف ناقص کی نگار  
 آفرینش کایناتی از خدا  
 بادهایی در تحرک ای نگار  
 بر زمین کوبیده خالق ای رها  
 از پریشانی به دور آرام جان  
 معرفت حاصل شناسی حق را  
 تحت فرمان خالق یکتا دلا  
 اعترافی می کنم او رینا  
 آفرینش یک نشانی از جلال  
 لم یلد یولد و لم یولد همان  
 یک نظر رویت چه نعمت بی کران  
 خالق آنجا نباشد ای جوان  
 ما بشر را مرگ باشد از احد  
 همنشین آنان نباشد ای نکو  
 فارغ از ابزار گیتی ای رها  
 واحدی یک بار دیگر در حیات  
 بی کران نعمت برایش آفرید  
 خلق گیتی چون درخت از ریشه ای  
 بی نهایت جلوه گیتی ای نگار  
 گفت او را پشت کن کردش همی

از ستودن او خدایی مهربان  
 از شمارش نعمت پروردگار  
 از ادای حق او درماندگان  
 ژرف اندیشان ز ادراک خدا  
 ای که غواصی درون دریای علم  
 بر صفات کردگاری حد لا  
 کی توان توصیف از پروردگار  
 بر خدا وقتی معین لا دلا  
 امر یزدان رحمتی از کردگار  
 چون وتد، بنگر تمامی کوه ها  
 تا ز لرزش این زمین آرام هان  
 دین سرآغازش خدا آمد خدا  
 با یقین علمی به تقوا ای رها  
 او که بی همتا احد واحد خدا  
 ای به دین اخلاص دایم رو کمال  
 ذات حق پروردگاری مهربان  
 بی کران نعمت به ما بخشیده جان  
 خالی از جایی نباشد در جهان  
 بوده خالق از ازل هان تا ابد  
 با تمامی کایناتی هست او  
 فعل هر کاری به فرمان از خدا  
 واحدی بودش به قبل از کاینات  
 خلقی آغاز موجودی پدید  
 بی نیاز از فکر و هر اندیشه ای  
 خلق گیتی بک نشان از کردگار  
 کرد خالق خلق عقل آدمی

من کی ام حالا تو جاننا کیستی  
 بار دیگر امر کردش کن تو رو  
 بنده ای هستم ذلیل ای پست کن  
 علم را گنجینه دارانیم ما  
 در زمین معصوم ما ای مردمان  
 آسمان ها را زمین را حجت ایم  
 تحت فرمائیم ما ای مردمان  
 رهنما ماییم ما در هر زمان  
 در دل هر مومنی نور امام  
 هر زمانی مؤمنان شادی کنند  
 بین انگشتی بدان جاننا تو قلب  
 می کنم شب ذکر خالق سال ها  
 سد جوعی می دهد پروردگار  
 هر که قرآنی کند ختم او رسول  
 او نبی گردد به یک شرطی قبول  
 ارحم الراحمین تو یی ای بی نیاز  
 شاهدان بینی یکایک جلوه ای  
 آفرینش کایناتی از خدا  
 خلق عالم را به نو طرح آفرید  
 با غرایز مختلف هر یک وجود  
 کاینات آگاه از الطاف حق  
 هر تولد مرگ را داند خدا  
 او خدایی لم یلد یولد دلا  
 بر فضا پرداخت خلقت ها پدید  
 آسمان پر از هوا شد تا زمین  
 بس تلاطم موج از آبی پدید  
 کرد او خالق مهار ای آشنا  
 کرد تعیین آب را حدی و مرز

گفت جاننا من من ام من نیستی  
 رو نمودش گفت ای خالق نکو  
 بس بزرگی کردگاری هست کن  
 ترجمان امر یزدانیم ما  
 امر یزدان طاعت از ما هر زمان  
 رحمت ایم از سوی خالق رحمت ایم  
 امر یزدان را اطاعت هر زمان  
 مردمان را سوی خالق هادیان  
 بس درخشان تر ز خورشیدی بنام  
 از خدایی لحظه هایادی کنند  
 حافظ اش خالق بشد شیطان که سلب  
 تشنگی را سیر گردانند دلا  
 شب کنی بیتوته جان با ربنا  
 در وجودش باشدش گنجی قبول  
 در وجودش وحی لا همچون رسول  
 درد مندم درد دارم در نیاز  
 همچو خورشیدی درخشان بوده ای  
 در تحیر کایناتی ای رها  
 بین موجودات آدم شد پدید  
 هر وجود از کایناتی در سجود  
 داد نعمت بی کران بر مستحق  
 با درون بیرون اسرار آشنا  
 بی کران نعمت به ما بخشد خدا  
 بس شکافی در فضا او آفرید  
 شد روان آبی پدیدار همچنین  
 موج را بر باد طوفانی شدید  
 تحت فرمان امر یزدان بادها  
 تند بادی آب ها را لا به هرز

هر کدامین یک جهت جنبش بداد  
 آن چنان کوبید درهم موجهها  
 با چنان شدت وزیدش بی پناه  
 موج دریا را به هر سویی روان  
 بادهایی حمله بر موج آب ها  
 روی هم انبار می کرد ای رها  
 قله آبی شد نمایان ای نگار  
 پخش آبی تندبادی در فضا  
 پخش آبی را به هر سمت ای رهی  
 تحت فرمان کردگاری آفرید  
 آسمان علیا به سقفی استوار  
 همچو کوهی میخ ها محکم همان  
 زیوری شد زینتی بر آسمان  
 در مدارش ماهتابی راهیاب  
 در تحرک ثابتی ظاهر نما  
 گردشی دارد عجایب ای نگار  
 پر ز گوناگون ملایک هر کجا  
 عدهای دیگر رکوعی لا سجد  
 عبد صالح هر یکی چون بندهای  
 عدهای دیگر مداوم در ثنا  
 اشتباهی لا ز اینان ای نگار  
 از ملایک عدهای بر بندهای  
 وحی را ابلاغ از خالق به ما  
 عدهای هان از ملایک عدهای  
 جنتی را یک گروهی حافظان  
 در زمین گردن فراتر آسمان  
 بر جهان فایق هم اینان حمدها  
 زیرافکن عین را اینان دلا

آب در بالا به زیرش تند باد  
 تند بادی شد نمایان آب را  
 تند بادی همچو طوفانی ز راه  
 امر بر طوفان بشد جانب جهان  
 با همان شدت نمایان در فضا  
 ساکن آبی را به امواجی دلا  
 موج آبی همچو کوهی استوار  
 شد نمایان روی آبی کف دلا  
 در هوا بازی فضا گستردهگی  
 هفت رتبت آسمان از آن پدید  
 آسمان سفلی به امواجی مهار  
 بی نیاز از یک ستونی آسمان  
 آسمان سفلی به نوری انجمان  
 چون چراغی روشنی بخش آفتاب  
 همچو پرکاری بدان خورشید را  
 در تحرک سقف محکم برقرار  
 آسمان علیا شکافیدش خدا  
 از ملایک عدهای جاناسجد  
 در صفی هان از ملایک عدهای  
 عدهای تسبیح گوین در سما  
 در عبادت خواب از چشمان فرار  
 از امینان وحی باشد عدهای  
 تحت فرمان بندگان از انبیا  
 در تردد بین خالق بندهای  
 عدهای دیگر محافظ بندگان  
 از ملایک عدهای پاهایشان  
 پا و سر را در نظر فهمی دلا  
 عرش خالق را هم اینان حمل ها

عزتی دارند اینان در حجاب  
 از خیالی وهم دوری این کسان  
 لیس مثل له خدا واحد دلا  
 شور و شیرین جمع خاکی نرم و سخت  
 آدمی را بهترین وجه آفرید  
 چون که بر پیکر دمیدش روح را  
 باقوا اندیشه‌ای محکم دلا  
 تحت فرمان کردگاری آدمی  
 آدمی را قدرتی تشخیص داد  
 بی نهایت حس در آدم پدید  
 با مزاجی مختلف گرمی و سرد  
 خالق مطلق که واحد در جهان  
 از ملایک خواست عهده‌ی را به جا  
 داد عزت آدمی را کردگار  
 آدمی را سجده کردند هر یکی  
 کرد شیطان افتخاری بر خدا  
 غالب آمد تیره بختی ها بر او  
 مهربان خالق برایش مهلتی  
 مسکنی بر آدمی داد آن خدا  
 جایگاه‌ی داد آدم را دلا  
 آدمی را داد پندی کردکار  
 چون که با نیکان بدیدش همنشین  
 از حسادت داد آدم را فریب  
 از یقین دوری به شک انداخت هان  
 آدمی تسلیم شیطان شد دلا  
 روی آدم توبه درگاهش گشود  
 بر زبان جاری کلام رحمتی  
 منتقل کرد آدمی را بر زمین

از خدا گیرند قدرت راهیاب  
 تحت فرمان کردگاری هر زمان  
 آفرینش کائناتی از خدا  
 آب را افزود شد گل نیک بخت  
 صورتی زیبا به انسان شد پدید  
 صورتی زیبا به سیرت شد نما  
 در تصرف دیگران موجود را  
 با جوارح عضوهای ای رهی  
 حق و باطل را شناسد تا به داد  
 بی کران نعمت برایش آفرید  
 بین اضدادی تفاهم او بکرد  
 خلق گیتی را هدایت هر زمان  
 در وفاداری به آدم سجده ها  
 تحت فرمان الهی رستگار  
 از غروری عجب شیطان لا زکی  
 من ز آتش او ز خاکی پست ها  
 رد شد از آزمونی پست خو  
 تا قیامت روز دادش حکمتی  
 زندگی در آن گوارا لا فنا  
 پر ز نعمت امن جایی آشنا  
 دشمنی شیطان برایش آشکار  
 در بهشتی پر ز نعمت راستین  
 با چنان ترفندهایی بس غریب  
 عزم محکم آدمی بگسست آن  
 رانده از درگاه حق شد ماجرا  
 شد نمایان رحمتی کردش سجود  
 بازگشتی وعده‌ای بر جنتی  
 در حیاتی آزمونی همچنین



آدمی را داد خالق به گزین  
ابن صالح بس مقامی جلوه پاک  
تا امانت وحی ابلاغی به ما  
حاملان وحی بین خوبان و بدان  
کمترین افراد خالق را ثنا  
از خدا دور آدمی را هر زمان  
باریا مگری فریبی هر دمی  
یک به یک ابلاغ مردم را دلا  
آشکارا عقل پنهان ای همام  
همچو مهدی این زمین جانب سما  
از حوادث دور رنج آور همی  
از کتابی آسمانی لا جدا  
از وظایف کوثی لا مردمان  
داده اند برما یکایک انبیا  
رفتگانیم هریکی ای مردمان  
ختم مرسل شد محمد مصطفی  
دین ختم المرسلین شد به گزین  
دین ختم المرسلین همچون الف  
با حیا دینی معادی را حیات  
از تعلق جیفه دوری هر دمی  
قبض روحی شد به جانب ربنا  
بین امت به گزینان اولیا  
مستحب واجب حلالی آشکار  
با مثل هایی ز قرآن بر ملا  
بس نکاتی را مفسر با وقار  
از گناهانی چه کم بیشی جدا  
را پذیرا خالق و واحد رهی  
باشداید زندگانی رستگار

بس مراحل زندگانی در زمین  
آدمی را داد فرزندان ز خاک  
پایبندان عهد هر یک انبیا  
انبیا هر یک مبلغ در جهان  
اکثریت مردمان دور از خدا  
دشمنی شد آشکار ابلیس هان  
جان هم انداخت هر یک آدمی  
انبیا هر یک امانت وحی را  
بارسالت انبیا حجت تمام  
معرفی خلقت خدا را انبیا  
بس مراحل طی باید آدمی  
لا جدا هان آدمی از انبیا  
انبیا با حامیان اندک زمان  
از نبی آینده بر ما مژده ها  
هر تولد را نهایت مرگ هان  
عهد و پیمان را وفادار انبیا  
از میان ادیان دینی آخرین  
از میان ادیان مذاهب مختلف  
داد مردم را ز گمراهی نجات  
آن چنان تسلیم دین شد آدمی  
از گرفتاری شدایدها رها  
جانشینان هریکی از انبیا  
بین ما خالق کتابتی استوار  
ناسخی منسوخ محکم را دلا  
مجملی را با بیان علم آشکار  
آتشی را وعده دادش آن خدا  
برخی از اعمال نیک آدمی  
این چه حکمت آدمی در روزگار

کرد خالق حج مبارک بر شما  
امن جایی مردمان را جان پناه  
اعترافی در برابر کعبه یار  
تا که دعوت مردمان را سوی آن  
کعبه را هان زایرانی در طواف  
امن جایی در اطاعت ربنا  
جان پناهی خانه امنی در جهان  
مال دارد بس توان دوری ز کج  
خالقی مطلق جهانی ای به راز

محترم حج بر شما واجب دلا  
بر تمامی مسلمین شد قبله گاه  
بر بزرگی قدرت پروردگار  
برگزیدش مردمانی در جهان  
هر ملک برگرد عرشی در طواف  
کعبه خود هان وعده گاهی بر شما  
بر تمامی مسلمین گویا نشان  
بر کسی واجب زیارت خانه حج  
از عبادت کل هستی بی نیاز  
خطبه ۲

### حمد رحمان شناخت دوره جاهلیت

می کنم حمدی تمامی لحظه ها  
در برابر عزتش حمد ای نگار  
در تمامی لحظه یار ما خدا  
متقی دوران ولی گمراه لا  
مضطرب احوال نالان غمگسار  
لطف را شامل غنی پرهیزگار  
کن ذخیرت تا توانی لحظه ها  
لا شریکی بر خدا باشد دلا  
تا که باقی عمر از او لا جدا  
معتقد بر خالق واحد جهان  
باب رحمت روی ما بگشودشان  
با خدا هر لحظه هم سو مؤمنان  
وحی را او هان امین ما بین ما  
خالقی مطلق میان خلق ای نگار  
نور قرآنی تلالو ای که پاک  
آیه ها قرآن تمامی صاف و ناب  
با دلایل نور قرآنی دلا

بی کران نعمت خدا را ای رها  
قدرتی دارد دلا پروردگار  
تحت فرمان کردگاری آشنا  
هر که را خالق هدایت رهنما  
هر که جانا دشمنی با کردگار  
بی نیاز آن کس ز جانب کردگار  
حمد رحمان برترین گیتی دلا  
نیست معبودی به جز واحد خدا  
با یقین اخلاص باور ربنا  
از نشان ایمان که محکم جاودان  
راضی از ما کردگاری مهربان  
ما ز شیطان انس و جنی دور هان  
او محمد بنده ای ختم انبیا  
دین ختم المرسلین را آشکار  
همچو خورشیدی چراغی تابناک  
با دلایل روشنی چون آفتاب  
می کند نابود شک تردید را

او رسالت دارد او ختم انبیاء  
 آن زمان دادش رسالت را به او  
 رشته دینی پاره شد مردم فغان  
 در اصول دین میان خلق اختلاف  
 پایه ایمان و یقین ناپایدار  
 هان نبودش جان پناهی مردمان  
 آن هدایت روشنی مصباح هان  
 کور دل مردم به دردی مبتلا  
 جاهلان را یار شیطان ای رها  
 دست شیطان بین خلقی آشکار  
 مردمی را زیر پاله فتنه ها  
 بی خبر حیران و سرگردان دلا  
 بهترین وجه خانه ها اما صد حیف  
 جنب اینان زندگانی ای رها  
 همچو اشکی سرمه چشمان شان دلا  
 در مکانی هان که دانشمند شان  
 بس گرامی جاهلان را مردمان  
 علم خالق می رسد بعد از نبی  
 او که ناطق بر قوانین خدا  
 همچو کوهی هان به دینی استوار  
 راست قامت پشت خم دین ای رها  
 در برابر فاسدانی اولیا  
 بار رسالت خاندانی کی روا  
 اولیا هر یک هدایت خلق را  
 ثقل اکبر اصغری را کن نگاه  
 از علی یادی کنی ناطق قرآن  
 اولیایی کالنجومی را به یاد  
 در سیاهی شب کنی یاد از علی

مردمان را سوی خالق رهنما  
 جهل باعث شد قوانین زیر و رو  
 شد عیان انواع فتنه لا امان  
 اختلافی آن چنان لا ائتلاف  
 در میان آشوب مردم لا قرار  
 از گرفتاری رها گردندشان  
 رو به تاریکی میان خلقی همان  
 چون گناهی در گرفتاری بلا  
 کور دل مردم میان خلقی رها  
 پرچمش در اهتزاز ای دل فگار  
 زیر سم اسبان مچاله خلق را  
 مردمان از مکر شیطان لا رها  
 بدترین همسایه ها پژمرده کیف  
 دور از آیین الهی زیست ها  
 دور از خوابی به بیداری ثنا  
 لب فرو بستند جاهل گفتمان  
 این چه حکمت جاهلان را گفتمان  
 بر کسی هان بعد پیغمبر وصی  
 بر کتب وحی آسمانی آشنا  
 حکم یزدانی میانشان برقرار  
 با ولی الله از لرزش جدا  
 سوی خالق مردمان را رهنما  
 جاهلان امت برابر با ولا  
 سمت خالق مهربان واحد خدا  
 از نبی یادی کنی حمد از الاله  
 عدل را میزان هم او ای مردمان  
 هر یکی خود رهنمایان در بلاد  
 همچو ماهی جلوه چون صاحب دلی

جلوه گرمی شد ببخشد نان و آب  
بی بضاعت فرد را غمگین نگاه  
همچو خالق مهربانی راستین  
گر چه رویت جامه تقوا بین ما  
له شوند این مردمانی با حیا  
ثقل اصغر اهل بیت مصطفی  
هر حوادث فتنه می گردد جلی  
ناله ها با صبر و تقوا رو زوال  
توشه ای گردد ذخیرت هان تو را  
خودرها کن از ریا تـزویرها  
با شریعت حکم قرآن ماندگار  
می رسد هان حق به حق داری دلا  
با ولی الله حقى برملا

آن خلافت جامه از من دورهان  
با خبر از ماجرا بودش چه کار  
با سفارش ختم مرسل استوار  
بین خلقی من بیودم راهیاب  
من چو آن کوهم که علمش جاودان  
مرغ دوراندیش را پرواز لا  
منزوی با راستگویانی ثنا  
در دفاع از حق ما بین عده ای  
صبر باید کرد صابر بین شان  
نوجوانان و جوانش پیر یار  
در گرفتاری بلایی مرگ را  
بین خلقی بردبار ای آشنا  
استخوان را در گلو چشمی دلا

در فضا تاریک شب چون ماهتاب  
هر کجا می دید ایتامی به راه  
جان پناهی می شدش جان آفرین  
پایه ایمان با عمل محکم دلا  
همچو مورانی ملخ در زیر پا  
مصطفی را اهل بیتهی ای رها  
خالی از تقوا اگر باشد دلی  
ای که دانایی به برنایی مبال  
تا توانی شکر نعمت را ادا  
دل به تقوا زنده می گردد دلا  
پایه های دین به عترت استوار  
از سفارش ختم مرسل بین ما  
با هم اینان حق ولایت ای رها  
خطبه ۳

### شکایت از خلفای مسلمین

می خورم سوگند بر خالق جهان  
در تنگی آمد به قامت استوار  
بین خلقی جایگاهی آشکار  
آسیابی را چو محور آسیاب  
سپیل علم از دامن کوهی روان  
بر بلندا جایگاه اندیشه ها  
آن ردای جانثـرینی را رها  
دست تنها بوده در اندیشه ای  
در فضا تاریک بین خفتگان  
در فضا تاریک پیران غمگسار  
تا قیامت مرد با ایمان دلا  
بس خردمندانه دیدم صبر را  
آن چنان صبری تحمل خار را

بعد خود دادش خلافت غیر را  
هان چه نسبت با برادر جابری  
در تمامی روز سوزان گرم کار  
بین ما آدم هزاران فرق ها  
عذرخواه از مردمی قبل از ممات  
دیگری را بر خلافت نصب ها  
حاصلش اشتر که شیرش خواستند  
یک اشارت وصف از صد ماجرا  
از صراطی خم شدند بیراهه‌ای  
او نبودش جانشین بعد از نبی  
اولی را جانشین دوم همان  
عذرخواهی دم به دم دور از عطا  
با حکومت مردمانی در گناه  
از شتر سرکش سواری عاقل  
پرده بینی اشتری صد پاره ها  
می کند عصیان سقوطی مرگ را  
رنج هایی را تحمل مرگ را  
ناگزیرم باصبور ای هم اتاق  
آن حکومت به بدور از هر حرام  
شکوه از شورای دوم ای رهی  
هان چه کم از دوم اول آن کسان  
هر یک از آنان چه گویم متهم  
هم جهت یک سو چه گویم اضطرار  
روی از من تافتش لا دیده ور  
برتر از من دید از عیبی بری  
زشت باشد نامشان را ذکرها  
پهلویش از پرخوری باد ای رهی  
غیر خوردن رشد تن کاری نه خیر

او که غارت کرد میراث مرا  
زد مثالی از اعشی بر ما علی  
با برادر جابری ما را چه کار  
من به کاری او میان بستر رها  
بس شگفتا او که در قید حیات  
پس چسان هنگام مردن او دلا  
از حکومت بهره ها برداشتند  
سخت دوشیدند اشتر را دلا  
از حکومت ماجرایش شکوه ای  
داد بر دوم خلافت اولی  
هان چه شد علت چه باشد مردمان  
کارهای دومی یک سر خطا  
سخت گیری با خشونت عذرخواه  
چون کسی باشد که رهبر ای رها  
گر کشد محکم عنان را ماجرا  
گر رها افسار اشتر را دلا  
در حکومت دومی بس رنج ها  
بین مردم اعتراضی بس نفاق  
هر کسی را روزگاری رو تمام  
از خلافت دوم اول شکوه‌ای  
هان چه شد حالا شدم هم سنگ شان  
در برابر عضو شورایی شدم  
با هم آنان در صفی هان بی قرار  
یک نفر از بین شان بس کینه ور  
دیگری داماد خود را برتری  
از دو دیگر لا اشارت ای رها  
سومی شد جانشین دومی  
بین مطبخ دستشویی افت و خیز

مسلمین را بیت اموالی گران  
 خویشوندانی سیاست پیشه هان  
 خویشوندان چون گرسنه اشتیری  
 چون گیاهانی بهاری ای رها  
 چون که کرد اسراف بیت المال را  
 مردمان آگاه از اعمال او  
 بر خلافت سومین کردند شان  
 بس که خورد اموال مردم را دلا  
 بعد مردن آن خلیفه سومین  
 بیعتی با من امیرالمومنین  
 همچو گله گوسفندی مردمان  
 آن ردایم از دو جانب پاره ای  
 فترتی شد بیست پنج سالی مرا  
 بیعتی کردند با من مردمان  
 عده ای خارج ز دین گشتندشان  
 کرده اند اعراض از من عده ای  
 حکم قرآنی سرایی آخرت  
 متقی دوران برون از هر فساد  
 چشم ها حیران ز دنیا جلوه ای  
 بر خدایی می خورم سوگند هان  
 گر مرا بیعت گرانی بس نبود  
 لا سکوتی در برابر ظالمان  
 با خدایم عهد و پیمان گر نبود  
 آب بینی بز برایم بهترین  
 بز که لا بزغاله ای آمد مثال  
 نامه ای دادند مولا را دلا  
 شعله ای از نار بودش لحظه ها  
 گشت ساکت ماند مطلب ناتمام

بنده ای کم بهر مند از آن همان  
 ضبط بیت المال مردم را همان  
 بیت مالی چون گیاهانی همی  
 غارتی کردند بیت المال را  
 آنچه را هان رشته بودش پاره ها  
 مردمان تحریک با افعال او  
 شورشی گشتند او را مردمان  
 داد تاوانش چه مرگی جان گزا  
 مردمان گرد آمدند بیعت همین  
 زیر پاله آن دو نورالعین امین  
 جمع در دورم میان ایشان همان  
 زیر پاله نور عینانم همی  
 از حکومت دور با ختم انبیا  
 مجری قانون شوم ما بین شان  
 عده ای پیمان خود بشکستشان  
 از اطاعت حق نکردند پیروی  
 آن کسی دارد سعادت منزلت  
 دور از عصیان نفاقی ای به داد  
 آن چنان زیبا فریبد عده ای  
 دانه را بشکافت آن را داد جان  
 حجتی بر من تمامی بس نبود  
 بس ستمگر مردمانی هر زمان  
 از حکومت دور ماندن بود سود  
 از حکومت مردمی دور از یقین  
 دار دنیایی چه دارد جز وبال  
 بعد خواندن نامه ساکت لحظه ها  
 از درون دل آمدش بیرون دلا  
 این چه حکمت خود حدیثی لا تمام

## خطبه ۴

## ویژگی اهل بیت

با درایت دانشی از اولیا  
ای شما با نور ما رخسندگان  
کر همان گوشی ز ما دوری کنند  
بر گران گوشان عالم بی بصر  
با خدا خوفی که ایمان بر خدا  
با حیل مگری میان ایشان همان  
زیر چشمی ناظر ایشان هر زمان  
پرده‌ای ما بین مان رسم ای نگار  
ای شما دور از حقیقت با ریا  
آشنا کردم ز گمراهی جدا  
امتی را تا هدایت مردمان  
قحط آبی جرعه ای لا مرگ جان  
شک و تردیدی ز ما دور ای به داد  
بیمناک از آن مبادا جاهلان  
کور دل جاهل کسانی لا یقین  
بین حق باطل تردد ای نگار  
هر زمان نوشد چه نوشین جرعه‌ای

از جهالت جلوه تاریکی رها  
با کمک از ما ترقی هر زمان  
این چه غوغایی صدایم نشنوند  
نرم آوای حقیقت لا اثر  
همچو بیدی قلب لرزان ای رها  
منتظر بودم چه کاری بصریان  
آن علایم لحظه ها بر ما عیان  
با تظاهر دین و دینداری چه کار  
از درون باطن شما آگاه ما  
من شما را با حقیقت آشنا  
رهنما گشتم شما را هر زمان  
تشکامان در زمین بودید هان  
آن که با ما او مخالف دور باد  
همچو موسی در برابر ساحران  
غالب آیند بر حکومت مسلمین  
بین ما ایشان دو راهی آشکار  
گر یقین حاصل به آبی تشنه ای

## خطبه ۵

## سکوت امام

بشکنید امواج را مردم حیات  
از خطر هان فتنه امواجی غمین  
از تفرق دور مومن با خدا  
برتری جویی به تقوا پر بها  
منزوی با خلق از دنیا فرار  
از تعلق جیفه دنیا حفظ جان  
همچو آبی بد مزه دور از شما

فتنه امواجی به کشتی ها نجات  
ای شما اولاد مسلم مسلمین  
اختلافی بین تان پرهیزها  
فخر را تاجی بدور از فخرها  
یار مردم آن کسی شد رستگار  
هر زمانی مردمان را یار هان  
بر شما مردم حکومت لا روا

آن چنان گیرد گلو را نیست فر  
 در زمینی غیر پاشد بذر را  
 آبرو را می برد بس ریشخند  
 در چنان حالی قراری پایبند  
 از حکومت ماجرایش گفتمان  
 در نظامی حاکمی گردم بنام  
 بر شما ملت بزرگی فخرها  
 از بلا مرگی هراسی لا امان  
 با حوادث روزگاری جنگ ها  
 هر تولد مرگ دارد در کمین  
 در خزانی برگ ریزان همچو برگ  
 از علاقه طفل بر شیری سلیم  
 اذن از ما هان بگیرد مردمان  
 از حوادث روزگار آگاه ما  
 چون طنابی عمق چاهی لرز هان

لقمه پر چربی حکومت پر خطر  
 میوه را نارس کسی چیند دلا  
 کال و نارس میوه ای ارزد به چند  
 با شرایط اجتماعی قید و بند  
 گر کنم مطرح سخن را بین تان  
 مردمان گویند راغب بر نظام  
 در حکومت مسندی فرمانروا  
 منزوی ساکت اگر گویندشان  
 هان مرا ترسی ز مرگی لا دلا  
 شاهی گیرم هم او جان آفرین  
 انس فرزند ابیطالب به مرگ  
 یاد مرگی در صراطی مستقیم  
 مرگ با ما انس گیرد هر زمان  
 منزوی ساکت نه پنهان بر شما  
 مضطرب احوال گر آگاهتان

### خطبه ۶

#### درايت امام و مظلوميت ايشان

سطح آگاهیم افزون لا نهان  
 در برابر دشمنان آگاه ما  
 می کنم دور از خودم دور از بلا  
 در برابر دشمنانی ایستا  
 پتک کوبم بر سرش ساقط ز جان  
 با کمک مردم به اجرا حکم را  
 ریشه باطل را به تقوا برکنم  
 تا زمان باقی مبلغ حکم وحی  
 دور ماندم از خلافت در حیات  
 دیگری جایم گرفتش آن که شر

می خورم سوگند بر خالق جهان  
 غفلت از من دور غافلگیر لا  
 مکر دشمن را به دانایی دلا  
 حق طلب انسان چو همراهی مرا  
 روی گردان هر کسی از حق چنان  
 تحت فرمان الهی هر که لا  
 اهل تردیدی به ایمان بشکنم  
 تا دمی آخر کنم امری و نهی  
 از همان دم تا که پیغمبر وفات  
 تا به امروز از حق دور ای بشر



## خطبه ۷

## علایم پیروان شیطان

منحرف افراد با ابلیسیان  
 کرده پهنی دام‌ها بر راهشان  
 یار شیطان مردمانی لا ابال  
 در اسارت قلب و چشمی هان زبان  
 بر مراکب گم‌رهان گشتی سوار  
 در حکومت نفس شیطانی شریک  
 زشت کرداری چنان ما را فریب

## خطبه ۸

## عهد شکنی زبیر

عده‌ای با من به دل لا با زبان  
 بیعت اینان چون زبیری مردمان  
 با زبان اقرار در دل غیر آن

## خطبه ۹

## شناخت طلحه و زبیر

همچو رعدی هان خروشدند شان  
 هان درخشیدند شان چونان که رعد  
 سست گردیدند شان در بین ما  
 با عمل هان رعد و برقی آشکار  
 همچو بارانیم با رعدی و برق

## خطبه ۱۰

## هوشیاری امام در برابر یاران جمل

حزب خود را جمع آن شیطانیان  
 در برابر من امیرالمومنان  
 بر تمامی کارها آگاه ما  
 حق ز من از حقی پنهان نه هان  
 همچو دریایی است جنگ ای آشنا

دست یکی کردند ویران این جهان  
 فتنه بذری را بپاشد قلبشان  
 ای که خامی پخته لا بر خود مبال  
 از شیاطین نفس یادی هر زمان  
 جلوه زیبایی جهان کاری تو خوار  
 با زبان شیطان زنی حرفی رکیک  
 با حیل ترفندهایی بس غریب

دست بیعت کرده اند کاری هوان  
 مدعی انکار بیعت هر زمان  
 چون منافق پیشگان واماندگان

طلحه ها جانا زبیری ها همان  
 رعد و برقی شد نمایان حیف بعد  
 با جمل اصحاب کاری پیش لا  
 سیل با باران شود جاری نگار  
 سیل جاری از افق غربی و شرق

تا فراهم لشکری را بی کران  
 عده‌ای جمع با جمل نامی همان  
 حق و باطل همچو شب روزی جدا  
 حکم قرآن را به اجرا من همان  
 هر که وارد شد درش برگشت لا

کار هر کس نیست دانا فهم آن

غیر خالق را ز ذهن خاموش کن  
عزم کن جزمی قدم ثابت تو را  
چون جبل ثابت قوی تا استوار  
میخکوبی کن زمین را با دو پا  
آخرین صف دشمنان را بین عیان  
تحت فرمان خدا گر رستگار

هم نبرد او بین ما او آشنا  
جای دارد سهم دارد از ثمر  
با تولد کودکی فرخنده جان

پیرو از حیوان شتر بانگش قوی  
دست و پا اشتر چو قطع فرار هان  
ای شما دوری ز دین از حق جدا  
تحت کیفر بین مردم هر زمان  
کیفری بیند گناهش ماندنی  
لطف شامل تا که آمرزش تو را  
از افق پایین عذابی سرمدی  
این عذابی از خدایی مهربان  
مسجدی بینم میان آبی همین  
سینه کشتی یا شتر در روی آب  
غرق بینم مسجدی ما بین آن  
نزد آبی از سما دوری همین

رو به میدان یا فرار از جنگ هان

### خطبه ۱۱

#### آموزش نظامی

نور عین ام ای محمد گوش کن  
کنده از جا گر تمامی کوه ها  
آن چنان دندان ها بر هم فشار  
کاسه سر را عاریت ده بر خدا  
چشم پوشی کن ز کثرت دشمنان  
دان که پیروزی ز جانب کردگار

### خطبه ۱۲

#### پاداش عمل

هر که هم فکر همدلی با ما دلا  
رحم مادر یا که در صلب پدر  
دین و ایمان تقویت با این کسان

### خطبه ۱۳

#### علل سقوط جامعه

ای شما یاران لشکر یک زنی  
با صدا اشتر چنان جنگید شان  
خلقتان پست نقض پیمان هان شما  
نا گوارا شور آبی نوش هان  
آن که ما بین شمایان زندگی  
از شما دور آن کسی جاننا دلا  
سینه کشتی غرق بینم مسجدی  
سرنشینانش تمامی غرق هان  
غرق آبی گویا این سرزمین  
مسجدی بینم چو گهواره بخواب  
سینه مرغی روی آبی بحر هان  
خاک کوی شهرشان بد بوترین

نه دهم شر در میان موجود باد  
خارج از شهری خدا شد جان پناه  
غرق آبی جلوه زیبایی خراب

نزد آبی دورتر هان از سما  
بر خورنده لقمه ای جانا شما

هر که بیت المال را تاراج ها  
عودتی بر صاحبش اموال را  
یا کنیزان را خریده ابتهاج  
هر کسی عادل به دوری از ظلوم  
هان تحمل ظلم را ظالم بسی

با خدایم بسته عهدی دردمند  
از عذاب آن پند گیرد ای نگار  
از سقوطی بین شبهت ها رها  
از فرو در چاه شبهت حفظ ها  
آن که جانب تیره بختی غرق خون  
آزمون کردیم مردم را به داد  
بوده بر حق بعد رحلت ما وصی  
آزمونی سخت هر یک بنده ای  
با حرارت آزمون ما را خدا  
آن که بالا زیر افتد سرنگون  
تا به آن حدی خدا بین لا جنون  
دور از کاری به تقوا رهبری

هان نهان در شهرشان شری فساد  
بین تان هر کس گرفتار گناه  
شهرشان بینم که گویی روی آب

#### خطبه ۱۴

#### نقش محیط در اعمال انسان

عقل هاتان سست ابله فکرها  
صید صیادید تیرانداز ما

#### خطبه ۱۵

#### نقش اقتصاد

هان قسم بر خالق یکتا خدا  
هر کجا باشد هم او یابم دلا  
با همان اموال هان گر ازدواج  
تحت فرمان حق عدالت بر عموم  
سخت تر باشد برای آن کسی

#### خطبه ۱۶

#### سیاست حکومت ضرورت تقوا

هر چه گویم بر شما خود پایبند  
آن که عبرت ها برایش آشکار  
خویش تندار آن که با تقوا دلا  
خویش تنداری و تقوا فرد را  
بار دیگر ما شما را آزمون  
آن زمان بعثت پیمبر را به یاد  
بر خدا سوگند بعثت آن نبی  
می شوند غربال همچون دانه ای  
چون غذایی در درون دیگی شما  
زیر و رو خواهید شد با آزمون  
هر که در زیری به بالا رهنمون  
تا کنون هان آن کسانی منزوی

هر که را تقوا به دور از هر وبال  
لا دروغی حق را کتمان نه هان  
از زمان آگاه بودم این چه فر  
پاره افسار اسب را افتان مسد  
آن عنان مرکب به دستش ای نگار  
بین حق باطل جدایی ها همین  
باطلان پیروز گر پیروز لا  
گر چه باطل غالب آید حق را  
مردمانی در تلاش ای نیک‌خو  
عده‌ای دیگر به کندی در حیات  
با امیدی در صراطی پیش‌رو  
رو به جانب دوزخی راهی دلا  
تحت فرمان از نبی ای مستحق  
او سفارش وحی را بر ما قبول  
مرگ دارد هر تولد ای نکو  
هر دروغی را زیان جانب به خاک  
آن که قدرخویش نشناسد چه باک  
زندگی را دوست دارد بندگی  
آن چنان محصول پر باری به بار  
نامه اعمال تو محصولی دلا  
بین خود اصلاح مشکل‌ها یتان  
خویشتن خویشی مذمت کن همی

حق چون خورشید و ناحق را زوال  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
از چنین روزی مرا دادند خبر  
هان گناهان همچو مرکب های بد  
مقتی دوران به مرکب ها سوار  
جاودان جنت برای متقین  
هر کدامین را طرفدار ای رها  
هر که را حامی فراوان ای رها  
هر که را دوزخ بهشتی پیش‌رو  
عده‌ای جانب به حق اهل نجات  
آن که با کندی تحرک رو جلو  
هر که کوتاهی کند در کارها  
در صراطی گام برداری که حق  
تحت فرمان از نبوت او رسول  
هر کسی را بازگشتی جنب او  
مدعی باطل به بطلانی هلاک  
هر که با حق در افتد رو هلاک  
مقتی دوران به تقوا زندگی  
چون به تقوا آبیاری کشتزار  
نعمتی بس بی‌کران حاصل تو را  
با انابت زشت کاری دور هان  
غیر رحمان لا ستایش دیگری

#### خطبه ۱۷

#### مدعیان دروغین

از صراطی راست دور افتد دلا  
گم کند راهی سبک سر خیره خو  
با عمل زشتی که شیطانی همان  
در میان زشتی گرفتاری چموش

هر که را خالق به حال خود رها  
آن چنان در فتنه افتد هان فرو  
دیگری را می کند گمراه هان  
حمل باری هر گناهکاری به دوش

تیره بختی بار دیگر مردمان  
 در میان جاهل گروهی جایگاه  
 در میان جهلی فرو افتادگان  
 بین هر آدم نماها عالمی  
 می کند جمع آوری بسیار چیز  
 دانشی جمع آوری بیهوده هان  
 در میان مردم چو قاضی داوری  
 مشکلی را آن چنان حل ای رها  
 با نظر رایى دروغین رفع آن  
 آن بیان پوشش کند باور دلا  
 راست حکمی داده یا جانا خطا  
 گر صوابی حکم ترسد در خطا  
 راه جهلی را بپویند این کسان  
 گمشده خود را که باشد هان عزیز  
 با یقین علمی سخنرانی نه هان  
 همچو بادی تند گیاهان خشک را  
 زیر و رویی می کند احکام را  
 این چه حکمی مشکلی را حل لا  
 پایبند علمی نباشد ای رسول  
 گر نه آگاهی به حکمی ای رها  
 با ستمگر حکم ظالم مردمان  
 بر خداوندی شکایت می کنم  
 در جهالت زندگانی این کسان  
 بین شان قرآن بها کالا نه هان  
 ای شما جاهل به حکمی از قرآن  
 سود آورتر گران تر از قرآن  
 گر چه ادیان جاهلان تحریف آن  
 زشت از معروف نیک از منکری

را یدک بر دوش خود کاری گران  
 جهل علمی بافتش لا جان پناه  
 لا صفا صلی به رویت کور هان  
 عالمی آدم نما علم اندکی  
 اندکش هان به ز افزونی عزیز  
 سیر از آبی دلا گنبدیده آن  
 عهده دار حل مشکل دیگری  
 حرف پوچی از کلامش برملا  
 رفع آن مشکل نزاع مابین شان  
 عنکبوتی همچو آن در شبیه ها  
 در میان خوفی رجا ای آشنا  
 گر خطا امید دارد لا جفا  
 در میان تاریک جا جویندشان  
 همچو تمساحی هم اینان اشک ریز  
 مطالبی را نقل لا آگه زمان  
 می دهد برباد بی حاصل دلا  
 حکم صادر حیف بی حاصل دلا  
 منصبی دارد قضاوت بین ما  
 راه و رسم غیر خود را لا قبول  
 پوششی تا برملا لا جهل ها  
 پایمالی بی گناهان خونشان  
 ظلم ظالم را حکایت می کنم  
 مرگشان با گمراهی گمراه هان  
 خوارتر از حکم قرآنی مدان  
 هیچ کالایی نباشد به از آن  
 لا متاعی غیر قرآن ای جوان  
 لا به تحریف این قرآن ای جاهلان  
 نزد ادیان جاهلان لا بهتری

## خطبه ۱۸

## وحدت مسلمین کمال دین و قرآن

تا که عالم حکم قطعی صادری  
 با نظر رایى به شبهت فهم ها  
 حکم صادر حکم اول نقض ها  
 دومى اولى به حکمى اى رهى  
 تا دهد فتوا کدامین برتری  
 هر یکی را حق داند منطبق  
 هر کدامین یک به یک سو جاریش  
 تحت فرمان خالقى یکتا خدا  
 اختلافی بین هر یک عالمان  
 از چنین افراد استمدادها  
 هر چه مى خواهندشان گویند دلا  
 مختلف افکار از دینی جدا  
 بر محمد مصطفی ختم انبیا  
 هان نکردش کوتاهی تقصیرها  
 اختلافی بین آیاتی مدان  
 اختلافی بین شان بی حاصلی  
 ژرف اندیشه‌شان باطن قعر آن  
 لا تمامی هرچه خوانی ای جوان  
 بس نهان اسرار در قرآن دلا  
 اجتماعی را ز تاریکی نجات

مدعی دعوا برند نزد عالمی  
 حکم صادر عالمی حکمی دلا  
 نزد دیگر می برند شان حکم را  
 حکم اجرا بر خلاف اولی  
 عالمان جمع نزد ارشد عالمی  
 رای هر کس را شمارد او به حق  
 حکم قرآن خالق پیغمبرش  
 اختلافی لا میان شان ای رها  
 معصیت کاریم ما ما بندگان  
 دین ناقص هان فرستادش خدا  
 این کسان آیا شریکان خدا  
 کردگار از این کسان خشنود لا  
 دین کامل را فرستادش خدا  
 او که در ابلاغ کامل دین دلا  
 هر چه خواهی حکم قرآنی بیان  
 گر قرآن از غیر خالق نازلی  
 ظاهری زیبا دلا دارد قرآن  
 مطلبی دارد شگفت آور قرآن  
 سری از اسرار را هان برملا  
 هر چه ما بین اختلافی در حیات

## خطبه ۱۹

## خطاب به اشعث بن قیس

از زیان سودم چه چیزی لا نکو  
 ای تکبر زاده اکبر بین مان  
 ظاهری آرا و باطن زشتخو  
 در زمان کفری حکومت دستگیر

بر تو آگاهی چه کس دادت بگو  
 بر تو بادا لعنت لعنت گران  
 ابن کافرهان منافق هم دو رو  
 هان دو باری در زمان عمرت اسیر

از اسارت ابن اشعث لا رها  
مرگ و نابودی به خویشانش دهد  
آشنا بیگانه دور از او همی

ناشکیبا گر شما رویت شما  
هر چه رویت مردگانی برملا  
حق عیان گردد حقیقت برملا  
گر به نیکی بنگریدش هوشیار  
در صراطی می شوید امری و نهی  
از حرامی نهی امری برقرار  
غیر انسان یا ملک لا برملا

گر سبک باری رسی آن جا نکو  
منتظر تا کی شما یان رهسپار  
هر مماتی را حیاتی چون نبات

با سپاهی منسجم آماده هان  
دست پرورده ستم گم کرده راه  
تیغ بیرون از نیام هر یک جمل  
دور از انصاف و از عدلی همین  
مرتکب قتلی که قاتل در میان  
بیند آن کس کیفری قاتل همین  
بدعتی را زنده مدت ها خموش  
مدعی دعوت گروهی بین تان  
گر شما لا تحت فرمان جنگ ها

خویشوندی مال افزون هان تو را  
آن که خویشانش به دم تیغی کشد  
خشم گیرد بستگانش هر یکی

## خطبه ۲۰

### شناخت واقعیت ها

آن چه را هان مردگان رویت دلا  
بر شما پوشیده لا آگه شما  
آن زمان را یاد افتد پرده ها  
بر شما مردم حقیقت آشکار  
گر به خوبی بشنوید احکام وحی  
راست گویم پند گیرید آشکار  
هیچ کس ابلاغ احکام خدا

## خطبه ۲۱

### راه های هدایت

پشت سر مرگی قیامت پیش رو  
کاروان رفته هان در انتظار  
هر تولد مرگ دارد رو ممات

## خطبه ۲۲

### شناسایی ناکثین شجاعت امام

هان بسیج اعوان شیطان حزب شان  
مردمان آگاه باشید این سپاه  
ناکثین مردم که اصحاب جمل  
من گناهی مرتکب لا ناکثین  
بین تان حقی طلب خود ترک آن  
من شریک قاتلان لا ناکثین  
این کسان از خشک پستان شیر دوش  
این چه غوغایی به راه ای مردمان  
تحت فرمانم به احکام خدا

حکم قرآنی به ضربت مستحق  
در برابر نیزه‌هایی گرم و سرد  
لا هراسان تا کنون از جنگ هان  
با تمامی دشمنانی جنگ‌ها  
با یقین علمی به تقوا هر زمان

دل تمامی لحظه بر خالق سپار  
از سما نازل به جانب انس‌ها  
هر کسی را احترامی بین خویش  
هان به پا تا از حسادت‌ها بری  
از عمل زشتی بری دوری دلا  
پشت سرمان گر نه دوری از خطا  
بر تو عاید سود دور از انتظار  
یا که در روزی فراوانی همان  
همسری گیرد به فرزند ابتلا  
می‌کند پرهیز دوری از گناه  
هر یکی فانی به دارایی منال  
صالح اعمالی به دست آور بقا  
هر که را نیکی به نیکی کشت‌ها  
آن چنان زی عذرخواهی لا قبول  
لحظه‌ها هان کشت اعمالی تو را  
دور هان از بد حجابی خود نما  
غیر خالق کارها شایسته لا  
از تو خواهانم تو ای پروردگار  
همنشین با انبیا را خواستار  
با شهیدان همنشین پهلوی یار  
هر چقدر انبار ثروت را کم آن

جنگ با آن کس که سر پیچد ز حق  
هان مرا دعوت به میدان نبرد  
از کسی لا واهمه ای مردمان  
دین من کامل ز شک رییی جدا  
از کسی باکی ندارم مردمان

### خطبه ۲۳

#### نیکی به خویشان و لازم بودن تعاون

حمد رحمان خالق پروردگار  
همچو باران قطره‌ای تقدیر ما  
هر کسی را بهره‌ای کم یا که بیش  
هر یکی از ما به نیرو برتری  
از تعلق جیفه دنیایی رها  
سرزنش مردم تمامی لحظه‌ها  
دوست داری در همان آغاز کار  
رو به پایان عمر را لبیک هان  
تا که صاحب ثروتی گردد دلا  
دین و تقوایش نگه دارد نگاه  
ماحصل دنیا یکی فرزندی و مال  
هر چه در دنیا به روزی در فنا  
چون زراعت کشت اعمالی دلا  
حکم آیین وحی را باید قبول  
با عمل نیکی به نیکی کشت‌ها  
با عمل نیکی به دور از هر ریا  
یاد خالق در تمامی کارها  
با سعادت زندگی از کردگار  
در تمامی لحظه هان از کردگار  
از تو خواهانم که ای پروردگار  
بی نیاز از خویش لا ای مردمان



با سبب یا هان نسب خویشی همان  
گر چه ثروتمند حامی آرزو  
بین خویشان یار همدیگر همان  
ماندگاری ثروتی کم ای نگار  
لا دریغ از ثروتی بخشش عطا  
بال حب را بر تهی دستان عطا  
از مکان‌ها بگذرد تا آسمان

لحظه ای سستی مدارا لا همان  
تا زمین اصلاح دور از نام ننگ  
از همان راهی که عابر رستگار  
هر کسی هان پیروی دور از بلا  
تحت فرمان از ولایت خود یلی

شامیان پیروز کوفی را چه باد  
مردمان را هان چه شد از من جدا  
در برابر این مصایب نیم جان  
شامیان غالب یمن در گیر هان  
هان یمن را چون تفرق دهشتی  
از کسی هان پیروی لا مستحق  
از امامی راستین دوری همان  
شهرها ویران یتیمان خون جگر  
گر کنم هان واگذاری مردمان  
بر امانت ها خیانت این کسان  
مردمانی را مداوم هر زمان  
از تذکرهای دایمم گفتمان

با زبان دستی مدافع هر زمان  
یادی از خویشان حمایت‌ها از او  
در مصایب اضطرابی هر زمان  
نام نیک از ثروتی به ماندگار  
از تهدیدست بستگان اعراض لا  
گستراند هر که بال حسن را  
دوستی خویشان تداوم در زمان

#### خطبه ۲۴

#### ضرورت جهاد

می خورم بر جان خود سوگند هان  
هر زمانی با مخالف حق جنگ  
از خدا ترسید جانب حق فرار  
از الهی وحی احکام خدا  
مسلمین را ضامن آمد هان علی

#### خطبه ۲۵

#### سرزنش امت خائن علل شکست آن

غیر کوفی شهر باقی لا بلاد  
عده‌ای کم تحت فرمانم دلا  
چهره ات بادا به زشتی کوفیان  
شد یمن مغلوب غالب دشمنان  
بین هر شامی که باطل وحدتی  
پیروی لا از امامی هان که حق  
عده‌ای خاین خیانت در زمان  
عده‌ای هان در فساد غوطه ور  
کاسه چوبی گر امانت بین شان  
خوف دارم سرقتی هان بند آن  
با تذکر پنجهایی خسته هان  
من ز آنان خسته آنان خسته جان

دل شکسته من از آنان مردمان  
 خوب شایست مردمانی را عطا  
 تا مسلط در میانشان دیگری  
 جذب آبی کن خدای مهربان  
 آرزو دارم به جای کوفیان  
 جای کوفی داشتم از من حراس  
 همچو ابری صیف تازنده زکی

رهنما ما بین مردم حجتی  
 در میان مردم امین او رستگار  
 بدترین مسکن خشن سنگی کبود  
 در میان آلوده آبی بی بها  
 از رفاهی دور تا حدی سراب  
 بین شان پیوند خویشی لا معاش  
 در مفسد غرق فارغ از زمان  
 بی وفایی مردمان کم بین مان  
 هان تقیه بستگان یاران رهی  
 خار در چشمی گلو با استخوان  
 با گذر ایام نوشیدم روا  
 از گیاهی تلخ از حنظل خورا  
 شرط آن بیعت بهایی عام و خاص  
 بس چه رسوایی مخاصم بی حیا  
 ساز و برگی را فراهم رو به ما  
 لحظه افزون شعله هایش دیده ور  
 هر کسی را استقامت رستگار  
 آن کسی پیروز با حق جلوه ها

از نصایح مردمان بستوه هان  
 مرحمت کن ای خدا لطفی نما  
 بدتر از من ده بر آنان رهبری  
 همچو آبی در نمک دل هایشان  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 تک سوارانی هزار از بوفراس  
 هم مبارز تحت فرمان هر یکی

## خطبه ۲۶

### شناخت فرهنگ اجتماعی و مظلومیت

#### علی

بر نبی مرسل بدادش بعثتی  
 آن الهی وحی را او پاسدار  
 بدترین دین در میان اعراب بود  
 در میان غاری میان سم مارها  
 با طعامی ناگوارا خورد و خواب  
 بس چه خون هایی به ناحق ریز و پاش  
 در میان مردم عبادت بت همان  
 چون که خاتم ختم مرسل فوت هان  
 غیر اهل بیتی ندیدم یاوری  
 زندگانی را تحمل آن چنان  
 جام از تلخی حوادث را دلا  
 خشم خود را هان فرو بردم دلا  
 بیعتی با معاویه لا عمروعاص  
 مصر را طالب چه بد شومی دلا  
 کوفیان آماده جنگی شد به پا  
 جنگ را آتش زبانی شعله ور  
 استقامت با صیوری آشکار  
 صبر را مفتاح پیروزی دلا

### علل شکست کوفیان عظمت والای جهاد

حمد خالق شکر یزدان کردگار  
 یک در از درهای جنت شد جهاد  
 ای که پاکی جامه تقوا را بیوش  
 ناخوشایند آن که را باب جهاد  
 چون که گردد خوار گردد هان حقیر  
 حق از وی روی گردانند دلا  
 او به خواری متهم محکوم او  
 ای شما کوفی جماعت مردمان  
 دعوتی کردم شما را روز و شب  
 ساز و برگ آماده کردند شامیان  
 قبل از آنی که نبردی شامیان  
 ساز و برگ آماده جانب شامیان  
 هر که در جنگی کند سستی دلا  
 دشمنان فرصت یکایک سرزمین  
 دشمنان غالب به شهر انبار هان  
 آن که اجرا حکم فرمانم همان  
 این چنین اخبار شد بر من دلا  
 دستبند خلخال و گردنبند را  
 زیورآلاتش به غارت دور باد  
 از نسا هان التماسی گریه‌ها  
 با غنایم شامیان رفتند شان  
 گر مسلمانی از این حادث خبر  
 سرزنش لا گر بمیرد مردمان  
 بر خدا سوگند هان در لحظه‌ها  
 شامیان را وحدتی ای مردمان  
 بین حق شد اختلافی مردمان

تحت فرمان هر کسی او رستگار  
 خالقی بر روی افرادی گشاد  
 ساز و برگ آماده بر دشمن خروش  
 جامه ای پوشد که ذلت خوار باد  
 از میان مردم که دوری گوشه گیر  
 دل میان گمراه ظلمت پرده‌ها  
 از عدالت مردمان محروم او  
 ساز و برگ آماده جانب شامیان  
 آشکارا یا که پنهان زین سبب  
 فرصتی تا حمله ای بر کوفیان  
 بر شما غالب شما مغلوب شان  
 تحت فرمان حمله‌ای ای کوفیان  
 می شود مغلوب دشمن لا رها  
 را تصرف خوار گردید و غمین  
 هر سپاهی کشته غالب شامیان  
 دست غامد فرد نامی کشته هان  
 مرد شامی حمله ای جانب نسا  
 از دو دستش هان دو پا گردن جدا  
 از زمین هستی بدور از هر بلاد  
 شامیان غارت تمامی مال را  
 مردم انبار را کشتندشان  
 با شنیدن این خبر خونین جگر  
 از نظر من وصف او را هر زمان  
 قلب انسان رو به ویرانی دلا  
 کوفیان را وحدتی لا بین شان  
 باطلان را وحدتی وحدت عیان

از بلا تیری رها لا کوفیان  
بس گناهی مرتکب بس بندهای  
حمله آور سوی دشمن هر زمان  
هر یکی را صد بهانه مردمان  
با دو صد شمشیر برانی چه کار  
بی خرد چون کودکانی بی ریا  
عقل تان پویا به نقصانی همان  
حاصل این آشنایی دل کبود  
دل پر از خونابه کاری لا توان  
با صیوری تلخکامی نوش ها  
با پذیرش ذلتی ای مردمان  
پشت سر من بین خودشان گفتمان  
علم جنگیدن نمی دانم چه درد  
هان ببودم در تمامی جنگ ها  
در میادین جنگ گیرد گو به ما  
در نبردی هان شدم حاضر بنام  
در برابر جنگجو سینه سپر  
هان نه اجرا ای رها کاری هیا

زشت بادا رویتان غمگین دلان  
لا دفاعی در برابر حمله‌ای  
گر فرا خوانم شما را بندگان  
فصل گرما یا زمستان هر زمان  
چون که از گرما و سرمای فرار  
ای شما مردان نا مردان نما  
چون عروسان در حجابی عقل تان  
کاش ما را آشنایی ها نبود  
سینه مالا مال خشم از دست تان  
کاسه های غم پر از اندوه را  
رای و تدبیرم تباه از دست تان  
هان چه ذلت این قریشی مردمان  
من دلاور مرد میدان نبرد  
با نبردی تجربیت حاصل مرا  
آن چه کس باشد ز من پیشی دلا  
بیست سالم قبل از آنی که تمام  
تاکنون از شصت سالی سن گذر  
جای بس افسوس اجرا حکم را

## خطبه ۲۸

شناخت دنیا گرایش به معنای دنیای

باقی

ای که با مایی میان ما ناشناس  
آخرت با ما که بی ما ناشنا  
خود کنید آماده دوری از خطر  
بر همان افراد دینی رستگار  
شد نصیب آن کس که شیطان نفس هان  
توبه‌ای از اشتباهاتش همان  
شد زبان زد بین افرادی نکو

لطف یزدان حمد رحمانی سپاس  
روی گردان دنیوی از ما دلا  
حال را دریاب فردا را نظر  
جنتی پاداش دادش کردگار  
کیفری آتش که دوزخ جایشان  
آن چه کس باشد که قبل از موت هان  
خوش به حال آن کس که نیک اعمال او

نیک اعمالش زبانزد ای نگار  
مرگ را همراه دارد مردمان  
بهرمند از نیک اعمالی شما  
مرگ او خسران که خاسر در جهان  
یاد خالق حمد او لا سرکشی  
دور از خوابی که غفلت ای رهی  
دور از خوابی که غفلت ای نگار  
هان زیان بیند ز باطل ای رها  
سمت گمراهی رود با رهنما  
هان فراهم توشه انبانی دلا  
بس که طولانی برابر حق دو رو  
تا قیامت روز لا دور از جنان

قبل از آنی که قیامت آشکار  
آرزوها با گذر ایام هان  
قبل موتی فکر فردایی دلا  
هر که کوتاهی کند او در زیان  
در تمامی لحظه ناکامی خوشی  
جنتی را خواستاران آن کسی  
آن که از آتش جهنم هان فرار  
هر که از حق نبیند سودها  
از هدایت دور آن کس ای رها  
چون که از دنیا گذر مرگی فرا  
از همین ترسم شما را آرزو  
توشه ای گیرید از دنیای تنان

#### خطبه ۲۹

#### مذمت مردم کوفه

هر کدامین یک پراکنده همان  
مدعی هان با کلامی گفتمان  
دور از بیمی امیدی حرب ها  
ما مدافع در نبردی ای رهی  
دور از جنگی میان شان اختلاف  
خوار شد آن کس که یاری از شما  
چون فرار از جنگ کاری بس هبا  
چون بدهکاران شما ای کوفیان  
از برابر دشمنانی خود فرار  
هر که را احساس سستی ناتوان  
لا رهایی لا رها ای کوفیان  
آنکه از خود لا دفاعی بین تان  
از دفاع از خانه اش او ناتوان  
بس فریبی خورده اش از آن کسان

کوفیان پیکر به یک سو فکر تان  
سخت سنگی بشکند افکار تان  
دشمنان از سست رفتار شما  
با شعاری تند گویان مدعی  
چون که روز جنگ آید اعتراف  
هان فرار از جنگ جانب خانه ها  
روی آرامش نبیند قلب ها  
مهلتی از من شما خواهید هان  
سهل انگاری چه علت لا قرار  
ای شما کوفی جماعت فهم هان  
از ستم ظلمی ز جانب دشمنان  
حق حاصل با تلاشی مردمان  
کی دفاع از خانه های دیگران  
آن که با گفتارتان مغرور هان

با تنی اندک سپاه ابزار سرد  
هر کسی باشد که تیری را رها  
سوی دشمن دشمنانی سینه چاک  
آنچه را گفتید باور بین تان  
نیستم ای کوفیان گر بی سوار  
با فراموشی عمل لا رستگار  
از معارف دور لا پرهیزگار

متهم بر قتل عثمان مردمان  
قاتلی بودم به کیفر آن زمان  
یار او عثمان بدور از مردمان  
شرح حال از ماجرای را بیان  
کرد عثمان تا که شورش عده‌ای  
از خلافت سومین دوری همی

ابن عباس ای دلاور مرد دور  
خشم دارد طلحه در ضمن بی وفا  
او سوار مرکبی سرکش چه سرد  
شهرتی دارد میان خاصی و عام  
نرمتر از طلحه باشد ای نکو  
ابن دایی این چنین گوید بیان  
در حجازی آشنا حالا نه خیر  
عهد خود را هان شکستی ناسپاس

نا سپاسان کفر ورزان کینه توز

با کدام امید فاتح در نبرد  
حمله بر دشمن به گفتار شما  
تیر اندازی به تیری عیبناک  
هان مرا امید لا ای کوفیان  
من به یاری از شما امیدوار  
شامیان چون کوفیان دادند شعار  
از خدا دوری به غیر امیدوار

### خطبه ۳۰

#### پاسخ دندان شکن به شایعات

بین مردم شایعات از دشمنان  
گر مرا فرمان به قتلش بود هان  
با دفاع از او یکی از یاوران  
از عمل کردار عثمان مردمان  
مستبد خودکامگی را پیشه‌ای  
مردمان بی تاب از خود کامگی

### خطبه ۳۱

#### روان شناسی زبیر و طلحه

با زبیری گفتمانی کن به فور  
هان مکن با طلحه دیداری بپا  
شاخ ها تابیده آماده نبرد  
مرکبش وحشی خودش گوید که رام  
با کسی دیدار کن او نرمخو  
بر زبیری این پیامی را رسان  
هان چه شد علت چه باشد ای زبیر  
حال اکنون در عراقی ناشناس

### خطبه ۳۲

#### توصیف پاکان در جامعه تعریف ناشدنی

این چه افرادی میان ایام روز

شب به صبحی هان گذر کردیم ما  
 بین مردم هر ستمگر سرکشی  
 سود عاید لا ز دانایی دلا  
 هان فرود آید حوادث سوی ما  
 عده‌ای از مردمان دور از فساد  
 دور از امکان مالی ناتوان  
 عده‌ای دیگر برون تیغ از نیام  
 با سپاهی ظلم بر مردم دلا  
 بد تجارت کرده اند اینان دلا  
 نزد خالق آن چه باقی را فنا  
 عده‌ای دیگر به اعمال آخرت  
 هان فروتن بین خلق اینان حقیر  
 گام ها را جا به جا با صد ریا  
 خود منافق در لباسی معنوی  
 عده‌ای دیگر ذلیلانی که خوار  
 بین خلقی دور از قدرت دلا  
 آن چنان زیور قناعت را عیان  
 راستین زاهد نباشند این کسان  
 در میان افراد باشند عده‌ای  
 از تعلق جیفه دنیا این کسان  
 اشک ها جاری ز یاد رستخیز  
 دور از مردم تلاشی تا معاش  
 بین خلقی عادلانی ناشناس  
 رهنما ما بین مردم عده‌ای  
 تقیه کردند عده‌ای مخلص دلا  
 عده‌ای بس ناتوان مجروح دل  
 با دهن ها بسته بسته روزگار  
 بیش از حد کشته دادند این کسان

نیکوان بد کار بد نیکی نما  
 با گذر ایام افزایش همی  
 پرسشی لا گر چه جاهل بین ما  
 اتفاقی هر چه باشد خوف لا  
 نا توانان کند شمشیران چه باد  
 از چنین افراد دوری مردمان  
 آشکارا شرشان ما بین عام  
 جیفه دنیا را طلب دین را رها  
 ثروتی انبار جان را خون بها  
 فرض کردند این کسان کاری هبا  
 حب دنیا را طلب با منزلت  
 از مقامی معنوی دوری صغیر  
 همچو مومن دامن را جمع ها  
 حب دنیا را طلب کارند همی  
 فاقد هر قدرتی لا رستگار  
 در لباسی زاهدان زیور نما  
 هان بدور از قدرتی ما بین مان  
 مردمان آگاه از این زاهدان  
 عده‌ای مومن حقیقت بنده‌ای  
 دور با یاد از قیامت مردمان  
 برخی از آنان ز جامعه رانده نیز  
 لب فروبستند اینان در تلاش  
 روز و شب هر لحظه خالق را سپاس  
 خالصانه سمت خالق بنده‌ای  
 گرچه گریان درد ناک اند بین ما  
 هان فرو در بحر املاحی ز گل  
 ناتوان سر کوب هر چند رستگار  
 در میان مردم به انگشت حاسبان

توشه‌ای جمع بی بها دوری از آن  
پند گیرند پند گیرد پند را  
همچو مشتاقان به جانب ربنا  
رسته از دنیا به جانب آسمان  
مخلصانه سوی خالق رهسپار

خدمت مولا رسیدش سائلی  
از بها کفشی که معیوب آن علی  
حمد رحمان کرد خالق را ثنا  
بی بها کفشی که نزدیک ات بتر  
حکم اجرا بین خلقی آشکار  
مردمان را خطبه‌ای خواندش جلی  
از میان امت گزیدش انبیا  
صاحب قرآن کتابی از سما  
لا کتابی بین شان دعوی همی  
تا به آنجایی کرامت بین ما  
تحت فرمان از کتابی کردگار  
رستگاران بین امت ها همان  
لشکری بودم صف دشمن دراز  
دور از ضعفی و خوفی ای نگار  
شرک را از امتی بیرون برم  
هان ز پهلویش برون ای مستحق  
باطلی نابود تا حق آشکار  
حال را بینم فریبی خوردگان  
بین حق باطل جدایی مردمان  
امتی واحد ز باطل دور هان  
بی کران نعمت جهان بخشیده ایم

دور از مردم حرامی مردمان  
قبل از آنی که پسینان از شما  
از تعلق جیفه دنیا چون رها  
ای شما خوبان هستی در جهان  
این چه ایامی سکوتی اختیار  
خطبه ۳۳

### شکایت از فتنه ویزگی اخلاقی امام

پینه می زد کفش خود را هان علی  
تا که دیدش سائلی را پرسشی  
گفتمش مولا ندارد آن بها  
از حکومت بر شما محبوب تر  
بین حق باطل جدایی ها جدا  
شد برون از خیمه مولانا علی  
آن زمان را یاد خالق ربنا  
ختم مرسل شد محمد مصطفی  
کس نبودش دعوی پیغمبری  
بین مردم جاهلی او رهنما  
از جهالت دور جاننا رستگار  
با کمک یاران ظفرمند این کسان  
شاهد عینی خدا من پیشتاز  
بودم ای جاننا که دشمن تار و مار  
حال هم جاننا همان راهی روم  
باطلی را پرده بشکافم که حق  
با قریشی امتی من را چه کار  
آن زمان را یاد بودند کافران  
جنگ کردم هر کدامین بار هان  
بین ما لا انتقامی مردمان  
ما شما را بس کرامت داده ایم



حفظ کردیم ما شما را مردمان  
بهرمند از نعمت امت هر زمان

خسته از اعمالشان ای مردمان  
خسته گشتم لا صیوری مردمان  
بر گذر ایام دنیا خو همان  
تیره بختی ذلتی را خواستار  
چشمتان از ترس گریان دور باد  
همچو انسانهای مست بیگانه هان  
یاد مرگی خوف دارد گوییا  
یکه تنها در تمامی لحظه ها  
گله‌ای از هم جدا ای مردمان  
جنگ آتش را به پا هان بس عجیب  
غافلان ما بین امت زیر پا  
دشمنان غالب اگر ای مردمان  
دور از رهبر فرار از جنگ هان  
فرصتی مغلوب سازید آن کسان  
چون درنده استخوان بشکندشان  
لا ترحم چون ددان وحشی دلا  
از همان ضربت جدا هر بازوان  
هر دو پا از هم جدا با حربتی  
واجب آید هر زمانی هر مکان  
بیت اموالی مقسم بین تان  
زندگی را راه و رسمی شیوه ها  
حق تان بر گردنم هادی زمان  
بیعتی را هان وفاداری شما  
من شما را پیروی از من همان

با سواران تا به صبح هنگام هان  
گر چه لا همت بلند ای مردمان  
خطبه ۳۴

### عقب ماندگی اجتماع نافرمانی جامعه

کوفیان را باد نفرین هر زمان  
از فراوانی مذمت هایشان  
هان رها از زندگی جاوید هان  
از بلندی عزتی دور ای نگار  
چون کنم دعوت شما را تا جهاد  
گوییا از ترس مرگی عقل تان  
عقل شان احساس هان ادراک لا  
شد یقین حاصل که دوری از شما  
اشترانید همچو ما بی ساربان  
مردمان را عده‌ای جاننا فریب  
تیز بینی دشمنان را ای شما  
بین درگیری میان افراد هان  
همچو سر از تن جدا گردیدتان  
قبل از آنی که بیاید دشمنان  
دشمنان گر فرصتی یابند شان  
پوستی را پاره از لحمی جدا  
آن چنان ضربت زنم بر دشمنان  
کاسه سرها بشکند از ضربتی  
بر شما حقی مرا حقی همان  
بین امت خیر خواهم مردمان  
از جهالت دور با تعلیم ما  
بر شما من خیر خواهم مردمان  
بر شما باشد که حقم را ادا  
تحت فرمانم فرا خوان هر زمان

## خطبه ۳۵

## ستایش خدا شکست مردم اجتماع کوفه

گر حوادث روز افزون گشت پدید  
غیر او معبود لا در کاینات  
بنده محبوب او ختم انبیا  
با تعدی از نصیحت های من  
دور از من چون مخالف مردمان  
کیفری بیند که هریک سرکشان

## خطبه ۳۶

## هدایت خوارج شناخت اهل نهروان

حال ترسانم شما را مردمان  
صبح فردا خود مبادا خوف هان  
بی شمار افراد کشته در زمین  
این کسان آواره از هر خانه ها  
از حکمیت شما را نهی ما  
هان چه شد با من مخالف گشته اید  
ای خرد کم ای گروه بی خرد  
بس فجایع بین مردم را شما  
من شما را از فجایع روزگار  
امتی را من شدم هادی دلا

## خطبه ۳۷

## دوری از حکومت و سکوت امام

بین مردم آن زمان کردم قیام  
رو به میدان آن زمانی آشکار  
گفتمان مابین مردم آن زمان  
آن زمان با نور حق من رهنما  
چون توقف اکثریت مردمان  
هان صدایم از تمامی مردمان

حمد رحمانی کنم شکری امید  
واحدی مطلق که او دادش حیات  
او محمد مصطفی باشد دلا  
بس پشیمانی شما را انجمن  
از پذیرش پنדהایم دور هان  
از نصیحت هر که خود داری همان

چون که بیدار از گران خوابی همان  
نهروان را چون که رویت مردمان  
جنب رودی نهروان بی حد همین  
در قضا دامی گرفتار ای رها  
کرده ام هان من شما را بارها  
منحرف از راه خود سرگشته اید  
بی پدر نا کس شماها را سزد  
هان به بار آورده خودتان بین ما  
پند دادم بارها تا رستگار  
بندگان را خیر خواهم با خدا

مردمان از خوف سستی بین عام  
مردمان پنهان خودی را زیر بار  
لب فروبستند افراد جهان  
بین مردم حکم را اجرا دلا  
از میان ایشان به پا کاری توان  
در مقام حرفی شعار آهسته هان

با خدا هر لحظه فرصت رونماز  
از همه پیشی گرفتم سوی یار  
هان چو طوفانی قوی همچون دنیز  
از سخن چینان نه باکی مردمان  
باز گردانم حقش را با دلیل  
حق مظلومی از او گیرم همی  
بر رسولش ختم مرسل اقتدا  
من نبودم تا که تصدیقش همان  
تا که تکذیبش کنم ای مردمان  
پیش از بیعت رسولی حق همان  
بعد ختم المرسلین مولا همین  
من که حق بودم بدور از انجمن  
شد خلیفه اولین بعد از نبی

شبهه‌ای باشد میان نوری ضیا  
هان یقین باشد که ما را راهنما  
هر که را هادی خدا باشد رها  
سمت گمراهی به شرکی شبهه هان  
کورکی کوری هدایت مردمان  
نیست در عالم چه گویی ای که یار  
بیش مانی در جهان فرخنده ناز  
هر مماتی را حیاتی در ممات

خود گرفتارم میان اینان همان  
لا اجابت دعوتم را بارها  
پا به پایاری مرا جانب خدا

در عمل برتر نبودم پیش‌تاز  
در فضیلت‌ها که سبقت روزگار  
همچو کوهی تندباد از آن گریز  
عیب از من دور من از عیب هان  
نزد من آن کس عزیز حتی ذلیل  
ناتوان پست در نظر من آن کسی  
بر فرامین خدا خشنود ما  
اولین کس در میان اعراب هان  
آخرین کس هم نخواهم بود هان  
در چنان اندیشه بودم ناگهان  
من که خود بودم هم او را جانشین  
دیگری را برگزیدند جای من  
از منی پیمان گرفتند دیگری

### خطبه ۳۸

#### شناخت شبهه

آنچه تشبیه اش بحق بیش ای رها  
نور حق بر دوستداران خدا  
حق را رویت که هادی رهنما  
دشمنان توحید هم دعوتگران  
رهنما آنان همان کوران کران  
هر که از مرگی بترسد رستگار  
آرزو داری که عمرت هان دراز  
هر تولد مرگ دارد در حیات

### خطبه ۳۹

#### سرزنش کوفیان و علت شکست آن

تحت فرمانم نباشد مردمان  
چون فراخوانم هم اینان را دلا  
ریشه بی اصل مردمانی را فرا

هان چه علت منتظر در انتظار  
 دین اسلامی به دورش جمع همین  
 عاجزانه از شما یاری همان  
 تحت فرمانم شما مردان نه هان  
 با شما مردم نمی دانم چه کار  
 از چه کس هان انتقامی لا خلف  
 همچو اشتر هان ز دردی مردمان  
 مانده در جایی که جنبش لا میان  
 ناتوانانی ضعیفی آمدند  
 رهنمون رویت برون از این مکان  
 بر همان سویی اجل هان رهنمون

حکم از خالق سخن حق ای رها  
 خالق مطلق میان ما حکمران  
 رهبرانی راستین کم اندکی  
 کافران هم بهر مند از قوم و خویش  
 بیت اموالی فراهم بندگان  
 رو به جانب دشمنانی جنگ هان  
 حق مستضعف ز جانی اخذها  
 در امان از دست بدکاران رها  
 تا چه حکمی بین خلق اجرا همان  
 بر وظایف خود معارف ای رهی  
 از حکومت بهر مند لا رستگار  
 حاکمی آید که عادل بین عام

عهد و پیمان را وفا هر مستحق

یاری پروردگاری خواستار  
 غیرتی باید شما را خشمگین  
 می کشم فریاد هان ما بین تان  
 حرف هایم بشنوید ای مردمان  
 ناگوارا شد پیامد آشکار  
 با شما یاران به دور از هر هدف  
 ناله فریادی کشد ما بین شان  
 همچو حیوانی که پشت آن زخم هان  
 جانب ام اندک گروهی آمدند  
 گوییا آنان به جانب مرگشان  
 مرگ را رویت که از دنیا برون  
 خطبه ۴۰

#### حکومت آرمانی

شدد اراده باطلی از آن دلا  
 غیر فرمان خدا فرمان نه هان  
 بین ما باشد به نیکی یا بدی  
 با نظامی مردمان در کار خویش  
 با حکومت مردمانی زندگی  
 با کمک آن بیت مالی مردمان  
 جاده ها امنی امان عدلی به پا  
 در رفاهی نیکوان هر جا دلا  
 منتظر حکم از خدایم مردمان  
 در حکومت پاک دینان متقی  
 در حکومت بد بدان روزگار  
 روزگاری می رسد مردم قیام  
 خطبه ۴۱

#### دوری از نیرنگ

راستی ای مردمان همراه حق

جامه تقوا را ملبس هر زمان  
از خیانت حيله دوری با گذشت  
اکثریت مردمان را حيله ها  
فهم مردم زیرکی از آن دلا  
با چنان اندیشه فارغ از جهان  
دور از امری و نهی منکر همان  
فرد باشد آگه از نیرنگ شان  
رو به جانب حق رود راهی که وحی  
فرصتی یابد که نیرنگی همین  
رو به افزونی زمان را رویتی  
عاقبت آگه شما با زندگان  
نامه اعمالی فراهم لا رها  
در میان هیزم شرار آتش کباب

با اطاعت رو به ویرانی همان  
پیروی هرکس ز دین دوری همین  
سمت شیطانی رود کاذب سرور  
باز می ماند بدور از منزلت  
اندکی از ظرف آبی مانده خشت  
همچو فصلی درخزان ریزان چو برگ  
با ذخیرت توشه‌ای هر جا صبور  
آخرت فرزند گیرد منزلت  
چون نگاهی هان به فردایی حساب

سمت شامی می فرستم فرد را  
مدتی تعیین که قاصد را عیان

چون زره محکم وفاداری تان  
هر که آگاه از قیامت بازگشت  
در محیطی زندگانی ای رها  
هر کسی را حيله‌ای نیرنگ ها  
در نظر هر جاهلی تدبیر هان  
مرگ بادا بر چنین افراد هان  
احتمال این که میان افراد هان  
قدرتی دارد که با امری و نهی  
در گناهی هر کسی دوری ز دین  
این چه نیرنگی گرایش مردمی  
ای شما نیرنگ بازان در زمان  
آن زمان فهمید دیگر چاره لا  
لا رها از چنگ کیفرها عذاب

#### خطبه ۴۲

##### شناخت دنیا گرایش به آخرت

خوف دارم از دو چیز ای مردمان  
از هوا نفسی که آمال آفرین  
با هوا نفس آدمی از حق دور  
با طویل آمال هان از آخرت  
مردمان آگاه دنیا کرده پشت  
با گذر ایام رو جانب به مرگ  
آخرت در پیش از دنیا عبور  
بس که فرزندان دنیا آخرت  
کار امروزین به فعلی در کتاب

#### خطبه ۴۳

##### برخورد با دشمن ضرورت جهاد

راه خیری پیش می گیرم دلا  
بین شامی کوفیانی صلح هان

شامیان او را فریبی با سریر  
یا فریبش داده او را انجمن  
داده از ما پیروی لا بس غریب  
جنگ لا صلحی مدارا بارها  
بارها رو پشت جنگی را همی  
از حوادث بین امت دورها  
معرض مردم به اعمالش همین  
فرد دیگر داده بعد از ماجرا

#### خطبه ۴

##### فرار از میدان نبرد

مصقله ای فرد نامی با خدا  
آن اسیران را خریداری رها  
سمت آن فردی که او لا رستگار  
ماجراهایش در اسلامی بلا  
مطلبی ناقص اگر او لا فرار  
هر چه در دستش غرامت مانده بود  
مهلتی می دادمش تاوان ادا

گر کند تاخیر قاصد آن جریر  
یا تعدی کرده از فرمان حق  
انجمن شامی هم او را هان فریب  
صبر کردم با هم آنانی دلا  
جنگ با معاویه را خود بررسی  
عاقبت کاری پذیرا صلح را  
یادی از عثمان خلافت سومین  
عاقبت آن شد حکومت را دلا

#### خطبه ۵

##### حمد رحمان بر خورد با دنیا

کس ز رحمت خالق مایوس لا  
هر وجودی را ببخشد رزق ها  
گر چه ما خود بس گنه کاریم یاد  
منقطع لا رحمتش در لحظه ها  
هر چه بشماری نه احصای نگار  
خانه دنیا داردش حالا چه کار  
خانه دنیا آرزوها مردمان  
هر شروعی را بدانی هان که ختم  
شاد و خرم وه چه شیرین خوش گوار

حمد رحمانی ستایش را سزا  
نعمتی بس بی کران دارد خدا  
نا امید از درگهش هان کس مباد  
از پرستش او تعدی لا سزا  
نعمتی دارد چه بی حد بی شمار  
آرزوهای نهانی آشکار  
می شود نابود فوری فوت هان  
کوچ کردن از وطن دانی که حتم  
جلوه‌ای دارد به زیبایی بهار

می فریبید با نگاهی نیک جو  
توشه انبانی فراهم کوچ ها  
توشه ای جمع بیش و کم را کن رها

در تمامی کارها ما را تو یار  
با مناظر روبرو بیشی چه هم  
مال و ثروت پور را ای ربا  
در سفر همراه ما ای رهنما  
در سفر همراه ما یاری معاش  
هم بماند در وطن با ما همی  
مطلقى واحد تویی حافظ جهان

گر نگاهی بر تو کوفه لا حفاظ  
له شوی ای کوفه کاری کن به پا  
دور از هر قصد سویی برکنار  
در گرفتاری بلا افتد همی  
سخت بیند انتقامی از زمان  
هان خبر دادم دفاع از بوم هان

لحظه هایی را ستایش حمد رب  
او سزوار ستایش او خدا  
می ستایم خالق را همچو آب  
هر چه بخشاید تکاثر لا فنا  
با چه اعمالی خدا راضی ز ما  
شکر یزدان بین آنان رهبرم

سمت آن کس می رود خواهان او  
بهترین زادی ذخیرت هان شما  
حد لازم در تمامی کارها

#### خطبه ۴۶

##### دعای سفر

جان پناهم باش ای پروردگار  
از سفر سختی که برگشتش چه غم  
بس مناظر ناگواری خویش را  
در تمامی لحظه همراهی مرا  
ماندگان را در وطن حامی تو باش  
کس نباشد غیر خالق یآوری  
ما مسافر راه آنان ماندگان

#### خطبه ۴۷

##### آینده نگری

پهن همچون چرم بازار عکاظ  
از حوادث روزگاری زیر پا  
خوب می دانم حوادث روزگار  
قصد سویی گر ستمگر مردمی  
قاتلی بر او مسلط مردمان  
از بلایی بد شما را کوفیان

#### خطبه ۴۸

##### آمادگی رزمی ثنای پروردگار

پرده تاریکی فرو افتد چو شب  
خالقی را می ستایم بس ثنا  
با طلوعی یا غروبى آفتاب  
بی کران نعمت خدا دارد دلا  
در برابر بخشش یکتا خدا  
تحت فرمان پیشتازان لشکرم

تا چه پیش آید چه عزمی در حیات  
بگذرم تا دجله با عزمی ثبات  
تا که نیرو تقویت پیروز هان

خالقی مطلق خبر دارد بدان  
هر طرف ناظر نشان از او همین  
او کند بخشش به هر یک مستحق  
با وجودی مانده منکر او بدان  
آنچه چشمی لحظه رویت خالق  
از همان آغاز برتر او بدان  
کایناتی در برابر او سجود  
نزد هر یک آفرینش او همان  
آسمان هستی از او آمد پدید  
آن چنان آگاه لا ای نیک جو  
تا حدودی فهم ادراکی نه لاف  
برتر از تشبیه و پنداری نگاه  
با خرد ورزی ز هستی ها عبور

نفس شیطانی به بدعت ای فرید  
حکم قرآنی مخالف با هوا  
بدعتی در دین نه جایز ای بشر  
باطلی واجب شد و حقی شروع  
طالبان حق را حجابی لا دلا  
فهم دشمن منقطع از گفته ها  
آن چنان آمیزشی دین را تباه  
یار حق دانی خدایی مهربان

این چنین حکمی توقف در فرات  
این چنین تصمیم از آب فرات  
مردمی را متحد همراهان  
خطبه ۴۹

#### راه های خداشناسی

از نهان اسرار هر یک بندگان  
خالقی را حمد هستی آفرین  
بر وجودش ما گواهی او که حق  
در برابر چشم ما ظاهر نه هان  
آن چه قلبی تا خدا را رویتی  
هیچ چیزی برتر از آن نیست هان  
دور از ما قرب دارد بر وجود  
از پدیده هان نه دوری او بدان  
هر وجودی را به قدرت آفرید  
دوراندیش عقل ها از ذات او  
معرفت حاصل به تقوا اعتراف  
بر وجودش کل هستی خود گواه  
داد خالق کل هستی را شعور  
خطبه ۵۰

#### شناسایی حق از باطل علت پیدایش فتنه

آن زمانی فتنه ها جاننا پدید  
این چه بدعت آسمان را حکم ها  
با هوا نفسی که شیطانی به شر  
ماحصل بدعت از آن روزی شروع  
گر حقیقت باطلی مخلوط لا  
گر حقیقت باطلی از هم جدا  
حق و باطل همچو خیط ابيض سیاه  
باطلان مغلوب شیطان آن زمان



لطف خالق پاک دینان را نجات

### خطبه ۵۱

#### مرگ و زندگی

چون که بستند شامیان آب فرات  
در دو راهی مانده لشکر آن چنان  
یا به شمشیری بسازند کارشان  
زندگی را مرگ توام با شکست  
گمراهان با معاویه همراه او  
آمدنشان کورکورانه به جنگ

### خطبه ۵۲

#### شکر گذاری از نعمت های خدا

مردمان آگاه دنیا گویا  
با چنان سرعت گذر ایام روز  
ساکنانش را به نابودی کشد  
هر چه شیرین رو به تلخی مردمان  
عمرمان کوتاه در دنیا دلا  
آن چنان مردم عطشناک ای رها  
از سرایی کوچ مردم رو فنا  
عمرها محدود مرگی با صفا  
همچو اشتر بچه مرده ناله‌ای  
همچو رهبانان به زاری مردمان  
آن چنان زاری گناهانی که ثبت  
دست از اموال و فرزندان کشید  
از عذابی سخت دوری هان شما  
چون شود دل هایتان آب از هراس  
چشم ها از شوق خون جاری اگر  
هر زمانی در اطاعت کردگار  
نعمت ایمان را دلا پاداش ها

می دهد جانها به دور از سیئات

دعوتی کردند نبردی در حیات  
با توقف جنگ خفت خوار هان  
دشمنان مغلوب دور از جنگ هان  
جاودان آن کس که او پیروز گشت  
از حقیقت دور آنان نرم خو  
با سیاست های افرادی که ننگ

رو به پایانی وداع ما بین ما  
پشت بر مردم کند بس سینه سوز  
هر که همراه آدمی با خود کشد  
سمت تاری آنچه روشن بود هان  
جرعه آبی مانده تا سیراب ما  
ظرف آبی تشنه‌ای سیراب لا  
بر تمامی آرزو غالب شما  
با گذر ایام دنیا رو فنا  
چون کبوترها مداوم نوحه‌ای  
تا به حق نزدیک دور از نفس هان  
محو گرداند خداوند هر چه ثبت  
حق را بینید نفسی را کشید  
کسب روزی را طلب پاداش ها  
در تمامی لحظه خالق را سپاس  
زنده تا پایان دنیا گر بشر  
در برابر نعمتی پرهیزکار  
می دهد افزون چه نعمت بر شما

آن خداوندی که هستی آفرین

### خطبه ۵۳

#### توصیف قربانی

ذبح سازی گوسفندی را دلا  
آن زمان کامل شود ذبحی همان

### خطبه ۵۴

شیدایی مردم در روز بیعت ضرورت

#### پیکار با شامی جماعت

همچو اشتر تشنه‌ای بر من هجوم  
یک دگر را آن چتان پهلوی زنان  
مردمان با من عمومی بیعتی  
ارزیایی کرده باری جنگ را  
چاره‌ای لا جز یکی از این دو را  
یا کنم انکار دین مصطفی  
این چنین عزمی که با آنان نبرد  
دور از کیفر الهی ترک دین  
سهل باشد ترک دنیایی همین

### خطبه ۵۵

#### جنگ با هدف

این چنین گویند با خود مردمان  
هان ندارم من زمردن هیچ باک  
مردمان را شد تصور این چنین  
جنگ را تاخیر اندازم از آن  
آرزو دارم هدایت شامیان  
سمت من گر شامیان آید دلا  
جرم ما هر یک گنه کاران دلا

آفرینش کاینات از او همین

گر چه شاخ را ترک لنگی پا  
گوش و چشم حیوان که سالم مردمان

مردمان جانب به من دور از ظلوم  
هان گمانم شد به کشتارم همان  
کرده اند من در میانشان رهبری  
بیش سنجیدم عواقب را دلا  
یا که با آنان بجنگم هان که یا  
این چنین تصمیم خالق را ثنا  
با معاویه کنم جنگی چه سرد  
هر که سر راهم بجنگم با یقین  
آخرت را لا رها مردان دین

خویشتننداری ز خوفی مرگ هان  
من به جانب مرگ یا آن سوی خاک  
هان هراس از جنگ با شامی همین  
عده‌ای از شامیان همراهان  
سمت ما آیندشان در بین مان  
بهتر از گمراه راهی در بلا  
کیفری دارد بلایی مرگ را

## خطبه ۵۶

## ویژگی جهاد در دوران پیمبر

در رکاب ختم مرسل جنگ ها  
جنگ ها کردیم با هر خیره سر  
در برابر ظالمانی قوم و خویش  
با قدم ثابت به عزمی پرشعور  
کوششی لازم به رفتن تا عدم  
گه که ما غالب گهی مغلوب درد  
دید جاننا لحظه‌ای پیروز ما  
با گذر ایام دین شد برملا  
شامیان دینی نه باقی بین مان  
گر چه ما همچون شما بودیم سخت  
از شما شامی جماعت دور باد  
جز پشیمانی سر انجامی نه قال

تحت فرمان صف به صف بودیم ما  
با عموها با برادر یا پدر  
با نبرد ایمان ما هر لحظه بیش  
در برابر دشمنانی ما صبور  
در برابر ظالمان ثابت قدم  
تن به تن با دشمنان خونی نبرد  
راستی اخلاص ما را چون خدا  
پایه اسلامی چو شد محکم دلا  
گر چه ما همچون شما بودیم هان  
شاخه ایمانی نه سبزی از درخت  
جز پشیمانی سر انجامی مباد  
خون بدوشید از شتر بینم چو حال

## خطبه ۵۷

## رهایی از ستم معاویه

با گلوی باز بطنی تنگ لا  
آن چه را دارا نباشد جمع ها  
گر چه مشکل کشتنش بس زشتخو  
بعد من آید هم او مجبورتن  
او ز من بیزار بیزارم از آن  
بر شما رخصت که دشنامی مرا  
دور از دل بغض ها من مرد پاک  
با چنین فطرت تولد بین تان

بعد من مردی مسلط بر شما  
هر چه را یابد خورد پرهیز لا  
کشت باید هر کجا یابید او  
ای شما مردم شما آگاه هان  
تا مرا دشنام ها گوید هان  
گر شما مجبور رخصت بر شما  
با زبان دشنام گویدم نه باک  
فطرتی دارم خدایی مردمان

## خطبه ۵۸

## مظلومیت علی در برابر خوارج

بر شما بارد مداوم از سما  
محو سازد دشمنان دین را همان

سنگ باران حوادث شد بلا  
آن چنان بارد اثر باقی نه هان

من که ایمانم به خالق آشکار  
گر گواهی ها دهم بر کفر خویش  
جزو اول کس بیودم مردمان  
بعد از من هان به زودی مردمان  
بر شما آن کس مسلط از نیام  
مستبد ما بین تان او مردمان  
آن حکومت را دهد تشکیل هان

#### خطبه ۵۹

#### خبر از کشت و کشتار خوارج

قتلگاه هر خوارج مردمان  
ده نفر باقی نمی ماند از آن  
ده نفر هم کشته از ما بین مان

#### خطبه ۶۰

#### تداوم تفکر انحرافی معاویه

نطفه هایی از خوارج بین تان  
سر بر آرد همچو شاخی قطع هان  
آخرین فرد از خوارج راهزن

#### خطبه ۶۱

#### نهی کشتار خوارج

بعد از من با خوارج لانبرد  
در تفحص آن که جانب حق دلا  
همچو آن کس نیست طالب باطلی

#### خطبه ۶۲

#### تهدید به ترور امام

حافظ ام هر لحظه هر جا هر زمان  
آن زمانی عمر از من دور هان  
از کمان تیری اگر پرتاب هان

یار ختم المرسلین در کارزار  
از هدایت دور گمراهی چه بیش  
خواستار مکتب اسلام هان  
در بلا خواری گرفتاری همان  
تیغ بیرون می کشد کشتار عام  
بهترین الگو برای ظالمان  
پایه استبداد ظلمی را عیان

جنب نهری می شود گردد عیان  
مردمی خارج ز دین ای مردمان  
ای جماعت بر خوارج حمله هان

هان تولد می شود ای مردمان  
گر خوارج هر زمان در هر مکان  
تن به دزدی می زنند در مرغزن

دور از تیری کمان ابرار سرد  
گر خطایی مرتکب لا ماجرا  
باطلی یابد به جانب عاطلی

خالقی مطلق بباشد مردمان  
تحت فرمان مرگ خود تسلیم جان  
بر هدف برخورد کاری زخم دان

## خطبه ۶۳

## آخرت گرایی

کس در آن خانه نه ایمن مردمان  
توشه عقبایی ذخیرت آن کسی  
آزمونی مردمان را در جهان  
توشه دنیا گر ذخیرت هان بدان  
آن چه باقی لا فنایی بعد مرگ  
در نظر هر یک خردمند ای رها

## خطبه ۶۴

## تقوای هدفمند ضرورت توبه

پیشه تقوایی کنید ای بندگان  
با بها اندک که فانی در جهان  
کوچ باید کرد از دنیا دلا  
بر بشر افکنده مرگی سایه هان  
همچو بیداران جهان باشید تان  
آفرینش هر وجودی از خدا  
تا به دوزخ یا بهشت ما بین تان  
زندگی کوتاه با مرگی تباه  
مرگ چون آید گذر ایام هان  
زندگی کوتاه با مرگی همان  
ما مسافر راه این دنیا دلا  
هان فراهم توشه‌ای را ای رها  
عمر کوتاه است همچون سایه‌ای  
توبه‌ای لازم که قبل از مرگ هان  
مرگ او پوشیده باشد ناگهان  
در تمامی لحظه شیطان جنب او  
چون فریید آدمی را لحظه‌ای  
تا زمانی بنده در غفلت دلا

خانه دنیا پر ز بلوا هر زمان  
از تعلق جیفه دوری ای رهی  
هر کسی را توشه‌ای گردد عیان  
می رود بیرون ز کف دستت همان  
توشه اخیرایی ذخیرت همچو برگ  
این جهان چون سایه‌ای گسترده لا

تا نکو اعمال گردید هر زمان  
آن خریداری که باقی جاودان  
هر زمان آماده با مرگی رها  
می دهد هشدار دوری از جهان  
از جهانی هان گذر تا آسمان  
هر وجودی در جهان بیهوده لا  
چون که آید مرگ حد فاصل نه هان  
ای شما خوبان به دور از هر گناه  
توشه‌ای همراهان بس بی کران  
دور از دنیا به جانب آسمان  
توشه‌ای همراهان سعد ای رها  
عاقبت خیری نصیب ما شما  
با گذر ایام دور از خانه‌ای  
بنده‌ای غالب به شیطان نفس همان  
بس فریبا آرزوهای نهان  
می دهد زینت گناهی جلوه رو  
در پشیمانی به دور از توبه‌ای  
آشکارا مرگ از دنیا رها

تیره بختان از سعادت دور هان  
 عمرهای رفته بر باد ای نکو  
 در برابر نعمتش مغرور لا  
 از اطاعت کردگاری دور لا  
 با تبسم روح از جسمش جدا

بی نهایت وصف دارد بین ناس  
 واحدی مطلق که توصیفش نکو  
 او همان واحد کثیری نیست غم  
 هر توانا غیر او اضعف علیل  
 عالمی شاگرد غیر از ربنا  
 گه توانا ناتوان گاهی دلا  
 یاتنی اضعف که کر شدت همان  
 این که ببند ریز هر جنبندهای  
 هر نهانی غیر او هان برملا  
 تا که پشتیبان خدایی مهربان  
 یا برای فخر ورزی مردمان  
 با فروتن بندگان فرمانروا  
 از پدیده ها جدا لا مردمان  
 قدرتی دارد به دور از ضعف ها  
 هر یک از احکام خالق بس علا  
 بی تزلزل کارهایش او غنی  
 بیمناک از او چه نعمت بی شمار

وای و صد افسوس بر غافل دلان  
 هان گواهی ها دهد بر ضد او  
 از خدا خواهان سعادت بر شما  
 بهرمنند از نعمت خالق دلا  
 چون فرا مرگی رسد هان بر شما

#### خطبه ۶۵

#### شناخت خدا با انواع پدیده ها

حمد رحمان آن خدایی را سپاس  
 اول آخر ظاهری باطن هم او  
 واحدی تنها به جز او هان چه کم  
 هر عزیزی غیر او باشد ذلیل  
 غیر او هر مالکی بنده دلا  
 غیر او قدرت مداران شما  
 هر سمیعی غیر خالق ناتوان  
 غیر خالق ناتوان بینندهای  
 غیر او هر ظاهری پنهان به ما  
 کل هستی را نه خلقت مردمان  
 یا برای ترس از آیندگان  
 کل هستی آفرینش از خدا  
 جا مکانی بر خداوندی نه هان  
 آفرینش کایناتی از خدا  
 آفرینش تحت فرمان از خدا  
 حکم هایش استوار علمش قوی  
 در بلا سختی به او امیدوار

#### خطبه ۶۶

#### آموزش رزمی دشمن شناسی

ای گروه مسلمین آگاه هان  
 با لباسی زیر و رو بین راحتی

بر بشر باشد لباسی هر زمان  
 جامه تقوایی بیوشی ساعتی

در برابر دشمنان در کارزار  
 با زره شمشیر خالق را به یاد  
 از غلافش چند باری جابجا  
 با نگاهی سمت دشمن ننگرید  
 جبهه را خالی نه جانا حمله باز  
 از گذشته تا به حال آیندگان  
 لحظه ها یاد از شهادت لحظه یاد  
 همچو شیران حمله ور بر دشمنان  
 حمله ور چون شیر بر آنان پیا  
 تا که حق بر باطلی گردد جدا

حق نیکان را به نیکی یادها  
 خالق مطلق سفارش کرد یار  
 بین مردم هر قریشی لا وفاق  
 حیف ضایع میوه اش را ساختند  
 رهبری شایسته آن کس یار ما  
 بین حق باطل جدایی مرزبان

منتخب می ساختم با صد قوا  
 او دلاور در برابر دشمنان  
 بس مقاوم با تمامی نیرویش  
 دوست دارم در تمامی لحظه ها  
 تربیت در دین اسلامی همان

آن چنان دندان ها روهم فشار  
 تا که نیروهایتان گردد زیاد  
 قبل از آنیکه برون شمشیر را  
 راست چپ هان ضربه هایی را زنید  
 حمله ور جانب به دشمن پیشتاز  
 لکه ننگی گر فرار از جنگ هان  
 چون شما خرسند از جبهه جهاد  
 قلب دشمن را هدف گیرید هان  
 جنب دشمن مستتر شیطان دلا  
 در برابر دشمنانی ایستا

#### خطبه ۶۷

رد برهان انصار و قریش در رابطه با  
 امامت

در گذر از جرم بدکاران دلا  
 دست آن کس این حکومت استوار  
 ماجرایی در سقیفه اتفاق  
 هان اشارت در رسالت کرده اند  
 هر کسی را رهبری شایسته لا  
 اجتماع را یار یاور در جهان

#### خطبه ۶۸

#### ویژگی های مدیریتی

خواست این بود هاشم ابن عتبّه را  
 تا که فرماندار مصری بود آن  
 در برابر عمرو عاصی لشکرش  
 هان محمد را مژمت لا دلا  
 همچو افرادی نکو ما بین مان

## خطبه ۶۹

## ارزش اخلاقی منفی کوفی جماعت

بس مدارا با شما شرمنده یار  
 پشتتان زخمی ز سنگین بارها  
 گر کنی تعمیر پاره وصله‌ای  
 خانه رفته بسته چفت درب را  
 هر کجا سوراخ پیدا می‌روید  
 هر کسی در فکر خود آرام جان  
 از کمان تیری رها هان بی دلیل  
 تیر را جانب به دشمن گویا  
 ای شما کوفی جماعت شرم هان  
 رو به میدان کمترین در کارزار  
 کی شوید اصلاح با ما آشنا  
 هر کجا باشید از آن لا جدا  
 سعی و کوشش سمت باطل عاطلی

با شما کوفی جماعت من چه کار  
 چون شتر نوباوگانی هان شما  
 همچو آن فرسوده پاره جامه‌ای  
 چون مهاجم شام یورش بر شما  
 همچو ماری سوسماری می‌خزید  
 همچو گفتاری شما ای کوفیان  
 هر کسی را چون شما یاری ذلیل  
 تیراندازان بی پیکان رها  
 عین را شاهد خدایی مهربان  
 در میان پس خانه‌هایی بی شمار  
 روح فاسد از عمل کرد شما  
 داغ ذلت بر جبین شد نقش‌ها  
 دور از حق آشنا با باطلی

## خطبه ۷۰

## شکوه

هان ربودش خواب چشمانم همان  
 سفره دل خالی نمودم دل کباب  
 دست لجباز امتی رنجیده ام  
 امتی را کن تو نفرین لا غمین  
 جای من ده بدتر از بد آن کسی  
 امتی لجباز ماند زیر پا

همچنان بنشسته بودم ناگهان  
 ختم مرسل را بدیدم چون به خواب  
 بس چه تلخی‌ها ز امت دیده‌ام  
 هان به من فرمود ختم المرسلین  
 بهتر از آنان به من ده امتی  
 تا مسلط بر تمامی کارها

## خطبه ۷۱

## خلق معنوی امام پاسخ به شایعات

خالقی مطلق یگانه روزگار  
 همچو آبستن زنی در گیر داء  
 سرپرستش هم بمیرد هکذا

خالقی را حمد او پروردگار  
 ای عراقی مردمان گویا شما  
 آن چنان دردی سقط فرزند را



با گذر ایام یومی بگذرش  
تا کنندشان غارتی اموال او  
نامدم من سویتان ترک دیار  
دور از من هر دروغی مردمان  
بر چه کس بندم دروغی دور هان  
من نخستین کس بیودم کن تو یاد  
بر محمد مصطفی بعد از خدا  
بین امت صلح دور از اختلاف  
حیف از دانستش دوری همان  
وای و وا گویان غمین در سوگت ان  
رایگان بخشد شما را علم ها

ای نگهدارنده هر یک آسمان  
رستگار از تیره بخت دوری همین  
ای نگهدارنده گیتی آسمان  
رحمتی افزون فرست هر لحظه هان  
درب های بسته را او بازها  
امتی را رهنما او ای نگار  
او کشیدش ختم مرسل هان به گوش  
بین لشکر حق و باطل او بنام  
با قوی عزمش که هادی روز و شب  
امتی را او نگهدار از بلا  
بین حق باطل جدایی ای نگار  
از گناهی فتنه دوری مردمان  
باز گشتی رو به جانب کردگار  
کرد بر پا حکم نورانی مبین  
علم پنهان کردگار او ای نکو

چون که بی شوهر بماند همسرش  
دور خویشانش نظر بر مال او  
ای عراقی مردمان با اختیار  
این چنین اخبار شد گوییدتان  
من دروغگو نیستم ای مردمان  
بر خدا بستم دروغی دور باد  
بر خدا آورده ام ایمان دلا  
اولین کس بین مردم اعتراف  
هر چه گفتم واقعیت بود هان  
در عزاداری تان بس مادران  
گر شما را ظرفیت علمی دلا  
خطبه ۷۲

#### ویژگی های پیامبر اسلام

ای خدا ای یار مظلومان جهان  
هر دلی بر فطرت خویش آفرین  
ای که هر گسترده را گستران  
بر محمد بنده ای از بندگان  
انبیاء را ختم مرسل او دلا  
با براهین وحی حق را آشکار  
بار سنگین رسالت را به دوش  
تحت فرمان از خدا کردش قیام  
برنگشتش یک قدم حتی عقب  
بین خالق خلق شد او رهنما  
نور حق را بین امت آشکار  
راه شد روشن برای جاهلان  
عده کم از جاهلان شد رستگار  
بین مردم معتمد هان او امین  
روز رستاخیز را شاهد هم او

امتی را رهنما جانب خدا  
رحمتی ده بر محمد بیکران  
کاستی لا هر چه بخشی خلق را  
کن تو محکم در جهان دور از فنا  
بر محمد آن مقامی ده بنام  
او گرامی بین ما او بهترین  
بین امت ها هم او باشد رفیع  
می دهد پاداش بر هر مستحق  
آرزوی هر یکی را بر ملا

بعد قتل عثمان چه افرادی که کم  
بیش افرادی شکستند عهدشان  
بشکند هان بیعت اش را ناگهان  
فرستی کوتاه چون سگ بن حکم  
پاک چون حیوان تقلا می کند  
تا به اربع پور او هر یک چه بد  
بس چه خونین روزگاری سیر هان

اولین کس من ببودم بین تان  
از شیاطین نفس دنیایی رها  
تحت فرمان کردگاری ربا  
روز و شب در فکر امت بی گناه  
از خدا خواهم فضایل در عدم  
اجر صبری از خدا خواهم خدا  
گر شما دوری رها از این جهان

او فرستادش به سوی خلق تا  
مهربان خالق خداوند جهان  
بی نهایت فضل دادی ای خدا  
کاخ آیین او خدا از هر بنا  
بر تمامی انبیا دادی مقام  
نور او کامل میان مردان دین  
روز رستاخیز را باشد شفیع  
بین حق باطل جدایی رو به حق  
ده به ما جاوید نعمت ای خدا  
خطبه ۷۳

#### خبر غیبی از حکومت

کرد بیعت با من او مروان حکم  
بر سر پیمان خود ماندندشان  
گر به ظاهر عهد بندد در نهان  
او حکومت می کند مدت چه کم  
با زبان بینی خود را می کند  
بعد او مروان حکومت می رسد  
مردمان از دست او پوران شان  
خطبه ۷۴

#### ویژگی امام از زبان خود

من سزاوار خلافت مردمان  
بر خدا آورده ام ایمان دلا  
حمد رحمان آن خدایی را سزا  
تا که اوضاع مسلمینی رو به راه  
غیر من بر دیگری شد لا ستم  
از خدا خواهم دهد پاداش ها  
از تعلق جیفه دنیا مردمان

## خطبه ۷۵

## دفاع در برابر تهمت ها

عیب جویی می کنند ما بین ما  
آگهی دارید آگه هر زمان  
در میان مردم به دور از رحمتی  
غالب آیم دشمنان را با یقین  
دور از هر شبهه ای ای مردمان  
هر یکی را می دهند پاداش هان

هان بنی امیه با من آشنا  
از سوابق من شما جاهل دلان  
هان چه شد بر من زنده شان تهمتی  
آن کسانی مارقین خارج ز دین  
با یقین علمی که با وحی توأمان  
آن چه در دل بندگان دارنشان

## خطبه ۷۶

## ویژگی بندگان

از کلام احکام قرآنی به فن  
هر زمانی هر کجا در هر مکان  
بین مردم رهنما با امر و نهی  
از تعلق جیفه دنیا او رها  
هر که حافظ خود هم او شد رستگار  
با عمل نیکی ز دنیایی رها  
از گنه اعراض دوری هر زمان  
دور از دنیا خدایی را ثنا  
آرزوها مختلف ای مردمان  
استقامت مرکبی باشد تو را  
از همان آغاز مردن با شما  
با روش علمی به تقوا ارجمند  
قبل مردن توشه ای لازم تو را  
قبل مردن ای به غایت نیکخو

بشنود آن کس حکیمانه سخن  
رحمتی بیند ز خالق مهربان  
چون فرا گیرد هم او احکام وحی  
هر کسی را او هدایت رهنما  
حافظ ما جمله هستی کردگار  
هر که ترسد از گناهانش دلا  
توشه ای باید ذخیرت مردمان  
آخرت را یاد دنیا را رها  
آرزوی هر کسی در دل نهان  
از دروغین آرزو پرهیزها  
زاد راهت توشه تقوایی دلا  
از هدایت آن کسانی بهرمنند  
دم غنیمت مهلتی داری بپا  
توشه ای گیری به اعمالی نکو

## خطبه ۷۷

## هشدار به غاصبان

جز به اندک ارث پیغمبر همان  
غاصبان دینی مروج ظلم را

غاصبانی چون بنی امیه هان  
ما که خود محروم از ارثی دلا

دور سازم از حکومت تا علم  
را به دور اندازم گردد هلاک  
از حکومت ظلم غاصب دور هان

بین مایی رهنما دانا خدا  
بی کران رحمت تو را بخشی جمل  
باز از انجام آن مشغول بزم  
ما به امیدی از این دنیا رها  
همچو خورشیدی نه یک رو ای خدا  
دور هان با قلب سستی بین ما  
گر قصوری کرده باشم ای خدا  
با نگاه ایما اشارت بین عام  
گر خطایی مرتکب عفوی نما

گر بمائی یا روی سودی زیان  
از همان ساعت فرا مرگی همان  
کس نباشد در جهان غیر اولیا  
کرده او تکذیب قرآن را بدان  
از تعلق جیفه دنیایی که از  
دیگری را حمد گویند ای نگار  
از ضرر دوری منافع بی شمار  
تا به حدی بهرمنند از آن همان  
تا به دور از ناگواریهای باد  
آشنا با سحر و جادو لا نکو  
دور از رمال و سحری ای نکو  
جایشان آتش جهنم مردمان

گر بمانم زنده خالق را قسم  
همچو قصابی شکم آلوده خاک  
از بنی امیه راحت مردمان

#### خطبه ۷۸

##### مناجات امام

در گذر از جرم پنهانی ما  
گر هزارن بار تکرار آن عمل  
آن چه از اعمال نیکو را که عزم  
بی کران نعمت تو را باشد خدا  
ای خدا ما را ببخشا چون که ما  
با زبان نزدیک همسو با خدا  
از تو خواهم بخششی عفوی نما  
گاه با لغزش زبان گفتار خام  
مرتکب گر هان خطایی ای خدا

#### خطبه ۷۹

##### جایگاه علم

آگهی از آن زمان فکری گمان  
با کدامین علم آگه از زمان  
کیست آن کس بر قدر فایق دلا  
گر کسی تصدیق آن کس را همان  
از خدا یاری طلب تا بی نیاز  
دوست داری جای آن پروردگار  
با گمان فهمی زمان را آشکار  
از نجوم علمی حذر ای مردمان  
علم دریا را بیابان را زیاد  
با نجوم علمی مشوق غیبگو  
همچو جادوگر بباشد غیبگو  
کافرانند سحر گویان زمان

هر زمان با یاد خالق سیر هان  
ذکر نامی از خدا را گر بیان

از لحاظ عقلی و ایمان مالشان  
آن زنان دوری که عادت حیض هان  
بانوان را نصف میراثی بدان  
از زمان نیکی مراقب مردمان  
هان طمع کاران منکر بین ما

از محرم ها پرهیز ای رها  
از بلندی آرزو پرهیزها  
صبر غالب بر حرامی هر زمان  
گر چنین شد نعمتی گیری زیاد  
منقطع هر عذر دوری ای نگار  
حکم قرآن لازم الاجرا دلا  
تا رها از خاک جانب سوی او

ابتدایش رنج و سختی مردمان  
رو به نابودی چه گویم این جهان  
کیفری گیری پیایی در ظلام  
هان فریبی خورده دور از حکمتی  
آرزویش را برد جایی که خاک  
هر کسی خواهد از او دوری دلا  
تا به آگاهی رسی دور از گناه  
چشم ظاهر بین خود سازد تباه

بهتر آن باشد شما ای مردمان  
از تعلق جیفه دنیا دور هان

#### خطبه ۸۰

##### مدیریت خانوادگی

بین زن مردی تفاوت مردمان  
از نمازی روزه دوری بانوان  
دو به یک باشد تفاوت عقل شان  
از زنان بد برحذر باشید هان  
تحت فرمان آن زنانی لا شما

#### خطبه ۸۱

##### توصیف پارسایی

در برابر نعمتی شکری به جا  
چشم کن درویش زاهد باش تا  
سعی لازم تا تلاشی مردمان  
حمد رحمان شکر یزدانی به یاد  
با دلایل روشنی بس آشکار  
هر بهانه عذر نابود ای رها  
مردمان کوتاه بایید آرزو

#### خطبه ۸۲

##### شناخت محیط پیرامون

خانه دنیا را چسان توصیف هان  
رنج و سختی ابتدا پایان آن  
با حلالش سود عاید با حرام  
رهنمون هر کس به جانب ثروتی  
هر که حاجتمند او اندوهناک  
روی آور هر که دنیا را رها  
با بصیرت چشم دنیا را نگاه  
کوردل آن کس به دنیایی نگاه

وصف دنیا این چنین توصیف هان

### خطبه ۸۳

عبرت از روزگار شگفتی های آفرینش

خطبه ای غرا کلامی از علی  
حمد رحمان آن خدایی را سزا  
قدرتی والا و برتر با عطا  
آفرینش کایناتی از خدا  
هر بلایی را مدافع او بشر  
می ستایم مهربان خالق یکی  
مبدا هستی هم او آغازگر  
رهنما نزدیک او باشد خدا  
از خدا یاری طلب ای مردمان  
تحت فرمان آن خدایی مهربان  
اعترافی ختم مرسل انبیا  
تحت فرمان کردگاری با جلیل  
بین مردم حجتی از کردگار  
لازم الاجرا تمامی حکم ها  
بر تمامی مردمان حجت تمام  
ای شما مردم سفارش بر شما  
جامه های تقوا الهی را دلا  
با مثل های حکیمانه به پند  
جامه تقوایی ملون رنگ رنگ  
پر ز نعمت زندگی بخشیدتان  
می دهد پاداش نیکی بر شما  
با فراوان نعمت از پروردگار  
انبیا هر یک شما را رهنما  
او شما را از مخالف راهها  
در جهانی چند روزی ماندنی

عاقل آن باشد فرار از این جهان

با بیان علمی مسائل منجلی  
قدرتی بی حد دارد بس عطا  
خالقی دارد ببخشد هر که را  
نعمتش را هر چه بخشد کم نه لا  
بین مردم گر چه بلوایی به شر  
تحت فرمان خالق یک ای زکی  
خلقتی را آشکارا خوب تر  
از خدا خواهیم هدایت او مرا  
چون که او دانا توانا هر زمان  
با توکل بر خدا فاتح جهان  
بنده ای خالص میان ما رهنما  
همچو ابراهیم چون عیسی خلیل  
رهنمای انس و جن او رستگار  
حکم قرآنی که رویت بین ما  
بین مردم ختم مرسل او بنام  
جامه ای پوشید پرهیز از خطا  
جامه ای پاکیزه تن آرای را  
زندگی تعیین شود ای ارجمند  
بر شما پوشانده تا دوری ز ننگ  
خالقی مطلق مسلط بر جهان  
از شما خواهد نکویی بین ما  
آدمی ما بین خلقت رستگار  
تا به آنجایی که همسو با خدا  
بر حذر تا رهنما جانب خدا  
ما شما را آزمون با دادنی

خود محاسب تا چه حد پرهیزگار  
 تیره گل آلوده باشد خود رها  
 ظاهری زیبا سرانجامی مهیب  
 همچو نوری در غروب ای آشنا  
 چون ستونی بشکند افتد به خاک  
 آب دنیایی نجس ظاهر نهان  
 می دهد هان جانی اش جویندگان  
 کرده تا کوبد زمین راکب به فند  
 هر زمانی تیر پرتاب ای نگار  
 آن طنابی را تو عاید مرگ یاب  
 آن طنابی مرگ را بکشاندش  
 جایگاهی پر ز وحشت ماجرا  
 خوش به احوال آدمی ایمان سرشت  
 از همان گوری که جایی تنگ همی  
 گام بردارندشان هان ناگهان  
 از گناهی دور لا در بندگی  
 جنب ما هر لحظه با ما در گذر  
 تا دگر باری بگیرد خود حیات  
 نامه اعمالی پیاپی وصف آن  
 تا که رستاخیز بر پا حشرها  
 خانه دد وحشی بسی آدم دلا  
 با چنان سرعت به جانب خلق جان  
 در برابر خالق با نظم هان  
 می رسد بر گوش آنان صوت ها  
 در سکوتی رو به آرامی خموش  
 قطع گردید آرزوهایی همان  
 منقطع هر آرزویی تیره فکر  
 مهر بر لب چشم ناظر ای رها

در برابر هر عمل انجام کار  
 آب دنیایی حرام ای آشنا  
 نقش دارد جلوه زیبا دل فریب  
 دل ربا زیبا دوامی لا دلا  
 همچو باشد سایه ای آنجا هلاک  
 دل ربا دلبستگی افزون به آن  
 آن چنان بیگانگان ایمن از آن  
 چون خموش اسبی که پاهایش بلند  
 کرده دامی پهن تا صیدی شکار  
 فرصتی یابد بیندازد طناب  
 چون به گردن آدمی اندازدش  
 تا به گوری رهنمون آنجا دلا  
 از همان جا بنگرد دوزخ بهشت  
 هر کسی اعمال خود را ناظری  
 همچنان آیندگان پی رفتگان  
 تا زمان باقی نهایت زندگی  
 مرگ یک سویی گناه از سو دگر  
 آن چنان تازد به جانب رو ممات  
 وصف رستاخیز گویم مردمان  
 بگذرد بس روزگاران ای فنا  
 از شکاف گور طائر لانه ها  
 از میدین جنگ هایی جمع هان  
 دسته ها خاموش صف بستندشان  
 بنگرد خالق بسی ارواح را  
 صوت آوای ملک ها را چو گوش  
 هان فروتن جامه ای پوشندگان  
 بسته گشته درب هایی حيله مکر  
 آن چنان جاری عرق از گونه ها

رعد آسا بانگ ها آید به گوش  
 لرزه بر اندام جانب کردگار  
 مردمان را کیفری پاداش ها  
 بندگان با دست قدرت کردگار  
 بی اراده خویش آنان را پدید  
 ترک این دنیا نهایت آرزو  
 منتقل آنجا میان گوری دلا  
 آن چنان آرام در گهواره گور  
 می شود روزی برون از قبرها  
 می روند آنجا که پاداش عمل  
 مهلتی دادند ما را چند روز  
 دم غنیمت خوش به احوال آن کسان  
 هر یکی برداشتند گامی دلا  
 دور از راهی قدم تردید و شک  
 برده اینان گوی سبقت را دلا  
 با کمک اندیشه هایی بردبار  
 زندگی زیباست زیبا زندگی  
 پندهایی ده مثالی هان بجا  
 گوش ها طالب خریداری سخن  
 عقل ها برخورد با تدبیرشان  
 از خدا پروا کنید همچون کسی  
 گر گناهی مرتکب هان اعتراف  
 با عمل نیکان چو شد او آشنا  
 تا به آن حدی یقین حاصل دلا  
 گر چه او ترسید با بیمی امید  
 روی آوردش به جانب ربنا  
 تحت فرمان رهنمایان شد دلا  
 راه را دادند نشانش او شناخت

مهر بر لب مضطرب نالان خموش  
 جمع در محشر عدالت استوار  
 خوش به احوال آن کسانی با خدا  
 آفرینش گشته اند با ذکر یار  
 در مسیری پرورش بیمی امید  
 تا به آن وادی فراموش ای نکو  
 دور از خویشان و یارانش جدا  
 بند از بندش جدا گردد به فور  
 هر یکی تنها به جانب ربنا  
 هر چه باشد از خدا گیرند جمل  
 مهلتی چون سایه ای گیتی فروز  
 از تعلق جیفه دنیا دور هان  
 ما ز کار ایشان رضا راضی خدا  
 سمت آن راهی که شد در قلب حک  
 هر یکی آماده از دنیا رها  
 آن معارف کسب راضی کردگار  
 آن کسی دارد خدا را بندگی  
 از امیرالمومنین نقلی رسا  
 پاک قلبی تا فرو در دل به فن  
 با مصمم فکرهایی ای جوان  
 چون حقیقت بشنود خاضع همی  
 از گناهان دور شد صاف همچو آف  
 از بدیها بر حذر جانب خدا  
 با خریداری پند دور از خطا  
 با امیدی نامه اعمالی بچید  
 توبه ای کردش ثنایی حق را  
 تا به آن جایی رسیدش با خدا  
 با چنان سرعت به جانب حق شتافت



از هوا نفسی که شیطانی جدا  
 سود طاعت را ذخیرت کرد او  
 آخرت آباد ویرانی حیات  
 با ذخیرت توشه‌ای آماده مرگ  
 بندگان توحید با حق آشنا  
 از مخالف مردمانی چون جدا  
 برکنار از بیم رستاخیز هان  
 ای شما خوبان به جانب ربنا  
 داده بر ما گوش‌هایی را خدا  
 چشم‌هایی را ببخشیدش به ما  
 عضوی از اعضای هریک آدمی  
 صورتی ظاهر تغیر گونه‌ها  
 با تناسب صورتی ما بین مان  
 خالق بخشید خلقت آفرین  
 با منافع پیکری را خلق هان  
 آفریدش قلب‌هایی را خدا  
 خون رسانی با فشار از قلب را  
 نعمتی دادش به ما بس با شکوه  
 از سلامت جسم گردی بهرمنند  
 هر کسی را سرنوشتی ای بشر  
 از شما پوشیده مرگی شد همان  
 آن زمان را یادآور مردمان  
 چون گریبان گیر شد مرگی دلا  
 سر بلند آن کس ذخیرت توشه‌ای  
 با گذر ایام دوران این کسان  
 حیف چیزی را ذخیرت لا دلا  
 چون جوان بودی خوشی‌ها کرده‌ای  
 منتقل ایام شب روزی دلا

تحت فرمان کردگاری با خدا  
 حفظ باطن کرد او او نیک خو  
 توشه‌ای را هان ذخیرت رو ممت  
 در خزانی برگریزان همچو برگ  
 از تعلق جیفه دنیایی رها  
 مستحق وعده‌هایی از خدا  
 در اطاعت کردگاری مهربان  
 ربنا خشنود از اعمال ما  
 از شنیدن پندهایی دور لا  
 تا ز تاریکی رها جانب ضیا  
 او عطا کردش هماهنگ هرمدی  
 با گذر ایام دورانی نما  
 پیکری اندام زیباگون همان  
 آن چنان زیبا ظرافت‌ها همین  
 هر نیازی بر طرف سازد همان  
 داد روزی هر بشر را ربنا  
 بر تمامی عضوها پمپاژها  
 گر کنی شکری بجا باشی چو کوه  
 همچو کوهی با وقار و ارجمند  
 آن زمانی مرگ آید عمر سر  
 رفتگان را یاد پندی گیرتان  
 دور از مرگی خوشی‌ها در جهان  
 هر بشر از آرزوهایش جدا  
 تیره بخت آن کس نه جمع آذوقه‌ای  
 با خوشی‌ها زندگی کردندشان  
 حال را دیدند از فردا جدا  
 فکر پیری لا کنون رنجیده‌ای  
 تندرستی با حوادث رو فنا

هر تولد مرگ را چشم انتظار  
 با تپش دلها جدایی ها شروع  
 شربت نی نوشیده از جامی دلا  
 یادی از خویشان خود فرزندشان  
 مرگ چون آید سراغ هر کسی  
 رفته را سودی نه عاید از شما  
 کس توانایی ندارد مرگ را  
 هر کسی را مرگ آید لا فنا  
 جسم در خاکی فرو افتد مغاک  
 سفره ای خواهیم شد بر دیگران  
 خشت و خاک گور پوشاند بدن  
 می شکاف پوستش را تا خورد  
 هر اثر آثار از ما در جهان  
 می برد از بین مان آثار را  
 با گذر ایام شب روزی دلا  
 آن لطافت با طراوت جسم ما  
 استخوان ها رو به سستی مردمان  
 روح ها درگیر سنگینی گناه  
 چون به پیرامون نگاهی روحها  
 با نگاهی بار اعمالی نه کم  
 هر کسی را نامه اعمالی دلا  
 پا به پای رفتگان آیندگان  
 ترک دنیایی بکردند هان دلا  
 جای بس افسوس دل هایی چه سخت  
 از کمالی رشد مانند این کسان  
 پنجهایی بشنوند اینان دلا  
 این کسان دنبال دنیایی روند  
 از پلی باید عبوری صعب هان

هر بقایی را فنا در روزگار  
 سوزشی در دل هویدا چون طلوع  
 آنچنان دادی کشد یاری ز ما  
 تا ز جامی غصه دوری آن زمان  
 لحظه ای تاخیر لا حتی دمی  
 گریه زاری تان برای خود دلا  
 دور سازد از خودش الا خدا  
 انتقالی از زمین جانب بقا  
 در میان تنگنا گوری به خاک  
 دیگران موجود خاکی در نهان  
 هر زمینی زاد خاکی را به فن  
 بهره ای از نعمت خاکی برد  
 تبدادی سخت ویرانگر همان  
 آنچه ماند سایه ای در یادها  
 خانه گوری رو به ویرانی فنا  
 رو به نابودی مجزا جسم ها  
 ناتوانی تا به حدی ضعف هان  
 بار خود را حمل با کندی راه  
 سرها پنهان به رویت او دلا  
 یا اضافی لا چه خویی یا اثم  
 در ازای هر عمل پاداش ها  
 پشت سر فرزند و آب خویشان  
 هر کسی خواهد از این دنیا جدا  
 با شنیدن پنجهایی تیره بخت  
 می روند راهی نباید رفت هان  
 از تعلق جیفه دنیا لا رها  
 دور هان از آخرت رسوا شوند  
 نامه اعمالی اگر عابر از آن

پرتگاهی در صراطی ترسناک  
 چون خردمندان بترسید از خدا  
 آن چنان شب زنده داری مردمان  
 روز گرمی را تحمل با امید  
 خود مبارز با هوا نفسش مدام  
 با کلامی ذکر نام از کردگار  
 یادی از محشر قیامت روزگار  
 بهترین راهی به حق نزدیک تر  
 از غروری دور باشد نرم خو  
 با بشارت جنتی آرام جان  
 این کسان خشنود از آن جایگاه  
 پیش از آن موعد فرا مرگی دلا  
 خوف از یادی ز رستاخیز هان  
 در اطاعت کردگاری این کسان  
 آن چنان راغب به خشنودی خدا  
 از هر آن زشتی فراری رو به حق  
 از همین امروز فردا را نگاه  
 بر نکوکاران بهشتی را دهد  
 تیره بختان را چنان کیفر دهد  
 انتقامی از ستمگر مردمان  
 حجتی بهتر ز قرآن لا میان  
 با کلامی آشنا نامی قرآن  
 متقی دوران بترسید از خدا  
 راه عذری بست خالق بر شما  
 مردمان از بیم خالق احتیاط  
 از بساطی نفس شیطانی جدا  
 با دلایل روشنی پروردگار  
 بندگان توحید دوری هر زمان

رستگار آن کس عبور از این مغاک  
 در تمامی لحظه او را یاده‌ها  
 هان ربوده خواب از چشمانشان  
 با امیدی سد جوعی ای وحید  
 کشته نفس اماره‌اش را با کلام  
 رو به جانب حق دلا پرهیزگار  
 از تمامی راه جز حق دور یار  
 انتخابی می کند دوری ز شر  
 دور از هر شبهه مومن ای نکو  
 در سرا جاوید نعمت درمان  
 چون که از دنیا گذر دور از گناه  
 خود ذخیرت توشه‌ای را پر بها  
 آدمی را نیکنامی هر زمان  
 ایمن از ایام دوران ای مهان  
 از تعلق جیفه دنیایی جدا  
 پاک دامن طینتی را مستحق  
 فکر فردایی چه زیبا همچو ماه  
 پر ز نعمت نیک پاداش از احد  
 شعله ور آتش جهنم تا ابد  
 خالق گیرد کفایت هر زمان  
 بین حق باطل جدایی مردمان  
 بندگان توحید دوری از جهان  
 مرتکب کاری بدور از عذرها  
 چون پیایی مردمان را بیم ها  
 احتیاطی کرده دوری از بساط  
 دور از بازیچه‌ها لهوی دلا  
 بین شان حجت تکامل رستگار  
 از پلیدی نفس شیطانی نهان

راز می گوید به نجوا با شما  
 بشنوندش راز را گمراه‌ها  
 انتظاری می کشد در گوشه‌ها  
 با چنان زینت گناهانی نهان  
 جلوه گر ما بین تان اغواگری  
 با گرفتاری شما خشنود آن  
 روی آرامش به دوری از شما  
 او شما را می فریبد عن قریب  
 اتهامی می زند دوری از آن  
 مردمان را جانیش او خوانده بود  
 از خدا ترسان الان بیدار جان  
 دور از خالق شما را رهبری  
 از خدا دوری به شیطان اعتنا  
 آدمی از نطفه‌ای خون آفرید  
 رشد داشت تا تولد ربنما  
 با تولد آدمی کامل دلا  
 با تولد کودکی شد بهترین  
 از بدی پرهیز دوری از هوان  
 تکیه بر دانش خودی تا ایده آل  
 تربیت حاصل ز ایمان از نخست  
 دور از گردن کشی او رستگار  
 از صراطی دور دنبالش هوا  
 در هوا نفسی که شیطان غرق باد  
 هر چه در دنیا به دنبالش مدام  
 فارغ از روزی شود از نادمان  
 با گذر ایام او را آزما  
 اندکی از زندگانی شادکام  
 فکر حالی شد که فردایش بباخت

راه می یابد درون سینه‌ها  
 آن چنان آهسته گوید راز را  
 می دهد او وعده‌هایی کذب را  
 تا شما را او کند اغوایتان  
 هر گناه اکبر به رویت اصغری  
 می فریبد او شما را مردمان  
 راه بنهد در گرفتاری بلا  
 با چنان زیور جهانی دل فریب  
 چون قیامت روز گردد مردمان  
 آنچه زینت بر گناهان داده بود  
 حال آن شیطان شما را سخت هان  
 این چه کاری بوده از من پیروی  
 تا به آن جایی درون آتش رها  
 نیم بند خونی که آدم را پدید  
 در درون تاریک جایی نطفه را  
 راز خلقت آفرینش ربنما  
 نطفه‌ای را رشد با صورت جبین  
 تا به سنی رشد شد چون نوجوان  
 چون جوانی رشد تا حدی کمال  
 آن که رشد عقلی و نفسانی درست  
 متقی دوران که دینش پایدار  
 غیر این صورت گریزان از خدا  
 چون که در بیراهه‌ها گامی نهاد  
 آن چنان غرقی که شادی‌ها تمام  
 دل به دنیا بست از بس شادمان  
 چون که دور از جامه تقوایی دلا  
 زندگی با تیره بختی شد تمام  
 هر چه از دستش برون دیگر نیافت

ترک واجب کرد دوری از قضا  
 مرگ چون آید سراغش درد و رنج  
 درد مرگی را تحمل لا کسی  
 می کشد دردی به سختی روزها  
 رنج و بیماری از او یادی کند  
 چون برادر مرگ غمخوارش دلا  
 ناله‌ای دارد تحمل درد لا  
 گاه افتد حال بیهوشی دلا  
 درد جان کردن تحمل هان چه سخت  
 انتظاری می کشد از مرگ دور  
 در کفن پیچانده او مأیوس وار  
 آن چنان تسلیم مرگ آرام جان  
 خسته لاغر می رود تا آخرت  
 جایگاهی منزلی غربت تو را  
 تا به آنجایی که وحشت می برند  
 چون گذارند در درون گودال قبر  
 در درون قبری به حیرت امتحان  
 خانمان سوز بلا آنجا دلا  
 آتشی را شعله‌ها با نعره ها  
 هان ندارد لحظه‌ای آرام جان  
 قدرتی لا مانع کیفر دلا  
 مرگ اگر واقع شود کاهش نه درد  
 گر بخواهد لا رها از درد هان  
 در تمامی لحظه ما را جان پناه  
 مهلتی دادند هر یک بندگان  
 از بلا آفات او را دور هان  
 مهلتی دادند نعمت بیکران  
 از عذابی دردناکی بر حذر

عمر دنیا را به بازی به هوا  
 هر چه را انبار کردش برد گنج  
 شب نخوابی روز حیرانی بسی  
 هر شبی جانا تحمل درد را  
 هر شبی آید سراغش تا ابد  
 مهربان همچون پدر جانب به ما  
 سینه‌ای کوبنده گریان درد را  
 مرگ را مستی غم افزون تا فنا  
 ناله‌ای همراه آن کس تیره بخت  
 رنج آور دور از شادی سرور  
 بعد از مرگی کفن پیچ ای نگار  
 منتقل تابوت او را مردمان  
 حمل بر دوش ابن و اخ تا منزلت  
 دور از دنیا به دیگرها سرا  
 کیفری جانا به انسان می دهند  
 باز گردند آشنا فامیل صبر  
 نغمه غم آلود نجوا در میان  
 در درون آتش عذابی درد را  
 در درون آتش عذابی مبتلا  
 درد او کاهش ندارد مردمان  
 جز خدایی مهربان قدرت نما  
 از پریشانی رها لا هیچ فرد  
 در میان انواع مرگی زیست آن  
 جان پناه ما تو باشی ای الاله  
 حیف هان بیهوده تسلیم جهان  
 با فراموشی گذر از این جهان  
 حیف کفران نعمتی شد مردمان  
 مردمانی را که کفرانی ثمر

آدمی را داده‌اند دوری دلا  
از گناهانی فلاکت دور هان  
در فلاکت افکند شرمند جان  
رو به جانب حق خدایی در کمین  
لا گریز از آستانش او رحیم  
خالق مطلق چه شخصی ای نکو  
هر بشر را باز گشتی سوی ما  
جیفه دنیایی ندارد ارمغان  
تا به حدی بهر مند ای ارجمند  
اندکی نعمت چه دارد فخر فر  
جیفه دنیایی ندارد سرفراز  
فوت وقت لا دم غنیمت لحظه‌ای  
تا به دور از حلقه داری ناگهان  
از وجودت آنچنان خالی جدا  
مهلتی دارید دوری از هوان  
تا زمان باقی به دور از هر غوی  
از پلیدی جیفه دنیا در حیات  
مرگ کی آید شما را شرمسار  
چون فرا مرگی رسد جان را دهید  
روح را تسلیم خالق رستگار

از بهشتی جاودان بس وعده‌ها  
مردمان آگاه باشید از زمان  
از گناهانی بهره‌یزید هان  
دور از عیبی خدا لا خشمگین  
ناظری حاضر سمعی با علیم  
جان پناهی جای امنی غیر از او  
گر گریزی هر کجا آن جا خدا  
با چه کالایی شما مغرور هان  
از زمین هر آدمی شد بهر مند  
طول و عرض قامتی را در نظر  
خاک آلوده وجودت دور ساز  
نیک اعمالی ذخیرت توشه‌ای  
ریسمان مرگی به یادت هر زمان  
تا زمان باقی مجرد روح را  
از شیاطین نفس دوری هر زمان  
از گناهان توبه با عزمی قوی  
نیک اعمالی مهیا تا نجات  
تا زمان باقی شما چشم انتظار  
با توکل بر خدا کاری کنید  
خوش به حال آن آدمی پرهیزکار

#### خطبه ۸۴

#### ویژگی های امام

جای بس بهتی شگفتا بین خاص  
با بطالت روزگاری سیر هان  
لحظه‌ها ما بین مردم شادمان  
در میان شامی جماعت نقل یار  
بدترین گفتار کذبی در میان  
می دهد هان وعده‌ای کاذب همان

بین شامی مردمان گفت عمرو عاص  
بین مردم بذله گویم همچنان  
عیش و نوشی با خوشی ایام هان  
گفت حرف از روی باطل انتشار  
مردمان آگاه باشید هر زمان  
این که گوید بس دروغی بین تان

این چه اصراری میان بیننده‌ای  
 گر ببند عهد هان نقضی کند  
 قطع فامیلی کند دوری ز کیش  
 بین مردم بس هیاهویی صدا  
 تیغ بران از نیامی چون عیان  
 بین هریک مسلمین و صفش دراز  
 با عیان عورت ز مرگی دور یار  
 ای جماعت می کنم آگاهتان  
 از عبث کاری که یلوه دور هان  
 چون فراموش آخرت را حرف راند  
 هان بدان شرطی تعهد برقرار  
 در برابر ترک دینش مردمان  
 رشوه‌ای خواهد کند تسلیم او

می کند کاری خلاف وعده‌ای  
 گر از او چیزی طلب بخلی کند  
 عهد و پیمان بشکند دوری ز خویش  
 قبضه شمشیری جدا از دست ها  
 پایبند امری و نهی لا مردمان  
 کار او یود عمرو آن نیرنگ باز  
 چون که مرگش را عیان دیدش فرار  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 می کنم یادی ز مرگی هر زمان  
 عمرو عاصی از سخن حق بازماند  
 بیعتی با معاویه کرد آشکار  
 امتیاز از معاویه گیرد همان  
 اجر و پاداشی از او بس زشت خو

#### خطبه ۸۵

#### وصف بهشت خداشناسی

خود گواهی می دهم ای مردمان  
 پیش از او چیزی نباشد او صمد  
 ابتدا تا انتها او ای نکو  
 از صفت او آگهی لا در زوال  
 هر وجودی آفرین از او نکو  
 قلب و چشمی نیست ادراک او همان  
 از کلام آیات روشنگر قرآن  
 در مسیر امر دور از نهی ها  
 مرگ را یادی کند با لحظه‌ها  
 هان فرو چنگال را در پیکرش  
 دور از دلبستگی دیگر سرا  
 بر گلویش دست فرو او را فنا  
 توشه انبانی به دوشش رهگذر

جز احد واحد خدا لا در جهان  
 از ازل بوده است تا آخر ابد  
 هر وجودی مرگ دارد غیر از او  
 فهم دوراندیش انسان روکمال  
 عقل ها درمانده از ادراک او  
 دور از تبعیض در خلقت جهان  
 پند گیرید عبرتی ای مردمان  
 با بشارت بیم قرآن آشنا  
 سودمند آن کس پذیرد پند را  
 گویا حس مرگ را بالا سرش  
 قطع گردد رشته آمالش دلا  
 مرگ با سختی فشارد قلب را  
 چون ز دنیا فارغ آغاز سفر

چونکه فارغ از جهان راهی نشان  
شاهدی عینی سعادت یا زیون  
نیک و بد اعمال ببند جان پناه  
بس منازل رتبه رتبت مردمان  
با عمل کردش مقابل روبرو  
خوش به احوال آن کسی اعمال کشت  
هر که را بخشد تمامی لا فنا  
نامه اعمال هر یکی ایمان سرشت  
ساکنان جنت بگیرند لا فرار  
هر یک از افراد آن جا بس جوان  
ساکنان جنت به دور از هر بلا

یاد آن روزی کسی همراهان  
تا به آنجایی کشاند رهنمون  
آن که بر اعمال مان هان شد گواه  
وصف حالات بهشتی را بیان  
هر که را اعمال رتبت آرزو  
مختلف هان جایگاهی در بهشت  
بی کران نعمت خدا دارد دلا  
ساکنان جنت نه خارج از بهشت  
با چنان آرامشی آنجا قرار  
جایگاه امن آن جا مردمان  
رخت بندد پیری از آن جا دلا

#### خطبه ۸۶

#### ارزش های اخلاقی شناخت ضد

#### ارزش ها

از بواطن با خبر پرورده جان  
قادری مطلق تو باشی در حیات  
تو توانایی تو دانای ربنای  
نامه اعمالی فراهم عزتی  
پیش از آن جمع توشه ای را هر زمان  
با گرفتاری دوران ابتلا  
از شیاطین نفس خاکی در امان  
می دهد مرگی تو را نابود یار  
هر زمان آماده همسو با ممت  
تا رها از این جهان جانب خدا  
توشه ای عزت بزرگ ای ارجمند  
از شما خواهد خدا حفظ قرآن  
هان رعایت کرده با ما آشناست  
آفرینش جلوه هستی بهترین

ای که آگاه از تمامی سر نهان  
بر جهان غالب تمامی کاینات  
هر محیطی را محاطی ای خدا  
تا زمان باقی شما را مهلتی  
چون فرا مرگی شما را مردمان  
قبل از آنی که به سختی مبتلا  
با سرشتی پاک نیکو هر زمان  
پیش از آنی که گلویت را فشار  
فکر فردایی بکن دور از حیات  
می رسد روزی که بندی بار را  
توشه ای را جمع کردی بار بند  
از خدا پروا کنید ای مردمان  
آن حقوقی را که در نزد شماست  
کایناتی را عبث لا آفرین



هر وجودی را خدا چون آفرید  
 دور از بیراهه گمراهی دلا  
 از عمل کردار تان آگاه او  
 کرد تعیین او سرآمد زندگی  
 با کتابی روشنی بخش حیات  
 بین امت آن نبی را انتخاب  
 آنچه نازل در قرآنی بازگو  
 با زبانی شد بیان قرآن بنام  
 آن نبایدها و بایدها قرآن  
 ناخوشایندی خوشایند کار را  
 داد آمرزش شما را امر و نهی  
 بر شما امت جهان حجت تمام  
 کرد تهدید او شما را با عذاب  
 قبل از آنی که شما را کیفری  
 در برابر ناروایی بردبار  
 عمر باقیمانده را ادراک هان  
 پندها بسیار فهمیدن چه کم  
 در چنان غفلت فرو خسران دلا  
 بیش از اندازه نباید ما رها  
 از هوا نفسی که شیطانی به دور  
 هر کسی را خیرخواهی بیشتر  
 از تمامی کس هم او معبودتر  
 آن که خود را می دهد هان بس فریب  
 آن که خود را می فریبد در زیان  
 چون که سالم دین سعادت زندگی  
 عبرتی گیرد کسی از زندگی  
 جامه تقوایی بپوشد متقی  
 تیره بخت آن کس که دوری از خدا

لا رها بر خود که هر کاری کنید  
 ویژه انسان را به خود هان لا رها  
 او خدایی مهربان ای نیک خو  
 با کتابی از سما رویت همی  
 کایناتی را تولد تا ممات  
 تا مبلغ دین اسلامی که ناب  
 بین امت در جهان تبلیغ او  
 بوده اعجاز از خدا ای خوش کلام  
 بر جماعت امتی ابلاغ هان  
 بر شما امت نمود ابلاغ ها  
 بر شما بست راه عذری را به وحی  
 او بکردش خالق مطلق بنام  
 تا رها از حکم قرآنی کتاب  
 با بشارت یا اشارت رهبری  
 با صبوران جهانی رستگار  
 رو مگردان از خدایی مهربان  
 اکثریت مردمان در گیر هم  
 روی گردان از نصیحت های ما  
 گر رها بر خود ستمگر ما شما  
 از درون آتش گناهی تا عبور  
 عبد صالح در برابر او بشر  
 تحت فرمان کردگاری با بصر  
 در میان آتش عذابی عن قریب  
 هر کسی را غبطه بر او رشک هان  
 داردش جاننا خدا را بندگی  
 دیگران جانب سعادت ای رهی  
 لحظه هایی خالق را بندگی  
 با هوا نفسی شیاطینی دلا

گر چه اندک باشدش کاری خطا  
یادی از بی اعتباری کن دلا  
دور از ایمان فراموشی شعور  
دست شیطان برملا دور از خدا  
بر حذر کن از دروغی لا فروغ  
از پلیدی نفس شیطانی حیات  
در هلاکت پرتگاه افتان همان  
ای بشر خاکی خدا را حمد هان  
همچو هیزم می کند خاکستری  
آنچه باقی در زمین ماند مسد  
حکم قرآنی که حجت شد تمام  
یاد خالق را فراموش ای نکو  
جلوه زیبایی فریبا لا فروغ  
جلوه زیبایی فریید عن قریب

بنده‌ای محبوب باشد ای جوان  
یادی از اکبر جهادی دانی اش  
ترس رویین جامه‌ای بر تن به دم  
در دلش همچون چراغی رهنمون  
دور از سختی سعادت بنده‌ای  
او نگاهی کرده هان دوری ز گل  
لحظه ها در یاد خالق چون ملوک  
او که با تقوا دلی بی حد نکو  
آب نوشیدند کمتر بنده‌ای  
رو به جانب حق مداوم دم به دم  
چون ملائک بنگرد دور از جنون

شرک باشد بین مردم گر ریا  
این چه بدبختی است جانا بین ما  
این جهان فانی بسی دارد وفور  
تیره بخت آن کس به جانب هر هوا  
بس فواصل بین ایمان و دروغ  
راستگو آن کس دهد خود را نجات  
کذب گویان خوار با طول زمان  
رو مگردان از خدایی مهربان  
از حسد دوری که چونان آتشی  
بار ایمان را بسوزاند حسد  
دور از هر کینه جویی انتقام  
عقل را غافل درازی آرزو  
ناروا هر آرزویی از دروغ  
می دهد هان صاحبش را بس فریب

#### خطبه ۸۷

#### خبر غیبی وصف زشت ترین و خوب

#### ترین انسان

نزد خالق بهترین مخلوق هان  
غالب آید بر هوا نفسانی اش  
آن که زیرین جامه‌ای پوشد ز غم  
آن هدایت روشنی گردد فزون  
فکر فردایش فراهم توشه‌ای  
بر حقیقت دنیوی با چشم دل  
او فراهم کرده بس اعمال نیک  
از گوارا چشمه‌ای سیراب او  
از همان آبی گوارا چشمه‌ای  
راه ها هموار با ثابت قدم  
پیرهن نفس از تنش کرده برون

جز یکی غم قرب گیرد با خدا  
 خارج از صف های نفسانی هوا  
 باز کردش تا هدایت سوی ما  
 تا ز خواری ها برون آسان چه سهل  
 منتخب راهی بدور از سیئات  
 رو به جانب نفس پاکی با خدا  
 آن متین حبلی که محکم بین ما  
 جلوه‌ای دیدش میان نوری به عین  
 هاله‌ای را در درون سبزه‌ای  
 تحت فرمان کردگاری مهربان  
 فرع اصلی چونکه همسو جمله وصل  
 روشنی بخش حیاتی ناپدید  
 همچو ماهی آسمانی ای رهی  
 ماهتابی را ز خورشیدی سراغ  
 گمراهانی را هدایت سوی ما  
 خلوتی کرده سکوتی فهم ها  
 تا خدا خشنود از کارش چه بیش  
 رو به گنج آیین خدایی رستگار  
 حق شناساند عمل ها بر ملا  
 از گمان وهمی کند دوری مدام  
 پیشوایش می شود قرآن همان  
 او فرود آید خدایی را ثنا  
 می گزیند مسکنی دور از هوا  
 زشت ترین انسان میان مردم دلا  
 جلوه‌ای اندیشناکی با دروغ  
 در میان جمعی که نادان خوش کلام  
 بی نیاز از بهره دانش عیب جو  
 باز می گوید که با خود همراهی

از تمامی غم رها خود را دلا  
 او جدا از کور دل صف ها دلا  
 با کلیدی هان هدایت درب را  
 قفل کردش با کلیدی درب جهل  
 با چنان روشن دلی دور از حیات  
 او ز سرکش نفس شیطانی جدا  
 چنگ زد بر ریسمانی او دلا  
 علم ها خواندش رسیدش تا یقین  
 آفتابی در درون هاله‌ای  
 در برابر حق چنان تسلیم هان  
 بازگشت فرع ها روزی به اصل  
 بسته درها را چراغی چون کلید  
 در میان تاریک جایی روشنی  
 گلشنی را آفتابی چون چراغ  
 در بیابان تیره باشد رهنما  
 خوب می گوید سخن فهمی دلا  
 آن چنان خالص کند اعمال خویش  
 آن که خود را بر عدالت واگذار  
 این که از دلها برون سازد هوا  
 کار خیری آن کند جانای قیام  
 اختیارش واگذاری بر قرآن  
 بار اندازد قرآن هر جا دلا  
 جای گیرد هر کجا قرآن دلا  
 آن که ما بین عالمی عالم نما  
 دانشی دارد چراغی بی فروغ  
 همچو دانشمند او را احترام  
 جمعی از نادان گروهی گرد او  
 گمراهان را بس مطالب گمراهی

بافتش در راه مردم بی شعور  
 کرده پهنی بین سر راهی خلاف  
 آن چنان ما بین مردم رهنما  
 می کند جانها به دور از حق ها  
 سازدش ایمن گناهی لا سترگ  
 او شمارد بس سبک از حق جدا  
 این چنین لا مرتکب کاری خطا  
 این چنین لا غرق در اندیشه ها  
 چهره اش انسان نما ظاهر نه بد  
 رو به باطل آن ولی داننده ای  
 راه خود گم کرده در گردابها  
 کارهایی می کند گمراه باد  
 می روید آنجا که دور از حق هان  
 حق را پرچم شما بینید عیان  
 با فروزان مشعلی دست هادیان  
 دور خود پیچید و سرگردان چرا  
 اهل تقوا با کتابی چون نبی  
 با یقین علمی که قرآن با شما  
 صدق با گفتارشان گویا عیان  
 جایشان در بهترین منزل قرآن  
 سرعتی گیرند پیرو هر زمان  
 این کلامی بشنوید ای مردمان  
 کهنه لا هر چیز از ما کهنه لا  
 دیگران را باز گوییدش عیان  
 بهتر از گویا زبانی جاهلان  
 چون دلیلی لا علیه اش سرکشی  
 انبیا را خاتم او خاتم نبی  
 طبق احکام الهی حکمران

دام هایی از طنابی بس غرور  
 بس دروغین گفته هایی را کلاف  
 اتکا بر نفس امیالی دلا  
 با هوس های خودی تفسیر را  
 مردمان را از گناهانی بزرگ  
 بس جرایم ها بزرگی را دلا  
 مدعی از شبهه ها پرهیزها  
 اعتراف از بدعتی دوری دلا  
 قلب او چون قلب حیوانات دد  
 در میان مردگان چون زنده ای  
 حق و باطل را یکی داند دلا  
 ادعایی می کند فهمش زیاد  
 تا کجا پیشی شما ای مردمان  
 منحرف از حق چرا ای مردمان  
 آشکارا حق دلا ما بین مان  
 می روید هان همچو گمراهان کجا  
 در میان امتی عترت نبی  
 اهل تقوا هر یک از آنان دلا  
 پیشوایان دین هم اینان مردمان  
 راستگویان بین مردم این کسان  
 همچنان چون تشنگانی سمت شان  
 از زبان خاتم پیغمبران  
 هر که از ماها بمیرد مرده لا  
 آن چه می دانید آگاه از زمان  
 غیر این صورت زبانی بسته هان  
 عذرخواهی مردمان از آن کسی  
 من بباشم آن کسی او را وصی  
 ثقل اکبر بین مان باشد قرآن

بین تان باشد که رویت اولیا  
از جهالت دور با حق رستگار  
دور باشید از حرامی خاص و عام  
با عدالت خود رواجی بین تان  
بین تان ترویج دادم رهنما  
با عمل کردم نشان تا برملا  
چشم دل را باز تا بینی عیان  
می توان رویت خداوند جهان  
اکثریت مردمان دوری از آن  
شد بنی امیه مالک بر جهان  
آن کسی را هان سپردند بی گمان  
بین هر یک بندگانی بنده‌ای  
تیغ بران در میان انگشت گشت  
امتی آگاه را درگیرها  
مسلمین را بیت اموالی تباه  
اکثریت آن کسان در اشتباه  
هر چه را نوشیده هان بیرون دهند  
بین حق باطل جدایی با یقین

ثقل اصغر عترت ختم انبیا  
پرچمی را بین تان من استوار  
پند دادم من شما را از حرام  
عافیت پیراهنی را مردمان  
با عمل گفتار نیک اعمال را  
حسن اخلاق آدمی را بر شما  
از تصور وهم دوری از گمان  
با خرد عقلی و دانش دل عیان  
فکرتان را آن توانایی نه هان  
اکثریت آن کسان کردند گمان  
هر چه خوبی بود ما بین بندگان  
سیر از آبی که آنجا چشمه‌ای  
چون حکومت را گرفتش هان به دست  
از نیامی چون برون شمشیرها  
با چنین اندیشه مردم اشتباه  
سهم ایشان جرعه‌ای از انتباه  
مسلمین را بیت اموالی مکند  
خوش به احوال آن کسان از مسلمین

### خطبه ۸۸

#### عامل هلاکت انسان

قادری مطلق توانا او خدا  
داده خالق بس فراوان ثروتی  
هان ستم بر مردمانی باحیا  
هر کسی جبار در دنیا همان  
بازسازی هان نکردش سرفراز  
مردمانی آزمون با دیده‌ها  
عبرت‌ی باید بگیرند ای رهی  
او نه صاحب‌دل کسی باشد چو فرد

حمد رحمان خالق یکتا دلا  
بر تمامی خلق گیتی نعمتی  
از میان ایشان گروهی ظلم‌ها  
بشکند خالق خدایی مهربان  
استخوان ملتی را بازساز  
با تحمل مشکلاتی ابتلا  
از گذر ایام باید عبرتی  
هر که صاحب قلب دوری از خرد

چشم بینا آن کسی را لا رفیع  
همچو عامی خاص لا فهمد بیان  
بس خطاها مرتکب افرادها  
دور از خاتم نبی موسی خلیل  
پیروی لا با عمل کرد وصی  
هر کسی را عیب دوری لا ز عیب  
غوطه ور در شهوتی بیرون ز خاک  
با تصور وهم خیالی بیش لا  
مشکلاتی رانه حل دانا دلا  
تکیه بر تفسیر رای اندیشه‌ها  
با چنان باور تصور دورتر  
بس تصور این کسان را زیر خاک  
این کسان لایق که مدفون زیر خاک

هر که را گوشه‌ی ولی او لا سمیع  
هر کسی را چشم و گوشه‌ی مردمان  
در شگفتم مردمانی در خطا  
هر یکی را مذهبی با صد دلیل  
لا نهد گامی به جا پای نبی  
آشنا لا با هر آن چیزی که غیب  
کارهایی می کند او شبهه‌ناک  
آنچه پندارند نیک اعمال را  
منکران زشتی ولی انکار لا  
در چنان مبهم به تنهایی رها  
گویا هر یک امامی راهبر  
تکیه بر باور یقینی و همناک  
با هزاران آرزوهایی نه پاک

#### خطبه ۸۹

#### عبرت از روزگار

غفلتی ما بین امت گمراهی  
برملا شد فتنه‌هایی در جهان  
بین امت جنگ مردم زیر خشت  
خفتگان بیدار هان کی زنده باد  
مردمان بی گنه زیر فشار  
خواب غفلت ملتی پنهان عیان  
از ثمرهایی خبر بستند رخت  
روبه ویرانی هدایت کهنه جات  
رو به گمراهی هلاکت مردمان  
رو به مردم مردمانی بی پناه  
رو به رو با اهل دنیایی چه کم  
تربیت با آب مرداری نهال  
آن ستمهای به وحشت شد عیان

کرد مبعوث آن زمان خاتم نبی  
آن چنان در خواب غفلت مردمان  
زشت اعمالی مداوم زیر کشت  
شعله آتش جنگ هر لحظه زیاد  
حیله‌ها ما بین ملت آشکار  
پرز مکرری حیلۀ دنیا مردمان  
برگ‌های زرد پاییزی درخت  
هان فروخشکیده بود آب حیات  
بس علم‌ها آشکارا در جهان  
با قیافه زشت دنیایی نگاه  
با رخی چنان عبوس آلوده غم  
هر ثمر دنیا درختی رو زوال  
فتنه‌های جاهلیت مردمان

ظلم هر یک حاکمانی بر ملا  
یادی از آن جاهلیت دقتی  
آمدند رفتند از اینجا بی گناه  
در برابر آن محاسب ای رهی  
عهد و پیمانی مرا ای بندگان  
با الهی دست خالق پیکری  
عهد و پیمانی قوی ما بین مان  
علتی لا عهد خود بگسسته اید  
یادی از پیغمبرانی مهربان  
با سعه صدری تحمل کرده اند  
بر شما مردم بگفت ختم انبیا  
تا به حدی درک و فهمی از زمان  
از همان آغاز خلقت ای رهی  
ظرف دانش هر بشر محدود لا  
خالقی مطلق که کس محروم لا  
همچو اشتر کینه ورزی لا مهار  
تا شما را لا فریبی این جهان  
گشسته پهنی تا فریبید آدمی  
تا سرانجامی به دنبال آدمی  
دور از دنیا ز دنیا خود رها

از نیامی تیغ ها بیرون دلا  
بندگان توحید گیرید عبرتی  
زندگی پیشینیان را کن نگاه  
بار اعمال هر کسی را کیفری  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
با تولد مرگ ما را کیفری  
بین ما آنان تعهد بود هان  
هان چه شد پیمانتان بشکسته اید  
بر خدا سوگند یادی از زمان  
هر عمل کردی ز مردم دیده اند  
من همان چیزی بگویم بر شما  
هر کسی را گوش و چشمی مردمان  
هر کسی را قلب و چشمی پیکری  
هان بشر را فهم بس ادراک ها  
نعمتی بخشیده هریک را خدا  
روی آور بس حوادث روزگار  
دور از دنیای دون ای مردمان  
همچو دامی سایه گستر کوتاهی  
آن زمان او را رها دنیا رهی  
دم غنیمت تا زمان باقی دلا

#### خطبه ۹۰

اندرزهای حکیمانه نشانه های خدا در

#### هستی

خود معرف قبل از آنی که عیان  
قبل از آنیکه کند اندیشه هان  
کس نبودش غیر خالق او صمد  
دور از زینت جهان خالی دلا  
چون پیازی پیچ پیچان همچنان

آن خدایی را سپاس ای مردمان  
آفریننده خدایی مهربان  
از ازل بوده است تا آخر ابد  
آسمان خالی به دور از برج ها  
پرده هایی در فضایی بی کران

روز و شب پیدا نبودش آن زمان  
 کوه و دریایی نبودش آن زمان  
 این زمین گسترده بینی به حال  
 آفرینش هر نهانی آشکار  
 کل هستی را خداوند وارثی  
 نعمتی دارد ببخشد بی کران  
 با رضایت او بگردد آفتاب  
 کهنه گرداند خدا هر تازه‌ای  
 می‌دهد روزی به هر مخلوق هان  
 با تمامی کایناتی آشنا  
 او بداند بازدم لحظه را  
 هر چه پنهان در درون سینه‌ها  
 در شکم ام صلب آب هر چیز را  
 کیفری دارد خدایی مهربان  
 رحمتی بس بیکران دارد خدا  
 دوستان را رحمتی بر دشمنان  
 خالق مطلق که غالب بر جهان  
 تیره بخت آن کس که با او دشمنی  
 خوش به احوال آن کسی با او دلا  
 با توکل بر خداوند آدمی  
 می‌دهد روزی به هر کس خواهدش  
 نیک پاداشی دهد بر مردمان  
 هر که در راه خدا قرضی دهد  
 قبل از آنیکه شما را سنجشی  
 فکر فردایی کنید ای مردمان  
 موتوا قبل لایموتی را به یاد  
 قبل از آنی که گلو در گیر جان  
 تحت فرمان خالق با اعتماد

روشنی تاریک دور از این جهان  
 دره‌ای پریچ پیچان مردمان  
 هان نبودش آن زمانی لا محال  
 هر چه در هستی بدان از کردگار  
 هر وجودی خلق او را حادثی  
 هر وجودی را دهد روزی بدان  
 روز بینی ماهتابی در حجاب  
 دور را نزدیک همچون سایه‌ای  
 آن خدایی مهربان دانا جهان  
 هر یکی را او دهد روزی دلا  
 هر نگاهی را نهان در دیده‌ها  
 او بداند خالق بینا دلا  
 با تولد مرگ می‌داند خدا  
 سخت کیفرها برای دشمنان  
 هر چه بخشد رو به افزونی دلا  
 می‌دهد کیفر چه سخت ای مردمان  
 هر که با او دشمنی مغلوب هان  
 دشمنان مغلوب خالق ای رهی  
 در تمامی لحظه از او لا جدا  
 همنشین با کردگاری هر دمی  
 هر که را خواهد به او روزی دهش  
 مردمان او را سپاسی هر زمان  
 نیک پاداشی دهد خالق احد  
 ما کنیم ای مردمان تارنجشی  
 آزمونی ما شما را هر زمان  
 توشه‌ای را هان ذخیرت از دیاد  
 فکر فردایی نفس راحت کشان  
 دین کامل در جهان اسلام باد



ای که خوابی لحظه‌ای دوری ز خواب  
دیگران او را نه یاری مردمان  
در صراطی گام جانب رینا  
تا رها از تنگ تاریکی جهان  
هر زمان هر لحظه‌ای تا رستگار

اختیاری مردمان را انتخاب  
یار خود هر کس نباشد در جهان  
هر که خود را می دهد پندی دلا  
می دهد هشدار خود را دیگران  
یار او هان می شود پروردگار

### خطبه ۹۱

#### آفرینش خلق گیتی

آفرینش کل هستی از خدا  
گر ببخشد لا فقیر او ای نکو  
کاهشی یابد نه افزونی دلا  
مردمان او را مژمت بارها  
او بیفزاید به ما هر بهره را  
هر چه پنهان آشکارا در حیات  
هر وجودی جیره خوار کردگار  
می کند تعیین مقدر هر که را  
تا که مشتاقان رسد آنجا دلا  
با نبی هر اولیایی از جهان  
هر چه بخشد لا تمامی ای نگار  
کس نبودش غیر خالق مردمان  
قبل و بعدش کس نبودش جز احد  
تا که رویت کردگاری مهربان  
تا دگرگون انتقالی از مکان  
ذره‌ای از ثروتش نقصان نه یار  
هر چه در ناف زمین بیرون اگر  
هر چه از دریا برون آید همان  
سنگ الماسی که رنگی پر بها  
بخشدش خالق به هر کس در جهان  
کم نگرdd بس مضاعف چیزها

حمد خالق آن خدایی را سزا  
با نبخشیدن نه زایش مال او  
هر که غیر از او ببخشد مال را  
غیر او هر کس نبخشد مال را  
گونه گون نعمت خدا بخشد به ما  
او مقسم روزی هر کاینات  
سفره‌ای را جیره خواران بی شمار  
روزی هر کس کند تضمین خدا  
راه روشن را نشان دادش خدا  
همنشین با کردگاری مهربان  
او سخاوت دارد او پروردگار  
پیش از او خالق خدایی مهربان  
از ازل بوده است تا پایان ابد  
مردمک چشمی نباشد در جهان  
فارغ از هر جا مکان حتی زمان  
هر چه دارد گر ببخشد کردگار  
کوه ها بنگر معادن سیم و زر  
قعر دریا را نگاهی مردمان  
دست چین مرجان و غلتان درها  
هر چه سنگینی سخاوت باز هان  
ذره‌ای از بی کران ثروت خدا

خالقی بخشنده گیتی مهربان  
چشمه‌ای از جود او خالی مباد  
بخل ورزی در خدا مفهوم لا  
از صفات خالق پرسیده‌ای  
با چنان دقت بخوانی آیه‌ها  
وصف خالق واحدی مطلق خدا  
تا بگیری بهره‌ای از نور حق  
دور از شیطان نفسی شورها  
هر چه واجب در قرآنی آشکار  
آنچه در سنت پیمبر یا امام  
آن مسائل را رها کن علم آن  
این نهایت حق سبحان کردگار  
در علوم دین کسانی استوار  
گر چه تفسیرش نهان در پرده‌ها  
ادعای عجز دارند این کسان  
آنچه از تفسیر مانند اعتراف  
از تأمل ریزه کاری راسخان  
ژرف اندیشی نهایت ماجرا  
تا حدودی ظرف علمی برملا  
ذره‌ای از علم بخشیده خدا  
خوب بنگر دقتی در کارها  
ارزیابی تا چه میزان از خدا  
گر به عمق ماجرا دقت کنی  
معرفت حاصل دلا اندازه‌ای  
قادر مطلق توانا کردگار  
از خیالی وهم بس اندیشه‌ها  
با بلند افکارهایی مردمان  
درنوردد تا رسد بر ژرف غیب

هر چه بخشد کم نمی گردد عیان  
هر چه بخشد ازدیادی ازدیاد  
رشک ورزد هر بخیلی بر خدا  
آیه‌هایی از قرآنی خوانده‌ای  
آیه‌ها قرآن بیانگر وصف را  
اعتمادی کن به هر یک آیه‌ها  
با هدایت سمت خالق مستحق  
از شیاطین انس و جنی دورها  
آنچه واجب نیست دوری رستگار  
هادیان حق بازگویی لا تمام  
بر خدا کن واگذاری خوب دان  
بر تو باشد اعتمادی رستگار  
از فرو رفتن به قعرش بردبار  
بی نیاز از فهم اسرار خدا  
در برابر غیب گویی ناتوان  
گر چه عالم دین بدور از اختلاف  
راسخان علمی بدور ای مردمان  
دور از واجب سفارش از خدا  
بیش و کم لا فارغ از هر ماجرا  
می توان کرد ارزیابی ربنا  
عقل را میزان شناسی حق را  
فارغ از اذهان خاکی علم لا  
با چنین عقلی که ناقص کی رسی  
کم زیادی نقص هر داننده‌ای  
راچسان هان می توان وصف ای نگار  
برتر ای پرسنده خالق ربنا  
دور اندیشی که ژرف اندیش هان  
قلب‌هایی پر عطش دوری ز غیب

عقل ها جوینده خالق لحظه ها  
 ذره‌ای از ذات او ادراک لا  
 ناتوانی عجز انسان برترین  
 معرفت حاصل به دور از ذهن ما  
 قلب ژرف اندیش گر با او خلیل  
 بکر بودش هر یکی از خلق ها  
 آفرینش کایناتی مردمان  
 بین هر یک کایناتی ائتلاف  
 هر اثر خود جلوه‌ای از حق یقین  
 خود گواهی خالق ما را حیات  
 راه روشن را هدایت کردگار  
 تا به آنجا سوق ما نزدیک یار  
 حکمتی در آن عیان صنعت همان  
 هر اثر آثار از پروردگار  
 ساکت اما ذکر گویان مردمان  
 حجتی با حکمتی قدرت همین  
 لیس مثل له بدور از شبهه هان  
 همچو ما آثار پیکر بر خدا  
 از معارف دور جاهل بین مان  
 گر چنین فکری خدا هم شبه مان  
 فرد باشد غیر او ای دل دو تا  
 گر چه گمره در میانشان اختلاف  
 این چنین فهمی خیالی ای زکی  
 بین ما او فرق لا ای مردمان  
 خالق را همچو بت فرضی همان  
 هر یکی گفتندشان ما بین شان  
 پیکری دارد چو بت ها ای نگار  
 تجزیه تشبیه همچون ما دلا

آن چنان جهدی که ادراک از خدا  
 هر وجودی آفرینش از خدا  
 در برابر خالق جان آفرین  
 با تمامی فکر ادراک از خدا  
 عزتی دارد جلالی بس جمیل  
 آفرید از هیچ خالق خلق را  
 نقشه ای طرحی نبود از روی آن  
 انس و جنی خود ملک هان اعتراف  
 رحمتش شد بیکران آثار بین  
 با زبانی هر یکی از کاینات  
 داده هر چیزی به ما پروردگار  
 راه را بر ما نشان بی اختیار  
 آفریدش آنچه را خالق جهان  
 برترین حجت به ذات کردگار  
 ظاهراً برخی ز مخلوقات هان  
 هر یک از آثار خالق بهترین  
 خود گواهم ای خدای مهربان  
 دور از ذات خداوندی دلا  
 گر تصور این چنین ای مردمان  
 با یقین قلبش بدور از انس هان  
 لم یلد یولد که بی همتا خدا  
 رهبران فاسد جهانی اعتراف  
 بر خدا سوگند خوردند هر یکی  
 همچو ما خالق خداوند جهان  
 مشرکان گفتند دروغی مردمان  
 با چنان وهمی خیالی کذب هان  
 همچو بت خالق جهانی پایدار  
 بر خدا اندام دادند دست و پا

خود گواهم ای خدای کردگار  
 اعتراضی از حقیقت گشته دور  
 روی گردان هر کسی حکم از خدا  
 روی گردان آن کسی از کردگار  
 دور از اندیشه هایی تابناک  
 ذات اقدس را چسان ادراک ها  
 آفریدش آنچه را پروردگار  
 نظمشان دادش مرتب بین ما  
 جنبشی از هر پدیده شد پدید  
 آن چنان خلقت مقدر حد و مرز  
 راه را هموار کردش کردگار  
 هر وجودی با اراده خالق  
 پس چسان ممکن که گاهی اتفاق  
 از اراده خالق سرچشمه هان  
 آفرینش نظم دارد از خدا  
 گونه گون موجود را او آفرید  
 دور از اندیشه فکری خلق را  
 دور از حادث تمامی کاینات  
 بی کمک از دیگری خلقی پدید  
 کرد کامل آفرینش را خدا  
 امر یزدانی که هر یک کاینات  
 مرز هر راهی مشخص در جهان  
 اتحادی بین اضداد از خدا  
 بین شان حسن ارتباطی مردمان  
 هر وجودی را مراتب رتبه‌ای  
 با چنان تدبیر و حکمت آفرید  
 شکل و قالب گونه گونی خلق ها  
 هر چه ما بین آسمانها یا زمین

آن کسانی که تو را تشبیه یار  
 روی گردان از خدا با صد غرور  
 در حقیقت کافری در بین ما  
 کافرانی دور از برهان نگار  
 غیر خالق هر وجودی زیر خاک  
 با خیالی وهم دور از حق دلا  
 با چنان سنجش به دقت استوار  
 با چنان تدبیر لطفی بر شما  
 در همان سمتی که نظمش آفرید  
 در مسیری رشد آن سان لا به هرز  
 در مسیری آفرینش سیر یار  
 تحت فرمان زندگی با بندگی  
 بین موجودات گاهی لا وفاق  
 زندگی موجود هستی بندگان  
 خلقها جانب خدا او را ثنا  
 آن چنان زیبا به زیبایی پدید  
 خلقتی دادش به زیبایی خدا  
 با درایت نظم خلقت شد حیات  
 خالق مطلق خداوندی وحید  
 با تولد آدمی فکرت نما  
 خالق را حمد حامد در حیات  
 راست کج راهی تعین بین مان  
 با چنان نظمی هماهنگی دلا  
 بین هر موجود خاکی آسمان  
 گونه گون با نوعشان در دسته‌ای  
 هر یکی هان با سرشتی شد پدید  
 این چنین تدبیر هر چیز از خدا  
 گاه پیدا یا نهانی بهترین

آفرینش از خدایی مهربان  
 تکیه بر چیزی نه هان ای مردمان  
 تا به زینت نجم هایی آسمان  
 آسمان را راه هایی کن تو یاد  
 بر زمینی که خبر ابلاغمان  
 تحت فرمان الهی هر زمان  
 در فضایی دور از هم ماندگار  
 آسمانی را شکافی راه ها  
 بس شهابی هان چه روشن در فضا  
 با چنان ریتمی که موزون ای رهی  
 آفتابی روشنی بخش سما  
 با کمک از ماه عالمتاب ناب  
 تحت فرمان خالق پروردگار  
 روز و شب در حمد سبحان ذکر رب  
 با گذر ماهی فصولی آفرید  
 رو به پایان عمرها دور از دیار  
 گوهری تابان نجومی شد پدید  
 خواست یابد اطلاعی هر زمان  
 آسمانی در امان گیتی فروز  
 آسمان با زیوری آذین نگار  
 حمد رحمان کردگاری مهربان  
 خالق مطلق خداوندی وحید  
 با ملک هایی چه زیبا ای رهی  
 بس فرشته خلق کردش پر فضا  
 پر ز نیرو شد نه خالی مردمان  
 بارگاهی بس غلامان قدس را  
 بانگ تسبیح ملک در گوش مان  
 با شنیدن گوش ها کر مردمان

هر نهانی یا هویدا در جهان  
 با فضا پستی بلندی آسمان  
 نظم بخشیدش خدایی مهربان  
 هر شکافی را به هم پیوند داد  
 رفت و آمد هر فلک از آسمان  
 از بخاری دور بودش آسمان  
 مرتبط ما بین شان دودی بخار  
 بی نشان بس فاصله از هم جدا  
 آسمان ها را نگهبانی دلا  
 در مداری یک جهت در گردشی  
 تحت فرمان آسمانی خلق ها  
 آسمان را نور افشان آفتاب  
 دور خود در گردشند هان در مدار  
 قابل رویت تفاوت روز و شب  
 با گذر ایام ماه آید پدید  
 فصل ها دنبال هم سالی به بار  
 بس فلک در آسمان ها آفرید  
 آن که دزدانه به اسرار آسمان  
 تیرباران با شهابی بس چه سوز  
 شکر ایزد ماه و انجم آشکار  
 تحت فرمان هر چه خلقت در جهان  
 مسکنی در آسمان ها آفرید  
 بس عمارت آفریدش صانعی  
 آسمان را بس شکافی راه ها  
 با فرشته یا ملک جو آسمان  
 آسمان پر از ندا تسبیح ها  
 در درون پرده ها از ما نهان  
 بس زلازل ماورای آسمان

بازتاب نور رخشان از سما  
 آری ای انسان والایی نشین  
 جلوه‌ای زیبا پدیدار از خدا  
 هر ملک با مختلف صورت دلا  
 بال و پرهایی بر اینان دادشان  
 ذکرگویان در تمامی لحظه‌ها  
 هر پدیده از خدا آمد پدید  
 مدعی دعوی پدیده هیچ کس  
 تحت فرمان الهی هر وجود  
 بس بزرگ اند این ملائک بندگان  
 این ملائک شد امینان خدا  
 هر پیامی را چه امری یا که نهی  
 دور از تردید و شبهه این کسان  
 این کسان از یاری پروردگار  
 با تواضع پوششی دل هایشان  
 درب های آسمان را رویشان  
 آسمان را راه هایی بی کران  
 تا به شوقش بال بگشایندشان  
 تحت فرمان هر چه امری کردگار  
 با گذر ایام شب روز این کسان  
 دور از شک هر گمانی این کسان  
 شعله ور در دل نگردید آتشی  
 آن چنان مومن به دور از حیرتی  
 از هوا نفسی به دورند این کسان  
 آفرینش ابرهائی پر زما  
 کوه های بس عظیمی سربلند  
 تحت فرمان این ملائک هر زمان  
 از ملائک عده‌ای پاهایشان

چشم ها را خیره سازد دید لا  
 صانعی را خلقتی هر یک مبین  
 در زمین یا آسمانی فرق لا  
 گونه گون اندازه‌ای خلق از خدا  
 خالق مطلق خداوندی جهان  
 آن خدایی را که خلقت هر چه را  
 هر چه در هستی خداوند آفرید  
 هر چه در هستی ز خالق بوده بس  
 حمد گویان هر وجودی در سجود  
 هر چه فرمان حق هدایت هر زمان  
 رابط خالق بشر با انبیا  
 بر تمامی انبیا اخبار وحی  
 منحرف لا تحت فرمان هر زمان  
 بهرمنند از آفرینش رستگار  
 بس فروتن با خشوع آرام جان  
 خالق بگشود تا هستی عیان  
 هر ملک را حد و مرزی شد عیان  
 ذکر گویان در تردد این کسان  
 دور از سنگین گناهی بی شمار  
 لحظه ای لا شک به هستی بخش جان  
 این امینان وحی دوری از گمان  
 تا بزیاید کینه ای دل هاقسی  
 قلب هاشان شعله ور با عزتی  
 دور از حدسی گمان وهمی همان  
 خلق تاریکی و ظلمت ها دلا  
 هر چه امری از خدایی ارجمند  
 هر چه فرمان حق به اجرا این کسان  
 در زمین چون پرچمی رو آسمان

گشته پهنی زیر پرچم باده‌ها  
تحت فرمان حد و مرزی باد را  
در عبادت کردگاری هر ملک  
معرفت حاصل میان اینان خدا  
با یقین نعمت به جانب ربنا  
از معارف شهد شیرین این کسان  
جامی از عرفان محبت کردگار  
آن چنان خوف از خدا در جانشان  
از فراوانی عبادت پشتشان  
گر چه والا بس مقامی ارجمند  
از غروری عجب دوری این کسان  
از خدا فرمان بگیرند این کسان  
نالامید از درگهش لا این کسان  
از مناجاتی که طولانی دلا  
دل به غیر از او که خالق در جهان  
یا غیاث المستغیث گویان چنان  
جنب هم دوشا به دوش ایستادگان  
تحت فرمان هر زمانی از خدا  
دور از غفلت فراموشی دلا  
از هوا نفسی به دوری این کسان  
هر زمان ایمان به خالق عرش هان  
آن زمانی اکثریت خلق ها  
در تمامی لحظه خالق را ثنا  
بس فراوان شوق اینان مردمان  
با محبت بذر ایمان رو کمال  
هر زمان با یاد خالق دیده باز  
گر چه ترسو دور از خالق نه جان  
از طمع ورزی به دور اینان دلا

آن چنان آرام سمتی جا به جا  
جا به جا در آن فضایی در سما  
هر ملائک را مکانی در فلک  
آن چنان پیوند خالق را ثنا  
آن چنان شیدا ببینند جز خدا  
سیر با یک جرعه جام از دستشان  
سیر از جامی به کلی رستگار  
یافتش راهی که خم قامت همان  
چون کمائی گشته راکع هر زمان  
هر یکی دارند اینان بهر مند  
حمد رحمان با نکو اعمالشان  
از عبادت سیر لا رنجیده جان  
شوق رغبت میل شان از عمق جان  
خسته لا اینان اطاعت از خدا  
هان نکنند از خدا دور این کسان  
این کسان در گریه زاری هر زمان  
خالقی را حمدگویان هر زمان  
با چنان عزم استواری در ثنا  
کودنی از نفس شیطانی رها  
دور از تیری رهایی از کمان  
آفرینش کل هستی او همان  
از خدا دوری هم اینان دور لا  
دور از غیر از خدا جانب خدا  
بین شان سستی نیابد راه هان  
تحت فرمان کردگاری با جلال  
دل به بیم امید خالق سر فراز  
در عبادت کردگاری مهربان  
آخرت را در نظر دنیا رها

خوف در دل هایشان لحظه عیان  
 دور از سستی چنان مشغول کار  
 همچو شیطان بین شان لا اختلاف  
 بین هریک از ملائک ای رهی  
 از حسد دوری نمودند این کسان  
 از هوا نفسی که شیطانی گریز  
 بین اینان لا جدایی مردمان  
 بندگان ایمان هم اینان مومنان  
 دور از تردید و شک وهمی گمان  
 جای خالی در تمامی آسمان  
 هر فضایی در سما بینی عیان  
 از عبادت معرفت حاصل یقین  
 قلب شان پر از شکوه کبریا  
 در حجابی شد زمین با موج ها  
 در تلاطم فوق امواجی دلا  
 هر یکی آن دیگری را دفع هان  
 کف دهانشان هر طرف می شد روان  
 آب از عصیان فرو بنشست هان  
 همچو اسبی رام آرام آب ها  
 در دل امواج خشکی ها زمین  
 آب از کبری غروری سرکشی  
 از تحرک تند آرام آب ها  
 آب ها ساکن در اطراف زمین  
 چشمه های آب از بالای کوه  
 تا به جایی شد روان در دشت ها  
 این زمین با قله کوهی سربلند  
 کوه ها در پشت دشتی شد سوار  
 چون زمین آرام شد از گردشی

گر چه خالق را ثنا ای مردمان  
 لحظه ای لا دور از پروردگار  
 تحت فرمان حق الهی ائتلاف  
 اختلافی لا اطاعت از ولی  
 با امید از کینه دوری مردمان  
 دور از تردید و شک اینان عزیز  
 گونه گون افکار شکی لا میان  
 در اطاعت کردگاری هر زمان  
 تحت فرمان کردگاری مهربان  
 نیست پیدا سجده ای لا در میان  
 بندگانی در رکوعی سجده هان  
 هر چه افزونی عبادت بر جبین  
 حمد رحمان در تمامی لحظه ها  
 موج دریاها خروشان در سما  
 با چنان سختی تلاطم رفع ها  
 چون شتر مستی که نر غران همان  
 آن چنان غران چو امواجی همان  
 چون که با سینه زمین برخورد آن  
 پشت خاکی غلت می خوردش دلا  
 پهن می شد گسترش هر سو همین  
 رام شد چون اسب آرامی همی  
 از خروشی سرکشی عصیان رها  
 کوه ها در دوششان حملی همین  
 شد سرازیر رو به پایین با شکوه  
 در زمین هموار جاری آب را  
 نظم دادش خالقی ای ارجمند  
 با شکافی هان زمینی استوار  
 دور از هر اضطرابی لرزشی



از وزیدن بادهایی حامله  
زندگی در سطح خاکی روی آب  
خالقی مطلق خداوندی وحید  
تا کند احیا زمینی مرده را  
از دل خاکی گیاهان آفرید  
سمت یک دیگر مرتب در نقاط  
رعد و برقی هان درخشش در سما  
رعد و برقی شد نمایان با شکوه  
با وزیدن بادهایی در کمین  
شیر بارانی چو اشکی چشم ناب  
تا زمین شیری بنوشد تا که سیر  
آمدند سایند سینه بر زمین  
بر زمینی بار خود روپندشان  
دشت و کوهی پر ز انواع بوته ها  
بس درختانی پر از اثمار یار  
با درخشش آفتابی چون بهار  
در میان باغی چه گل هایی کمین  
با چنان صوتی ز گلشن بست رخت  
جنب جویی رودباری آشنا  
آن گل اندامان میان باغی نهفت  
گل گلوبندی ببستش شادمان  
هر که می دیدش به تحسین وجد آن  
مشترک ما بین انس حیوان همین  
آفریدش خالقی بس مهربان  
مردمان عابر از آنجا جا به جا  
حکم فرمان خالقی اجرا همان  
برترین مخلوق گیتی را پدید  
داده شد جایی پر از نعمت به کشت

بین جوی با زمین شد فاصله  
با کمک بادی و آبی آفتاب  
نهرهایی چشمه هایی را پدید  
ابرهایی آفریدش در سما  
بس گیاهان گونه گونی را پدید  
ابرها را جمع با هم ارتباط  
تا به هم برخورد توده ابرها  
از درخشش ابرهایی همچو کوه  
در تداوم ابرها جانب زمین  
بادهای دوشیده شیری از صاحب  
بر زمینی ریختند باران شیر  
رو به پایین ابرهایی نازنین  
آنچه در پشت داشتند ریزندشان  
رو به رویش بس گیاهانی دلا  
باغ هایی در زمین شد ماندگار  
تک درختی جنب هر یک جویبار  
بزم گستر شور و شادی در زمین  
نغمه شادی های بلبل از درخت  
با لباس نازک گلبرگ ها  
هر که می دیدش به تحسین درشگفت  
با چنان زینت که زیور در جهان  
آن چنان تزیین خودش را فخر هان  
بس فراورده نباتی در زمین  
دره هایی بس عمیقی جنب آن  
کرد تعیین با علامت راه ها  
شد زمین آماده بر آدم زمان  
از میان مخلوق آدم را گزید  
ابتدا آدم ز باغی در بهشت

آدمی را بس گوارا نعمتی  
 گر نه پرهیز از چنین یک نعمتی  
 کرد اقدام آنچه را شد نهی هان  
 آدمی چون توبه‌ای کردش خدا  
 از سما آمد برون جانب زمین  
 کرد حجت را تمام ای بندگان  
 بعد مردن آدمی فرزندشان  
 حجتی برهان دلیلی بر ملا  
 تا که ختم المرسلین را آفرید  
 با چنان احکام قرآنی دلا  
 بر ملا شد تا نهایی ماجرا  
 هر کسی را روزی دادش خدا  
 روزی ما جمله عالم ای به داد  
 کرد خالق آزمونی چون بشر  
 هر تهی دستی غنی را آزمون  
 روزی گسترده را با فقر هان  
 داد پیوندی چو شب روزی دلا  
 مردمان ما بینمان شادی و غم  
 با سرآمد زندگی عمری فنا  
 گاه طولانی و کوتاه عمرها  
 رشته های زندگی با مرگ هان  
 تا کند خالق شما را آزمون  
 بین حق باطل جدایی ها دلا  
 هر چه پیدا یا نهانی در جهان  
 آنچه در افکار آید بی گمان  
 با نگاهی رمز چشمی پلک ها  
 هر چه در دلها نهانی لا عیان  
 با شنیدن مطالبی در استراق

خالقی دادش ز یک نعمت بری  
 از مقام ارزش بیفتد آدمی  
 علم خالق شد محقق مردمان  
 امر یزدان آدم از جنت جدا  
 تا زمین آباد با نسل اش همین  
 این زمین خالی ز حجت لا همان  
 جانشینی بر زمین شد مردمان  
 بر زبان انبیا جاری دلا  
 حجتی مابین امت شد پدید  
 بیم و امیدی به غایت بین ما  
 ابتدایی را نهایت انتها  
 کم زیادی را دهد خالق دلا  
 می شدش گاهی چه کم گاهی زیاد  
 دورگردد از هوا نفسی که شر  
 با صبوری شکر دوری از زبون  
 تندرستی با حوادث را همان  
 تا زمین آباد دور از هر بلا  
 همچو شب روزی دلا دنبال هم  
 کالبد خالی به جانب ربنا  
 ای بشر آماده مرگی شو بیا  
 آنچنان بگسست از غم ناگهان  
 با سعادت زیست دوری از زبون  
 از همان آغاز خلقت ابتلا  
 سر باشد یا به نجوا گفتمان  
 یاز تصمیمی یقین حاصل همان  
 هر چه بیرون از درون آگه خدا  
 پشت پرده غیب پنهان مردمان  
 مخفیانه گوش خواباند نفاق

از درون لانه تابستان مور  
 از زنان غم دیده‌ای اندوه بار  
 خالقی مطلق خبر دارد دلا  
 خالقی مطلق بداند هر چه را  
 هر چه در هستی به رویش مردمان  
 در دل کوهی که مخفی غارها  
 از نهانگاهی میان ساقه ها  
 از مفاصل برگ ها با شاخه ها  
 از تمامی چیزها آگاه او  
 پرده های ابر را بنگر چسان  
 قطره بارانی که ریزد را نگاه  
 گرد بادی را نگاه از رو زمین  
 گاه با سیلاب ویرانی به بار  
 در میان شن ماسه پنهان ریشه‌ای  
 از بلند اقله کوهی لانه را  
 از صدا سیمای مرغان رو درخت  
 بحر را بنگر خروشان موج ها  
 هر چه در شب یا سیاهی ها نهان  
 آنچه در تاریک جایی دفن هان  
 از اثر هر گام احساسی همان  
 از مکان موجود هستی در جهان  
 از سبک سنگین وزن ذره‌ای  
 او خدایی مهربان باشد دلا  
 میوه‌ای از شاخساری را نگاه  
 از جنین جایی که نطفه بسته خون  
 رشد جسمی فکر روحی با خبر  
 حسن گیتی را چه زیبا آفرید  
 عالمی را آفریدش با حساب

خانه هایی در زمستان بوف کور  
 با صدا گامی که پنهان ای نگار  
 هر چه در هستی صدایش برملا  
 از درون میوه تا گلبرگ ها  
 یا تباهی رویشی او هر زمان  
 عمق دره از نهانگشاهش دلا  
 زیر جلد هر درختی پشه ها  
 از همان جایی که بطن با نطفه ها  
 هر چه در هستی به جنبش ای نکو  
 گاه وصلی ناگهانی فصل هان  
 بر زمین افتد چو شب‌نم صبحگاه  
 جا به جا هر قطره بارانی همین  
 در مسیرش هر چه ویران ای نگار  
 را جدا سازد که همچون لانه‌ای  
 گردبادی می کند هان جا به جا  
 آنچه پنهان در صدف لولو چه سخت  
 در درونش هر چه آگه رینا  
 روزها با نور خورشیدی همان  
 نور امواجی تلالو مردمان  
 جنبشی از لب به نجوایی بیان  
 زنده‌ای یا مرده فرقی لا همان  
 مطلع آگه ز صاحب ناله‌ای  
 از دل هر کاینات آگه خدا  
 پلک ها افتاده‌ای را صبحگاه  
 در درون زهدان ثمرها گونه گون  
 زحمتی در فهم لا او با هنر  
 گونه گون تصویرهایی شد پدید  
 هر چه را خلقی شمارش در کتاب

گر چه مخلوقات کوتاهی از آن  
 گر چه دوری از خدا بخشد به ما  
 آفریدش بی شمار آثار را  
 گر ثنایی لحظه ها باز هم کم آن  
 در تمامی لحظه لا دوری ز دین  
 نا امید از درگه توحید لا  
 بهترین ها را به آدم داده ای  
 در برابر بی کران نعمت ثنا  
 اعتقادی لا به بخشش ای خدا  
 آرزوها را امیدی ای ملیک  
 توشه تقوایی مرا ده منزلت  
 ده به ما گنجی که از ما لا جدا  
 تحت فرمان از تو ما هر بنده ای  
 ما تو را حمد ای خدا چون خالق  
 فضل و احسان کن به ما دوری ز آز  
 هر که را بخشی هم او دوری ز غم  
 ما که خشنود از تو راضی شو ز ما  
 نعمتی داری ببخشی رایگان

عدل عالم گیر او گسترده هان  
 بی کران فضلی که دارد ربنا  
 حمد خالق آن خدایی را سزا  
 از ستودن او نه سیری مردمان  
 آرزویی کن که با او همنشین  
 بهترین امید آن باشد دلا  
 بی کران نعمت به ما بخشیده ای  
 با زبان قاصر تو را مدح ای خدا  
 نا امید آن کس ز درگاهت جدا  
 هر ثناگو را دهی پاداش نیک  
 یاری ام کن تا ذخیرت آخرت  
 بی کران رحمت تو داری ای خدا  
 خُلق ما آئین به تقوا جامه ای  
 در تمامی جلوه هستی واحدی  
 ای خدا ما را به درگاهت نیاز  
 نعمتی داری به بخشیدن نه کم  
 کن عطا بر ما رضایت را خدا  
 قادری مطلق توانا در جهان

#### خطبه ۹۲

#### ویژگی مدیریتی امام

با شما کاری ندارم دل کباب  
 رو به رو با بس حوادث لا سلیم  
 با چنان رخ های گوناگون همان  
 عهد و پیمان بیعتی لا در میان  
 پیش از من تیره ابری شد عیان  
 بین مردم رو به کتمان الیم  
 آنچه می دانم بیان بر انجمن  
 دور یاران حکم یزدانی قرآن

دور از من دیگری را انتخاب  
 ما به استقبال کاری می رویم  
 بس ملون فتنه هایی در جهان  
 قلب با دل یک جهت همسو نه هان  
 در میان ابری حقیقت شد نهان  
 از حقیقت دور شد راهی عظیم  
 از شما دعوت پذیرایی ز من  
 با سخن این آن مذمت دیگران

من همانم همچو فردی از شما  
بس سمیع نسبت شما من هر زمان  
بهتر آن باشد امیری بر شما

ای شما مردم که در حق استوار  
جز منی جرأت نه کس جانا دلا  
تا به آن حدی که شدت بین ما  
پیش از آنیکه مرا گم آن زمان  
جان من در دست خالق مردمان  
هر چه حادث می شود گویم عیان  
من شما را می کنم آگاهتان  
هان شما را مطلع از آن همان  
رو به حقی هان حقیقت را عیان  
مشکلی را حل به گفتارم همان  
کشته‌هایی می کنم دور از فنا  
بین تان فاقد ز دنیایی جدا  
حل نگردد تا قیامت مردمان  
تا چه خواهد شد سر انجامی عیان  
چون شنیدند از علی مولا بیان  
بس حوادث فتنه‌هایی مردمان  
شد چو طولانی چه کشتاری همان  
آن بلا ایام طولانی همان  
در برابر باد محکم سرفراز  
منتظر تا کی حقیقت برملا  
حق همچون فتنه در گیر بلا  
بین حق باطل جدایی ها همان  
خود بپا دور از اسارت ای عزیز

دور از من مردمان من را رها  
تحت فرمان از حکومت مردمان  
گر وزیری بر شما باشم دلا

### خطبه ۹۳

#### خبر از فتنه گری های عاملان

حمد رحمان خالق پروردگار  
من بی‌و دم کنده چشم فتنه را  
رو به بالا چون سیاهی موج ها  
پرسشی از من کنید ای مردمان  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
بین تان تا روز رستاخیز هان  
از گروهی نیستم گمراهتان  
هر سؤالی را ز من پرسیدتان  
رهنما ما بین تان ای مردمان  
قعر چاهی را نظر تا کهکشان  
من شما را با خبر از کشته ها  
آن زمان را یاد دوری از شما  
آن زمان مشکل عیان ما بین تان  
حیرتی کردند هان پرسندگان  
در چنان بهتی فرو پرسندگان  
روزگاری می رسد گردد عیان  
آن زمانی فتنه جنگی بین مان  
تنگ گردد بر شما دنیا چنان  
تا به روزی فتح پرچم اهتزاز  
تا حضور حضرت حجت دلا  
برملا هان آن زمانی فتنه ها  
آن زمان حق برملا ای مردمان  
فتنه همچون گردبادی تند و تیز

از تمامی جا عبوری مردمان  
می کند دایم فرار از این جهان  
فتنه عابر از تمامی شهرها  
شهر ویران می شود با فتنه ها  
کی از این بس فتنه هایی ما جدا  
مردمان آگاه باشید هر زمان  
بدترین ما بین هر یک فتنه ها  
کور و ظلمانی که غالب بر شما  
خانمان سوزی بلا در هر کجا  
هر که بشناسد کند دوری از آن  
هر که نشناسد بدور از فتنه ها  
فتنه ای چون خیط ابیض اسودی  
بعد من هان بدترین بین شما  
بیت اموالی به یغما می برد  
چون شتر سرکش که کوبد دست را  
گاز گیرد یا لگدهایی زند  
این چنین برخورد با هر یک شما  
جز کسانی که بر آنان سودمند  
این بلا مدت مدیدی بین تان  
تحت فرمان گر حکومت راحتی  
این حکومت جاهلیت را به یاد  
با چنان بد چهره هایی ترسناک  
ظلم ها دایم مداوم بر شما  
پرچمی پیدا نه حاصل بین تان  
این حکومت از هدایت نور هان  
این چنین باشد حکایت های دهر  
ما به دور از فتنه هایی در زمان  
فتنه هایی از شما روزی جدا

همچو سوزن فتنه در آخر زمان  
آتشی را هان چه روشن مردمان  
چون کند بلوا عیان ما بین ما  
جلوه حق باطل تداخل شبهه ها  
دور از شهری بلا بس فتنه ها  
دور از نفسی که شیطانی همان  
از بنی امیه دان جانب شما  
فتنه اش در هر کجا رویت دلا  
بین نیکوکار رویت فتنه ها  
هر چه دور از فتنه در ما بین مان  
بی خیالی در گرفتاری بلا  
احتیاطی دور از شکی همی  
از بنی امیه باشد ظلم ها  
ظلم هایی در حکومت می کند  
بر زمین جانب شما جفتک دلا  
امتناع از شیر دوشی می کند  
از شما باقی کسی لا بین ما  
دور از آزار آنان دردمند  
دامن هر یک شما گیرد همان  
غیر این صورت بلا در زندگی  
فتنه هایش لحظه ها گردد زیاد  
بین مردم رویتی دوری ز خاک  
این چنین آید فرودی لا رها  
از چنین ظلمی رهایی مردمان  
می کند دوری چه گویم مردمان  
ما شما را آزمون با شهد و زهر  
اهل بیتری در امان ای مردمان  
آن زمان نابود گردد فتنه ها

دست قصابی به آسانی دلا  
تا که غالب بر حکومت با دفاع  
تا که دوری از حکومت مردمان  
آن چنان ریزندشان خواری همان  
قلع و قمعی بس که سر از تن جدا  
پوششی لا در میان تیغ ها  
هر چه در دنیا دهندش تا که عیش  
بنگردندشان در میان انجمن  
می پذیرم از شما لا دورتر  
از شما خواهم شما دوری ز ما

دانشی را کن عطا تا رستگار  
گر چه ژرف اندیش درکی از خدا  
تا به حدی درک خالق را دلا  
درک از خالق به حدی ناتوان  
با زمان آغاز آغازی سرور  
با گذر ایام پایان ای رهی  
بر کریمان فردها دادش خدا  
مادرانی منتقل شد از رحیم  
یک نبی دیگر مبلغ ای رهی  
تا که کامل دین به ختم المرسلین  
منزلت بخشید بر ختم انبیا  
بهترین فردی زبانزد بین مان  
قادری مطلق خدایی دیده ور  
اصل گوهر با نهادی صاف ناب  
با نهالی شد درختی پر ز سود  
عزتش مابین مردم بس علا

همچو پوستی گوشتی از هم جدا  
دست افرادی برون از اجتماع  
بر بنی امیه تازند آن زمان  
جام تلخی از بلا در کام شان  
در میان تیری کمان شمشیرها  
جز لباسی ترس اینان را دلا  
آن زمان را یاد از جانب قریش  
تا که یک بار دگر جانب به من  
لحظه ای کوتاه هم باشد اگر  
پاره ای از آنچه نزدیک شما  
خطبه ۹۴

#### توصیف خدا نبی و اهل بیت

بس بزرگی برتری پروردگار  
بر حقیقت ذات خالق راه لا  
ژرف اندیشان به دور از ماجرا  
با گمان حدسی که زیرک مردمان  
از نهایت دور پایانی به دور  
همچو ما لا با تولد زندگی  
جایگاهی بهترین بر انبیا  
هر کسی از صلب آب جانب رحم  
هر زمانی در گذشتش یک نبی  
تا بماند دین خالق بر زمین  
از طرف سبحان خداوندی دلا  
بر گزیدش از میان مردمان  
از نهاد اصلی وجودش با خبر  
از معادن بهترین را انتخاب  
در مکانی رشد دادش آن وجود  
از درختی زاده شد چون انبیا

بهترین عترت ز بهتر خاندان  
 بهترین دین الهی از خدا  
 هان وجودش از درختی بهترین  
 رشد کرد او در حرم امن خدا  
 شاخه هایش تا به اوج آسمان  
 از درختی بهترین به میوه‌ای  
 پیشوای متقین باشد نبی  
 همچو مصباحی درخشان نور آن  
 انجمی با شعله‌ای تابان دلا  
 راه و رسمی داردش با اعتدال  
 هر کلامش روشنی چون آفتاب  
 بین حق باطل جدایی مردمان  
 آن زمان مبعوث کردش ربنا  
 آن زمان مبعوث ختم الانبیا  
 بر اساس حکم آیین خدا  
 مهربان بخشنده خالق را ثنا  
 او شما را با نکو اعمال تان  
 بخشش خالق خدایی کاینات  
 راه روشن آن صراطی مستقیم  
 رو به آن امن خانه‌ای راهی دلا  
 در جهانی زندگی با بندگی  
 از شما راضی خدای مهربان  
 نامه اعمالی شما دارید هان  
 کاتبان هر لحظه همراه شما  
 با زبان گویا و سالم جسم ها  
 گر خطایی مرتکب کن توبه‌ای  
 نیک اعمالت پذیرد آن خدا

زاده شد تا بهترین را ارمغان  
 او گرفتش مردمان ختم انبیا  
 انتخابی شد بگیرد حکم دین  
 پرورش در دامنی مؤمن دلا  
 میوه هایش آبدارای مردمان  
 در میان امت جهان به بنده‌ای  
 حامی امت به آیین نبی  
 انجم تابان که مابین آسمان  
 آذرخشی بس درخشان در سما  
 زیستی با نعمتی به لا زوال  
 مهر تابان در میان امت چه ناب  
 عادل با حکم قرآنی عیان  
 پانصد سال از نبی قبلی جدا  
 چهل مردم رو به افزونی دلا  
 نیک اعمالی مهیا تا رها  
 ذره‌ای از مهر او خاموش لا  
 مزد و پاداشی دهد بس بی کران  
 بهترین نعمت به انسان در حیات  
 گام در راهی گذارد ای رحیم  
 دعوتی از رب خالق ربنا  
 خالق خشنود از این زندگی  
 خاطرت آسوده ما راضی از آن  
 می نویسند هر عمل را کاتبان  
 شاهدان عینی ببینند خود بپا  
 ذکر رحمان را بیان دور از بلا  
 او پذیرد توبه هر بنده‌ای  
 قادری مطلق که واحد ربنا



## خطبه ۹۵

## توصیف جاهلیت و بزرگی های تبلیغات

آن زمان مبعوث ختم المرسلین در میان بس فتنه هایی مردمان خود بزرگی ها عیان در بین شان یادی از ایام جاهل روز را مردمان در جهل و نادانی بلا با نهایت خیر خواهی مردمان تا مبلغ بین انسان ها دلا سوی حکمت مردمان را دعوتی دعوتی ما را به جانب حق دلا

## خطبه ۹۶

## خداشناسی

خالقی را حمد قبل از او دلا از ازل بوده است باشد تا ابد آشکارا نیست چیزی غیر از او هیچ چیزی غیر از او مخفی مباد در مکانی پرورش خاتم نبی خاندانش از بزرگان قریش کرد رشدی در میان گهواره های بین مردان نیک نیکوکار او سوی خود جذبی کند هر دیده ای کرد دفنی کینه ها را آن خدا بین دل ها مهربانی را زیاد دور از نزدیک قومش لا خطا پرتوی از آفتابی ماهتاب زیردستان تا به آن حدی که رشد شد دلیل آن کس که خود سر در حیات

مردمان در بهت بودندشان همین با هوا نفسی مواجه هر زمان هر خطا با لغزشی رویت همان یادآور این چه کاری از شما آن چنان حیران به دور از ماجرا ختم مرسل را رسالت دادشان در صراطی راست ما را راهنما دعوتی نیکو به عزت ای رهی با پیام ابلاغ هادی ربنای

کس نبودش یا نباشد جز خدا اول و آخر کسی لا جز احد مخفی و پنهان نباشد ای نکو آشکارا بین ما مخلوق یاد بهترین جا در میان مردم نقی منزلت دارد میان اقوام و خویش در میان بندگان یک بنده ای جذب او هر کس خدایی ای نکو روشنی چشم آن کسی بیننده ای دشمنی آتش به خاموشی دلا انس و الفت در میان مردم به یاد با کسانی همنشین جانب خدا آن که دورش جمع افرادی چه ناب دور از خواری به عزت رو به رشد شد عزیز آن کس به دور از سئیات

همچو شبتابی است چونان ماهتاب

گر ستمگر را نه غفلت ماجرا  
کیفری بیند که در آتش مذاب  
می دهد او را عذابی زجر هان  
حمد رحمان آن خدای مهربان  
شامیان پیروز در این ماجرا  
دور از حق رو به باطل مردمان  
اتحادی بین شان گر باطلان  
زود اجرا هر چه فرمان حکم را  
در گرفتن حق من سستی روا  
گر چه در خوفی به سر وحشت همی  
مضطرب احوال اینان هر زمان  
وحشتی دارم به فرمان پشت هان  
بیش از حد باطلان کردند فساد  
با شنیدن حرف هایم منطبق  
آشکارا گاه پنهانی همان  
از اجابت دعوتم دوری چرا  
بردگانی هیبتی چون مالکان  
هر چه خوانم من شما را لا قرار  
بر شما اندرز از پندم جدا  
در برابر باطلانی جنگ ها  
دور از حکمی جدا از من شما  
پندهایم گوش لا دوری از آن  
در لباسی زهد تقوا پیشگان  
دور از من گفته هایم می شوید

در کلامش روشنی چون آفتاب

خطبه ۹۷

مظلومیت امام علی توصیف از یاران

پیامبر

چند روزی می دهد مهلت خدا  
غفلتی لا می دهد او را عذاب  
در کمین گاه ستمگر مردمان  
مردمان آگاه باشید از زمان  
جان من دردست او باشد خدا  
حق با کوفی جماعت شامیان  
کوفیان هشدار شامی مومنان  
تحت فرمان رهبری باطل دلا  
ای شما کوفی جماعت پس چرا  
می کند صبح ملتی هر لحظه ای  
از ستمگر رهبرانی خوف هان  
می کنم صبح حال ترس از پیروان  
حکم دادم من شما را تا جهاد  
بارها خواندم شما را سوی حق  
دعوتی کردم جهادی مردمان  
بس که من اندرز دادم بارها  
حاضران غایب مگر ما بین مان  
از الهی حکم قرآنی فرار  
می دهم پندی چه گویا بر شما  
از شما خواهم دفاع از حق را  
همچو قومی هان سبا از من جدا  
من چه گویم بر شما ای کوفیان  
دور از من گفتمان در بین تان  
هان فریبی یک دگر را می دهید

پندهای با اثر ما بین تان  
 من شما را صبحگاهان رهنما  
 شب فرا چون شامگاهان بی اثر  
 چون کمائی سخت قامت ها نه راست  
 ای شما مردم که حاضر با بدن  
 عقل تان ما بین مان پنهان چرا  
 این تحمل مشکلاتی را به بار  
 رهبری دارید خالق را ثنا  
 تحت فرمانم شما لا مردمان  
 دوست دارم همچو زر سیمی دلا  
 یک نفر گیرم از ایش ده نفر  
 تحت فرمان آن نفر دور از شما  
 من گرفتار شما ای کوفیان  
 از سه چیزی که شما دارید هان  
 کور و کر گنگ اید در حالی که لا  
 هم شما بینا به گویایی زبان  
 لا شما آزاده در ایام جنگ  
 با برادر دین شما یک رنگ لا  
 دست تان خالی ز دنیا باد هان  
 چون شتر از ساریان دورید هان  
 از دگر سویی پراگنده همان  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 در میان گرمی آتش ماندگار  
 چون زنائی حامله فارغ ز جان  
 من به راهی می روم پروردگار  
 آن صراطی را که ختم الانبیا  
 اهل بیت ختم مرسل را نگاه  
 از همان جایی که عابر انبیا

رو فراموشی چه گویم مردمان  
 از کج اندیشی کج اندیشان جدا  
 گفته هایم بین تان لا دیده ور  
 از درختی شاخه ای نرمی بکاست  
 در برابر گفته هایم انجمن  
 فکرتان بس گونه گون از ما جدا  
 بین مان آورده با مشکل چه کار  
 علتی لا از چنین رهبر جدا  
 خون جگر از دست تان رفتارتان  
 بین تان هریک چو کالا جا به جا  
 هان دهم نیرو به فرمانم نظر  
 تا میان حق باطلی حق برملا  
 گشته ام دیگر چه کاری می توان  
 شرح حالی می دهم پندی گران  
 یک زبان دارید و گوشه چشم ها  
 تیزهوشانید چون کوران کران  
 دور از یک رنگ بودن این چه ننگ  
 در نبرد ایام سستی ها چرا  
 فکرتان مشغول دنیایی عیان  
 گر به یک سو جمع شما را کوفیان  
 این چه کاری خالق رسوای تان  
 هرم آتش جنگ گر سختی همان  
 روی از من کرده از دشمن فرار  
 بین مادر کودکی دوری همان  
 تا به پیمودن صراطی رستگار  
 رویمان بگشاده تا جانب خدا  
 دور از دنیا به دور از هر گناه  
 ختم مرسل آن محمد مصطفی

تا رها از جیفه دنیایی عیان  
 هادیان امت جهانی این کسان  
 بهترین الگوی امت این کسان  
 با قیام ایشان قیامی مردمان  
 می شوید نابود یا گمراه هان  
 مو به مو با فکرشان خو کرده ام  
 تا حدودی سنتی احیا همان  
 شامگاهان تا سحر در ذکر یار  
 با چنان مویی پریشان فکر گور  
 صبح می کردند اینان با قیام  
 از معادی یاد می کردند به قال  
 آن چنان نالان که اشک از گونه ها  
 اشک از چشمان به صورت همچنین  
 آن چنان گریان گریبان تر همان  
 چون درختی لرز بر اندام شان  
 فارغ از دنیا جهانی نو پدید

گام بر داریدتان ای مردمان  
 این کسانی راهبر ما بین تان  
 در سکوتی یا قیام ای مردمان  
 تحت فرمان حکم آیات قرآن  
 گر عقب یا که جلو از این کسان  
 من که اصحاب نبی را دیده ام  
 چون شما را بنگرم دوری از آن  
 صبح می کردند اینان رستگار  
 با غبار آلوده سیمایی چو نور  
 در عبادت سجده ای با ذکر نام  
 گونه ها صورت جبین را خاک مال  
 از معادی یاد چون اینان دلا  
 همچو نوری هان که جاری در زمین  
 نام خالق برده می شد گر میان  
 با وزش بادی هم اینان مردمان  
 بیم از کیفر به پاداشی امید

### خطبه ۹۸

#### روش سالم ماندن در حکومت

از بنی امیه ظلمش را بیان  
 با حکومت ظالمانی بین مان  
 هر حلالی را حرامی فرض هان  
 نشکنندشان عهد خود را هر زمان  
 خانه ای را از ستم خالی عیان  
 ظلم آنان آشکارا بین ما  
 این چه دولت یا حکومت کله پوچ  
 آن چنان گریندشان ای مردمان  
 خاطر دنیا بکردندشان گناه  
 مال اندوزی نکردند این کسان

می خورم سوگند بر خالق جهان  
 بس ستمگر این کسان ای مردمان  
 آن چنان ظلمی به مردم این کسان  
 عهد و پیمانی نماندش این کسان  
 خیمه ای باقی نمی ماند در آن  
 در تمامی خانه ها یا خیمه ها  
 تا به جایی مردمان کردند کوچ  
 دو گروهی از حکومت ظلم شان  
 عده ای گریندشان دین را تباه  
 عده ای دیگر چنان گریندشان

برده از ارباب خود طالب همان  
صاحبش را برده خالق بنده‌ای  
می‌کنندشان بس ستمگر مردمان  
هر که امیدی به خالق به یقین  
پیش از امت که آگاه از زمان  
قدر نعمت را ادایی با ثنا  
صبر باید کرد یاری از خدا  
فتح و پیروزی کسی را رستگار

بی کران نعمت برای ما عطا  
یار ما در کل هستی تا ابد  
خالق هستی زمین و آسمان  
خواستار از خالق ای میر عرب  
چون صحت دین خواستاریم ای نگار  
ترک دنیایی به دور از این جهان  
از بلایی سخت آن روز جزا  
جیفه دنیایی چه دارد جز بلا  
آن چنان فرسوده لاغر جسم را  
با دلی پاکیزه دامن پاک همان  
گام اول چون نهی بر راه ها  
چون رسی مقصد به دور از هر گناه  
گرچه نعمت روز تعیین ای رهی  
هر کسی را مرگ دریابد همان  
آدمی را همان ز دنیایی جدا  
نیست جایز دور از هر زینتی  
دورتر از نعمتی فخری قریب  
نالهای از رنج و سختی ها نه همان

بین شان یاری به این مفهوم همان  
چون ز اربابش اطاعت برده‌ای  
در غیابش غیبتی این بندگان  
در حکومت قوم این نا اهل دین  
رنج بیند بس مصیبت مردمان  
گر شما را عافیت بخشد خدا  
گر شما را ابتلایی با بلا  
رستگار آن کس که با پروردگار

### خطبه ۹۹

#### یاد مرگ استمداد از خدا دوری از دنیا

حمد خالق آن خدایی را ثنا  
در تمامی کارها از او مدد  
خالقی مطلق خداوند جهان  
استواری دین ز خالق را طلب  
تندرستی جسم را از کردگار  
ای شما خوبان میان بندگان  
گر شما دوری ز دنیایی رها  
گر چه راضی نیستید از آن جدا  
کهنه می سازد بدن های شما  
آرزویی تا که در دنیایتان  
چون مسافر بنده با دنیا دلا  
آن چنان احساس پایانی راه  
راه کوتاه بین قاصد مقصدی  
مرز و حدی لا تعدی ما از آن  
بس عوامل بر خلاف میل ما  
در عزیزی ناز دنیا سبقتی  
دور از زینت جهانی پر فریب  
تا به کی مغرور این دنیایتان

افتخارات عزتش نابود هان  
 روزگاری می رسد نابودشان  
 مهلتی مدت معین بین مان  
 در خزانی برگ ریزان همچو برگ  
 مانده برجا شرح احوالی به قال  
 خانه دنیایی چه دارد فخر هان  
 از گذشته عبرتی گیرید همی  
 بنندگان رفته را برگشت لا  
 چون که مرگ آید هم اینان رفتگان  
 همچو شب روزی دگرگونی دلا  
 آن که باقی تسلیت از زنده‌ای  
 می رسد حالا چه گویم بر شما  
 در عبادت عده‌ای دیگر رهی  
 عده‌ای دنبال نفسی پر هوا  
 گر چه ما را هان فراموشی بدان  
 روزگاری می رسد دور از حیات  
 آرزو با مرگ قطع ای آشنا  
 توشه تقوایی ذخیرت همچو برگ  
 شکر یزدانی به جا آور زیاد  
 بی کران نعمت به ما بخشد خدا

رو به پایان روزگاری این جهان  
 بی کران نعمت که زینت در جهان  
 رنج و سختی ها به پایان مردمان  
 هر وجودی می رود جانب به مرگ  
 بس علایم از گذشته تا به حال  
 تا به کی دنیا پرستی مردمان  
 گر خردمندید با تقوا دلی  
 یادی از ایام دیرین کن دلا  
 آن چه باقی از شما فرزندان  
 با گذر ایام احوالات ما  
 گریه زاری می کند بر مرده‌ای  
 با تولد آدمی مرگی فرا  
 عده‌ای افتاده در بستر همی  
 دیگری در حال جان کندن دلا  
 مرگ دریابد هم او را مردمان  
 در گرو مرگی تمامی کاینات  
 از لذایذ نفس خاکی هان رها  
 از فساد دور با یادی ز مرگ  
 برگ ریزان خزانی را به یاد  
 از خدا یاری تمامی لحظه ها

### خطبه ۱۰۰

#### تداوم امامت

آفرینش کل هستی آسمان  
 عرضه کردش زندگانی در حیات  
 می دهد روزی به هر کس خواهدش  
 هر چه خلقت کرده او بیهوده لا  
 تا الهی حق بماند تا ابد  
 خالق مطلق احد واحد دلا

حمد رحمان آن خدایی مهربان  
 خوان نعمت بر تمامی کاینات  
 بی کران نعمت که دارد بخشش  
 می ستایم کردگاری را دلا  
 در تمامی لحظه از خالق مدد  
 خود گواهم نیست غیر از او خدا

خود گواهم عبد صالح مردمان  
 او نبی الله چون ما بندهای  
 او رسالت دارد ابلاغی به ما  
 بین مردم می کند ابلاغ ها  
 تا هدایت خلق را سوی خدا  
 سوی آن خالق هدایت مصطفی  
 شد جدایی دور از باطل همان  
 عزتی بخشید حامی شد خدا  
 حامی امت هم او ای نیک رو  
 از حقیقت دور دور از بین ما  
 پیروی از حکم خالق با نبی  
 پیروی هر کس ز آیین مستحق  
 نفس شیطانی که له در زیر پا  
 هر که تحت امر رهبری دوری ز آز  
 آن چنان حاسب درآمد سود ناب  
 رو جلو چالاک با حکمی قوی  
 همنشین قرآن هر آن کس خوش کلام  
 رهبری پاینده شد دور از شما  
 کاروان را سر به مقصد او رهی  
 ثقل اکبر اصغرش ماند به یاد  
 نامید از در گذشتش لا روا  
 زیر و رو پایش که شاید ای زکی  
 از خطر لغزش نجاتی بردبار  
 در تمامی لحظه جانب ربنا  
 آل ختم المرسلین چون انجمن  
 هان طلوعی می کند همچون قمر  
 قایمی مابین امت حاکمی  
 با جهانی پرچمی کشور گشا

او محمد بندهای از بندگان  
 بین مردم بر امانت شهرهای  
 هر کلامی را بگوید از خدا  
 هر چه فرمان از خدا گیرد دلا  
 بر زبان جاری کلام الله را  
 با امانت هان رسالت خلق را  
 بین حق باطل به حکمی از قرآن  
 بین مان او پرچم توحید را  
 خارج از دین شد کسی پیشی از او  
 هر که دور از او به نابودی دلا  
 رستگار آن کس به همراه نبی  
 رهنما ما بین مردم سوی حق  
 فتح و پیروزی چو غالب بر هوا  
 مکتبی با پرچمی در اهتزاز  
 هر چه را حقی حسابی با کتاب  
 تحت فرمان زیر سایه رهبری  
 هر زمانی بر پیمبر احترام  
 مرگ آید بین تان از هم جدا  
 بعد پیغمبر پدید آمد وصی  
 بین ملت بار دیگر اتحاد  
 دل نبندید آن چه را ما بین لا  
 از دو پایی گر بلغزد هان یکی  
 هر دو پا برگشته جایش استوار  
 رهبران دینی شما را رهنما  
 ای شما مردم که آگاه از زمان  
 گر غروبی انجمی انجم دگر  
 می رسد آن روز آید رهبری  
 مردمان را سوی حق او رهنما

عالمی را منجئی صاحب زمان  
هر کسی بر آرزویش مستدام

یک جهان با یک حکومت مردمان  
آن زمانی بر شما نعمت تمام

### خطبه ۱۰۱

#### خبر از حوادث روزگار

حمد او گویم تمامی لحظه ها  
پیش از او چیزی نبودش ای نکو  
لم یلد یولد خدا را حمدها  
با تولد زنده با مرگی جدا  
خود گواهی می دهم ای مردمان  
آفرینش کل هستی از خدا  
ارتباطی کن تو پیدا حمد هان  
لحظه‌ای مکثی به دور از هر بدی  
لحظه‌ای اندیشه فردا را نگاه  
از هوا نفسی که شیطانی جدا  
دقتی باید که عبرت از جهان  
با شنیدن حرف ها دور از گناه  
دور از هر گوشه چشمی با ریا  
دانه را بشکافت تا رشدی دلا  
انبیا را بینشان او برگزید  
انبیا را ختم مرسل هان نبی  
نقل قول از خاتم پیغمبران  
از مکان شامی زند فریاده‌ها  
با علم هایی علامت جنگ هان  
جای پایش را کند محکم همی  
گیردش تا شعله آتش جنگ بیش  
می شود ظاهر پریشان دل همان  
بگذراند عمر خود را دور باد  
بار محصولش چو شد انبارها

هر نخستین را هم او اول خدا  
هان بدان هر آخری را آخر او  
نیست او را ابتدایی انتها  
هر وجودی آفرینش از خدا  
نیست غیر از او خدایی درجهان  
واحدی مطلق یکی او را ثنا  
با درون بیرون قلبت با زبان  
ای شما مردم که با من دشمنی  
با رعایت مرز و حد دور از گناه  
گر چه سرپیچی زمن اما بپا  
با شنیدن هر کلامی مردمان  
گوشه چشمی یکدگر را لا نگاه  
چون کلامی بشنوید از من شما  
بر کسی سوگند باشد او خدا  
هرچه در هستی خداوند آفرید  
نقل و قولی بر شما از آن کسی  
بشنوید ای مردمان پندی گران  
شخص سخت گمراه بینم گویا  
آن چنان تازد به جانب کوفیان  
چون رها بگشایدش با سرکشی  
او به دندان فتنه فرزند خویش  
با چنان سیما عبوسی در جهان  
روز و شب با رنج و اندوهی زیاد  
کشتزارش چون ثمر دارد دلا



همچو رعدی برق چون رنگین کمان  
رو به بالا جنبشی کردش چنان  
سمت مردم حمله ور ای کوفیان  
باده‌ها تنیدی وزد در آن سرا  
دستجاتی مختلف ای کوفیان  
شد لگد مالی زمین افتاده رو  
حاضری ناظر خدایی مهربان

چون شتر مستی خروشیدش چنان  
آن علم‌های سیاه فتنه هان  
همچو شب تاری تلاطم بحر هان  
بس چه طوفانی شکافد کوفه را  
حمله ور بر جان یکدیگر چنان  
هر که بر پا همچو گندم شد درو  
با چنین وضعی چه کاری می‌توان

### خطبه ۱۰۲

#### رزم مجاهدان خبرازکشت و کشتار بصریان

خالقی مطلق خدایی ربنا  
جمع گرداند قضاوت تا که نشر  
نیک و بد پاداش گیرد ای رهی  
بد عمل بیند چه کیفر از ملیک  
با خشیت ایستاده شرمسار  
آن چنان جاری عرق تر گون عنق  
با زمینی متصل آسوده جان  
بس چه خونین آن قیامی مردمان  
در برابر قدرتی لا غیر رب  
شعله جنگ آتش نمایان هر کجا  
با چنان سرعت روان با کاروان  
اندکی غارت میا نشان بس شهید  
این کسان گمنام در ما بین شان  
در برابر هر تکبرزادگان  
جاهدان گمنام فارغ از جهان  
از الهی انتقامی خشم قال  
حمله ور سویت دمار از روزگار  
می رود جایی که باشد پر ز دود

از قیامت روز بحثی شد دلا  
هر وجودی را در آن روزی که حشر  
هر عمل کردی ذخیرت توشه‌ای  
هر که نیک اعمال پاداشش چه نیک  
در برابر ذات باری کردگار  
زیر پا لرزان به سیما سر عرق  
آن کسانانی نیک‌و پاهایشان  
بصره را یادی کنم ما بین تان  
فتنه‌هایی همچو تاریکی شب  
پرچمی پایین کشد غیر از خدا  
چون شتر با ساربان همراهیان  
ضربت آن فتنه جویان بس شدید  
در برابر فتنه جویان جاهدان  
در سما معروف هریک جاهدان  
خوار اینان جاهدان ای مردمان  
بر تو صد وای اهل کوفه این چه حال  
با سپاهی بی صدا گردی غبار  
مرگ سرخی ساکنانت را چه زود

با نداری فقر کاری می توان  
قهر خالق این چنین رویت همین  
هر چه حادث در جهانی برملا  
مرگ سرخ آید شما دوری از آن

روی گردان زاهدانی پشت پا  
بس چه افرادی ز دنیا می برد  
مرگ چون آید برد با خود نگاه  
هیچ گاهی بر نمی گردد بدان  
تا که ما چشم انتظارش مردمان  
همچو روزی شب عجین دنیا غرور  
با گذر ایام عاجز هر دمی  
جلوه زیبایی دنیا نیک رو  
دور از عجبی غروری گمراهی  
گر نیایی او کند مغرورتان  
با صحت فکری کند اندیشه ها  
با دلی بینا به دور از آب و گل  
هر چه از دنیا ذخیرت رو فنا  
بعد مرگی لا فنا با بنده ای  
غیر از این دان می شود نابود هان  
منتظر آن کس که فقدان را عیان  
روزگاری می رسد دور از دیار  
خوش بر احوال آدمی دور از فنا  
جاهل آن کس در جهالت جهل بیش  
می کند اندیشه بد لا عاقلی  
آن کسی باشد رها دل در زمان  
منحرف راهی شود با صد بلا

با غبار آلوده سیما مردمان  
آری ای انسان خاکی در زمین  
ما ز حکمت خالقی آگاه لا  
ای شما خوبان در این عالم جهان  
خطبه ۱۰۳

**وصف انسان مومن ارزش علم و جهل**  
همچو زاهد دور از دنیا دلا  
هر کسی زاییده زاید می رود  
درد آور هر که باشد در رفاه  
آنچه رفت از دست کردش پشت هان  
نیست معلومی چه در آینده هان  
با غمی اندوه شادی با سرور  
با توانا مستعد گر آدمی  
گر چه دنیا چهره ای دارد نکو  
آن چنان دوری ز دنیا ای رهی  
عمر دنیا کوتاه است ای مردمان  
آن که ژرف اندیش جانب ربنا  
گیردش پندی شود آگاه دل  
هان به زودی با درایت فهم ها  
جاودان آن نعمتی ره توشه ای  
توشه اعمالی بماند جاودان  
رو به پایان هرچه در دنیایتان  
بس چه نزدیک است ما چشم انتظار  
مرگ چون آید برد هر چیز را  
اندکی دانا شناسد قدر خویش  
ارزش خود را نداند جاهلی  
نزد خالق بدترین افراد هان  
هر چه خواهد می کند دور از خدا

کارهایی می کند جانب هوا  
تا به جایی همنشینی در بلا  
تا ز دنیایی بگیرد تکه نان  
لحظه کالایش فزونی بندهای  
آخرت سستی کند دور از اثر  
می کند آن سان تلاشی مرگ را  
تنبلی سستی کند جانب شرر  
هان رها آن کس که بی نام و نشان  
جامه تقوایی بپوشد در امان  
کس سراغش را نمی گیرد سپاس  
رهنما مابین مردم همچنان  
بین خلق آرام صبار ای نگار  
در میان مردم به دور از حرص نان  
از عذابی سخت دوری ای رهی  
روزگاری می رسد شرمند جان  
مردمان آگاه اما حیف خواب  
این جهان آباد آن دیگر خراب  
هان نخواهد کرد ظالم لا دلا  
اندکی از خلق گردد رستگار  
خالقی کرد آزمون فریاد باد  
ما بقی با مرگ دوری از حیات

رهنمایی هست دور از رهنما  
با هوا نفسی که شیطانی دلا  
هان تلاشی می کند تا مرز جان  
می شود دعوت به دنیا خانه ای  
گر شود دعوت به دنیایی دگر  
کار دنیا را به جد گیرد دلا  
می کند دوری ز دنیایی دگر  
این همان روزیست سختی ها عیان  
مؤمنی از آن رها ای مردمان  
در میان مردم زید او ناشناس  
همچو مصباحی هدایت این کسان  
دور از هر فتنه اینان رستگار  
از سخن زشتی بدورند این کسان  
این کسان در سایه رحمت ایزدی  
مردمان آگاه باشید از زمان  
همچو ظرفی واژگون اسلام ناب  
مردمی آگاه درگیر سراب  
بر کسی ظلمی نکرده رینا  
ما شما را آزمون در این دیار  
نوح را یادی علایم را به یاد  
اندکی از قوم در کشتی نجات

#### خطبه ۱۰۴

#### دوران جاهلی و بعثت پیمبر

دین ختم الانبیاء را استوار  
بین ما امت تمامی در جهان  
در تماتی لحظه از خالق ودود  
وحی قرآنی که از عالی جناب  
در نبوت مدعی شخصی نبود

حمد رحمان کردگاری بردبار  
با هدایت نور رحمانی قرآن  
بر محمد مصطفی باشد درود  
روزگاران دور ما از این کتاب  
در میان امت عرب وحی نبود

ختم خاتم انبیا را آن زمان  
مردمان را او مبلغ سوی ما  
درب رحمت را گشادش مستحق  
گام بردارد هدایت بین ما  
مردمان را رهنما جانب خدا  
آرزویی مرگ را ما بین شان  
چون هدایت رهنما پروردگار  
هر که نالان دل شکسته استخوان  
مردمان جانب خدا راهی همان  
دور از دنیا رها از جیفه شان  
آسیاب زندگی چرخش در آن  
تا دفاع از دین ختم الانبیا  
خود گواهم من یکی از بین شان  
باطلان را بس شکستی دادشان  
ناتوان هرگز نه خوفی انجمن  
حاضرم جنگی کنم بی تیغ و فن  
دور از سستی در ایمان جنگ هان  
حق برون آرم ز پهلوی باطلان  
حق را بیرون ز پهلویش همان

شد محمد مصطفی ختم انبیا  
با بشارت بیم هشدار از احد  
او محمد مصطفی باشد همان  
با نجابت بود بهتر بین ما  
با کرم باران رحمت از خدا  
من شما را می دهم هشدار گوش  
همسفر بودید و هم سفره همان

کرد مبعوث آن خداوند جهان  
با کلام آیات قرآنی دلا  
راه روشن را نمایان کرد حق  
هر کسی خواهد به جانب ربنا  
یاد آن کشتی که مصباح هدا  
چون نجات از دست دنیا مردمان  
مردمان از دست دنیا رستگار  
او مدارا با تمامی خستگان  
تا که هادی آن خداوند جهان  
غیر آن گمراه مردم دیگران  
مسکنی بخشید خالق مهربان  
نیزه ها شان تیز کردش ربنا  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
در سپاه اسلام بودم آن زمان  
رهبری اسلام حالا دست من  
در برابر دشمنانی تن به تن  
دور از خاین خیانت پیشگان  
بار دیگر بر خدا سوگند هان  
بطن باطل را شکافم مردمان

#### خطبه ۱۰۵

#### نقش امام در حکومت جهان اسلام

بین مردم آخرین حجت دلا  
بین ما مردم گواهی ها دهد  
بهترین ما بین خلقت در جهان  
یادی از پیری و خردی کن دلا  
بین پاکان پاکتر بودش دلا  
ای شما پوران امیه به گوش  
آن زمان را یاد با دنیای تان

بهرمند از لذت دنیای تان  
 شهادها نوشیده از پستان آن  
 بیت مالی را به یغما برده‌اید  
 تا به جایی هان حرامی را حلال  
 با حرام همراه دوری از حلال  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 سایه‌ای گسترده کوتاه همچنان  
 حال می بینم شما را در رفاه  
 واقعی دستان رهبر بسته هان  
 در میان شمشیر آنان در فشار  
 ظالمان غاصب گرانی خود نما  
 لحظه‌ای مکثی کنید ای مردمان  
 هر چه خونی بر زمین ریزد دلا  
 راه حق را کند او جستجو  
 مردمان خالق خداوند جهان  
 گر چه ما را لا توانایی دلا  
 کس توانایی ندارد تا فرار  
 گر چه مردم را فریبند مردمان  
 انتقامی گیرد از آنان خدا  
 هر شروعی را سرانجامی دلا  
 دور از قدرت حکومت آن زمان  
 خوش بر احوال آن کسانی مردمان  
 چشم بینا آن که حق را ببیندش  
 گوش دارد بشنود تا بهره‌ای  
 یادی از شب روز دوری از جهان  
 از شنیدن پندها فارغ مباش  
 عبرتی گیرید تقوا پیشگان  
 از شنیدن پندهایم مردمان

همچو زنبوری به شهدی حمله هان  
 مرکب دنیا ره‌ها ول در میان  
 بس که دوشیدند بیشی خورده‌اید  
 در پی شهدی چه آسان با زلال  
 حکمران ما بین مردم با ضلال  
 هر چه از دنیا به کلی دست تان  
 لا دوامی زود گم ما بین تان  
 غرق در فسقی فجوری در گناه  
 بین حاکم ظالمانی مردمان  
 تحت حاکم ظالمانی هان چه کار  
 جلوه‌ای از میش دارند گرگ سا  
 تا کمی آگاه از برهه زمان  
 والیان دم مدعی کیفر جزا  
 تا عدالت حکم فرما بین او  
 انتقامی گیرد از این ظالمان  
 از خدا خواهیم آنان را جزا  
 از محاکم حکم دین پروردگار  
 کیفری بالا سر این ظالمان  
 آن چنان کیفر دهد دایم جزا  
 ناظری حاضر خدا در بین ما  
 قدرتی ما فوق هان مغلوبتان  
 دل به نیکی ها سپردند هر زمان  
 آن ذخیرت توشه‌ای را چیندش  
 با شنیدن گیردش هر بنده‌ای  
 با صداقت زندگانی مردمان  
 تا نگوپی آن زمان ای کاش کاش  
 اولیا چونان نجومی آسمان  
 با عمل مصباح دل را همچنان

تا که دل پر نور گردد گلشنی  
 با زلال آبی مهنا با صفا  
 بر شما مردم بهین را داده‌ایم  
 تکیه بر تقوا و دانش هر زمان  
 ما بقی عمرت به شادی در سرور  
 پرتگاهی را در آن کوهی نگاه  
 می کشانی هر طرف گاهی فروش  
 آن چنان رنجور گردد غمگسار  
 گر چه سنگین بارتان غمگین دلان  
 ناتوان در حکم گر او حکمران  
 هر چه او امری کند ناهی همان  
 هر چه خواهد او به حکمی حکمران  
 خیرخواه مردمان در هر زمان  
 هر چه صادر حکم اجرا هر زمان  
 با عدالت پخش در بین شما  
 آبیاری آن نهالی خشک جان  
 بهره‌ای گیریدتان با سعی و رنج  
 با بیانی حکم قرآنی که وحی  
 دیگران را رهنما دور از غرور  
 از هوا نفسی که شیطانی گریز

با بیان گفتار نورم روشنی  
 ظرف های جانتان را پر ز ماء  
 چشمه هایی را که ما بخشیده‌ایم  
 از جهالت هابه دورای مردمان  
 از هوا نفسی که شیطانی به دور  
 با هوا نفسی که داری در گناه  
 بار سنگین ضلالت را به دوش  
 نامه اعمالی که بر دوشی سوار  
 منحرف از راه بار اعمال تان  
 نزد آن کس لا شکایت مردمان  
 تحت فرمان کردگاری مهربان  
 ما که پیرو از خداوند جهان  
 پند و اندرزی ز ما بر مردمان  
 حکم خالق را رعایت در قرآن  
 سهم بیت المال در دستان ما  
 علم و دانش را فرا گیریدتان  
 از رسالت معدنی علمی که گنج  
 تا شما هم مردمی را امر و نهی  
 از حرامی منکراتش خود به دور  
 جکم قرآنی چنین باشد عزیز

#### خطبه ۱۰۶

##### علل سقوط مردم توصیف از نبی اکرم

راه اسلامی گشودش بین مان  
 او نمود آسان که هادی ربنا  
 در برابر ظالمانی کردگار  
 مایه آرامش برای دوستان  
 مؤمنی گردد نکو از مؤمنان  
 از جهالت دور باطل در حجاب

خالقی را حمد گویم مهربان  
 راه نوشیدن زلال آبی به ما  
 هر ستون اسلام را کرد استوار  
 جایگاهی امن شد بر آن کسان  
 هر که داخل دین شود او در امان  
 با براهین علم دین اسلام ناب

سایه‌ای از نور او گردد همان  
 گر کند گیرد ز خالق منزلت  
 تا حدودی فهم ادراکی سزد  
 از تعلق جیفه دنیا بر کنار  
 هر هوا نفسی ز دل خود راندش  
 با توکل تکیه بر دینی غنی  
 با درایت عقل راهی سوی یار  
 بهرمنند از علم دوری از گزند  
 هادیان امت به جانب ربنا  
 همسفر با پاک رویانی دلا  
 تا به آنجایی که مقصد شد عیان  
 رهنمایش صالح اعمالش همان  
 تا به آنجایی قیامت می شود  
 جایگاهش می شود روشن همی  
 از تعلق جیفه دنیایی رها  
 شعله‌ای از نور روشن بین ما  
 با فروزان مشعلی جانب خدا  
 مشعلی روشن که باشد رهنما  
 روز رستاخیز را باشد گواه  
 هادیان امت جهانی سوی ما  
 او فرستادی به حق با نعمتی  
 بس کرم احسان به او ده ای نکو  
 آن چنان برتر که عالی ای نکو  
 مکتبی اسلام باشد بین ما  
 با تقرب در گهت ما رستگار  
 هر یکی را داده‌ای از اصفیا  
 بیش از امت جهانی شد همین  
 هر که تقوا پیشه کرد از متقین

هر که خواهد روشنی گیرد از آن  
 دل چو مصباح هدایش تقویت  
 هر خردمند مدبر از خرد  
 علم گیرد تا که گردد رستگار  
 هر کسی جوینده حقی یابدش  
 رستگار آن کس به ایمانی قوی  
 بهرمنند از دین کسی که رستگار  
 علم را صاحب شوی بس ارجمند  
 بس درخشان راه هایش رهنما  
 آن چنان پاکیزه راهی با صفا  
 سبقتی گیرند از هم مؤمنان  
 آن که کردش حق را تصدیق هان  
 مرگ چون آید سراغش می رود  
 با ذخیرت توشه‌ای هر بنده‌ای  
 خوش بر احوال آن کسانی با خدا  
 خالق با دست هر یک انبیا  
 تا میان خلقت بشر را رهنما  
 بین سر راهی تمامی راه ها  
 آن نبی مابین امت را نگاه  
 نعمتی رحمت تمامی انبیا  
 نعمتی دادی به ما با رحمتی  
 بهره‌ای از عدل خود را ده به او  
 در میان ادیان که کامل دین او  
 بهترین الگو میان امت دلا  
 بس گرامی دارای پروردگار  
 فضل و احسان بر تمامی انبیا  
 فضل و احسانت به امت مسلمین  
 دین ختم المرسلین کامل ترین

حق را بشناخت شد حافظ نگاه  
 دور از گمراه مردم ارجمند  
 رو به جانب حق خدایی را ثنا  
 آن مقامی یافتندشان در جهان  
 تا به آنجایی کنیزان را نگاه  
 هر که طالب امتیازش بهترین  
 بس محبت بین امت با سلام  
 نیست جانا جز به تقوا مردمان  
 حکم قرآنی رعایت در زمین  
 گر حکومت امتی با عدل هان  
 جامه تقوایی بپوشد همچو صوف  
 دور از آیین پیمبر از نبی  
 آن بزرگی ها فضیلت ها چه شد  
 دور از خشمی به عیشی سر خوشی  
 نفض پیمان کرده راهی در خطا  
 حکم را ابلاغ می کردید تان  
 دور از قانون الهی حکمران  
 رو به شیطان کرده دوری از خدا  
 غوطه ور در عمق نفسی سیئات  
 همچو انجم هر یکی از هم جدا  
 بین تان باشد که دشمن هم زیاد  
 خالق مطلق خداوندی بنام

از زیان شد دور دوری از گناه  
 عهد و پیمان را پذیرا پایبند  
 از هوا نفسی که شیطانی جدا  
 از سر نعمت که بعثت مردمان  
 عزتی با ارجمندی فرو و جاه  
 بس گرامی دین کامل آخرین  
 بین در همسایگان بس احترام  
 حق حقوقی برتری ما بین شان  
 دور از ترسی حکومت بهترین  
 از که باید خوف ما ای مردمان  
 هر که قرآنی بیندیشد چه خوف  
 از که باید ترس ترسو آن کسی  
 حال را بنگر کرامت ها چه شد  
 دور از قانون الهی در خوشی  
 بس شکستید عهد خود را با خدا  
 بین مردم این شما بودید هان  
 هان چه شد حالا چو هر یک ظالمان  
 از الهی امر یزدانی جدا  
 با عمل شبهات مستغرق حیات  
 ای شما مردم که دوری از هوا  
 روزگاری می رسد گر اتحاد  
 با شما مردم بگيرد انتقام

#### خطبه ۱۰۷

#### نبرد یاران در صفین

کنده از جایی فرار از جنگ هان  
 پشت بر میدان فرار از ما شما  
 بین تان گمنام چون شیران کنام  
 سر شناسان عرب را تار و مار

ای شما صفین جماعت مردمان  
 من شما را دیدم از صف هاجدا  
 در برابر جنگجویانی نه نام  
 پا برهنه مردمانی سازگار



بین افرادی کسانی ارجمنند  
تاج و افسر در میان مردمان  
سینه از سوزش کمی آرام یار  
بار دیگر شکر کردم آن زمان  
با ابر دست قدرتی مغلوب یار  
با سلاح ابزار جنگی سويشان  
با سلاح ابزار جنگی بس سدید  
سمت دشمن تافرار از جبهه هان  
عده‌ای هم هان فرار از جبهه ها

هر چه در هستی زمین یا آسمان  
هر تجلی جزوی از تصویر آن  
شد نمایان جلوه‌ای از کردگار  
از خدایی مهربان بر بنده‌ای  
خلق گیتی کرد او یک لحظه‌ای  
فکر او را باشد و اندیشه‌ای  
همچو ما مخلوق لا خالق دلا  
بر تمامی فکر آگاه ای نکو  
خالقی مطلق خدایی کردگار  
ختم خاتم انبیا را آن خدا  
در فضایی سبز و خرم خانه ای  
در میان تاریک شب جلوه نما  
نور خاتم مرسل انبیا  
او شفا بخش تمامی زخم ها  
کور قلبی را شفا بخشد هم او  
دور از انوار حکمت مردمان  
همچو حیوانی چو دد وحشی دلا

گر چه هریک از شماها سربلند  
قله کوهی را شما بودید هان  
چون چنین دیدم شما را در فرار  
چون به دیدم شامیان مغلوبتان  
دشمنان دور از شما کردند فرار  
آن چنان دیدم شما را مردمان  
حمله ور گشتید دشمن را زدید  
از گمان تیری رها کردیدتان  
سوی هم انبار می شد کشته ها  
**خطبه ۱۰۸**

#### خبر از کشت و کشتار حکومت ضدارزشها

شکر یزدان خالقی را در جهان  
آفرینش از خدایی مهربان  
با براهین علم در قلب آشکار  
هر یک از آثار خالق جلوه‌ای  
بی نیاز از فکر و هر اندیشه‌ای  
هر که را دل در درون سینه‌ای  
فارغ از اندیشه فکری آن خدا  
پرده‌های غیب را بگشاید او  
او بداند هر نهانی آشکار  
از درختی برگزیدش انبیا  
از هدایت نور آن سرچشمه‌ای  
در زمینی پاک چون بطحا دلا  
همچو مصباحی درخشان در فضا  
چون طبیبی در میان امت دلا  
هر زبان گوشتی که کر لال ای نکو  
هر یک از پوران امیه درجهان  
قلبشان از شعله دانش ها جدا

همچو سنگی سخت و خارا قلبشان  
هر که صاحب عقل پنهانی عیان  
آن زمان آگاه از هستی دلا  
از هوا نفسی که شیطانی بدور  
کوفیان بینم شما را کالبد  
در تجارت دور از هر بهره ها  
همچو بیداران خفته رویتی  
هر بشر را چشم و گوش با زبان  
گنگ و کوری لال بینم بین تان  
زیر چتری پرچم گمراهیان  
هر کسی را ظرف علمی مردمان  
چون معاویه که گمراه زمان  
اکثریت مردمان زیر فشار  
جز کمی اندک که باقی از شما  
یا که همچون دانه هایی چسبناک  
می فشارند همچو چرمین پوست ها  
دانه لاغر از درشتی را جدا  
مؤمنان از بین تان سازند جدا  
با چنین هشدارهایی مردمان  
در میان ظلمت که تاریکی رها  
تا به کی خود را فریبی مردمان  
با شیاطین نفس هایی روبرو  
هان به هوش ای مردمان روزگار  
هر سرآمد را دلا پرونده ای  
عالمان دینی شما را پنדהا  
حاضری ناظر خدا در بین ما  
عالمان بیدار با فریادشان  
پند رهبر را به گوش جان سپار

هر یک از پوران او ای مردمان  
راه حق بر گمراهان روشن همان  
حق را جویا به دور از هر بلا  
با خدا همراه در شادی سرور  
پیکری بی روح روحی بی جسد  
در عبادت بی صلاحیت چرا  
حاضران غایب میان امتی  
چون که رویت من شما را مردمان  
بی شمار افراد را جاهل دلان  
من شما را می کنم رویت همان  
عده ای خارج ز دین ما بین مان  
زیر پرچم گمراهانی جمع هان  
با حکومت فاسقانی جلوه نار  
همچو دیگی پر غذا ته مانده ها  
مانده در ظرفی اضافه گر چه پاک  
زیر خرمنکوب از دانه جدا  
همچو آن طایر ذخیرت توشه را  
بین گمراه مردمان کشتارها  
منحرف از راه با گمراهیان  
کی شما آگاه دوری از خطا  
دور از هر رهنما تاریک جان  
دور از نیکان عمل بس زشتخو  
تحت فرمان حق شما پرهیزکار  
غیبتی را بازگشت دو باره ای  
می دهند هادی گران جانب خدا  
دل به امیدی کند حمد خدا  
مردمان را پنדהا گویندشان  
تارها از جیفه دنیا رستگار

تا سخن گویان منصف بر ملا  
واقعیت ها بیان دوری ز آز  
حق از پهلوی باطل بست رخت  
با ظرافت علم می گردد شریف  
با امیدی رو به حق او را ثنا  
فرد بی لایق حکومت خواستار  
قدرتی طاغوت را مرکب سوار  
اکثریت مردمان با گمراهان  
می کشد آن سان که نعره جهل وار  
حکم هایی می کند هان جا به جا  
متحد دین را جدا آن فاسقان  
بیش از حد کذب گویی آشکار  
کذب گو از فاسقانی لا جدا  
در بلایی روزگاری بنگری  
نیک جویان کم به دور از گرد باد  
مستمند چون مرده در دستان دد  
زندگی با نیک نامی گشت سخت  
دشمنی ما بین دل هایی نهان  
دور از پاکی ز پاکی ها فرار  
علم را صاحب ولی بد نام عام

با تمدن وحدتی باید دلا  
پیشوایان را کلامی جانگداز  
حق و باطل همچو شیره آن درخت  
حق چونان مهره ای باشد ظریف  
علم را طالب ز باطل شو جدا  
چون که باطل بین مردم استوار  
جهل و نادانی ز یک سو هان چه کار  
اندکی جانب به حق دعوت کنان  
حمله ور درنده چونان روزگار  
بشکند قانون قرآن را دلا  
بی تفاوت مردمان از ترس جان  
بین مردم دوستی ها برقرار  
از حقیقت راستی دوری دلا  
بین فرزندان پدرها دشمنی  
بست فطرت بین خلقی ازدیاد  
مردمان چون گرگ سلطانی چه بد  
راستی ما بین مردم بست رخت  
دوستی ها را تظاهر بین شان  
بر خطا کاری هم اینان افتخار  
بر خلاف شرع بر دارند گام

#### خطبه ۱۰۹

#### یاد قیامت ویژگی اخلاقی پیامبر و امام

اکثریت مردمان جانب بدی  
با تواضع تحت فرمان ای رهی  
هر چه در هستی در عالم بر قرار  
هر یکی محتاج روزی ده جهان  
از ذلیلی خوار ما را دورها  
هر ضعیفی را قوی دور از گناه

واژگون اسلام ناب احمدی  
کل هستی در برابر خالق  
با کمک یاری آن پروردگار  
بی نیاز از ما تمامی بندگان  
عزت می بخشید ما را ربنا  
هر مصیبت دیده را او جان پناه

گر کسی حرفی زند داند خدا  
 هر چه در قلبت به خاطر برملا  
 زندگان را می دهد روزی خدا  
 هر چه در هستی به رویت بندگان  
 فهم از ادراک خالق مردمان  
 آفرینش کردگاری بندگان  
 یا نکردش خلقتی ای مردمان  
 قدرتی داری ید قدرت تو را  
 کس توانایی نه خارج از دیار  
 قدرتی داری بزرگی ای خدا  
 گر گناهی مرتکب ما ای خدا  
 از قضایت گر کسی شد خشمگین  
 پشت گر هان کس کند از حکم ها  
 آشکارا نزد خالق سرها  
 از ازل بودی و هستی تا ابد  
 خلق کردی هر وجود از کاینات  
 لا گریزی از تو ای پروردگار  
 گر نخواهی قدرتی لا کس رها  
 هر وجودی را تولد مرگ ها  
 بس منزله بس بزرگی ای خدا  
 یک اثر از بی نهایت خلق را  
 خلقتی کردی بزرگ ای ربنا  
 هر بزرگی در برابر قدرت او  
 هر چه رویت در برابر ای رها  
 بی کران نعمت تو بخشیدی به ما  
 بی کران نعمت جهان را ای خدا  
 به از این دنیای فانی آخرت  
 نامه اعمالی اگر باشد تو را

آشکارا یا نهانی حرف را  
 هر تداعی ذهن را داند خدا  
 بازگشت جمله هستی سوی ما  
 گر نهانی آشکارا بین آن  
 جرعه ای باشد تفاوت بین مان  
 این نبودش خوف تنهایی همان  
 سود جویی کرده باشد بی گمان  
 تحت فرمان هر چه در هستی دلا  
 از محیط قدرت پروردگار  
 با اطاعت ما نه افزایش تو را  
 ذره ای از آن بزرگی کم نه لا  
 حکم فرمان لا که تغییری همین  
 بی نیاز از او نگردد او خدا  
 هر چه پنهانی خدا را برملا  
 کس نبودش در جهانی جز احد  
 روزیش بخشیده ای دادی حیات  
 هر وجودی در حضورت ماندگار  
 از تو ای پروردگارا او جدا  
 بازگشت هر وجودی پیش ما  
 با زبان الکن تو را گویم ثنا  
 هر کجا یابم تو آنجایی خدا  
 وه چه زیبا هر اثر در نزد ما  
 بس چه کوچک جلوه دارد ای نکو  
 جلوه ای از بی نهایت ربنا  
 از تو باشد هر چه در هستی خدا  
 بر بشر بخشیده ای جلوه نما  
 نعمتی دارد چه نیکو منزلت  
 بر تو بخشد هر چه را خواهی خدا

بس شگفت آور ملک در آسمان  
هر ملک را بیم و آگاهی فزون  
خالقتی دارد نه همچون آدمی  
همچو انسان خلق لا از آب پست  
همچو ما آدم ملک ها لا رها  
هر ملک را بس مقامی دور دست  
در اطاعت کردگاری مهربان  
از حجابی گر برون اینان دلا  
هر ملک بر خویشتن گیرد دلا  
آن چنان شایسته خالق را ثنا  
خالقی را حمد گویم در جهان  
هر زمینی آسمانی را پدید  
در جهانی بندگان را ابتلا  
بی کران نعمت برایش گستراند  
در طبیعت هر چه با نوشیدنی  
همسران در قصرهایی چون بهشت  
نهرها جاری به زیر هر درخت  
انبیا را بر گزیدش ربنا  
بر همان جایی کند دعوت خدا  
جای بس افسوس ای پروردگار  
لا پذیرش دعوتی را از نبی  
روی آوردندشان بر جیفه ها  
این کسان رسوای این فانی جهان  
هر که دور از عشق پاک ای مردمان  
چشم و گوش قلوب و بیمار گون  
با هوا نفسی که شیطانی دلا  
برده دنیا شود بی اختیار  
هر کجا دنیا به دنبالش روان

مسکن ایشان آسمانها شد همان  
هر ملک نزدیک خالق لا زبون  
از پدر مادر تولد هر دمی  
از نجس آبی جهنده همچو چسب  
ساختر هر ملک از ما جدا  
نزد خالق ارزشی بالا نه پست  
لحظه غفلت لا از اینان مردمان  
آنچه مخفی از ملک ها برملا  
بس چه ایرادی خدا را کم ثنا  
هان نکردند بس قصوری در خطا  
غیر او شایسته کس لا مردمان  
بی کران نعمت به هستی آفرید  
با زنش فرزند اموالش دلا  
آدمی را سوی هر نعمت کشاند  
خوردنی باشد فراهم بودنی  
کشتزاری با روان جویی به کشت  
تا به آنجا زود باید بست رخت  
تا که مردم را به سویش رهنما  
بهترین نعمت مهیا بر تو را  
مردمان دور از نبی لا رستگار  
دور از رغبت به احکام نبی  
جیفه دنیایی که بی ارزش دلا  
دور از خالق خدایی مهربان  
قلب او بیمار و گوشش کر همان  
هان دریده پرده عقلش در جنون  
مرگ دل باحب دنیا برملا  
تا تصاحب ثروتی را بی شمار  
هر چه هشدارش دهی کر کوش هان

از کسی پندی نگیرند این کسان  
 گر چه می بیندشان عبرت نه هان  
 راه پس پیشی ندارند این کسان  
 آن بلاها را که دور از انتظار  
 این کسان چون دور از دنیایشان  
 خوش به حال مردمان رستگار  
 با چنان سختی ز تن جانی جدا  
 حسرت دنیا اسارت روح را  
 رنگ صورت رو به زردی همچو برگ  
 آن چنان آرام وارد جسم هان  
 چون زبانش گنگ گردد آن زمان  
 در میان خویشان میان بستر رها  
 یادی از دوران کند افزون چه بیش  
 می کند یادی ز دارایی بیش  
 بار اعمالش چه سنگین گشته هان  
 دل از این دنیا رها لا مردمان  
 بهرمنند از دار دنیا وارثان  
 این چه بدبختی خدایا مردمان  
 غیر سنگین بار اعمالی گناه  
 خوش بر احوال آن کسانی مردمان  
 نامه اعمالش به زودی همچو برگ  
 راحتی ها ماندش بر دیگران  
 تیره بختی این چه اعمالی دلا  
 از پشیمانی گزد دستش چنان  
 لحظه آخر هان حقیقت برملا  
 آرزویی می کند آن دم همان  
 تا که جبران کارهای خویش را  
 دیگران بر ثروتش رشکی برند

بس گرفتاری در این عالم عیان  
 از حوادث روزگاری مردمان  
 در اسارت چنگ مرگی ناگهان  
 بر سر اینان فرود آید چه کار  
 هر چه وعده در سرا آخر عیان  
 در سرا باقی جهانی ماندگار  
 دل از این دنیا به سختی هان رها  
 روح با سختی ز دنیایش رها  
 ضعف جسمی لرز بر اندام مرگ  
 همچو خوفی در رگی جاری عیان  
 در میان خویشان بیفتدلال هان  
 باز چشمش تیز ذهنش گوش ها  
 در چه راهی کرده صرفی عمر خویش  
 از حلالی یا حرامی کرده خویش  
 با وجود این لا رها از این جهان  
 هر چه را باید دهد بر وارثان  
 دست خالی خود گذر از این جهان  
 توشه عقبایی ذخیرت لا همان  
 توشه‌ای را هان ذخیرت لا نگاه  
 پیش از موعد ذخیرت توشه هان  
 هر که میراثی گذارد بعد مرگ  
 کیفری بر دوش دارد الا مان  
 دیگری خوشحال و ما خود درعزا  
 چون حقیقت را ببیند آن زمان  
 بس پشیمانی تصاحب مال را  
 مهلتی می داد خالق مهربان  
 بازگشتی سوی حق جانب خدا  
 هر چه دارایی از او ماندش خورند

مردمان عبرت نگیرند از جهان  
 بار دیگر مرگ غالب بریدن  
 در میان بستر بیفتد بین خویش  
 می کند تنها نگاهی خویش را  
 مرگ در چنگال گیرد جسم را  
 بر کنار از کار نابینا دلا  
 بین خودشان پیکری ماند همین  
 از نشستن در کنارش وحشتی  
 بی صدا افتاده میت بر زمین  
 آخرین دیدار با خویشان همین  
 آن طرف را خود بداند با خدا  
 آن زمان را یاد پرونده جهان  
 اذن از خالق رسد ای مردمان  
 اذن خالق می رسد هر دم دلا  
 آسمان را می شکافد ربنا  
 آن چنان لرزد زمینی سخت هان  
 در برابر هیبت پروردگار  
 همچو خاکی گرددش افتد زمین  
 آن چنان احیا کند پروردگار  
 در مکانی جمع گرداند خدا  
 عده‌ای را می دهد نعمت بسی  
 در جواری شد به رحمت عده‌ای  
 مسکنی ثابت دگر لا جا به جا  
 دور از بیمی هراسی این کسان  
 از خطرها دور گردند این کسان  
 بر گنهکاران دهد بد جایگاه  
 دست و پا با غل و با زنجیرها  
 جامه‌ای پوشند از آتش دلا

جز به یک دم مرگ را ببند عیان  
 گوش هایش کر کند دور از سخن  
 دور از صوتی کلامی عقل بیش  
 با اشارت ارتباطی بر ملا  
 چشم را همچون زبانی گوش ها  
 روح را از جسم آن لحظه جدا  
 دور از خویشان که افتاده زمین  
 دور از او گر بیابند فرصتی  
 فارغ از خویشان و قومش همچنین  
 انتقال از منزلش جانب زمین  
 هر کسی را توشه از مانع جدا  
 با فرامینی شود بسته همان  
 مرگ آید نیستی را ارمغان  
 چون پیاپی آسمان از هم جدا  
 با چنان شدت زمین لرزد دلا  
 کوهها از هم جدا ای مردمان  
 آن چنان از هم جدا صد پاره یار  
 از زمین بیرون هر آن کس شد دفین  
 چون طبیعت مرده احیا در بهار  
 رتبه بندی خلق ها از هم جدا  
 انتقام از عده‌ای گیرد همی  
 در بهشتی جاودان جا بنده‌ای  
 زندگی شیرین دگر تغییر لا  
 از مرض دوری به صحت هر زمان  
 این کسان را مسکنی ثابت همان  
 نامه اعمال هر یکی پر از گناه  
 بسته آن سان سربه نزدیکی پا  
 در میان آتش عذابی هان رها

رعد و برق از شعله‌هایی بر ملا  
 با غلی زنجیر آویزان ز چاه  
 در درون دیگی چه جوشانی مذاب  
 فارغ از دنیا شدند این است برد  
 از تعلق جیفه دوری تا عزیز  
 فارغ از دنیا به جانب اخروی  
 با خدا هر لحظه در زکری ثنا  
 پشت بر دنیایشان منجی گران  
 هر چه در دنیا چه زیبا ای نگار  
 دور از فاخر لباسی مردمان  
 جامه تقوایی بپوشند از حیا  
 تا که آگاهی میان مردم عیان  
 از جهنم دور با اعمال کشت  
 چون درختی سبز و خرم انبیا  
 جای آمد شد فرشته لحظه‌ها  
 چشمه‌ای ما بین تان آب حیات  
 انتظاری تا ببخشد کردگار  
 منتظر کیفر میان آتش چه سوز  
 کیفر خالق چنین باشد همین

در میان هیزم درون آتش دلا  
 هان نشد خارج کسی از جایگاه  
 مدتی معلوم لا چندی عذاب  
 انبیا دیدند دنیا را چه خرد  
 ای بشر خاکی ز دنیایی گریز  
 هر که با خالق بدور از دنیوی  
 دور از دنیا تمامی انبیا  
 از دل و جان دور سازند این جهان  
 جلوه زیبایی طبیعت آشکار  
 انبیا دوری از این دنیایشان  
 با نداری فخر هر یک انبیا  
 بین مردم حکم را ابلاغ هان  
 با بشارت مردمی جانب بهشت  
 با رسالت انبیا هر اولیا  
 از همان جایی نمو رشدی دلا  
 دانشی را کان و حکمت را قنات  
 عده‌ای رحمت خدا را خواستار  
 عده‌ای دیگر که دشمن کینه توز  
 آری ای انسان خاکی در زمین

### خطبه ۱۱۰

#### مبانی اعتقادی و ارزش والای قرآن

##### مجید

راه نزدیکی تقرب با ولی  
 اصفیا با اولیا در یک صفی  
 دور از خوابی به بیداری دلا  
 هر چه در هستی به انسان آفرید  
 با جهاد اصغر تو اکبر را به یاد  
 پنج باری وعده شد دوری ز آز

با جهاد ایمان به خالق یا نبی  
 بهترین امت نبی باشد وصی  
 در تمامی لحظه خالق را ثنا  
 با سرشتی پاک آدم را پدید  
 قلعه کوه استواری شد جهاد  
 ملت اسلام را آیین نماز



کن ادایی تا که دور از هر چه شر  
روزه شد جاننا سپر حفظ از جزا  
از گناهان دور سازد همچنان  
طول عمرت را زیادت کن دلا  
گر نهانی صدقه‌ای بخشی بدان  
آشکارا صدقه گر بخشی وفور  
تا ز خواری ذلتی دوری بنام  
تا به دور از هر بلایی با ثنا  
متقی دوران هم اینان ای نکو  
هر چه را حق وعده گردد آشکار  
بهترین هادی شما را رهنما  
راه و رسم آن نبی را برگزین  
دین خاتم انبیا شد بین ما  
بهترین گفتار در قرآن بیان  
با تائی ذکر قرآن را بخوان  
سینه بیماری کند درمان شفا  
سودمند هر یک حکایت کردگار  
همچو آن جاهل نیابد او شفا  
در میان اندوه و حسرت در عزا  
همچو زنبوران وحشی بی عسل

آن چه را تکلیف باشد ای بشر  
در برابر آتشی سوزان دلا  
حج و عمره فقر را نابود هان  
با صله رحمی فزونی مال را  
از گناهان دور گردی آن زمان  
ناگهانی مرگ زشتی از تو دور  
کن تو نیکی بین مردم خاص و عام  
یاد خالق کن تمامی لحظه ها  
یادی از تقوا دلی را آرزو  
وعده ها حتمی ز جانب کردگار  
هان شما را آن نبی الگو دلا  
آن نبی را سنتی تطبیق دین  
دین کامل در میان امت دلا  
یادی از قرآن کنید ای مردمان  
دل بهاری کن به یادی از قرآن  
نور قرآنی شفا دارد دلا  
بس حقایق در قرآنی آشکار  
گر عمل غیر علم خود عالم دلا  
می شود حجت قوی او را دلا  
در مذمت عالمانی بی عمل

### خطبه ۱۱۱

**پرهیز از دنیای حرام شناخت ماهیت دنیا**  
ای شما خوبان به خوبی شهره عام  
دور از دنیا حرامی رو حلال  
جلوه دنیا در برابر چشم ما  
از هوا نفسی که شیطانی دلا  
هان به آسانی فریبد آدمی  
با متاع اندک چه زیبا جلوه گر

حمد رحمانی کنید با ذکر نام  
کامتان شیرین به دوری از ضلال  
سبز و رنگارنگ باشد خود نما  
دور باید شد تمامی لحظه ها  
با هوا نفسی که دارد بس غوی  
در لباسی آرزوها با هنر

خود نمایی بین مردم با غرور  
 نیست دنیا جایگاهی مردمان  
 نیست ایمن کس ز اندوهش دلا  
 آدمی را می فریبد آن چنان  
 بس دگرگون این جهان ناپایدار  
 چون تبهکاران کند کشتارها  
 آرزومندان طلب دنیایشان  
 جز سرابی بیش لا دنیایشان  
 همچو آبی زندگی از آسمان  
 تا نمو رشدی گیاهان هر کجا  
 امر یزدان می وزد بادی چنان  
 قادری مطلق خدایی مهربان  
 شادمانی کس ندیدش در جهان  
 از خوشی ها اندکی نگذشته بود  
 تیره بخت آن کس به دنیا کرده خو  
 شبی از شادمانی دنیوی  
 جز همین سیلاب هایی شد روان  
 یار آن کس گر بباشد صبح دم  
 گر چه بس شیرین گوارا این جهان  
 تا توان دارید از دنیا فرار  
 کس از این دنیای فانی مردمان  
 هر کسی را قدر نعمت آرزو  
 در چنان سختی گرفتاری جهان  
 لحظه در آغوش امن دنیوی  
 صبحگاهان بیم افرادی زیاد  
 بر سرت کوبند با صد حيله آز  
 از جهان فانی که پایانی پذیر  
 خیر دنیا جز به تقوا جامه‌ای

آن چنان شادی دوامی لا سرور  
 دل به این دنیا ببندی هر زمان  
 آدمی درگیر با صدها بلا  
 تا به حدی در ضرر خسران همان  
 با حواث ناگهانی مرگبار  
 با زلازل سیل ویران خانه را  
 چون که شد دمساز با آنان همان  
 در ضرر خسران هم اینان مردمان  
 ما فرستادیم با باران همان  
 خشک گردد چون گیاهی آن زمان  
 هر گیاهی را پراکنده همان  
 کایناتی را به آبی محو هان  
 جز کسی با اشک و آهی شادمان  
 کرد دنیا پشت بر او هان چه سود  
 در میان افراد جانی عیب جو  
 تا کنون بر کس فرودی لا رهی  
 هر چه بود از بیخ و بن کندش همان  
 شامگاهان دور گردد هان چه غم  
 تلخ کامی پشت سر دارد نهان  
 معبری کن فرض از آن برکنار  
 کام نگرفتش که محزون هر زمان  
 بیش و کم افراط و تفریط ای نکو  
 آدمی مشغول بازی این و آن  
 هان نخوایده است دور از اخروی  
 ترس و وحشت بال هایی را به یاد  
 آن چنان مکاری که مکاران به ناز  
 هر چه خواهی می دهندت دستگیر  
 جامه‌ای زیور به ایمان توشه‌ای

جز تعلق جیفه دنیایی غوی  
تا به حدی دور این دنیا به چرخ  
رشد دارد با غذای دنیوی  
تا که آرامش نهان اندیشه را  
فکر فردایت بکن ای ارجمند  
بهر دنیا مرتکب هر نوع گناه  
دست خالی می رود پیش خدا  
هر که دنبالش رود روزی ذلیل  
چون ندارد اعتبار از آن گریز  
حاصلش شد تلخکامی بس زیاد  
بر کسانی که به دنیا اعتماد  
چون که اطمینان به دنیا انجماد  
آن کسانی که به دنبالش روان  
بر ذلالت خاک افکندش همان  
عاریت دنیا بدان ناپایدار  
تا توان داری از این دنیا گریز  
تلخ هر شیرینیش از خود جدا  
از پلاسیده وسایل ها گریز  
بس گرفتاری به بیماری چو برگ  
از بلندی بر زمین افتد ز مرگ  
بس شکستی خوردگان بینی همی  
بهترین غارتگر او از آن گریز  
می شود غارت بپا خود را رها  
گه به گاهی زن ورق تاریخ را  
تجربت گیری ز عبرت پندها  
با درازی آرزوها زندگی  
با دوام از زیر خاکی برملا  
با عقاید مختلف افراد ها

چیز دیگر هان ندارد ای رهی  
جسم را رشدی دهی با دور چرخ  
بعد جسمانی آدم هر دمی  
تا به حدی بهر مند از آن دلا  
تا حدودی از متاعی بهر مند  
بیش از این هر کس بخواهد خود تباه  
می کند پیر عمر خود را در فنا  
هان چه دارد غیر کالایی قلیل  
اعتمادی لا به دنیا ای عزیز  
هر که بر دنیا بکردش اعتماد  
جرعهای از تلخکامی را چشانند  
بس چه افرادی به خاک و خون کشاند  
خوار و کوچک کرد دنیا بس کسان  
هر که فاخر در جهانی ای فلان  
هر که در دنیا حکومت خواستار  
عیش دنیا تیره تار است ای عزیز  
شور باشد هر گوارایش دلا  
هر غذایش زهر باشد ای عزیز  
می کشاند زنده اش تا پای مرگ  
در خزانی برگ ریزان همچو برگ  
رفته بر بادی حکومت دنیوی  
هر متاعش نکبت آلود ای عزیز  
جان پناه هر که شد دنیا دلا  
یادی از دوران پیشین کن دلا  
یادی از آنان بکن حاصل تو را  
بس چه طولانی بیود عمر آدمی  
هر اثر آثار از اینان دلا  
لشکر افراشد چه انبوه ای رها

بر گزیدند در زمان دنیایشان  
مدتی را زندگی بستند رخت  
هان ذخیرت تا به حدی توشه‌ای  
از فنا دنیا گذر با مرگ هان  
این حکایت ها شنیدی ای رهی  
با شنیدن دستگیری از کسی  
یا به نیکی مردمان را بخشی  
این چنین لا دور از دنیا دلا  
سختی ایام دنیا را بیان  
هان دریده پوست از لحمی جدا  
با چنین ایام سخت انسان ضعیف  
اعتمادی هر که بر دنیا هلاک  
چون به دنیا اعتمادی پشت پا  
گردش ایام بر وفق مراد  
بس فروتن در برابر دنیوی  
برگزیدش این جهانی را فنا  
عبد دنیا شد به خواری زندگی  
چون ز دنیا رخت بندد بنده‌ای  
جز هوا چیزی ندارد این جهان  
هر که از دنیا کمک گیرد رها  
جز به تاریکی ندارد روشنی  
جز پشیمانی چه دارد این جهان  
ما از این دنیا گذر ای مردمان  
پیکری باشد درون گورها  
از فنا دنیا ببايد توشه‌ای  
در سرا دیگر جهان باقی دلا  
شد مقدم نزدتان دنیایتان  
آرزو دارید هر چیزی روا

هر یکی را اعتقادی خاص همان  
توشه‌ای را جمع تا مقصد چه سخت  
تا به سر منزل نهایی بنده‌ای  
تا سرا باقی که به از این جهان  
هان فنا دنیا خودش را بر کسی  
کرده باشد تا به اکنون ای رهی  
کرده باشد دستگیری ای رهی  
عاریت دنیا چه دارد جز هوا  
با درایت بر تومی گردد عیان  
تکه‌ای از استخوانش مانده جا  
با مصیبت های دنیا بس سخیف  
بینی انسان بمالیدش به خاک  
زیر پاله کرد آنان را دلا  
هان نه چرخیدش به خواری ها کشاند  
آن کسی هان دور شد از اخروی  
از سرا باقی جهان دوری دلا  
در برابر عاریت ها بندگی  
هان ذخیرت از جهان لا توشه‌ای  
از هوا نفسی که شیطان دور هان  
در چنان سختی فروافتد بلا  
این سرا دنیای فانی ای رهی  
اولش شیرین به ظاهر زهر دان  
آنچه باقی در جهان از ما بدان  
با گذر ایام مدفون زیر پا  
را ذخیرت اخذ هان هر بنده‌ای  
چون چراغی باشد او را رهنما  
مطمئن از کارتان آسوده جان  
بر شما مردم فراهم در سرا

غیر این دنیا ندیدید آن جهان  
 هر که خوش بین شد به این دنیا دلا  
 آن زمان داند بفهمد این جهان  
 زود ترک این خانه می بندید رخت  
 پند گیرید از نصیحت های من  
 در جهانی هان چه کس از ما قوی  
 هر که بودی هر که باشی در جهان  
 مرگ چون آید نداند کیستی  
 در گرو مرگی است هر کس در جهان  
 چون شوی ناظر به وادی رحمتی  
 در درون قبری کفن پیچ ای رهی  
 هر طرف همسایگان بینی دلا  
 گر به خوانی هر یکی را با صدا  
 هر یکی را نامه اعمالی دلا  
 بی توجه از نوا نوحه گری  
 گر چه باران باردش خوشحال لا  
 گرد هم هستند با همسایگان  
 هان ندارند نیم متری فاصله  
 یکدگر را لا تلاقی گورها  
 بردبارانی به دور از کینه ها  
 بیم و امیدی ندارند لا کلام  
 در زمینی قعر گوری ماندگان  
 بی در و پیکر مساحت خانه را  
 دور از خویشان به غربت خانه ای  
 برگزیدند ظلمتی دوری ز نور  
 از زمین بودند برگشتند به خاک  
 جان به بالا جسم بر قعر زمین  
 از کلام الله بشنو این سخن

هر چه را انبار تا فارغ ز جان  
 از حوادث روزگارش ترس لا  
 خانه ای بد بوده بر آن کس همان  
 از سرایی بد گذر جانب به بخت  
 بشنوید اندرزهایم با سخن  
 ناتوانی گشته اینک مدعی  
 در درون گوری بگیری جای هان  
 تاجری فاخر فقیری نیستی  
 جز خدا نابود هر چیزی در آن  
 گورها بینی درون دخمه ای  
 گاه بینی استخوان پوسیده ای  
 مختلف گوری به انواع سنگ ها  
 پاسخی هان نشنوی از گورها  
 تحت کیفر در مکانی بی صدا  
 در درون گوری ندارد همدی  
 نا امید از قحط سالی لا دلا  
 هر یکی تنها به دور از دیگران  
 دور از هم بُعد روحی حاصله  
 همچنین از اقربا دوری دلا  
 حاسدانی بی خبر از ماجرا  
 گه بترسند یا دفاعی هر کدام  
 در میان خانه سنگی تار هان  
 ترک کردند هر یکی با گورها  
 روی آوردند هر یک بنده ای  
 با مصیبت نامه دوری از سرور  
 پیکری عریان درون خاکی مگاک  
 هر یکی با جنس خودشان شد قرین  
 با نبوغ علمی که طرحی شد به فن

عهد و پیمان وعده‌ای از ربنای  
امر یزدان حکم قطعی ای نگار

چون در آید تا برد هر بنده‌ای  
جای ماندن نیست باید رفتی  
تا یکی را رویتی قبضی همان  
با حقیقت آشنا جانب به ما  
جان دهد گویی به ما تا فرصتی  
روح کودک را به فرمان احد  
وصف توصیف از خدا مقدور لا

از تعلق جیفه دوری هر زمان  
جای معبر یک گذرگاهی بدان  
می فریید مردمان را با سرور  
خانه دنیایی فریید این چنین  
با حرامی خود بدانی در ضلام  
بر بدی ها پوششی همچون حباب  
تلخ کامی با شیرین کاری همان  
دوستان دوری ز دنیایی بدان  
تا توان داری ز شرش در گریز  
ملک دنیایی به غارت این و آن  
هر کسی خواهد متاع دنیا زبون  
ارزشی دارد کنی صرف عمر را  
دور از دنیای فانی لحظه‌ای  
عمر دنیا زندگانی در گذر  
بهتر آن است تا که اجرا امر را

بازگشتی بر هر آغازی دلا  
هر چه را امری نمودش کردگار  
خطبه ۱۱۲

#### ناتوانی انسان در شناسایی انسان

آن زمانی مرگ وارد خانه‌ای  
می شود آگاه آن کس ای رهی  
گاه افتد اتفاقی از میان  
قبض روحی را ببیند آن دلا  
در شکم مادر چسان یک کودکی  
از کجا وارد شود قبضی کند  
از کجا معلوم ما نادان دلا  
خطبه ۱۱۳

#### سرزنش غفلت زدگان

بیم از دنیا پرستی مردمان  
جای ماندن نیست منزلگاه هان  
با چنان زیور به زینت با غرور  
نزد خالق ارزشی لا کمترین  
با حلالی مرتکب کاری حرام  
آن چنان خوبی بدی ها را حجاب  
زندگی با مرگ آذین بسته هان  
بین دشمن دوست دشمن سوی آن  
بس چه اندک خیر دنیا ای عزیز  
شر دنیا بین مردم فاش هان  
رو به ویرانی دلا دنیای دون  
خانه دنیایی به ویرانی دلا  
رو به پایان عمر همچون توشه‌ای  
رو به پایان همچو ایام سفر  
آنچه را واجب به ما کرده خدا

در تمامی لحظه یاری از خدا  
 از خدا یاری که اجرا امر را  
 همچو افرادی که زاهد در زمان  
 قلبشان گریان تبسم بر لبان  
 چون ببینند دیگران نعمت تو را  
 با هوا نفسی که شیطانی جهاد  
 از فنا دنیا پرهیزد هان  
 یاد مرگی را ز دل بیرون کنید  
 هان تصاحب کرده دنیا مردمان  
 از متاع جاوید دنیایی دگر  
 با گرایش بر متاع دنیا دلا  
 عضوی از اعضای پیکر مردمان  
 زشت نیت با پلیدی های تن  
 از حدیث نفس دوری آدمی  
 یار یکدیگر شما ای مردمان  
 بین تان بخشش کنید امدادگر  
 هان چه علت بین تان ای مردمان  
 با متاع اندک شما بس شادمان  
 چون ز کف بیرون متاع دنیوی  
 گر متاع آخرت از کف برون  
 مضطرب احوال گردد سرنگون  
 هر اثر آثار از سیما نما  
 از پریشانی چنان بی تاب هان  
 با متاع دنیا چنان دلبستگی  
 ترس دارید عیب مردم را بیان  
 چون بیان عیبی نمایان رخ دلا  
 یک دمی با اهل دنیایی زبون  
 آن چنان مشغول سازد آدمی

بیش از آنیکه رسد مرگی فرا  
 دعوت از او از فنا دنیا جدا  
 ظاهری خندان به باطن گریه هان  
 شادمانی گرچه اندوهی نهان  
 رو به افزونی کند بس غبطه ها  
 لحظه ها هر دم خدا را کن تو یاد  
 جای بد افسوس همسو با بدان  
 بس فریبا آرزو جایش دهید  
 با متاع کالای بی ارزش همان  
 دورتر گشتید در اما اگر  
 برده از یادش قیامت روز را  
 یا برادر دین توحیدی همان  
 ملتی از هم جدا دور از سخن  
 منتظر تا کس بیاید همدمی  
 خیر خواهی هر زمان ما بین تان  
 یار همدیگر دلاور دادگر  
 بی تفاوت یار یکدیگر نه هان  
 دور از سختی مشقت های آن  
 آن چنان غمگین صبوری لا همی  
 ذره اندوهی اصابت لا دلا  
 چون که مال اندک رود از کف برون  
 گر پریشان آدمی در لحظه ها  
 گویا دنیا ز کف بیرون همان  
 لحظه ای فارغ از آن دل مردگی  
 دیگران هم عیب ما را هان عیان  
 فارغ از هر عیب گویی بین ما  
 فارغ از دنیای باقی سر نگون  
 دور از دنیای دیگر آن دمی

همچو آن یک کارگر کاری کنید  
فارغ از هر فعل و انجائی همان  
از تعلق جیفه دوری مردمان

بر زبان ها نامی از دین آورید  
تا که از کاری رضا خشنود همان  
پند گویم دور از دنیایتان

#### خطبه ۱۱۴

#### سفارش به تقوای الهی

در تمامی لحظه خالق را ثنا  
شکر نعمت را بجا آور دلا  
شکر نعمت را ادا گر بنده‌ای  
تا به دور از هر بلایی ای رها  
دور از اماره نفسی چون بهار  
در نواهی کار شیطانی چه چُست  
در تمامی لحظه ایام ای رهی  
ثبت گردیدش در اعمال آدمی  
هر گناهی مرتکب بخشش همی  
در کتابش ثبت شد هر ماجرا  
در تمامی کایناتی ای نگار  
غیب ها را دیده ایمانش زیاد  
او خودش آگاه بهتر بنده‌ای  
با یقین نابود سازد شک ها  
لا شریک همتا ندارد ربنا  
او فرستاده زجانب کردگار  
از تمامی خلق گیتی از ودود  
خوش بر احوال آدمی فرخنده جان  
می کنم جانب به تقوا هر زمان  
توشه‌ای لازم ذخیرت تا که نشر  
اخذ زادی کن رها از آب و گل  
چون که ایمن دور گردد از گناه  
هر کسی پندی گرفت او بهترین

حمد رحمان خالق یکتا دلا  
بی کران نعمت به ما دادش خدا  
نعمتی افزون شود هر لحظه‌ای  
در بلا هم شکر نعمت را بجا  
تا که سرکش نفس گردد همان مهار  
در برابر امر یزدانی که سست  
از خدا خواهیم ما را یاوری  
از گناهانی که مضبوط هر دمی  
از تو خواهم ای خدا آمرزشی  
نا رسایی نیست در علم خدا  
حکم احکام الهی برقرار  
همچو آن فردی به خالق اعتماد  
هر چه را خالق بدادش وعده‌ای  
با چنان اخلاص از شرکی جدا  
نیست جز خالق جهان یکتا خدا  
عبد صالح او محمد ای نگار  
باد بر او خاندانش بس درود  
هر عمل کردی بیان روزی عیان  
ای خدا را بندگان آگاهتان  
می روید آنجا که آنجا روز حشر  
بهترین توشه همان تقوای دل  
هر که تقوا اخذ او را جان پناه  
بهترین گوینده ختم المرسلین



بهتر از هر کس به تبلیغ سخن  
 او محمد مصطفی باشد نبی  
 باشنیدن پندهایش مردمان  
 این چنین افراد گشتند رستگار  
 از محرم باز دارد هر که را  
 چون که قلبی بیم از پروردگار  
 در تهجد این کسان در سجده ها  
 با چنان آسایش آرام این کسان  
 رنج دنیا را تحمل آدمی  
 روز و شب در فکر اعمالی نکو  
 با درستی مرگ را کردند نگاه  
 رو به نابودی رود دنیایتان  
 از گذر ایام باید عبرتی  
 زه کمان تیری به جانب ما رها  
 روزگاری چون زند تیری به ما  
 می زند با تیر مرگی زنده را  
 ضعف جسمانی دهد بر تندرست  
 گر ز بیماری صحت یابد کسی  
 سیر لا دنیا ز خوردن آدمی  
 گر خورد نوشد تمامی عمر هان  
 می کند جمع آدمی هر لحظه ای  
 خالق دانند ز مسکن بهر مند  
 دور از دنیا به جانب کردگار  
 از دگرگونی دنیا این عجیب  
 در ترحم هر که اینجا شد دلا  
 هر زمان نعمت دگرگون بین ما  
 عبرتی باید گرفت از روزگار  
 آرزو کامل زمانی ای بشر

گفت پندی بین خلقی انجمن  
 حکم ها صادر ز احکام نبی  
 گوش جان بسپرد بر تبلیغ آن  
 در مسیری گام در خط کردگار  
 گر به تقوا جامه پوشش خود دلا  
 جامه تقوایی بپوشد رستگار  
 روزه داران روزها گرمی دلا  
 از تعلق جیفه دنیا دور هان  
 مرگ را بیند برابر هر دمی  
 دور از دنیا و هر یک آرزو  
 در تمامی لحظه دوری از گناه  
 خانه دنیا عاریت ای مردمان  
 تا تحمل رنج را با عزتی  
 روزگاری کرده اندازه به ما  
 زخم تیری التیامی لا دلا  
 مرده سازد تا که روح از تن جدا  
 آن چنان بیمار سازد جسم سست  
 می کند کاری برنجد او بسی  
 تشنه سیرابی ندارد هر دمی  
 باز سیری ناپذیر ای مردمان  
 تا بسازد آن بنایی را همی  
 یا از این مسکن به دور ای ارجمند  
 دست خالی می رود آنجا قرار  
 هر که اینجا آشنا آنجا غریب  
 در سرا باقی جهان شاد ای رها  
 ناگهانی هر زمان نازل بلا  
 ای به دانش متقی الله یار  
 میوه عمرش رو به بهبودی ثمر

ناگهان مرگی رسد قطع آرزو  
 با گذر ایام شادی ها کنید  
 هر که از دنیا شود سیراب هان  
 قدرتی لا پیش و پس را آرزو  
 از زمان برگشت لا ای مردمان  
 زندگان بر مردگان نزدیک تر  
 مرده از زنده جدا ای مردمان  
 نیست جانا بدتر از شر و بدی  
 خیر و نیکی بهترین چیزی دلا  
 در چنین دنیای فانی مردمان  
 آنچه را ما بشنویم ای مردمان  
 در سرا باقی جهان دیگری  
 هان مگر ما بشنویم ای مردمان  
 از شنیدن یا که دیدن ماجرا  
 تا حدودی از قیامت روزگار  
 رو به کاهش هر چه در دنیايتان  
 بهتر از آن است کاهش آخرت  
 گرچه کاهش گاه سود آور دلا  
 هر چه فرمان حکم یزدانی دلا  
 از حرامی نفس دوری هر زمان  
 او ضمانت کرده روزی را دلا  
 آنچه تضمین روزی شد بر شما  
 شک و جهلی با یقین جانا چنان  
 لا جدا از هم که تشخیص گمان  
 بیم از آن ناگهانی مرگ هان  
 توشه‌ای را جمع لا ای مردمان  
 تا توان داری تو بیش از مرگ هان  
 هر چه از دستی رود روزی دلا

آرزو باقی نماند ای نکو  
 آن چنان شادی فریبی می خورید  
 رو به افزون تشنگیش ای مردمان  
 از زمان آینده دوری ای نکو  
 راه پس پیشی نباشد در جهان  
 مرده ها از زنده ها دور از معبر  
 زنده با هر مرده‌ای نزدیک آن  
 مرتکب آن هر که بیند کیفری  
 او دهد بر صاحبان خیری جزا  
 هر چه می بینیم کوچک بین مان  
 بس بزرگ از دیدمان باشد همان  
 هر چه رویت بس بزرگ آید همی  
 بس چه کوچک هر شنیدار آن زمان  
 گر چه پنهانی کفایت بین ما  
 با شواهد ما بشر آگاه یار  
 آخرت را رو به افزونی همان  
 تا که افزونی به دنیا منزلت  
 گاه افزونی ضرر ما بین ما  
 تحت فرمان خالق یکتا رها  
 با حلالی نفس گردی شادمان  
 کایناتی را ببخشد او خدا  
 هر چه واجب این مقدم بین ما  
 همچو خیط اسود و ابیض توأمان  
 روزی واجب که تضمین بین مان  
 چون بیاید دست خالی آن زمان  
 مرگ چون آید شود شرمنده جان  
 هان ذخیرت توشه‌ای را مردمان  
 باز گردد گر امیدی هست تو را

بر نگردد غیر ممکن دل کباب  
غیر آن هر چیز را برگشت دان  
از گذر ایام عبرت گیر یار  
مرگ چون آید برون از خانه‌ای  
چیدمان کن توشه‌ای را ماندگار  
در تمامی لحظه ها او را ثنا

بس شکافی خورده از خشکی جان  
دام ها در آغلی مانده همین  
چون زنائی بچه مرده داد هان  
آب جاری لا میان دره ها  
چون ندارد حاصلی خشکیده بار  
سوی دیگر داد و فریاد اشتران  
رحمتی نازل که سرسبزی جهان  
ناله ها شان بین راهی خسته جان  
بارشی را کن عطا فرخنده جان  
ابر باران زا ز ما پشت کرده یار  
جرعه آبی لا میان مابین ما  
حل مشکل کن دهی آبی به ما  
تا دگر باری طبیعت بار دار  
خشک سالی از دیاری بر کنار  
ای امید نا امیدان ای وحید  
ابر رحمت را بیاران ای خدا  
آن چنان لب تشنه سوزان هر دلی  
شکر یزدان پاس گر آزرده یار  
رحمتی داری که رحمت بی کران  
رحم کن بر ما ز رحمت بی شمار

عمر از دست رفته همچون جوی آب  
عمر دی را بازگردانی نه هان  
دل به آینده ببند امیدوار  
از خدا ترسید تقوا پیشه‌ای  
هر چه داری بر جهانی واگذار  
شکر نعمت را به جا آور دلا

### خطبه ۱۱۵

#### روش استغفار و دعا برای طلب باران

کوه های ما خداوند جهان  
بس غبار آلوده باشد این زمین  
می کشند دادی فغان از این جهان  
گشته خشکی هر چراگاهی دلا  
رفت و آمدها به مرتع کشتزار  
گوسفندان یک طرف ناله کنان  
رحم کن بر ما خدای مهربان  
بس که طی راهی دگر طاقت نه هان  
رحمت آور ای خدای مهربان  
خشک سالی بین مان شد پایدار  
قطره‌ای باران نبارد از سما  
ای امید ناامیدان ای خدا  
از تو آبی را طلب ای کردگار  
از تو خواهانیم ما پروردگار  
اکثریت مردمانی نا امید  
از تو خواهانیم رحمی کن به ما  
دام ها نابود از بی حاصلی  
گر عذابی می دهی پروردگار  
کیفری بر ما دهی آگاهمان  
گر دهی کیفر به ما پروردگار

بارشی نازل فرو افتد زمین  
 بار دیگر دشت ها سرسبز هان  
 رحمتت را بار ای پروردگار  
 تا روان رود آبهای جویبار  
 چون طبیعت با بهاری زنده یار  
 رنگ رخسار درختان شادمان  
 رحمتی نازل به ما پروردگار  
 از سما بفرست بر ما قطره ای  
 تا کند احیا طبیعت را خدا  
 آن چنان نعمت عطایی کن به ما  
 آن چنان آبی که احیا هر ممات  
 هر وجود از آب سیرابی دلا  
 آب پاکی را فرست از آسمان  
 هر کجا بینیم نعمت بی شمار  
 برگ هایش تازه رویش هر کجا  
 آن چنان باران فرست احیا ممات  
 رو به آبادی تمامی شهرها  
 ده به ما باران فراوان ای خدا  
 در زمین هموار و پستی ها روان  
 پر ز پیرامون ما را نعمتی  
 هر درختی میوه هایش آبدار  
 گله هایش بی شمار ای مردمان  
 بهرمند انسان از این آبی روان  
 روستاها از طبیعت آب هان  
 از فراوان نعمت پروردگار  
 در تمامی سرزمین آبی روان  
 در میان جایی به دور از آدمی  
 دانه بارانی دهی ما را خدا

رودها لبریز از آبی همین  
 هر مراتع کشتزاری زنده جان  
 با همان ابری که باران را بیار  
 چشمه هایی پر ز آبی خوشگوار  
 جلوه زیبایی طبیعت آشکار  
 سبزه زاران کشتزاران همچنان  
 با طبیعت سازگاری رستگار  
 بارشی نازل بکن بر بنده ای  
 هر چه از دست رفته برگردد به ما  
 با طبیعت زندگانی رینا  
 دشت و کوهی کایناتی را حیات  
 هر کجا گسترده جاری آب ها  
 تا طبیعت پر ز نعمت هر زمان  
 شاخه های هر درختی بار دار  
 میوه هایش آبدار از شاخه ها  
 هر مماتی را ببخشد او حیات  
 با طبیعت زندگانی هر کجا  
 تا زمین پر از گیاهی پر ز ماء  
 هر کجا آباد از آبی همان  
 گستراند با طبیعت ای رهی  
 پر ز اثماری فراوان بی شمار  
 در میان دشتی چمنزاری عیان  
 کایناتی بهرمند از آن همان  
 این چنین سرسبز شادان مردمان  
 کوهپایه دشت بینی سبزه زار  
 فقر از آن سرزمین دوری همان  
 آب جاری شد روان رودی همی  
 پر ز آبی حی سازد مرده را

هر مماتی در طبیعت رو حیات  
 آن چنان جاری روان سیلاب ها  
 همچو تار عنکبوتی ریشه ها  
 در میان خالی فضایی بی اثر  
 دانه ریزی بارشی از آسمان  
 قحط سالی از زمینی شد جدا  
 کشت اعمالی فراهم چون درخت  
 آن کسی باشد به دور از رحم یار  
 کل هستی را ولی پروردگار  
 خالق مطلق خداوند جهان  
 هر وجود از آفرینش ربا  
 کایناتی جمله هست او را ثنا

با بهاری زنده گردد کاینات  
 قطره بارانی فرست بر ما خدا  
 شد نمایان رعد و برقی در سما  
 دور از ابری که باشد بی ثمر  
 دور از بادی که باشد سرد هان  
 با چنین باران فراوان ای خدا  
 از میان ما خشکسالی بست رخت  
 نا امید از رحمت پروردگار  
 هر کجا گسترده رحمت کردگار  
 او سزاوار عبادت مردمان  
 نظم ده هستی هم او باشد خدا  
 حمد رحمان آن خدایی را سزا

#### خطبه ۱۱۶

##### اندرز باران و خبر از کشتار

تا میان حق باطلی گردد عیان  
 با کلام آیات ربانی قرآن  
 رهنما ما بین مردم سوی یار  
 حق و باطل بینمان گردد عیان  
 روشنی چشم هدایت ای نگار  
 بین هریک اصفیا ختم انبیا  
 گر شما چون من اگر آگاه هان  
 گر خبر از این نهانی مردمان  
 در بیابانی چه سرگردان همان  
 چون مصیبت دیدگان همچون زنان  
 اشک ها ریزید و چون از بس بدید  
 بی توجه دیگران بر گل نشست  
 جانشینی لا کمک اموال را  
 ایمن از خود کار مبهم ازدیاد

بر گزیدش او نبی را مردمان  
 خلق را دعوت به جانب حق همان  
 لا قصوری در رسالت کردگار  
 کرد جنگی آن چنان با دشمنان  
 متقی را پیشوا پرهیزکار  
 او محمد مصطفی باشد دلا  
 پندهایم بشنوید ای مردمان  
 کوچ از این خانه می کردیدتان  
 دور از شهری فرار از این مکان  
 گونه هاتان اشک باران هر زمان  
 سینه ها درید و بر سرها زنید  
 هر کسی در فکر خود دنبال دشت  
 خود رها سرمایه هاشان را دلا  
 بس فراوانی تذکر را به یاد

کارها آشفته بازاری همان  
 بین مان دوری بیودش تا عدم  
 از شما مردم ندیدم هیچ سود  
 با کسی همراه شایسته دلا  
 بردبارانی ز عالم رفتگان  
 از ستم دوری که اینان رستگار  
 با کرامت زندگی ترک دیار  
 مردی از قومی ثقیف حجاج هان  
 مستبد خون ریز گردنکش همان  
 او خورد بالا کشد زالو زمان  
 نقل و قولی بین مردم ماندگار

بذل دانش مال ماند ماندگار  
 از همان مالی ببخشی قسمتی  
 روزی را بر بشر کردش عطا  
 دور از بذلی خدا دادش به ما  
 مال ایتامی خورندشان مست جان  
 در رفاه اینان شعایر را به یاد  
 بین مردم اشتھاری شهره عام  
 منتظر بس احترام از این کسان  
 از رعیت احترامی بر شما  
 زیر پاها را نبینید ای شما  
 حکم قرآنی که صادر بین ما  
 از گذر ایام هر یک بستگان  
 عبرتی گیرید حدی رستگار  
 لا جدا از هم به یک سویی روان  
 همنشین موسی بشد قصاب هان

گوییا از سر پریده عقل شان  
 خالق را یاد سوگندی خورم  
 کاش یا رب بین مان دوری بیود  
 از خدا خواهم از این امت جدا  
 مردمانی نیک اندیش آن کسان  
 حق گو ما بین ملت بردبار  
 در خطی گامی نهادند استوار  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 بر شما روزی مسلط مردمان  
 هر چه مال اموال باشد بین تان  
 آن چنان ظلمی ستم ها آشکار  
 خطبه ۱۱۷

#### نکوهش مردمان خود پرست

خود پرستی بین مردم بی شمار  
 قسمتی از مالتان را بخششی  
 خالق مطلق عطا کردش دلا  
 عده‌ای ما بینتان دوری دلا  
 عده‌ای میراث خوار ای مردمان  
 دور از جان دور از جنگی جهاد  
 ای شما مشتاق بی حد احترام  
 مردمان را هیچ انگاریدتان  
 این چه بدبختی میان قومی دلا  
 ای شما والا نشین در عجب ها  
 آن گرامی متقی دوران دلا  
 عبرتی گیرید از دنیای تان  
 از جدایی بین مردم شرمسار  
 همچو روزی شب جماعت مردمان  
 دور از عجبی شما ای مردمان

آن کسی شد پاکدامن زنده جان  
مرگ چون آید به کل از ما جد است  
ملتی در قحط سالی مرگ جان  
از زمان حال عبرتی گیریدتان  
هر زمانی سربلند ای مردمان

با برادر دین به پیمان هر زمان  
پشت هم خالی نه جانا این کسان  
چون محافظ ضربت از ما دور هان  
در زمان خلوت مرا ای مردمان  
پشت کننده حق را کویم همان  
تحت فرمان ایزدی یکتا خدا  
تا هدایت در مسیری نویدید  
در مسیری گام با حق منطبق  
آنچنان خالص در ایمان رستگار  
هان مرا یاری شما را رهنما  
بین هر یک مردمان اولی نگار  
بین خلقی من سزاوارم به دم  
منتظر ماندید تا کاری کنید  
همچو کوهی پایه هایش ماندگار  
در میان جمعی شواهد ازدیاد  
اصفیا را اولیایی بین مان  
او نبی را جانشین از اولیا  
اولینش شد علی با عدل و داد  
بین مردم اذن ربانی عیان  
او همان خاتم محمد با علوم  
شکر یزدانی سپاسی کاینات

بندگان را همنشینی هر زمان  
در حقیقت مال از آن خداست  
این تبختر چیست در ما بین تان  
از خدا خوفی کنید ای مردمان  
جامه تقوایی بپوشید آن چنان

### خطبه ۱۱۸

#### توصیف یاران نکوکار

جزوی از یاران حق باشید هان  
عهد و پیمان با خدا بستندشان  
چون سپر در روز جنگی این کسان  
محرمی اسرار اینان هر زمان  
با کمک یاری شما ای مردمان  
رهنمایی با حقیقت آشنا  
رهنمایی با امیدی نا امید  
دین اسلامی پذیرد سوی حق  
پس مرا با خیرخواهی خواستار  
سالم از هر گونه شک تردیدها  
من سزاوارم که در دین استوار  
خالقی را یاد سوگندی خورم  
ای شما خوبان که یاران من شدید  
با برادر دین که محکم استوار  
من سزاوارم غدیری را به یاد  
بر گزیدش خالق بس مهربان  
او علی المرتضی باشد دلا  
اولیایی کالنجومی را به یاد  
روزگاری می رسد هادی زمان  
آخرین از اولیایی کالنجوم  
تحت فرمان کایناتی در حیات

همچو مولانا علی با دیگران  
وعده‌ای دادی به اذنی حق را  
جانشین توحیدیان از اولیا

بین تان باشد اخوت مردمان  
ای امید نا امیدان ای خدا  
برملا ما بین مردم ای خدا

### خطبه ۱۱۹

#### مسئولیت رهبری

تحت فرمان نیستید علت چه کین  
چون فرا خوانم ز فرمانم عدول  
تحت فرمان گر تحرک با شما  
در مسیری گام بر داریدهان  
از عدالت راه دوری هر زمان  
خارج از شهری شوم بی روح و تن  
خارج از صف مسلمینی با یقین  
دشمنان را یار از یاران جدا  
این چه کاری دور از من مردمان  
بی تفاوت تحت فرمان ایستم  
بیت مال مسلمین رانازم  
داوری ما بین تان مشکل علاج  
مردمان را رهنمایی در معاش  
در اطاعت امر یزدانم دلا  
در مسیری گام لا پیوسته ای  
در میان جعبه ها خالی رها  
بین هر یک دستجاتی ماندگار  
در فضای بین تان چون آفتاب  
متقی دوران میان امت همان  
رهنما ما بین امت رستگار  
آسیاب از محور اصلی دور هان  
دور از محور که اصلی ای نگار  
تحت فرمان امر یزدان مردمان

لال هستید ای شما یاران دین  
با علی دارید حرفی لا قبول  
عده‌ای گفتندشان مولای ما  
ای شما کوفی جماعت در زمان  
منحرف از راه اصلی کوفیان  
با چنین وضعی سزاوار است من  
با شجاعت مردی از مردان دین  
سوی دشمن کوچ هان دوری ز ما  
من امیرالمومنین مولایتان  
بر مسائل اجتماعی نیستم  
حامی شهرم مدافع لشکر  
جمع اموالی کنم باشد خراج  
در گرفتن حق مردم در تلاش  
از شما دوری مرا شایسته لا  
از شما دوری برون با دسته‌ای  
همچو تیری نا تراشیده دلا  
بین هر یک دسته ها چشم انتظار  
همچو محور سنگ باشم آسیاب  
محوری ثابت احاطه بر جهان  
تحت فرمان رهبری در خط یار  
گر ز محور دور گردم مردمان  
سنگ زیرین آسیابی برکنار  
می خورم سوگند بر خالق جهان



شهد شیرین را شهادت نوش جان  
تا برون از بین تان من بی گمان  
می شدم دور از شما توصیف حال  
از حقیقت روی گردان این چه کار  
ذهنتان مشغول عیبی زشتخو  
سود عاید لا فرار از این کسان  
راه روشن بین تان شد برملا  
دور از راهی که روشن شد عیان  
بهترین انسان که اعمالش به کشت  
پای ایمانش به لغزش هر دمی  
تیره بختان دور از وادی بهشت

اهل بیت مصطفی ما بین تان  
در بلاغت دین قرآن رهنما  
با وفاداری حقیقت را بیان  
در فروع اصل دینی چون نبی  
همچو انجم آسمانی رو نما  
از مسیر ثقل اکبر لا جدا  
راه هایش بس چه آسان ای زکی  
تحت فرمان رهبری ای مردمان  
می رسد آنجا که سر منزل دلا  
بر شما عاید چه سودی هر زمان  
منحرف از راه ایمان خسته جان  
گمراهانی بین امت بی گمان  
روزگاری می رسد گردد عیان  
گر ذخیرت توشه لا شرمند جان  
آن کسی باشد میان خلق ارجمند

گر امیدم نا امیدی بود هان  
کرده پایم در رکاب ای مردمان  
چون وزش بادی جنوبی یا شمال  
طعنه زن مردان شما در روزگار  
پر ز مکرری حيله در ضمن عیبجو  
گر چه از تعداد اکثر مردمان  
تا به جایی من شما را رهنما  
در هلاکت آن کسانی مردمان  
تحت فرمان هر کسی وارد بهشت  
سر نگون در آتشی گشت آن کسی  
نامه اعمال هر کسی در زیر کشت  
خطبه ۱۲۰

#### آخرت گرایی دور از دنیای خودکامه

می خورم سوگند بر خالق جهان  
ثقل اصغر اکبرش قرآن دلا  
عهد و پیمان را وفا ای مردمان  
تحت تعلیم نبی او را وصی  
بس علومى نزد ما قلبی دلا  
ثقل اصغر بین تان شد رهنما  
حکم قرآنی فرامینش یکی  
در صراطی گام بر داریدتان  
کاروانی طی اگر این راه را  
دم غنیمت استقامت مردمان  
تیره بخت گمراه مردم آن کسان  
بس پشیمان مردمانی این کسان  
زاد راهی را ذخیرت مردمان  
بس چه اسراری هویدا آن زمان  
از خرد اندیشه جانا بهرمند

غیر این صورت به دور از ماجرا  
در میان خلقی هم او عاجز دلا  
عقل حاضر را ندارد ناتوان  
نا توان تر آن که از دانش بری  
شعله هایش بس فروزان مردمان  
از یورش چون غل و زنجیر ای رها  
بسته در زنجیر و غل ناله کنان  
بین خالق انس و جنی یا ملیک  
معنوی گنجی که باقی بین ما  
دور از آتش عذابی رستگار  
در میان جنت چه شادان مردمان

بیعتی را بشکند دوری ز ما  
ما که هادی بین مردم رهنما  
از ولی رهبر کند دوری چه کیش  
بشکند حکمی که قرآنی تمام  
چون فرا خواندم شما را دم به دم  
با مخالف دین که معاویه زمان  
تا برون از دین شود بس فتنه ها  
تحت فرمانم که پیرو از قرآن  
تا برون از دین تمامی فتنه را  
می نمودم راه حق را آشکار  
حکم رهبر را اطاعت ماندگار  
دعوتی باری دگر ای مردمان  
دین توحیدی بکردم جنگ هان  
با کد امین لشکری نیرو همان  
عده ای تردید با شک در گمان

دیگران را هم دهد پندی دلا  
آن که دور از فهم و دانش ای رها  
هر که غایب دور از حاضر کسان  
ناتوان آن کس به دور از دانشی  
بر حذر از آتشی باشید هان  
عمق نا پیدا میان آتش رها  
چرک جوشان زرد آبش نوش جان  
بهتر از مالی شما را نام نیک  
نیک نامی بهترین ثروت دلا  
حمد رحمان خالق پروردگار  
دور از زرداب و جوشان چرک هان

### خطبه ۱۲۱

#### حکمت سیاست های مکر دشمنان

این سزای آن کسی باشد دلا  
با شکستی بیعتی دوری ز ما  
عهد خود را بشکند پیمان خویش  
این چه آیینی است عهدش با امام  
آن زمان را یاد خالق را قسم  
در جهاد اصغر شوید ای مردمان  
زیر پرچم گرد آید ای شما  
استقامت خیرتان این بود هان  
رهنما ما بینتان بودم دلا  
منحرف گرمی شدید از کارزار  
تا به راهی در تحرک رستگار  
گر تعدی حکم می گشتیدتان  
تا به همراهی شما با دشمنان  
جای بس افسوس صد افسوس هان  
مطمئن لا جنگ می کردم همان

تحت آیینی که قرآنی مبین  
 ضعف بیماری دین درمان همان  
 جبهه خالی کرده از من دور هان  
 خارها غلتیده غمگین ای نکو  
 با دگر خاری برون هر خارها  
 لا برون از پا که نشتر می زند  
 جان به لب آمد طبیب از دردها  
 بذر پاشد آبیاری کشتزار  
 دعوتی لبیک دور از ناز خواب  
 با عمل کردی جهادی بین مان  
 در برابر دشمنانی پر ز کین  
 با اطاعت رهبری حکم از قرآن  
 ناطق قرآن علی المرتضا  
 همچو اشتر سوی فرزندش روان  
 صف به صف گرد آمدند پیش امام  
 تا که دین باقی بماند در حیات  
 زنده ها غبطه به ایشان جمله عام  
 هر که خالص دین شود لا فخرها  
 بین تان گویند باید تهنیت  
 نصف شب ها خلوتی کردندشان  
 اشک ها باراندشان از چشمشان  
 اشک ها طولانی آمد ماجرا  
 با شکم لاغر به پشت چسبیده جان  
 رنگ صورت زرد گون همچون طلا  
 رخ نمایان همچو خورشیدی جهان  
 تحت فرمان رهبری والا سخن  
 در فراقش تشنه لب انگشت گزان  
 با گرامی مرد دورانی غنی

بس شگفتا با شما مردان دین  
 با کمک یاری شما ای مردمان  
 درد بی درمان من گشتیدتان  
 چون کسی هستم که در پایش فرو  
 هان چسان بیرون کنم این خار را  
 گر چه داند خار در تن بشکند  
 این چه درد مرگباری ای خدا  
 همچو آن کس ناتوان در شوره زار  
 پس کجا رفتند آن مردان ناب  
 آن قرآن خوانان کجا رفتندشان  
 پیروی از دین آیینی مبین  
 استقامت تا که ما پیروز هان  
 حکم قرآنی به اجرا مرحبا  
 آن چنان جنگی جهادی مردمان  
 تیغ ها بیرون کشیدند از نیام  
 در شهادت عده ای برخی نجات  
 خوش بر احوال آن شهیدانی بنام  
 زنده های جنگ لا شادی دلا  
 نیست جایز بر شهیدان تسلیت  
 این کسان آنان نبودند مردمان  
 با خدا کردند مناجات این کسان  
 چشم ها ناراحت از خوف خدا  
 روزه داران روز اینان مردمان  
 خشک لب از بس فراوانی دعا  
 با فروتن گردد در سیمایشان  
 آن کسان بودند برادر دین من  
 ما روان پشت سر هم آنان مردمان  
 تشنه کامانیم با ایمان قوی

ثقل اصغر اکبرش کامل تمام  
 با هزاران راه هایی فتنه گر  
 تا شما را سست از دینی جدا  
 رخنه در دین افکند لا رستگار  
 دین تان صد پاره هر یک حق نما  
 ضعف دینی آشکارا بین ما  
 می فریبد خلق را از دین جدا  
 از گروهی ضعف ایمان بی خدا  
 همچو خیط ابیض و یا اسود دلا  
 روی گردان هر که از پندم همان  
 نفس شان شیطان به ظاهر مرد پاک  
 دستجاتی مردمان را رهنما  
 رستگار ایمان به دور از فتنه ها  
 هر زمان را فتنه بیش آخر زمان

حرف هایم بشنوید ای مردمان  
 حرف هایم بشنوید با گوش جان  
 شاهی عینی خدایی جان پناه  
 دور از حکمی فرامینش قرآن  
 در کشاکش جنگ گرمی بین تان  
 با حیل نیرنگ دشمن فتنه ها  
 فتنه هایی بود از جانب شما  
 هر یکی با ما برادر دین همان  
 حکم قرآنی به اجرا بین ما  
 تا میانشان صلح باشد رستگار  
 حیف آنان باحیل کردند عدول

تحت فرمان رهبری والا مقام  
 می کند شیطان میانشان جلوه گر  
 آن چنان آرایشد خود را دلا  
 دین تان محکم چو کوهی استوار  
 بین تان وحدت شما از هم جدا  
 بین تان بس فتنه هایی برملا  
 با حیل بس فتنه هایی باریا  
 از شیاطین مردمان باید جدا  
 فتنه ها ما بین مردم برملا  
 من شما را پند گویم مردمان  
 در اسارت مردمانی سینه چاک  
 فتنه هایی در زمان ها برملا  
 تحت فرمان ولایت گرد لا  
 پنדהایم بشنوید ای مردمان

### خطبه ۱۲۲

افشای قرآن زدن برسر نیزه ها و هدف

### مبارزه

رو به مردم خلق را گفتند شان  
 با سکوت همراه من باشید تان  
 بین تان سوگند دادم خود گواه  
 هان چه شد اینک حکم ما بین تان  
 آن زمان را یاد شامی مردمان  
 لحظه ای را یاد پیروزی ز ما  
 بس چه قرآنی به سر شد نیزه ها  
 شامیان هم همچو کوفی مردمان  
 این چنین در خواست عفوی از خطا  
 حاکمیت حکم قرآن خواستار  
 حرف آنان را بکردیم ما قبول

بارها گفتیم شما را مردمان  
 ظاهرش ایمان و باطن دشمنی  
 ابتدایش رحمتی باشد دلا  
 بهتر آن باشد نبردی را تمام  
 منحرف از راه لا با این حیل  
 هر یکی دندان به دندانی فشار  
 گر شما پاسخ دهید ای مردمان  
 بی تفاوت گر هم اینان خوار هان  
 جای صد افسوس ای مردم دریغ  
 چون شما تسلیم این مکرری شدید  
 خالقی را یاد سوگندی خورم  
 من چه کاری می توانستم دلا  
 بین مردم آن چنان مکرری دلا  
 گر پذیرایی حکم بودم دلا  
 از زمانی انس با قرآن دلا  
 ناطق قرآن منم مولایتان  
 یادی از جبهه جهادی را به یاد  
 با برادر قوم و خویشان جنگ ها  
 از مصایب نا گواری ها شدید  
 راه حق را طی نمودیم ما کسان  
 با جراحت های دردی سوزناک  
 حال می بینم کثری ها استوار  
 شبهه ها در فکرها نافذ دلا  
 با برادر دین مسلمانان نبرد  
 هر زمان احساس از وحدت جدا  
 وحدتی مابین لا عزم اتحاد  
 از هزاران راه یک راه انتخاب

این ملامت مکر باشد بین مان  
 کینه توزی همچو تمساح اشک همی  
 جز پشیمانی ندارد انتها  
 دور از مکرری که دشمن طرح عام  
 عزمتان راسخ شما غالب جمل  
 با ندا این آن نه کاری رستگار  
 آن چنان گمراه گردید آن زمان  
 غیر این صورت شما محکوم شان  
 مکر را دیدم که مخفی زیر میغ  
 بین تان قرآن حکم لا این حدید  
 لا پذیرا حاکمیت تا عدم  
 با قرآنی دشمنانی مکرها  
 دست شیطان بود در این ماجرا  
 پیروی از کار آنان لا سزا  
 تا به حال از آن نگشتم من جدا  
 تحت فرمان امر یزدانی قرآن  
 جنگ و کشتاری میان اب ابن زیاد  
 تا که حق از باطلی گردد جدا  
 دور گشتیم ما که ایمانمان شدید  
 در برابر امر او تسلیم جان  
 استقامت کرده فاتح مرد پاک  
 دین غبار آلوده در دستان مار  
 بس مفسر دین به رأی اندیشه ها  
 جنگ خونینی میان ما جلوه سرد  
 بین ادیان متحد ظاهر نما  
 ظاهراً مایل به آن لا قسط و داد  
 حق و باطل رونما زیر حجاب

## خطبه ۱۲۳

## میدان جنگ امداد گران

صحنه های جنگ را یاران به یاد  
 با شجاعت هر که ایمانش قوی  
 در نبردی هر قوی حامی ضعیف  
 هر ضعیفی را مدافع شد قوی  
 هر شجاعی بینمان برتر دلا  
 یاد اکبر در جهاد اصغر کنید  
 با چنان سرعت شما را جستجو  
 با مقاوم گر نبردی بین شان  
 لا رها از چنگ مرگی بین تان  
 بهترین مرگی گرامی مرگ هان  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 ضربتی بیش از هزاران تیغ ها  
 این که در بستر بمیرم سخت جان  
 گویا بینم که برخی از شما  
 همچو گله سوسماری ناله ها  
 مانده بین حق و باطل حاج واج  
 حقتان را پس نمی گیرید هان  
 این شما این راه میدان نبرد  
 زنده جاوید آن کسی شد در جهاد  
 سست ایمان رو به نابودی دلا  
 بر هوا نفسی که شیطانی دلا  
 ای شما خوبان به خوبی جلوه ای

## خطبه ۱۲۴

## رزم و تعلیم معنوی سربازان واقعی

## اسلام

انفرادی رزم را بگیرید یاد

لحظه ایمان تان بگردد ازدیاد  
 هر که باشد او دلاور لا غوی  
 در صفی ایستد که آیینش حنیف  
 تحت فرمان از ولایت رهبری  
 امتی را حامیانی ای رها  
 رهنمای مسلمین در حق شوید  
 مرگ در میدان نبرد ای نیکخو  
 ترک میدان یا فرار از جنگ هان  
 لحظه ای موعده بگیرد جانشان  
 بین امت در جهانی شاهدان  
 عمر من در دست خالق مهربان  
 بر وجودم سهل باشد ای رها  
 یابه آسانی برابر دشمنان  
 پشت بر جبهه کنید از آن جدا  
 در میان مرداب هایی مانده ها  
 راه پس پیشی شما را لا علاج  
 لا دفاعی این کسان از حقتان  
 رستگار آن کس که غالب نفس فرد  
 با جهاد اکبر شود غالب نهاد  
 نامدار آن کس که غالب بر هوا  
 پای ایمان کن قوی از خود رها  
 گنج معنایی طلب گر بنده ای

عزمتان را جزم سازید ازدیاد

با زره پوشان عدوی نیست باد  
 آن کسان ایستندشان ابزار لا  
 جنگجو جنگنده با دشمن دلا  
 ضربتی کمتر کنید احساس را  
 جای خالی ها دهید برخورد کم  
 لغزشی پیدا کند لرزد همان  
 تا دلیری رو به افزون مرحبا  
 سمت دشمن بی صدا پاتک به ننگ  
 می زداید ضعف و سستی را ز ما  
 عده‌ای دیگر محافظ با دفاع  
 تا نیفتد بر زمین پرچم همان  
 با علمداران نشان دادند به ما  
 با دلاور مرد دوران سرفراز  
 آرمانی را هویدا ورد جان  
 پرچمی صف ها ببندید ای یلان  
 با چنان ضربت قوی افتان ضعیف  
 از خدا غافل مشو او را به یاد  
 لا محول کار خود بر دیگران  
 اتحادی بینتان باشد همان  
 تا بدور از جیفه دنیایی گناه  
 ای دلیران مرزداران پهلوان  
 آخرت تیغی برون شد از نیام  
 بر تو نزدیک است از او دور لا  
 ای شما برجستگان بیدار شب  
 جبهه را خالی گذارد لا قرار  
 تا ابد مرگی شما را استتار  
 عمر او محدود مرگ آنجا قرار  
 با چنان شوق اشتیاقی جنگ یاد

در مقدم خط لشکر اتحاد  
 پشت سر آنان زره پوشان دلا  
 عده ای دور از کلاه خود دلا  
 آن چنان محکم فشارید سن ها  
 در برابر دشمنان با پیچ و خم  
 نیزه ها دور از هدف بر خورد هان  
 آن چنان خوابان دو چشمی را دلا  
 قلب ها آرام در میدان جنگ  
 حبس خاموشی نفس چون بی صدا  
 پرچمی در دست مردانی شجاع  
 حافظ پرچم برابر دشمنان  
 با شجاعت مردمان تاریخ را  
 پرچمی در قلب لشکر اهتزاز  
 پرچمی را حفظ باید مردمان  
 در مقدم صف به پیرامون آن  
 تن به تن هر کس به دنبال حریف  
 قدرت ایمانی به عزمی ازدیاد  
 دور از سستی ضعیفی مردمان  
 گاه باید کرد یاری دوستان  
 با جهاد اصغر به اکبر هم نگاه  
 بر خدا خالق جهان سوگند هان  
 گر فرار از تیغ دنیا هر کدام  
 آخرت تیغی ز رگ گردن دلا  
 از شرافتمند بزرگان عرب  
 هر که از جنگی کند جانا فرار  
 در غضب خالق الهی ماندگار  
 هر که از جنگی کند جانا فرار  
 آن چه کس باشد به آرامی جهاد

می سپارد خود کند خالی دلا  
 با چنان شوقی رود دور از سراب  
 نیزه دارانی دلاور بنده‌ای  
 در نیردی می شود ای آشنا  
 در میان میدان برابر شامیان  
 شامیان مشتاق برگشت از مکان  
 آن جماعت شامیانی بی وفا  
 اختلافی بین شان از جمع جدا  
 با خطا کاران هلاکت شامیان  
 در برابر حق شدند باطل نما  
 با چنان ضربت پیایی نیزه ها  
 باد در لای بدن ها جا به جا  
 هر طرف پیچد به شدت جا بجا  
 خرد سازد استخوانش با تبر  
 بر زمین ریزد چه خون هایی روان  
 می کنند ما را اذیت این کسان  
 هان پیایی حمله ور آن دشمنان  
 را که از ما دور گردند آن کسان  
 حمله ور مردان دینی جمله هان  
 رو تعاقب دشمنانی دیده ور  
 هان شکستی شامیان را جمله عام  
 هر کجا رفتند کوبیدندشان  
 پشت سر را لا نگاهی مردمان

مرگ را ببند به دستان قضا  
 همچو آن لب تشنه گامی سوی آب  
 جنتی را سایه باشد نیزه‌ای  
 آنچه در دل یا زبانی بر ملا  
 بر خداوندی خورم سوگند هان  
 آن چنان با اشتیاقی جنگ هان  
 از مکان میدان جنگی ای رها  
 روی گردان شامیان از حق دلا  
 از تو خواهانیم ما ای مهربان  
 چون خطا کردند آنان رینا  
 با کمک یاری ما ای رینا  
 جسم شان سوراخ گردد ای خدا  
 با وزش بادی چنان سوراخ ها  
 آن چنان ضربت شکافد کاسه سر  
 قطع سازد بازوان پاهایشان  
 چون مگس باشند سمج آن شامیان  
 ما مدافع در برابر شامیان  
 چاره‌ای لا تیرباران شامیان  
 با سواران جنگ جانب شامیان  
 با چنان مردان دینی حمله ور  
 با سواران جنگجویانی بنام  
 زیر سم اسبان دلاور مردمان  
 دشمنان آن سان فرار از جنگ هان

خطبه ۱۲۵

### توصیف دشمنان امام

مانه داور فرد را ای مردمان  
 بهترین حاکم خدا او را ثنا  
 خط مضبوطی است کاتب ثبت آن

حاکمیت بین ما باشد قرآن  
 انتخابی کرده حاکم بین ما  
 در میان جلدی نهان باشد قرآن



رسم خط دارد ندارد او زبان  
 آن کسی لازم مترجم آن قرآن  
 هر کسی از آن سخن گوید دلا  
 شامیان ما را بکردند دعوتی  
 ما به قرآن پشت لا ای مردمان  
 داوری ما بین مان حاکم خداست  
 آیه ها هر یک ز جانب ربنا  
 ثقل اکبر هان قرآن باشد تمام  
 ثقل اکبر طبق فرموده نبی  
 جنب هم جانا به یک سو می روند  
 بهتر از ما کیست داور بین ما  
 گر شما تسلیم سنت مردمان  
 مدتی تعیین میان خود دیگران  
 گر چه راضی نیستم این حکم را  
 هر که دانا بر حقیقت استوار  
 کار امت رو به سازش مردمان  
 راه تحقیقی معارف باز هان  
 با چنان ترفندهایی گمراهان  
 شامیان عمرو عاص ها دارندشان  
 این چه کاری هست مردم ناسپاس  
 نزد خالق برترین شخصی دلا  
 هر عمل نیکش به حق نزدیکتر  
 نزد او شایسته حقی بر ملا  
 گر چه از قدرش بکاهد با زبان  
 گر چه باطل قدر او افزایش  
 او کند دوری ز باطل مردمان  
 ای شما مردان که حیران در زمان  
 در کجا بودید اینجا آمدید

همچو ما گوید بیان یا گفتمان  
 در زبانهایی به شیرینی بیان  
 بس کسانی مختلف با فهم ها  
 حکم قرآنی به اجرا داوری  
 حکم قرآنی به اجرا هر زمان  
 هر کلام از آیه قرآن پیش ماست  
 بر پیمبر ختم مرسل شد عطا  
 ثقل اصغر اهل بیتی شد بنام  
 بعد قرآن ثقل اصغر ما وصی  
 لا جدایی بینشان با هم شوند  
 ما سزواریم اجرا حکم را  
 ما بدان اولی تریم از دیگران  
 این چه فتوایی بدور از علم هان  
 روز آید عده ای فهمند خطا  
 خوب می داند حقیقت آشکار  
 در زمان اندک حکم اندک زمان  
 در میان مردم حقیقت ها عیان  
 مردمان تسلیم گردانندشان  
 امتیاز حکم را گیرندشان  
 باطلی شد حق و حق شد ناشناس  
 آن کسی باشد به حق جانب خدا  
 دور از باطل گروهی بی هنر  
 در تمامی لحظه از باطل جدا  
 نیک نامی ها از او گردد عیان  
 بهرمنند از بهره ها گردانندش  
 از تعلق جیفه دوری هر زمان  
 هان چه علت علتی لا مردمان  
 از همین جا تا کجاها می روید

می رویم آنجا دفاع از حق مان  
منحرف از راه حقی آن کسان  
از قرآن عدلش کنند دوری همان  
دور از عدلی کتابی بس عظیم  
اعتمادی بر جماعت شام را  
باطلی شد حق نما مغلوبشان  
ای شما کوفی جماعت بی وفا  
دوری از ما پیروی از شامیان  
نیمه راه از من جدا با شامیان  
مردمانی فتنه انگیزان ریا  
ظاهری خوشنام باطن زشتخو  
گر برادر دین مسلمان نیستید

ای شما مردم به جانب شامیان  
روی گردان شامیان از حق هان  
لا پذیرش داد را ای مردمان  
منحرف از راه خطی مستقیم  
کوفیان افسوس بدنامی چرا  
با چنان ترفندهایی بین تان  
این چه کاری بود کردید ای شما  
باد نفرین بر شما نیرو بدان  
با شما همراه گشتم کوفیان  
نگ بادا بر چنین افرادها  
نیستند آزاد مردان راستگو  
گر مسلمانید سلمان نیستید

#### خطبه ۱۲۶

#### عدالت اقتصادی مرزبین اسراف و

#### عدالت

بس کسان دلبسته دنیا جیفه ها  
جذب مردانی کند ظاهر نما  
بین اشرافی مقسم بین ما  
بیت مالی را مقسم بین ما  
آن بزرگان قوم اشرافی قوی  
این چه حکمی بود صادر بین تان  
از عدالت دور گردم با شما  
فکر تان مخدوش دور از باطلان  
ثقل اکبر بین مان حاکم دلا  
تا زمان باقی شبان روزی به داد  
شمس منظومی محرک رو جنوب  
از کذایی مردمانی دورها  
بین مردم پخش می کردم چه زود

مردمان گفتند ای مولای ما  
با هدایا معاویه با پول ها  
ای علی اموال بیت المال را  
دست بردار از تساوی مال ها  
تا گرایش بر تو روی آور علی  
منحرف راهی شوم ای مردمان  
من امیرالمومنین ام حق مرا  
انحراف از حق لا ای مردمان  
این حکومت با ولایت هان مرا  
می خورم سوگند خالق را به یاد  
گر چه انجم در طلوعی یا غروب  
از چنین کاری کنم دوری دلا  
بیت مالی گر مرا شخصی بیود

لا توانایی مرا از حق جدا  
 مستحقان را کنیم امدادشان  
 می شود اسراف اموالی حلال  
 محترم ما بین مان ای مردمان  
 بین مخلوقات لا شرمنده ای  
 ثبت احوالی شود با شأن دلا  
 نامه اعمالی ذخیرت با حسیب  
 بر کسی بخشی خدایی را ثنا  
 بین مخلوقات خیر اندیش ما  
 دور از افراط و هر تقریط ها  
 بخشی ما را که دوری از خطا  
 با انابت توبه ای برگشت ها  
 بهترین ها را مذمت هان همین  
 روزی بخشیده مصرف ها همی  
 دور از دنیا و ما فیها دلا

من خطا کارم چه گویم مردمان  
 ای خوارج مردمان جاهل دلان  
 را چرا گمراه می دانید چرا  
 ای شما خارج ز دین مست هوا  
 هر کسی را نامه اعمالی جزا  
 کور کورانه به گردن من نهید  
 دین رها کردید دینی جستجو  
 بی گناهان پاک مردان را نگاه  
 بی گناهان جرم دارند بی گمان  
 جرم زانی سنگساری مردمان  
 با کلام آیات قرآن بر ملا

بیت مالی جزو اموال خدا  
 ای شما مردم به هوش آگاهتان  
 گر به غیر از مستحق بخشیم مال  
 هر که بخشنده میان مخلوق هان  
 بین مردم او گرامی بنده ای  
 نامه اعمالی ذخیرت لحظه ها  
 بین مردم هر حبیبی لا حبیب  
 رخصتی داری دهی اموال را  
 غیر راه شرع مصرف لا دلا  
 بی کران نعمت به ما دادش خدا  
 مستحق محتاج یاری از شما  
 پای ایمان گر بلغزد ای رها  
 در میان دوستان آن بدترین  
 نعمتی بخشیده بر ما خالق  
 در تمامی لحظه خالق را ثنا

### خطبه ۱۲۷

#### دوری از افراط و تفریط

با چنین پندارهایی با گمان  
 با خطا کاری شدم گمراه هان  
 پس چه علت خاندان مصطفی  
 من خطا کارم نه امت مصطفی  
 نامه اعمالی است ما را ای رها  
 از نیامی تیغ ها بیرون کشید  
 ای شما کافر دلانی زشتخو  
 بس گنه کاران به ظاهر بی گناه  
 با چنین پندار و همی مردمان  
 بین تان مضبوط می دانید هان  
 حکم زانی را نبی صادر دلا

ارث اموالش به هر فرزند داد  
 بین حق باطل حقایق آشکار  
 کرد صادر حکم قاتل را دلا  
 زانیانی که ندارند همسری  
 بین هریک زانیان گمراه هان  
 از غنایم سهم می داد ازدواج  
 در جهان فانی و باقی ای رهی  
 هر گنه کاری به حکمی شد عذاب  
 حکم شرعی می شود صادر ز ما  
 ما که صادر حکم شرعی را دلا  
 حق حقوقی هر کسی را ای رها  
 هرکسی سهمی برد از بیت مال  
 ملتی ازبیت مالی بهرمنند  
 بدترین مردم جهانی این کسان  
 ملعبه دست شیاطینان دین  
 این و آن گمراه سازند این کسان  
 دور از افراط و تفریطی دلا  
 در هلاکت دو گروه از مردمان  
 آن چنان افراط از حق دور هان  
 کینه توزانی که بی حد دشمنی  
 بیش از حد کینه توزان دشمنی  
 بهترین مردم میان امت دلا  
 از چنین افراطهایی لا جدا  
 دست خالق با جماعت مردمان  
 اتحادی بین هم با دیگران  
 گوسفندی که ز گله شد جدا  
 هر که دور از اجتماعی مردمان  
 هر که مردم را کند دعوت دلا

گر چه زانی بود ذهنش نیست باد  
 آن کسی را رهنما شد رستگار  
 حکم خالق قطع دست دزد را  
 حد شرعی را حدودی ضربتی  
 از غنایم جنگ می بخشیدشان  
 با زنان مسلم بدور از هاج واج  
 هریکی از مردمان را کیفری  
 کیفری دیدش درون آتش مذاب  
 هر گناهی حکم دارد ای رها  
 لا تعدی از حدودش این روا  
 بیت مال مسلمین را سهم ها  
 سهم اسلامی برای ما حلال  
 هر کسی سهمی برد ای ارجمند  
 خارج از دین بین امت مردمان  
 گمراهانی ریز بین دور از یقین  
 خارج از دینان بی تقوا زمان  
 ای عزیزان در تمامی کارها  
 عده ای در دوستی افراط هان  
 منحرف راه آزمودیم این کسان  
 رو به باطل از حقیقت پس روی  
 از عدالت دور از حق پس روی  
 بین ما میانه رویان با خدا  
 با هم اینان در تمامی لحظه ها  
 امتی را حامیانی بین مان  
 لا جدا از هم اخوت بین تان  
 گرگ را او می شود طعمه دلا  
 بهر شیطان می شود فارغ ز جان  
 تا جدایی بین خلق از دین جدا

گر چه زیر عمامه من باشد همان  
 عمرو عاص و اشتیری را نیست فر  
 وحدتی ما بین امت مردمان  
 زنده ها از مرده هایی دور هان  
 با جدایی بین امت مرده ها  
 غیر از این آنان ز ما ای مردمان  
 از حیل مکاری به دور ای مردمان  
 از رسالت خاندانم مرد پاک  
 انتخابی تا که احیا عهد هان  
 حکم قرآن را به اجرا لا که طرد  
 ترک کردند حق را دوری از آن  
 دور از حقی شدند با عاطلی  
 بر هوا نفسی نه غالب در طرب  
 بر اساس حکم قرآنی همین  
 پایبند عهدی نماندند این کسان  
 از حقیقت دور گشتند داوران  
 هر که پیمان نشکند او ارجمند

خون او گردد مباح ای مردمان  
 گر چه دادند رأی بر آن دو نفر  
 علت این بودش که احیای قرآن  
 حق و باطل آشکارا بین شان  
 زنده ها یعنی که وحدت با شما  
 گر قرآن تأیید ما پیرو از آن  
 بین تان شری ز جانب من نه هان  
 کارهایم بر شما لا شبهه ناک  
 رأیتان این بود داور بین تان  
 ما گرفتیم عهد و پیمان از دو فرد  
 هر دو عقل خویش از دست دادگان  
 گر چه می دیدندشان حق باطلی  
 چون ستمگر ظالمان قدرت طلب  
 داوری با عدل باشد شرط این  
 جای بس افسوس از حق دور هان  
 عقل شان بر نفس شان مغلوب هان  
 ما به هر حالت به عهدی پایبند

### خطبه ۱۲۸

#### جایگاه علم و غیب

لشکری رابی صدا جانب به ما  
 جابجا لشکر به جانب ما همی  
 بی صدا با شیهه اسبانی همین  
 خانه ها زینت شده در این جهان  
 همچو خرطوم فیل هایی ناودان  
 اشک ریزان لا برای کشتگان  
 در تحیر ماندگانی بی صدا  
 چهره اش بر خاک مالیدم نکو  
 بی بها دنیا برایم مردمان

احنف ابن قیس بینم گویا  
 با چنان سرعت سوارانی قوی  
 چون شتر مرغان نوردیدند زمین  
 وای بر هر کوچه های آباد هان  
 بصره را بینم چو بال کرکسان  
 بصریان را وای و صد افسوس هان  
 لا سراغ از گمشده هاشان دلا  
 بر زمین کوبیده دنیا را به رو  
 از تعلق جیفه دنیا دور هان

چون طلوع آفتابی صبحگاه  
میستلای درد را لا مرهمی  
خانه دنیایی سرای فانیان  
رخ زمین را خاک مالی همچو من  
چون سپر چکش که خورده چهره ها  
با یدک کش اسب هایی همچو شیر  
بر زمین افتاده از بس کشته ها  
بس چه پیکرهای زخمی زیر پا  
هان فراری اکثریت مردمان  
ای برادر کلبی ای سائل زمان  
او مرا تعلیم داد علم زیاد  
جز خداوندی نداند کس همان  
علم هر چیزی بداند ربنای  
امر یزدانی بریزند از سما  
از تولد مرگ آنان با خبر  
جز خداوندی که دانای زمان  
یک قلو یا چند قلو او را خبر  
یا شقی یا هان سعید همچون خلیل  
یا چه افرادی شونشان دوزخی  
قادی مطلق که دانا ای نکو  
گفته ها را فهم کن در ضمن خموش  
گر نداند هیچ کس باشد نه عیب  
علم قرآنست ما را هست کیش  
او محمد مصطفی ختم انبیا  
تا شدم امروز دانای زمان  
او مرا آموخت اسرار جهان  
من شدم دانا علوم غیب را  
پر ز علمی شد وجودم با دعا

با چنان دیدی زمینی را نگاه  
عاریت دنیا چه دارد جز غمی  
ای شما مردم بدور از این جهان  
نسخه پیچی شد بیان بر انجمن  
گویا بینم هم آنان را دلا  
پوششی دیاج گونی از حریر  
آن چنان کشتار خونریزی دلا  
زیر پاله زیر پا اسبان دلا  
کمتر افرادی اسیران جنگ هان  
علم غیبی نیست اخباری بیان  
از محمد مصطفی علمی به یاد  
علم غیبی چون قیامت علم هان  
نزد خالق علم ها باشد دلا  
تحت فرمان ابر باران ز دلا  
هر چه در رحم مادران صلب پدر  
کس نمی داند چه حادث در جهان  
حاصل رحم مادران دختر پسر  
زشت یا زیبا سخاوت یا بخیل  
هان چه افرادی بهشتی برزخی  
از تمامی مآجرا آگاه او  
علم غیب اینست ای کلبی تو گوش  
جز خدایی کس نداند علم غیب  
این که ما گوئیم علمی نیست بیش  
بر نبی داد علم را خالق خدا  
او مرا تعلیم علمی داد هان  
علم غیب اکتسابی فرض هان  
با دعای ختم مرسل انبیا  
بر وجودم سینه ام جا علم را

## عبرت گرفتن از دنیای زیبا فریب

بی کران نعمت شما ای مردمان  
مدتی کم در همین جا زندگی  
همچو مهمان چند روزی ماندگار  
چند روزی مهلتی دادند به ما  
در جهانی نیک و بد اعمال ما  
بس چه افرادی که خاسر در جهان  
بگذرد ایام خوبی در جهان  
بگذرد ایام خوبی ها بدی  
نفس شیطانی به هر آنی قوی  
ساز و برگ نفس هایی تقویت  
مردمان در گیر انواع بلا  
ساز و برگ فسق هایی آشکار  
کن نگاهی هر جهت را ای رها  
با چنان فقری کند او زندگی  
فرد ثروتمند بینی در تلاش  
می کند کفران نعمت ناسپاس  
بین مردم می کند او سرکشی  
گوش را کر می کند تا نشنود  
بس که کفران نعمتی کردند کسان  
صالحان خوبان کجا آادگان  
مقتی دوران کجایند مردمان  
آن مسلمانان با تقوا کجا  
راه و رسم پاک را طی کردگان  
رخت ها بستند شان اینان دلا  
از جهان پستی گذشتند این کسان  
غیر از این باشد مگر وارث شما

هر چه در هستی ز خالق مهربان  
خانه دنیایی خدا را بندی  
در سرا فانی جهانی کردگار  
چون بدهکاران که تضمینی دلا  
ثبت در دفتر تمامی لحظه ها  
گر چه زحمت کش نبردند سود هان  
روی آور هر بدی ها مردمان  
خوش بر احوال آدمی دور از شقی  
مردمانی را فریب زده شقی  
بین مردم شد جماعت تسلیت  
چون شغالان گرگ ها گفتارها  
با سهولت بس چه افرادی شکار  
عده ای بینی به فقری ابتلا  
با فشار اقتصادی بندی  
ثروتی جمع کرده امرار معاش  
بخل می ورزد خورد بس حق ناس  
پند ها را نشنود از آن بری  
از شنیدن پندها دوری کند  
بین همنوع بخل می ورزند شان  
با سخاوت مرد دوران هایشان  
در طلب روزی خود خشنود هان  
پاکدامن مخلصانی بی ریا  
صالحانی بی ریا ای مردمان  
از سرا فانی جهان جانب خدا  
دور از این شادمانی عیش هان  
رفتگان را نیستید در این سرا

ماندگانی دور از ذکری ثنا  
 دور از فهمی شعوری مردمان  
 دور از کاری که باشد بس خطیر  
 بر گزینند راههایی که بدند  
 مردمان درگیر قومی نابکار  
 کی از این مفسد بلایی بر کنار  
 بار دیگر در جهانی بر ملا  
 ریشه ظلمی را بخشکانند شان  
 از تعلق جیفه دنیایی جدا  
 در حرم امن الهی ماندگار  
 آن چنان باشند از شیطان گریز  
 جلب خشنودی رضا را آشکار  
 بر تو بخشند تا که راضی از سرا  
 امر معروفی کنند خود ترک آن  
 در میان آتش عذاب ای مردمان  
 از چنان نفسی که ربانی جدا

در میان اسباب منزل بی بها  
 لب بجنبید در مذمت دیگران  
 قدر آنان را شمارند بس حقیر  
 دور از وادی خاموشان شدند  
 مفسدان ما بین امت آشکار  
 مضطرب احوال مردان دیار  
 امر معروفی و منکر نهی را  
 در چنین وضعی کجایند صالحان  
 دور از نفسی که شیطانی دلا  
 از چنین دنیای پست چون بر کنار  
 بین مردم چون عزیزی عزیز  
 با عبادت طاعت از پروردگار  
 تا بهشتی جاودان به جای را  
 جای بس افسوس نفرین بر کسان  
 نهی از منکر کنند خود دور از آن  
 گر چه می داند که در گیر خطا

### خطبه ۱۳۰

#### تقوای الهی جهاد اکبر

مرد میدان یار دشتستان یلی  
 پس امیدت آن کسی باشد خدا  
 خشمگینی ز این سبب چشم آمدی  
 خاطر دنیایشان بس فتنه ها  
 خاطر دینت گرفتاری بلا  
 چشم از دنیای آنان بسته ای  
 وا گذاری کن به آنان خاک را  
 حفظ دینت کن که باشد ماندگار  
 هر که از دنیا فرار او رستگار  
 رو به ویرانی که دینش چون سراب

ای اباذر با وفا یار علی  
 خشمگین گشتی بخاطر ربنا  
 هان بخاطر خالق خشم آمدی  
 این جماعت از تو ترسیدند دلا  
 هان تو ترسیدی از این مردم دلا  
 خاطر دین پاک دامن گشته ای  
 دور از دنیای اینان شوورها  
 از چنین مردم که دنیایی فرار  
 رستگار آن کس که از دنیا فرار  
 مستمند آن کس که دنیایش خراب



هر چه از دنیا بگیرد مستمند  
بی نیاز آن کس که ایمانش درست  
عاقبت دانی چه کس سودی برد  
از حسد ورزان بخیلانی به دور  
باب های آسمان با این زمین  
بنده گر خوفی کند از کردگار  
از همان راهی رود پروردگار  
یوسفی را یاد آور قصر و بار  
جستجویی کن حقیقت را دلا  
دور از باطل که دهشت آورد  
گر تو تسلیم این کسانی می شدی  
سهم خود را داشتی قدرت تو را  
هان بنایم بر کسی دارد عمل  
قدرتی دارد که غالب بر هوا

### خطبه ۱۳۱

#### حکومت اسلامی شرایط رهبری

ای جماعت کوفیان آگاهتان  
ای شما مردم به سیما رنگ رنگ  
جسمتان حاضر که غایب عقلتان  
من شما را سوی حق خوانم دلا  
همچو آن بزغاله هایی پا فرار  
چاره ای لا می گریزد مردمان  
با کمک یاری شما هیئات هان  
چون به سیمای عدالت بنگرم  
از عدالت کی غباری محو هان  
کجروی ها آنچنان در حق رسوخ  
ای خدای جمله هستی کاینات  
جنگ و درگیری میان مسلمین

رهبری را ویژگی هایی بیان  
قلبیتان آشفته بازاری چو سنگ  
سوی حق خوانم توجه بر بیان  
مردمان آگاه از این گفته ها  
از صدای بانگ شیری بیشه زار  
تا رسد بر جان پناهی در امان  
سخت باشد دور از ظلمت جهان  
پیکری بینم غبار آلوده غم  
تا چو خورشیدی دگر تابان همان  
سخت تر باشد برون هان حق ز شوخ  
خوب می دانی چه کس دارد حیات  
خاطر قدرت حکومت لا همین

خاطر ثروت جهانی نیست هان  
 خوب دانی فاصله حق شد ز دین  
 آن نشانی های حق از دین جدا  
 باز گردانی حق را هان به دین  
 تا که مردم در سعادت زندگی  
 مردمان در امن و آسایش دلا  
 بار دیگر حکم اجرا بینمان  
 از تو خواهانیم ما پروردگار  
 من نخستین فرد بودم ای خدا  
 چون شنیدم دعوت آن لحظه ای  
 جز رسول الله پیشی در نماز  
 بر علی سبقت بگیرد ای خدا  
 فرد رهبر دور از بخلی دلا  
 عهده دار مسلمین است با امام  
 از حریصی دور باید رهبری  
 چون اگر نادان مسلمانی تباه  
 آن که ظلمی می کند بر مردمان  
 گر عطایا مردمی را قطع هان  
 چون مقسم بیت مال مسلمین  
 چون گروهی را مقدم داندش  
 رشوه خواری در قضاوت می کند  
 این چنین افراد کی گردد امام  
 حق مردم را کند گر پایمال  
 دور از حق صاحبان حق را  
 امتی را با چنین کاری تباه  
 آری ای انسان خاکی در زمین  
 رهبری مسلمین را در جهان

تا میان مردم تفاخر در جهان  
 همچو خیط ابيض که با اسود عجین  
 جایگاهش رو به خاموشی خدا  
 باز گردانیم حق گویا همین  
 بار دیگر خالق را بندگی  
 قلبشان آرام گیرد با خدا  
 حکم قرآنی که قانون در جهان  
 هادی ما باش تا ما رستگار  
 روی آوردم به درگاهت ثنا  
 شکر نعمت را بجا چون بنده ای  
 در جهانی کس نبودش او به راز  
 جز رسول الله جان بر او فدا  
 از معاصی دور دوری از خطا  
 او ولایت داردش ما بین عام  
 از حسادت جاهلی باید بری  
 سوی گمراهی کشد مردم صد آه  
 حق مردم را کند غصبی همان  
 از عدالت دور ظالم در زمان  
 حیف و میلی می کند گویا یقین  
 بین مردم اختلاف اندازدش  
 حق و باطل را به هم ربط می دهد  
 حکم قرآنی کند اجرا تمام  
 با گرفتن رشوه ای باطل حلال  
 سنتی ضایع کند در بین ما  
 رهبری را نیست لایق در گناه  
 هادیان دین رهنمایی مبین  
 غیر معصومان کسی لایق نه هان

## خطبه ۱۳۲

## یاد مرگ با ثنای پروردگار

خالقی را حمد او را هان ثنا  
آن چه را بخشیده یا اخذی خدا  
آن چه از نعمت به ما کردش عطا  
هر چه پنهان چیز باشد در جهان  
باطن هر چیز دارد او حضور  
هر چه در دلها نهان داند خدا  
آن چه را دزدانه بینی داند او  
من گواهی می دهم خالق یکی  
من گواهی می دهم ختم انبیا  
بر گزیده خالقی بس مهربان  
آن گواهی می دهم دل با زبان  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
جد باشد با حقیقت لا دروغ  
مرگ باشد با رسا بانگی پیام  
چون صدایش بشنود تسلیم جان  
زندگان انبوه خالقی در کمین  
خود بپا گول ات زنند این مردمان  
رفتگان را یاد با ثروت کلان  
داشتند هر یک درازی آرزو  
دور از او هام مرگی مردمان  
بی خیال از مرگ دور از مرگ هان  
چون عیان شد ناگهانی مرگ هان  
کوچ از این خانه دنیایی دلا  
چوبه تابوتی ببینی دست به دست  
با سر انگشت جماعت جا به جا  
داشتند آنان درازی آرزو

هر چه در هستی ز قدرت ربنا  
بر تمامی هر یکی شکری بجا  
در عطا بس آزمونی لا خطا  
غیر خالق کس نه آگاه از زمان  
هر چه در هستی یقین دارد شعور  
هر چه در هستی نهانی برملا  
یادی از خاطر بداند ای نکو  
نیست غیر از او خدایی ای زکی  
او محمد مصطفی باشد دلا  
او رسول الله بر امت جهان  
از درون بیرون یکی باشد بیان  
نیست بازی این که گویم مردمان  
همچو خورشیدی چه تابان با فروغ  
با چنان سرعت کند دعوت که عام  
کل خلقی را بمیراند همان  
حامیانت گر طرفداری همین  
کن تو یاد از رفتگان گردد عیان  
وحشت آنان از نداری بود هان  
با چنان افکارهایی تازه خو  
پشت هر یک آرزوها در امان  
در وطن جا کرده خشکی در امان  
کوچ از آن خانه امنی در جهان  
فارغ از جانی که از جسمی جدا  
دوش مردم جسم بر تختی نشست  
تحت تابوتی نشیمن دوش را  
در مجلل کاخ هایی ای نکو

آن درازی آرزو حالا نهان  
 خانه گوری را به یاد ای مردمان  
 وارثان هر یک ببرند سود و جاه  
 فرصتی لا تا انابت توبه هان  
 هر چه بود آخر رسیدش ماجرا  
 تا به جایی خود خدا داند همان  
 جامه تقوایی بپوشد مهربان  
 چون بپوشد رستگار اینجا دلا  
 کارهایش یک بیک توفیق دان  
 می کند کاری که راضی کردگار  
 خانه عقبی را به یاد هر لحظه ای  
 زندگی جاوید دارد ماندگار  
 خانه دنیایی چو عقبی ماندگار  
 تکیه گاهی تا به رفتن آن سرا  
 هر زمان باید مهیا بنده ای  
 تا به آن جایی سرایی پر ز ناز  
 هر دو عالم بیکران نعمت تو را  
 دو غنیمت شکر نعمت حمد هان

غرق در اموال و ثروت بیکران  
 زیر گل تاریک جایی از جهان  
 آن فراهم مال هایی شد تباه  
 همسرانش مزدوج با دیگران  
 بسته گردد نامه اعمالش دلا  
 با چنین مرگی رها از این جهان  
 خوش بر احوال آن کسی دانا زمان  
 جامه تقوایی به قلبش ای رها  
 کارهای نیک او گردد عیان  
 دم غنیمت مهلتی دارد که کار  
 بهره تقوا را ذخیرت توشه ای  
 حسن خلقش بین مردم آشکار  
 همچنان خوبی کند در این دیار  
 گرچه دنیا جای عابر ای رها  
 جایگاهی هان ذخیرت توشه ای  
 کوچ از این خانه دنیایی مجاز  
 حمد رحمان خالق کن ای رها  
 بر تو بخشیدش خداوند جهان

خطبه ۱۳۳

### عظمت والای قرآن

رشته هر کاری به ید پروردگار  
 هر چه ما بین آن زمینی زیر کشت  
 پهن دشتی هر کجایش دیدنی  
 جلوه زیبایی طبیعت شد عیان  
 حمد رحمانی کنندشان لحظه ها  
 لم یلد یولد خدایی را ثنا  
 صبحگاه تا شامگاهان زکرها  
 شاخه ها پر میوه ناظر دور و بر

آخرت دنیا مطیع کردگار  
 آسمان ها با زمینی پهن دشت  
 از درختان گیر هر روییدنی  
 آفرینش خالق بس مهربان  
 کایناتی در برابر او دلا  
 هر کلیدی دست او باشد خدا  
 هر گیاهی که به رویش ای رها  
 نور سرخی از درختی شعله ور

تحت فرمان خالق زیبا سرشت  
هر چه در عالم بخاطر آدمی  
ای شما خوبان به خوبی در جهان  
بهترین قانون کتابی از سما  
بین تان باشد سخنگو هر زمان  
هر زمان قرآن میان خلق استوار  
هر که با قرآن شود او ارجمند  
هر که با قرآن شود پیروز باد  
آورد جانبا به قرآن چنگ زن  
آن زمان خالق نبی را بعث هان  
بین هر مکتب مذاهب اختلاف  
وحدتی حاصل نشد پروردگار  
انبیاء را خاتمی شد مصطفی  
با تمام ادیان مخالف گفتمان  
مرز حق باطل عیان شد در جهان  
منحرف هر قوم و مذهب بین شان  
دین کامل بهترین دین بین شان  
کور دل مردم به این دنیا نگاه  
آن که دانا معبری داند دلا  
بر سرا باقی جهانی چون رسد  
دل نمی بندد به دنیا آن کسی  
دل ببندد بر جهان هستی کسی  
هر که بر دنیا توجه کور دل  
نیست چیزی در جهانی منزوی  
جاه و مالی را برایت داده اند  
صاحب اموال گشتی سیر از آن  
زندگی را دوست دارد این بشر  
چون نبیند مرگ را آسایشی

میوه ها تقدیم بر انسان بکشت  
آفرینش شد شود هان هردمی  
بر شما بخشید نعمت بی کران  
هدیه ای شد بر محمد مصطفی  
خسته از گویش نباشد در بیان  
با بیان هر آیه هایی ماندگار  
بین مردم عزتی دارد بلند  
دور از قرآن شکستی را به یاد  
هر که با قرآن شود شیرین سخن  
پانصد سالی که فترت شد عیان  
هر چه کوشیدند میان شان ائتلاف  
ختم مرسل را برانگیختش که یار  
تا که حجت بر خلائق برملا  
بین حق باطل حقیقت را عیان  
با بیان ختم مرسل مردمان  
مکتبی باطل بشد با این قرآن  
دین خاتم انبیا شد آن قرآن  
دور از دنیای دیگر در گناه  
از سرا فانی جهانی رو بقا  
جایگاهش را ببیند سرسبد  
توشه راهی را ذخیرت هردمی  
دور از دنیای دیگر ای رهی  
فارغ از دنیای دیگر زیر گل  
هر چه در دنیا سعادت اخروی  
هر چه لازم بهترین بخشیده اند  
چون که بگذشت مدتی دلگیر از آن  
دور از آسایش آرامش به سر  
دور از مرگی شود آرامشی

هر که او بینا خدا را بندگی  
می پذیرد مرگ را در زندگی  
چون چراغی چشم هایش روشنی  
تشنه علمی سیر از آبی که کُر  
آورد رویی که گیرد روشنی  
با قرآنی گفتمان ساکت شوید  
ثقل اکبر رهنما هادی زمان  
هر زمان دارد برایت طرح نو  
آخرین جمع در قرآنی شد مبین  
اختلافی بین شان یک ذره لا  
نیست از خالق جدا ای مردمان  
رهنمایی بهترین هادی قرآن  
در خیانت کینه ورزی غرق هان  
بیشتر مانید با خُلُقِ ریا  
دوستی ما بین مردم بس نکو  
بین همدیگر جدایی شد زیاد  
هر کسی در لاک خود در گیر کار  
در غرور علمی و ثروت ماندگار  
با غرور علمی هلاکت مردمان  
تا به دور از نفس شیطان ای رهی

همچو حکمت علم باشد زندگی  
یا فراهم توشه‌ای در بندگی  
مرده دل احیا به حکمت دانشی  
هر که عالم علم دور از گوش کر  
بی نیاز آن کس به حکمت دانشی  
راه حق را با قرآنی بنگرید  
گفته هایش بشنوید ای مردمان  
بس سخن شیرین قرآنی را شنو  
خود گواهی می دهم علم اولین  
هر یک از آیات قرآنی دلا  
هر که با قرآن شود همراه آن  
در شناساندن خدای مهربان  
گویا بینم شما را مردمان  
چون گیاهان رویش از سرگین را  
بین تان وحدت تمامی آرزو  
با فراهم ثروتی از اتحاد  
دشمنی شد بین مردم آشکار  
نفس شیطانی میان خلق آشکار  
رو به ویرانی جهان آباد هان  
از خدا خواهم که ما را یآوری

#### خطبه ۱۳۴

##### امداد غیبی در پیروزی

مشورت می کرد عمر در کارها  
در برابر رومیانی جنگ ها  
شرح حال از جنگ و جنگیدن همین  
از خدایی مهربان بر بنده‌ای  
سمت خالق پیروان را رهنما  
وعده‌ای از خالق یکتا خدا

با امیرالمؤمنین مولای ما  
صحبت از جنگی میان آمد دلا  
گفت مولانا امیرالمؤمنین  
سر بلند اسلام طبق وعده‌ای  
بنده‌ای مخلص که خاتم انبیا  
مسلمین را ضعف گر جبران دلا

مسلمین را یار یاور شد خدا  
کم نفر بودند یاریگر خدا  
بین ادیان دین کامل رستگار  
غیر کامل دین قرآن هر چیز فوت  
در برابر دشمنانی یا که فوت  
جان پناهم باش جانب من نگاه  
عزتی دارد تمامی لحظه ها  
با کسانی جنگجو رزم آزما  
تقویت تا آن دلاور جنگجو  
آن چنان کاری که لشکر در امان

هر بیان مولا به موجز شد عیان  
از منافق مردمانی بی وفا  
من کفایت می کنم با او سخن  
کیستی اخنس منافق شرح قال  
چون درخت بی شاخ و برگی لخت شده  
ای منافق زاده بی ریشه خطا  
گر تو باشی یار کس بی گفتمان  
یار آن کس گر تو باشی اوفقیار  
از میان ما رو برون خاموش یار  
در جهان باقی نمی مانی تلاش  
آن چنان گردی که باشی ناتوان

ای شما مردم گروهی بی وفا  
از حقیقت دور باشید کارها  
هان شما طالب مرا من با شما

سر بلند اسلام در هستی سرا  
مسلمین در بدو اسلامی دلا  
پایه ها دین را میان خلق استوار  
زنده جاوید است دینی لا به موت  
هر که یاریگر قرآن را رو به موت  
هر مسلمان را همین دین جان پناه  
هر که با دین زنده جاویدان دلا  
کن روانه آن دلاور مرد را  
کوچ ده هر خیر خواه همراه او  
گر شما پیروز لا بر رومیان  
خطبه ۱۳۵

#### شناخت دشمنان واقعی اسلام

بین عثمان با علی شد گفتمان  
در میان شان بود پور اخنس دلا  
رو به عثمان کرد و گفت اخنس که من  
گفت مولا با درایت شرح حال  
دم بریده کور دل لعنت شده  
می کنی جانا کفایت تو مرا  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
هان نگرداند خدایش دستگیر  
خیر از تو دور سازد کردگار  
کن تلاشی هرچه می خواهی معاش  
می نوانی آن چه را انجام آن  
خطبه ۱۳۶

#### بیعت مردم با امام

ناگهانی نیست بیعت با شما  
کارهایم نیست یکسان با شما  
من شما را طالب ام جانب خدا

خود کنید اصلاح تا یاری مرا  
دادگستر در جهانم مردمان  
بر سر جایش نشانم مردمان  
از ستمگر زادگانی ظالمان  
دور از حق با حقیقت آشنا  
لحظه ها با یاد خالق در ثنا

از زیبری طلحه و یاران شان  
گر چه پنهان حق را در بینشان  
خود نمودند ترک حق را مردمان  
انتقام خونش از من خواستار  
از شریکان جرم در این ماجرا  
خود شریک جرم بودم آن زمان  
من مقصر نیستم در ماجرا  
می کند محکوم خود را لا که بد  
قتل قاتل واجب آید بین مان  
حق بینم از حقیقت لا جدا  
من نه پوشیده ز حق ای مردمان  
کینه ورزانی چو زهر عقرب جُمْل  
همچو شب تاریک در شبیه همان  
همچو عقرب نیش زن زهری هلاک  
هر زبان بر ضد حق حیران چه کار  
حوضی از آبی بر آنان پر کنم  
تا ز آبی سیر لا گر نوش هم  
غیر از این حوضی ننوشند آب را  
تا که با من بیعتی در انجمن  
رو به فرزندش شتابان تا نما

می کنم آگاهتان جانب خدا  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
هر ستمگر را که ظالم ظلم هان  
داد مظلومان ستانم هر زمان  
گر چه مایل نیستند اینان دلا  
حکم قانونی کنم اجرا دلا

### خطبه ۱۳۷

#### ادعای طلحه و زبیر

می خورم سوگند بر خالق جهان  
دور از انصاف اینان مردمان  
خواستار حق گشتند این کسان  
ریختندشان خون او را این چه کار  
گر به همراه این کسان بودم که لا  
همچو آنان من بیودم مردمان  
این کسان خود ریختند خونی دلا  
این عدالت هر که کشتاری کند  
حکم قرآنی به اجرا عدل هان  
با من همراه است آگاهی دلا  
حق بر من در حجابی نیست هان  
ناکثین افراد اصحاب جمل  
خشمگین ظالم ستمگر مردمان  
ذهن و دلهاشان تمامی زهرناک  
ریشه کن باطل شده است حق آشکار  
خالقی را یاد سوگندی خورم  
آب را بیرون ز حوضی خود کشم  
غیر از این حوضی نباشد حوض ها  
روی آور مردمانی سوی من  
همچو هر یک مادرانی تازه را



تحت فرمانم بدور از ظلمتی  
بیعتی بیعت ز هر سو برملا  
از شما اصرار دستم شد گشا  
بسته دستم را گشودند مردمان  
بیعتی را گر چه دانستم عدول  
منحرف از راه دور از رهبری  
با زبیری ها جمعی از من جدا  
بین مردم شورشی شد بی امان  
آنچه رشتند محکم اینان باز هان  
ده تمامی آرزوهاشان به باد  
از هم اینان خواستم دوری ز ما  
لحظه آخر چون بدیدم عرصه تنگ  
دست رد بر عافیت قلبی همی  
کفر نعمت کرده از نعمت نه سود  
نقض پیمان کرده ایمان بشکند  
ترک حرمت کرده نقضی عهد هان

سوی من تازان که با من بیعتی  
بر فضا پیچید بانگی دادها  
دست ها بستم که دوری از شما  
از من انکاری شما اصرار هان  
مردمان مجبور کردند تا قبول  
از بزرگان آن که با من بیعتی  
طلحه ها بشکست عهد خویش را  
بس ستم کردند بر مولایشان  
از تو خواهم ای خدای مهربان  
دور گشتند این کسان از عدل و داد  
پیش از آنیکه کنم جنگی دلا  
صبر کردم تا دم آخر نه جنگ  
هر یکی زد پشت پا بر نعمتی  
نعمتی را هان که خالق داده بود  
هر که بعد از عهد پیمان بشکند  
وای بر اینان که بر مولایشان

### خطبه ۱۳۸

#### حکومت امام عصر

حکم قرآنی به اجرا با شعور  
با هدایت وحی هادی مردمان  
نفس خود تابع هوس ها ای رها  
بین مردم حمل بر قرآن همان  
از حقیقت واقعیت دور هان  
آن زمان صادق به تأیید عقل ها  
جنگ و خونریزی تمدن ها بسی  
می دهند از خود نشان باشد چه ننگ  
اولش شیرین و پایانش زهیر  
گر چه مک شیرین ز پستان مردمان

ناگهانی می کند قائم ظهور  
امتی را هادیش صاحب زمان  
آن زمان را یاد مردم با هوا  
آن زمان را یاد تفسیری عیان  
بس نظر ها مختلف تحمیل آن  
پیروی از حکم قرآنی دلا  
شعله ور ما بین مردم آتشی  
مردمان بر یکدگر دندان و چنگ  
با چنان پستان هایی پر ز شیر  
زهر آگین تلخ شد پایان آن

ای شما مردم نه آگاه از زمان  
 حاکمیت آن زمان پیدا دلا  
 غیر از این حاکم که فعلی مردمان  
 اکثر عمال حکومت ها دلا  
 با ولی الله اعظم حاکمی  
 چون معادن نقره هایی از طلا  
 هر کلید از گنج هایی را به او  
 بین عادل مردمان عادلترین  
 سنت جدش کند احیا همان  
 گویا بینم که او فریادهای  
 از تهاجم شامیان بر کوفه هان  
 شامیان یورش به کوفه مردمان  
 بس بریده سر بیفتادش زمین  
 با دهانی باز سنگین گام ها  
 تاخت تازش بی امان شد پایدار  
 می خورم سوگند بر آن خالق  
 اندکی از مردمان باقی میان  
 سرمه ای ماند به دور چشم ها  
 آن چنان خونریز شامی مردمان  
 تا مگر از دست رفته عقل ها  
 آن زمان بهتر که بر سنت نبی  
 بر رسالت مصطفی هان تکیه ای  
 عهد و پیمان را وفاداری دلا  
 از شیاطین نفس شیطانی جدا  
 نفس شیطانی تعلق جیفه ها  
 تا قدم بر جای پاهایش نهید  
 با تعلق جیفه دنیایی زبون

از زمان آینده آگاهی نه هان  
 با ولی الله اعظم بر ملا  
 حاکمیت بر شما مردم همان  
 کیفری بیندشان کیفر سزا  
 میوه های دل زمین بیرون همی  
 از زمین بیرون کشد بس پر بها  
 خالق مطلق سپارد ای نکو  
 او محمد شد در این هستی همین  
 با کلام الله قرآنی عیان  
 می کشد از سمت شامی رو به ما  
 خشمگین همچون شتر ای مردمان  
 بس بدن ها رو زمین دور از سران  
 همچو فرشی پهن زینت بخش بین  
 بر زمین کوبان به جانب ما دلا  
 حمله ور بر کوفیان هر سو سوار  
 امتی از هم جدا لا رهبری  
 اکثریت رو زمین افتادگان  
 اندکی ماند که بیشی رو فنا  
 بس درازا بین شان کشتار هان  
 بار دیگر رو به دانایی دلا  
 بین شان برپاست آثارش وصی  
 تا بدور از نفس خاکی جیفه ای  
 یادگار مصطفی ختم اولیا  
 تا توانایی شما را دورها  
 بین تان هموار کردش راه را  
 غرق در زینت چه زیورها شوید  
 می شوی جانا به کلی واژگون

## خطبه ۱۳۹

## ویژگی امام

تحت فرمان خالق را حمد هان  
پیش از من در پذیرش دعوتی  
در صله رحمی فراوان بخششی  
گفته هایم بشنوید ای مردمان  
دور لا نزدیک باشد مردمان  
بس چه شمشیر از نیامی شد برون  
عهد و پیمان ها میان امت دلا  
عده ای گمراهیان را پیشوا  
پیروی از آن کسانی مردمان

## خطبه ۱۴۰

## دوری از غیبت

از سلامت دین کسانی بهرمنند  
بر گنهکاران ترحم هر زمان  
هر که شکری را ادا از عیب دور  
علتی لا عیبجو گویای عیب  
هر کسی را آزمونی با بلا  
هر که در سختی گرفتاری دلا  
بر شما مردم ندادند رخصتی  
عیبجو آن کس که عیب خویش را  
ای شما خوبان به خوبی شهره عام  
پرده پوشی شد خطاهای بشر  
یاد آری کی خطا بخشد خدا  
در گناهی سرزنش لا دیگری  
از معاصی گر بشر دوری کند  
هر بشر را خاطراتی ای رها  
خالقی را یاد سوگندی خورم

شکر نعمت را ادایی هر زمان  
کس نبودش از حقیقت پیروی  
کس نکردش هان تلاشی ای رهی  
هر کلامی را به منطق درک هان  
از نیامی تیغ بیرون جنگ هان  
تا خلافت را تصاحب هر زبون  
بشکند از هم به پاشد رو فنا  
پیروی از جاهلانی بی وفا  
گمراهان عالم نمایان در جهان

دور گشتند از گنه بس ارجمند  
شکر نعمت را ادایی مردمان  
دور از هر عیبجویی درسرور  
عیب ها گوید بیندازد به ریب  
دوستان را با بلایی ابتلا  
یار او باشید تا دور از بلا  
تا مذمت هر که را بی حرمتی  
بر دگر افراد بیند برملا  
حسن را دیدید دور از قبیح نام  
از خطا دوری به دور از هر شرر  
آن زمانی که به درگاهش دعا  
هر بشر را بس خطایی ای رهی  
از مذمت هر بشر دوری کند  
بهترینش آن که دوری از خطا  
خوش بر احوال آن کسی دور از اثم

با گناه کوچکی درگیر آن  
مرتکب آن کیفری دارد سترگ  
عیب باشد هر کسی را بی گمان  
کن تأمل لا شتابی خود رها  
از گناهی دور شو گردی نکو  
کیفری بینی نهانی در معاش  
عیب خود یا دیگری را فرق لا  
بس چه افرادی کنی افسرده حال  
با زبان ایما اشارت فرق لا

از گناهان بزرگی دور هان  
عیجویی چون گناهی بس بزرگ  
از هوا نفسی بدور ای بندگان  
در شمردن عیب افرادی دلا  
ما بشر را عیب ها بخشنده او  
ایمن از کوچک گناهانت مباش  
در تمامی حال دور از عیب ها  
گر بگویی عیب خود آزاده قال  
ای بشر خاکی بدور از عیب ها  
خطبه ۱۴۲

#### معرفی حق و باطل راه تشخیص آن

می کنم تا دور غیبت را همان  
راستی را پیشه سازد هر زمان  
با برادر دین خود یک سو نکو  
این کسان گیرند پاداش از ملیک  
خانمان سوز است آدابش بسی  
گر سخن داری حضورش برملا  
باز گویی لا که غیبت از شما  
دور از گفتار آن عیب است هان  
می کند گاهی که پرتابش خطا  
اکثریت تیرها غیبت همان  
هر کسی هم اینچنین گوید گناه  
دور از باطل به حق روی آر  
از هوا نفسی که شیطانی گریز  
هر حقیقت را که حق گفتن نیار  
احتیاطی دور از غیبت شما

ای شما مردان به هوش آگاهتان  
زندگانی هر که با دین مردمان  
مطمئن با آن کسانی راستگو  
پاک دامن نامه اعمالش که نیک  
ای شما خوبان حذر از غیبتی  
پشت سر دینی برادر حرف لا  
گر شنیدید از کسانی حرف ها  
حرف هایی گر شنیدید از کسان  
گاه تیرانداز تیری را رها  
گفته های مردمان چون تیر دان  
گفته های باطلانی شد تباه  
بین حق باطل چهار انگشت شمار  
چون شنیدی باطل آمد ای عزیز  
آن زمان دیدی حقیقت آشکار  
ای شما خوبان که پرهیز از خطا

## خطبه ۱۴۳

## بخشش و احسان دوری از اسراف

آن که نیکی ها کند بر با کسان  
از فرومایه برد او بهره‌ای  
با ستمگر جاهلانی همقدم  
تا زمانی که به نا کس بخششی  
با کسانی رفت آمد همنشین  
آن کسی دار دسखा دستی دلا  
دور از بخلی حسادت آورد  
هر که را بخشید اموالی خدا  
بین فامیل آشنا اولی دلا  
گستراند سفره‌ای پر از طعام  
مستمندان را کند یاری دلا  
وام داران را ادایی قرض ها  
می کند بخشش که راضی کردگار  
خوش بر احوال آدمی پرهیزکار  
رخت بندد از سرا فانی جهان

## خطبه ۱۴۳

## نظام هستی

ای شما مردم به هوش آگاهتان  
می برد بر پشت خود گویا زمین  
گسترانید آسمان بس سایه ها  
چون شما مردم زمین با آسمان  
بی کران نعمت به هستی آشکار  
از شما چیزی نخواهد کردگار  
این زمین با آسمان هایی کرات  
آسمان با این زمین هر کاینات  
ای بشر خاکی خدا را لحظه ها

گر چه باشد نابجا ای مردمان  
سرکشان اشرار او را پیروی  
از کسان دوری و با ناکس علم  
از کسان دوری ز ایمان دل بری  
بین خلقی سرزنش گویا همین  
فی سبیل الله بخشد مال را  
با کرم دستی حسادت می برد  
بهتر آن باشد ببخشد مال را  
گر ببخشد مال را راضی خدا  
دعوت از مهمان کند چه خاص و عام  
رنج دیده مردمان را نازها  
از اسارت بندگان را او رها  
حق مردم را دهد تا رستگار  
توشه اعمالی ذخیرت رستگار  
تا به آن وادی که جنت ها عیان

تحت فرمان هر چه در هستی جهان  
هر وجودی را که جان دارد همین  
تا که آسایش فراهم بر شما  
تحت فرمان خالق بس مهربان  
بر بشر بخشیده شد از کردگار  
بی نیاز از ما بدان پروردگار  
بی کران نعمت ببخشد بر حیات  
با بشر خاکی به یک سو در حیات  
با درایت عقل جاننا کن ثنا

آزمایید بندگانش را خدا  
 با روش کمبود هر میوه درخت  
 بخل ورزد آسمان کمبود آب  
 توبه‌ای لازم دگر باری زمین  
 تا گنه کاران به دور از معصیت  
 هر که نافرمان به دور از رحمتی  
 توبه‌ای باید شما را کردگار  
 طالب آمرزش کنید از کردگار  
 مال و فرزندان شما را ثروتی  
 ای بشر مخلوق خالق را ثنا  
 بر کسی رحمت ز جانب ربنا  
 عذرخواهی از خدایی مهربان  
 بار ای پروردگار مهربان  
 با شنیدن ناله‌هایی سوزناک  
 از درون چادر برون از خانه‌ها  
 رحمت مشتاق فضلت بی کران  
 از عذاب انتقامت خوفناک  
 ای خداوند جهان گیتی فروز  
 امرده باران ببارد بر زمین  
 از تو خواهانیم ما را یآوری  
 از عذاب خویش ما را کن رها  
 چوب تر با خشک سوزد ای رها  
 مهربان ای مهربان خالق جهان  
 بر تو پنهان نیست افکار بشر  
 ما گنه کاریم در هستی جهان  
 پیش آمد ناگواری‌ها چه سخت  
 خشکسالی یک طرف ما را عذاب  
 ناتوان کرده است ما را فتنه‌ها

چون گناهی مرتکب اینان دلا  
 درب گنج خیر را بندد چه سخت  
 این زمین خشک دایم در سراب  
 روی شادی را ببیند همچنین  
 از مصیبت دور گردند منزلت  
 بار دیگر بخششی شد نعمتی  
 از عذابی چون ببخشد رستگار  
 نعمتی بخشد شما را بی شمار  
 زیور و زینت جهانی نعمتی  
 هر کجا باشی تمامی لحظه‌ها  
 پیش از مرگش کند توبه دلا  
 تا گنااهش را پذیرش رب جان  
 قادری مطلق که واحد در جهان  
 از وحوشان دام‌هایی روی خاک  
 ما تو را خواهان طلب باران خدا  
 با امیدی درگهت کویم هان  
 تا به آن حدی که مدفون زیر خاک  
 رحم کن بر ما چه دل‌هایی به سوز  
 نا امید از درگهت لا با یقین  
 روی گرداند ز ما قحطی همی  
 بی خرد مردان به زشتی ابتلا  
 خوب و بد با هم یکی از هم جدا  
 با کدام امید ما سویت روان  
 علتی لا ما شکایت از شرر  
 عذرهای ما پذیرا رب جان  
 ناتوان کرده است ما را تیره بخت  
 آن چنان سوزان کند دل‌ها کباب  
 دست این آن در گرفتاری بلا

تفیغ تا حدی فرو در استخوان  
 نا امید از درگهت لا رستگار  
 از غم اندوهی رها ما را خدا  
 بر رخ ما هان مکش ای ربنا  
 کیفری گر می دهی مقیاس لا  
 روی ما آن سفره‌ای را گستران  
 رحم کن بر ما دهی ای ربنا  
 از سما بارد زمین ای ربنا  
 مرده ها را زنده گردان ای خدا  
 تا گیاهان خشک دیگر بار ز  
 سیر از آبی طبیعت رو نما  
 آب در هر خانه رودی جابجا  
 هر درخت پر بار شد از میوه ها  
 هر چه را خواهی به آنی خلق یار  
 هر وجودی خالق را حمد هان

فتنه هایی بین ما چون شد عیان  
 از تو خواهانیم ای پروردگار  
 دست ما خالی تو پر کن ربنا  
 هر گناهی را که پنهان بین ما  
 زشتی اعمال ما را ای خدا  
 بار رحمت را بیار از آسمان  
 هر کسی را رحمتی بخشی خدا  
 سیر از آبی بکن ما را خدا  
 رو به رویش تا گیاهان خشک را  
 سود آور بار بفرست از سما  
 تپه با هر کوهپایه دشت ها  
 سیل جاری از میان دره ها  
 چون طبیعت شادمانی هر کجا  
 قادری مطلق تویی پروردگار  
 بی کران نعمت هویدا در جهان

#### خطبه ۱۴۴

#### ویژگی های امامان اثنا عشر

آن زمان مبعوث دادش وحی را  
 بین مخلوقات هستی شد عیان  
 حجت اش ما بین خلقت شد نبی  
 مردمی را سوی حق جانب خدا  
 تا هدایت مردمان دور از گناه  
 از درون بندگان خلق جهان  
 هر چه اسراری میان آدم نهان  
 هر چه غایب در میان باشد زکی  
 هر وجودی را که دانا خلق هان  
 بر خداوندی که مطلق جاودان  
 بی خبر لا خالق مطلق جهان

هر نبی از انبیا را هان خدا  
 خالق را حجتی باشد میان  
 جای عذری هان نماند بر کسی  
 با زبانی راست هر یک انبیا  
 دعوتی کردندشان بر راست راه  
 پرده بر گیرد خدای مهربان  
 ای شما مردم شوید آگاه هان  
 خالق مطلق بداند او یکی  
 لم یلد یولد خدایی مهربان  
 لا نهان اسرار هر چیزی نهان  
 هر چه در سینه نهان دارندشان

خواست هر یک آدمی را آزمون  
 نیک و بد ما بین شان فرقی زیاد  
 هر که از نیکان بدور از هر بدی  
 مدعی دانا به غیر از ما امام  
 علم قرآن را که دانا مردمان  
 غیر ما افراد نادر از قرآن  
 ضد ما کوشد هر آن کس ادعا  
 برد بالا اهل بیت انبیا  
 دیگران را خوار کردش ربنا  
 علم را خالق به ما کردش عطا  
 کرد محروم از حریم نعمتش  
 رهنمای بندگان جانب خدا  
 روشنی دل های کورانی شدیم  
 از قریشی مردمان بودیم ما  
 در خور دیگر کسانی نیست هان  
 والیان امت جهانی راستین  
 جای بس افسوس جاهل مردمان  
 از سرا باقی جهان گشتند جدا  
 از زلال آبی گذشتند گمرهان  
 تیره آبی از جهنم چشمه ها  
 گویا فاسق هم اینان گمرهان  
 همنشین با فاسقانی جاهلان  
 موی سر ابیض بخاطر فسق شان  
 با چنین حالی به مردم یورشی  
 همچو امواجی خروشان این کسان  
 شعله ای روشن نمایان هر کجا  
 می کند هر چیز را خاکستری  
 هان کجایند عقل دور اندیش هان

کمترین افراد دوری از زبون  
 کیفری دارند هر یک کن تو یاد  
 نیک پاداشی بگيرد متقی  
 هان کجا هستند شهره بین عام  
 ما شما ایشان کدامین هر زمان  
 تا حدودی علم آگاهی از آن  
 یی کند دانا به غیر از ما دلا  
 خالق مطلق جهان هستی خدا  
 شورشی کردند بر پا ضد ما  
 دیگران محروم جز نادر دلا  
 کور دل دانا به دور از عزتش  
 هادیان امت امامی آشنا  
 همچو خورشیدی در عالم رهبریم  
 از بنی هاشم درختی رو نما  
 علم دانایی ولایت مردمان  
 ثقل اصغر ما امامانی مبین  
 برگزیدند این سرا فانی جهان  
 رو به فانی جیفه دنیا ای رها  
 ناگوار آبی بنوشیدندشان  
 دور از آبی گوارا ای رها  
 یار منکر زشت اینان فاسقان  
 خوی بد را تقویت این ناکسان  
 خُلق و خویش رنگ زشتی مردمان  
 کف بر لب با غضبناکی بدی  
 حمله ور بر مردمان نابودشان  
 خشک و تر را هم بسوزاند دلا  
 خشک و تر یک جا بسوزند ای رهی  
 مشعلی روشن هدایت این کسان



همچو هادی روشنی بخش چراغ  
تا هدایت سوی حق با هادیان  
با نگاهی پاک ناظر بر جهان  
عهد و پیمان بستگان با رب جان  
روی آور بر متاع پست جهان  
از حلالی دور روی آور حرام  
روی گردان از بهشتی با صفا  
از سرا باقی جهان کردند فرار  
با تعلق جیفه دور از جنتی  
سمت دوزخ از بهشتی شد جدا  
توشه انبانی ذخیرت زشت هان  
توشه اعمالی ذخیرت زیر کشت

هر کجا گیریم از ایشان سراغ  
روشنی گیریم ما ای مردمان  
مقتی دوران کجایند این زمان  
پیش کش دل ها کجایند مردمان  
جای بس افسوس دنیا دار هان  
جان هم افتادگانی در ضلام  
سمت آتش روی آور با خطا  
با تعلق جیفه دنیایی قرار  
با شیاطین روی آور دوزخی  
با شیاطین روی گردان از خدا  
زشت کرداران دوزخ پیشگان  
آرزو داری روی جانب بهشت

#### خطبه ۱۴۵

##### شناسایی دنیا مذمت بدعت ها

چون خزانی برگ ریزان همچو برگ  
دور از غمباد ما لا در عزا  
استخوانی بین لقمه لا فرو  
در ازایش نعمتی حاصل کنید  
روزی را شد که تضمین از احد  
رو به ویرانی فرا گامی نهد  
چیزی از خوردن نیفزاید بدان  
روزگاری هان چه دارد برملا  
یک اثر دیگر بمیرد آن زمان  
چیز دیگر کهنه گردد آن زمان  
بار دیگر زایشی رشدی نمو  
با شکست شاخه رویش ریشه ای  
در درون آبی دهد بس ریشه ها  
بدعتی حاصل که در دین ماجرا

هان شما را می کند تهدید مرگ  
جرعهای نوشید هر باری دلا  
لقمه‌ای را گر فرو بین گلو  
نعمتی باید به دنیایی دهید  
روزی از عمرت بگیرد تا دهد  
عمر را گیرد کهن سالت کند  
مهلت ایام گیرد از تو هان  
گر شود نابود روزی از خدا  
آن زمان آثار زنده مردمان  
آن زمان نو تازه چیزی در جهان  
از زمین محصول را باید درو  
ریشه ها رفتند ما چون شاخه‌ای  
همچو پیوندی بدان هر شاخه ها  
سنتی را گر کنی ترکی دلا

سنتی احیا شما را رهنما  
 هر کسی گامی نهد جانب خدا  
 بینمان باشد که ثقل اصغر همان  
 سنتی زیبا به دور از بدعتی  
 عاقبت کارش نه روشن بین ما  
 بر همان سنت نبی کرد اقتدا

یزگردی را شکستی داده‌اید  
 جنگ را بردیم ما کردیم سود  
 دین اسلامی که آخر دین خدا  
 نصرت او بود دشمن زیر گل  
 همچو خورشیدی طلوعی کرد هان  
 وعده ها حتمی که ما پیروز هان  
 جنگ اول مسلمینی را نگاه  
 مهره ها را متحد یک در میان  
 بگسلد چون رشته از هم دور هان  
 هر کدام از مهره ها از هم جدا  
 همچو اول رشته تسبیحی همان  
 شد فراوان نعمت از اسلام دان  
 با هماهنگی رهبر بیش هان  
 چرخ گیتی را بچرخاند همی  
 بین حق باطل ز باطل ها جدا  
 هر مخالف بشکند پیمان همی  
 مرز داخل خارجی نا امن دلا  
 روی آرامش نبیند ای ره‌ی  
 با هدایت والیانی هم صدا  
 ای عمر گوید که باید عرصه تنگ

دور از بدعت حذر از آن دلا  
 برملا حق جاده‌ای روشن دلا  
 سنتی نیکو که عمری جاودان  
 اهل بیت مصطفی را سنتی  
 بین ما نو تازه آن سنت دلا  
 از چنین بدعت حذر باید دلا  
 خطبه ۱۴۶

### پیروزی اسلام مشاوره نظامی

قادسیه جنگ را یادی کنید  
 بر کمی بیشی طرفداری نبود  
 این چنین بود از خدا پیروز ما  
 با سپاهی جان به کف ایمان به دل  
 دین کامل آخرین دین در جهان  
 با امیدی بر خداوند جهان  
 وعده هایش حتم یاریگر سپاه  
 دان که رهبر همچو محکم ریسمان  
 بین شان پیوند چون تسبیح دان  
 پاره شد گر رشته تسبیحی دلا  
 چون جدا از هم چه مشکل جمع شان  
 از نظر تعداد کم افرادشان  
 این کسان را اتحادی بین شان  
 همچو محور آسیابی رهبری  
 با کمک مردم اداره جنگ را  
 گر جدا از سرزمین بیرون شوی  
 اتحاد از هم بپاشد ماجرا  
 هر که پیمان بشکند از رهبری  
 در تمامی لحظه خالق را ثنا  
 گر تو را بیند عجم میدان جنگ

قطع گردانید تا خشک فنا  
 بیشتر گردد طمع شاداب تر  
 با سپاهی بیکران جنگی علم  
 عاقب جنگی خدا داند چه کار  
 خوب داند هر چه باشد آن عیان  
 گفتمانی شد چرا مأیوس هان  
 خاطر آور با چه اندک ما قوا  
 با کمک یاری خدا ما جنگ ها  
 خواست این باشد که دینی روی پا  
 حکم قرآنی به اجرا رستگار

چون شوید آسوده باید ریشه را  
 با چنین فکری پیایی حمله ور  
 این که گفتی راه افتادند عجم  
 از تو ناخشنود گشت پروردگار  
 او توانا قادری مطلق جهان  
 از فراوانی لشکر دشمنان  
 یادی از ایام صدر اسلام را  
 در برابر بیش سربازی دلا  
 گر خدا خواهد ظفر از آن ما  
 تا زمان باقی جهانی ماندگار  
 خطبه ۱۴۷

#### جایگاه ثقل اکبر و اصغر

آخرین فرد انبیا را بین مان  
 بنده‌ای از بندگان خالق جهان  
 مردمان را سوی حق دعوت کنان  
 همچو ابراهیم شد او بر ملا  
 از بتان بیزار هادی مردمان  
 از بتان دوری نمودش خلق را  
 دور از نفسی تعلق جیفه ها  
 با قوانینی سماوی چون نبی  
 پایه قرآنی دین گشت استوار  
 با اطاعت بندگانی از خدا  
 بی کران نعمت ببخشیدش به ما  
 آیه ها بر خوان به مردم از نبی  
 وصف حال از خالق توصیف هان  
 خود شناساند به مردم رهنما  
 ملتی را می دهد کیفر بدان  
 دور از انصاف و عدلی مردمان

کرد مبعوث آفرینش کل جان  
 او نبی الله باشد مردمان  
 همچو پیشین انبیا هادی زمان  
 او مبارز بت شکن در بین ما  
 رهنما ما بین مردم در جهان  
 مرز بین حق و باطل را جدا  
 رهنما شد دور از شیطان دلا  
 امتی را رهنما شد آن نبی  
 با کتابی بین مردم آشکار  
 با بزرگی بین مردم بر ملا  
 معترف هر بنده‌ای او را ثنا  
 معرفت حاصل بشر را ای نبی  
 هر که خواند آیه هایی از قرآن  
 هر یک از آیات آیت از خدا  
 قهر دارد خالق مطلق جهان  
 ملتی را که بدور از حق هان

این چنین افراد گر اصلاح لا  
 همچو گندم می کند با داس مرگ  
 می رسد آن روزگاری بر شما  
 حق پنهان می شود در زیر خاک  
 باطلی ما بین خلقی حق نما  
 کذب گویان بر خدا پیغمبرش  
 نزد آن مردم زیان کالا دلا  
 گر درست خوانند و تفسیرش کنند  
 گر کنند تحریف با معنایشان  
 اقتدار رونق چنین کالای ناب  
 زنده با کالای قرآن زندگی  
 مرده آن کس دور از قرآن دلا  
 هر کجا ناظر ز معروفی جدا  
 شهرها ویران ز کاذب مردمان  
 حاملان قرآن ز معروفی جدا  
 بین مردم رانندگان اینان دلا  
 چون غریبانی که سرگردان راه  
 زندگی ما بین مردم این کسان  
 مردمانی بی تفاوت با خدا  
 گویا ما بین شان حاضر نیند  
 اتحادی بین هادی گمراهان  
 در کنار یکدیگر چون گرگ و میش  
 مردمان آن روز دور از اتحاد  
 گویا آنان بودند پیشوا  
 غیر معصومان عالم در جهان  
 رو فراموشی قرآن در نزدشان  
 جز خطی باقی نماند از قرآن  
 مدعی هر کس به نیکی در جهان

رو به نابودی کشاند ربنما  
 انتقام از مردمان ریزان چو برگ  
 حق ها پنهان و باطل برملا  
 باطلی مابین مردم جلوه پاک  
 ظاهر آراید فریید خلق را  
 آن زمانی بیشتر دور از برش  
 می شود قرآن که خلق از آن جدا  
 سودآور بین ما بس ارجمند  
 دل بخواهی بین اجماعی کسان  
 با جهالت مردمان در ناز خواب  
 در سعادت خالق را بندگی  
 بین کالاهای کاذب در خفا  
 منکری بینی به زشتی برملا  
 ظاهری زیبا پایدی ها عیان  
 واگذار آن را فراموشی دلا  
 دور از خلقی که مهجور از شما  
 بین مردم هان ندارند جایگاه  
 حافظان قرآن که حامل این قرآن  
 حاضری غایب میانشان گویا  
 این کسان از اجتماع بیریده‌اند  
 گر چه با هم لا هماهنگ این کسان  
 تا به آن حدی بدور از قوم و خویش  
 گر چه با هم دور از هم در نهاد  
 دور از قرآن که ناطق بین ما  
 نیست ناطق تا که توصیف از قرآن  
 جلوه‌ای ظاهر ز قرآن دور از آن  
 دور از معنای قرآن این کسان  
 رویتی شد این کسان از کاذبان

کیفری دیدند نیکان در جهان  
یادی از ایام دیرین زندگی  
این کسان با آرزوهایی دراز  
از سرا باقی جهان خود را جدا  
برملا چون ناگهانی مرگ شان  
توبه بابی را ببندند آن زمان  
کیفری بینند اینان جاهلان  
یابش توفیق آن کس از خدا  
رهنمای این کسان قرآن دلا  
هر که همسایه خدا شد در امان  
هر که بشناسد خدایش را دلا  
آن که دانا بر بزرگی کردگار  
هان فروتن در برابر خالق  
قادری مطلق خدا را قدرتی  
در برابر اذن هستی آفرین  
لا گریز از حق چو انسانی ز گر  
آشنا لا گر چه در ما بین مان  
ناشناس آن کس که با حق ماندنی  
عهد قرآن را بجا لا آن زمان  
دور از قرآن به قرآن چنگ لا  
این چنین باشد زمان ای مردمان  
ثقل اصغر اهل بیت مصطفی  
رمز دانش را حیاتی این کسان  
راز مرگی را بدانند این کسان  
از کلام آنان بگیرد حکمتی  
گر سکوتی این کسان منطق دلا  
لا مخالف دین هم اینان مردمان  
در میان آنان گواهی صدق دین

آیه قرآنی بخوان آگاه از آن  
را به خاطر آوری درکی کنی  
دور از مرگگی گرفتاران از  
با درازی آرزوها عیش ها  
لا پذیرا عذرها در آن زمان  
برملا انواع حوادث بین شان  
بعد مردن در عذابی این کسان  
خیرخواهی را طلب دور از بلا  
ثقل اکبر آشکارا بین ما  
هر که دشمن با خدا در خوف هان  
نیست لازم بین مردم خود نما  
جامه تقوایی بیوشد رستگار  
همچو خاک افتادگان در سجده ای  
در برابر قدرتش راکع همی  
در تمامی لحظه تسلیم او همین  
همچو ما انسان به دور از شرط اگر  
هر چه معلولی به علت زنده جان  
آشنا آن کس که دور از حق همی  
آن که پیمان بشکند فهمیده هان  
آن که قرآن را رها او آشنا  
حق پنهان زیر کشت خروار هان  
رستگار آن کس به اینان اقتدا  
راز مرگی را که پنهان فهم هان  
رمز دانش را که احیا هر زمان  
دانشی باشد شما را عزتی  
ظاهری باطن یکی شد برملا  
اختلافی بین شان لا در جهان  
دین صادق صامتی گویا همین

هر زمانی مردمان را رهنما

تا حکومت دست اینان برقرار  
از رفیقان دور طالب حق لا  
از سرا باقی جهان دور این کسان  
منحرف از راه از حقی جدا  
پاییند عهد و پیمان مردمان  
زود آید فاش گردد پرده‌ای  
می شوند شرمند اینان مردمان  
آنچه را خواهند اینان گر عیان  
جان همدیگر بگیرند هر دو بد  
این کسان سرکش گروه ای مردمان  
یاد آور سنتی را بین شان  
جنبشی کردند یورش مردمان  
علتی لازم که گمراهی عیان  
بس چه پیمان ها کذایی در رهند  
نیستم من آن کسی فریاد باد  
دست بر سر سینه‌ای با مرده‌ای  
مرگ در راه است جایی بس شگفت  
عبرتی گیرد ذخیرت توشه را  
مرده آن کس نام نیکی لا بجا  
بر سرا باقی جهان جمع توشه ها

این کسان از ثقل اکبر اقتدا

خطبه ۱۴۸

#### اهداف شیطانی اصحاب جمل

با زبیری طلحه ها امیدوار  
دوختندشان بر حکومت چشم ها  
آن دو خواهان حکومت مردمان  
دور از حبل المتین اینان دلا  
رشته ایمانی ندارند این کسان  
می کشند بر دوش بار کینه ای  
چون بیفتد پرده ها کاری عیان  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
قدرتی حاصل به اینان گر رسد  
ناکثین نامی گروهی بین مان  
آن خدا جویان کجایند آن یلان  
با خبرهایی دروغین این کسان  
علتی لازم به هر معلول هان  
با بهانه عهدهایی بشکند  
می خورم سوگند خالق را به یاد  
بی تفاوت بر صدای ناله‌ای  
از قضایا عبرتی باید گرفت  
یاد مرگی بشنود آن کس دلا  
این بدان تعریف دنیا ای رها  
بعد رفتن از جهان فانی دلا

خطبه ۱۴۹

#### یاد مرگ وصایای امام

مردم بیدار دل آگاهتان  
هر که از مرگی گریزد لا فرار  
هر تولد را سرآمد زندگی

هر زمان با یاد مرگی زیست هان  
هر کجایی می رود آنجا قرار  
زندگی آن به خدا را بندگی

هر حیاتی را مماتی ای عزیز  
 بس نهانی مرگ اسرارش دلا  
 تا کنون کس مرگ را نگشوده هان  
 خالق را خواست این باشد نهان  
 علم پنهانی است از ما دور هان  
 این وصیت های مولانا علی  
 این که از خالق اطاعت هر زمان  
 این که سنت را کند احیا دلا  
 دور از ضایع شریعت سنتی  
 تحت فرمان ثقل اکبر مردمان  
 هر دو اینان بین مان حبل المتین  
 هر دو اینان چون چراغی بین مان  
 این دو از هم منحرف لا مردمان  
 هر کسی را علم شد اندازه ای  
 هر کسی را عقل و ادراکی دلا  
 ذره ای از علم توحیدی به ما  
 بس چه افرادی که نادان در جهان  
 مهربان بخشنده خالق در جهان  
 آن زمان محکم قوی دین استوار  
 رهبری بودم شما را تا به دی  
 تا به امروز با شما فردا جدا  
 گر از این ضربت مرا باشد حیات  
 نیست حرفی غیر از این صورت مرا  
 ما چو افرادی دگر چون سایه ها  
 در وزش بادی که طولانی دلا  
 هر اثر آثار این دنیا فنا  
 هر وجودی را مماتی در حیات  
 با شما افراد دنیا زیستم

از همین آغاز از شیطان گریز  
 راز مرگی بس چه پنهان بین ما  
 راز را پنهان کند تا او عیان  
 چون قیامت ناگهانی مرگ هان  
 ناگهانی مرگ آید بین مان  
 هر پیامی بینتان باشد جلی  
 لا شریکی بر خداوند جهان  
 با شریعت آشنا دور از بلا  
 با ولی سنت نبی احیا نبی  
 ثقل اصغر بین مردم شد عیان  
 هر دو محکم استواری با یقین  
 همچو چشمی حق بین حق را عیان  
 تا جهان باقی زمان همدوش هان  
 ظرف علمی هر کسی را ای رهی  
 تا به حدی با علوم آشنا  
 داده شد از جهل دوری ما دلا  
 کمتر افرادی رها از جهل هان  
 نعمتی بخشیده بر ما بیکران  
 پیشوا آگاه آگه رستگار  
 مایه عبرت پندتان هستم بسی  
 او پیامرزد مرا هان با شما  
 از همین لغزش بیابم گر نجات  
 گام ها لغزد مرا باشد فنا  
 همچو سایه شاخساری رو نما  
 سایه ای از ابرهائی جابجا  
 با گذر ایام تقدیری دلا  
 غیر الهی که او را لا ممات  
 از گذر ایام پند آموختم

تن ز روحی روح از جسمی جدا  
 رو به خاموشی نفس دور از دیار  
 رو زمین افتاده بی حس در میان  
 مایه پند این جماعت رو فنا  
 عبرت انگیز است رویت جسم من  
 با شما یاران عزیزانی وداع  
 همچو با خالق ملاقاتی دلا  
 آن درون اسرار قلبم را عیان  
 اکثریت مردمان انگشت گزان  
 او نه لایق بین ما در انجمن

کالبد خالی بماند در سرا  
 این همه گفتار از من یادگار  
 روی خاکی پیکری ببینید هان  
 دست و پا چشمی و هر عضوی دلا  
 از رسا منطق مؤثر هر سخن  
 می روم از بین تان بیرون شجاع  
 بین من امت جدایی بین ما  
 از شما گر دور گردم آن زمان  
 رازهایی برملا ما بین تان  
 می نشیند آن کسی بر جای من  
**خطبه ۱۵۰**

#### حکومت هادی آخر زمان

خود عبور از راه گمراهی همان  
 منحرف گشتندشان دوری از آن  
 آنچه در آینده حتمی برملا  
 چون که رویت اعترافی بی گمان  
 دید ما ناقص ز فهم ادراک آن  
 می شود آینده فردا برملا  
 صبح ایامی درخشان روی آب  
 چون درخشش آفتابی برملا  
 هر غروب را طلوع ما بین مان  
 دیگری را برملا چون آفتاب  
 فتنه آشوبی که بودش شد بسی  
 پیش گویی ها شدش ما بین مان  
 گام بردارند هدایت بین ما  
 با روش هایی که جدش متقین  
 اجتماعی را دهد سامان چه به  
 در جهانی عدل بر پا مردمان

راست چپ راهی گزیدند مردمان  
 از هدایت روشنی راه این کسان  
 هر چه باید می شود تعجیل لا  
 با شتاب آن چیز را یابید هان  
 کاش لا دیدیم آن را مردمان  
 همچو دیروز است هان امروز ما  
 با سپیده دم طلوع آفتاب  
 مردمان بیدار قطعی وعده ها  
 هر طلوعی را غروبى مردمان  
 آن چه پوشیده شما را در حجاب  
 گر کند درک از میان ما کسی  
 برملا آن فتنه هایی در جهان  
 با چراغی مشعلی سوزان دلا  
 با همان سنت نبی احیای دین  
 گام بردارد گشاید هر گره  
 بردگانی را کند آزاد هان



یک حکومت در جهانی استوار  
 حق جویان عادلان یک سوعیان  
 طرح ریزی می کند فاتح همان  
 اذن سبحان می رسد رویت شود  
 آن که جویایش شناسد کیست نیست  
 در میان جمعی ولی الله ما  
 در برابر فتنه ها یورش همی  
 با دفاعی ریشه ظلمی را تمام  
 تا سعادت بار دیگر در جهان  
 از اسارت ملتیی آزاد همان  
 تحت فرمان از ولایت آن زمان  
 تحت فرمان ولی مؤمنان  
 دیده هاشان روشنی بخش از قرآن  
 در طنین افکنده فریادی کنان  
 در برابر ظالمان سینه سپر  
 سرکشند از صبحگاه تا شام ها  
 تا به حدی رو جلو رسوای کار  
 کرده جانا واژگون بس کار را  
 ملتیی برجا زدند پست رفت را  
 عده ای دیگر به سویش حمله ای  
 تا کنند اصلاح دور از هر خطر  
 همچو شیران حمله ای کردندشان  
 دور از منت خدا را لحظه یاد  
 در دفاع از حق چه جانها داده اند  
 با اراده خالقی یکتا جهان  
 با درایت عقل شمشیری کشان  
 تحت فرمان الهی هر زمان  
 از نیامی تیغ بیرون حمله همان

بین ملت ها عدالت برقرار  
 گمراهان هر ظالمی را دور همان  
 اتحادی بین مظلومان جهان  
 آن که پنهانی میان مردم زید  
 آن چنان ما بین مردم کرده زیست  
 گر چه می بیند ولی تشخیص لا  
 از میان ملتیی یک عده ای  
 تحت فرمان رهبری والا مقام  
 ظالمان سرکوب سازند این کسان  
 بین مردم برملا گردد عیان  
 اتحادی بین ملت ها عیان  
 عده ای آماده همسو با یلان  
 همچو صیقل خورده شمشیری عیان  
 گوش هاشان تحت تفسیر از قرآن  
 رو به میدان همچو شیری حمله ور  
 این کسان آنان که حکمت جام را  
 عده ای نا اهل مردان روزگار  
 در بلای خانمان سوزی دلا  
 بگذرد دوران اینان هم دلا  
 عده ای آسوده با هر فتنه ای  
 حمله بر فاسد گرانی فتنه گر  
 با شکیبایی به جانب دشمنان  
 فی سبیل الله کردندشان جهاد  
 جانشان تسلیم جانان کرده اند  
 جاهلیت دوره ای بگذشت همان  
 سر بلند اینان مدافع در جهان  
 در اطاعت آن خدایی مهربان  
 گردن دایی بشنودشان این کسان

مصلحان عالم که عالم در جهان  
تا به دوران جاهلی جاهل دلان  
هر کسی یک سو روان گمراهیان  
قرب با جاهل بدور از مؤمنان  
شد مکر تیره تاری در جهان  
پایگاهی شد بنا کانون گناه  
با روش فرعونیان رویت همان  
بر سرا فانی جهان روی آوران  
دور از عقبی جهان در گل نشست  
با تعلق جیفه دنیایی غرور

تا که شیطان نفس رانم هر زمان  
دل به ایمان زنده گردان رستگار  
با فریبی می کشاند بنگرد  
مردمانی را فریبد بین ما  
از شیاطین نفس خاکی در امان  
تحت فرمان خالق ما رستگار  
تا به دور از نفس خاکی ای رهی  
واحدی مطلق خدایی مهربان  
آخرین از انبیا ما بین مان  
او محمد خاتم پیغمبران  
با کلام از وحی آیات نبی  
فضل دارد بیکران ای مردمان  
از سرا فانی جهان جانب خدا  
ثقل اکبر را مفسر بین مان  
پرچمی افراشت هر جا برملا  
گشته غالب بار دیگر او جدا

با ولایت این کسان ای مردمان  
عده‌ای از بین شان برگشت هان  
راهها بس گونه گون شد بین شان  
منحرف از راه حق این کسان  
بنیه اسلامی توسط این کسان  
فتنه جویان را مقری جان پناه  
همچو مستان در تغافل این کسان  
روی گردان از سرا باقی جهان  
دل به دنیا بستگان دنیا پرست  
از سرا باقی جهان گشتند دور

### خطبه ۱۵۱

#### خبر از آینده خونین و مذمت گمراهیان

می ستایم خالق را در جهان  
از شیاطین نفس مردم بر کنار  
دور از شیطان که دامی گسترده  
با چنان زیور جهانی خود نما  
از خدا باید که یاری هر زمان  
یار ما هر لحظه شد پروردگار  
از خدا خواهیم ما را یآوری  
نیست غیر از خالق یکتا جهان  
خود گواهم بنده‌ای از بندگان  
منتخب از کردگاری مهربان  
ختم مرسل مصطفی باشد نبی  
او که بی همتا میان مخلوق هان  
رخت بست از بین ما خود را رها  
کی شود جبران نبودش مردمان  
گشت روشن با وجودش شهرها  
دور از جهلی که بر اندیشه ها

آن قساوت قلبها دل سنگ ها  
هر حرامی را محاسب با حلال  
دور از دینی الهی زندگی  
آن که با علم در میان جاهلان  
مثل اویسی کی بیاید اجتماع  
تیر رس هستید ای قوم عرب  
بی کران نعمت که ما بین شما  
از غروری بر حذر باشید هان  
بیم از سختی عذاب کردگار  
بس بلایی فتنه‌ای شد آشکار  
فتنه‌هایی تازه هر لحظه عیان  
باطن هر فتنه‌ای شد برملا  
با درایت عقل بر دارید گام  
اکثریت فتنه‌ها پنهان دلا  
دور از زشتی و رسوایی دلا  
همچو دوران جوانی حزب ها  
همچو آثاری به جا در سنگ سخت  
دست بدست گردد میان احزاب هان  
پیشوای آخرین شد اولین  
آرزوی این کسان دنیایشان  
این کسان گیرند سبقت بین شان  
خواستار هر تعلق جیفه‌ای  
آن چنان راغب به دنیا ای رها  
پیروان بیزار از رهبر دلا  
کینه بغضی بین شان باشد دلا  
سخت لرزان فتنه‌ای در آن زمان  
فتنه‌ای کوبنده مهلک مردمان  
قلب ها لغزان زدست فتنه ها

بار دیگر برملا ما بین ما  
ثروتی انبار روی آور ضلال  
همچو ملحد زندگی کردند همی  
جاهلان تحقیر می کردندشان  
بین خلقی رهبری والا شجاع  
با بلا تیری زندهش او که رب  
شکر نعمت را ادایی لحظه ها  
تا به دور از فخر نعمت هر زمان  
دور از هر کار بد تا رستگار  
دور از آشوب از بلا فرار  
از گروهک های احزابی جوان  
عقل هر یک فتنه‌هایی رو نما  
تا بدور از فتنه احزابی تمام  
با گذر ایام گردد برملا  
از گروهک ها و احزابی جدا  
ظاهرش زیبا و باطن حق نما  
حک شدش زشتی به دور از نیک بخت  
بین مردم همچو میراثی بدان  
اولین گمراه ابلیسی همین  
از سرا باقی جهان دور این کسان  
همچو سگ‌هایی به جانب استخوان  
از حرامی یا حلالی فرق نی  
از رقیبان می ربایند طعمه را  
رهبر از پیرو ز بیزاری جدا  
همدگر را می کنند نفرین ها  
می شود بر پا میان اعرابیان  
بین ملت ها جهان رویت همان  
فتنه ها ما بین مردم برملا

بین شک تردید اکثر مردمان  
 با هجوم فتنه ها اندیشه ها  
 هر که دافع در برابر فتنه ای  
 هر که ایستد در برابر فتنه ها  
 فتنه جویان همچو گور خرابی رها  
 بس چه لرزان محکم آیین فکرشان  
 بس حقیقت امر پنهان بین شان  
 ظالمان با سینه مرکب ها یشان  
 در غبار فتنه مهلک تک روان  
 تلخکامی های فتنه بی شمار  
 تازہ خونی را بدوشندشان دلا  
 این کسان آنان که دینی را خراب  
 زیرک افرادی گریز از فتنه ها  
 رعد و برق فتنه ها بین بشر  
 تا به جایی که جدا خویشان ز هم  
 هان جدا اینان ز اسلامی که ناب  
 خواب غفلت جاهلی ای مردمان  
 تندرست بیمار گردد آن زمان  
 در میان آنان چه افرادی هلاک  
 بس چه افرادی که ترسو در حیات  
 با قسم هایی دروغین خلق را  
 با تظاهر جلوه ایمان خلق را  
 ای شما مردم تلاشی آن زمان  
 آن چنان کاری کنند ای مردمان  
 بین خلقی پایه طاعت پایدار  
 در جهانی هان بماند جاودان  
 همنشین با هر ستمدیده دلا  
 دور از دامی که شیطان پهن هان

از درستی دور با گمراهیان  
 دور از هم همچو ابری جابجا  
 ضربتی مهلک خورد با ضربتی  
 می خورد بس ضربتی تا حد فنا  
 می گرفتند همدگر را گازها  
 همچو تار عنکبوت ای مردمان  
 رو به کاهش دانش حکمت آن زمان  
 زیر پاشان خرد محروم جهان  
 با سوارانی قوی نابود هان  
 بین محرومان بسی شد آشکار  
 این کسان خونخوار جانی بین ما  
 رو به ویرانی یقین را چون سراب  
 بس پلیدانی مدبر خود نما  
 طرح ریزی شد که خیلی در شرر  
 قطع خویشاوند و پیوندی علم  
 فتنه هایی جاهلان درگیر خواب  
 فتنه ها از بس که ویرانگر همان  
 اکثریت کوچ خواهند کردشان  
 خون هاشان رایگان ریزان به خاک  
 جان پناهی را طلب دور از ممات  
 می فریبندشان چنین افرادها  
 می کنند اینان بسی گمراه ها  
 دور از بس فتنه ها بدعت همان  
 پایه دین امت جهان محکم همان  
 عرق ملی پایه دینی استوار  
 مکتبی دینی به عزت در جهان  
 دور از هر ظالمی از او جدا  
 از مکانی دور هر جا دشمنان

حاضری ناظر خدا ما بین ما  
مرتکب هر کار بد رویت دلا  
بین خلق الله عالم بندگی  
بندگانی آفریدش بین ما

بی کران نعمت به انسان آشکار  
بین شان آدم که اشرف شد پدید  
هر پدیده خود گواهی او صمد  
گونه گون اشکال با هر رنگ ها  
لم یلد یولد که واحد ربنا  
ناتوانی عقل انسان شد بسی  
گر حجابی بین ما او بر ملا  
صانعی رویت نه مصنوع بر ملا  
با فرا گرفتگان ای بندگان  
همچو صانع مصنوعی فرقی شمار  
فهم باید ای بشر دانا زکی  
آفریننده جهان هستی همان  
از زبان گوشه و چشم عاری خبیر  
ناظری بینا به دور از هر حواس  
حد فاصل لا میان اشیا عیان  
چون رجا خوف آشکارا در نهان  
دور از بینای ما او بر ملا  
لا بخاطر ریزه کاری ای رهی  
چیره غالب بر تمامی خلق ها  
در برابر او به کرنش در حیات  
عمر دوران رو به پایان درگذشت  
خالقی را وصف گوید ای زکی

بر حذر هان از حرامی لقمه ها  
هر عمل کردی ببیند ربنا  
در اطاعت کردگاری زندگی  
حمد رحمان آن خدایی را سزا  
خطبه ۱۵۲

#### صفات خدا و عظمت امامان هادی

رهنما ما را به جانب کردگار  
برترین زیبا جهان را آفرید  
از ازل بوده است تا آخر ابد  
بس شباهت بین مخلوقی دلا  
این دلیل آن که خدا یکتا دلا  
ذات او را درک لا ما آدمی  
آشکارا از نهانی لا جدا  
بین مصنوع صانعی بس فرق ها  
همچنین بین فرا گیرندگان  
بین هر پرورده با پروردگار  
او نه از روی عدد باشد یکی  
از تحمل رنج و جنبش دور دان  
او که بینا باشدش گویا بصیر  
حاضر است آنجا به دور از هر تماس  
او جدا از هر چه در هستی جهان  
حاضری ناظر که ساری در جهان  
آشکارا خارج از چشمان ما  
در نهانی لا بخاطر کوچکی  
قادری مطلق توانا آن خدا  
بس فروتن هر وجود از کاینات  
هر وجودی را به روزی بازگشت  
کرده محدودش خدا را آن کسی

آن که محدودش کند او را حساب  
هر که خالق را شمارش آورد  
هر که گوید او چگونه یا چسان  
یا کجا باشد خداوند جهان  
آن زمان را یاد معلومی نبود  
لا پدید در جهان آن را به یاد  
آن توانایی نبودش در جهان  
ای بشر خاکی خدا را کن سپاس  
خوش بر احوال آدمی نیکی سرشت  
آشکارا شد چو خورشیدی دلا  
حق میان مردم ز باطل شد جدا  
منحرف از جاده راهی حق دلا  
دور از حق آن که باطل بود هان  
داده خالق هر کسی را روزی  
عده‌ای در خشک سالی ماندگان  
منتظر آن روز بودیم ما دلا  
هر یک از والی زمان اثنا عشر  
بین مردم اولی‌الله هان  
آن که خواهد جنتی را آرزو  
با تولا هر کسی وارد بهشت  
با تبری هر که دارد دوزخی  
هر که منکر شد امام عصر را  
دین ما را برگزیدش ربنا  
برگزیدش دین ما را کردگار  
از سلامت اخذ اسلام ای رها  
با کرامت بین ما اسلام ناب  
بین ما مخلوق حجت آشکار  
ظاهر قرآن به علمی استوار

در شمارش آورد کاتب کتاب  
از ازل بودن خدا اسمی برد  
کرده او را وصف توصیفی همان  
او شدش قائل برایش هست مکان  
خالق مطلق جهان عالم نبود  
پرورنده خالق بودش به داد  
او توانا بود و قادر مهربان  
در تمامی لحظه او لا ناشناس  
نامه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
با طلوع آفتابی بر ملا  
با ولایت اهل بیتی حق نما  
باز گشتی شد به اصلی راه ها  
حق پرستان با عدالت در امان  
از مقدر روزی بخشد همی  
منتظر باران که بارد آسمان  
با ولی الله دوران آشنا  
از طرف خالق مدبر بر بشر  
عاملان اصلی حکومت مردمان  
کشت اعمالی ذخیرت نیکخو  
نامه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
سرنگون گردد درون آتشی  
دور از جنت به دوزخ رهنما  
بین ادیان بهترین دین بر ملا  
هر که جانب حق روان او رستگار  
نام اسلام از سلامت اخذها  
بس درخشان همچو مصباح آفتاب  
هر که تابع حجتی او رستگار  
باطنش حکمت که حکمت پایدار

هان نگردهد کهنه قرآن یک دمی  
 رو به اتمامی ندارد ای رها  
 اول برج بهاری کن نگاه  
 با قرائت آیه قرآن فهم ها  
 روشنی بخشد فراوان برملا  
 آیه ها هر یک کلید ای مردمان  
 روشنی دیگر نباشد غیر آن  
 خود نگهبان چراگاهش دلا  
 در طلب هر بی نیازی را حسیب  
 زنده جاویدی که تا بی انتها  
 ثقل اکبر هادی ات گردد همین

داده شد مهلت برای چند روز  
 از ضلالت راه دوری از خطر  
 منحرف از راه با یک لحظه ای  
 با هدایت رهنما دوری از آن  
 تحت فرمان پیشوایی او شود  
 تا هدایت بنده را جانب خدا  
 آشکارا کیفری را بین مان  
 فارغ از این پرده غفلت مردمان  
 آن که بر حق پشت کردش درگذشت  
 غافلان دنیا خوردنشان چند مشت  
 چند روزی کرده بازی حال عیان  
 با هدف سودی به دور از هر زیان  
 این چنین لا در گناهی غرق ها  
 گونه غفلت ها که شیطان کرده کین  
 می کند کاری به غفلت مردمان

هر زمان خوانی درش نو آوری  
 بس شگفتی رویتی در آیه ها  
 همچو آبادی زمینی پر گیاه  
 حاصلش خیرات احسان از خدا  
 همچو مصباحی فضایی تار را  
 با کلیدی باب نیکی باز هان  
 جز به مصباحی که نورش از قرآن  
 مرزهایش هان حفاظت از خدا  
 دردها درمان کند همچون طبیب  
 هر که با قرآن بگیرد انس ها  
 ای بشر خاکی چه ثروت به از این

### خطبه ۱۵۳

#### غفلت زدگی و راه های درمانی آن

از طرف خالق جهان گیتی فروز  
 بر گنه کاران غافل بی خبر  
 بس گنه کاری به دور از توبه ای  
 منحرف راهی نباشند این کسان  
 دور از باطل به حق روی آورد  
 رهنمایش در تمامی لحظه ها  
 تا زمانی که خداوند جهان  
 آن زمان غافل دلان فهمندشان  
 آن زمان فهمند باید بازگشت  
 بر سرا باقی جهان کردند پشت  
 با زر و زیور جهانی این کسان  
 در درون این آرزو کردندشان  
 برده اینان غافلان دنیا دلا  
 من شما خود را بترسانم از این  
 از شیاطین نفس دوری هر زمان

افکند نفسی شما را قعر چاه  
 بهره گیرد هر کسی باید ز کار  
 آن کسی بینا بصیرت دیده‌ای  
 با درستی بنگرد هر کار را  
 این چنین افراد گیرند پندها  
 منتخب آن راه روشن این کسان  
 دوری از هر کرده راهی تنگنا  
 آن چنان کوشندشان تا عدل را  
 تانه باقی اعتراضی بین مان  
 فرصتی لا سخت گیری گمرهان  
 تا بترسند این که گویند حرف راست  
 پس به هوش ای مستمع آگاه باش  
 کن درنگی لحظه ها اندیشه ای  
 تجربت حاصل کنی در کارها  
 گفته هایی را که از قرآن نبی  
 آن کسانی که مخالف دین نبی  
 هر کسی را دین باشد رهنما  
 هر که از ما پیروی او رستگار  
 فخر را بر دیگرانی واگذار  
 از تکبر مرکبی جانا گریز  
 یادی از گوری بکن دور از دیار  
 می بری سود آن زمان گیری تو کام  
 هر چه در عالم بکاری بدروی  
 پیش از آنیکه بمیری در جهان  
 شو مهیا کن ذخیرت توشه ای  
 قبل موعد تانه بیرون از سرا  
 ناگهانی مرگ آید سویمان  
 خوش بر احوال آن کسانی پاکزاد

تا شما را غرق سازد در گناه  
 عاقل آن باشد که سودش آشکار  
 با شنیدن هر سخن اندیشه ای  
 چون به آگاهی رسد ای آشنا  
 عبرتی گیرند اینان ای رها  
 دور از هر پرتگاهی پرت جان  
 گم شدن در جاده هایی مرگزا  
 پاسداری ها کنند در بین ما  
 مهلتی لا گفتمان با گمرهان  
 بین ما با هر سخن تحریف مان  
 بین شان رسوای عالم داد خواست  
 دور از غفلت نگویی کاش کاش  
 هر سخن را بشنوی از بنده ای  
 لحظه ها با یاد خالق در ثنا  
 بشنوی چون حرمتی کن بر ولی  
 دور از اینان سفارش از نبی  
 در صدی از مردم از ما اقتدا  
 اولیایی کالنجوم ما گفته یار  
 دور از دانش معارف ای نگار  
 از شیاطین نفس خاکی ای عزیز  
 معبری باشد تو را شد آشکار  
 در اطاعت کردگاری خوش کلام  
 گندمی را گندم حاصل ای رهی  
 فکر فردایی کنی از رفتگان  
 کشت اعمالت درو در اخروی  
 نامه اعمالت فرستی ای فنا  
 دور از غفلت مهیا مردمان  
 در تمامی لحظه خالق را به یاد



بیاد اوایی می کنی در لحظه ها  
حکم قرآنی به اجرا مردمان  
حکم قطعی شد بیانگر حق را  
می دهد پاداش بر خوبان دلا  
گاه گیرد خشم بر ما ربنا  
از صفاتی ناپسند دوری دلا  
با عمل خالص رسی آنجا دلا  
از صفاتی ناپسند آن کس جدا  
اعترافی خالق را لا شریک  
کظم غیظی می کند لا خشمگین  
عیب از شخصی نمی گیرد دلا  
دور از بدعت میان خلق این کسان  
از ریا دوری کند یک رو دلا  
هر مثالی را مثل دان ای رها  
کل هستی غیر انسان ای رها  
در تعدی هر یک از درندگان  
فاسد انگیزان زنانی را نگاه  
جلوه گر ما بین مردم این زنان  
با فروتن مؤمنانی مهربان  
خوش بر احوال آن عفیفان روزگار

#### خطبه ۱۵۴

##### شرایط امام و رهبری

هر شروعی را سرانجام ای رها  
هر فرودی را فراز ای ارجمند  
دعوتش را کرد کامل ای رهی  
دعوتش لبیک گویند او بنام  
تحت فرمان ولی پیرو نبی  
بین دریا فتنه هایی غرق ها

بنگردد با چشم دل عاقل دلا  
می دهد تشخیص پستی ها بلند  
او که بر حق مردمان را دعوتی  
امتی را رهبری کردش قیام  
ای شما مردم اطاعت از نبی  
عده ای از دین امت شد جدا

با پذیرش بدعتی بس فتنه ها  
 دور از سنت پسندیده نبی  
 مؤمنان در گوشه ای ساکت دلا  
 اهل بیت مصطفایم مردمان  
 راستین یاران او هستیم ما  
 گنج دانش را نبی صاحب دلا  
 هر که خواهد خانه ای وارد شود  
 غیر این باید که دزدانه ورود  
 منطقی حکمی کند از رب آن  
 آیه ها نازل بشد از آسمان  
 ما تمامی اهل بیت مصطفا  
 گفتمانی گرمیان گویید راست  
 مردمان را رهنما شد هر امام  
 گام بر راهی نمایند پر خرد  
 آخرت را هر یکی پوران دلا  
 بنگرد با چشم دل هر کس دلا  
 سود عاید می شود دور از زیان  
 تقویت کارش چو بیند کرده سود  
 هر که کاری را به دور از دانشی  
 چون دونده راه در بیراهه ها  
 گر چه عجیل از هدف ماند بدور  
 هر که با دانش به علمی کار را  
 گام بردارد هدف باشد درست  
 هر که بینا با درستی کار را  
 با تناسب ظاهری باطن نما  
 آنچه ظاهر پاک باطن پاک هان  
 دوست دارد بنده ای را خالق  
 گاه اخلاقی چه خوش باشد دلا

ای رها ما بین مردم برملا  
 از فرامین الهی از نبی  
 کذب گویان گمراهان را گفته ها  
 همچو پیراهن تنش ما همچو آن  
 وحی را ما خازن گنجینه ها  
 باب های گنج ما هستیم ما  
 از درش وارد شود کاری کند  
 تا که کالایی برد هر چند سود  
 هر که وارد خانه ای شد لا زیان  
 شاهی حاضر خدای مهربان  
 خازن گنجینه رحمانیم ما  
 گر سکوتی می کنندشان هان رواست  
 راستگویان جهان هر یک بنام  
 هر یکی را دانشی والا سزد  
 در جهان فانی بقایی سیر ها  
 با درونی دید ناظر کار را  
 کار با اندیشه سودآور همان  
 چون زیان بیند توقف کار زود  
 خواهدش آغاز اتمامی همی  
 گام بردارد ندارد انتها  
 در ضرر خسران بیفتد لا غرور  
 با تجارب دیگران سنجد بها  
 رو به رونق کارهایش گر درشت  
 بنگرد واپس گرا لا ای رها  
 همچو روحی جسم بنگر کار را  
 گر پلیدی ظاهرش باطن همان  
 از عمل کردار او خالق بری  
 ظاهری باطن ز همدیگر جدا

بی نیاز از آب لا روییده ها  
رویشی بینی جهان گستر همین  
شاخه ای سرسبز به میوه اش همان  
با طراوت تازه نو بر میوه ها  
میوه هایش تلخ افتان روی خاک  
بار محصولش به کلی عیب دار

در تمامی لحظه ایام ای نگار  
ناتوان توصیف از خالق نکو  
با زبان الکن بیان ادراک ها  
در تحیر عقل دور اندیش ها  
از چه راهی می رسی تا انتها  
آشکارا بین ما حق ای رها  
هر کجا ناظر تجلی از خدا  
دید چشمی ناتوان از دیده ها  
مرز دید عقلی تعین ای رها  
درک مردم تا حدودی ای رها  
حد معین لا تصور دیده پاک  
هر وجودی را شمایل ای رها  
بی مشاور خلق کردش هر چه را  
خلق گیتی را چه احسن خلق ها  
رو به اکمالی جهانی شد پدید  
کل خلقی را شعوری ای نگار  
در اطاعت کردگاری مهربان  
در تمامی لحظه ذکر رستگار  
آفرینش جلوه هایی رو نما  
در جهان خلقت خدایی ای نگار

هر عمل را رویشی باشد دلا  
بس فراوان آب هایی در زمین  
آبیاری آن درختی پاک هان  
میوه هایش بس چه شیرین ای رها  
آبیاری آن درختی عین پاک  
با پلیدی آب هایی آبیار

خطبه ۱۵۵

### توصیف خدا خلقت خفاش

حمد رحمان خالق پروردگار  
عقل ناقص ما بشر از ذات او  
هر صفت از وصف خالق را دلا  
هر که را دانش به حدی ای رها  
با کدام عقلی شناسایی خدا  
تا نهایت ملک هستی راه ها  
برملا حق آشکارا جلوه ها  
بنگری با دیده قلبی چشم ها  
قلب را دیدی تجلی جلوه ها  
تا حدودی فهم از ذات خدا  
با چنان اندیشه هایی ژرفناک  
ذات خالق را نه صورت شکلها  
آفرینش کایناتی از خدا  
قادری مطلق خداوندی دلا  
خلق گیتی را چه احسن آفرید  
هر طبایع در اطاعت کردگار  
با معارف خوب بشناسی جهان  
تحت فرمان خالق پروردگار  
از صنایع حسن زیبایی خدا  
بس چه اسراری نهانی آشکار

هر چه در هستی جهان از او پدید  
 بس عجایب در جهان بینی پدید  
 روشنائی روز مدیون آفتاب  
 چشم اینان بسته در ایام روز  
 در سیاهی شب چه خلقی در حیات  
 بر خلاف اکثریت خلق ها  
 بهترین ضرب المثل بر آدمی  
 روز و شب بس کامل انسان ها دعا  
 لا شریکی بر خداوند جهان  
 ای بشر خاکی به دور از هر غرور  
 چشم خفاشی چنان کم بین دلا  
 روشنی دارد نگیرد نورها  
 با هدایت نور رخشان آفتاب  
 جا به جا با نور رخشان آفتاب  
 در تراکم نور رخشان آفتاب  
 روزها خلوت کند در گوشه ای  
 پلک خود برهم زند خفاش هان  
 ماهتابی بر گزیند چرخشی  
 دیده هایش با سیاهی شب که باز  
 تا زمانی چرخدش در آسمان  
 تا سپیده صبحگامی بر دمد  
 شب پره آن وقت بندد چشم را  
 روزیش را از دل شب چون شکار  
 هر وجود از آفرینش ای رها  
 بس منزله پاک آن پروردگار  
 هر وجودی سوی جانب کردگار  
 همچو روز روشنی شب را بدان  
 شب تلاشی می کند تا روز را

بی نهایت جلوه هایی آفرید  
 یک نمونه اش خلق خفاش ای به دید  
 چشم خفاشی ز دیدن در حجاب  
 می شود باز آن زمان انجم فروز  
 در چنان خوابی فرو گو یا ممات  
 شب خوابی های خفاش ای رها  
 خود بیانگر این که ما را همدمی  
 خلق گیتی آفرینش از خدا  
 هر چه صنعت صانعش شد رب جان  
 چشم دل بینا کنی یابی سرور  
 با درخشان آفتابی ای رها  
 از عجایب خلق گیتی یک نما  
 راه هایی را گزیند ردیاب  
 زندگی زیباست زیبایی حجاب  
 دور خفاشی به جانب ماهتاب  
 ناتوان از نور رخشان لحظه ای  
 تا سیاهی شب به گردش همچنان  
 در فضا تاریک یابد روزی  
 در تکاپو همچنان دوری ز آز  
 پرده از رخ آفتابی دور هان  
 لانه تنگ سوسمار روشن کند  
 پلک ها برهم زند دور از فضا  
 با قناعت روزی اش او سازگار  
 قبل خلقت روزی اش تقسیم ها  
 جاده را هموار کردش رهسپار  
 چون که از اویی به اویی رهسپار  
 بس چه موجودی تردد در جهان  
 استراحت کرده از نوری جدا

شب پره را داد چرخان در فضا  
جای رگ ها بس نشانی برملا  
نه چنان محکم که سنگینی کند  
حمل بارش را کند هر جا روان  
بار خود را حمل سازد هر کجا  
هر کجا اوجی فرودی آن همان  
از هزاران بس شگفتی یک عیان  
قدرتی دارید دوری از گناه  
رشد سن کامل شود پروازها  
با معارف زندگانی بندگی  
تحت فرمان هر وجودی از خدا  
پیکری را جان ببخشیدش حیات  
گونه گون او آفریدش رب جان  
یا نهان در کاینات از کردگار  
هر چه در هستی بخاطر ما دلا

گوش جان بینا کنم آگاهتان  
آن عزیزی بس چه والا اقتدار  
پیروی از من به جانب ربنا  
حکم جاری بین ما ایشان همان  
گر چه سختی راه تلخی برملا  
در اسارت بندگانی بی وفا  
نامی از اسلام باقی بین ما  
یک نمونه اش عایشه بودش دلا  
کینه در سینه اش چو کوره نارها  
کینه ها در سینه اش غلغل کنان  
دیگری در جای من بودش نه نام

بال هایش همچو لاله گوش ها  
بی پرو و رگهای اصلی بال ها  
آن چنان نازک نه در هم بشکند  
می کند پروازها در آسمان  
هر کجا خفایش جاننا جابجا  
گر کند پرواز در هفت آسمان  
لا جدا از طفل خود ای مردمان  
عبرتگی گیرید ای مردان راه  
آن زمان از مادرش گردد جدا  
آن زمان چون فهم کردش زندگی  
هیچ چیزی در جهان بیهوده لا  
بس منزله پاک خالق کاینات  
هیچ الگویی نبودش خلق هان  
هر چه در عالم جهانی آشکار  
خالقی را حمد جاننا لحظه ها

### خطبه ۱۵۶

#### ویژگی های قرآن و ره آورد ایمان

این چنین بس فتنه ها ای بصریان  
از شما خواهم به جانب کردگار  
روی آور دور از این فتنه ها  
با اطاعت تحت فرمان از قرآن  
راه جنت باز بر روی شما  
با چنین تلخی و سختی رنج ها  
هر کسی دعوی برد بس سودها  
بس خیال افکار غالب بر شما  
با خیالاتی نسایی برملا  
همچو کوره شعله ور آهنگران  
خواستند از او به ضد من قیام

لا قیامی بر خلاف میل شان  
 احترامی ام مؤمن باشد او  
 ما تمامی در ید قدرت خدا  
 راه روشن سمت ایمان برملا  
 می توان با نور ایمان رهسپار  
 با عمل نیکو به ایمان ای رها  
 علم و دانش تحت ایمان آشکار  
 چون به آگاهی رسد خوفی ز مرگ  
 با گذر ایام باید بنده ای  
 نامه اعمالش اگر خیری دلا  
 گر ذخیرت توشه ای وزر و وبال  
 جز قیامت جایگاهی لا میان  
 تا به منزلگاه آخر قرب هان  
 آن زمان ما را عیان این جایگاه  
 بنگرم گویا برون از قبرها  
 شاهدان عینی تمامی انبیا  
 در تکاپو سوی منزلگاه خویش  
 بس بهشتی خانه ها رویت کسی  
 هر کسی را خانه ای باشد دلا  
 غیر ممکن جابجایی خانه ها  
 این دو وصف از بی شمار اوصاف هان  
 یانه روزی را دهد کاهش دلا  
 بی کران نعمت ز جانب ربنا  
 ای بشر خاکی چه دارد دنیوی  
 آنکه دور از جیفه دنیایی دلا  
 با بها آن نامه اعمالی دلا  
 با الهی ریسمان محکمی  
 دردها درمان شود ما بین مان

تیره بختی واقعیت مردمان  
 خالق دانند اگر باشد نکو  
 خوش بر احوال آن کسی با ربنا  
 چون چراغی بین مردم رهنما  
 با عمل صالح چو صالح رستگار  
 تا به آنجایی رسی جانب خدا  
 هر کسی آگاه شد او رستگار  
 رو به پایان عمر را ببند چو برگ  
 توشه ای را هان ذخیرت توشه ای  
 با قیامت جنتی همراه ما  
 با قیامت دوزخان دوری ز مال  
 سوی میدانی شتابان مردمان  
 جنتی دوزخ و یا برزخ همان  
 با خدا همراه دوری از گناه  
 مردمان محشور قاضی ربنا  
 بین شان برتر محمد مصطفی  
 هر کجا منزل به دور از قوم و خویش  
 نامه اعمالش به ایمان شد بسی  
 با عمل نامه اش برایش برملا  
 امر با معروف منکر نهی را  
 قرب لا سازد اجل را بینمان  
 روزی هر کس مقدر از خدا  
 بر بشر بخشیده شد شکرش ادا  
 دور گشتی از قیامت اخروی  
 نامه اعمالی فراهم پر بها  
 تا به آنجا قرب گیرد جنب ما  
 آشکارا نور قرآن ای رهی  
 گر عمل باشد تو را جانب قرآن

با قرائت آیه ای حل مشکلی  
 هر که بر قرآن تمسک در امان  
 جامی از قرآن بنوش هر لحظه ای  
 کجروی هایی ندارد این قرآن  
 لا گرایش رو به باطل مردمان  
 از شنیدن جمله آیاتی دلا  
 تازه نوبر هر زمانی کهنه لا  
 هر که با قرآن سخن ها را بیان  
 پیشتر از آن کس به قرآنی عمل  
 بین شان مردی بلندی شد سؤال  
 هر چه از خاتم نبی بشنیده ای  
 با شهادت خالق آغاز کرد  
 یک دو آیت عنکبوتی را بیان  
 گر خیالی این چنین گفتند هل  
 بر خدا ایمان که آوردیم ما  
 این چنین لا ای شما مردان راه  
 آن زمان دور از مذلت چاه ها  
 سمت خالق رو که باشد جان پناه  
 شد چنین مفهوم تا بودش نبی  
 یومی از ایام پرسیدم از او  
 آن کدامین فتنه باشد بین ما  
 پاسخی دادش که ای مولای ما  
 گفتم ای خاتم نبی از انبیا  
 جز همین باشد که در روز احد  
 بس گران آمد برایم سخت هان  
 این چنین فرموده بودش یا علی  
 در پی ات آید شهادت ما بیان  
 این بشارت حتم قطعی استوار

با تمرکز آیه ها رفع تشنگی  
 حافظ اش خالق خدایی مهربان  
 دور گردی از تعلق جیفه ای  
 انحرافی راست گردد مردمان  
 تا ز باطل بازگشتی حق عیان  
 گر چه تکراری بیان ما بین ما  
 از شنیدن خسته دل لا گوش ها  
 بین مردم راستگو او بی گمان  
 گر چنین باشد مهنا بر جمل  
 یا امیرالمؤمنین پاسخ به قال  
 شرح حالی ده چه باشد فتنه ای  
 با تمسک بر قرآن دل باز کرد  
 تا حقیقت ماجرا گردد عیان  
 ما که خود مؤمن به دور از هر اضل  
 ما شما را آزمونی لا رها  
 بین تان بس چاه هایی پر گناه  
 چاه هایی آتشین چرک آب را  
 با خدا همراه دوری از گناه  
 ما بدور از آزمونی ای رهی  
 ای رسول الله ای رهبر نکو  
 آزمونی می کند ما را خدا  
 بعد من امت به فتنه آزما  
 ای رسول ما گرامی بین ما  
 در شهادت عده ای ما را نشد  
 من نگشتم از شهیدان بین شان  
 بر تو بادا مژده ای روزی جلی  
 روز آید بر تو رویت آن زمان  
 شرح ده ما را صبوری را چکار

شکر ایزد را ادا فرخنده جان  
 با شنیدن مژده ای رحل از جهان  
 بین شان چون ثروتی فتنه عیان  
 کمترین افراد خالص دور از آن  
 دین خود را رخ کشند در بین مان  
 انتظار رحمتی از ربنا  
 بر چنین افراد نازل رحم یار  
 گر عذابی نازل آید بین شان  
 این چنین لا کور دل باطن چرا  
 هر حرامی را حلالی فرض هان  
 از حلالی دور با خبث آشنا  
 آب انگوریست غلظت بیش بال  
 هان ربا را معاملت هر بنده ای  
 بهره را سودی کنند فرض ای رها  
 آن زمان بینم حقیقت ها عیان  
 در کدامین پایه بینم گو کنون  
 دور از علمی که باشد رهنمون  
 دور از تقوا و حیثیت حیا  
 فتنه آشوبی میان خلقی عیان  
 زندگی لا بس حیا ایمان به کُشت

در شهادت جای صبری نیست هان  
 مژده باشد بس بشارت مردمان  
 زود باشد یا علی این مردمان  
 فتنه اموال آزمونی بین شان  
 بر خدا منت گذارند این کسان  
 با چنین کاری طلبکار از خدا  
 می کشند اینان که رحمت کردگار  
 مطمئن از خشم خالق این کسان  
 این کسان دور از عذاب ربنا  
 با شهادت بس دروغین این کسان  
 با هوس هایی که غفلت را دلا  
 این شرابی را که نوشیم ما حلال  
 رشوه ای فرضی کنندشان هدیه ای  
 رشته ایمان این کسان با نرخ ها  
 یا رسول الله مردم را چسان  
 ارتدادی یا که فتنه آزمون  
 پایه ای از فتنه ای بین آزمون  
 پایه علمی مردمان مدرک گرا  
 جامه تقوایی فراموش آن زمان  
 هر کسی در لاک خود چون لاک پشت

#### خطبه ۱۵۷

#### تنهایی درگور عبرت از تاریخ خودسازی

با کلیدی حمد خالق را ثنا  
 در تمامی لحظه ذکر را بیان  
 رهنمایت عقل شد اندیشه فکر  
 روزیش تضمین ز خالق کردگار  
 از مضارع گیر تا آیندگان  
 تا کنون فردا گذر دوران همان

شکر یزدان آن خدایی را سزا  
 یاد خالق با کلیدی حمد هان  
 فضل و رحمت را فزونی کن به ذکر  
 بهره ای گیری ز نعمت روزگار  
 در گذر ایام دوران بنندگان  
 از زمان آغاز خلقت در جهان



آنچه بگذشته است دیگر باز لا  
جاودان لا آنچه امروز است هان  
ابتدا تا انتها هر کارها  
ماجرایها رویدادش برقرار  
ماجرایها با گذر ایام هان  
زندگی را هان سرانجامی دلا  
همچو خواندن ساربانان در چرا  
غیر نفسی را شما گر احتساب  
لا ذخیرت توشه ای نیکی دلا  
چون که شیطان نفس غالب بر وجود  
زشت رفتارش چه زیبا جلوه گر  
هر که در ایمان بگیرد سبقتی  
هر که را سستی عیان در کارها  
با عمل تقوا شما محفوظ هان  
آن دژی محکم مقاوم استوار  
در گناهی غرق با هر هرزگی  
ریخت پاش آن خانه‌ای ای مردمان  
لا دفاع از ساکنانش خانه‌ای  
کرده آنجا خانه امنی نیست هان  
ریشه‌های هر گناهی را دلا  
می‌توانی با یقین آنجا رسی  
بندگان توحید خالق را به یاد  
مقتی دوران شما گر ای رها  
راه حق بر شما شد آشکار  
با شقاوت از صراطی دور هان  
از سرا فانی جهان گیرید هان  
ما شما را رهنما تا رهنمون  
تا قیامت جایگاهی رهنمون

بر نمی‌گردد دگر باری دلا  
هر وجودی را تولد مرگ دان  
با گذر ایام یکسان ای رها  
مثل هم باشد علایم آشکار  
مثل هم باشد اگر گردد عیان  
مرگ باشد یک قیامت ای رها  
بچه اشتر را به جانب خود دلا  
ثبت در اعمال نامه با کتاب  
در هلاکت افتدش دامی بلا  
می‌کند طغیان و سرکش آن عنود  
در میان افراد دنیا دیده ور  
نامه اعمالش بهشتی ای رهی  
عاقبت کارش جهنم ای رها  
فرض کن تقوا چو دژ محکم همان  
پایه هایش عدل و تقوا ای نگار  
آن کسی باشد به دور از بندگی  
پایه هایش خوار ویرانی عیان  
جای امنی نیست شیطان لانه ای  
ای بشر خاکی فرار از این مکان  
ده برش با جامه تقوا ای رها  
جایگاهی برترین اولی شوی  
حق نفس خویش را هان از دیاد  
بین مردم بس گرامی بین ما  
جاده هایش روشنی در هر دیار  
با هدایت سوی خالق مهربان  
توشه تقوایی رها از این جهان  
تا به آنجایی هدایت لا زبون  
دور از دنیای واهی غرق خون

منتظر جایی که راهی کاروان  
هر حیاتی را مماتی ای رها  
ای شما خوبان بخوبی ارجمند  
توشه تقوایی شما را رهنما  
ما شما را آزمونی در حیات  
با تعلق جیفه دنیایی چه کار  
مال دنیا را چه خواهی بعد مرگ  
می رباید مرگ اموال تو را  
با تو باشد کیفری گیری جزا  
و عده ای دادش به انسان خیر را  
از شرارت ها بدور ای مردمان  
می شود هان بررسی رفتارمان  
حسن اعمالی نه ما را ای رها  
مضطرب احوال گردی آن زمان  
با نگهبانان شما محفوظ هان  
حافظانی راستگو اعمال شان  
شکر نعمت را فراوانی نه کم  
روز و شب باشد نه کتمان کارها  
هر چه در هستی جهان پنهان نه هان  
با گذر امروز فردایی رسد  
هر یک از ما آدمی را خانه ای  
خانه مخصوصی است ما را ای رها  
در درون گوری که ما خوابیده ایم  
با سیه چالان غربت خانه ای  
گویا اکنون زدند شیپور را  
آن قیامت وعده گاهی هان رسید  
نامه اعمالی شما را ای بشر  
آشکارا واقعیت شد دلا

آن زمان موعد کی آید ناگهان  
هر مماتی را حیاتی رو بقا  
نامه اعمالی ذخیرت بس بلند  
تا به آن جایی سعادت خانه ها  
با گذر ایام سیری تا ممات  
از سرا فانی جهان دور ای نگار  
اختیار از دست خارج گر چه ترک  
آنچه باقی ماترک صاحب دلا  
ارزشی لا جیفه دنیا ای رها  
بهترین جایی چه نعمت لا رها  
کار زشتی ناپسند دوری از آن  
از همان روزی بترسیم ای فلان  
با عمل قبحی به دور از این سرا  
چون ببینی پیر گردند کودکان  
هر عمل را دیدبان ثبتی همان  
آن چنان محفوظ در لوحی همان  
می شمارد هر دمی از بازدم  
گر فضا تاریک روشن برملا  
آشکارا بین ما ای مردمان  
هر چه در امروز باشد بگذرد  
در دل این سرزمین افتاده ای  
در درون گودال گوری جابجا  
خانه تنهایی به حیرت مانده ایم  
در فضا منزل که وحشت مانده ای  
صور اسرافیل زد گویا ندا  
تا که اسرافیل صورش بردمید  
بررسی شد حکم قاضی ثبت اثر  
ار تصور دور از پندارها

غیر ممکن باشدش تجدیدها  
از دگرگونی زمان عبرت همان  
خانه دنیایی به تقوا عزتی  
آنچه دارد افتخاری اعتبار  
ذکر گویی در دل شب در خفا  
در جهاد اصغر جهاد اکبر همان  
بگذری آنجا رسی جایی فراز  
خوش بر احوال آدمی با ربنا

ختم خاتم انبیا را ای نگار  
اختلافی بین امت ها بسی  
جاهلیت بین امت بر ملا  
خالق مطلق جهان هستی خطاب  
رهنمای انس و جن هستی جهان  
هر کتاب از انبیای پیش را  
آفتابی نور بخشد هر کجا  
نور قرآن بین امت هاعیان  
لا سخنگو با وجود من بیان  
تا شما را سوی حق راهی کنم  
هر نهانی آشکارا گر نهان  
بس احادیثی روایت از زمان  
یک سری برنامه مجری شد حبیب  
او کند ترسیم از قرآن همان  
بنده‌ای از بندگان او را قبول  
چون بنی امیه هایی در زمان  
از ستم ها دور باشد ای ره‌ی  
در میان امت جهانی بر ملا

چون به اجرا حکم قاضی ای رها  
پند گیرید از گذر ایام تان  
بهرمند آن کس بگیرد عبرتی  
خانه دنیایی ندارد افتخار  
جامه تقوایی اطاعت از خدا  
با قوا نفسی مبارز هر زمان  
از سرا فانی جهانی که مجاز  
خانه تقوایی ابد منزل تو را

### خطبه ۱۵۸

#### خبر از آینده دردناک

کرد مبعوث آن زمان پروردگار  
مردمان با خواب غفلت منزوی  
رشته انسانی ز یکدیگر جدا  
از میان خلقی یکی را انتخاب  
شد محمد مصطفی هادی زمان  
کرد تصدیق آخرین حجت خدا  
شد هدایتگر میان مردم دلا  
با هدایت نور حاکم بر جهان  
حکم خالق در قرآنی ثبت هان  
از معارف آن خبرهایی دهم  
هر چه در عالم نهان قرآن بیان  
هر چه علمی را بخواهی در قرآن  
درد ها درمان کند همچون طیب  
رسم بهتر زیست را ما بین مان  
حکم قانونی که مجری شد رسول  
از تسلط مردمانی ظالمان  
خانه‌ای در شهر لا یا خیمه‌ای  
غم فراوان غصه با اندوه ها

هر کجا مطرح چه گویم شد عیان  
باب هایش را به رو مردم همان  
یار مردم آن زمان باشد زکی  
می شوند حاکم ستم ها برملا  
حق پنهان زیر خاکی ای رها  
از تمامی ظالمان دنیا دلا  
آن کسان را می دهند ظالم همی  
او مسلط می کند حاکم خدا  
می دهد بس کیفری خالق جهان  
جانیان هستندشان هر دم به کُش  
هر که ناحق در خلافت مردمان  
می شود بیرون چه چرکین بنده ای  
بر نگرده بار دیگر کن حیا  
همچو خاک افتاده از هستی جدا

حافظ ما شد خدا ما بین ما  
از اسارت بندگی ذلت جدا  
با تلاشی دور از این ظالمان  
حلقه های هر ستم از ما جدا  
پاس نعمت بس فراوان از خدا  
چشم پوشی کرده حاکم بر جهان  
زندگی کردم به نیکی با شما

با قضا حتمی و حکمت علم ها  
تا ز ما خشنود گردد ربنا  
نعمتی بخشد به ما از روی حلم

کینه توزی های بی وجدان دلان  
جای عذری نیست بسته آسمان  
در زمین باقی نمائده است جر یکی  
دست نا اهلان زمام حکم را  
آن زمانی کذب گویان حق نما  
انتقامی سخت گیرد آن خدا  
تلخ تر نوشیدنی یا خوردنی  
از درون ترس از برون شمشیرها  
بر چنین ظالم جهانی سخت جان  
مرکب عصیان و اشتر بارکش  
من پیایی می خورم سوگند هان  
این حکومت همچو خلط سینه ای  
هر چه از دستی رود بیرون دلا  
خوش بر احوال آن کسانی با حیا

#### خطبه ۱۵۹

##### توصیف حکومت کشور داری

زندگی کردم به نیکی با شما  
من نگهبان شما گشتم دلا  
ذلت و خواری بدور از مردمان  
با کمک یاری افرادی دلا  
در برابر نیکی اندک شما  
از فراوانی زشتی مردمان  
آنچه دیدم لمس کردم برملا

#### خطبه ۱۶۰

##### ساده زیستی امام توجه به روش انبیا

مایه امنیت شدش رحمت خدا  
تحت فرمان خالق گشتیم ما  
می کند حکمی به ما از روی علم

شکر نعمت را ادایی حق شناس  
 دردها را او کند جاننا شفا  
 مبتلای درد را درمان همان  
 شکر نعمت را ادایی خوب تر  
 تا تو خشنودی کنی من رستگار  
 بین مردم آشکارا ناشناس  
 کایناتی حمد گویان بین ناس  
 درگهت را می زنیم ما ربنا  
 با نهایت آرزوها سجده‌ای  
 شکر نعمت را ادا هر بنده‌ای  
 تا زمان باقی تداوم رزق‌ها  
 بس بزرگی با کرامت ای خدا  
 این قدر دانیم فوتی لا تو را  
 این قدر دانم بگویم من به رک  
 دور اندیش مردم زیر خاک  
 ناتوان درمانده اکنون در مغاک  
 کنه ذاتت را ببیند یک زمان  
 دیده‌ای لا بنگرد بیند تو را  
 نامه اعمال هر بشر را ثبت هان  
 قدرتی بینم که عاجز عقل‌ها  
 تا حدودی فهم ما ادراک‌ها  
 در برابر قدرتت ناچیز ما  
 دیدگان ما خداوند جهان  
 بین ما آنان حجابی ای خدا  
 همچو طفلانی در آغوش زمان  
 سازدش خالی به غیر از آن خدا  
 برقراری عرش قدرت ربنا  
 هر پدیداری نمودش خلق هان

خالقی را حمد هر آنی سپاس  
 می کند بر ما عطایی ربنا  
 درمقدم ای خدای مهربان  
 ای رضایت بخش تر محبوب تر  
 آن سپاسی می کنم پروردگار  
 تا به باقی عمر خالق را سپاس  
 از تو پوشیده نباشد هر سپاس  
 با گذر ایام دوران بارها  
 در برابر خالقی هر بنده‌ای  
 درب درگه را زند هر لحظه‌ای  
 بی کران نعمت تو بخشیدی به ما  
 کنه ذاتت را نمی دانیم ما  
 زنده‌ای ما بین ما ای ربنا  
 فارغ از خوابی چه سنگین یا سبک  
 ناتوان اندیشه‌هایی ژرف‌ناک  
 قطره علمی را که بخشیدی به خاک  
 چشم بینایی نباشد در جهان  
 بنگری هر دیده‌ها را ای خدا  
 از همان آغاز تا پایان همان  
 چون تماشا خلقت را ای خدا  
 با زبان الکن چه گویم ای خدا  
 حمد او ناچیز باشد ربنا  
 هر نهانی در برابر دیدگان  
 ناتوان ادراک لا آثار را  
 عقل‌ها از درک آن بس ناتوان  
 آن که دل را از تمامی چیزها  
 کارگیرد فکر خود را ای رها  
 هان چنان خلقت خداوند جهان

آسمان با هر کراتی در فضا  
 گسترانیدی زمین را روی آب  
 روی آبی پرده ها انداختی  
 عقل مانند مات سرگردان دلا  
 بس ندا آهسته پیچد لای گوش  
 بی گمان امید دارد بر خدا  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 ای که لا امید در کردار خویش  
 آن کسی باشد دلا امیدوار  
 هر که برخالق امیدی لا دلا  
 از خدا ترسید لا از دیگران  
 سمت حق رهمنون او را ثنا  
 عده ای از مردمان در کارها  
 این کسان در کارها اکبر دلا  
 کار چون کوچک شود این مردمان  
 حق خالق را گذارند بر زمین  
 کوتاهی در حق خالق پس چرا  
 پاسخی گو تا که احیا قلب را  
 خوف از آن داری امید نا امید  
 یا تصور در خور امید لا  
 با امیدی بس دروغین این کسان  
 آن چنان ترسند از مردم دلا  
 بیمناک از مردمانی این کسان  
 این سرافانی جهان در دیده ها  
 اعتبارش بیش شد در قلب ها  
 بنده دنیا گشته اینان ای رها  
 جاهلان روز اند اینان مردمان  
 کافی آید بر تو ای محبوب ما

همچو مصباحی که آویزان هوا  
 روی امواج آب خاکی را حجاب  
 همچو کشتی سیر دارد ای رهی  
 با نگاهی بهت ناظر هر چه را  
 در تحیر مانده یک جا عقل و هوش  
 با چنان منطق که دارد ادعا  
 کذب گویی می کند ای مردمان  
 تقویت امیدواری کم نه بیش  
 با عمل کردش امیدی آشکار  
 بس چه نا خالص عمل کردش خطا  
 از بنی شیطان فراری هر زمان  
 هر که از خالق بترسد لا خطا  
 بر خدا امید بندند ای رها  
 بر خدا بندندشان امیدها  
 از خودی خویشان کمک گیرندشان  
 حق مردم را ادا اینان همین  
 کمتر از حق بندگانی ای رها  
 تا ادا حق خالق را ما دلا  
 یا بگویی کذب رسوایی پدید  
 دور از او دیگران حتی خدا  
 از خدا خوفی نه ترس از مردمان  
 حق مردم را ادا دور از خدا  
 خوف لا از خالق بس مهربان  
 آن چنان زیبا نمایان بین ما  
 شد مقدم این سرا بر ربا  
 فکر دنیایی کنند دور از خدا  
 از خدا دوری به خاطر تکه نان  
 کن تو یاد از زندگانی انبیا

همچو هر يك انبيا الگو همی  
 از معارف گنج معنایی تو سیر  
 همچو حق باطل جدا از هم یدی  
 دور از زشتی و رسوایی دلا  
 از هر آن چیز عاریت دوری همان  
 انبیا هر یک به دور از این جهان  
 چون گذشتند این کسان آسوده جان  
 این چنین گفت ای خدای مهربان  
 تا نیازم بر طرف سازم خدا  
 تا بدور از هر حرامی رستگار  
 آن نبی موسی طلب یک قرص نان  
 تا عبادت بیش بر خالق جهان  
 آن چنان لاغر شدش موسی دلا  
 در شکم او برملا بود ای رهی  
 صاحب نی های الگو مینوی  
 هر بهشتی آرزویش ای رها  
 همچو داود نبی با فوت و فن  
 لیف خرما بافت شد زنبیل ها  
 بین خلقی او ببودش نیک خو  
 زیر سر بالش ز سنگی داشت آن  
 بین مردم گفتگو در انجمن  
 زیر نور ماهتابی گرم آن  
 زیر نور ماهتابی زیست آن  
 این زمین را شرق و غربی جابجا  
 آن چه محصول از زمین بودش خورا  
 شیفته همسر شود درگیر کاشت  
 آن چنان غمگین تعهد بشکند  
 از طمع حرصی که خواری دورها

راه و رسمی را گزینش شیوه ای  
 راه و رسم انبیا را پیش گیر  
 با حصول معرفت خوب از بدی  
 رهنما گر خوب باشد ای رها  
 انبیا اعراض از دنیایشان  
 شیر دنیا را ننوشتندشان  
 از تجمل هر چه زیبایی جهان  
 زندگی موسی کنم توصیفان  
 هر چه از نیکی برایم کن عطا  
 از حلالی نعمتی را خواستار  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 کرده باشد تا که سدی جوع هان  
 بیشتر می خورد سبزیجات را  
 هر گیاهی خورده ازپس پرده ای  
 سومی را ییاد داوود نبی  
 آن چنان نی می زدش داود ما  
 آرزوی هر بهشتی نی زدن  
 با هنر دستان خود داود ما  
 با بهایش می خریدش نان جو  
 یادی از عیسی کنم ای مردمان  
 با لباسی بس خشن پشمی به تن  
 نان خورشتش خشک نانی بود هان  
 ماه شب را چون چراغی فرض هان  
 جان پناهش در زمستان ای رها  
 میوه سبزیجات می خوردش دلا  
 فارغ از زن بود فرزندی نداشت  
 یا به خاطر طفل ناراحت شود  
 فارغ از دنیا به دور از هر هوا

فارغ از مرکب به هر جایی سفر  
دست هایش بود در خدمت وجود  
خالقی را سجده ها می کرد آن  
اقتدایی کن به خاتم انبیا  
هر که باشد خُلق و خُویش بهترین  
از محمد مصطفای اقتدا  
هر که خواهد بر بزرگی افتخار  
نزد خالق آن کسی محبوبتر  
از ولی یا از نبی یا از وصی  
سنت آیین آن نبی را برگزید  
چون پیمبرسد جوعی کرد هان  
گوشه چشمی بر جهان انداخت آن  
از تمامی مردمان خالی شکم  
عرضه کردند این جهان را بر نبی  
همچو خالق آن خدایی مهربان  
از تعلق جیفه دنیایی رها  
همچو خالق این جهان را فرض هان  
کوچک و ناچیز باشد این جهان  
اکبر هستی جهان خاکی بدان  
ما چو هر یک انبیایی ای رها  
حداقل مردم بدور از دنیوی  
او که اولی بر تمامی مسلمین  
ما که باشیم ای جماعت کوفیان  
با چنین کاری ز خالق هم جدا  
یادی از پیغمبر آخر زمان  
می نشستش رو زمین ای مردمان  
همچو هر یک بندگان ساده زیست  
جامه خود با دست خود می دوخت آن

با دو پایش طی زمین را این هنر  
هم به خوردن یا به نوشیدن سجود  
شکر نعمت را ادایی مردمان  
راه و رسمش بهترین الگو دلا  
بین مردم باشدش نیکو همین  
بهترین اخلاق دارد بین ما  
جامه تقوایی بپوشد اعتبار  
تحت فرمان رهبری والا گهر  
پیروی هر لحظه ایام ای رهی  
در میان امت جهان برتر به دید  
هر دو پهلویش چه لاغر گشت آن  
همچو او باید نگاهی بر جهان  
در عبادت خویش افزونی نه کم  
پشت گوش انداختش دور از دنی  
دشمن دنیا شدش دوری از آن  
از هوا نفسی که شیطانی جدا  
بس چه کوچک این جهان خاکی عیان  
در برابر آدمی اصغر همان  
اشرف مخلوق عالم گشت آن  
از تعلق جیفه دنیایی رها  
دور اکثر مردمان از اخروی  
بیند او با گوشه چشمی این زمین  
خاطر دنیا بدور از آن جهان  
دشمن خالق نبی هر اولیا  
همچو هر یک انبیایی زیست آن  
همچو هر یک بنده ای ما بین مان  
وصله می زد کفش خود را باک نیست  
می نشستش بر الاغی لخت هان



دیگری را پشت سر خویش ای رها  
 پرده‌ای با نقش و تصویری دلا  
 بر یکی از همسرانش گفت آن  
 دور کن این پرده از چشمان من  
 یاد دنیا فکر را مشغول هان  
 روی گردان شد ز دنیا آن رسول  
 ریشه کن کرد یاد دنیا را ز جان  
 از لباسی ساده عاری ز رنگار  
 عاریت دنیا چه دارد ای رها  
 یاد دنیا را ز دل خارج دلا  
 چشم از دنیا بپوشاندش رها  
 خوش ندارد بنگرد بر روی آن  
 بس نشانی های دنیا بر ملا  
 از عیوب اش حسن زیبایی دلا  
 اکثریت روز را با بستگان  
 بس مقامی داشت او بس ارجمند  
 با تفکر عقل خویش اندیشه ای  
 با صفاتی پاک او را برگزید  
 هر که او را خوار کردش ای رها  
 آن کسی را خوار بشمارد خدا  
 هر که را محبوب کردش کردگار  
 از پیمبر پیروی ای مردمان  
 جای پایش را قدم تا انتها  
 منحرف گردیده افتد در بلا  
 خالق مطلق جهان ای مردمان  
 تا قیامت را علایم باشدش  
 مردمان را رهنما جانب بهشت  
 عده‌ای را هم بترساند دلا

پشت مرکب می نشاندش آن آقا  
 از در آویزان بیودش پر بها  
 پرده را پایین کشد ای مردمان  
 چون نظر افتد به رویش فکر تن  
 لحظه ای غافل ز خالق در جهان  
 با رضایت دل پذیرا شد قبول  
 تا کشش دنیا ز چشمش شد نهان  
 عاریت دنیا که دوری رستگار  
 با چه امیدی در این دنیا فنا  
 دل از این دنیا بکندش تا رها  
 دور از پستی مرارت ها بلا  
 دور از دنیای دون ای مردمان  
 یک به یک گویم شما را رهنما  
 رهنما ما را محمد مصطفی  
 با شکم خالی به سر می برد هان  
 دور از زیور جهانی بس بلند  
 دور از دنیای دون یک لحظه ای  
 کل هستی را بر آدم آفرید  
 گر بگوید خوار بهتانی چرا  
 این جهان را گستراند بین ما  
 دور از دنیا بکردش رستگار  
 پشت سر او گام برداریدتان  
 دور از جا پای او هر کس دلا  
 دور از ایمن خطر هایش دلا  
 کرد مبعوث این نبی را بین مان  
 با بشارت جنتی او خواهدش  
 با ذخیرت توشه هایی زیر کشت  
 تا بدور از جیفه جانب رینا

با سلامت جسم و جان جانب خدا  
 با چنان آرامش از دنیا رها  
 دور از ایمان و ایمانش نباخت  
 ترک دنیا گفت جانب کردگار  
 با رسالت ختم مرسل رستگار  
 کرد عطایی بر محمد مصطفی  
 واجب آمد بین ما از او کلام  
 بس زدم پیراهنی را وصله ها  
 این چنین است زندگانی مؤمنان  
 وقت آن لا دوراندازی همین  
 استقامت مؤمنان است بس نکو  
 بین مردم زیست کردم ناشناس  
 این چنین مردان یلانی رستگار

آخرین خاتم رسالت بین مان  
 روشنی راهی که هادی کردگار  
 بین خلقی رهنما هادی خدا  
 پاک دامن او مطهر بین ما  
 از سلاله بهترین خوبی همین  
 از درخت بهترینی ماندگار  
 میوه هایش سر به زیر آنجا بنام  
 تک درخت با میوه هایی آبدار  
 هجرتش از مکه یثرب آن زمان  
 با رسالت وحی نامش ارجمند  
 مردمان را سوی خالق رهنما  
 بر ملا اسلام دینی در جهان

رفت از دنیا شکم خالی دلا  
 با سلامت جسم و جانی ای رها  
 کاخ هایی را مجلل او نساخت  
 او پذیرفت دعوت پروردگار  
 منتی بر ما نهادش کردگار  
 بس بزرگی نعمتی بر ما خدا  
 پیروی از رهبری والا مقام  
 بر خدا سوگند آن قدری دلا  
 شرمسار از پینه زن ای مردمان  
 یک نفر گفتش امیر المؤمنین  
 پیرهن را گفت از من دور شو  
 صبح تا شب خالق را من سپاس  
 ای به دانش استوار الله یار

#### خطبه ۱۶۱

عبرت از گذشتگان گرایش به تقوای

#### الهی

کرد مبعوث آن خداوند جهان  
 با درخشان نور و برهان آشکار  
 با کتابی وحی پر نوری دلا  
 او محمد مصطفی از انبیاء  
 از نژادی خلق شد نیکوترین  
 راست قامت چون درختی استوار  
 شاخه هایش راست در حال قیام  
 دسترس ما بین مردم آشکار  
 زادگاهش مکه باشد مردمان  
 پاک شد پاکیزه آنجا سر بلند  
 بین مردم رهنما شد او دلا  
 شد جهانی دعوتش ای مردمان

وحی نوری آن کتابی با یقین  
 با براهینی که کامل حکم دین  
 مردمان را سوی خالق رهنما  
 بس شریعت را شناساندش به ما  
 حکم آیین الهی را بیان  
 غیر دین اسلام دینی در جهان  
 هر که غیر اسلام دینی را قبول  
 از خدا امید خود را قطع هان  
 عاقبت خیری ندارند این کسان  
 مبتلا دردی شود بس سهمگین  
 بازگشت هر توکل سوی او  
 ما توکل بر خداوندی کنیم  
 خواستار آن رهی هستیم ما  
 از خدا ترسید لا از دیگری  
 تحت فرمان خالق باشیدتان  
 چون که رستاخیز آید سویمان  
 بیم و امیدی رجا خوفی به یاد  
 رو به پایان این جهان بی اعتبار  
 جلوه زیبایی دنیا شد عیان  
 عاریت دنیا چه دارد ای عزیز  
 چند روزی ما اقامت در جهان  
 این جهان بر خشم خالق قرب تر  
 چشم برگیرید از دنیایان  
 چون یقین بر کار دنیایی شما  
 دور از دنیا شوید ای مردمان  
 از گذر ایام گیرید عبرتی  
 بند بند اعضای جسم از هم جدا  
 ناز و نعمت ها خوشی ها با رفاه

هر یکی از آیه هایش فردین  
 دعوتی آغاز شد جانب یقین  
 با کتابی وحی کامل ای رها  
 ریشه بدعت را بخشکاندش دلا  
 بین امت مسلمینی در جهان  
 نیست کامل حکم قرآنی بیان  
 از بیان احکام قرآنی عدول  
 منحرف از راه گمراه جهان  
 در غمی اندوه و بی پایان نهان  
 دور از پیوند با خالق همین  
 بر وجودی کن توکل او نکو  
 او سمیع دانا و بینا بس علیم  
 سوی جنت رهنما قرب خدا  
 بندگان توحید از شیطان بری  
 تا رها از دوزخی برزخ همان  
 جاودان مانیم در دین آن زمان  
 خالق روزی دهد روزی زیاد  
 با دگرگونی تمدن ها چه کار  
 روی گردان از شگفتیهای آن  
 نفس را غالب ز دنیایی گریز  
 از جهان عابر به جانب آسمان  
 از رضایش دورتر ای باهنر  
 از غم اندوهش چه سرگرمی در آن  
 روز آید می شوید از هم جدا  
 تا سلامت دین بمانید آن زمان  
 فکر فردایی که آید ای رهی  
 چشم و گوش رو به نابودی دلا  
 رو به پایان جلوه زیبایی و جاه

هر زمانی که بمیرد دور از آن  
با گذر ایام از هم دورها  
دور از فرزند و دیداری همان  
برحذر ای بندگان از این کسان  
چیره بر نفسی که شیطانی همان  
با سلیم عقلی نگاهی دور را  
راه روشن جاده هموار هر دمی  
راست قامت همچو سروی مردمان

نابجا پرسش بکردی این نه بد  
بین ما حرمت حقیقت برملا  
حق خویشاوند یک سو همچنان  
تا شوی توجیه دراین ماجرا  
شد به ما تحمیل حق با ظلم ها  
منتخب از سمت مردم ای رها  
متقی ما بین مردم حق قبول  
عده ای راغب خلافت ای رها  
تکیه بر کرسی خلافت گر چه خوار  
عاریت دنیا چه دارد ای نگار  
دست کشیدند از خلافت دور هان  
غیر این دنیا سرایی جاودان  
روز رستاخیز آید برملا  
حق از آن آغاز خلقت بود عیان  
واقعیت حال دانی ماجرا  
آن زمان شرمنده اینان مردمان  
خاطر دنیا دلا مردم کشی  
ای جماعت می کنم بس شکوه ها

قرب ما فرزند باشد آن زمان  
همدمی با هسرانش ای رها  
آن زمان فخری دگر لا بین شان  
دور از هم زندگانی مردمان  
همچو آن فردی بپرهیزد هان  
بر هوای نفس خود غالب دلا  
برملا شد هر حوادث دنیوی  
رو به جانب آسمان پرچم عیان

### خطبه ۱۶۲

#### شکوه از ستم

ای برادر مردی از آل اسد  
مضطرب حالا پریشانی چرا  
طالب دانستنی ها بی گمان  
حق داری پرسشی پرسش روا  
گوش کن اندیشه سازی فهم را  
حق خلافت بود شد تحمیل ما  
از نسب برتر که خویشی با رسول  
این چه خود خواهی چه کم بینی دلا  
با بخیلی این خلافت خواستار  
از حکومت قدرتش را خواستار  
با سخاوت عده ای دیگر از آن  
بین ما داور خداوندی بدان  
هر بشر را بازگشتی ای رها  
می شود حقی عیان آن روز هان  
آن چپاول گر که تاراجی دلا  
سارقان اسب رسوا آن زمان  
عاریت دنیا چه دارد سرکشی  
از ستم های معاویه دلا

بعد از آنی که مرا گریاند یار  
نیست جای بس شگفتی مردمان  
می زداید بس شگفتی را همان  
لحظه او افزایشش ای مردمان  
در درون مصباح خامش نور را  
جوشش اش از چشمه ای دور از زوال  
بین من خودشان چه کاری بد همان  
گر از این محنت رهایی مردمان  
آشکارا حق به رویت مردمان  
هر چه ما انجام داند رب جان  
بین ما هر لحظه با ما ربنا  
وقت رفتن از جهان با ما دلا  
نامه اعمالی ذخیرت زیر کشت

خنده آوردش مرا در روزگار  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
بس عجب است کارها ای مردمان  
انحراف و کجروی را بین مان  
گر چه کوشیدند این مردم دلا  
این حقیقت همچو آبی بس زلال  
آب را آلوده کردند این کسان  
آزمون را محنتی ما بین مان  
می برم آنان به راهی حق همان  
قادری آگاه مطلق در جهان  
دور از حسرت که هادی رهنما  
نامه اعمالی ذخیرت ای رها  
خوش بر احوال آن کسی جانب بهشت  
خطبه ۱۶۳

### شگفتی پدیده های آفرینش

بندگان را آفریدش در جهان  
آب جاری ساخت تا صحرا کشاند  
بس طراوت رویشی هر جا گیاه  
لم یلد یولد که او باشد احد  
دور از مدت زمان او بس نکو  
مردمان در حمد او را سجده ها  
لب به جنبش اعترافی ای نگار  
کایناتی خلق هادی رهنما  
دور از دنیا شوی جانب خدا  
خالقی مطلق جهانی ای نکو  
بین هر نوعی اثر مرزی پدید  
هر اثر دارد همانندی دگر  
کی شوی آگاه از ذات خدا

آن خدایی را ثنایی مردمان  
پهن دشت این زمین را گستراند  
کوهپایه تپه ای را کن نگاه  
از ازل بوده است تا پایان ابد  
جاودان آغاز هر چیزی است او  
ماندگاری پایدار او ربنا  
بندگان هر یک برابر کردگار  
واحدی مطلق خداوندی دلا  
گر جبین بر خاک مالی ای رها  
حد و مرزی را معین کرد او  
هر اثر آثار را چون آفرید  
او همانندی ندارد ای بشر  
با گمان حدسی نبوغ علمی دلا

تا حدودی هر بشر را درک هان  
 ابتدایی انتها لا بر خدا  
 از چه خلقت گشته دور از پرسشی  
 آشکارا هر کجا دوری ز ما  
 نیست جسمی فارغ از اجسام ما  
 آن قدر نزدیک لا با هر وجود  
 هست با ما با تمامی کاینات  
 فهم ها بس ناتوان از ذات او  
 او هویدای نهان است بین ما  
 ای بشر خاکی خدا را سجده ای  
 عبد صالح باش چون صالح نبی  
 این سرا فانی چه دارد ای عزیز  
 نیست پنهان بر خداوند جهان  
 گر نگاهی بندگان با خیره هان  
 یا که نزدیکی به جانب تپه ای  
 یا به زیر نور مهتابی به دم  
 بگذرد چرخ زمان با روز و شب  
 می خورد ایام تاریخی ورق  
 هر چه حادث در جهان ای مردمان  
 هر نهایت را نهایت دور از آن  
 از شمارش دور دوری از حساب  
 عقل دور اندیش باشد می توان  
 قطره دریا را شناسایی چسان  
 از صفات اندازه ها با قطره ها  
 دور از اجسام خالق جسم ما  
 بر خداوند جایگاهی نیست هان  
 حد و مرز اندیشه ها شد برملا  
 شکر نعمت را ادایی مردمان

قطره ای دانش ز فهمش ناتوان  
 برملا ذاتش وجودی برملا  
 فهم ها ناقص که هر چند کوششی  
 گر چه پنهان واقعیت او خدا  
 در حجابی لا میان پوشش دلا  
 دورتر هم لا جدایی ها شهود  
 دور از ما لا یموتی در حیات  
 درک هر کس تا حدودی ای نکو  
 هر کجا ناظر همان جایی خدا  
 شکر نعمت را ادا گر بنده ای  
 فارغ از دنیا و ما فیها شوی  
 از سرایی پر ز غم جانا گریز  
 هر چه حادث در جهانی شد عیان  
 باز گردانی لفظی بر زبان  
 گام بردارد دل شب نصفه ای  
 نور افشاند به نرمی زد قدم  
 با غروبی یا طلوع جانب به رب  
 با طلوعی در فلق غیر آن شفق  
 نیست پنهان بر خدا رویت همان  
 از زمان مدت فراتر خود زمان  
 هر چه خلقت در جهانی شد کتاب  
 کی شناسایی کند او رب جان  
 جز از کلی حکایت ناتوان  
 خالق مطلق جدا از جسم ما  
 آفرینش هر وجودی از خدا  
 هر کجا ناظر همان جایی عیان  
 غیر خالق را تعلق ای رها  
 بی نهایت وصف خالق را بیان

از ازل دور از ابد خلقی پدید  
 حد و مرزی بین شان رویت به دید  
 صورتی زیبا چه نیکو آفرید  
 از تعدی دور از نفسی جدا  
 نیست خالق سودجو او میر ما  
 علم خالق را نه نقصان درک آن  
 علم اسمای الهی شد یقین  
 نطفه ای بودش که ایامی سپر  
 مسکنت دادند تو در تو همان  
 تا به حدی رشد یابد همچو گل  
 تا سرآید مدت ایامی همان  
 تا جنین رشدی کند بیرون همی  
 فارغ از دعوت حیاتی همچنین  
 امر بیرون از شکم مادر همی  
 وارد آن خانه ای گشتی رها  
 سودآور خانه ای دور از بلا  
 هان نبودی رهنمایت او بدان  
 نزد پستانی هدایت کرد سیر  
 تا طلب حاصل تو را دور از بلا  
 ناتوان در یک اثر صانع جهان  
 تا به حدی درک ما ادراک ها  
 در برابر نعمتش شکری ادا  
 داد بر ما نعمتی بس رایگان  
 در صراطی گام نه جانب خدا

هر پدیده از موادی آفرید  
 هر پدید از نیستی او آفرید  
 پیکری موزون به صورت شد پدید  
 هر وجودی تحت فرمان خدا  
 از اطاعت بندگانی سود لا  
 مرده یا احیا نه فرقی بین شان  
 علم او بر آسمان همچون زمین  
 راست قامت آفریدش این بشر  
 در دل تاریک رحم مادران  
 در میان پس پرده های لای و گل  
 منتقل جایی مکان آرام جان  
 در شکم مادر تحرک هر دمی  
 فارغ از هر نوع صدایی آن جنین  
 در شکم مادر به حدی ماندنی  
 از همان جایی تو را خارج دلا  
 خانه ای نو تازه ای بودش تو را  
 آشنا با راه های سود آن  
 آن کسی شد رهنمایت داد شیر  
 او شناساندش تو را بس راه ها  
 آن که در حیرت فرو کی وصف آن  
 می توان او را شناسایی دلا  
 نعمتی دادت فراوان آن خدا  
 خالقی را یاد حمدی هر زمان  
 قدر نعمت را ادا باید دلا

#### خطبه ۱۶۴

هشدار به عثمان جایگاه ارزشی امام

پشت سر من مردمان هستندشان  
 من چه گویم هان نمی دانم تو را

من میان ایشان میانجی ای فلان  
 شاهی عینی خدا باشد خدا

آن چه دانی نیز ما دانیم هان  
 آن چه ما دانیم دانایی تو را  
 ما ز تو پیشی دلا نگرفته ایم  
 یا نه پنهان چیزهایی یافتیم  
 آن چه را دیدی تو هان دیدیم ما  
 با رسول الله بودی همچو ما  
 هان نبودند از تو بهتر آن دو تن  
 ابن خطابی ابوقحافه هان  
 قرب و خویشی با رسول الله هان  
 کن تو پروا پس خدا را پس خدا  
 نیستی هان کور دل تا ما تو را  
 نیستی نادان تو را تعلیم ما  
 برترین در پیشگاه آن خدا  
 خوب می دانی که قبل از دیگران  
 آن معرف سنتی احیا دلا  
 سنتی روشن علایم آشکار  
 بدترین مردم به نزد کردگار  
 دیگران را خود کند گمراه هان  
 دور از سنت پذیرا بین مان  
 از پیمبر نقل قولی گفت آن  
 دور از یاور به دور از مردمان  
 افکنند او را میان آتش عذاب  
 همچو چرخان آسیا سنگی دلا  
 در اسارت غل و زنجیری دلا  
 من تو را سوگند بر خالق دهم  
 خود بپا مقتول این امت نباش  
 بین این امت امامی را به قتل  
 تا قیامت روز درفش باز هان

رهنمایی لا تو را آگاه از ان  
 آن چه را آگاه لا دانانه ما  
 تا تو را آگاه سازیم ای علیم  
 تا تو را ابلاغ سازیم ای علیم  
 آنچه را بشنیده بشنیدیم ما  
 همچو ما ایشان خدایی را ثنا  
 در عمل جانب به حق با فوت فن  
 از تو بهتر هان نبودند این کسان  
 امتیازی شد که دامادش همان  
 کور دل لا تا تو را ما رهنما  
 رهنما بینا شوی بینا دلا  
 راه ها روشن علایم دین به پا  
 رهبری عادل میان خلقی دلا  
 خود هدایت تا که هادی بین مان  
 دور از بدعت دروغین ای رها  
 برملا بدعت نشانش برقرار  
 رهبری ظالم که او بدعت گزار  
 بدعتی را زنده گرداند همان  
 مجری بدعت میان خلقی همان  
 رهبران ظالم قیامت روز هان  
 دور از هر عذر خواهی بین شان  
 در میان گردابی از آتش مذاب  
 قعر دوزخ چون رسد پا دست ها  
 این عذابی بر ستمگر برملا  
 گفته می شد پیش از این ما بین هم  
 بین امت کشته گردی لا معاش  
 می رسانند تا قیامت روز نقل  
 قتل ها زنجیره ای گردد عیان



فتنه هایی برملا ما بین شان  
 بین حق باطل جدایی لا دلا  
 در هلاکت امتی خسران ضرر  
 دست غارتگر بمیری آن زمان  
 آن یهودی زاده ای بس بی وفا  
 خواسته اش هر طور باشد برملا  
 حاصل آوردی که شد این منزلت  
 مهلتی باشد برون از کارها  
 از ستم ها دور حکمی آشکار  
 اهل یثرب را نه مهلت همچنین  
 تا رسیدن حکم باشد مهلتی  
 تا که بلوا شورشی دوری همین

بی نهایت خلق هایی در جهان  
 آن چنان ساکن چه آرام ای رها  
 همچو عنصر جیوه جنبش ای نگار  
 دست صانع کردگاری بس علیم  
 این عظیم آثار خلقت نیست لاف  
 در تمامی لحظه خالق را ثنا  
 لای گوشی نغمه سازد بانگ ها  
 در جهانی پخش شد ما بین مان  
 مسکنی شد طائران را ای رها  
 چون القبایی که آغازش الف  
 خلق کردش آن خدای مهربان  
 خالق مطلق جهانی ای نکو  
 لا به لایش سیر پروازی همان  
 با شگفتی جلوه ای او آفرید

کار امت مشتبّه با مرگ آن  
 گسترش یابد میانشان فتنه ها  
 در میان بس فتنه هایی غوطه ور  
 همچو حیوانی نباشی در میان  
 دور از مروان و داماد دلا  
 دست او دادی تمامی کار را  
 سالیانی عمر کردی تجربت  
 صحبتی کن در میان خلقی مرا  
 تا عدالت بین مردم استوار  
 گفت مولانا امیرالمؤمنین  
 آن چه بیرون از مدینه فرصتی  
 داد آگاهی امیرالمؤمنین

### خطبه ۱۶۵

#### خلقت طاووس

آفریدش آن خدایی مهربان  
 عده ای موجود را کد ایستا  
 در جهان هستی هم آنان بی قرار  
 شاهدهی عینی نمونه اش بس عظیم  
 با نبوغ علمی هر آن کس اعتراف  
 کایناتی تحت فرمان از خدا  
 هر طرف ناظر ندا توحید را  
 مختلف طایر بکردش خلق هان  
 در شکاف دره هایی کوه ها  
 مختلف بالی به شکلی مختلف  
 گونه گون بس بی نهایت طایران  
 اختیار هر یکی در دست او  
 با چنان بالی قوی در جو هان  
 از دیار نیستی هر یک پدید

از درون پیوند هر یک استخوان  
 آنچه سنگین وزن هیکل قد بلند  
 با لطافت قدرتش پروردگار  
 با چه زیبایی ملون آفرید  
 عده ای از طایران یک رنگ کرد  
 گونه گون بس مختلف رنگ آفرید  
 قدرت خالق چنین شد ای بشر  
 کن به طاووسی نگاهی ای عزیز  
 آن چنان موزون خداوند آفرید  
 شد ملون بال و پر طاووس هان  
 بال و پرهايش تقارن روی هم  
 سایبانی باشدش طاووس را  
 آن چنان خوشحال طاووس ای رها  
 آن چنان زیبا دمش را جابجا  
 سوی ماده خویش می تازد دلا  
 همچو حیوان نری مست از هوا  
 آنچه دیدم نقل کردم شد عیان  
 نقل قولی این که می گویند شان  
 قطره اشکی ماده می نوشد دلا  
 دور از آمیزشی ما بین شان  
 بس شگفتی زاغ نر با طعمه ای  
 طعمه بر منفار ماده چون گذاشت  
 گویا نی های پر طاووس هان  
 گردی پرهای همچون آفتاب  
 همچو گل های بهاری در زمین  
 همچنان بُرد یمانی پر نگار  
 چون نگین الماس رخشان آفتاب  
 جلوه گر چونان که الماسی دلا

لای شان پوشیده از لحمی همان  
 حد معین تا که پروازی کنند  
 آن ظرایف صنعتش کرد آشکار  
 گونه گون طائر به لونی شد پدید  
 عده ای دیگر تنوع کرد زرد  
 طوق و تاجی بر سری گردن پدید  
 جلوه زیبایی میان شان شد هنر  
 جلوه ای دارد به زیبایی دنیز  
 جلوه زیبایی طبیعت شد پدید  
 آن چنان آراست خالق مهربان  
 دم کشیدش همچو چتری سایه دم  
 همچو کشتی بادبانی فرض ها  
 جلوه ای دارد بنازد بین ما  
 با خرامان گام بردارد دلا  
 چون خروسی می پرد سویش صفا  
 جفت گیری می کند زاید دلا  
 نقل و قولی نیست رویت مردمان  
 چون خیالی فرض هان ای مردمان  
 تا که حاصل بار گردد برملا  
 تخم ریزی می کند طاووس هان  
 بار داری می کند مادینه ای  
 آن زمانی بارور گردد به کاشت  
 نقره گون چون شانه هایی همچنان  
 با زبرجد بافتش از زر ناب  
 پر طاووسی دلا رنگین همین  
 پر بها ابریشمین چون سبزه زار  
 با نواری نقره فام از زر ناب  
 همچو خورشیدی درخشان برملا

گام بردارد خرامان با سرور  
 جلوه زیبایی چو بیند فخرها  
 قهقهه هان آن چنانی سرزند  
 آن چنان بانگی زند گریان همان  
 داد خواهی می کند او گویا  
 آه و افغانش زبانه زد گویا  
 پارسی هندی به زشتی گر ملوس  
 ناخنک مخفی که رویش برملا  
 زشت و زیبا روز و شب با هم همین  
 جای یالی کاکلی پر نقش عیان  
 گردنش چون آفتابه زرگران  
 چون حریری بس درخشان پر بها  
 پرده ای افکنده باشندشان عیان  
 دور گردن رنگ شادابی حنا  
 لایه گوشش جلوه گر زیبا همان  
 صیقلی پر زرق و برقی پر بها  
 دور از باران بهاری هرم جان  
 نقش چندانی ندارد رو نما  
 از تنش بیرون کند پر جامه را  
 آفرینش کایناتی پر بها  
 آن چنان ریزد پرش با فوت و فن  
 چون درختی برگ ها ریزد از آن  
 همچو شکل اولش زیبا همان  
 بین اول آفرینش فرق لا  
 جلوه ریبایی طاووسی نما  
 سبز و سرخی زرد پرها رو نما  
 لحظه ای دیگر زبرجد سبزه ای  
 جلوه گر هر لحظه رنگش جابجا

آن چنان بالد به خود جانا غرور  
 خود براندازی کند دم بال را  
 چون به پر بالش نگاهی افکند  
 چون به پا افتد نگاهش مردمان  
 آن چنانی می زند فریاد ها  
 در درون دارد چه دردی برملا  
 پای طاووس همچو پاهای خروس  
 سوی پای ساق طاووسی دلا  
 آری ای انسان خاکی در زمین  
 بر فراز گردن طاووس هان  
 رنگ سبزی کاکلی پر نقش هان  
 از شکم تا سینه نقاشی دلا  
 همچو شفاف آینه بر روی آن  
 چادری افکنده اسود گویا  
 هان عجیب با رنگ سبزی تند هان  
 بس چه رنگین جامه طاووسی دلا  
 همچو گل های پراکنده بدان  
 دور از گرمای خورشیدی دلا  
 بس شگفت آور هرازگاهی دلا  
 هر کسی را جلوه زیبا ای رها  
 گاه گاهی می کند عریان چو تن  
 همچو فصل برگ ریزان خزان  
 چون بهاری بار دیگر رشد هان  
 تازه نو پرها چنان زیبا دلا  
 جابجایی رنگ پرها لا دلا  
 گر کنی دقت به پرهایش دلا  
 همچو گل سرخی نمایان لحظه ای  
 گاه چون زر زرد رنگی ای رها

عقل دوراندیش ژرف اندیشناک  
 راستی درکی کند بس ناتوان  
 کس توانا لا که توصیفی از آن  
 یک نشان از بی نهایت کردگار  
 عقل ها ناقص ز توصیفش همان  
 نیست درک عقلی به دیدن ای رها  
 بس حقایق بین چشمی جلوه گر  
 حد و مرزی رنگ آمیزی دلا  
 از حقیقت وصف عاجز مردمان  
 آن که پیرامون خود را درک لا  
 پاک و برتر آن خدایی مهربان  
 مور را دادش چه پاهایی ظریف  
 ماهیان دریا و فیلانی عظیم  
 کالبد جاندار را دادش حیات  
 نیستی پایان راهی شد دلا  
 مرگ دارد هر تولد در حیات  
 چشم دل بینا کنی فهمی بهشت  
 توشه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
 گر شگفت آور به زیبایی دلا  
 از مناظر زندگی زیبا کنار  
 فکر آن رویش بهشتی کن دلا  
 ریشه هایش در میان مشکی نهان  
 خوشه هایش همچو لولو آبدار  
 هر طرف ناظر ببینی برملا  
 با چنان حیرت تماشا جلوه ای  
 خم شدش در دسترس باشد تو را  
 خادمان جنت مداوم گردشی  
 با عسل ها بس گوارایی شراب

پر تلاش عقلی چسان ای مرد پاک  
 بی کران موجود خلقت شد عیان  
 با کلامی نظم بخشد با بیان  
 جلوه طاووسی بشد شد آشکار  
 مانده در کاخی زبان ناقص بیان  
 خالق را حمد شایسته ثنا  
 ناتوان ادراک عاری از هنر  
 پیکری پر نقش و زیبا برملا  
 مختصر گفتیم ما علمی بیان  
 معرفت حاصل چسان رویت خدا  
 کایناتی راهم او بخشید جان  
 لا کمر باریک اندامی نحیف  
 آفریدش آن خدایی بس علیم  
 روزی دادش به هریک کاینات  
 مرگ شد میعادگاهش برملا  
 وعده گاهی هست بر هر کاینات  
 دل ز دنیایی کنی چون مور کشت  
 تا تو را هادی برد جانب بهشت  
 از خوشی خواهش ز نفسا نی جدا  
 دور از نفسی شوی خواهش هوا  
 شاخه ها پیچیده هم بر خوردها  
 جنب ساحل جویباران شد عیان  
 با تنوع میوه هایی بی شمار  
 پر ز محصولات عالی شاخه ها  
 را عیان بینی به سویت شاخه ای  
 دور از زحمت بچینی میوه ها  
 بین مهمانان بهشتی ای رهی  
 میهمانان را پذیرش ناز خواب

این کسان مهمان توحید ارجمند  
 این کسان را ناز نعمت بی کران  
 در سرا ثابت بهشتی جاودان  
 در سرا باقی جهانی ماندگان  
 دل چو بندی اشتیاق افزون همی  
 جلوه ای از جنتی را لحظه ای  
 رخت ها بندیم جانب آسمان  
 شامل این بندگان گردد دلا  
 در میان نیکان هم اینان جابجا  
 سوی جانب آسمان با نیکوان  
 از جهانی می رود جانب بهشت

تحت فرمان هر بزرگ از رهبری  
 هر کسی شد مهربان او راست بُرد  
 درک شان دوری زهر اندیشه ها  
 دور از اندیشه هایی ژرف بین  
 لانه هایی طائران لم دادشان  
 از نگهداریش دوری هست شر  
 جای جوجه مار می بینی کنون  
 یا شترمرغان صحرایی همان  
 چون برون از تخم جوجه آن زمان  
 مردمان عاجز ز تشخیص آن همان  
 بین هریک مسلمین دوری همان  
 بار محصول این درختی پر بها  
 شاخه طوبی درختی را همی  
 روی آور هر طرف همسو همان  
 آن زمان باشد بنی امیه هان

از کرامت کردگاری بهرمنند  
 در سرا ثابت فرود آیندشان  
 از سرا نقل انتقالی این کسان  
 از سفر نقل انتقال آسوده جان  
 بر منازل جلوه زیبا جنتی  
 آن چنان مشتاق گردی رویتی  
 با گذر ایام دور از این جهان  
 از خدا خواهیم الطاف خدا  
 رخت بندند از زمین جانب سما  
 با دل و جان رخت بندند از جهان  
 خوش بر احوال آدمی نیکو سرشت

#### خطبه ۱۶۶

##### علت پیروزی و شکست ملت ها

خرد سالان از بزرگان پیروی  
 مهربان باشید با افراد خرد  
 همچو ظالم جاهلیت لا دلا  
 آن کسان آگاه لا دوری ز دین  
 همچو تخم افعی نباشید در میان  
 از شکستن تخم افعی برحذر  
 مار از تخمی چو می آید برون  
 تخم هر یک سنگ خواره طائران  
 همچو تخم مار افعی مردمان  
 ماهیت گردد عیان ای مردمان  
 بعد وحدت شد جدایی بین شان  
 ریشه اصل دین اسلامی جدا  
 یک گروه اندک گرفتند شاخه ای  
 آن درخت توحید باشد هر زمان  
 زود آید بدترین روز آن زمان

همچو ابری فصل پاییزی همان  
 آن حکومت را دهند تشکیل هان  
 امتی ما بین شان شد کن تو یاد  
 درب پیروزی گشایش آن زمان  
 همچو سیلی با خروشان مردمان  
 بین ایشان الفتی باشد نگاه  
 باغ ها کوبید در هم محوها  
 تپه کوهی منهدم سیلی نگاه  
 رودخانه ها پراکنده دلا  
 در درون رودی و دره ای ره‌ها  
 رو زمین جاری چو چشمه سارها  
 پس دهد حق را به مظلومان دلا  
 مسکن آن خانه های دیگران  
 بعد پیروزی بنی امیه هان  
 همچو چرمی روی آتش آب هان  
 در تردد مردمان ما بین شان  
 داده هایش را بگیرد پس دهد  
 باطلی را شرک حق پنداشتید  
 حق را کوبید نابودی همی  
 باطلی پیروز شد هان بر شما  
 همچو اسرائیل قوم ای مردمان  
 بعد من گردید سرگردان شما  
 من شما را می کنم آگاهتان  
 تحت فرمانم اگر بودید شما  
 بار سنگین مشکلات ای مردمان

حکم قرآنی به اجرا هر زمان

عده ای را جمع در ما بین شان  
 توده ابری جمع در ما بین شان  
 بین امت مسلمینی اتحاد  
 چون تراکم ابر افشرد بدان  
 باب پیروزی گشاده رویشان  
 هان برون ریزندشان از جایگاه  
 همچو سیلی هان عرم شهری سبا  
 در برابر سیل هر چیزی تباه  
 همچو آبی در درون دره ها  
 آن چنان پنهان بنی امیه ها  
 با شعار عدل اجرا حکم را  
 از ستمکاران بگیرد مال را  
 شد توانا عده ای ما بین شان  
 یاد خالق می خورم سوگند هان  
 هر چه را جمع از کفی بیرون همان  
 چرخ را بازیگران بسیار دان  
 چرخ بازیگر چنان بازی کند  
 دست از یاری حق برداشتید  
 تقویت باطل بشد زد ضربه ای  
 هیچ قدرت بر شما پیروز لا  
 باطلی را تقویت کردید تان  
 چون ز حق دوری بدور از رهنما  
 از حقیقت دور با بیگانگان  
 تا به آن راهی هدایت رهنما  
 دور از بیراهه هایی در امان  
 خطبه ۱۶۷

### ویژگی قرآن مجید وصف مسلمانی

بین ما حاکم خدایی مهربان

مردمی را از زمین سو آسمان  
 آشکارا بین مان در گفتمان  
 دور از شر بد پلیدی های خویش  
 از پلیدی برحذر دوری کنید  
 سمت واجب کار خیر ای مردمان  
 حکم شرعی را رعایت رستگار  
 می روی جایی که جنت بر ملا  
 خط سیری را کشیدش در حیات  
 سمت خوبی تا هدایت با کلام  
 راه ها ترسیم شد ما بین عام  
 حرمتش را گر رعایت لا ملال  
 بین شان حقی حقوقش حفظ همین  
 بین مخلوقات عالم آشکار  
 دور از آزار ایشان مردمان  
 سود بر مردم رساند رهنما  
 جز به یک مورد که حق باشد عیان  
 هر وجودی درگرو مرگی همان  
 می روندشان هر یکی را منزلت  
 این سرا گیرد دهد به منزلت  
 دور از ره رفتگان چشم انتظار  
 می رسند از راه دیداری عیان  
 در برابر خالق هر بنده ای  
 کایناتی در برابر ما شما  
 از فرامین پیروی حکم از خدا  
 گام برداریم جانب راستی  
 این سعادت می رود جانب بهشت

این کتابی شد که هادی بین مان  
 بین شر خیری و بد نیکی قرآن  
 راه خیری نیک را گیرید پیش  
 تا هدایت سمت نیکی ها شوید  
 در صراطی گام برداریدنتان  
 گر به خوبی بین مردم آشکار  
 با صداقت راه را طی ای رها  
 خالق مطلق خدای کاینات  
 از گناهان دور دوری از حرام  
 با کلام آیات قرآنی بنام  
 خالی از عیبی بباشد هر حلال  
 برترین حرمت همان شد مسلمین  
 حق هر مسلم به اخلاص استوار  
 یک مسلمان واقعی آن شخص هان  
 از زبان دستش عمل کردش دلا  
 نیست جایز دور از آزارشان  
 لا گریز از مرگ یشتابید تان  
 پیش رو مردم به جانب آخرت  
 پشت سر ما را بخواند آخرت  
 کاروان در راه مقصد آشکار  
 منتظر هر رفته تا کی ماندگان  
 از خدا ترسید تقوا پیشه ای  
 بار مسئولیتی اجرا دلا  
 ما که مسئول ایم مجری کارها  
 در مسیری خیر دور از شر بدی  
 خوش بر احوال آدمی نیکی سرشت

## خطبه ۱۶۸

## دشواریهای جنگ های داخلی (ناکثین)

آنچه می دانید ما هم مطلع قدرتی لا تا که مجری بین تان ساز و برگ آماده مشرف بر شما آن کسان بر ما مسلط مردمان بردگان همراه آنان متحد در میان تان زندگی اینان دلا آن چه می گوئید دعوی ادعا مردمان سر گرم بازی روزگار بین امت جاهلیت بر ملا حکم صادر گر میان شان این کسان با شما همفکر باشند عده ای بی تفاوت عده ای دیگر دلا مردمان آرام دور از اضطراب با مدارا حق از کف رفته را منتظر فرمان من باشید تان مرتکب کاری نه تا قدرت ضعیف مرتکب کاری نه طوری آشکار با سیاست ماجرا را ما مهار چاره راهی گر نباشد بین ما درد را درمان به داغی درد ما

## خطبه ۱۶۹

## پیروی از رهبری و افشای توطئه ناکثین

رهنما پیغمبری گویا کتاب هر که پیرو از نبی شد این قرآن شد هلاکت آن کسی ای مردمان رنگ حق در آمده بدعت دلا

از حوادث روزگار ای مستمع در میان نیرو به راه افتادگان در میان لشکر سیاهی در خفا قدرتی ما را نباشد در میان دور از ما روستایی هان به جد مشکلی را حمل بر من با شما آن توانایی نه ما بین ما شما با تحمل مشکلاتی رستگار یار و یاور شورش می دارد دلا جبهه گیری می شود ما بین تان بس مخالف عده ای دیگر همی تا به حدی صبر ساکت ماجرا ماجرا را بررسی حقی حساب باز گردانیم در این ماجرا دور از من مدتی آسوده جان در تزلزل اقتدار امت سخیف بین امت اغتشاشی برقرار غیر این صورت چه بلوا آشکار آن زمان جنگی میان ما بر ملا آن چنان کاری که از درمان جدا

حکم احکامش زبانه زد احتساب از هلاکت دور شد ای مردمان دور از حقی هم اینان جانیان امتی را می کند نابودها



حکم اجرایی به دور از ما شما  
این الهی حاکمان را حکم ها  
دست بیعت با امامی هر زمان  
با حکومت در ازا اخلاص هان  
دولت اسلامی بگیرد رهبری  
دست دیگر مردمان افتد شکست  
عزتی گیرد به خواری مبتلا  
دور از من جبهه گیریها همین  
حس خطر ما بین مان لا مردمان  
تا نظامی را براندازند همین  
تا که مانع از مقاصد این کسان  
ظالمانی زور و زر جیفه همان  
ابلهی کوتاه فکری هان و بال  
تا حکومت قبل تکراری دلا  
با عمل کردن رعایت حکم را  
تحت فرمان امامی ارجمند  
تحت فرمان الهی هر زمان

گر خدا حافظ نمی شد بین ما  
گر چه حاکم بین ما باشد خدا  
از نفاقی از کراهت دور هان  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
گر شما باشید از ما پیروی  
از کفی بیرون رود لا بازگشت  
قدر دین را هر که نشناسد دلا  
بسته عهدی چون شکستند ناکثین  
تا زمانی صبر خواهم کرد هان  
در پی فرصت اگر چه ناکثین  
پافشاری آن زمان ما بین شان  
حاسدان روزگار اند این کسان  
جاه خواهند این کسان مال و منال  
این کسان خواهند دور از ما شما  
ای جماعت حکم قرآنی ادا  
ای جماعت سنتی را پایبند  
سنتی احیا شود ما بین مان

#### خطبه ۱۷۰

#### راه های هدایت

شد چه علت ناکثین شورش همی  
برملا شد آن حقیقت در میان  
دست بیرون بیعتی با من همین  
من گروهی را نماینده همین  
آنچنان شیرین سخن گفتی نه سیر  
بین ما ایشان حقیقت ها عیان  
بازگردی بین شان با هم قطار  
مطلع آنان مخالف من چه کار  
دور از من کشتزاری بی کران

صحبتی ما بین مولانا علی  
با بیان شیوا کلامی را عیان  
گفت مولانا امیرالمؤمنین  
گفت ای مولا امیرالمؤمنین  
دور از اقدام کاری یا امیر  
گر فرستادند تو را ما بین مان  
تا بیابی آن محل ریزش مطار  
از گیاهی سبزه آبی جویبار  
بر زمین لم یزرعی روی آوران

دور از آنان به جانب من روان  
روی آور آبیاری با مطار  
با امیر متقین بیعت همان

هر وجودی را تو دادی این حیات  
در فضایی مانده آویزان همی  
ماه و انجم آفتابی در میان  
در مسیری با تردد هر زمان  
جایگاهی در فضایی بی کران  
در عبادت دایمی کروبیان  
بس ملائک در عبادت مردمان  
خالقی را می ستایندشان بنام  
آدمی را خلق کردش همچنین  
چارپایان طائران رویت همان  
بی کران نعمت شمارش لا همی  
همچو میخی بر زمین کوبیده یار  
مدت ایامی سپر عمری گذر  
گر ظفر بر دشمنان گشتیم ما  
در مسیر حق بمانیم استوار  
این شهادت بس بزرگ ای ربنا  
از مفاسد اجتماعی ای خدا  
حامی امت شود ما بین مان  
با سپر سینه گذر از جان شان  
پیش روی مردمان جنت نگار  
بهترینان جهان الگوی پاک  
پیش رو دارید تان جنت مکان

هان چه می کردی بگواینگ بیان  
دور از آنان به جانب کشتزار  
دست بگشا بیعتی ما بین مان

### خطبه ۱۷۱

#### آماده سازی مردم برای جهاد

ای خدای کل هستی کاینات  
آسمان را همچو بینم صفحه ای  
روی صفحه روز و شب ترسیم هان  
بس کراتی در فضایی بی کران  
آسمان را توده ابری شد عیان  
از ملائک عده ای کروبیان  
در عبادت دایمی سجده کنان  
عده ای دیگر رکوع دیگر قیام  
خالق مطلق خدای این زمین  
مسکنی دادش به انسان غیر آن  
هر پدیده دیدنی نا دیدنی  
دره ها کوهی ببینم استوار  
تکیه گاهی مطمئن شد بر بشر  
از تجاوز دور ما را ای خدا  
از تو خواهانیم ای پروردگار  
گر ظفرمند دشمنان مغلوب ما  
حافظ ما باش از شر فتنه ها  
مرد آزادی کجا ای مردمان  
در برابر هر بلا آسیب هان  
پشت سر مردم زیادی ننگ و عار  
هان به هوش ای مردمان سینه چاک  
دور از ننگی که پشت سرهایتان

## شکوه از قریش و گروه ناکثین

فهم ما کم بی نهایت آسمان  
 حمد رحمان خالق بی چون یکی  
 بی نهایت شمس باشد در فضا  
 بس عوالم در جهانی ناپدید  
 روز شورا بود هر کس مدعی  
 بس حریصی بر خلافت مسلمین  
 خالق را ییاد سوگندی دلا  
 دورتر از ما شما ها از نبی  
 بر خلافت گر چه من شایسته تر  
 حق خود را طالب ام ای مردمان  
 دست رد بر سینه آن کس زدید  
 بین جمع حاضرانی بود او  
 در مجالس علم غالب بود او  
 هر کسی را با براهین علم هان  
 شکوه دارم از قریشی مردمان  
 از کسانی شکوه دارم ای خدا  
 قوم و خویشی قطع شد ما بین مان  
 آن مقام و منزلت اکبر مرا  
 حق من را غصب کردند این کسان  
 رو به من کردند و گفتند این کسان  
 برخی از حق را گرفت باید دلا  
 از خلافت حق خود دوری دلا  
 شکوه ای دارم ز طلحه با زبیر  
 عایشه همدست ایشان مردمان  
 روی آوردند به بصره این کسان  
 پشت پرده همسران را داشتند

با زمینش در فضایی بی کران  
 او سزاوار عبادت ای زکی  
 راه شیری را نظر بی انتها  
 چون پیازی پیچ در پیچ آفرید  
 گفت مرا شخصی که ای مولا علی  
 پاسخی دادش نه جانا این چنین  
 می خورم جانا بدور از ماجرا  
 بس حریصان مدعی قدرت همی  
 بر نبی نزدیک تر حامی بشر  
 حائلان ما بین من آن حق همان  
 ناطق قرآن ببودش بس حمید  
 بین مردم نیک خو و نیک رو  
 دیگران در مانده حیران ای نکو  
 پاسخی می داد غالب بر کسان  
 از کسانی یار ایشان بودشان  
 دور از من قوم و خویشان ربا  
 بس مرا تحقیر کردند این کسان  
 اصغری پنداشتندشان ای خدا  
 اتحادی بین شان این غاصبان  
 حق تو را هر چند دوری کن از آن  
 قسمتی را هم رها باید رها  
 حق کتمان کن به زیر پرده ها  
 این کسان کردند خروجی نیست غیر  
 چون کنیزی آلت دست این و آن  
 ناکثینانی دغل کار زمان  
 آن حرم پرده نشین را خواستند

در برابر دیدگان مردم عیان  
گرد کردند لشکری را آن کسان  
عهد بیعت را شکستند این کسان  
شورش‌ی کردند در بصره دلا  
سمت فرماندار کردند حمله ای  
با شکنجه این کسان را زجرها  
بس چه نادانی بکردند این کسان  
بی گناهان کشته گشتند ای خدا  
بین ایشان گرمم بودم دلا  
این کسان کشتارشان بر من حلال  
جرم شان کشتار مردم قتل عام  
شکوه دارم ای خدای کاینات  
جیفه دنیایی چه دارد ناکثان  
صبر ده ما را خدای مهربان  
با درایت هوشیاری ای خدا  
مسلمین را هان امامی مردمان  
ای خدا نابود کن این جانیان

### خطبه ۱۷۳

#### شناخت دنیا با گرایش به تقوا

او امینی شد میان امت دلا  
انبیاء را ختم او شد در جهان  
مؤمنان را او بشارت دادشان  
امر را معروف منکر را که نهی  
بر خلافت آن کسی شایسته هان  
تحت فرمان در اطاعت کردگار  
بین ما آشوب گر شد بر ملا  
در برابر باطلان ایستادگی  
باز گردانی حقیقت بر ملا

عایشه همسر نبی ای مردمان  
تحت فرمان بیعت ام بودندشان  
ضربه ای بر دین زدند این ناکثان  
عده ای را کشته اند با حيله ها  
بیت مال مسلمین غارت همی  
یک به یک دادندشان کاری هبا  
خاطر دنیا بکشتند بصریان  
همچو جانی ها بکردند قتل ها  
حمله ور بر جانب ام ای ربنا  
حکم قطعی گر بمیرند لا ملال  
ناکثان کردند خروجی بر امام  
تیپ شخصیت ملون در حیات  
خاطر جاهی بکشتند بصریان  
با صیوری راه حلی بین مان  
من چه گویم ناکثانی بی وفا  
صریان را قتل عامی ناکثان  
خاطر دنیا شکستند عهدشان

وحی نازل شد به او از ربنا  
رحمت للعالمین شد بین مان  
بیم از کيفر الهی مردمان  
حکم قطعی شد به اجرا جلوه وحی  
متقی دوران که آگاه از زمان  
با نبی هر لحظه با پروردگار  
فتنه انگیزی به پا شد بین ما  
رهنما ما بین مردم بندگی  
اجتماع را مصلح او ما بین ما

می خورم سوگند سوگندی به جان  
 عام مردم حاضران در صحنه هان  
 آن که آگاهان صلاحیت به رأی  
 خبرگان ملت که اهل عقد و حل  
 آن دلاور مرد یل را انتخاب  
 اعتراضی نیست گر باشد چنین  
 با پذیرش انتخاب رهبری  
 عدل حاکم بین ما ای مردمان  
 با فرامین قرآن عادل عیان  
 با دو کس پیکار خواهم کرد جنگ  
 با کسی که مدعی فارغ از آن  
 با کسی جنگی که حق را لا ادا  
 بندگان توحید آگاه از زمان  
 ما سفارش می کنیم ای مردمان  
 بین ما انسان سفارش بهترین  
 هر که را تقوا الهی برترین  
 بهترین پایان کار ما دلا  
 آتشی ما بین ما شد شعله ور  
 هر طرف در جبهه ای بر روی هم  
 پرچمی بر دوش سردار ارجمند  
 هر چه فرمان در اطاعت رهبری  
 دور از تعجیل در کاری دلا  
 تحت فرمان رهبری انجام حکم  
 جای ماندن نیست این دنیایتان  
 این جهان را خواستار اید ای شما  
 گاه خشنودی زمانی خشمگین  
 دور از دنیا و دعوت خانه ای  
 عاریت دنیا چه دارد آرزو

از شرایط رهبری آن را بیان  
 غیرممکن این کسان را حاضران  
 عقل اجماع را نظر در ضمن سعی  
 انتخاب آن کس دلاور مرد یل  
 بین مردم عدل دارد با کتاب  
 با درایت عقل اجماعی یقین  
 منسجم امت جهانی ای رهبری  
 متقی دوران شود در بین مان  
 بین ما رهبر جهان ای مردمان  
 تا از این دنیا برون هر عار و ننگ  
 طالب چیزی از آن دیگران  
 دور از ما از محبانی جدا  
 متقی دوران شوید و مهربان  
 رو به تقوا از عذابی دور هان  
 جامه تقوایی الهی شد همین  
 او گرامی بین مخلوقات همین  
 نامه اعمالی بشد در بین ما  
 بین اهل قبله غیر آن جلوه گر  
 جنگ را آتش فراهم غم و هم  
 جایگاهش صف مقدم سربلند  
 از توقف نهی دوری شد بری  
 دور از اکراه کاری مکث ها  
 صف شکن آماده تا اتمام حکم  
 چون پلی فرضی گذر از این جهان  
 روی آور بر تعلق جیفه ها  
 می کند دنیا شما را گه غمین  
 از سرا فانی جهان هر جیفه ای  
 عاریت دنیا نه جاوید ای نکو

نام نیکی جاودان را یادگار  
 بعد مرگ آید سراغت مهربان  
 با تعلق جیفه هایش غیر آن  
 حسن نیکی را ذخیرت ای نگار  
 می کند مغرورتن با حيله ها  
 از پلیدی های دنیایی جدا  
 پشت بر دنیایان دوری از آن  
 چون کنیزک گریه زاری لا زبون  
 هرچه رفت از کف برون غمین نه یار  
 کامل آید دین شما را هر زمان  
 صادر آید خیر باشد مردمان  
 نیست خسران منفعت باشد به عفو  
 خاطر دنیایشان یک سرگناه  
 دین دهند دینار گیرند این چه کار  
 این کسان دنبال رو دنیای خوار  
 رستگاری از خدا را ای نگار  
 او دهد خالق جهان او مهربان  
 پاک در دنیای دون تا رستگار

هر که خواهد در جهانی ماندگار  
 این جهان فانی سرا باقی جهان  
 می فریبد هان شما را این جهان  
 از بدی ها دور باید شد فرار  
 گوش کن هشدار هایش را دلا  
 از طمع ورزی حسد دوری دلا  
 سبقتی گیرید از دنیایان  
 آنچه از دنیایان از کف برون  
 پیشه صبری در اطاعت کردگار  
 حکم احکامی بجا ای مردمان  
 آن فرامیزی که حکمش از قرآن  
 خاطر دین هر چه بیرون شد ز کف  
 آن کسانی که کنند دین را تباه  
 گر که ظاهر سود خسرانی بیار  
 در سرا فانی جهان لا رستگار  
 استقامت صبر را ما خواستار  
 سوی حق دل هایمان را سوق هان  
 از تو خواهانیم ای پروردگار  
 خطبه ۱۷۴

#### شایعه پراکنی قتل عثمان

در میان شمشیر دور از کار ننگ  
 داده است تسلیم فرمانش همی  
 وعده پیروزی خدا حتم ای نگار  
 بن عبدالله طلحه مردمان  
 خاطر آن بود ترسیدش همی  
 متهم خود بود شرش آشکار  
 شورش کردش حقیقت منحنی  
 او حریصی بود قتلش آرزو

دور از ترسی نترسم من ز جنگ  
 آن چه را خالق برایم وعده ای  
 متکی ایمان به تقوا استوار  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 خاطر عثمان نکردش شورش  
 خون عثمان را از اوایی خواستار  
 پیش دستی کرد از قتلش بری  
 متهم بر قتل عثمان بود او

مردمان در شک و تردید ای رها  
 طلحه را سه راه حل بود آن زمان  
 آنچه اندیشیده بودش او همان  
 سهم او در قتل عثمان برملا  
 با شریکان جرم مجرم گر نکو  
 مانع از کشتار می شد بین ما  
 دور مردم می شد از کشتارها  
 رو به زشتی کارهایش مردمان  
 منزوی می شد ز هر کاری زبون  
 دور از زشتی عمل های بدش  
 دور از منطق بهانه عذرها

هر دمی را بازدم هر یک اثر  
 هر فرامینش به اجرا مردمان  
 می شوید ای مردمان عمری بکاست  
 غیر او را حمد گویند و ثنا  
 هان رها چوپان شما را لحظه ها  
 دشت آلوده شما را او رها  
 زیر چاقویی که قصابی همان  
 جز چریدن فکر دیگر لا دلا  
 فارغ از قصاب ها ای مردمان  
 احتسابی می کنند ای مردمان  
 فارغ از خالی شکم ای بوالحکم  
 آن توانایی مرا آگاهتان  
 از تولد نیستی با علم فن  
 یک بیک آگاه سازم بین تان  
 بر نبی با گفت من کافر شوید

با دروغین ادعا برنامه ها  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 ابن عفان گر ستمگر بود هان  
 قاتلان را طلحه همراهی دلا  
 دور از یاران عثمان می شد او  
 یا اگر مظلوم بود عثمان دلا  
 بین مردم می شدش او رهنما  
 شک و تردیدی اگر بودش میان  
 از میان مردم غضبناکی برون  
 دور از عثمان و مردم می شدش  
 دست زد کاری گرفتاری بلا

#### خطبه ۱۷۵

#### شایعه پراکنی قتل عثمان

نیست یک دم غفلتی ای بی خبر  
 حکم حق را علتی لا ترک آن  
 از تمامی کارهایی باز خواست  
 هان چه علت روی گردان از خدا  
 همچو دامی در بیابانی وبا  
 در میان بیمارزای آب ها  
 همچو فربه گوسفند انید هان  
 خود نمی دانید علت ماجرا  
 گوسفندان با چریدن شادمان  
 روز خود را در خوشی ها عمر هان  
 زندگی مفهوم پیدا در شکم  
 می خورم سوگند بر یکتا جهان  
 از گذر ایام تان گویم سخن  
 از تمامی کارها تان مردمان  
 از همان ترسم خبرها بشنوید

بر کسی بخشم که او اسرار دان  
 ختم مرسل را برانگیخت آن زمان  
 برملا سازد که هادی مردمان  
 حکم احکامش یکایک در نبی  
 از حکومت ها خبر دادش مرا  
 در میان گذاشت بی حد ماجرا  
 مرتکب کاری نه من و دارتار  
 جز به یک شرطی عمل کردم به آن  
 از گناهان دور گردید ای شما  
 بازگویی می کنم دوری از آن  
 آن که خرمایی خورد لا منع ها

خالقی مطلق بیان کردش به ما  
 نقل قولی شد یکایک در قرآن  
 ای شما خوبان بخوبی در جهان  
 با دلایل های روشن ای رهی  
 با محمد مصطفی قرآن بنام  
 حق و باطل نهی و امری را عیان  
 از بدی ها دور با حق منطبق  
 رهنما هادی خدا شد ای رهی  
 دور جنّت را گرفتاری بلا  
 دور عاقل از تعلق جیفه ها  
 از تعلق جیفه شهوت ها جدا  
 با کراهت کارها انجام آن  
 جز به رغبت میل اعمالی دلا  
 شهوتش سرکوب سازد لحظه ها  
 حسن پاداشی است او پرهیزکار

سری از اسرار دل را مردمان  
 یاد خالق می خورم سوگند هان  
 تا حقیقت راستی را بین مان  
 اطلاعاتی به من داده است نبی  
 از هلاکت روزگاران حرف ها  
 هان به نجوا هر خبر اخبار را  
 باز سوگندی خورم ای مردمان  
 طاعتی را تا شما انجام هان  
 قبل از آنی که بگویم پند را  
 خود شدم دور از گناهان مردمان  
 با عمل پندی بگویم پند را

#### خطبه ۱۷۶

#### انواع ضلالم تشویق به اعمال نیکو

بهره گیرید از همان چیزی دلا  
 پند گیرید از بیانش مردمان  
 هر نصیحت را پذیرا از قرآن  
 راه عذری بسته رو ما خالقی  
 حجتی ما بین مان کردش تمام  
 هر کلامی در قرآنی شد بیان  
 تا که مردم را هدایت سوی حق  
 سوی خوبی هر کسی را پیروی  
 مصطفی فرمود ختم الانبیا  
 دور دوزخ پر ز شهوت شد هوا  
 هر که را حاصل معارف از خدا  
 از اطاعت کردگاری نیست هان  
 از معاصی خالقی لا چیزها  
 بر هوا نفس هر که غالب ای رها  
 رحمتی بر او رسد از کردگار



هر که غالب بر هوا شهوت دلا  
 متهم کن نفس خود را لحظه ها  
 پشت سر ایام روزی در گذر  
 متهم کن در تمامی لحظه ها  
 همچو صالح بندگان باشید هان  
 چون مسافر مردمانی کوچ هان  
 ای شما خوبان به خوبی ماندگار  
 نام نیکی را گذاری در جهان  
 خوش بر احوال آدمی زیبا سرشت  
 در زمینی کاشت اعمالش دلا  
 ترک دنیایی بکردش شادمان  
 راضی و خشنود شد پروردگار  
 هر که با قرآن بسی او ارجمند  
 آن که با قرآن بدور از هر نیاز  
 گر چه ثروتمند باشد ازمنند  
 دردها درمان کند قرآن دلا  
 از قرآن خواهید یاری هر زمان  
 درد ما را می کند درمان دلا  
 با قرائت آیه ای دور ای رهی  
 واسطه بین آدمی با کردگار  
 هر که شد قرآن حبیب اش مردمان  
 هر چه خواهید از خدا خواهیدتان  
 بهتر از قرآن که باشد در جهان  
 شد شفاعت گر قیامت روز هان  
 ناطقان قرآن شفاعت می کند  
 این همان فردیست می خواندش قرآن  
 گاه قرآنی شکایت می کند  
 حکم صادر می کند محکوم ما

پاک دامن او بپاشد بین ما  
 با گذر ایام دوران ای رها  
 غفلتی لا عمر دورانی به سر  
 نفس خود را تا که روح از تن جدا  
 رخت بستند از سرا فانی جهان  
 خیمه از جا کنده کوچ از بین مان  
 در گذر ایام از خود یادگار  
 در تمامی دوره دنیا زیست هان  
 لیست اعمالش به زیبایی نوشت  
 توشه انبانی ذخیرت بهره ها  
 در تمامی لحظه نامش جاودان  
 تا دم آخر بیودش رستگار  
 دور از گمراه مردم سربلند  
 هر که بی قرآن دلا درگیر از  
 با تعلق جیفه ای لا سربلند  
 با قرائت آیه درمان درد را  
 در شداید زندگی ای مردمان  
 قلب بیماری قرآن بخشد شفا  
 از نفاقی کفر عصیان گمراهی  
 این قرآن شد ثقل اکبر ای نگار  
 هادی اش خالق بپاشد هر زمان  
 دور از مردم تقرب با قرآن  
 آن که ناطق بر قرآن شد مردمان  
 هر که ناطق آیه هایی از قرآن  
 یک به یک از ما حکایت می کند  
 حال ما او را شفاعت بین مان  
 بر خداوندی حکایت می کند  
 جرمش این باشد تظاهر با ریا

بانگ هایی در قیامت بشنوید  
 هر کسی امروز محصولش به بار  
 خوش بر احوال آنکه با قرآن به زیست  
 از قرآنی پیروی هر لحظه ای  
 از قرآن اندرز خواهید هر زمان  
 حکم بالاتر ز قرآن نیست هان  
 همچو صالح بنده ای باشید هان  
 با گذر ایام کن اندیشه ای  
 با صبوری استقامت استوار  
 مهلتی تعیین برای بندگان  
 با عمل انجام کاری بهرمند  
 پرچمی افراشتند در اهتزاز  
 یک سری اهداف الگو بر شما  
 حق حقوقی را ادایی کن دلا  
 آشکارا شد بیان هر واجبات  
 خود گواهم بر عمل های شما  
 ما دفاع از مردمی در روز حشر  
 وعده ها رویت شود آن روز هان  
 با شما گویم سخن ای مردمان  
 هر چه دادش وعده ای پروردگار  
 آن که اقراری کند پروردگار  
 دین ثابت را پذیرا این کسان  
 در اطاعت خالق بس مهربان  
 از سما آیند ملائک چون فرود  
 دور از خوفی غمین لا مردمان  
 آنچه را دادش خداوند وعده ای  
 پاک دامن در طبیعت زندگی  
 باز گفتید آن خدا پروردگار

هر یکی گویا ندایی شد پدید  
 نامه اعمالش چو بذری کشتزار  
 در سرا باقی جهان او را خوشی است  
 با قرآنی آشنایی بنده ای  
 او شما را بهترین یاور همان  
 منطبق با حکم قرآن مردمان  
 خالق را یاد زکری هر زمان  
 با عمل پرهیز فکر آینده ای  
 با اطاعت خالق پرهیزگار  
 عاقبت خیری به نیکویی همان  
 آدمی در هر زمانی سربلند  
 با عملکردی هدایت سرفراز  
 آن زمان حاصل شما را حق ادا  
 حکم احکام الهی را بجا  
 با عمل واجب به دور از سینات  
 در همان روزی که محشر هان بپا  
 بهرمند از ما شما تا روز نشر  
 هر وقوعی واقعیت مردمان  
 تکیه بر علمی که حتمی وعده هان  
 روز موعده می شود هان آشکار  
 خالق مطلق بباشد ای نگار  
 تکیه بر قرآن کلام آسمان  
 استقامت بردباری را عیان  
 مردمان را بس بشارت از ودود  
 بر شما بادا بشارت هر زمان  
 جنتی را می دهد بر عده ای  
 در اطاعت آن خدایی بندگی  
 حکم احکامش به اجرا رستگار

پایبند احکام دینی ما دلا  
 آنچه فرمان داد بر ما کردگار  
 در صراطی گام بر داریم ما  
 حکم دین را پایبند ایم ما دلا  
 از تعدی دور جانب ربنما  
 منحرف لا راستی را خواستار  
 نشکنید اخلاق خوش نیکوی تان  
 خُلقتان زیبا مبدل لا دلا  
 نیک رو چون آفتابی تابناک  
 حفظ باید آن زبان دل را دلا  
 وای بر آن کس زبانش سرکشی  
 آنکه عصیان گر به عصیان هلاک  
 متقی دوران ز تقوا بهرمنند  
 چون زبان را حفظ باشد بس بلند  
 پشت قلبش شد زبان مؤمن دلا  
 گفتمانی مؤمنان هر گاه هان  
 نیک باشد گر سخن اظهار آن  
 گر بیودش ناپسند ای مردمان  
 هر منافق آنچه آید بر زبان  
 خود نمی فهمد چه ها گوید عیان  
 استوار ایمان به دل با زبان  
 آنکه حافظ بر زبان ایمان قوی  
 خوش بر احوال آدمی حافظ زبان  
 دور از اموال مردم سرکشی  
 آبرویش حفظ با حافظ زبان  
 آنکه شد حافظ زبان ای ارجمند  
 در تمامی لحظه مؤمن آن کسی  
 هر حلالی را حلالی هر حرام

حکم قرآنی به اجرا از خدا  
 تحت طاعت از خدایی رستگار  
 خط سیرش می رسد تا انتها  
 استقامت پایداری بر ملا  
 دور از بدعت گذاری ای خدا  
 در تمامی لحظه با پروردگار  
 پایبند عهدی شما را جاودان  
 در تمامی لحظه ها با ربنما  
 دل زبان گویا هماهنگ ای که پاک  
 ذکر رحمان در کلامش بر ملا  
 چون که عاصی شد تحمل لا کسی  
 لا گریز از مرگ نابودی چه باک  
 مردمان را رهنما الگو به پند  
 هر که تقوا را رعایت ارجمند  
 پس زبان شد هر منافق قلب را  
 گر نیندیشندشان لا گفتمان  
 غیر آن در پرده پنهان آن زمان  
 آن زمان پنهان کنندش لا بیان  
 چشم بندد گویدش فی الفور هان  
 سودآور یا ضرر ای مردمان  
 گرددش محکم بیان گویی عیان  
 با امیدی دل به خالق شد غنی  
 هر کلامش پند چون قرآن عیان  
 خون ناحق ریختن شد آن کسی  
 این کسان رویت خدا را مردمان  
 با خدایش او ملاقاتی کند  
 هان هم اکنون پایبند عهدی همی  
 از همان اول حرام ای خوش کلام

گر چه با بدعت گری ها روبرو  
 آنچه خالق کرد حلالی یا حرام  
 در امور بس حوادث روزگار  
 از گذر ایام تاریخی دلا  
 بس مثل هایی میان ما برملا  
 مردمان دعوت به امری آشکار  
 هر کسی بشنید احکام خدا  
 واقعیت را بدیدند آن کسان  
 هر که سودی را نبرد از آزمون  
 او نخواهد برد باز هم سودها  
 بس چه کوتاه فکر باشد مردمان  
 زشت را زیبا بداند آن کسی  
 عده ای پیرو شریعت دین دلا  
 عده ای سنت نبی را خواستار  
 امر فرمودش خداوند جهان  
 ریسمان محکمی شد بین مان  
 دل بهاری با قرآن ای مردمان  
 قلب را با خواندن قرآن جلا  
 در مکانی خوان قرآن را غافلان  
 در میان غافل دلانی خوان قرآن  
 هر کجا دیدید نیکی کار را  
 چیز بد یا ناروا دیدید هان  
 طبق فرمان محمد مصطفی  
 کار نیکی را دهی انجام هان  
 گر چنین باشد که فرمودش رسول  
 در صراطی گام بر داری خدا  
 بر سه قسمت باشدش ظلم ای رها  
 ظالم از ظلمش بگیرد کیفری

دور از بدعت شود او نیک رو  
 پایبند عهدی بماند نیک نام  
 تجربت حاصل بکردید از دیار  
 پندها گیرید هادی بین ما  
 نکته هایی بر ملا مابین ما  
 خوش بر احوال آن کسانی رستگار  
 جز کران هرکس شنیدش امر را  
 کوردل کوران ندیدند مردمان  
 تجربت های خدادادی زبون  
 بشنود گر پند و اندرزی دلا  
 خوب را بد بنگرد زشتی عیان  
 خوب را بد بیندش در گمراهی  
 عده ای بدعت گذاران نوگرا  
 عده ای دیگر بدور از حکم یار  
 نیست چیزی بهترین پند جز قرآن  
 ایمنی بخش حیات بندگان  
 علم را بس چشمه هایی در قرآن  
 ده جلایی چشمه دانش برملا  
 حاضرند در آن مکان ای مردمان  
 یادی از بیدار دل باشد میان  
 یار یکدیگر نکوکاری دلا  
 زود از آن ناروا دوری همان  
 ای بنی آدم به نیکی رهنما  
 واگذاری کار بد را همچنان  
 حسن پاداشی تو را باشد قبول  
 از تو راضی گرددش خشنودها  
 ظلم نابخشودنی باشد دلا  
 ظلم با بخشودگی جبران نمی

ظلم نا بخشودنی باشد عزیز  
 هر که بر خالق بورزد شرک هان  
 آن ستم بخشودنی باشد دلا  
 حق ناسی را رعایت مردمان  
 چون قصاصش سخت باشد مردمان  
 از جراحت مردمانی دور هان  
 از منافق مردمانی دور هان  
 بین تان وحدت بباشد مردمان  
 از همان آغاز خلقت اتحاد  
 خالق مطلق خدایی مهربان  
 خوش بر احوال آن کسی ای مردمان  
 با شناخت عیب نفسش مردمان  
 خوش بر احوال آن کسی باشد دلا  
 در اطاعت کردگاری مهربان  
 در پی یک قرص نان ای مردمان  
 بر خطاهایش بگریزد تا خدا  
 خوش بر احوال آنکه از دستش زبان  
 آن که پردازد به خود ای مردمان  
 عیب خود ببند به دور از دیگران

خطبه ۱۷۷

#### سرزنش خیانت کاران حکمیت

ظلم نا بخشودنی باشد عزیز  
 هر که بر خالق بورزد شرک هان  
 آن ستم بخشودنی باشد دلا  
 حق ناسی را رعایت مردمان  
 چون قصاصش سخت باشد مردمان  
 از جراحت مردمانی دور هان  
 از منافق مردمانی دور هان  
 بین تان وحدت بباشد مردمان  
 از همان آغاز خلقت اتحاد  
 خالق مطلق خدایی مهربان  
 خوش بر احوال آن کسی ای مردمان  
 با شناخت عیب نفسش مردمان  
 خوش بر احوال آن کسی باشد دلا  
 در اطاعت کردگاری مهربان  
 در پی یک قرص نان ای مردمان  
 بر خطاهایش بگریزد تا خدا  
 خوش بر احوال آنکه از دستش زبان  
 آن که پردازد به خود ای مردمان  
 عیب خود ببند به دور از دیگران

برگزیدند داوری را بین شان  
 حکم قرآن را که اجرا بین ما  
 روی هر یک نیزه قرآنی نماد  
 لا تعدی پیروی از این قرآن  
 قلب هاشان با زبان همسو خدا  
 از قرآنی روی گردان مردمان  
 از حقیقت دور گشتند این کسان

در میان امتی شد هان علم  
 با کج اندیشی به دور از این قرآن  
 بین امت اغتشاش انداخت هان  
 با عمل بر حق حقیقت را بیان  
 آن دو بیرون از حقیقت کج مدار  
 حکم صادر شد به دور از حق دلا  
 عمرو عاصی اشتی کردند خطا  
 ریختش ای مردمان دور از قرآن  
 عهد را کردند نقضی بین مان

خالقی مطلق به خلقت کن نظر  
 نیست در خالق جهان واحد خدا  
 آن توانایی نه ما را وصف یار  
 هر چه در هستی بایش بر ملا  
 با نجوم انبوه رویت در سما  
 در هوا رقصان به جانب رو سما  
 در شبی تاریک رقصان جابجا  
 مخفیانه چشم هایی بست رخت  
 از نظر خالق جهانی لا نهان  
 لم یلد یولد احد واحد همان  
 لم یلد یولد خدا واحد دلا  
 معتقد هستم جهان دارد خدا  
 خالصانه دور گشتم از گناه  
 کمترین افراد دارند این امل  
 از میان انسان هایی انبیا  
 او محمد مصطفی ختم انبیا  
 بین مان تشریح سازد از خدا

خواسته دل شان پر از جور و ستم  
 منحرف از راه گشتند این کسان  
 رأی صادر حکم جعلی جانران  
 شرط این بودش به عدلی حکم هان  
 ما به حقانیت خود استوار  
 بر خلاف حکم احکام خدا  
 این چنین شد حاکمیت بین ما  
 حیلۀ ای بود عمرو عاصی طرح آن  
 این دو تن پیمان شکستند مردمان  
 خطبه ۱۷۸

#### راه های شناخت دنیا

مانع یک کار لا کاری دگر  
 با گذر ایام تغییری دلا  
 در مکانی نیست هان پروردگار  
 نیست چیزی بر خدا پنهان دلا  
 قطره دریایی فراوان آب ها  
 ذره خاک همراه گردی باده ها  
 بر سیاهی سنگ سختی مور ها  
 از مکان برگی که ریزان از درخت  
 هر چه پنهان یا که پیدا در جهان  
 نیست جز الله خالق در جهان  
 شک و تردیدی نباشد در خدا  
 دین او را نیست منکر دلا  
 با یقین قلبی و پاکی خود گواه  
 بس گران سنگ است میزان عمل  
 خود گواهم بر گزیدش ربنا  
 خاتمیت انبیا شد بر ملا  
 انتخابی شد حقایق شرع را

او که خُلق اخلاق دارد باب ها  
 برگزیدش خالقی مطلق جهان  
 هر هدایت را علایم آشکار  
 با هدایت نور جهلی مردمان  
 می دهد دنیا فریب این مردمان  
 با چنان بس آرزوهای فریب  
 آن که مجذوبش بدور از ارزشی  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 رنج و سختی آن زمانی شد عیان  
 مرتکب کاری خطایی بین شان  
 بس چه سنگین است بار این گناه  
 بندگان را خلق کردش آن خدا  
 آن زمان نازل بلا ای مردمان  
 نعمتی از ما بگیرد آن خدا  
 آن زمان زاری به درگاه خدا  
 از خدا خواهید آمرزش شما  
 آنچه از دستی برفت باز آیدش  
 ترسناکم بر شما من خود همان  
 سمت سویی رهنما گشتیدتان  
 گر به اصلاحی شما کوشا همان  
 رهنما در بین تان اصلاح هان  
 بس چه بی مهری میان خلقی عیان  
 بهتر آن باشد که خوبی ها عیان  
 باز گویی های خوبی آشکار  
 گر به کاری روی آور هر کسی  
 خالقی هر روز در کاری دلا

او گرامی بین ما شد از خدا  
 تا رسالت را میان خلقی بیان  
 جهل و گمراهی به نورش برکنار  
 رو تباهی گرددش نابود هان  
 با هواخواهی بروز از خود همان  
 می فریید مردمان را بس عجیب  
 هر که غالب گرددش مغلوب همی  
 هر زمان در ناز و نعمت مردمان  
 بین مردم خلق گیتی در جهان  
 بین مردم خلق گیتی شد عیان  
 در بلایی سخت افتادند صد آه  
 بی کران نعمت بر آنان کرد عطا  
 رنج و سختی بین مان گردد عیان  
 کفر نعمت بین ما شد برملا  
 با چنان قلبی پر از مهر و صفا  
 تا ببخشد هر گناهی ربا  
 گر به اصلاح خودش پردازدش  
 هان فرو در جهل و غفلت ماندگان  
 دور از توصیف آن ای مردمان  
 آن سعادت درب ها گردد عیان  
 تا خدا بخشد شما را مردمان  
 بازگویی لا چه به باشد نهان  
 بین امت مسلمینی در جهان  
 به میان خلقی که خوبان رستگار  
 این بشر خاکی به دور از هر بدی  
 او هویدای نهان در بین ما

## خطبه ۱۷۹

## خدا شناسی

هان چه سان پروردگارت را علی  
رویتی پروردگارم را به حال  
شرح حالی تا چه باشد وصف قال  
دل به ایمان ببندش پروردگار  
حاضری ناظر که او در بین مان  
جنب اشیایی نه چسبان ای نکو  
آشنا بیگانه لا او ای نکو  
دور از اندیشه فکر ای مردمان  
همچنان اندیشه هایی ژرفنا  
در حجابی لا که از ما دورها  
هست بینا دور از حس حق علم  
در برابر او خداوندی همی  
بی قرار از خوف او دلهای پاک  
هرچه در هستی به خلقت بنده ای  
همچو خاکی زیر پایت خم دلا  
از سرا فانی جهان دوری دلا  
شکر نعمت واجب آید لا خطا  
خالقی مطلق جهان هست صانعی  
هر که با ما مهربان او جاودان

از علی پرسید ذعلب دیده ای  
گوش کن ذعلب برایت شرح قال  
آن چنان بینم برایت شرح حال  
دیده ها هرگز نبیند آشکار  
آن چنان ببند خدا را درک هان  
بر خلائق آن چنان نزدیک او  
از تمامی کایناتی دور او  
هست گوینده خدایی مهربان  
دور از هر آرزویی آن خدا  
صانعی چون ما نه خالق ای رها  
اکبر است او دور از هر نوع ستم  
مهربان است دور از نازک دلی  
بس چه سرها چهره ها افتاده خاک  
خالقی را حمد لحظه سجده ای  
بندگان هر لحظه خالق را ثنا  
دل به ایمان زنده کن خود را رها  
کرده خالق بس عطایی هان به ما  
دور از ما قرب دارد خالق  
حاضری ناظر خدا ما بین مان

## خطبه ۱۸۰

## سرزنش کوفیان افکار غلط اندیشی آنان

می کنم جانای تمامی لحظه ها  
گشته ام با خالق ام رازی میان  
مردمی کردند تعدی آن زمان  
تا به همراه مبارز آن زمان  
دور از ما از ولایت برکنار

طبق تقدیرات خالق را ثنا  
من گرفتار شما ای کوفیان  
از اطاعت من خدای مهربان  
هر زمان دعوت بکردم مردمان  
لا تحرک بین شان پروردگار



گر چه ما دادیم مهلت بر شما  
 دعوتی کردم شما را تا جهاد  
 دور از فرمان به سستی ناتوان  
 طعنه زن گشتید چون در بین مان  
 ای شما سرپیچ از فرمان من  
 منتظر چه مانده اید ای مردمان  
 علتی لا در گرفتن حق تان  
 منتظر مرگ اید با خواری چرا  
 گر فرا مرگی رسد ما بین ما  
 مضطرب احوال هر چند با شما  
 من چه گویم با شما چون بی بصر  
 بی بصر گشتید سرپیچی ز من  
 خیرتان خالق دهد ای مردمان  
 نیست غیرت هان چه علت مردمان  
 در برابر دشمنان آماده لا  
 حمله ور جانب به ما آن دشمنان  
 بس شگفت آور معاویه دلا  
 تحت فرمان هر یکی با جان و دل  
 چون فرا خوان من شما را مردمان  
 سمت حق خوانم شما را دور از آن  
 مسلمین را یادگار اید ای شما  
 می کنم دعوت شما را تا نبرد  
 دور از من می شوید ای مردمان  
 اتحادی بین هر یک دشمنان  
 این چه کاری اختلافی بین مان  
 راضی از حکمی نباشید ای شما  
 تا که بر ضد قیامی اجتماع  
 آرزوی مرگ خواهم از خدا

کارتان بیهوده غافل ماجرا  
 در برابر ظالمانی ایستاد  
 روی آوردید از ما دور هان  
 مشکلی را حل لا ای مردمان  
 با شما گویم مخاطب این سخن  
 لا تحرک در برابر دشمنان  
 دوری از دشمن جهاد ای مردمان  
 مرگ را خواهید با عزت شما  
 از شما دوری شما از من جدا  
 چند روزی همنشینی بین ما  
 حاضری غایب حضوری بی ثمر  
 بین ما حاضر ولی دور از سخن  
 نیست دینی گرد آن دین جمع هان  
 دور از دشمن نبردی هم چنان  
 دشمنان آماده جانب ما دلا  
 با قوا نیرو تمامی همچنان  
 پست مردم را به یاری چون صدا  
 تا به آن حدی روندشان زیر گل  
 از اطاعت من شما دوری هان  
 این چه کاری از شما ای مردمان  
 بازمانده مسلمین اید رو نما  
 با عطاهایی شما دوری ز فرد  
 اختلافی بین تان دوری از آن  
 اختلافی بین ما شد مردمان  
 گشته حادث من چه گویم مردمان  
 همچنین لا خشمگین از گفته ها  
 گر چه بر حرفم بکردید اجتماع  
 دوست دارم از شما گردم جدا

با دلایل علم شما را رهنما  
 من شناساندم شما را مردمان  
 جرعه جرعه همچو شیری نوش ها  
 بود ما هادی شدیم و رهنما  
 کاش نابینا شفا بینا دلا  
 بس چه نادان مردمی در بین مان  
 رهبر آنان شد جهالت برملا  
 شد که مردم را فریب با حيله ها  
 سمت دشمن مردمان از حق گریخت

دور از ما عده ای از کوفیان  
 دور از مولا علی پنداشتند  
 با خوارج مردمان یک سو همی  
 دور گشتند آن گروه از ما جدا  
 از گذشته خود پشیمان آن زمان  
 تیغ ها بر سر فرود آید رواست  
 آن چنان بس تفرقه ای مردمان  
 سمت باطل دور از حق ای رها  
 دور شیطان از چنین افراد هان  
 از هدایت دور گمراه ای رها  
 دور از حقی جهالت برملا  
 درب حقی رویشان بستندشان  
 مردمان آگه جهالت پیشه بین  
 نهروان جنگی به پا کردندشان  
 در میان دوزخ فرو افتاده بین  
 نهروان افراد را خواری همان

یاد دادم این قرآن را بر شما  
 آنچه نادان بر مسائل علم هان  
 دانشی را یاد دادم بر شما  
 بین تان ناسازگاری برملا  
 کاش می شد خفته بیدار ای رها  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 معاویه آن رهبر نادان دلا  
 عمرو عاص آموزگاری بین ما  
 آن چنان با حيله مردم را فریفت  
 خطبه ۱۸۱

### سرزنش فریب خوردگان از گروه خوارج

نهروان جنگی به یاد آرید هان  
 قصد ملحق بر خوارج داشتند  
 چون که ترسیدند شان آن عده ای  
 چون نمود قومی ز رحمت کردگار  
 ای شما مردم شوید آگاه هان  
 نیزه ها جانب شما گردد چو راست  
 حال شیطان بین مان انداخت هان  
 مردمان را دعوتی کردش دلا  
 روز دیگر دور از آن مردمان  
 هست کافی ننگ بر آنان دلا  
 کور دل جاهل فرو در چاه ها  
 در چنان حیرت فروماندند شان  
 نهروان جنگی حکایت شد چنین  
 عده ای خارج ز دین گشتندشان  
 وای بر اینان عذابی آتشین  
 دور از رحمت خداوند این کسان

هر که با مولا علی ماندندشان

باز می گردد به او هر کارها  
از هم اوئی تا به اوئی سرگذشت  
هر شروعی را سرانجامی دلا  
فضل و احسانش فراوان ربنا  
با براهین آشکارا ای نگار  
می ستایم آن خدا را لحظه ها  
آن ستایش تا که حقش را ادا  
حسن پاداشی است از او در حجاب  
هر که را احسان ز خالق لا زیون  
با امیدی فضل بر احسان همان  
آرزومندان نه نعمت خواستار  
معترف بر قدرت خالق جهان  
کردگاری مهربان او ربنا  
آوریم آن سان چه زیبایی امل  
با درایت عقل پاکی نفس مان  
آن چنان تعظیم فارغ از جهان  
معترف با اعتقاد او را ثنا  
خالقی را حمد گویم هم اتاق  
شکر نعمت با فرایض را ادا  
آن صراطی هست راه اولیا  
هر که زد چنگی به دامانش رها  
با اطاعت رهبری جانب خدا  
با چنین تقوا شوی جانا غنی  
تا زمانی روح از جسمی جدا  
شادمان آن لحظه گردد جاودان

عزتی دیدندشان دور از جهان

خطبه ۱۸۲

**وصف خداشناسی و امام ختمی مرتبت**

حمد رحمان آن خدایی را سزا  
هر چه در عالم به اوئی باز گشت  
هر چه در هستی شروعش با خدا  
بی کران نعمت ببخشیدش به ما  
منتی بر ما نهادش کردگار  
بی کران نعمت به ما داده است خدا  
آن چنان شایسته لطفی از خدا  
با چنین شکری به ما بخشد ثواب  
شکر نعمت می کند نعمت فزون  
از خدا یاری رسد ای مردمان  
ما به بخشش خالقی امیدوار  
مطمئن از دفع شرش یا زیان  
معتقد بر حسن گفتارش دلا  
ما به او ایمان به اخلاص عمل  
با یقین قلبی به پاکی جسم و جان  
در برابر خالقی کرنش کنان  
لم یلد یولد احد واحد خدا  
با چنان رغبت به شوقی اشتیاق  
در تمامی لحظه ها او را ثنا  
بی کران راهی است اقرب راه ها  
راه حق راه علی باشد دلا  
از پلیدی های این دنیا جدا  
گر مسلمانی عبادت کن قوی  
حمد رحمان کن تمامی لحظه را  
چون جدا از جسم روحی آن زمان

جاودان روحی به جانب آسمان  
 لم یلد یولد خدایی مهربان  
 لا شریکی بر خداوند جهان  
 مثل ما او را نه وارث مردمان  
 او جلوتر از زمان ای مردمان  
 دور از نقصان زیادی کردگار  
 با علایم های تدبیر استوار  
 با نظام احسن که خلقت این جهان  
 از علایم آفرینش آن خدا  
 بی ستون بی تکیه پا برجا دلا  
 آسمان را دعوتی کرد رب جان  
 تحت فرمان آسمان ها شد دلا  
 جایگاه عرش شد در آسمان  
 هر سخن پاکی ز صالح بندگان  
 حمد خالق آن خدایی مهربان  
 آسمان بودش که گسترده عرش را  
 از علایم هادیان امت دلا  
 رهنما ما بین امت انجمن  
 پرده تاریکی شبی روشن به نجم  
 هر کدامین نور افشانی دلا  
 رقص رقصان در فضایی آسمان  
 پاک خالق کایناتی در جهان  
 او هوید ای نهان است ای بشر  
 قله ها بینی به کوتاهی بلند  
 رخس بینی در کرانه آسمان  
 لا به لا ابری درخشیدن گرفت  
 با وزش بادی که طوفانی چه تند  
 بر اثر بارش که ریزان از سما

رخت بندد تا به جایی قرب هان  
 آفرینش داردش او هر زمان  
 هر چه در هستی به آنی خلق هان  
 هر چه در هستی گذارد ارث هان  
 تحت فرمانش زمان دور از مکان  
 آفرینش کاینات از او نگار  
 خالق مطلق خدایی کردگار  
 آشکارا بین ما رب لا نهان  
 خلق هستی آسمان هایی دلا  
 آسمان بینی برابر برملا  
 بی درنگ کردند اجابت همچنان  
 آفرینش از خدا هر دم ثنا  
 هر چه پاکی نیک اعمالی بدان  
 با عمل نیکی به جانب آسمان  
 از علایم آفرینش یک نشان  
 جایگاهی به ملک دورش دلا  
 انجمنی شد هدایت خلق را  
 با هدایت نور انجم ره عیان  
 ماه عالمتاب بین گسترده حجم  
 در وسط مهتاب دورش نجم ها  
 نورافشان این فضای بی کران  
 هر چه در هستی از آثار او همان  
 تیره تاری نیست بر خالق نظر  
 کوه هایی را ببینی ارجمند  
 بس درخشان رعد و برقی در جهان  
 آن چنان رعدی به دیدن در شگفت  
 برگ ریزان همچو پاییزی نه کند  
 قطره بارانی فرو افتد دلا

دانه ها بینی به دوش مورها  
 پشه ها بینی عجایب روزگار  
 در شکم مادینه حیوانی دلا  
 خالق مطلق بداند هر چه را  
 حمد خالق را کنم هر لحظه ای  
 از همان آغاز خلقت آن خدا  
 پیش از آن کرسی که عرشی بودنی  
 انس و جنی کایناتی در جهان  
 فکرها با عقل ژرف اندیش هان  
 حس علمی جامه تقوایی دلا  
 با چه نیرو ژرف اندیشی دلا  
 می کنی طرحی سؤال اندیشه ای  
 هر کسی با درک خود پاسخ دلا  
 بخششی دارد دلا پروردگار  
 هر چه بخشد نعمتش وافر دلا  
 حاضری ناظر خدایی مهربان  
 نیست همتایی برایش همسری  
 آفرینش او بدور از تجربیت  
 دور از اعضا جوارح آن خدا  
 با خلیل الله کردش گفتمان  
 ای که در توصیف خالق مانده ای  
 با چنان علمی که ژرف اندیشه ای  
 از همان اشخاص بحثی کن دلا  
 سر فرود آورده اینان لحظه ها  
 عقل ها حیران ز ادراک خدا  
 شکل و اعضای اگر باشد میان  
 عمرها محدود با تعیین اجل  
 عاریت دنیا چه دارد آرزو

منتقل از یک فضایی جابجا  
 در تلاشی سعی دایم گشتزار  
 آن جنینی رشد بینی بر ملا  
 هر چه در هستی ز خالق ربنا  
 همچو هر یک متقی هر بنده ای  
 خالق بوده است و باشد ربنا  
 آسمانی یا زمینی ای رهی  
 پیش از آن بوده است و باشد هر زمان  
 با تمامی حس علمی مردمان  
 تا حدود ادراک آن ذات خدا  
 درک خالق را چه سان جز کل را  
 بشنوی پاسخ ز هر یک بنده ای  
 کایناتی را شناسد با خدا  
 با فراوانی عطا کاهش نه یار  
 بی کران نعمت خدا دارد خدا  
 لا بگنجد در مکان محدود هان  
 لم یلد یولد خداوند ای رهی  
 درک لا با حس ها این منزلت  
 از زبان کامی و گوشه چشم ها  
 آیه هایش را شناساندش به آن  
 در چنین گرداب علم افتاده ای  
 کایناتی درک تا اندازه ای  
 از ملک لشکر مقرب ربنا  
 در برابر خالق شکری ثنا  
 کی توان توصیف ممکن لا دلا  
 می توان توصیف تا حدی از آن  
 دور از دنیا ذخیرت کن عمل  
 غیر بدبختی ندارد ای نکو

بینشی لازم که الگو بین مان  
 غیر واحد کردگاری نیست هان  
 هر تولد مرگ دارد در جهان  
 نور او باعث که تاریکی فضا  
 خالق مطلق نهان گیتی دلا  
 همچو خفاشی نهان از دیده ها  
 آدمی گر از جهالت دور هان  
 ما شما را بندگان توحید هان  
 متقی دوران کسی باشد دلا  
 رو فراهم زندگانی بر شما  
 زندگی جاوید با مردن شروع  
 لا گریز از مرگ ما ای مردمان  
 یاد آن خالق خداوندی جهان  
 جنیان با انسیان یک جا دلا  
 منزلت قربی مقامی بس بلند  
 ظرف عمرش پر چو روزی گشت تمام  
 نیستی دارد کمائی تیرها  
 رخت بندد دوری از شهر و دیار  
 خانه اش چون گشت بی صاحب دلا  
 گر زنی اوراق تاریخی ورق  
 هان کجا رفتند فرزندان سام  
 در یمن بودند حاکم بر حجاز  
 پس کجا رفتند آن فرعون ها  
 بس چه طولانی حکومت این کسان  
 این کسان آنان بکشتند انبیا  
 راه جباران به احیا این کسان  
 با چنان انبوه لشکر حمله ای  
 گرد خود جمع بس سپاهی این کسان

دانشی را کسب فارغ از جهان  
 زنده جاویدی که ظاهر هم نهان  
 هر وجودی در گرو مرگی همان  
 گردش روشن به غیر آن نور لا  
 جرعه ای از نور بخشیدش به ما  
 در سیاهی شب به دنبال غذا  
 همچو مهتابی شود خورشید جان  
 رو به حق دعوت به تقوا هر زمان  
 صاحب آن جامه تقوا پر بها  
 شکر نعمت بی کرانی را ادا  
 همچو خورشیدی که صبحی با طلوع  
 یاد آن کن از سلیمان یاد هان  
 داد بر او حاکمیت جنیان  
 تحت فرمان از نبوت آن زمان  
 بر سلیمان دادگر دید ارجمند  
 وقت رفتن شد بیاید رفت چو عام  
 آن زمان تیری رها جانب به ما  
 خانه را خالی گذارد ترک یار  
 خانه می ماند به وراثت ای رها  
 عبرتی گیری به خواندن چون عرق  
 پور آن نوح نبی بودش بنام  
 در میان نعمت فراوان سرفراز  
 شهر رس را مردمان جانا کجا  
 داشتندشان رخت بر بستندشان  
 نور مصباحی سنن خاموش ها  
 سرکشان تاریخ اینان آن زمان  
 هان هزاران تن بکشتند در دمی  
 شهرهایی ساختند ما بین شان

آن تعالا عجل الالهی شریف  
 بر تنش دارد زره دانش دلا  
 آشنا او با تمام ادیان جهان  
 گمشده حکمت کند او آشکار  
 هر نیازی را چو ببند پرسشی  
 شد دلا اسلام آن لحظه غروب  
 بین ما او مانده باقی مردمان  
 آن نبی را جانشین این اولیا  
 نشر دادم پنجهایی بین تان  
 از سلف پیغمبران نقلی بیان  
 رهنما او را هدایت بین ما  
 بین تان هشدار دادم بس زیاد  
 منتظر آن کس بماندید ای شما  
 راه حق را بر شماها بر ملا  
 پشت کرد آن کس به دنیا کرد رو  
 بندگان آنان که گشتند رستگار  
 از سرا فانی جهان جانب بقا  
 آخرت آباد کردند این کسان  
 بندگان نیکو به نیکی ماندگار  
 جنگ صفین را به یاد ای مردمان  
 بر زمینی ریخت نا حق خون دلا  
 خون بهایش را که پردازد به ما  
 نیستند امروز آنان ای رها  
 غصه غم بود هر یکی خوراک شان  
 می خورم سوگند خالق را به یاد  
 حسن پاداشی ز خالق مهربان  
 هر یکی را در سرا امنی دلا  
 آن برادر حق کجا رفتندشان

در تردد بین ما باشد نظیف  
 هر ادب آداب را او آشنا  
 معرفت حاصل که کامل علم کان  
 حکمتی را جستجویی رستگار  
 تا کند کامل علومش ای رهی  
 دور اصغر اکبرش شد در غیوب  
 آخرین حجت جهان در بین مان  
 هادیان دین محمد مصطفی  
 آن پیامی را پذیرش مردمان  
 تا حقایق بین تان گردد عیان  
 منحرف از راه دور از ما دلا  
 دور از جمع گفته هایم را به یاد  
 رهبری جز من نباید بین ما  
 مهری با او به دور از ما شما  
 روی آورد آن که پشت کرد ای نکو  
 کوچ از دنیا فنایی با فرار  
 جاودان جایی به دور از این سرا  
 از تعلق جیفه گشتند دور هان  
 یادشان ما بین مردم یادگار  
 پس چه خون هایی که جاری آن زمان  
 هان چه کس باشد که دینش را ادا  
 بس ضرر خسران میان مردم دلا  
 شاهی عینی شوند ما بین ما  
 خون دل نوشیدنی ها بین مان  
 از شهیدانی کنم بحث ای به داد  
 بر چنین افراد دادند شادمان  
 جا گزین کردش به دور از هر فنا  
 از جهان با عدل بگذشتندشان

ابن تیهان ها که مالک بین ما  
پاک مردانی کجا رفتند که راست  
تا به پای جان مبارز هر زمان  
این چه کاری هست خالق را ثنا  
بر اساس آن قضاوت بین مان  
با عدالت اجتماعی آشنا  
بدعتی را از میان بردند همی  
مطمئن تحت ولایت عدل و داد  
لشکر آماده مرا همراهیان  
منحرف از راه گشتند بی بصر  
هان مجهز تا که از ما پیروی

خود معرف در جهان هستی همان  
با اثر آثار او را کن ثنا  
این نظام احسن جهان را آفرید  
چون که چیزی خواست آن شد برملا  
سر فرود آورد خم در خدمتش  
همچو برگگی از درخت افتاده ای  
از درختی کنده شد بس ماجرا  
عاریت دنیا سرا فانی حیات  
تا هدایت انس و جن را سو خدا  
حکم آیینی به اجرا عدل و داد  
سمت سودی که منافع هر زمان  
بین حق باطل جدایی هر زمان  
مایه عبرت پند باشد بر شما  
سمت معنا آدمیت بار عام

پس کجا رفتندشان عمارها  
ابن ثابت آن خزیمه هان کجاست  
عهد بستند با برادر دین شان  
بس چه سرها از بدنها شد جدا  
حکم قرآنی دلا ما بین شان  
این کسان برپا نمودند حق را  
این کسان بودند احیا سنتی  
با جهاد اصغر که اکبر را به یاد  
این کسان کردند جهاد ای مردمان  
تا به جانب دشمنانی حمله ور  
هر که طالب پیروی از رهبری

### خطبه ۱۸۳

#### یاد قیامت و سفارش به ورع و

#### پرهیزگاری

آن وجودی را ستایش مردمان  
آفرینش هر وجودی از خدا  
آن چنان مخلوق عالم را پدید  
قادر مطلق توانا آن خدا  
هر که گردن کش برابر عزتش  
هر بزرگی در برابر خالق  
عجز خود را می کند مطرح دلا  
مسکنی شد این جهان بر کاینات  
از میان مردم گزیدش انبیا  
با شناسایی جهان خالق به یاد  
از زیان دنیا به دوری مردمان  
آن مثالی را حکایت در جهان  
عیب دنیا بیش از حسنش دلا  
بین صحت سقم دوری از حرام



منحرف از ره به جانب دوزخی  
 از سرا فانی جهان جانب خدا  
 بندگان توحید دوری از هوا  
 از تعلق جیفه دوری ای نکو  
 حد معین با تولد بنده ای  
 دور از عالم به جانب ماورا  
 بین حق باطل جدایی را عیان  
 بین مخلوقات حجت این قرآن  
 واجب آید حکم هایش را ادا  
 بین ما هادی قرآن شد هر زمان  
 آشکارا بین ما هادی نبی  
 رو به پایان حکم قرآن ای رهی  
 هر چه در هستی قرآن آن را بیان  
 این قرآن را وی حکایت نیک رو  
 دعوتی ما را به جانب کردگار  
 خشم و خشنودی خدا یکسان همان  
 هیچ فرقی با گذرایم لا  
 در صراطی راست دوری از ضلام  
 شکر نعمت را ادایی هر نکو  
 بود کامل آدمی ما بین مان  
 سوی حقی با عدالت منطبق  
 حمد رحمان در تمامی لحظه ها  
 از تعلق جیفه دنیایی جدا  
 تحت فرمان حق شدیم ما رستگار  
 از خدایی که حضورش بین ما  
 ای بشر خاکی به دور از هر چه شر  
 ثبت دفتر می شود ای با هنر  
 بهتر آن باشد ذخیرت توشه را

در اطاعت هر که جانب جنتی  
 با کرامت نفس انسانی جدا  
 می کنم هر لحظه ای او را تنها  
 از هوا نفسی که خواهش آرزو  
 هر وجودی را دلا اندازه ای  
 هر کتابی را حسابی ای رها  
 ساکتی گویا میان مان شد قرآن  
 حجت از خالق میان ما بندگان  
 حکم را اجرا بشر خاکی دلا  
 دین خود کامل نمودش با قرآن  
 با بلاغت حکم قرآن را نبی  
 آن زمان رخت از جهان بستش نبی  
 آشکارا دین او کتمان نه هان  
 بس علایم از رضایت خشم او  
 آیه ها محکم یکایک استوار  
 با گذر ایام ماضی حال هان  
 حکم احکام خدا یکسان دلا  
 آشکارا راه بردارید گام  
 بی کران نعمت به هستی داد او  
 ذکر خالق از لسانی شد بیان  
 کرد دعوت او شما را سوی حق  
 او سفارش کرد ما را ای رها  
 هر که اکرم شد به درگاه خدا  
 راضی و خشنود شد پروردگار  
 ای شما مردم بترسید از خدا  
 دست خالق اختیار ما بشر  
 هر چه کار انجام ما زیر نظر  
 سود آید یا ضرر حکم اش جدا

هر چه را کتمان بداند ربا  
 ثبت اعمال بشر هر لحظه ای  
 هر عمل کردی ز ما را ثبت هان  
 هر که تقوا پیشه ای کرد ای رها  
 او رها از فتنه ای شد مردمان  
 از هر آن تاریک جایی او فرار  
 هر کجا خواهد رود خشنود او  
 از کرامت می گزیند مسکنی  
 خانه ای مخصوص جایی ای رها  
 روشنائی آن منازل از جمال  
 زائرائش بس فرشته مردمان  
 انبیا با اولیا با اصفیا  
 سوی رستاخیز بشتابید هان  
 از سرا فانی جهان بندید رخت  
 ناگهانی مرگ می آید دلا  
 قطع گردد آرزوهای جهان  
 با گذر ایام دیدید چون شما  
 گر چه مردم خواستند بر گردشان  
 مردمان همچون مسافر در جهان  
 خانه اصلی نیست این دنیا دلا  
 مزرعی دان این جهان را ای رها  
 حکم این شد کشت باید کشتزار  
 ای شما خوبان بخوبی سرفراز  
 کشتزاری این جهان مزرع دلا  
 دوزخی را آتشی بس سوزناک  
 در برابر شعله آتش جسم خاک  
 ایستد دوری ز آتش آن زمان  
 دور از رحم هر که خود را رحم لا

برملا شد ثبت دقتر ای رها  
 ضبط گردد از فرشته ای رهی  
 در تمامی لحظه تا پایان همان  
 از خدا ترسید دور از فتنه ها  
 چون که تقوا پیشه کردش در جهان  
 با هدایت نور آرامش قرار  
 جاودان جنت مهیا روبرو  
 منزلی آرامگاهی ای رهی  
 سقف آن عرشی است همسایه خدا  
 از جمال کبریایی با جلال  
 هم نشینانش محبان آن زمان  
 خاص افرادی محبان خدا  
 پیش از موعد فرار از این جهان  
 خود مهیا مرگ می آید نه سخت  
 می کشد در کام خود هر نفس را  
 توبه دربی بسته گردد آن زمان  
 بس چه افرادی از این دنیا رها  
 تا دگر باری زیند در این جهان  
 کوچ از دنیا به دیگر جای هان  
 کشت محصولی ذخیرت توشه را  
 کشتزاری بارهائش برملا  
 توشه انبانی ذخیرت سرفراز  
 بار محصولت چه شیرین آبدار  
 عزم جزمی تا فراهم بار را  
 جسم خاکی را تحمل لا چه پاک  
 با چه نیرویی قوا ای مرد پاک  
 با ذخیرت توشه ای ای مهربان  
 گر چه با سختی شما را آزما

یاد آن خاری فرو رفته بدن  
یا میان ریگی بیابان داغ هان  
یاد رستاخیز افتید ای شما  
همنشین شیطان شوید ای مردمان  
یاد دنیایی کنید ای مردمان  
هر کتابی را حسابی بررسی  
چون که بر آتش غضب مالک دلا  
بس چه افرادی درون آتش دلا  
یکدگر را می زنند اینان چرا  
دیگ پر جوش آب را یادی کنید  
با غضب بانگی زند مالک دلا  
مردمان آن لحظه را یادی کنید  
بسته گردد آن زمانی گر غمین  
برملا طوقی به گردن دست و پا  
حق حسابی این چنین باشد دلا  
خوش بر احوال آن کسان ای مردمان  
ای گروه انسان به تقوا رستگار  
او شدش خالق جهانی ماندگار  
تندرست احوال چون باشیدتان  
دور از این تنگ دستی هر خطا  
درب امیدی گشایش روی تان  
در تهجد حمد رحمان لحظه ها  
بر حذر از کار بد دور از هوا  
تا به حدی مالتان انفاق هان  
لاغر اندامی شوید و مهربان  
دور از بخلی حسد ورزی دلا  
یار خالق هر که او پیروز باد  
هر که قرضی نیک بر خالق دهد

یا زمین خوردن جراحت پا شدن  
رنج و سختی را تحمل هان چسان  
در میان هر رتبه آتش برملا  
جنب سنگی آذرین آتشفشان  
حق مردم را ادایی هر زمان  
آن زمانی هان که از دنیا بری  
شعله ها از هر طرف ظاهر نما  
روی هم غلتان درون شعله ها  
چون حرارت جسم شان بی حد دلا  
شرح حالش با شما چون بنگرید  
شعله ها جانب سمایی برملا  
طوق آتش دور گردن افکنید  
دست و پا با غل و زنجیر آتشین  
گوشت دستی را خورد زنجیرها  
تجربت حاصل ذخیرت توشه را  
از جهالت جیفه دنیا دور هان  
امتی را رهنما هادی و یار  
تا به دین ثابت بمانیم استوار  
دور از بیمار و سقمی مردمان  
بی کران نعمت شما را کرد عطا  
تا زمان باقی به نیکی سعی جان  
دم غنیمت شکر یزدانی ادا  
نفس شیطانی تعلق جیفه ها  
جسم را کاهش به افزونی جان  
روح تان والا به تقوا علم کان  
بذل و بخشش بین تان همچون خدا  
استوار آن گام خالق را به یاد  
سود عاید از خداوندی رسد

دور از نقصی و عیب ای مردمان  
 قرض گیرد از شما قادر همان  
 کایناتی تحت فرمانش همین  
 بی نیاز از کل هستی او همان  
 اختیار دست خالق مهربان  
 مردمان را آزماید او نکو  
 همنشین همسایه خالق مردمان  
 بعد مرگش در جهان باقی دلا  
 اولیا هر یک ملائک ای رها  
 دور از آتش رها از شعله ها  
 از عذابی آتشین دوزخ دلا  
 بخشی دارد به ما بخشد نگار  
 او خدایی مهربان او بس نکو  
 بهترین والا وکیل او ربنا  
 نوش جان هاتان کنید او مهربان  
 شکر یزدانی خدا را کن ادا

او دهد پاداش بر ما بی کران  
 از شما خواهد کمک لا ناتوان  
 آسمان را لشکری با این زمین  
 او توانا قادری مطلق جهان  
 گنج های این زمین تا آسمان  
 او حمیدی بی نیاز او راستگو  
 هر که نیکوکار گردد در جهان  
 آن زمان گردد نیکو نامی بجا  
 در سرایی زائرانش انبیا  
 آن گرمی لطف شامل از خدا  
 آن چنان آرام جان اینان رها  
 هر که را خواهد دهد پروردگار  
 در تمامی لحظه ما را یار او  
 می سپارم خود شما را بر خدا  
 نقل قولی را شنیدید فهم جان  
 خالق را حمد یادی از خدا

#### خطبه ۱۸۴

#### ویژگی های قرآن

از خوارج بود شاعر مردمان  
 غیر از این خالق کسی را لا دلا  
 ای که پیش افتاده دندان بی ثمر  
 بی خبر از کنه ذات ربنا  
 آن زمانی شد حقیقت بر ملا  
 هان چه شد حالا زنی دم گیر خلق  
 همچو شاخی بز صدايت را بلند  
 کن سکوتی راه خلق ات را بگیر

بانگ زد برج ابن مسهر بین شان  
 این حکومت باشد از آن خدا  
 باش خاموش ای ز خالق بی خبر  
 زشت گرداند خدا روی تو را  
 خالق را ییاد سوگندی دلا  
 ناتوان بودی نه مطرح بین خلق  
 سر بر آوردی به خواری ریشخند  
 با خوارج مردمان در یک مسیر

## آثار خدا در طبیعت

مهربان خالق خدایی را ثنا  
در مکانی لا بگنجد آن خدا  
گر چه در پوشش ولی پنهان نه هان  
آفرینش با حدوث آمد پدید  
از ازل بوده است تا آخر ابد  
از اثر آثار خالق مهربان  
یا اثر آثار هستی هر زمان  
لم یلد یولد احد واحد خدا  
برتر از آن است خالق مهربان  
لا ستم بر بندگان خالق جهان  
عادلی مطلق جهان هستی خدا  
در جهانی هر چه حادث دیدنی  
قدرتی دارد خدای کاینات  
در گرو مرگی است جانا هر وجود  
هر تولد مرگ دارد مردمان  
واحدی مطلق یکی دور از عدد  
از نگهدارنده ای دور او به پا  
آفرینش هر پدیده یک نشان  
هر نشانی خلقتی را خود گواه  
تا حدودی ذات خالق را دلا  
تا به حدی ذات حق را درک هان  
با اثر آثار خالق بین مان  
لا مصور خالق مطلق دلا  
ناتوان اندیشه فکر آدمی  
دور از جسمی نباشد مثل ما  
او عظیم است دور از هر کالبد

خارج از درک بشر ادراک ها  
حاضری ناظر خدا او ربنا  
ننگرند او را تمامی دیدگان  
بس علایم در جهانی آفرید  
لاشریکی بر خدا باشد احد  
مختصر ادراک ذاتش را همان  
کرد خود را بین ما اثبات هان  
او که بی همتا میان ما ربنا  
وعده هایش راستین در بین مان  
عدل و دادش بین مردم یادمان  
با عدالت حکم اجرا بین ما  
در حجابی گر چه باشد بودنی  
هر بشر موجود را دادش حیات  
در جهانی غیر خالق کس نبود  
هر حیاتی را مماتی جاودان  
جاودان دور از زمان از او مدد  
تا حدودی درک با اندیشه ها  
از نشانی های بی حد در جهان  
هر نشانی را به دقت کن نگاه  
می توان درکی بکرد ادراک ها  
در تحیر عقل ها ای مردمان  
قدرتش را هان نمایان در جهان  
لیس مثل له خدا در بین ما  
ذات خالق را حدودی درک همی  
مبدعی باشد که ابداع هر چه را  
خالقی مطلق جهان واحد احد

رتبتهی دارد مقامی بس بلند  
 قدرتی دارد که حاکم بر جهان  
 خود گواهم خاتمیت انبیا  
 او امین ما بین مردم رستگار  
 از دلایل های ملزم بین ما  
 راه روشن با صراطی مستقیم  
 با رسالت مردمی را رهنما  
 بر تمامی بندگان راهی نشان  
 همچو مشعل شد به تاریکی دلا  
 پایه های دین اسلام استوار  
 اتحادی بین هر یک مسلمین  
 برملا آیین حق ما بین مان  
 بر بزرگی نعمت پروردگار  
 در صراطی گام برداری درست  
 لنگ لنگان گام برداری پیش  
 گر چه از سوز آتشین ترسان شدند  
 چشم ها معیوب بیماری دل  
 آفرینش را نگاهی کن دلا  
 با چه نیرویی کند جانا تلاش  
 عضوی از اعضای اندامش نگاه  
 استخوانی با تناسب پوست آن  
 بر بزرگی کوچکی موران نگاه  
 چشم و گوشه دارش اندیشه ای  
 راه رفتن مور را گاهی نگاه  
 گام بردارد فراهم توشه ای  
 جمع در جایی به فردایی امید  
 می کند آنسان تردد بین راه  
 روزی اش تضمین شدش در روزگار

خالقی مطلق خدایی ارجمند  
 بر زمان هر یک خلاق مردمان  
 شد محمد مصطفی از بین ما  
 دین او شد هان جهانی آشکار  
 مردمان را سوی خالق رهنما  
 امتی را رهنما جانب رحیم  
 آشکارا دین خود را بین ما  
 داد پیغمبر نبی او مهربان  
 همچو مهتابی میان انجم سما  
 دستگیر ایمان چه محکم پایدار  
 با سرافرازی آیینی مبین  
 همچو مهتابی درخشان آسمان  
 قدرتش اندیشه کن تا رستگار  
 با قوی ایمان نه ایمانی که سست  
 با جراحت پای لنگ دور از رهش  
 با دلی آغشته خون پژمان شدند  
 عقل ها مدفون بشد در زیر گل  
 زنده موری را بفهمی ماجرا  
 با غرایز عقل دنبال معاش  
 گوش و چشمی داده خالق جلوه ماه  
 خلق کردش کردگاری مهربان  
 یک نظر دیگر به خود کن گاه گاه  
 هر وجودی درک دارد ایده ای  
 در طلب روزی خود چند متر راه  
 دانه ها را منتقل بر لانه ای  
 در تکاپو روز و شب دنبال چید  
 غیرممکن تا کند او اشتباه  
 با غذاهایی به طبعش سازگار

ذره ای غفلت نه در کار خدا  
 هر کجا باشد میان صخره ای  
 روزی اش را می دهد پروردگار  
 بار دیگر دقتی کن مور را  
 از شکم دنده اش بگیری چشم و گوش  
 از شگفتی با زمانی وصف لا  
 عاجز از موری که توصیفش کنی  
 پیکری دادش چه استحکام ها  
 روی پا دستی تحرک مورها  
 قدرتی دارد خدایی مهربان  
 ای بشر خاکی کمی اندیشه ای  
 با کمی دقت بفهمی ای بشر  
 کوچکی اندام پر از استخوان  
 با سبک سنگین به نیرو یا ضعیف  
 آسمان بادی هوا آبی دلا  
 بار دیگر کن دلا اندیشه ای  
 هر چه رویش این جهانی در حیات  
 بحر را بنگر تلاطم هانه سد  
 کوه را بنگر بلندی قلعه را  
 فهم ها یکسان فراوانی لغات  
 گونه گون رویش تفاوت در زبان  
 آن که تقدیری پذیرش لا دلا  
 چون گیاهی فرض خود را بی گمان  
 دور از زارع گیاهان رشد هان  
 لا دلیلی حجتی بر کارشان  
 آن چه در سر پروراند این کسان  
 صناعی با مصنوع اش تعریف هان  
 صناعی دارد جهان هستی دلا

آفریدش روزیش تضمین دلا  
 خشک و سوز اندر دل سنگی همی  
 هر کجا باشد در عالم ای نگار  
 عضوی از اعضای اندامش دلا  
 شاخکش را کن نگاهی گاه نوش  
 گر به زحمت هم بیفتی تنگنا  
 در برابر خالقت کن سجده ای  
 دست و پاهایی بدادش مور را  
 چند برابر هیکلش حمل بار یار  
 یکه تنها خلق کردش این جهان  
 راز خلقت را کمی فهمی همی  
 خلق موری یا درخت چون پای و سر  
 حجم جز کلی تفاوت شکل هان  
 کوتاهی قد یا درشتی یا تحیف  
 خلقتی دارند یکسان همچو ما  
 ماه را بنگر به تاری شب همی  
 چشمه آبی جزیی از این کاینات  
 روز و شب را اختلافی جزر و مد  
 هر یکی گویا نشانی از خدا  
 بس زبان هایی وادیان در حیات  
 ذکر خالق گفت مان در بین مان  
 هر مدبر را کند انکارها  
 کرده اینان وای بر افکارشان  
 مختلف صورت ندارند صانعان  
 ادعا افکارشان دوری از آن  
 دور از تحقیق خواهان علم کان  
 ربط قاتل با چنان قتلی همان  
 هر بشر را صناعی او ربنا

از ملخ گویم سخن بشنو ز جان  
 گوش پنهانی دهان زیبا نگاه  
 چیدمان غلات با پا حمل هان  
 قدرتی لا دفع آنان زارعان  
 می خورند محصول را نابود بار  
 همچو یک انگشت لاغر پیکری  
 بر خدایی می کنند سجده همین  
 چهره بر خاکی گذارند ساجدان  
 خالق را ذکر شامل مرحمت  
 بیم و امیدی است هر یک بنده ای  
 با توکل گام بردارد دلا  
 از نفس پرهایشان آگاه هان  
 خشک و آبی باشدش فرقی نه هان  
 آن کبوتر این عقابی تیز پا  
 روزی هر کس دهد سفره فراغ  
 هر یکی را می دهد روزی خدا  
 سهم باران هر مکانی را بدان  
 هر کجا تقدیر بارد آن زمان  
 تا گیاهانی نمو رشدی دلا  
 شکر یزدان کن تمامی لحظه ها

بس عجایب خلقی دارد جهان  
 سرخ چشمانی که دارد همچو ماه  
 حس نیرومند دارد پر توان  
 از ملخ ها زارعان ترسند شان  
 چون ملخ ها حمله ور برکشتزار  
 گر ملخ ها را به خوردن بنگری  
 هر وجود از آسمانی یا زمین  
 خشکسالی با خضوع سیمایشان  
 در تمامی حال بیماری صحت  
 لطف خالق می رسد هر لحظه ای  
 اختیارش را سپارد بر خدا  
 رام فرمان الهی طایران  
 روزی دادش به هریک طایران  
 بی نهایت نوعشان داند خدا  
 این شتر مرغی دگر باشد کلاغ  
 خاص نامی هر یکی دارد دلا  
 ابرها سنگین به زایش بارشان  
 خالق تعیین بکردش ای فلان  
 آبیاری هر زمین خشک را  
 آفرینش کایناتی از خدا

### خطبه ۱۸۶

#### آفرینش دوباره طبیعت یاد معاد

حد و مرزی بر خدا قایل دلا  
 نیست واحد هست او را مثل ها  
 این که گوید نیست واحد ربنا  
 رب با اشیا به دور از ماجرا  
 آورد او را به وهمی فهم ها  
 همچو ما محتاج باشد آن خدا

هر که قایل شد به کیفیت خدا  
 منکر توحید باشد هان خدا  
 دور از حق شد چنین فردی دلا  
 هر که تشبیهی بکردش ای رها  
 یا کند هر کس اشارت رب را  
 بی نیازی را از او گیرد دلا



هر چه ذاتش را شناسد ای رها  
 آنچه در هستی به دیگر اتکا  
 دور از ابزار باشد صانعی  
 بی نیاز از یار گیری او دلا  
 دور از ابزار فارغ از زمان  
 چون مقدم هست او بر نیستی  
 با پدید آور حواسی خود گواه  
 با پدید آور تضاد اشیا دلا  
 با هماهنگی اشیا فهم ها  
 در برابر روشنی تاریک ها  
 خشک با تر گرم با سرد ای رها  
 وحدتی ایجاد بین اضداد هان  
 دور از حد آن خدای مهربان  
 طرح ابزار آلتی محدود هان  
 از همانندی به دور او مردمان  
 گاه می گوئیم ما ای مردمان  
 حادث اند دور از قدیم ای مردمان  
 گفتمانی این چنین یا آن چنین  
 گر چنین بودندشان کامل همان  
 آن خدا با خلق هر یک از وجود  
 در برابر عقل ها جلوه گری  
 بس چه والا برتر آن خالق دلا  
 دور از چشم وجود کاینات  
 او که خود خالق تحرک یا سکون  
 هر چه حادث در جهانی کن نظر  
 از پدیده خویش لا تأثیر هان  
 ذات را تغییر باشد آن زمان  
 جز جز گر اصل گردد مردمان

هست او خود آفریده بین ما  
 متکی باشد هم او را خلق ها  
 بی نیاز از فکر و هر اندیشه ای  
 دور از اندازه گیری فکر ها  
 از زمان برتر وجودش مردمان  
 نیست آغازی هم او را ای رهی  
 دور از حسی حقیقت را نگاه  
 می شود اثبات دور از ضدها  
 او همانندی ندارد ای رها  
 با نهانی آشکارا در ازا  
 بین هر اضداد وحدت بر ملا  
 دور را نزدیک معکوسی عیان  
 با عدد معدود حاسب لا همان  
 گر چنین باشد همانندی همان  
 خالق مطلق احد واحد همان  
 از فلان ایام موجودی عیان  
 از ازل بودن شود ساقط همان  
 رد بدل ما بین مان گردد همین  
 نیست کامل نقص ها دارد عیان  
 بی نهایت خلقتی کردش نبود  
 هر یک از اشیا بخوبی بنگری  
 دور از رویت جهانی بر ملا  
 خالق مطلق که خود دارد حیات  
 دور از ساکن تحرک ای زیون  
 لا اثر مخلوق در خالق اثر  
 گر چنین باشد دگرگونی عیان  
 اصل گردد تجزیه ای مردمان  
 از ازل فارغ به دور از آن زمان

دور از فرضی محال آغاز را  
هر چه را آغاز انجامی دلا  
نقص و ضعف از خالقیت شد جدا  
هر که خود محتاج شد بر دیگری  
واحدی مطلق یکی او را شمار  
خلق گیتی از خدای مهربان  
لم یلد یولد خدایی مهربان  
صاحب فرزندی لا چون دیگران  
زاده لا محدود گردد بر حدود  
بس منزه پاک آن پروردگار  
ناتوانی عقل ما هر بنده ای  
لا تصور او دلا اندازه ای  
تیزبین فکری نه او را درک هان  
حس ما عاجز ز احساسی دلا  
از دگرگونی تغیر دور هان  
با گذر ایام دوران ای رها  
روشنی تاریک در او لا اثر  
دور از اجزا جوارح عضوها  
وصف او را تا به حدی درک هان  
نیست بر خالق حدوثی مرزها  
خارج از ماده بدور از انتقال  
می زند حرفی نه با کامی دهان  
بشنود فارغ ز گوشه مردمان  
می کند حفظی به خاطر آورد  
دور از اندیشه ای پروردگار  
راضی و خشنود خالق مهربان  
دور از هر اضطرابی رنج او  
هر چه خواهد خلق آنی مردمان

این تصور پس نهایت ای رها  
خود دلیل نقص باشد ماجر  
غیر این مخلوق باشد ای رها  
خود شود مخلوق عالم ای رهی  
از صفات ذات آن پروردگار  
دور از تغیر و نابودی نهان  
آفرینش کاینات از او همان  
مثل و مانندی تولد بینمان  
هر تولد را تولد تا نبود  
با زنائی مزدوج لا کردگار  
تا به حدی معرفت حاصل همی  
حد معین درک خالق ای رهی  
صورتی از او تصور لا همان  
ناتوان دستی که او را لمس ها  
عاری از جانا مکان دور از زمان  
او چو ما لا پیر گردد لا فنا  
نیست چون ما خلق گیتی ای بشر  
از عرض اعراض خالق ای رها  
مختلف ادراک از او شد عیان  
هر وجودی رو به موت الا خدا  
در درون اشیا ننگجد لامحال  
همچو ما او را زبان لا مردمان  
می زند حرفی که فارغ از زبان  
خاطری دارد فراموشی برد  
کایناتی را به آنی خلق یار  
همچو ما دلسوز لا او رب جان  
خشمگین بر دشمنان او ای نکو  
چون بگوید باش موجودی عیان

صوت او را نشنویم ما مردمان  
پیش از او خالق خدایی مهربان  
گر بگویم او نبودش بی گمان  
صورتی پیدا صفاتش آشکار  
یک نظر باشد که مطرح فکرها  
خالقی برتر ز فکرت ای رها  
خلق گیتی هر وجودی را خدا  
بی کمک یاری جهانی را پدید  
آن چنان نظمی ببخشیدش دلا  
داشت آن را بی ستون بر پا خدا  
سیر دادش در مسیری آن چنان  
با وتد محکم بگردش این زمین  
چشمه ها جاری ز کوهی دشت ها  
دور از سستی توانا آن خدا  
باطن هر چیز را داند خدا  
تحت فرمان هر وجودی از خدا  
بر تمامی چیزها غالب خدا  
کس گریز از او ندارد مردمان  
بی نیاز از فرد و هر سازنده ای  
در برابر او تمامی خاضعان  
در برابر قدرتش خواری زبون  
لا گریز از تحت سلطه اش مردمان  
واحدی مطلق خدای کاینات  
لیس مثل له خدای مهربان  
هر تولد مرگ دارد در حیات  
رو به نابودی جهان با کاینات  
بس شگفت آور تولد مرگ زیست  
دام و دد را در نظر با طائران

با کلامی خلق گیتی شد عیان  
هیچ موجودی نبودش در جهان  
خود به خود حادث بگشتش در جهان  
دور از شکلی شمایل کردگار  
هر پدیده از خداوندی جدا  
بین صانع مصنوعی بس فرق ها  
آفریدش دور از الگو و دلا  
هر چه در عالم زمین را آفرید  
در مسیری سیر گردش دور ما  
در مسیری راست کج شد رهنما  
از قضایی لا سقوط ای مردمان  
همچو میخی کوه ها محکم همین  
دره ها سرسبز جاری آب را  
ربنا حاکم به هر یک خلق ها  
عزت می دارد جلالی ربنا  
کس مخالف او نباشد ای رها  
ما که خود مغلوب اویم ای رها  
تا که پیشی گیردش بر او همان  
او دهد روزی به هر یک بنده ای  
خالقی را حمدگویان هر زمان  
هر وجودی حمدگو دور از جنون  
از زیان سودش گریزان لا کسان  
هر وجودی را هم او دادش حیات  
غیر او نابود هر چیزی همان  
می رسد روزی فنا این کاینات  
آفرینش هر چه در هستی حیات  
هر وجودی جز خدایی زنده نیست  
آنچه در آغل بیابان دشت هان

در چرا دنبال روزی کاینات  
 از تمامی جنس افرادی دلا  
 خوانده درسی یا که امی در جهان  
 پشه ای را تا وجود آرندشان  
 عقل ها حیران چه سرگردان دلا  
 ناتوان درمانده عاجز این کسان  
 جز خدا هر چیز نابود ای رها  
 یکه تنها آن خدای کاینات  
 بگذرد ایام مهلت ها تمام  
 جز احد واحد که قهاری بقا  
 هر وجود از او به اویی باز گشت  
 آنچه در آغاز خلقت شد عیان  
 هر وجودی را خداوند آفرید  
 آفریدش خلق گیتی را خدا  
 در برابر واحدی مطلق جهان  
 خاطر آن لا که خلقی را دلا  
 خاطر آن لا به خاطر ترس هان  
 خلق موجودی نکردش در جهان  
 لا شریکی بر خداوند جهان  
 یا به خاطر رفع تنهایی دلا  
 یا به خاطر رنج و سنگینی نبود  
 لطف دارد خود مدبر کاینات  
 بار دیگر بی نیاز از ما خدا  
 تجربت حاصل خدا لا همچو ما  
 یا به خاطر قدرتی عزت نه هان  
 او احد واحد خدای کاینات  
 آفریدش کایناتی را خدا  
 شکر یزدان واجب آید مردمان

با گذر ایام دوران در حیات  
 مختلف ادیان نژادی بین ما  
 گرد آیند زیرکان هستی همان  
 این کسان از خلق عاجز ناتوان  
 سست نیرو رو به پایانی فنا  
 معترف اینان به دور از خلق آن  
 هر تولد رو به نابودی فنا  
 غیر خود چیزی نباشد در حیات  
 رو به نابودی جهانی جمله عام  
 هر وجودی رو به نابودی فنا  
 جسم ها خالی ز روحی در شکست  
 بار دیگر رو به نابودی جهان  
 عاری از نقصان که خلقت شد پدید  
 بی کران نعمت ببخشد خلق را  
 رب جان را هر وجودی حمد هان  
 آفریدش تا که یاری رب را  
 در برابر دشمنان خالق جهان  
 خالق را یار باشند آن زمان  
 دور از اضداد باشد رب جان  
 هان نبودش خلق گیتی را خدا  
 خلق گیتی را حیاتی داد وجود  
 هر وجودی تحت فرمان در حیات  
 بازگردد هر وجودی رو فنا  
 بهرمنند از سود دور از فقرها  
 دور از خواری و ذلت مردمان  
 بی نیاز از هر وجودی در حیات  
 بی کران نعمت ببخشد هر که را  
 در اطاعت کردگاری هر زمان

## سفارش به نیکی و یاد خیر

باد بر آنان فدا مادر پدر  
 در سما معروف اینان مردمان  
 روزگاری می رسد ای مردمان  
 خرد سالان روی کار آیندشان  
 این همان روزی است شمشیر از نیام  
 این همان روزی است دوری از حلال  
 این همان روزی دهندش کمترین  
 مست گردند مردمان آن روز هان  
 غرق در نعمت فراوان مردمان  
 دور از اجبار سوگندی خورند  
 آن زمانی که بلاها سوی تان  
 هم چو زخم دوش اشتر از پالان  
 بس چه اطول رنج و اندوهی دلا  
 از گناهان بار دوری مردمان  
 از امامی دور هان ای مردمان  
 دور از آن فتنه ای باشیدتان  
 دور از راهی به فتنه رهنمون  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 مؤمنان نابود در این فتنه ها  
 در امان هر کس تظاهر بین ما  
 همچو مصباحی درخشان بین تان  
 روی آور هر که جانب نور هان  
 حرف هایم بشنوید ای مردمان  
 بین تان گشتم چراغی رایگان

آن کسان اینان ولی بین بشر  
 در زمین گمنام خادم بین مان  
 قوم و خویشی قطع گردد آن زمان  
 روزگاری خوش کند پشت روی مان  
 شد برون ضربت به مؤمن زد بنام  
 کمترین مالی حلال ای دل منال  
 بیش گیرندش نگویم بهترین  
 بی شراب از نوش مخموران همان  
 خود به آسانی خورند سوگند هان  
 اکثریت با دروغی سر کنند  
 حمله ور گردد گزد چون عقربان  
 روزگاری می گزد ای مردمان  
 سخت شد بندی گشایش روی ما  
 تحت فرمان رهبری همراهشان  
 با گذر ایام خود را ذم هان  
 شعله ور شد فتنه ای در راه هان  
 کمترین افراد دوری از جنون  
 شعله ها پر فتنه چون گردد عیان  
 در امان هر مدعی کاذب دلا  
 آن که ایمان بر ملا گردد فنا  
 سایه تاریکی کنم روشن همان  
 بهرمنند از نور گردد مردمان  
 گوش دل را باز فهمید آن زمان  
 مستفیذ از نور چون آرام جان

## ارزش والای یاد مرگ

من شما را سمت آن چیزی فرا  
 رو به تقوا جامه ای آذین کنید  
 بس فراوان داد نعمت بر شما  
 جای بس افسوس عیبی آشکار  
 عیب ها را او بیوشاندش دلا  
 از تعلق جیفه دنیایی تباه  
 دور گردید ای شما خوبان جهان  
 یاد مرگی را کنید ای مردمان  
 ناگهانی مرگ می آید سراغ  
 ما فراموش یاد مرگی را دلا  
 اتفاق از مرگ را هر لحظه ای  
 بر شما دادش خدای مهربان  
 پند گیرید از گذر ایام تان  
 چون که مردند انتقال اینان دلا  
 از سرا فانی جهان دور این کسان  
 یاد اینان رو فراموشی دلا  
 آخرت شد خانه اینان ای رها  
 از وطن دنیا جدا گشتند شان  
 دور از قدرت هم اکنون این کسان  
 کاهش زشتی فزونی نیک هان  
 انس با دنیا گرفتند این کسان  
 اعتمادی چون به دنیا داشتند  
 رحمت خالق هر آنی بر شما  
 خانه را آباد سازید ای رها  
 استقامت صبر پیشی گیرتان  
 دور از عصیان به جانب ربا

در برابر نعمتش شکری بجا  
 نعمتی گیرید نعمت ها دهید  
 رحمتی بس بی کرانی شد عطا  
 بین مردم رد بدل شد ای نگار  
 فرصتی باشد که دور از عیب ها  
 دم غنیمت دور گردید از گناه  
 تا زمان باقی به دور از عیب هان  
 غافل از مرگی نباشید آن زمان  
 هر زمان آماده دوری از فراغ  
 لا فراموش مرگ ما را ای رها  
 بشنوید از این و آن هر بنده ای  
 مهلتی را رو فراموشی همان  
 آن عزیزان را به یادی رفتگان  
 حمل دوشی بر درون قبر ای رها  
 در درون گودال جا گیرندشان  
 با گذر ایام یاد اینان فنا  
 از وطن دنیا رمیند سوی ما  
 در سرا دیگر جهان ضایع همان  
 زشت نیکی ثبت در اعمال شان  
 قطع گردد آن زمان ای مردمان  
 این کسان مغرور در دنیایشان  
 هر یکی مغلوب دنیایی شدند  
 می رسد بشتاب جانب ربا  
 در تمامی لحظه خالق را ثنا  
 شکر نعمت را ادایی هر زمان  
 روز رستاخیز می آید دلا

در گرو مرگ کایناتی جز احد  
عمر آدم رو به نابودی زوال  
نامه اعمالی ذخیرت بر دهد  
توشه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
می روید آنجا بدور از سینات  
همنشین با اولیا خالق جهان

دی گذر امروز و فردایی رسد  
بگذرد ایام هر ماهی و سال  
عمر آدم با شتابان بگذرد  
خوش بر احوال آدمی نیکی سرشت  
ای شما خوبان به خوبی در حیات  
ما به آنجایی رویم ای مردمان

### خطبه ۱۸۹

#### شناخت هجرت اقسام ایمان

با یقین علمی که توحیدی بها  
کن نظر بر دل ببینی آشکار  
قسم دیگر علم ایمان ای نگار  
ما بشر را ابتدایی انتها  
دوری از او مصلحت باشد همی  
با عمل بیزاریش دور از امل  
فضل ایمان را بیفزاید ثمر  
خالقی مطلق جهان هستی دلا  
دم غنیمت خالقی را حمد هان  
او مهاجر واقعی باشد همین  
بر امامت او کند اقرارها  
تحت فرمان رهبری والا علا  
حجتی بر او تمامی شد کتاب  
قلب او تأیید کردش گفته را  
با دلی آرام حاصل هر امل  
اهل بیت مصطفی درگیر آن  
بس چه دشواری تحمل سخت هان  
آزمون در کار شد مؤمن بری  
تا پذیرش بین مان آن والیان  
با صبور عقلی پذیرش گفته را

قسم ایمان بر دو باشد ای رها  
ثابت آمد علم ایمان برقرار  
در میان دل سینه ها ناپایدار  
مرز بندی شد سرآمد کارها  
گر شما بیزار باشید از کسی  
حال خود باشد که تا وقت اجل  
هجرت از جایی به یک جایی دگر  
بی نیاز از ما عبادت های ما  
گر چه پنهان آشکار ایمان مان  
هر که حجت را شناسد در زمین  
هر که بشناسد یقین حجت خدا  
او مهاجر واقعی باشد دلا  
نام مستضعف به آن کس شد خطاب  
هر چه را بشنید با گوشش دلا  
صدق گفتارش یقین حاصل عمل  
سخت تر شد کار ما ای مردمان  
از ولایت بحث شد در بین تان  
تجربت حاصل که ایمانی قوی  
از پلیدی نفس ها ای مردمان  
گفته ها هر یک امانت سینه ها

می شناسم راه را حاصل یقین  
تا شما را رهنما باشم همی  
فاصله افتد جدایی بین ما  
بی تصاحب چون شتر هر سو روان  
مردمان را کوبد آزاری دهد  
هان چه کاری کرد باید ماجرا  
بی تصاحب فتنه رویت بین مان  
بار علم ایمان ذخیرت قلب را  
بارور کردش که محصولی بداد  
حجت اش در بین ما او ناشناس  
آخرین والی جهان در بین ما

در ازای نعمتش شـکری ادا  
حق را ما بین مردم آشکار  
با مقامی ارجمند دور از گناه  
بنده ای مخصوص باشد بین ما  
بین مردم رهنما جانب خدا  
غالب او مغلوب دشمن بین ما  
رهنما ما بین مردم بین ما  
تا رسالت نور را خاموش هان  
دشمنان مغلوب او گشتندشان  
بنده ای را رهنما ما بین مان  
روی آور سوی جانب ربنا  
با بلندی قله هایی چشمه سار  
جان پناه آن کسان شد رستگار  
پیش آمد مرگ را از خود بران  
نیکبخت آن کس فرار از این جهان

آسمان را راه هایی چون زمین  
آنچه می خواهید از من پرسشی  
پیش از آنی که میان ما با شما  
فتنه ای بر پا میان ما مردمان  
چون مهارش پایمالی می کند  
در چنان حیرت فرو بس عقل ها  
ژرف اندیشی کنید ای مردمان  
دور از هر فتنه آن کس ای رها  
در میان دل سینه ایمان را نهاد  
شکر یزدان آن خدایی را سپاس  
نحت فرمان ولایت اولیا  
خطبه ۱۹۰

#### آینده نگری زودگذر بودن دنیا

از خدا خواهم دهد نعمت به ما  
طالب یاری ز جانب کردگار  
بس چه نیرومند دارد او سپاه  
خود گواهم او محمد مصطفی  
در برابر ظالمان دین ایستا  
با مخالف دین بکردش جنگ ها  
بین مردم او امین بودش دلا  
دشمنان هم داستان گشتندشان  
گر چه کردند بس تلاش ای مردمان  
رو به تقوا ترس از خالق جهان  
خوش بر احوال آن کسانی با وفا  
رشته تقوایی چه محکم استوار  
همچو دژ محکم چو کوهی استوار  
مرگ آید ناگهانی بین مان  
ناگهانی مرگ آید مردمان



توشه اعمالی ذخیرت بیش از آن  
 مرگ پایان زندگی شد در جهان  
 با هدف غایی به جانب رستخیز  
 پند اندرز بر خردمندان دلا  
 یاد مرگی جاودان در بین ما  
 مایه عبرت شد برای جاهلان  
 تنگ قبری را به یاد آریدتان  
 گوش ها کر می شود هان آن زمان  
 وحشت از آینده اندوه اش همان  
 گور تنگی را به یاد آرید هان  
 پیش از آنی که فرا مرگی دلا  
 بندگان توحید خالق را به یاد  
 یک سری قانون خاصی در جهان  
 رشته پیوندی میان دنیای مان  
 بس علایم گوییا شد برملا  
 مدتی مکثی نمودید ای شما  
 کتف ها از حمل باری خم دلا  
 ما برون از گرم آغوشی سرا  
 عمر دنیا بود روزی گوییا  
 یاد کھف افتید اصحابی دلا  
 کهنه گردد با گذر ایام هان  
 فربه اش لاغر بگردد آن زمان  
 سوی آن جایی روند بس تنگنا  
 از هر آن جانب شراره آتشی  
 شعله هایش بس فراوان مردمان  
 بس حرارت شعله نوری سوزناک  
 همچو سیمایی حرارت شعله ها  
 عمق ناپیدا و پیرامون سیاه

مرگ چون آید شما آماده جان  
 از فنا دنیا گذر فرخنده جان  
 قطره بارانی روان جانب دئیز  
 یاد مرگی شد میان شان برملا  
 فارغ از دنیا تعلق جیفه ها  
 یاد مرگی هان چه گویم مردمان  
 از قیامت محشری اندوه جان  
 بند از بندش جدا از استخوان  
 در لحد تاریک فارغ از جهان  
 دخمه ای باشد ز گل سنگی همان  
 فکر فردایی بکن بس ماجرا  
 شکر یزدان چون ادا گردید شاد  
 بگذرد ایام دوران مردمان  
 با قیامت باشدش ای مردمان  
 با زلازل بسته شد راهی دلا  
 بار اعمالی چه سنگین دوش را  
 رشته پیوندی شود قطع بین ما  
 از سرا فانی جهان دوری دلا  
 یا که ماهی بود خارج از سرا  
 سیصدی نه سال روزی فرض ها  
 هر چه در گیتی بباشد نو همان  
 چون که رویت ماجرا را مردمان  
 در میان بس مشکلاتی دود را  
 رو به بالا پخش گردد ای رهی  
 غرشی دارد فضا گستر همان  
 غیرممکن شعله ها خاموش خاک  
 حمله ور جانب به ما با لحظه ها  
 دیگ ها جوشان به تاریکی گناه

جامه تقوایی شما را جان پناه  
 رستگار از این پلیدی رستگار  
 از تعلق جیفه دنیایی جدا  
 ترک دنیایی کند ایمان خرد  
 در نهادش جلوه ایمان را سرشت  
 توشه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
 سوی جنت رهنمون گردندشان  
 دور از آتش مذمت این کسان  
 امن توحیدی خرامان بنده ای  
 از الهی امن درگاهی همان  
 پاک رفتاران چه گریان دیدگان  
 با تهجد گریه زاری شب همان  
 همچو شب روزی تهجد تا پگاه  
 بی کران پاداش حسن ایمان به کشت  
 بس چه نعمت پایداری نوش جان  
 شکر نعمت را بجا آوردشان  
 گر شما خواهان سعادت مردمان  
 تا رها از این جهان جانب خدا  
 خود کند ضایع به دور از کشته ای  
 از تمامی نعمتش ای سربلند  
 مرگ آید پیش از آنی بین تان  
 در ازا کاری دهد خالق به ما  
 لحظه ای تأخیر لا ای مردمان  
 جای عذری نیست بنددرب را  
 در صراطی حق هدایت رهنما  
 از گناهی دور تا ما رستگار  
 هر که را خواهد ببخشد ربنا  
 جایان محکم به نیرو پر توان

وضع وحشتناک دوری از گناه  
 ای شما خوبان بخوبی روزگار  
 یاد مرگی عبرتی شد بر شما  
 هر که از دنیای وحشت بگذرد  
 دور از دوزخ شود جانب بهشت  
 بر کسی واجب بشد جانا بهشت  
 متقی دوران ببیند آن زمان  
 دور از کیفر عذابی در امان  
 آن چنان آرام جان در خانه ای  
 راضی و خشنود باشند این کسان  
 این کسان آنان که در دنیایشان  
 با خشوع استغفروالله این کسان  
 روزشان چون شب که پرهیز از گناه  
 منزل غایی بر اینان شد بهشت  
 ملک جاویدی سزاوار این کسان  
 این کسان شایسته نعمت مردمان  
 احتیاطی بندگان توحید هان  
 پاس نعمت را بجا شکری ادا  
 در ضرر خسران بشد آن بنده ای  
 توشه اعمالی ذخیرت بهرمنند  
 با عمل نیکو شما ای مردمان  
 نیک پاداشی بگیریید از خدا  
 ناگهانی مرگ آید سوی مان  
 نیست در آن بازگشتی ای رها  
 از خدا خواهان که ما را با شما  
 استوار همچون پیمبر پایدار  
 فضل و رحمت بیکران دارد خدا  
 ای شما خوبان که سرباز زمان

تا به دور از هر بلایی در حیات  
دست بر شمشیر با نرمی روان  
دور از تعجیل باشد هر زمان  
هر که در بستر بمیرد ای رها  
ترک این دنیا کند دوری همی  
حسن پاداشی بگیرد از احد  
مزد نیک اعمال را درخواستش  
مقصودش روشن ز خالق خواهدش  
در اطاعت کردگاری رستگار  
دور از تعجیل غایت ماجرا  
جایگاهش آسمان ها شد عیان  
با عمل نیکی ز دنیا رستگار  
شکر یزدانی به جا آور زیاد

استقامت در برابر مشکلات  
دور از تعجیل با حکم از زبان  
هر چه کاری می کنید ای مردمان  
نیست لازم حکم قطعی از خدا  
با شناخت قلبی به عترت خالقی  
چون شهیدان ترک دنیایی کند  
آن چه قصد انجام آن را داشتش  
با همان نیت که در سر داردش  
حسن پاداشی دهد پروردگار  
کار را وقتی معین شد دلا  
متقی دوران به دور از این جهان  
در معین وقت خود اتمام کار  
در تمامی لحظه خالق را به یاد  
خطبه ۱۹۱

#### دوری از دنیای حرام حمد پروردگار

حمد گویانش فراوان بنده ای  
هر کجا ناظر ثنایی برملا  
لشکرش پیروزمند در هر کجا  
لحظه هایی می کنم او را ثنا  
با فراگیری عفو بشعلا  
با خبر از هر چه حادث در جهان  
بی کران موجود را او آفرید  
شد همانی که ببودش ناپدید  
دور از کاری دچار اشتباه  
هر پدیده خود جهانی ماندگار  
بر شما حقی ز خالق هر زمان  
با عمل تقوا دلی پرهیزگار  
حکم قانون الهی را ادا

یاد خالق می کنم هر لحظه ای  
آشکارا بین خلقی آن ثنا  
بی کران والا بزرگ است آن خدا  
در برابر بی کران نعمت خدا  
بس چه والا حلم دارد آن خدا  
حکم عادل را به اجرا هر زمان  
این جهان هستی به علمش شد پدید  
خلق گیتی را به آنی آفرید  
خلق هایی آفریدش کن نگاه  
هر یکی زیبا به زیبایی بهار  
رو به تقوایی سفارش مردمان  
حق ما هر یک عبادت کردگار  
از خدا یاری توکل بر خدا

با عمل تقوا از این دنیا جدا  
 متقی دوران رود جاننا بهشت  
 توشه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
 با توکل بر خدا حافظ حجاب  
 هر زمان تقوا نمایان بین ما  
 هر کسی محتاج بر تقوا دلا  
 گردد آرد در قیامت روز هان  
 هر چه نعمت داده بودش مردمان  
 بس چه اندک متقی دوران دلا  
 بار آن را حمل بر کتفی دلا  
 از سرا فانی جهان جانب خدا  
 بس چه اندک متقی دوران دلا  
 بندگان توحید اندک در جهان  
 کن تلاشی رو به تقوا هر زمان  
 دم غنیمت راه تقوا را نگاه  
 هر که تقوا را پذیرد ای رها  
 دل به تقوا زنده گرداند روا  
 شستشو دل را به تقوا ای رها  
 با چنان تقوا دلی درمان جان  
 توشه تقوا را ذخیرت مردمان  
 عبرتی گیرید تان از روزگار  
 متقی دوران اگر باشید تان  
 در برابر این سرا فانی جهان  
 در برابر آن سرا باقی جهان  
 هر که با تقوا الهی سر بلند  
 هر که را دنیا عزیزش کرد خوار  
 زرق و برق زندگی دنیایان  
 وصف دنیا را از این آن نشنوید

چون سپر تقوا برابر هر بلا  
 راه روشن شد معین زیر کشت  
 از سرا فانی جهان جانب بهشت  
 بهر مند آن کس صراطی انتخاب  
 عرضه خود را هر زمانی برملا  
 با عمل تقوا ز دنیایی رها  
 هر وجودی را ز نعمت پرسمان  
 باز پس گیرد خدای مهربان  
 راه تقوا را گزینش بین ما  
 با توکل بر خدا دور از سرا  
 چون کبوتر پر کشیدند ای رها  
 این کلام از حی رحمان ربنا  
 شکر نعمت را ادایی هر زمان  
 با ندا تقوا نوازش گوش جان  
 تا به دور از نفس شیطانی گناه  
 تا به بیداری مبدل خواب را  
 توشه تقوایی ذخیرت برملا  
 از پلیدی بار سنگینی رها  
 تا به دور از هر چه بیماری روان  
 تا سرا باقی تو را هادی همان  
 جامه تقوایی ملبس رستگار  
 حفظ تقوایی کنید حافظ همان  
 خویش‌تنداری کنید ای مردمان  
 همچو آن دل‌باخته ایثار جان  
 با حقارت دیده او را ننگرند  
 متقی دوران به تقوا رستگار  
 چشم‌ها را کرده خیره مردمان  
 تا شما راغب به دنیا گم شوید

از حرارت تابش دنیایان  
 با گران کالای دنیا جیفه ای  
 دام هایی را بکردش پهن هان  
 برق دنیای حرامی بی فروغ  
 مال دنیایی به غارت رفتی  
 همچو عشوه هرزه ای دنیا حرام  
 بس دروغگو بس خیانتکار هان  
 دشمنی مکار باشد طعنه زن  
 بس تزلزل حال باشد مردمان  
 جد دنیا بازی و شوخی دلا  
 خانه جنگی شد چپاول خانه ای  
 منزلی باشد چه نا آرام هان  
 جایگاهی باشدش ما را جدا  
 راه هایش حیرت آور مردمان  
 هر چه از دنیا طلب نومیدوار  
 این جهان انسان کند تسلیم مرگ  
 دور از اندیشه عاجز ناتوان  
 وصف دنیا را بگویم بر شما  
 پاره تن زخمی جراحت گشته بیش  
 سر جدا از تن جراحت بی شمار  
 جمع دیگر آنچنان اندوهناک  
 برخ دیگر سر نهاده روی دست  
 عده ای در حسرت و افسوس هان  
 یک گروه دیگری بی سعی و رنج  
 دست ها رو هم گذارند عده ای  
 لا گریزی راه ها مسدود هان  
 آن چنان غافل شدند درگیر خاک  
 آن بها عمری گران دادند هدر

روشنایی را نه طالب مردمان  
 زرق برقی مکر گویا حيله ای  
 هر کسی درگیر دنیا مردمان  
 هر سخن دنیا بباشد بس دروغ  
 هر متاعی را چپاول کردنی  
 دور از تسلیم جان سرکش نه رام  
 ناسپاسی ناشناس ای مردمان  
 پشت بر مردم کند دنیا به فن  
 عزتش خواری مداوم خوار هان  
 هر بلندی آن سقوطی مرگ زا  
 چون تبهکاری هلاکت بنده ای  
 جایگاهی دید باشد مردمان  
 بین خویشان را جدایی ها دلا  
 بس چه ناپیدا گریزی لا از آن  
 از تعلق جیفه دوری رستگار  
 در خزانی برگ ریزان همچو برگ  
 مرگ را چاره نباشد مردمان  
 عده ای مجروح ما بین آشنا  
 دسته ای دیگر به خون آغشته خویش  
 عده ای انگشت به دندان ای نگار  
 دست ها مالش به هم درگیر خاک  
 در چنان فکری فرو رفته چو مست  
 متهم خود را غلط کردندشان  
 دور از عرفی فرو درگیر گنج  
 ناتوان در کنج خلوت مانده ای  
 دور از انواع حیل ای مردمان  
 ناتوان حالا هدر کالای پاک  
 کل هستی را بگیری نیست فر

گشت عمری پیر پیری ناتوان  
آن زمان آگاه دوری از سرا  
رو به پایان عمر گریان حالتان  
مهلتی اتمام مرگ آید همین  
لا ذخیرت توشه دست خالی همان  
دور از دنیای دیگر فکر نان

در چنان خسران فرو افتادگان  
با گذر ایام عمری رو فنا  
نیست مهلت بر شما ای مردمان  
دور از اشک آسمانی با زمین  
مهلتی دادند بر ما دور از آن  
دست خالی آن کسی شد در جهان  
خطبه ۱۹۲

### پرهیز از خودکامگان

با بزرگی عزتش توصیف آن  
بین خود با دیگران مرزی حجاب  
آن بزرگی را به دور از ملتی  
این دو را خواهان میان خلق افتخار  
بس ملائک را مقرب آزما  
خوب با خوبان بدان با بد دلا  
هر نهانی سر بر او برملا  
از گل و خاک آفرینم مردمان  
ماه پیکر جلوه زیبا آدمی  
رو به اتمام آفرینش خلقتش  
هر ملک کردش برابر بنده ای  
آزمونی سجده بر آدم همان  
خلق شیطان شد ز آتش تابناک  
کرد اعراض از فرامین خدا  
هر تکبرزاده ای را پیشوا  
شد هم او شیطان به دور از سجده ای  
پایه ریزی کرد او دور از خدا  
پوششی بر تن بکردش نو پدید  
از تواضع جامه ای رخت کند همان  
خرد و کوچک شد برابر ربنا

حمد آن خالق کنم شایسته هان  
این دو را بر خود بکردش انتخاب  
انتخابی کرد بر خود عزتی  
کرد لعنت آن کسی را کردگار  
زین جهت شد خالق مطلق دلا  
هر فروتن را ز گردن کش جدا  
آنچه در دل ها نهان داند خدا  
بر ملائک خالق فرمود هان  
پیکری را آفرینم از گلی  
چون دمیدم روح را در پیکرش  
امر شد بر او کندش سجده ای  
غیر شیطان هر ملک کردندشان  
از جهت خلقت که او از جنس خاک  
چون غروری کرد شیطان ای رها  
خالق را شد هم او دشمن دلا  
پیشوای هر تکبر زاده ای  
در جهان هستی غروری را بنا  
در لباس کبریا خود را بدید  
بر بزرگی تکیه کرد ابلیس هان  
چون که برتر دید خود را ای رها

از بلندی بر زمین کوبید هان  
 شد مهیا شعله آتش دوزخی  
 با اراده خالق آدم ز نور  
 آن چنان نوری که خیره چشم را  
 حس بویایی ز عطر و پاکیش  
 گر چنین می کرد خالق مطلق  
 می شدش خم همچو بیدی کشتزار  
 آزمون انسان ببودش آن زمان  
 آزمون با آن کند پروردگار  
 بین بد خوبی جدایی بین شان  
 خود بزرگی دور از اینان دلا  
 عبرتی گیرید از ابلیسیان  
 گر چه شیطان داشت اعمالی زیاد  
 حادثی بودش بشر ابلیس هان  
 در عبادت بود مدت شش هزار  
 با تکبر ساعتی آن شش هزار  
 در برابر خدمتش جاوید ماند  
 با حیل دنیا مزین روی تان  
 دور از خالق خدایی مهربان  
 از پیاده یا سوار ابلیسیان  
 می خورم سوگند بر جانم دلا  
 رو هدف آن حد کشیده زه کمان  
 رو به خالق کرد شیطان گفت به رب  
 مردمان گمراه سازم آن چنان  
 رو به اشیایی گرایش بندگان  
 با تعلق جیفه دنیا ای خدا  
 گر چه تیری از کمان انداخت هان  
 خودپسند پوران تعصب گر آخان

پست شد مابین خلقت همچنان  
 طرد از دنیا درون آتش همی  
 خلق می شد جلوه زیبایی چو خور  
 جلوه زیبا بیش مدهوش عقل ها  
 می شدش تسخیر روح خاکیش  
 بی کران گردن برابر آدمی  
 در برابر آب جویی رود بار  
 سجده بر آدم اهالی آسمان  
 ناگهانی با اموری بی شمار  
 دور از عجبی غروری بین مان  
 با تواضع علم جانب رنبا  
 از غروری با تعصب دور هان  
 با تکبر رفت اعمالش به باد  
 دور از رحمت الهی مردمان  
 سال دنیا آخرت دانا نه یار  
 سال ای مردم فنا گردید خوار  
 رانده گشتش غیر از او نابود باد  
 جذب دنیا گشته همراهی هوان  
 سمت شیطان رفته با دنیا دلان  
 حمله ور هر لحظه جانب مردمان  
 تیر از چله کمان جانب شما  
 عن قریب اندازدش هان سوی تان  
 دور از درگاه کردی زان سبب  
 با تجمّل جلوه هستی بین شان  
 محو در سیمای اشیایی هوان  
 آنچنان او را فریب از حق جدا  
 بی هدف پرتاب سنگی کرد همان  
 این کسان خودخواه مرکب جهل هان

خود پرستان جاهلان سرکش زمان  
 بس طمع ورزی میان خلق آشکار  
 بر تمامی خلق گردید آشکار  
 لشکری را جمع کردش یورشی  
 تا بشر را خوار سازد در جهان  
 تا به مرزی او شما را رهنمون  
 تا به آن حدی فرو در چشم هان  
 می بُرد آن سان گلوها را دلا  
 او شما را سوی آتش رهنمون  
 مانعی باشد بزرگ ابلیس جان  
 بس زیانباری است افزون آتشی  
 آن چنان افرازدش بس فتنه ای  
 بس خطرناک است شیطان نفس هان  
 خشم گیرید ای شما مردان دین  
 از تعلق جیفه دنیا دور هان  
 قطع پیوندی ز شیطانی جدا  
 یاد خالق می خورم سوگند هان  
 بر اصالت ریشه انسان مردمان  
 او گرفتش عیب ها بر آدمی  
 راهتان را بست او با لشکری  
 دست و پاهاتان کند او قطع هان  
 آن توانایی ندارید ای شما  
 ذلت آور تتگ تاریک ای رها  
 مرگ آور بس چه بدبختی دلا  
 با صفا قلبی به دور از عاطلی  
 آفت از قلبی برون سازید هان  
 از کشش ها وسوسه پرهیز هان  
 دشمنی شیطان شما را آشکار

تحت تسلیم شیاطین نفس هان  
 بین مردم کارگر افتاد یار  
 حکم شیطان بر بشر شد استوار  
 تا بشر را دور از خالق همی  
 از بلندی ها کشد پایین همان  
 بین تان کشتار تا حد جنون  
 نیزه ای بی رحم مردم دشمنان  
 پایمالی می کند بس مغزها  
 تا به آن مرزی کشاند در جنون  
 رخنه در دینی بیندازد همان  
 بین افرادی چه سرسخت آدمی  
 همتی کردش کشد بس بنده ای  
 همتی کردش کشد خلق جهان  
 ضد شیطان گام بردارید همین  
 از شیاطین نفس خاکی هم همان  
 ذکر رحمانی به جانب ربنا  
 فخرها بفروختش ابلیسیان  
 برحسب همان بزد او طعنه هان  
 با سپاهش حمله ور شد هر دمی  
 هر کجا یابد شما را صید همی  
 دور از راه نجات ای مردمان  
 دور از خود آن شیاطین نفس را  
 هر کمین گاهی که شیطان لانه ها  
 با بلا سختی کمین گه برملا  
 از تعصب دور از کین جاهلی  
 از غروری بر حذر ای مردمان  
 از تعصب آفتی دوری همان  
 همتی دور از شیاطین ای که یار



تاج عزت را به سر ای مردمان  
 از تکبر خودپسندی ها به دور  
 حلقه زنجیری ز گردن ها رها  
 کن جدا از خود به دور از جاهلان  
 لشکری آماده شیطان هر زمان  
 همچو قایلی تباشید ای شما  
 با حسادت دشمنی شد آشکار  
 در دماغش باد کبری را دمید  
 مرتکب قتل بشد هان ماندگار  
 بیش از اندازه سرکش بین تان  
 راه اندازی فسادی بر ملا  
 از تفاخر جاهلی عجیبی دلا  
 کینه بغضی بین تان شد بر ملا  
 زن ورق تاریخ ایامی به یاد  
 آنچنان با مکر امت را فریب  
 از پایدی یرتگاهی ای نکو  
 رو به آنجایی روان گشتندشان  
 سینه تنگ از کینه شد ای مردمان  
 کشت و کشتاری بباشد بین ما  
 کی برون از کینه ها ای مردمان  
 دور از آنان شما ای مردمان  
 از هم آنان دور نازند بر حسب  
 خود نمایی و هم شان کاذب دلا  
 می دهند نسبت به خالق کار را  
 مرتکب کاری شوند شان مردمان  
 حاسدان روزگار اند این کسان  
 آن تفاخر جهل تیغی را عیان  
 از شیاطین نفس دوری مردمان

با تواضع بین خلقی مهربان  
 زیر پاله هر یکی را لا غرور  
 حلقه خود بینی بزرگی را جدا  
 پشت سنگر علم تقوا در امان  
 از پیاده یا سواره بین مان  
 چون تکبر کرد شد تحقیرها  
 کینه آتش شعله قلبی بی قرار  
 شد پشیمان بعد قتلش ای وحید  
 تا قیامت روز تاریخ آشکار  
 دشمنی ها آشکارا شد عیان  
 کشت و کشتاری به ناحق بین ما  
 بر حذر باشید دور از کینه ها  
 از هوا نفسی که شیطانی جدا  
 امتی پیشین به کبری نیست باد  
 داد شیطان ماجرایش بس عجیب  
 در جهالت چاه تاریکی فرو  
 هر یکی را رهنما ابلیس جان  
 خودپسندی کبر در قلبی نهان  
 تا نهایت مرگ گیتی بر ملا  
 خبث دل را لا تحمل دور از آن  
 از بزرگانی سران فرماندهان  
 افتخاری بین مردم با نسب  
 مرتکب کاری شوند بس ناروا  
 بی کران نعمت خدا انکارها  
 منکر نعمت خدایی مهربان  
 با تعصب جاهلی فتنه گران  
 جاهلان کردندشان ما بین مان  
 شکر نعمت ها الهی هر زمان

فضل و احسان بیکران دارد خدا  
 از فرومایه بدور ای مردمان  
 دور از صحت به بیماری همان  
 از گرایش رو به باطل برملا  
 بس حیل شد آشکارا در جهان  
 لشکری شیطان فراهم حمله ور  
 عقل تان دزدد به چشم و گوش ها  
 تیر اندازد به جانب قلب تان  
 زیر پاله آرزو هاتان دلا  
 عبرتی گیرید از پیشینیان  
 از عقوبت های حادث در زمان  
 از همان وادی رحمت گورها  
 از همان خاکی بگیریید عبرتی  
 پند گیریید از زمین هایی دلا  
 از اثر زشتی غروری کبر هان  
 جان پناه ما تمامی بندگان  
 دور از دشمن به جانب کردگار  
 از تکبر عجب دوری ما دلا  
 انبیا با اولیایی را نگاه  
 گر تکبر خوب بودش این کسان  
 نیست عجبی خوب گر بودش خدا  
 دور از عجب انبیا با اولیا  
 خاک مالی انبیا سیمایشان  
 انبیا از قشر مستضعف دلا  
 هر یکی را آزمون کردش خدا  
 امتحان با بیم و خوفی ترس هان  
 خالصان دین این کسان ای مردمان  
 مایه خشنودی خدا یا خشم هان

از حسادت بی کران نعمت جدا  
 تیرگی افکارشان گردید عیان  
 باطلی با حق عجین گشته عیان  
 ریشه هر فسق انحرافات دلا  
 رام مرکب فرض کن مرکب عیان  
 بین مردم آتشی را شعله ور  
 می کند شیطان نفوذی بین ما  
 آن چنان در ذهن نفوذی مردمان  
 رو به باطل از حقیقت دورها  
 از حوادث روزگاری مردمان  
 سخت گیری های ظالم پروران  
 عبرتی گیریید آنان رهنما  
 خاک آنجا بر شما شد مسکنی  
 رو به پهلوی قامت آرا پهن ها  
 آنچه در دل بگذرید آید زبان  
 در تمامی لحظه خالق در جهان  
 رهنمون مردم که آنان رستگار  
 با فروتن مردمان جانب خدا  
 با فروتن مردمان دور از گناه  
 بهترین الگو میان مردم همان  
 حکم می داد انبیا را عجب ها  
 چهره بر خاکی گذارند حمدها  
 با فروتن در برابر مؤمنان  
 منتخب هر یک ز جانب ربنا  
 با گرفتاری و سختی با بلا  
 بس فراوان مشکلات ای مردمان  
 خالق را حمدگویان هر زمان  
 ثروت و پوران نباشد مردمان

مردمان را یک به یک ما آزمون  
 مال و پوران را عطا پروردگار  
 ای شما خوبان به دور از هر گمان  
 خوش بر احوال آدمی فرخنده جان  
 آزمایید خالق مطلق دلا  
 در برابر دیدگانی جاودان  
 ناتوان فردی فروتن بین شان  
 یادی از موسی و هارون کن دلا  
 جامه ای پوشیده پشمین هر یکی  
 شرط کردند با فرعون تسلیم حق  
 ملک و دارایی حکومت جاودان  
 گفت فرعون در شگفتم هان چسان  
 جاودانی عزت ام تضمین هان  
 گر چنین باشد طلا دستبندشان  
 کرد تحقیر این چنین فرعون دلا  
 دست خالق مهربان پروردگار  
 گر چه می کرد او اراده ای رها  
 درب گیتی را به روی انبیا  
 از جواهر معدنی هر انبیا  
 درب باغی را که سرسبز ای رها  
 تحت فرمان طائران آسمان  
 انبیا را لشکری همراهیان  
 گر چنین می کرد خالق ای رها  
 بی اثر پاداش ها کیفر دلا  
 بی ثمر بی سود بود هشدارها  
 از ثوابی نیک دوری مؤمنان  
 واژه ها از دست می دادندشان  
 گر چه خالق مهربان از بین ما

چون برون از آزمونی رهنمون  
 آن زمان زیور جهانی رستگار  
 ما بشر را آزمون در هر زمان  
 نامه اعمالش به زیر کشت هان  
 هر وجودی را در عالم ای رها  
 آن تکبر زادگانی منکران  
 قدرتی بخشد به نیرو پر توان  
 در برابر آن ابر فرعون ها  
 چوب دستی دست دارند تکیه ای  
 گر شود تسلیم خالق مستحق  
 عزتش باقی بماند در جهان  
 دولت ام تضمین این افراد هان  
 خود فقرانی که محتاج این و آن  
 پوششی فاخر چه شد بر تن نه هان  
 دور از باطن نظر را برملا  
 گنج هایی ثروتی هست بی شمار  
 رایگان می داد بر هر انبیا  
 می گشودش بهرمند از گنج ها  
 بهرمند می شد که ثروت برملا  
 باز می کردش به روی انبیا  
 با وحوشان زمینی همچنان  
 از وحوشان جن ملک انسان همان  
 دور ما از آزمونی پر بها  
 بیم و اندازی دلا مفهوم لا  
 مؤمنان را بس ضرر بودش دلا  
 آزمایش دور از مفهوم هان  
 بار معنایی خود را مردمان  
 انتخابی انبیا را رهنما

با فقری ساده ای ظاهر نما  
چشم و گوش خیره با حیرت دلا  
گر چه ظاهر ساده دارند بس فقیر  
قدرتی گر انبیا می داشتند  
کس مخالف با نبی پیدا نبود  
آن چنان عزت میان خلق ارجمند  
چون سلاطین قدرتی می داشتند  
پایداری جاه و عزت این کسان  
بار می بستندشان جانب به او  
در برابر انبیایی سر فرود  
عهده ای از روی ترسی خوف هان  
آن چنان راغب برند سودی دلا  
دور از نیت خلوصی آن زمان  
راه در ایمانشان غیر از خدا  
سوی نیکی ها شتابان مردمان  
پیروی از انبیایی راستین  
چون فروتن در عبادت مردمان  
با اطاعت محض از پروردگار  
هر عمل کردی به خاطر ربنا  
از هدف غیر از خدا گردی رها  
هر بشر را آزمایش در جهان  
پیش از آدم تا کنون پروردگار  
از همان آغاز خلقت آزمود  
دور از سودی زیان در بین ما  
سنگ ها شد خانه ای با احترام  
در مکانی سنگلاخی کعبه را  
در میان بس دره هایی استوار  
با فراوان ریزه سنگی ماندگار

با قناعت دل که چشمانش غنا  
بی نیازی حس اینان برملا  
در برابر خالق سر خم حقیر  
آن چنان قدرت خلاق خواستند  
پیروان آن نبی را بود سود  
هر یکی بودندشان بس سربلند  
سوی سلطان از خدا می خواستند  
انبیایی چون سلاطین به از آن  
انبیایی نیک سیرت نیک رو  
از قبل آنان برند خلقی چه سود  
با تظاهر دین چو ایمان آوران  
خودنمایی بین خلقی کیش را  
با هوا نفسی برابر مردمان  
فکرها انگیزه هایی با ریا  
لکه در ایمان شان پیدا همان  
با کتابی آسمانی همچنین  
تحت فرمان حکم از خالق جهان  
نیتی خالص به جانب کردگار  
گر پذیرد صورتی جلوه نما  
هر چه کاری می کنی ناظر خدا  
با بلا سختی فراوان مردمان  
آزمون در مکه با سنگ ای نگار  
مردمانی را به سنگی آن ودود  
چشم و گوش لا برای سنگ ها  
پایداری عاملی شد بین عام  
در همان جایی که لم یزرع دلا  
بین یک کوهی خشن کعبه قرار  
با کم آبی چشمه هایی کوهسار

دور از حاصل زمین آبادها  
 در زمینی مکه ناهموار بود  
 این چنین شد حکم آدم را دلا  
 منزل مقصود دل ها کعبه ای  
 خانه امنی راستینی بر بشر  
 عشق قلبی خانه امنی کعبه ای  
 از میان دشتی فلاتی دور هان  
 از جزایر دره هایی ای رها  
 آن کلامی بر زبان جاری دلا  
 چون طوافی دور خانه کعبه را  
 از لباسی هان برون آیندشان  
 دور از اصلاح موهایی دلا  
 آن زمان خالص شوی جانا دلا  
 بی کران نعمت تو را بخشد خدا  
 کن ثنایی خالقت را ای رها  
 گر مکان حج مراسم در میان  
 خانه ای با احترامی کعبه هان  
 در میان آن خانه هایی کاخ ها  
 در میان باغی چه گل هایی گیاه  
 در وسط باغی که شادی آفرین  
 جای سرسبزی درختان آبدار  
 آن زمان بود آزمونی ساده هان  
 پایه ها بنیان آن کعبه دلا  
 سرخ گون یاقوت هایی رنگ رنگ  
 دور از تردید و شکی قلب هان  
 دور از پنهان وسوس های او  
 آزماید خالقی بس مهربان  
 مردمان را او فرا خواند دلا

دور از اسب استری اشتر دلا  
 مردمان را در همان جا آزمود  
 بازگردند سوی کعبه رهنما  
 در میان خلقی بباشد خانه ای  
 باشدش تا دور مردم از شرر  
 شد میان خلقی زبانزد خانه ای  
 از درون شهری و روستایی همان  
 روی آور سوی آن خانه دلا  
 دور آن یک کعبه ای جانب خدا  
 با پریشان موی و خاکین جسم ها  
 جامه ای پوشندشان یکسان همان  
 آزمونی سخت آنجا بر ملا  
 راه یابی سوی جنت با خدا  
 در تمامی لحظه خالق را ثنا  
 از تعلق جیفه دنیا خود رها  
 باغ هایی نهرها می شد همان  
 در زمینی سبزه زاری جا مکان  
 پر مجلل بس چه آبادی دلا  
 با مناظرهای زیبایی پگاه  
 نهرهایی بس خروشان از زمین  
 بار محصولات شان بس خوشگوار  
 با سبک پاداش نیکی جاودان  
 از زمرد سبز بودش پر بها  
 با منور روشنایی ها قشنگ  
 دور از شیطان نفوس ای مردمان  
 دور از نفسی که شیطان ای نکو  
 هر یکی از بندگان را در جهان  
 با عبادت آزماید ربنا

آزماید او تمامی بنده را  
 دور از کبری غروری مردمان  
 درب رحمت فضل آن پروردگار  
 با تواضع علم قلبی با یقین  
 اختیار مؤمنان در دست او  
 ای به شادی آفرین تقوا دلان  
 بر حذر باشید از هر نوع ستم  
 از عقوبت کفوری دوری دلا  
 دور از آینده ظلمی دردناک  
 در کمین ابلیسیان هر دم دلا  
 خودپسندی دام باشد بین ما  
 همچو زهری حیلۀ نیرنگی دلا  
 جان سالم از هلاکش آن کسی  
 گر چه دانشمند دارد دانشی  
 از هلاکت حیلۀ مکاری در امان  
 با زکاتی روزه داری با نماز  
 هر که او آرام جان او مهربان  
 با تواضع علم دل هایی دلا  
 بهترین جا صورتی مالید خاک  
 بهترین عضو از بدن را روی خاک  
 همچو خاکی بر زمین افتاده خاک  
 با فروتن مردمانی با وفا  
 این کسان باشند گیرند روزه ای  
 می دهند اینان زکات مال را  
 بنگرید آثار رحمت را دلا  
 از تکبر دور گشتند این کسان  
 دور از انواع کبری ما شدیم  
 از تعصب دور باید مردمان

با بلا سختی گرفتاری دلا  
 خودپسندی را برون از قلب شان  
 هر زمانی باز باشد ای نگار  
 عفو بخشش مرحمت خالق همین  
 هر زمان باشد دلا او بس نکو  
 از تو خواهانیم ما را عفو هان  
 سرکشی کيفر عقوبت های غم  
 در صراطی رهنمایی سوی ما  
 از تکبر دور زشتی های خاک  
 دام هایی پهن با مکر حیلۀ ها  
 جایگاه ابلیسیانی بی وفا  
 شد عجین با قلب هایی بی صفا  
 می برد جانا بدور از هر بدی  
 یا فقیری کهنه دارد پوششی  
 نیست جانا جز به تقوا جامه هان  
 حافظ مردم خدا دور از نیاز  
 دیدگانش بس رفیع فرخنده جان  
 کبر از قلبی برون شد ای رها  
 در برابر خالق فرخنده پاک  
 خاک مالی کرد او آن مرد پاک  
 خاک مالی صورتش را مرد پاک  
 چون شکم بر پشت چسبید ای رها  
 شکر نعمت را ادا با سجده ای  
 بر فقیران مستمندان بارها  
 با فروتن مردمانی بین ما  
 شاخه کبری را شکستند بین شان  
 با ملک چون همنشین والا شدیم  
 علتی لا فکرهایی در جهان

برملا از این و آن افراد هان  
 دور از برهان سفیهان جاهلان  
 دور از علت سبب هایی دلا  
 با تولد آدمی شیطان تنش  
 اصل خلقت را به یاد آورد او  
 زاده گشتم من ز آتش او ز گل  
 رو به بالا آتشی هر لحظه ای  
 یادی از سرمایه داران کن دلا  
 خاطر نعمت فراوانی دلا  
 هر چه افزون مال فرزندان زیاد  
 بین مردم گفتمانی این چنین  
 عاصیانی با تعصب ای رها  
 دور باشید از عذابی هر زمان  
 کار خوب افعال نیکی ای رها  
 شخصیت علمی به تقوا با شجاع  
 دور از خشمی هم آنان بردبار  
 این کسان آنان نکو اخلاق هان  
 این کسان حامی میان خلق اجتماع  
 رو به نیکی دور از کبر این کسان  
 از ستمکاری کنید دوری دلا  
 عادلانی پایبند عدلی و داد  
 خشم خود را می خورند اینان دلا  
 روی آور رستگاران جهان  
 رو به جانب حق رود جاناکسی  
 یادی از پیشین امم کن ای رها  
 خود حفاظت در تمامی حال هان  
 برحذر باشید از آن کارها  
 یادی از ایام دیرین زندگی

با حیل اشخاص را آلوده جان  
 عالمانی بی عمل ای مردمان  
 از تعصب دور باید فهم لا  
 آفرینش آدمی را سرزنش  
 خود بدیدش برتر از آدم نکو  
 خاک مالی زیر پا آن روی گل  
 زیر پاله آدمی هر بنده ای  
 مفسدان امت جهانی بی وفا  
 آن چنان مغرور هان در بین ما  
 از عذاب آتش به دوری کن تو یاد  
 بس چه باطل فکر باشد ای غمین  
 در درون آتش عذابی ابیتلا  
 شکر نعمت را ادا ای مردمان  
 بین افرادی زبانزد برملا  
 از رذایل اجتماعی امتناع  
 حسن زیبایی خلقی آشکار  
 در تمامی حال دوران مردمان  
 پایبند عهدی و پیمان با دفاع  
 این کسان بخشنده محسن بینمان  
 منصفان عالم صبوران بین ما  
 دور از هر خشم به دور از هر فساد  
 با رضایت قلب جانب رینا  
 بین مخلوقات عالم عادلان  
 از تعلق جیفه دنیایی بری  
 بر اثر کردار بد دیدند جزا  
 خوب و سختی با گذر ایام عیان  
 با گذر تاریخ ثابت ماجرا  
 زن ورق تاریخ را اندیشه ای

عهده دار آن چیز باشید ای رها  
 دور دشمن از سر راهی دلا  
 داد بر ما نعمتی بس بی کران  
 همدلی وحدت عیان در بین مان  
 بین امت وحدتی شد آشکار  
 از حسد بخلی به دور ای مردمان  
 پشت همدیگر به دور از کینه ها  
 ای شما خوبان به خوبی رستگار  
 در تمامی حال کن اندیشه ای  
 یادی از آن آزمونی کن دلا  
 آزمودش خالقی مطلق دلا  
 یادی از دوران پیشین کن دلا  
 یادی از فرعون زمان کن بندگی  
 کن ز دوران پیش یادی ای رها  
 در برابر ظلم حاکم لا دفاع  
 در برابر ناملایم زندگی  
 با تحمل رنج و سختی ها بلا  
 دور از خواری به عزت مردمان  
 بین خلقی رهنمایی پیشوا  
 یادی از دوران کنند اندیشه ای  
 هر یکی را خواسته ای مردمان  
 دست ها یاریگر هم مردمان  
 عزم راسخ سوی یک سمتی نگاه  
 این زمین را بنگرید ای مردمان  
 پس به پایان کار هر یک بنگرید  
 شد جدایی بینشان ای مردمان  
 لا یکی حرف زبان با حرف دل  
 دور از وحدت جدایی بین شان

مایه عزت آدمی شد برملا  
 زندگی با عافیت در بین ما  
 با کرامت شخصیت بخشیدمان  
 از جدایی ها به دور ای مردمان  
 عاقبت خیری هم او را رستگار  
 کینه توزی ها به دوری هر زمان  
 عزم جزمی همتی هادی خدا  
 بین ما هر کار نیکی ماندگار  
 یادی از پیشینیان کن ای رهی  
 با عمل کرد آزمونی خلق را  
 هر یکی از بندگان را با بلا  
 مردمان بودندشان در تنگنا  
 تلخی ایام دوران بردگی  
 تلخ کامی های دوران برملا  
 چاره ای لا امرها را ما مطاع  
 استقامت بردباری بندگی  
 امتی را هادیانی رهنما  
 دور از خوفی به آسایش همان  
 مردمان را سوی حق جانب خدا  
 بین وحدت اجتماعی بنده ای  
 قلب ها یک سو به جانب رب جان  
 دست به تیغی یکدگر را یار هان  
 با اراده واحدی دور از گناه  
 بس حکومت ها تردد بین مان  
 زن ورق تاریخ را دقت کنید  
 دوستی با مهربانی دور از آن  
 بس چه افکاری جدا از آب و گل  
 هر گروهک حزب هایی شد عیان



بین خلقی آن کرامت جامه را  
 بس چه شیرین نعمتی را ای رها  
 آن حکایت ها روایت شد دلا  
 عبرتی گیرید یاد ایام را  
 یادی از اسحاق اسرائیل هان  
 از گذر ایام گیرید عبرتی  
 هر صفت رفتارشان با همدگر  
 روزگار دوره ها از هم جدا  
 نعمتی را شکر یاد اندیشه ای  
 آن زمان را یاد کسری قیصری  
 از فراتی دجله یادی کن دلا  
 سیز و خرم آن محیطی با صفا  
 تا به آنجا کوچ دادند این کسان  
 همنشین اشتر شدندشان این کسان  
 در زمینی خشک سوزان زندگی  
 دور از دعوت به جانب حق دلا  
 آن محبت سایه گم شد بین ما  
 حال بنگر عزتی دارندشان  
 آن تفرق مردمی اندوه هان  
 بت پرستان ملتی جاهل دلان  
 دور از خویشان دلا غارتگران  
 از تمدن دور بودند این کسان  
 بی کران نعمت خدا را بنگرید  
 بین تان پیوند دینی شد قوی  
 دعوتی کرد او شما را مردمان  
 آن الهی نعمتی گسترده  
 بی کران نعمت خدایی را سپاس  
 از خدایی مهربان آمد پدید

از تنی بیرون بخاطر کفرها  
 از چنین افراد بگرفتند خدا  
 مایه عبرت بین ما شد بر ملا  
 یادی از پوران اسماعیل ها  
 یادی از یعقوب کن پورانسان  
 حال امت ها به یک سمت ای رهی  
 شد هماهنگ ای رها حق را نگر  
 یک صراط از ابتدا تا انتها  
 خالق را حمد هر یک بنده ای  
 در همان جاها حکومت ای رهی  
 سرزمین آباد جایی خوش هوا  
 دور مردانش از آنجا ای رها  
 همچو تبعیدان که دور از شهرشان  
 نا مناسب مسکنی مسکن همان  
 در میان دشتی کویری بندگی  
 از محبت دور دور از سایه ها  
 دور از عزت به خواری مبتلا  
 با دگرگون حال و قدرت این کسان  
 با بلا سختی گرفتاری همان  
 زنده گوران دخترانی این کسان  
 جانیان عرصه گیتی این کسان  
 این کسان حالا دلا فرخنده جان  
 با رسالت انبیا ایمن شدید  
 با رسالت آسمانی وحدتی  
 سوی خالق آن خدایی مهربان  
 با کرامت بال هایی دادنی  
 هر چه در هستی شناس و ناشناس  
 هر چه در هستی خداوند آفرید

جویباری رود باری را نگاه  
هر چه در عالم به رویش جلوه پاک  
هر چه در هستی فرا آیین حق  
شادمان در زندگی این مردمان  
پایه دینی سایه قدرت برملا  
پایه دینی بین مردم استوار  
عزتی را پرتوی باشد دلا  
بین ما شد حاکمیت پایدار  
در جهانی این کسان سلطان شدند  
حکم قانونی به اجرا این کسان  
آن چنان وحدت میان شان پایدار  
قدرتی دارند نشکن این کسان  
دست کشیدند از اطاعت کردگار  
زنده ارزش جاهلی را باز هان  
محکمی دژ بود اسلام ای رها  
منتی بود از خدایی مهربان  
با اخوت وحدتی ای مردمان  
زندگی را ساییانی ای رها  
با حمایت های خالق مهربان  
بی همانند نعمتی بود از خدا  
از تمامی هر کرامت بهترین  
بعد هجرت شد چه هان ای مردمان  
دور از وحدت اخوت آن زمان  
نام تنها ماند از اسلام هان  
گر چه زیبا عقل هاشان با شعار  
گویا اسلام اینان واژگون  
در زمین حرمت بیود ای مردمان  
بین مردم بود آرامش دلا

جلوه زیبایی طبیعت صبحگاه  
با نمو رشدی پدید آید ز خاک  
بی کران نعمت بشر را مستحق  
در عبادت کردگاری رب جان  
با امور اجتماعی آشنا  
وحدتی ما بین شان شد آشکار  
همچو خورشیدی که تابان در سما  
تا به آن جایی جهانی آشکار  
دوره ای را دوره ای آنان شدند  
مجریان احکام اینان مردمان  
لا مبارز بین شان حق آشکار  
قدرت از خالق رسد ای مردمان  
هان چه شد دوری ز حقی ماندگار  
با شکستن محکمی دژ مردمان  
با شکستن دژ ز همدیگر جدا  
بر بشر خاکی چه نعمت بی کران  
بین امت مسلمینی در جهان  
سایبان زندگانی شد خدا  
نعمتی حاصل بشر را در جهان  
ارزشی والا به قیمت آن عطا  
دین توحیدی میان شان در زمین  
همچو اعرابی بیابانگرد هان  
با گروهک حزب هایی دور از آن  
جز نشان ایمان نماندش بین مان  
آتش آری ننگ هرگز ای نگار  
حرمتی را گر حجابی سرنگون  
حفظ آیین مسلمان جاودان  
هان چه شد صد پاره دینی برملا

عهد و پیمانی که حرمت داشت هان  
 از ولایت دور گشتید از قرآن  
 کافران آنگه نبردی با شما  
 خارج از دینی ز مکتب ما جدا  
 هر مهاجر با کمک انصار هان  
 تا شما را یار باشد آن زمان  
 جز نبردی چاره ای لا ای شما  
 آشنا با هر مثل قرآن دلا  
 سخت ایامی حوادث روزگار  
 هان چه شد دور از عذابی ای شما  
 از گرفتاری کسی شد دور هان  
 آن کسی باشد به تقوا جامه ای  
 خالقی را رحمتی باشد دلا  
 ترک لا امری به معروف این کسان  
 هر که نا فرمان به دور از عقل هان  
 خود گنه کارند هر یک مردمان  
 رشته پیوندی چرا قطع ای شما  
 حکم احکامی شما تعطیل هان  
 امر یزدانی جهادی با فساد  
 با مفسد اجتماعی در زمین  
 جنگ با سرکش تجاوز پیشگان  
 ناکثان پیمان شکستند ای رها  
 آن که خارج دین به خواری مارقین  
 شد تپش قلبش به بانگی صاعقه  
 اندکی از سرکشان ماندند شان  
 گر میان مردم بقا یابم دلا  
 تا حکومت حق میان خلقی عیان  
 پایداری دین اسلامی همین

پایه حرمت را شکستند آن زمان  
 همچو سلمان لامسلمانی عیان  
 با شما خواهند کرد دوری ز ما  
 رو به ادیانی به دور از ما شما  
 در همان روزی نباشد مردمان  
 از مقرب هر ملک دوری همان  
 حکم آن باشد ز جانب ربنا  
 راوی آن کیفر عذابی بر ملا  
 برملا ما بین تان عبرت نه یار  
 مرتکب عذری نه دوری از خطا  
 دور از کیفر عذابی مردمان  
 خود ذخیرت از جهان بس توشه ای  
 رحمتش شامل کسی را با خدا  
 نهی از منکر میان خود مردمان  
 بی تفاوت بس خردمندان جهان  
 دور از اصلاح خود یا دیگران  
 دور از اجرای حکمی از خدا  
 دور از ذهنی فراموشی همان  
 جنگ با عاصی جماعت نیست باد  
 هر که سرکش بین ما باشد همین  
 با خوارج مارقینی ناکثان  
 با تعدی قاسطینی جنگ ها  
 رهبر اینان به چاه افتاده بین  
 سینه اش لرزید دور از ناطقه  
 اکثریت جائیان مردندشان  
 سوی دشمن می کنم خود حمله ها  
 در تمامی شهر اسلامی همان  
 آن حکومت حق احیا در زمین

آن زمان را یاد یاد از خردسال  
 تن به تن جنگیده غالب دشمنان  
 از ربیعۀ از مضر یادی دلا  
 با رسول الله بودم هر زمان  
 همچو بودم کودکی آغوش او  
 بوی پاکش پخش می شد در فضا  
 در دهانم لقمه هایی می گذاشت  
 گفته هایم راست دور از اشتباه  
 از همان ایام یادی از نبی  
 چون ز شیر او را گرفتند آن زمان  
 در تمامی حال او را رهنما  
 با نبی بودم تمامی حال هان  
 خلق نیکوی پیمبر آشکار  
 در تمامی حال از او پیروی  
 چند ماه از سال در غاری حرا  
 غیر من او را نمی دیدند شان  
 غیر از آن خانه اسلامی نبود  
 سومین فردی بیودم بین شان  
 هر زمانی وحی می آمد فرود  
 از رسول الله پرسش ناله چیست  
 آنچه را من بشنوم تو بشنوی  
 راه خیری می روی جانب خدا  
 تحت فرمان از خدایم ما همین  
 در تمامی حال بودم با نبی  
 آن قریشی فردها گفتندشان  
 کرده ای هان ای محمد این چه بود  
 هان کدامین یک ز اجدادت دلا  
 از تو خواهانیم اعجازی نشان

با بزرگانی شجاعان همچو دال  
 دشمنان مغلوب این دو بازوان  
 بس بزرگانی شدند مغلوب ما  
 در اتاق خویش همراه او همان  
 تحت تعلیم پیمبر ای نکو  
 همچو عطری گل گلابی بین ما  
 گاه گاهی مهر خود در سینه کاشت  
 از دروغی برحذر دور از گناه  
 خردسالی بود ایشان هم همی  
 تربیت او جبرئیلی شد همان  
 سوی اخلاقی نکو نیکی دلا  
 همچو فرزندی پی مادر روان  
 با گذر ایام دوران ای نگار  
 تحت فرمان از خداوندی همی  
 در تهجد بود خالق را ثنا  
 در میان غاری تهجد همچنان  
 سومین فردی بیودم برده سود  
 نور وحیی با رسالت را عیان  
 ناله شیطان می شنیدم من چه زود  
 ناله شیطانی است دایم در گریست  
 هر چه را بینم تو می بینی همی  
 لا نبی باشی وزیری رهنما  
 هان مرا باشی تو جانا جانشین  
 نزد او آمد سران از مردمی  
 ادعایی بس بزرگی را بیان  
 دعوی پیغمبری کردی چه سود  
 ادعایی کرده او یک انبیا  
 گر شود مثبت دلا پاسخ همان

هان ز جانب کردگار مطلقى  
 تا هدايت مردمى جانب خدا  
 ساحرى هستى دروغگو هيچ لا  
 آنچه مى خواهيد گوييد تا عيان  
 كنده از ريشه اش شود ايستد كنون  
 او تواند امر يزدان برملا  
 در برابر چشم تان حق برملا  
 بر خدا ايمان كه او خالق جهان  
 گر چنين كارى عيان ايمان همى  
 گر چنين كارى به رويت برملا  
 هان بزودى بر شما گردد عيان  
 گر چنين كارى بگردد هم عيان  
 پشت بر ايمان كنيد دورى از آن  
 كشته گردد تا شود دفنى در آن  
 جنگ احزابى كه روزى برملا  
 گر تو دارى اى درخت ايمان همان  
 من كه پيغمبر خدايى مهربان  
 اذن خالق در برابر ايستا  
 آفرينش را وجودى بين مان  
 هان همان شد خلق ها ديدندشان  
 همچو يك طائر جلو تا پيش رفت  
 با صدايى همچو طائر بال ها  
 شاخه هايش روى من او اوفتاد  
 ماجرا شد رويتى در انجمن  
 با غرورى كبر گفتندشان به ما  
 نصف ديگر جاى خود ماند به رو  
 با صدايى رو جلو گويا همان  
 تا نبى را او طوافى اى رهى

آن زمان دانيم ما هستى نبى  
 سوى مردم او فرستاده تو را  
 امتناعى گر كنى دانيم ما  
 ختم مرسل آن نبى فرمود هان  
 اين درختى را به خوان آيد برون  
 امر كردش قادري مطلق خدا  
 گر به اذنى كار انجامى دلا  
 اعترافى مى كنيد هر يك سران  
 هر يكى گفتند آرى اى نبى  
 آوريم ما بر تو خالق را ثنا  
 آنچه را درخواست از ما اى سران  
 بهتر از هر كس بدانم اى سران  
 از همان نيكي و خيرى دور هان  
 بدر چاهى بين تان فردى است هان  
 ديگرى بينم تدارك جنگ را  
 بر درختى كرد اشارت گفتشان  
 بر خدايى روز رستاخيز هان  
 از زمين با ريشه ها بيرون بيا  
 در برابر من قرارى گير هان  
 مى خورم سوگند بر خالق جهان  
 از زمينى كنده شد آن يك درخت  
 شاخه هايش جابجا مى شد دلا  
 تا به آنجاى برابر ايستاد  
 دست راست آن نبى بودم كه من  
 چون سران قومى بديدند حال را  
 بر درخت فرمان دهى نصفش جلو  
 نصف بر جا ماند و ديگر نصف آن  
 خواست پيچد گوييا دور نبى

امر ده ملحق به هم یکسان همان  
 ماجرا دیدیم کاری بازگشت  
 بر خدا ایمان بیاوردم همان  
 ماجرا حق بود هر چند اختلاف  
 گر چه دیدند ماجرا را خود عیان  
 این نه اعجازی است سحری شد عیان  
 دور از اعجاز جاننا ساحری  
 بر نبوت معترف ما لا نبی  
 آن سران جاهل شکستند عهدشان  
 در ره اسلام جان هایی فدا  
 در عمل گفتارشان چون نیکوان  
 روشنی بخشان روزند رستگار  
 سنتی احیا خداگون همچنان  
 دور از هر برتری ما بین شان  
 از خیانت دور دوری از غرور  
 با ذخیرت توشه ها سرگرم هان  
 صادقانی نیک جو ایمان دلان

سرکشی کردند سران گفتندشان  
 همچنان شد مثل اول آن درخت  
 من نخستین فرد بودم در میان  
 اولین فردی بیودم اعتراف  
 چون شکستند عهد خود را آن سران  
 هر یکی گفتندشان هر یک سران  
 ساحری هستی دروغگو لا نبی  
 همچنین افراد چونان چون علی  
 گر چه حق را رویتی کردند عیان  
 خوف لا از سرزنش مردم دلا  
 همچو صدیقان کسان سیمای شان  
 این کسان آنان دلا شب زنده دار  
 چنگ در قرآن زنده شان این کسان  
 دور از عجبی تکبر این کسان  
 از فساد از خیانت ها به دور  
 دل به امید آخرت بستندشان  
 این کسان شب زنده داران جهان

### خطبه ۱۹۳

#### ایام پرهیزگاران

خویرویانی عنایت می کند  
 متقی دوران میان تقوا دلی  
 بود عابد با عبادت سجده ای  
 شرح حالی ده ز تقوا دل مرا  
 متقی را همچو ماهی جویمش  
 گفت ای همام خوف از ربنا  
 با نیکوکاران تقوا دل همان  
 شرح حالی گفت مولانا همان  
 یادی از پیغمبر آوردش بنام

گفته شد راوی حکایت می کند  
 یاری از یاران مولانا علی  
 نام او همام بودش بنده ای  
 از علی پرسید ای مولای ما  
 وصف کن آن سان که گویا بینمش  
 کرد مکئی اندکی مولای ما  
 باش نیکوکار ما بین خلق هان  
 آن نشد قانع نمود اصرار هان  
 شکر نعمت خالق کردش امام

حمد رحمانی که خالق در جهان  
هر وجودی در جهان را آفرید  
از قبل خلقی نبودش در جهان  
مؤمنان را طاعتی از ربنا  
سود مؤمن معصیت کاران زیان  
او مقسم روزی هر بنده ای  
هر کدامین خلقتی را جایگاه  
وصف مؤمن شرح حال از متقی  
بس فضایل برتری بشنو سخن  
هر کلام از متقی زکری دلا  
پوششی پوشندشان با اعتدال  
آن چنان گامی نهندشان بر زمین  
آنچه بر ایشان حرامی دور از آن  
گوش خود را وقف دانش سودمند  
راحتی یا سختی ایام را  
حالشان یکسان تمامی لحظه ها  
گر مقدر مرگ در ما بینشان  
روح از جسمی برون می شد همان  
آن چنان مشتاق دیدار بهشت  
آن چنان ترس از عذابی دوزخین  
خالقی مطلق خدایی مهربان  
آفریدش خاطر هر آدمی  
بس بزرگ آن خالق مطلق دلا  
در نظرگاه این کسانی هان بهشت  
گویا آن را نمودند رویتی  
آن چنان باور عذابی دوزخین  
آن چنان اندوهگین دل متقین  
لاغر اندامان چون موران دلا

بس منزله پاک سبحان مردمان  
بی نیاز از طاعتش خلقی پدید  
گر چه نافرمان تمامی خلق جان  
معصیت کاران گناهی برملا  
ذره ای در خالق راهی نه هان  
گونه گون خلقت خدا در سجده ای  
رتبه ای باشد به دور از هر گناه  
یک مزیت در جهانی ای رهی  
متقی دوران چه کم در انجمن  
راستگو ما بین خلقی برملا  
با تواضع علم دوری از زوال  
با تواضع علم تقوایی همین  
چشمشان درویش پاکی ها عیان  
کرده اینان بین خلقی سربلند  
با تبسم بگذرانند هان دلا  
با صبوری ها تحمل روز را  
هان نبودش زود دوری از جهان  
کمتر از یک پلک بر هم چشم هان  
نامه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
با صداقت دور از هستی همین  
کایناتی را به خلقت در جهان  
خالقی را حمد آدم هر دمی  
دیگران کوچک برابر ربنا  
جلوه گر شد آن چنانی سرنوشت  
در درون نعمت بهشتی ای رهی  
گویا دیدندشان رویت همین  
در امان مردم ز آزارش همین  
آرزوهایشان چه اندک بین ما

پاک دامان نفسشان از بس عفیف  
 عمر اندک دنیوی را صبر هان  
 معامله کردند اینان با خدا  
 هر چه دنیا خواست آنان را فریب  
 خواست دنیا این کسانی را دلا  
 با شیاطین نفس شیطانی نه سیر  
 با فدا کردن ز تن روحی دلا  
 متقی هر لحظه در ایام شب  
 ذکر لب گوید تمامی لحظه را  
 جز جز آیات را خوانند دلا  
 جان خود محزون به دارو چاره ای  
 با بشارت آیه ای شوقی کنند  
 فارغ از دنیا شوند اینان دلا  
 در برابر چشمشان نعمت بهشت  
 خیره در نعمت شوند اینان دلا  
 چون قرائت آیه ای را خوف هان  
 یادی از دوزخ عذابی می کنند  
 شعله آتش دوزخی آماده را  
 قامتی خم در رکوعی این کسان  
 آن چنان افتندشان در سجده ای  
 یاد سوزان آتشی افتندشان  
 آن چنان ساینند پیشانی به خاک  
 این چنین باشندشان پرهیزکار  
 خالق را حمد گویم بارها  
 رهنما راهی که هادی سرنوشت  
 بردبار اندیشمندان متقی  
 این نکو کاران با تقوا دلا  
 همچو تیری لاغر اندام ای رها

خالقی را یاد با دینی حنیف  
 تا به آسایش جهان دیگر همان  
 سودآور شد تجارت بین ما  
 از تعلق جیفه دوری عن قریب  
 دور سازد از جهان باقی سرا  
 با تعلق جیفه دنیایی اسیر  
 از تعلق جیفه دنیایی جدا  
 با تهجد کرده خلوت ذکر رب  
 با قیامی در رکوعی سجده ها  
 با تفکر می کنند اندیشه ها  
 با قرآن خوانی شفا یابنده ای  
 آن چنان شوق اشتیاقی دل کنند  
 بی کران نعمت خدایی را ثنا  
 گویا رویت ببینندشان به کشت  
 شکر نعمت را بجا با حمدها  
 ترس از خالق خدایی مهربان  
 گوش دل پر از صدایی می کنند  
 در جهان دنیا ببینند برملا  
 خاک مالی دست و پا صورت همان  
 تا رها از دوزخین آتش همی  
 در میان آتش چه سوزانی نهان  
 تا غبار از سینه گردد پاک پاک  
 از تعلق جیفه دوری رستگار  
 آن معارف را ببخشیدش به ما  
 توشه انبانی ذخیرت زیر کشت  
 روزها در فکر کاری ای رهی  
 از تعلق جیفه دنیایی رها  
 قامت آرا استخوانی بین ما



در تردد بین مردم ای رها  
 مردمان در اشتباه اند این کسان  
 ظاهری آشفته دارند این کسان  
 نیستند خشنود از اعمالشان  
 متهم هان نفس خود را این کسان  
 گر ستایند این کسان را مردمان  
 در هراس افتاده می گویندشان  
 بهتر از ما او شناسد مردمان  
 آنچه را گویندشان این مردمان  
 گر گناهی مرتکب ما ای خدا  
 یک نشان از متقی دوران بیان  
 نرم خویان دور اندیشان جهان  
 این کسان دارند ایمانی قوی  
 کسب دانش را طلب اینان دلا  
 گر چه دارند علم هستند بردبار  
 بس فروتن در عبادت این کسان  
 در گرفتاری و سختی بردبار  
 از حسادت دور اینان مردمان  
 از طمع دوری کنند دوری دلا  
 نیک اعمالی دهند انجام هان  
 روز را شب می کنند اینان دلا  
 شب خوابند این کسان با یاد او  
 آن چنان بس شادمان بیدار هان  
 ترسشان باشد به خاطر غفلتی  
 با امید فضل و رحمت شادمان  
 دوری از نفس این کسان ای مردمان  
 دوست دارند آنچه را محروم از آن  
 روشنی چشمان تقوا پیشگان

لاغر اندامان تقوا دل دلا  
 نیستند بیمار سالم حالشان  
 خوف از ظاهر نمایان شد عیان  
 گر چه اعمالی زیاد از خود نشان  
 بس چه ترسان از عمل کردارشان  
 وصف احوال هر یکی را در زمان  
 بهتر از آنان شناسیم خود همان  
 قادری مطلق خداوندی جهان  
 بهتر از آن ده به ما ای خلق جان  
 آن گناهان را ببخش ای ربنا  
 این که می بینی چه محکم کوه هان  
 این کسان دیندار چون کوهی همان  
 با درایت دوراندیشان غنی  
 در تمامی لحظه ها از هر کجا  
 معتدل هر چند توانگر رستگار  
 با تهی دستی به زیور علم عیان  
 کسب روزی می کنندشان رستگار  
 با هدایت مردمانی شادمان  
 در تمامی لحظه خالق را ثنا  
 گر چه ترسان لحظه ها ای مردمان  
 لحظه هایی شکر نعمت را ادا  
 گر چه ترسان این کسانی بس نکو  
 یاد خالق می کنندشان هر زمان  
 دور از غفلت جهانی ای رهی  
 دور از غفلت هم اینان مردمان  
 متقی دوران به تقوا این کسان  
 تحت فرمان نفس اینان لا همان  
 در همان چیزی مقدر جاودان

پایدار آن چیز گر لا مردمان  
 با عمل علمی صبوری ها عجین  
 متقی را آرزو کم ای رها  
 بس فروتن قلب او ای مردمان  
 کار او آسان و کم خوراک هان  
 خشمگین لا کظم غیظش بر ملا  
 در امان مردم ز آزار این کسان  
 در میان مجمع اگر اینان دلا  
 ثبت گردد نام اینان آن زمان  
 گر میان یادآوران باشند شان  
 بی خبر مجمع جهالت پیشگان  
 ظلم ظالم را کند عفو او دلا  
 این کسان راغب وصالان بین ما  
 از سخن زشتی کنند دوری دلا  
 هر بدی از این کسان پنهان دلا  
 خیرخواه مردمان اند این کسان  
 در گرفتاری چنان آرام جان  
 در خوشی ها می کنند دایم سپاس  
 کنترل نفسی کنند دل با نگاه  
 پیش از آنی که گواهی ها دهند  
 دور از باطل به حقی اعتراف  
 هر چه را بر او سپارند این کسان  
 آنچه را دادند تذکر این کسان  
 با لقب هایی که زشتی را عیان  
 دور از آزار همسایه دلا  
 از دخالت کارهای ناروا  
 از حدود حق نه خارج این کسان  
 منزوی هر چند خاموش این کسان

دور از آن ترک آن چیزی همان  
 هر بیانی را به فعالیت همین  
 لغزشی دارد چه اندک با ثنا  
 با قناعت ورز نفسش این بدان  
 حفظ دینش می کند در هر زمان  
 مرده شهوت در حرامی ای رها  
 خیر اندیشان کسانی بین مان  
 بی خبر مجمع به دور از ماجرا  
 در گروه آن کسان یادآوران  
 ثبت نام ایشان نه ثبتی در میان  
 متقی دوران هم اینان مردمان  
 با رضا قلبی کند او لطف ها  
 هر که از اینان جدا مهجور لا  
 نرمخو گفتارشان دور از بلا  
 نیک کاری های اینان بر ملا  
 دور از آزار اینان مردمان  
 بردباران ناگواری ها همان  
 لا ستم حتی به دشمن جمله ناس  
 دور از آلودگی هایی گناه  
 ضد او خود اعترافی می کند  
 در میان ایشان نباشد اختلاف  
 پایبند عهدی بمانند هر زمان  
 تا دم آخر هان فراموشی نه هان  
 بین اینان گفتمانی لا بیان  
 بر مصیبت های دیگر شاد لا  
 بر حذر دوری کنند دوری دلا  
 پایبند عهدی و پیمان هر زمان  
 دور از غم خلوتی دارندشان

لا بلند آهسته باشد خنده ها  
انتقام اینان خدا گیرد همان  
تا رفاه آسایش مردم عیان  
توشه ای را هان ذخیرت از جهان  
خاطر عقبایشان جانب بهشت  
بین مردم بگذرانند روز را  
گاه از خلقی نهان گاهی جدا  
با جماعت انس دوری از گناه  
تا غروری کرده باشد بین شان  
آزمندی نیست مگری شیوه باز  
نالاه ای زد ناگهانی بین عام  
ظرف علمش چون که شد پر از یقین  
جان به جانان آفرین تسلیم کرد  
داشتم بیمی که او گردد فنا  
بر پذیرنده اثر گردد یقین  
پس چه علت مرگ شد دور از تو رد  
علتش روشن که روح از تن جدا  
مثل این حرفی مگو در انجمن  
برد همام از کلامش بیش سود

خنده های هر یک از اینان دلا  
می کنند صبری برابر ظلم هان  
نفس خود رنجور سازند این کسان  
افکنند خود را به زحمت این کسان  
نامه اعمالی بباشد زیر کشت  
با رفاه آسایش آرامش دلا  
چون که زاهد پارسا دوری دلا  
نرمخو از روی مهری گاه گاه  
دوری اش از روی کبری نیست هان  
قرب او با مردمان از روی آز  
چون کلام اینجا رساندش آن امام  
اوقتاد همام بر روی زمین  
این چنین بودش که او تعلیم کرد  
خالقی را ییاد سوگندی دلا  
پندها گر راست باشد این چنین  
بین خلقی یک نفر فریاد زد  
هر اجل را وقت تعیین از خدا  
بر زبانت راند شیطان این سخن  
وصف مولانا علی این گونه بود

خطبه ۱۹۴

#### اهداف شیطانی منافقان

بس چه توفیقی خدا را شکرها  
در تمامی لحظه خالق را ثنا  
را عطایی بر تمامی بنده اش  
ریسمان محکم الهی با قرآن  
او محمد مصطفی باشد دلا  
خلق را هادی میان امت همان  
گشت او خاتم رسالت ای نکو

آن اطاعت نعمتی دادش به ما  
ما ز نافرمانیش دوری دلا  
از خدا خواهیم کامل نعمتش  
دست ما را متصل با ریسمان  
خود گواهم ختم مرسل بین ما  
با رضایت خالق یکتا جهان  
گر چه با ناراحتی ها روبرو

بین خویشانش دو رویی گشت پدید  
 دور از خویشان و با بیگانگان  
 بس طوایف با پیمبر در نبرد  
 دور هم گرد آمدندشان این کسان  
 آشکارا دشمنی خود را به او  
 با سفارش من شما ای مردمان  
 دور از آن گمراهان ای مردمان  
 این منافق مردمانی چند رو  
 همچو صیادان کمینی تا شکار  
 ظاهر آرا قلب ها بیمار گون  
 منحرف از راه اصلی این کسان  
 همچو دارو وصف شان ای مردمان  
 درد بی درمان دلا کردارشان  
 این کسان بیمار دل ای مردمان  
 بر رفاه آسایش مردم دلا  
 بر بلا سختی گرفتاری جهان  
 هر زمان افزایش سختی بلا  
 آن چنان کاری که خلق نا امید  
 آن چنان کاری کنندشان حاسدان  
 هر ولی راهی بیابند این کسان  
 اشک تمساحی بریزندشان عجیب  
 می دهند قرضی به همدیگر دلا  
 انتظار اینان ازایش بخششی  
 پافشاری می کنندشان این کسان  
 گر کنی اینان ملامت بین ما  
 داور اینان گر بباشند بین ما  
 در برابر حق اینان باطلی  
 زنده ای بینی برابر قاتلی

ناگواری جام را او سرکشید  
 متحد شد کینه توزی ها عیان  
 اکثریت در برابر جز فرد  
 از تمامی سرزمین دوری همان  
 این کسان افراد دشمن زشت خو  
 از منافق مردمان دوری همان  
 خاطئیانی در جهان این گمراهان  
 با حیل ترفندهایی زشت خو  
 تا شما را منحرف لا رستگار  
 همچو اشتر کینه ای تا حد جنون  
 در صراطی گام بردارندشان  
 گفت شان درمان میان خلقی همان  
 گفتشان با وصف شان یک سو نه هان  
 از منافق گمراهانی دور هان  
 آن چنان حاسد حسادت برملا  
 مشکلات اجتماعی مردمان  
 با حسادت های خویشان ابتلا  
 دور از امیدواری ای وحید  
 در همان راهی بینی کشتگان  
 اشک ها ریزند با اندوه شان  
 با تملق می دهند آنان فریب  
 مدح و حمدی را تعارف بین ما  
 طالب روزی بگیرند نعمتی  
 هر چه را طالب بدست آرندشان  
 هتک حرمت ها کنندشان برملا  
 مسرفان اسراف کاری برملا  
 هر دلیلی را ازایش شبیه ای  
 هر کلیدی را دلا قفلی دری

این کسان آماده کردند ای رهی  
آنچه را طالب بدست آرندشان  
تا فروشند هر متاعی را گران  
شبهه در گفتارشان بوی گناه  
راه را آسان نهایت سخت هان  
با چنان مکرری حیل دور از خدا  
شعله آتش دوزخین افزون کنان  
پیروان شیطان به دور از منزلت

هر شبی را یک چراغی روشنی  
با تظاهر یأس خواهند این کسان  
می کنند بازار گرمی این کسان  
بین مردم می کنندشان اشتباه  
با چنان وصفی فریبند مردمان  
رهنما کس را به بن بست راه ها  
یار شیطان این کسان باشندشان  
این زیانکاران دنیا آخرت  
خطبه ۱۹۵

### خداشناسی و یاد آخرت

قادر مطلق توانا ربنا  
هر که بیند در تحیر ای نگار  
در برابر جلوه زیبایی جهان  
رد توصیفی که عاجز مردمان  
هر چه در هستی به خلقت ربنا  
با عمل اخلاص دور از اختلاف  
آفرینش کل هستی از خدا  
شد محمد مصطفی ای مردمان  
از هدایت خلق دوری ای رها  
پایه دینی سست شد در بین ما  
مردمان را سوی خالق رهنما  
رو به حق مردم ز باطل ها جدا  
باد ای مردم به خالق بس ودود  
با نظامی این جهانی شد پدید  
دل به امید خداوندی برست  
دم به دم روزی رسد از ربنا  
کارهای نیک ما را داند آن  
با هدایت جلوه زیبایی عطا

حمد آن خالق جهان هستی دلا  
هر وجودی چون گهر گشت آشکار  
هر بلند اندیشه ای بس ناتوان  
از صفاتش چپستی را کی توان  
نیست غیر از خالق یکتا خدا  
با یقین ایمان قلبی اعتراف  
معترف هستم خدا واحد دلا  
بنده ای از بندگان توحید هان  
آن زمان مبعوث کردش ربنا  
راه های دین چه ویران برملا  
آمد او تا آشکارا حق را  
تا به راه رستگاری رهنما  
بر محمد خاندانش بس درود  
لا عبث خلقی شما را آفرید  
آن خدایی شد شما را سرپرست  
آنچه میزان نعمتش بخشد به ما  
او که دانا مطلق خالق جهان  
از خدا خواهیم ما را رهنما

هر چه را طالب ز خالق خواستار  
 روی تان باز است ابواب سما  
 هر زمانی هر مکان او با شما  
 هر چه را بخشد نه کاهش آن عطا  
 گنج او را کاستی لا مردمان  
 هر چه طالب از خدایی مهربان  
 هر وجودی را دهد روزی خدا  
 مانع از احسان او را نیست کس  
 هر کسی را نعمتی اندازه ای  
 مانع از رحمت نباشد خشم او  
 گر چه پنهان او هویدا در جهان  
 لیس مثل له خدایی مهربان  
 او به ما نزدیک در ضمن دور هان  
 او هویدای نهان باشد دلا  
 می دهد او هر کسی را کیفری  
 هر وجودی را به قدرت آفرید  
 بی کمک از کس تمامی کاینات  
 پیشه تقوایی کنید ای مردمان  
 استواری مایه عامل کنترل  
 سوی تقوایی شما را رهنمون  
 با حقایق ما شما را آشنا  
 بس وسیعی جایگاهی است آن  
 پر ز عزت سر بلندی آن مکان  
 خیره چشمانی شود آن لحظه هان  
 مال و ثروت هر چه باشد در جهان  
 روز آید می دمند بر صور هان  
 گنگ گردد هر زبانی آن زمان  
 سخت کوهی پودر گردد در فضا

لا حجابی بین شان در باز یار  
 هر چه خواهید از خدا طالب خدا  
 با تمامی خلق جن انسی دلا  
 بی کران نعمت خدا دارد خدا  
 هر چه بخشد کم نمی گردد بدان  
 او دهد از نعمتی بس بی کران  
 می دهد احسان تمامی خلق را  
 هر چه قدر بخشد فراوان کم نه بس  
 هر وجودی را ببخشد نعمتی  
 کیفری دارد به جایش ای نکو  
 بین ما او آشکارا گر نهان  
 هر چه در هستی از او خالق جهان  
 سر بلند والا هم او نزدیک مان  
 او نهانی آشکارا بین ما  
 نیک و بد افراد را کیفر همی  
 بی کران نعمت جهانی را پدید  
 را خداوندی ببخشیدش حیات  
 توشه اعمالی ذخیرت هر زمان  
 نفس تان باشد ز گل روییده گل  
 می کنم تا دور از دنیای دون  
 تا شما را رهنما جانب خدا  
 منزلی آرامگاه جنت مکان  
 جایگاهی متقین آنجا همان  
 از نظر انسان چه تاریکی جهان  
 از نظرها می شود محوی همان  
 قلب ها از کار افتد مردمان  
 سنگ ها محکم ز کوه افتد همان  
 چون سرابی فرض کن شد بر ملا

همچو کف دستی که صافی برملا  
تا شفاعت را کند اظهارها  
عذر و پوشش را نه سودی مردمان  
با قیامت روز حشر ای مردمان

ختم مرسل را محمد مصطفی  
لا هدایت روشنی هستی دلا  
بین باطل جاهلانی ماندگار  
از تعلق جیفه دنیا دور هان  
دور از نفسی رها از این جهان  
چون که فانی از جهانی دور هان  
دایما در حال بگذر از رهند  
در میان طوفان زده کشتی دلا  
برخی از آنان میان آبی دلا  
روی امواجی گروهی زنده جان  
رهنما اینان وزش بادی دلا  
گر رها از مرگ جانب مرگ هان  
از جهان هستی رود ای مردمان  
تا به دانایی جدا از تن روان  
راه برگشتی فراهم ای رها  
با فرا مرگی شما را ابتلا  
پیش از موعد فراهم توشه را  
زنده جاوید آن کسی از خود جدا  
خود عبادت انتظار مرگ هان

با زمین هموار گردد کوهها  
بین ما دیگر نباشد کس دلا  
دوستی ها را نه سودی آن زمان  
درب رحمت بسته گردد آن زمان

### خطبه ۱۹۶

#### عمل به تقوای الهی

آن زمان مبعوث کردش ربنا  
مردمان از دین توحیدی جدا  
دور از حقی نمایان آشکار  
بیم از دنیاپرستی مردمان  
خانه دنیایی چه دارد مردمان  
ساکنان دنیا کنند کوچ از جهان  
این کسان محکوم دنیایی شدند  
در دل دریا تلاطم آب ها  
مردمان درگیر گرداب آب ها  
مرده روی آبی شناور مردمان  
با وزش بادی به سویی جابجا  
هر کجا خواهد برد همراهشان  
آنکه در آبی بمیرد محو هان  
بنندگان توحید را آگاه هان  
با زبان آزاد و سالم عضوها  
دم غنیمت تا زمان باقی دلا  
مرگ می آید شما باید دلا  
ناگهانی مرگ آید بین ما  
مرگ باشد خود سعادت مردمان

### خطبه ۱۹۷

#### فضائل امام علی و وفات پیمبر اسلام

آن کسانی یار ایشان بین ما

حافظان اسرار ختم الانبیا

تحت فرمان الهی کن قبول  
یاد خالق خود عبادت بین مان  
پهلوان بودم چو یک فردی شجاع  
بر تمامی دشمنان غالب همان  
با کمک یاری خداوندی قرار  
قدرتی بر من خدایی را ثنا  
جان مولانا نبی شد قبض هان  
بر رخ ام روحش کشیدم مردمان  
اولیایی منتخب بابی فتوح  
یار من بودند ملائک آن زمان  
شد بلند از خانه نالان ای بشر  
دسته هایی از ملک شد جابجا  
عده ای دیگر به پروازی صعود  
بانگ نواها طنین شد در فلک  
هر ملک تعظیم می کردش نماز  
با رسول الله بودم هر دمی  
با پیمبر ختم مرسل مصطفی  
عزم جزمی با جهادی هم زمان  
تا الهی دین بماند جاودان  
یار ما شد در نبردی رینا  
پایه هایش باز از جانب رحیم  
ایستادند حمله ور بر حق همان  
متحد ای مردمانی راستین  
طالب عفو از خدایم هر زمان

در تمامی لحظه با خالق رسول  
لا که غفلت لحظه ای ای مردمان  
آن زمان را یاد با جانم دفاع  
با کمک یاری خالق مهربان  
در نبردی بس شجاعانی فرار  
با کمک یاری خداوندی عطا  
سر به روی سینه ام بودش که جان  
جان او بر کف من بودش روان  
آخرین فرد انبیا شد قبض روح  
غسل دادم من نبی را مردمان  
گوییا فریاد از دیوار و در  
در تردد خانه بودش تا سما  
عده ای از آسمانی در فرود  
گوش من پر از صداها ملک  
بر نبی اکرم محمد سرفراز  
دفن شد در حجره اش مولا نبی  
در تمامی لحظه بودم من دلا  
مردمان بینا دلان آگاهتان  
سوی دشمن دین جهادی مردمان  
نیست غیر از خالق مطلق خدا  
راه من شد آن صراطی مستقیم  
بر لب آن پرتگاهی دشمنان  
حق عیان باطل کمین کرده همین  
پندهایم بشنوید ای مردمان

خطبه ۱۹۸

ویژگی های قرآن و ارزش پرهیزگاری

خالق مطلق که واحد در جهان  
با خبر از نعره حیوانات دد

با خبر از هر نهانی مردمان  
در بیابان دشت کوهی او صمد



با خبر از معصیت کاران دلا  
 ژرف بحری رفت و آمد ماهیان  
 برگ ریزان برگها ریزد زمین  
 از تولد مرگ هستی با خبر  
 خود گواهم ختم مرسل مصطفی  
 وحی را او شد سفیری بین ما  
 حمد رحمانی کنم در بین تان  
 از خدا بیمی تمامی لحظه ها  
 هر بشر را بازگشتی سوی او  
 او بر آورد آرزوهای جهان  
 بین ما آن آرزویی بهترین  
 انتهای راست راهی ای بشر  
 در تمامی لحظه ما را جان پناه  
 درد را دارو کند درمان دلا  
 روشنایی قلب ها درمان شان  
 مرهمی شد زخم جان های شما  
 روشنایی بخش تاری چشم ها  
 پوششی شد بر روان تقوا بیان  
 روح حاکم بر تمامی عضوها  
 راهیابی بر حیات آبی دلا  
 با شفاعت او خدایی مهربان  
 در پریشان حالی و روز اضطراب  
 روشنی قبر چراغ نیستی  
 دور از دوران برزخ دوزخین  
 با اطاعت از خدایی مهربان  
 جایگاهی است بعد از مرگ هان  
 با حرارت آتشی بس هولناک  
 آن که تقوا را گزیند پاک دل

هر چه حادث در جهان داند خدا  
 با وزش بادی تلاطم آب هان  
 هر چه در گیتی و مافیها همین  
 آن خدایی مهربان دانا بصر  
 رحمة للعالمین شد از خدا  
 برگزیده خالق جانب خدا  
 می کنم در ضمن سفارش مردمان  
 هر کجا باشید او با شما  
 آفرینش کاینات از او نکو  
 بازگشت آرزوها سوی آن  
 سوی حق جانب خدایی با یقین  
 آن زمان کامل به دور از هر چه شر  
 آن خدایی شد به دور از هر گناه  
 گر تو را تقوا رها از دردها  
 دردها درمان به تقوایی همان  
 تا که روحی از پلیدی ها جدا  
 شد همان تقوا که احیا قلب را  
 ظاهری باطن چو خورشیدی همان  
 در مسیری آنچه حق جانب خدا  
 با اطاعت پیروی از ربنا  
 هر چه را طالب عیان در بین مان  
 جان پناه مردمان باشد حجاب  
 با ذخیرت توشه ای باشد همی  
 لحظه های سخت ایامی همین  
 از حوادث دوره هایی دور هان  
 انتظارش را کشیم ما مردمان  
 خوش بر احوال آن کسی اندیشه پاک  
 توشه اعمالی ذخیرت زیر گل

سختی ایام دور از این کسان  
 مشکلات زندگانی با فشار  
 با عمل تقوا پیاپی مشکلات  
 بس بزرگی مجد از دست رفته هان  
 با بخاری باز گردد آسمان  
 آن الهی نعمتی بس بیکران  
 از خدا ترسید ای مردان دین  
 با رسالت آن نبی هادی بشر  
 بس فروتن در برابر کردگار  
 این الهی دین اسلامی دلا  
 بر گزیدش خالق یکتا جهان  
 پروراندش با عنایت دیده ای  
 بر گزیدش بنده ای از بندگان  
 بر محبت دین محکم استوار  
 بین مذهب ها و ادیان در جهان  
 بین ملت ها تمدن در جهان  
 در برابر دینمان بس دشمنان  
 با کمک یاری دین اسلام هان  
 با توانمندی دین پیچیده شد  
 تشنگان را از زلال آبی دلا  
 چشمه هایی پر ز شیرین آبها  
 بین ما دینی چنان شد استوار  
 پایه هایش از زوالی دور هان  
 چون درختی بارور پر ریشه دار  
 قطع نگردد شاخه هایش در جهان  
 دور از هر کهنگی قانون آن  
 لا تداخل تیرگی در روشنی  
 انحرافی لا میان راهش دلا

رو به شیرین تلخ کامی عمرشان  
 دور از آن متقی دوران نگار  
 رو به آسانی در این هستی حیات  
 همچو باران قطره ها ای مردمان  
 بازگشت مجد آید بین مان  
 لحظه ها افزون کند خالق جهان  
 توشه تقوایی ذخیرت با یقین  
 متقی دوران به دور از هر چه شر  
 حق نعمت را ادا ای رستگار  
 از میان ادیان به آمد دین ما  
 تا جهانی دین بباشد بین مان  
 دین خود را با بلاغت بنده ای  
 تا که دین را او کند ابلاغمان  
 پایه دینش را قوی کرد ای نگار  
 دین ما ناسخ دگر منسوخ هان  
 دین کامل بهترین شد بین مان  
 دور از عزت چه خواری مردمان  
 دشمنان محکوم خواری بین مان  
 رکن گمراهی به هم کوبیده شد  
 کرد سیرابی ز شیرین چشمه ها  
 چون عسل شیرین و شیر ابیض دلا  
 حلقه هایش بس چه مستحکم شمار  
 هر ستونش بس چه محکم شد عیان  
 تا جهان باقی بقایش استوار  
 از خرابی دور آبادی همان  
 حکم هایش استوار ای مردمان  
 آشکارا راه هایش ای رهی  
 مستقیم الخط دور از انحنا

زیر و بن هایش چه محکم بر ملا  
 دور از تلخی به شیرینی همان  
 در دل حق پایه هایش برقرار  
 تا نهایت ماندگاری در حیات  
 آب آن هر لحظه جوشان بین ما  
 همچو خورشیدی درخشان در فضا  
 شعله هایش بس فروزان چون چراغ  
 هر کسی را هادی آمد بین مان  
 روشنی ما بین مان در انجمن  
 هر که پویا علم جویا آن زمان  
 تشنگامان را کند سیرابها  
 پایه ها دینی ستونش بس متین  
 پرچمش در کل هستی آشکار  
 لحظه ها ما را به سویش رهنما  
 جاودانی روشنی دارد دلا  
 پایه ها دینی بلند بین ما  
 رو زمین افتد که مدفون زیر خاک  
 رو به جانب حق ز باطل ها جدا  
 با رضایت دل تمامی لحظه هان  
 خالق مطلق جهان هستی دلا  
 بین مردم رویتی شد با بدعت  
 در میان خلقی گرفتار بلا  
 هر کسی آماده نابودی همان  
 آن نشان نیستی چون بر ملا  
 زندگی در هم شکسته مردمان  
 ریختش بر هم به دور از بندگی  
 بس دریده آشکارا پرده ها  
 بین مردم اختلافی بس بلا

دور از سختی گـذرگاهش دلا  
 همچو خورشیدی چراغ اسلام هان  
 آن ستون دینی الهی استوار  
 پایه هایش بس چه محکم با ثبات  
 چشمه ساری فرض کن اسلام را  
 شعله هایش بس فروزان بین ما  
 صاحب دل گرشوی گیری سراغ  
 همچو مشعل دین اسلامی همان  
 همچو پرچم فرض کن ای جان من  
 در مسیری نصب گردیده است هان  
 همچو آبشخور کنی فرضی دلا  
 خالق خشنود از دین آخرین  
 چون بلند اقله ای دین استوار  
 با بنایی بس بلندی پایه ها  
 پخش نوری از چراغی بین ما  
 با چه نیرومند برهانی دلا  
 هر که با دینی در افتد او هلاک  
 بس بزرگ اسلام باشد بین ما  
 حق را باید ادایی مردمان  
 آن زمان مبعوث ختم الانبیا  
 با قراین آن نشانی آخرت  
 مردمان آماده تاریکی دلا  
 بس چه ناهموار جایش مردمان  
 عمر دنیا در شرف پایان دلا  
 هر وجودی در گرو مرگی نهان  
 منزل اسبابی تعلق زندگی  
 پرچم دنیا پلاسیده دلا  
 رو به کوتاهی تمامی عمرها

با رسالت انبیا آیین نبی  
 افتخاری شد میان امت دلا  
 تشنگان جویا حقیقت گشت سیر  
 عزتی ما بین شان چون برقرار  
 شد قرآن نازل به او ای مردمان  
 رو به خاموشی نه قرآن ای رها  
 چون چراغی دان قرآن را لا زوال  
 همچو دریایی است ژرفایش نه درک  
 خط سیری تازه دارد این قرآن  
 شعله ای دان نور قرآن را دلا  
 بین باطل حق جدایی افکند  
 چون بنایی بس چه محکم لا سراب  
 دردها را می دهد قرآن شفا  
 قدرتی دارد قرآن ای مردمان  
 یار حق قرآن که غالب هر زمان  
 دانشی را چشمه دریایی علوم  
 پایه اسلامی چه محکم بس ستون  
 بس زلال آبی که جاری نهرها  
 سرزمین پر از نشاطی مردمان  
 کشتزارش بس چه خرم هر زمان  
 همچو بحری این قرآن ای مردمان  
 تشنگان علمش ز اول آخرین  
 کم نگردد آب دریایی دلا  
 بار دیگر چشمه ای کن فرض هان  
 منزلی دان هر مسافر راه هان  
 هر چه طالب علم قرآنی دلا  
 همچو زیبا کوهساری این قرآن  
 علم خواهی تا که سیرابی از آن

بین امت شد که تبلیغ از نبی  
 همچو باران بهاری بین ما  
 با پیام آور الهی او سفیر  
 سربلندی امتی گشت استوار  
 جلوه قرآن نور باشد بین مان  
 همچو خورشیدی درخشان بین ما  
 برتر از خورشید با فری جلال  
 چون درختی فرض کن دوری ز مرگ  
 هر که پا در راه لا گمراه هان  
 نور آن خاموش لا از بین ما  
 باطلی نابود حق بر پا کند  
 آن بنا را پایه هایی لا خراب  
 می زداید وحشت از بیمار را  
 هر که را یاری ظفرمند آن کسان  
 معدنی ایمان واصل آن شد قرآن  
 نهر جاری عدل غالب بر ظلوم  
 حکم احکامش زبازند پر فنون  
 کشتزاری سبزگون روید دلا  
 در طبیعت هر چه را بینی عیان  
 شد کتابی درج هر یک در قرآن  
 تشنگان علمش نه سیرابی از آن  
 هر چه آبش را کشیدش پر همین  
 هر چه برداری ز آبش کم نه لا  
 هر چه برداری ز آبش پر همان  
 تا زمان باقی کند یادی از آن  
 دور از غفلت ز نفس اماره ها  
 هر کسی خواهد کمک گیرد از آن  
 بر کتابی چنگ زن نامش قرآن

در میان بگذار تا آگاه از آن  
همچو باران بهاری رو نما  
امتی را هادیان جانب رحیم  
با وجودش دوری از بیمارها  
ظلمتی مدفون دلا در زیر خاک  
رشته هایش بس چه محکم تارها  
قله اش خیلی بلند ای مردمان  
آن توان قدرت بگیرد بیشتر  
هر که با قرآن به دور از این و آن  
متقی را رهنما او بایشدش  
متقی دوران شوی در هر جهان  
رمز پیروزی انسان با قرآن  
آدمی محفوظ قرآن ای رها  
با عمل تقوا رها از این جهان  
رهنما او را هدایت بین ما  
از هوا نفسی که شیطانی بلا  
دانشی حاصل کند علمش بیان  
راوی اش هرکس بباشد ماندگار  
تحت فرمان کردگاری ای رهی

هر مسایل علم داری با قرآن  
قلب های فقه را قرآن دلا  
صالحان را راه باشد مستقیم  
همچو دارویی است قرآن ای رها  
همچو خورشیدی منور تابناک  
ریسمانی هست این قرآن دلا  
جان پناهی مردمان را هست قرآن  
هر که قرآن را گزیند با ابر  
بهترین امن جایگاهی این قرآن  
پیروی از آن یقین افزایشش  
راه و رسمی را گزینش با قرآن  
هر که با قرآن کند او گفتمان  
با دلایل مستند علمی دلا  
راهبر قرآن شما را مردمان  
بنگردد هر کس به قرآنی دلا  
چون سپر فرضی حفاظت هر که را  
هر که بسپارد به خاطر این قرآن  
بس حکایت در قرآنی آشکار  
بین مخلوقات قاضی شد کسی

### خطبه ۱۹۹

#### دانش الهی و امانت داری

جامه تقوایی ملبس سرفراز  
بهترین کامل ترین دین بین تان  
از هوا نفسی که شیطانی جدا  
از جماعت دوزخی پرسیدشان  
دور از جنت جدا از حق همان  
دور از تکلیف دینی با هر از  
برگ پاییزی فرو ریزد زمین

ای شما مردم مداوم در نماز  
حفظ آیینی کنید ای مردمان  
با نمازی دور گردید از هوا  
آن زمانی هان که بر دوزخ روان  
هان چه علت جانب دوزخ روان  
هر یکی گفتندشان دور از نماز  
از درختی بس تناور راستین

با نمازی هر گناهی همچو برگ  
 غل و زنجیر گناهان ای رها  
 این نماز پنج نوبت روز را  
 پنج نوبت شستشو کن جسم را  
 دور مؤمن از تعلق جیفه ها  
 مؤمنان واقعی آنان دلا  
 دور از زیور جهانی مؤمنان  
 روشنایی چشمشان پوران و مال  
 بین افرادی گروهی هست هان  
 حق مردم را ادا بر پا نماز  
 خمس خود را می دهندشان با زکات  
 با بشارت جنتی مخلوق را  
 فرصتی می کرد می خواندش نماز  
 امر یزدانی که فرمان از خدا  
 با شکبیا باش حقی را ادا  
 قرب خواهی تا مقرب با خدا  
 با رضایت خاطری هر کس زکات  
 بر گناهانش شود کفاره ای  
 دور از آتش جهنم آن کسی  
 با نظر حسرت نگاهی لا دلا  
 با رضا رغبت ببايد مال را  
 چون ادایی حق خود را با رضا  
 آن که نادان بر سنن دینی دلا  
 کیفری دارد چه اندک این کسان  
 خوش بر احوال آدمی جانا ادا  
 خوش به حال آن کس امانت را ادا  
 متقی دوران به ایمان راستین  
 بر امانت هر که خاین ای رها

رو زمین ریزد بخشکد وقت مرگ  
 با نماز از گردن هر کس جدا  
 چشمه آبی گرم فرضی کن دلا  
 تا غبار از خود زدایی ای رها  
 در تمامی لحظه خالق را ثنا  
 پنج نوبت هر نمازی را ادا  
 حلیه دانش را گزیدند از جهان  
 دور از مانع عبادت تا به حال  
 در تجارت بیع باشند این کسان  
 در عبادت لحظه ها دوری ز آز  
 با فرایض دین گذر از این حیات  
 رهنمایی تا به جانب ربنا  
 با خدایش لحظه ها راز و نیاز  
 ای محمد ده بشارت خلق را  
 در تمامی لحظه خالق را ثنا  
 ده زکاتی را نمازت را ادا  
 را پردازد به ذی حق در حیات  
 دور از آتش جهنم ای رهی  
 حق مردم را ادا هر لحظه ای  
 چون پردازد زکات مال را  
 خمس باشد یا زکاتی فرق لا  
 راضی و خشنود گردد ربنا  
 با عمل نقصان پشیمان لحظه ها  
 گر چه پردازند زکات مال شان  
 هر فرایض دین خود را ای رها  
 پایبند عهدش بماند با خدا  
 گام بردارد به راهی با یقین  
 او زیانکاری است دور از ربنا

عرضه کردش بر زمین کوهی سما  
 آسمان کوهی زمینی با حیات  
 دور از باری چه سنگین وعده ها  
 هر یک از اینان توانمند ارجمند  
 از پذیرفتن امانت دور هان  
 بوده آگه ارض و کوهی آسمان  
 بود این باری پذیرفت آن دمی  
 شد پذیرا این امانت بار را  
 آشکارا هر وجودی در حیات  
 با گذر ایام دوران بندگان  
 او خیبری با بصیر ای مردمان  
 عضوی از اعضای تان اقرار هان  
 جان تان در کنترل حافظ نگاه  
 گر چه پنهانی به خلوت ای نگار  
 ای بشر خاکی بپا از خود رها

آن الهی بس امانت را خدا  
 بس بلند اکبر وسیع این کاینات  
 هر سه دوری از امانت ای رها  
 گر چه بودند هر یکی خود سر بلند  
 خوف از کیفر الهی چون عیان  
 از عواقب این امانت هر سه هان  
 ناتوان تر غیر از این سه آدمی  
 بس ستمکار آدمی نادان دلا  
 بر خدا پنهان نباشد کاینات  
 هر چه انجamy دهند شب روز هان  
 بر خدا اعمال شان گردد عیان  
 با علومی آگه او ای مردمان  
 عضوی از اعضای خلق او را سپاه  
 بر خدا هر لحظه اعمال آشکار  
 حاضری ناظر خدا در بین ما

### خطبه ۲۰۰

#### سیاست دروغین حاکمان (معاویه)

در تمامی لحظه خالق را ثنا  
 با سیاست حيله ای مکرری دلا  
 کار ناشایست باشد ای بشر  
 از سیاست دور دور از هر چه شر  
 نوعی از انکار باشد با صد آه  
 دست هر مکار را پرچم پدید  
 با همان پرچم شناسایی دلا  
 نیستم من ناتوان ای مردمان  
 دین مبارز هر زمان لا ناتوان  
 واحدی مطلق زکی ما بین ما

خالقی را ییاد سوگندی دلا  
 با سیاست معاویه دوری ز ما  
 بر سیاست من خودم آگاهتر  
 من خودم زیرک میان خلق بشر  
 ای بشر نیرنگ باشد خود گناه  
 روز رستاخیز را یادی کنید  
 این کسان نیرنگ بازان بر ملا  
 دور از غفلت که با مکرری عیان  
 با چنان سختی برابر دشمنان  
 لحظه ایامی خدایی را ثنا

## خطبه ۲۰۱

## شناخت راه حق دوری از گناه

راست گامت بر صراطی راست هان  
لا هراسان از کمی افراد هان  
اکثریت گرد آن یک سفره ای  
سیری از آن سفره کوتاه ای بشر  
خشم و خشنودی بشر خاکی دلا  
گر بسوزد چوب خشکی بین ما  
از شتر ماده ثمودی یاد هان  
در عذابش قوم کيفرها بدید  
ماده اشتر را بگردش پی کسی  
سرزمین آن قوم همچون آهنی  
با چنان فریاد رفتش زیر خاک  
هر کسی گامی نهد در راه راست  
منحرف از راه سرگردان دلا

## خطبه ۲۰۲

## شرح بی پایانی اندوه

بر تو بادا بس سلامی ای رسول  
حال اکنون در جوارت با شتاب  
بردباری صبر من شد کم رسول  
خویش‌تنداری ندارم آن توان  
بار سنگین مصیبت سخت هان  
آن زمان را یاد با دستان من  
در میان گلزار قبری دفن هان  
آن امانت را که دادی دست من  
بعد از این اندوه هایم جاودان  
بعد از این شب زنده داری های ما  
یاد خواهد ماند تا مرگی فرا

گام برداریدتان ای مردمان  
با شما هم سو به جانب رب جان  
جمع گشتندشان دلا هر بنده ای  
بس شکم هایی گرسنه بیشتر  
همچو هیزم خشک و تر ما بین ما  
هیزمی تر هم شریک سوزها  
کشت آن را یک نفر از بندگان  
همچو چوبی خشک و تر هیزم پدید  
گر پشیمانی ز مردم شد بسی  
در زمین نرمی فرو افتد همی  
شد دلا مدفون خاکی در مغاک  
منحرف از راه خسران در خطاست  
پاک دل مردان به جانب ربنا

از طرف من دخترت آن را قبول  
بر تو ملحق گشت از ما در حجاب  
با نبود فاطمه دخت ات قبول  
از تو گشتم دور سختی ها عیان  
با چنین سختی تحمل بار آن  
در میان قبری به همراه انجمن  
پیکرت را روح پرواز آسمان  
می سپارم صاحبش با یک کفن  
تا زمان باقی به دور از این جهان  
تا به آن روزی از این دنیا جدا  
دور از دنیا به جانب او شما



اجتماع امت علیه ما دلا  
امتی نامهربان را رهنما  
یک به یک گوید برایت حق قبول  
با گذر ایام یادی از شما  
با شما خوبان وداعی این زمان  
بازگردم گر ز خدمت عذرها  
تحت فرمانت بخدمت ایستا  
تا صبری از تو گیرم پیشه ای  
دور از این وعده گر ما بنده ای  
یاد صبر ایوب افتم ماجرا  
تحت فرمانش خدایی را ثنا

این جهان فانی ندارد منزلت  
نامه اعمالی فراهم کیسه ای  
متقی دوران به دور از این جهان  
نزد هر کس فاش لا گردی خراب  
از تعلق جیفه دل هارا جدا  
هوشیاران فارغ از هستی جهان  
با عیالی، پور و زر بس مال ها  
رو زمین باقی چه ماندش در جهان  
آن عمل نیکی نه رویت ثبت نام  
قبل رفتن پیشکش بر ربنا  
قسمتی از ثروتی باقی دلا  
باقیاتی صالحات ای مردمان  
بر شما واجب ذخیرت توشه را  
فکر فردایی ذخیرت توشه ها

دخترت آگاه گرداند تو را  
آن چنان اندوهگین گشتیم ما  
شرح حال از فاطمه پرس ای رسول  
خاطرت باقی میان مردم دلا  
بر شما بادا سلامی جاودان  
خسته دل خشنود لا دور از شما  
کاش بودی در تمامی لحظه ها  
جنب قبرت می نشینم لحظه ای  
صابران دارد صبری وعده ای  
بس مراتب صبر را باشد دلا  
شکر یزدان خالق بی چون دلا  
خطبه ۲۰۳

### ضرورت آخرت گرایی

خانه جاویدان سرایی آخرت  
از جهان فانی ذخیرت توشه ای  
تحت فرمان خالق بس مهربان  
سرها پوشیده باشد در حجاب  
پیش از آنی که جدا از جسم ها  
با توکل بر خدایی مهربان  
آزمونی این جهان ما را دلا  
چون بمیرد هر کسی گویند هان  
هر ملک گویندشان یک یک تمام  
توشه اعمالی ذخیرت بر ملا  
در زمان هایی مکان گر خرج ها  
در رهی خرجی که خیرات عام هان  
مردگان را رحمتی از ربنا  
وارثان خواهند خورد اموال را

## خطبه ۲۰۴

## سفر آخرت

در تمامی لحظه ها آماده جان  
 داده شد گو چیدتان از این سرا  
 ای شما مردم به دور از این جهان  
 تا گذر از این جهان فانی همی  
 زاد راهی آخرت باشد همان  
 زاد راهی را به رفتن برملا  
 سخت دشواری هویدا کن نگاه  
 اندکی مکثی کند ساکت وجود  
 گویا چنگال مرگی با صد آه  
 برگ ریزان فصل را یادی که برگ  
 کایناتی مرگ دارد خود همین  
 برده از یادی فراموشی دلا

پندهایم بشنوید ای مردمان  
 خالق مطلق بیامرزد ندا  
 بانگ کوچی را زدند بر کاروان  
 بهرمنند از زندگی دنیا کمی  
 توشه برگیرید نیکو مردمان  
 پیش از موعد فرستید ای شما  
 بس منازل در مسیر بین راه  
 کاروان هر منزلی آید فرود  
 بر شما کوتاه شد مرگی نگاه  
 هان فرو بر جانتان چنگال مرگ  
 تحت فرمان خالق ریزد زمین  
 کارهای سخت دنیا مرگ را

## خطبه ۲۰۵

## عدالت اقتصادی حکومت امام ماجرای

## جمل

با زبیری طلحه آنان بین عام  
 مشورت هایی نشد دوری ز ما  
 خشمگین هر دو به اندک چیزها  
 بس فراوان نعمتی بس نیک را  
 شرح حالی تا معما برملا  
 اعتراضی بر عمل کردی چرا  
 بر شما کردم ستم دوری ز دین  
 با قوی حکمی شکایت طرح ها  
 آن الهی حکم قرآنی عمل  
 دور از رغبت خلافت بر شما  
 این شما بودید ما را دعوتی

اعتراضی بعد بیعت با امام  
 در امور مملکت با ما چرا  
 گفت مولانا علی حالا چرا  
 پس چه زود از یاد بردید ای شما  
 از کدام حقی شما صحبت دلا  
 من کدام حقی گرفتم از شما  
 سهم من بیش از شما شد خشمگین  
 داد رس ما بین تان هستم دلا  
 با درایت بین افرادی جمل  
 خالق را یاد سوگندی ثنا  
 از ولایت بر شما لا رغبتی

این حکومت را به من تحمیل هان  
 بین مان حاکم بشرهان این قرآن  
 پیرو سنت نبی گشتم همان  
 با نبی قرآن چه حکمی برملا  
 ذهن ناقص دور از حکمی همین  
 مشورت را تا نیازی بر شما  
 چون حکومت حکم قرآنی مبین  
 گر چنین بودش که ناقص حکم ها  
 این ببودش حکم قرآنی عیان  
 نیست لازم، لازم الاجرا قرآن  
 حق عیان ما بین مان رویت دلا  
 هان شماییان اعتراضی لا ثمر  
 بین تان هر حکم اجرا شد عیان  
 حکم اجرا با روش تقوا همین  
 دست من یا دیگران فرقی نه هان  
 خود چه باشیم ما شما مطرح دلا  
 نیست حقی گردنم از دیگران  
 رهنمایی تا به دور از این جهان  
 استقامت ها فراوان برملا  
 خالق را رحمتی گیرد کسی  
 حق را بیند حقیقت برملا  
 حق را یاری که عودت حق را  
 از تعلق جیفه نفسانی جدا

بر خلافت دعوتی کردیدتان  
 از همان روزی خلافت بین تان  
 حکم هایش را به اجرا هر زمان  
 راه و رسمی را گزینش اقتدا  
 حکم قرآن بین مان کامل ترین  
 تا کنون حکمی نه مخفی بین ما  
 با شما یا دیگران مردان دین  
 روی گردان از شما لا من دلا  
 روی گردان از شما یا دیگران  
 حکم قرآن چون عیان دیگر بیان  
 علتی لا اعتراضی برملا  
 بر تساوی کرده رفتارم اگر  
 دل به خواهی نیست جاننا مردان  
 می کنم یادی ز سنت با یقین  
 حکم قرآنی به اجرا هر زمان  
 حکم قرآنی که فرمان از خدا  
 بار دیگر می خورم سوگند هان  
 سوی حق ما با شما را هادیان  
 تا شکیبای بین تان گردیم ما  
 بین خلقی رویتی نعمت بسی  
 یار مردم در تمامی کارها  
 گر ببیند بین مردم ظلم ها  
 هر که با حق آشنا دور از هوا  
 خطبه ۲۰۶

### پرهیز از دشنام دشمنان

سرزنش ها کرد با دشنام ها  
 چون خبر اخبار شد ما بین عام  
 خُلق جنگی را رعایت بین عام

کوفیان شامی جماعت را دلا  
 جنگ صفینی ببودش آن امام  
 گفت مولانا علی با خوش کلام

دور از آسـیب دوری از بلا  
 بین تان می شد حقایق برملا  
 دور از عذری حقیقت ماجرا  
 حافظ ما باش و آنان هر زمان  
 گمـرهـان را رهنمایی سوی ما  
 خوب بشناسندشان حق را دلا  
 آن درایت عقل ده دور از جفا  
 بین مان وحدت یکی گردد همان  
 با خوش اخلاقی ببايد جنگ هان

پیشرو لشکر سپاه اسلامیان  
 قهرمانی راستین بودش بلی  
 تا که پشتم نشکند با این جوان  
 ناگهان مرگی رسد اما چه داغ  
 با هم اینان رو به افزون کن قبول  
 کشته عترت آل پیغمبر به تیغ

مردمان آگاه از کار شما  
 کشت و کشتاری است بی حد بین مان  
 جمع دیگر زنده دوری از فنا  
 از جمیع دوستانی ای بشر  
 تحت فرمانم ببودند مردمی  
 چون شما حالا منم تابع شما  
 حال من هم چون شما یان مردمی  
 روحتان فارغ ز جسمی گشت پوست  
 رهنما ما بین تان گشتم همان

خوش ندارم دور از دشنام ها  
 بازگو گر حالشان می شد دلا  
 جای دشنامی چه بهتر وصف ها  
 جان ما را خالق ای مهربان  
 بین ما آنان تو سازش ده خدا  
 تا که جاهل مردمانی بین ما  
 آن که با حق می ستیزد ای خدا  
 باز گردند سوی حق آن مردمان  
 با شما مردم به دور از دشمنان  
**خطبه ۲۰۷**

#### امانت داری

در نبردی یادی از ایام هان  
 بود مولانا حسین پور علی  
 این جوان را هان نگه دارید تان  
 هر کسی را مرگ می آید سراغ  
 نسل خاتم مرتبت مولا رسول  
 از چنین مرگی کنم جانای دریغ  
**خطبه ۲۰۸**

#### سرزنش نافرمانی کوفیان

با شما کارم به دل خواهی دلا  
 هان شما را جنگ کردش ناتوان  
 عده ای را گر گرفت جنگ از شما  
 مرگ دشمن شد دلا کوبنده تر  
 بر شما بودم امیری تا به دی  
 تحت فرمان امیری ای رها  
 باز دارنده ببودم تا به دی  
 زنده ماندن را شما دارید دوست  
 دور از اجبار کاری بین تان

## خطبه ۲۰۹

## وظایف رهبری

در مجلل خانه ای بودش علا  
 با چنین خانه وسیعی ای علا  
 می کنی حالا چه دوری از جهان  
 آخرت را هان سرایی جاودان  
 گر به خواهی می توانی با همین  
 منزلت آخر به از دنیا دلا  
 با همین مهمان سرایی جاودان  
 با نکوکاری به پیوندی به خویش  
 گر حقوقی گردنت باشد دلا  
 با همین وسعت سرایی دنیوی  
 از برادر عاصم شاکای دلا  
 روی عاصم گفت مولانا علی  
 با چنین وضعی که سرگردان چرا  
 رحم کن بر جان خود پوران عیال  
 پاک نعمت خالق بی کران  
 هر وجودی در برابر خالق  
 بنده ای کوچک تر از آنی دلا  
 گفت عاصم بر امیرالمؤمنان  
 آن طعامی می خوری خود ناگوار  
 بر تو بادا وای صدها وای هان  
 بر تمامی پیشوا توحید یان  
 با فقیران رهبران هم رتبه هان  
 ساده باشد زیستی بر رهبران  
 تا فقیران تنگ دستانی ندار  
 تنگدست آن کس ندارد توشه ای  
 می رود آن کس دلا جانب بهشت

بن زیادی آن علا از یار ما  
 در سرا فانی جهانی بر ملا  
 از جهان باقی سرایی جاودان  
 توشه انبانی ذخیرت از جهان  
 خانه دنیایی رسی جایی بهین  
 خوش بر احوال آدمی با ر بنا  
 بس وسیعی میزبان مهمان همان  
 در میان خویشان ببینی قدر خویش  
 حق مردم را ببايد کرد ادا  
 می توان آنجا رسی با اخروی  
 ترک دنیا کرده او در انزوا  
 جان خود را دشمنی هستی جلی  
 دور از نفسی که شیطانی دلا  
 با گذر ایام دورانی تو حال  
 نوش جانت گر خوری پاکی عیان  
 بنده ای کوچک بباشد ای رهی  
 بهرمنند از نعمتی اسراف لا  
 بر تنبت بینم لباسی زبر هان  
 آن لباسی را بپوشی پاره تار  
 مثل و مانندی نباشد بین مان  
 حق چنین واجب بشد ای مردمان  
 بین مردم افتخاراتی عیان  
 بهترین الگو بباشد در میان  
 دور از هر سرکشی ها ای نگار  
 توشه تقوایی ذخیرت کیسه ای  
 نامه اعمالی ذخیرت زیر کشت

## خطبه ۲۱۰

## راویان حدیث

از علی پرسید شخصی هان به جمع در میان مردم چه علت بدعتی گفت مولانا علی المرتضی هم دروغی است هم باطل و حق عام باشد یا که خاص ای مردمان بس احادیثی به ثبت آمد دلا در زمان آخر نبی آن پاک دین خطبه ای ایراد کردش آن نبی او دروغی گویدش نسبت به من جایگاهش پر ز آتش دوزخین نیست خامس بینمان اربع بدان اولین آن شد منافق با ریا همچو ایمان دل میان ما جلوه گر با نقابی چهره آرا بین ما خوف لا از معصیت انجام آن بر نبی بندد دروغی را بدان می فریبد آنچنان با گفته ها اعتماد مردمی را آن چنان گر بدانستند مردم حق را گفته هایش را به تأیید این کسان تا به جایی هان هم او را مردمان او نبی را دیده گوید حرف ها آن چنان کردش نفوذی بین ما متقی فهمد منافق پیشه را این کسان بعد از نبی ماندندشان تا به جایی پیش گشتند پیشوا

ده جوابی ای علی جمعی به سمع آشکارا بین ما رویت همی در میان مردم احادیثی دلا ناسخی منسوخ باشد منطبق هم تشابه محکمی گردد عیان راستی با ظن گمانی بر ملا آن قدر نسبت دروغی شد همین هر که از روی عمد گوید مطلبی گفتمانی بین خلقی انجمن کیفری بیند عذابی در زمین آن که ناطق شد حدیثی بین مان با چنان ترفندهایی بر ملا با تظاهر جلوه هایی دیده ور جلوه ای دارد تظاهر با ریا دور لا از کرده اش خاطی زمان بر پیمبر می دهد نسبت همان مردمانی را مردد بین ما جلب کردش گفته هایش ورد جان لا پذیرا از منافق پندها دور از آگاهیان تصدیق هان فردی از یار نبی پندارشان راست گوید یا دروغی بین ما گفته هایش مرتبط ظاهر نما وصف آنان هر یکی را بر ملا در میان خلقی منافق پیشگان پیشوایان بین مردم با قوا

این کسان دعوت به دوزخ مردمان  
گمراهان مرکب سواران حاکمان  
روی آور بر جهان فانی سرا  
مردمان همسو سلاطین در جهان  
با توکل این کسانی در جهان  
دسته دوم عده ای از مردمان  
با درستی مطالبی را حفظ لا  
لا دروغ از روی عمدی مردمان  
با عمل کردی بگوید نقل قول  
گر مسلمانان بدانند اشتباه  
لا پذیرش مطالبی از او دلا  
گر خودش هم بود آگه مردمان  
سومی آن کس شنیدش از نبی  
او ندارد نهی را امر اولین  
نسخ را حافظ به دور از ناسخی  
گر بداند گفته هایش نسخ هان  
گر مخاطب مردمانی همچنین  
ترک می کردند مطلب نسخ را  
دسته ای دیگر نکوکاران دین  
از خدا ترسند و حرمت بر نبی  
هر چه مطلب را شنیدند از نبی  
نقل و قولی می کنند بی کم و کاست  
آن کسی دانسته ناسخ را دلا  
عام و خاصی را چه محکم او شناس  
هر یکی در جای خود گیرد قرار  
با درستی این چنین افراد هان  
گاه دارای دو معنا مطالبی  
عام و خاصی را نظر کن در کلام

با دروغی تهمت می مگری همان  
این کسان افراد حاکم در جهان  
دور از باقی جهانی برملا  
عده اندک دور از اینان بدان  
متقی دوران میان مردم نهان  
مطالبی را اشتباهی نقل هان  
با توهم برملا ما بین ما  
اختیارش مطالبی بوده بیان  
این چنین حفظی بکردش لا قبول  
غیر واقع فهم پنداری گناه  
دور از آن گفته ای خود را رها  
دور می شد خود ز گفته اش آن زمان  
امر چیزی کرده بعداً نهی همی  
بازگویی در میان هر مسلمین  
مطالبی را بازگو در پاسخی  
دور می شد هان ز آن گفته همان  
نقل قولی را بدانستند همین  
ناسخی را حفظ می کردند دلا  
از دروغی برحذر خود را همین  
دور از هر نوع دروغی با تُبی  
آن چنان مطلب کنند حفظی همی  
آن چنان گوید شنیدش پاک راست  
با عمل از نسخ گردد او جدا  
با تشابه محکمی آگه سپاس  
خود رها از خود ز شیطانی فرار  
حافظان دینی خدایی مهربان  
نقل قولی از رسول اکرم همی  
مطالبی را نقل قولی کرده عام

مطلبی را درک گوید بین ما  
 بازگویی می کند تا برملا  
 دل بخواهی مطلبی گوید به ما  
 بین مردم گفته ها را نقل هان  
 مطلبی را با معانی برملا  
 مطلبی را باز با معنا همی  
 مطلبی را از پیمبر مهربان  
 از پیمبر پرسشی کردم به فن  
 نقل قولی بین مردم برملا  
 از جهت نقلی روایت برملا

آفرینش کایناتی آشکار  
 بس شگفتی جلوه ها رویت به ما  
 موج دریایی است جانا بی کران  
 این زمینی خشک را حالا پدید  
 آسمانی هفت بر خشکی فزود  
 با چنان اندازه هایی استوار  
 کایناتی را به آنی آفرید  
 سبزگون دریا به دوشش برملا  
 در برابر او خدا تسلیم ها  
 صخره ها با تپه ای شد برملا  
 خالق مطلق خداوندی پدید  
 جای ثابت در مکانی ای نکو  
 مستقر او کرد واحد کردگار  
 پست و ناهموار جایی برملا  
 هر کجا بینی بیان لا آشکار  
 ریشه هایی را دوانیدش همین

دور از مقصود و مقصد راه ها  
 مطلبی باشد به رأی اندیشه ها  
 از حقیقت دور معناش دلا  
 دور از اهداف مطلب را بیان  
 کمتر افرادی حقیقت را دلا  
 خواستند مردم که پرسش از نبی  
 می شنیدند اکثریت مردمان  
 هر چه از خاطر خطوری کرد من  
 مطلبی را حفظ می کردم دلا  
 اختلافاتی میان مردم دلا

### خطبه ۲۱۱

#### شناخت با پدیده ها

از علایم قدرت پروردگار  
 بس ظرافت صنعتی دارد خدا  
 یک نشان از بی نشانی ها همان  
 با شگفت امواج آبی آفرید  
 با مراتب طبقه ها از هم گشود  
 آسمانی هفت را او برقرار  
 حکم یزدانی که خلقت شد پدید  
 این زمین را آفریدش آن خدا  
 بس فروتن این زمین او را ثنا  
 آب خاطر ترس از آن مکث ها  
 کوه هایی بس بزرگی آفرید  
 هر یکی را جایگاهی داد او  
 هر یکی را در مکانی استوار  
 پی به آبی ریشه کوهی رو هوا  
 سر برون از آب کوهی استوار  
 ریشه کوهی در درون این زمین



با درازی نوک میخی همچنان  
تکیه گاهی شد زمین را ای نگار  
از تزلزل جنبشی ساکت همان  
مستقر گشتندشان در این مکان  
دور از جاذب صعودی یا هبوط  
این زمین را پهن میان دریا همی  
این زمین آرام ساکن مردمان  
این زمین شد جایگاه خلقی همین  
روی دریایی عظیمی پهن همین  
تندبادی تند آن ها را تکان  
این بلندا کوه عظیمی را همان  
درس عبرت گیرد از هستی همان

آن سخن عادل شنید دور از بلا  
راجع دین دنیا شنیدندشان زیاد  
دور از یاری من این مردمان  
ما تو را بر ضد او خواهان همان  
هر وجودی را ببینی آشکار  
ضد او ما خود گواهی ها دلا  
هر وجودی را دهد کیفر دلا  
تحت فرمان ولایت رزم همان

لیس مثل له بباشد آن خدا  
بس چه والا آن خداوندی همان  
هر شگفتی آفریدش رینا  
آشکارا جلوه زیبایی همان

کوه هایی قله هایی در جهان  
در زمین کوبیده محکم استوار  
با همین میخی زمین آرام جان  
با سکوتی این زمین بس ساکنان  
با سکوتی این زمین دور از سقوط  
بس منزه پاک باشد خالق  
در میان امواج دریایی همان  
از رطوبت خشک گرداندش زمین  
همچو بستر گسترانیدش زمین  
روی آب ایستاده ای دور از روان  
ابرهایی پر ز بارانی تکان  
آن که ترسد از خدایی مهربان

#### خطبه ۲۱۲

آماده نمودن مردم برای نبرد با شامیان

هر کدام از بندگان ای خدا  
هر سخن اصلاح را دور از فساد  
با شنیدن امتناع کردند شان  
بس درنگ کردند سستی این کسان  
از نشانی های آن پروردگار  
آسمانی یا زمینی فرق لا  
بی نیاز از یادگیری آن خدا  
کوفیان آماده جنگ با شامیان

#### خطبه ۲۱۳

خدا شناسی

آن خدایی را کنم حمدی ثنا  
برتر از توصیف هر یک واصفان  
با تدابیر علم تقوایی دلا  
در برابر چشم ما بس بندگان

بس چه افکاری که پنهان ماندگار  
 بس حقایق دورتر از ما نهان  
 علم دارد بی کران ما فهم لا  
 بی نیاز از فکرهایی آفرید  
 خالق مطلق هویدا بین ما  
 دور از هر روشنی آن ربنا  
 در برابر دیدگان رویت نه لا  
 حمد رحمان کن تمامی لحظه را  
 تا کند ابلاغ دینی را به ما  
 با گزینش او شکافی پر دلا  
 بت شکن در عرصه گیتی بین ما  
 رو به آسانی نمود هر سخت را  
 بین امت اتحادی برقرار

با بزرگی عزتش پروردگار  
 با نبوغ علمی که عالم بین مان  
 قادری مطلق که دانا ربنا  
 این نظام احسن طبیعت را پدید  
 دور از پنهان به تاریکی دلا  
 نور ده انوار باشد آن خدا  
 فارغ از تاریک و انواری دلا  
 علم دارد بی کران ما فهم لا  
 ختم مرسل را فرستادش خدا  
 او مقدم بر تمامی خلق ها  
 سلطه گر مردم به مغلوب او دلا  
 او بکرد هموار راهی بین ما  
 گمراهان را راست چپ او تار مار  
 خطبه ۲۱۴

#### پندهای جاودانه ارزشمندی دانشمندان

دادرس او دادگر ما بین ما  
 تا جهان باقی عدالت بر ملا  
 بنده ای از بندگان خاص خدا  
 شد محمد بنده ای از بندگان  
 او شدش ختم انبیا والا همین  
 دور از هر نوع پلیدی ها همان  
 بی کران نعمت چه خوبی ها عیان  
 هر که تابع حق باشد رستگار  
 ما بشر را هان نگهدارنده ای  
 از طرف خالق هم او یاری شود  
 با چنان منطق تکلم بین مان  
 با کمک یاری زبان فرهنگ غنی  
 یاوران را یآوری باشد همین

خود گواهم عدل باشد آن خدا  
 حق و باطل را ز همدیگر جدا  
 خود گواهم ختم مرسل مصطفی  
 تاج سر سرور میان مخلوق هان  
 بین ما مخلوق عالم بهترین  
 بس منزله خاندانش پاک هان  
 آفرید او خالق بس مهربان  
 حق را باشد ستونی استوار  
 در تمامی لحظه ها بیننده ای  
 هر که گامی در اطاعت او نهد  
 با کمک نیروی خالق این زبان  
 دل به یاری زبان محکم قوی  
 او شفا ده مردمانی راستین

حافظ علمی خدایی مهربان  
چون قناتی چشمه‌هایی پر ز ما  
همدگر را دیده دیداری همی  
تا که سیراب از علومی آن کسان  
دور از بد از بدیها دورها  
اتحادی بین شان باشد همان  
در میان مردم گزینش بهتران  
دیگران را هم رها ای مردمان  
پاک دل پاکان بدور از هر زبون  
متقی دوران به تقوا بر ملا  
تا که اصلاحی کند خود را دلا  
خود کند اصلاح چون آبی دنیز  
تا که فرصت یابدش اندیشه‌ها  
این سرا فانی مبدل با بقا  
پر ز شادی خرمی‌ها بر ملا  
در تمامی لحظه خالق را ثنا  
دور از شیطان و نفسی جانگزا  
صالحان دینی بدور از هر گناه  
رستگاران به جانب ربا  
توشه تقوایی ذخیرت مردمان  
توبه ای لازم بدور از هر چه از  
رهنمایش هادیان امت همان  
قلب سالم را گزینش بین ما  
بذر اعمالش ذخیرت زیر کشت

علم را حفظ عده ای از بندگان  
علم توحیدی چه جوشان ای رها  
بین دانشمند پیوند دوستی  
آن محبت جام را نوشندشان  
دور از هر شک و تردیدی دلا  
خُلق و اخلاقی بهین دارندشان  
همچو بذری پاک هستند آن کسان  
بهترین‌ها انتخاب از این کسان  
امتیازی یافتند با آزمون  
این کسان خالص میان مردم دلا  
آدمی باید پذیرد پند را  
پیش از موعد که آید رستخیز  
بیشتر با عمر کوتاهش دلا  
چشم دوزد کم به این فانی سرا  
سبزگون جایی برند او را دلا  
قلب سالم آن کسی دارد دلا  
خوش به حال آن کس خدایی را ثنا  
این کسان را رهنما مردان راه  
هادیان امت هم اینان رهنما  
بسته گردد درب رحمت پیش از آن  
دم غنیمت آن انابت درب باز  
از گناهی آن کسی شد دور هان  
راه حق رفت آن کسی جانا دلا  
خوش بر احوال آدمی نیکو سرشت

### خطبه ۲۱۵

#### نیایش با خدا و طلب کردن از او

روز را شب شب مبدل روز آن  
دور از مرگی و بیماری همان

شکر آن خالق زکی مطلق جهان  
شب به روز آورد فارغ از جهان

دور از کيفر بدیهای زمان  
 از جهان خاکی جدا جانب خدا  
 در میان امت جهانی رهبری  
 تحت فرمان ولایت رهبری  
 تحت فرمان الهی هر زمان  
 با چنان ایمان پاکی حمد هان  
 از عذابی دوزخین دوری همان  
 همچو هر یک بنده ای بی اختیار  
 آن چنان لا شکر نعمت را ادا  
 هان ندارم عذر کاری لا دلا  
 جمع کردم تا ذخیرت توشه ای  
 حافظ ام باشی به سویت رهسپار  
 رحمتی در سایه ای ده رستگار  
 درب رویم بسته لا دربی زخم  
 ما بدور از هادیان دور از خدا  
 مردمان دور از حقیقت ای نگار  
 شد خدایا خود چه گویم شد علم  
 دور از این خلق هادی بین ما  
 نعمتی باشد فراخور انجمن  
 بازگیری آخرین دم ای خدا  
 همنشین جسم من بود هر دمی  
 با اطاعت از تو ما دور از هوا  
 بین ما آید فرود از آن جدا  
 دور آن کس لحظه خالق را ثنا

دور از دردی به رگ پی استخوان  
 دور از سختی گرفتاری دلا  
 تا که دین باقی ز دینی پیروی  
 روی گردان لا ز دینی پیروی  
 لا ز دینی رویگردان مردمان  
 دور از انکار خالق مهربان  
 دور از آشفته عقلی مردمان  
 صبح کردم آن چنان ای کردگار  
 بس ستمکارم به نفس خود دلا  
 گر مرا محکوم فرمایی خدا  
 آنچه را بخشیده ای بر بنده ای  
 ناتوان از حفظ خود ای کردگار  
 جان پناه من باش ای پروردگار  
 گر تهی دستم تهی دست آمدم  
 در میان ما هادیان امت دلا  
 هان چه علت گمراهی شد آشکار  
 در پناه قدرتت بر من ستم  
 بین خلقی خوار گشتم ای خدا  
 نعمتی ده بس گران بر جان من  
 اولین نعمت که بخشیدی مرا  
 باز پس گیری زمن آن نعمتی  
 جان پناه ما تویی ای ربنا  
 لحظه این شیطان هوا نفس ای خدا  
 از هوا نفسی تعلق جیفه ها

### خطبه ۲۱۶

#### حقوق اجتماعی

با عنایت خالقی روحی فدا  
 پیروی از من عنایت با خدا

حمد رحمان خالقی بی چون دلا  
 بر شما حقی به گردن من دلا

بین تان گشتم شما را رهبری  
 بر شما حقی براریم داده او  
 وصف حقی را توان توصیف لا  
 لازم الاجرا بیاید حق را  
 هر که بر حق سود خواهد دید هان  
 بر زبان جاری بیاید حق را  
 گر بنا باشد که سود عاید ز حق  
 هر چه عاید سود باشد لا ضرر  
 آفرینش هر وجودی از خدا  
 بین موجودات عالم ای رها  
 حمد خالق می کنم با لحظه ها  
 بیکران نعمت خدا دارد دلا  
 بس منزله ذات قدسی ربنای  
 حرمتی باید به همدیگر دلا  
 از الهی حق حقوقی بهترین  
 حق رهبر بر تمامی آدمی  
 لازم الاجراست بر هر یک گروه  
 پایداری عاملی شد ملتی  
 بین ملت رهبری چون اتحاد  
 آن زمان اصلاح عامی مردمان  
 با درستی کارهای هر رعی  
 حق رهبر را ادا باید دلا  
 گر چنین باشد جماعت مردمان  
 آن نشانی ها عدالت برقرار  
 پایداری سنتی احیای دلا  
 می شود اصلاح جانا روزگار  
 دشمنان مأیوس حیران آرزو  
 چیره گردند مردمانی گر دلا

حکم حق اجرا زمجری پیروی  
 او منزله پاک باشد بس نگو  
 تنگنایی با عمل رویت دلا  
 فرق لاسودی ضرر دارد به ما  
 آن که باطل در ضرر خسران همان  
 با عمل دوری ز باطل کارها  
 بی ضرر خسران که ما خود مستحق  
 دل قویتردان به ایمانی بصر  
 قدرت هر بنده از خالق دلا  
 حکم خالق شد به اجرا بارها  
 در برابر خالق شکر ادا  
 هر بشر را حسن پاداشی عطا  
 بین مردم حق حقوقی بر ملا  
 هر عمل را عکس لازم مرحبا  
 برترینش حق رهبر شد همین  
 حق مردم سمت جانب رهبری  
 با درایت عقل با دانش پژوه  
 تحت فرمان رهبری باشد همی  
 عزم عزت استواری دین به یاد  
 رهبران اصلاح خود رابا زمان  
 مصلحان اصلاحگر با رهبری  
 تا که رهبر حق مردم را ادا  
 عزتی بینندشان هر یک عیان  
 راهها دینی پدیدار ای نگار  
 حق و باطل را ز همدیگر جدا  
 بر حکومت خلق ها امیدوار  
 ناتوان از کار در فکری فرو  
 بر حکومت از ولایت دورها

یا که رهبر بر رعیت ظلم هان  
می رود از بین وحدت کلمه ای  
بس چه نیرنگی نمایان بینمان  
می شود متروک سنت های دین  
نفس شیطانی فراوان آشکار  
دل به بیماری شود هان مبتلا  
آن زمان عقلی فراموش ای بشر  
با گرایش باطلی ای مردمان  
بس خطا شد بس پشیمانی زیاد  
خوار نیکان آن زمان ای مردمان  
بس الهی کیفری بر بندگان  
آن چنان دردی که درمانش دلا  
یکدگر را پند گویند ای شما  
کمتر افرادی الهی حق را  
تا رضا خشنود خالق بر ملا  
بندگی لازم عبادت کن قوی  
تا حدودی آن الهی حق را  
تا به حدی یکدگر را مردمان  
یکدگر را یار بر پا حق را  
هر که قدرش بیش دینش بیشتر  
ما به یاری دیگران محتاج تر  
دیده مردم خوار باشد آن کسی  
نیست کوچک آدمی هست بین ما  
از میان یاران بلند شد هان یکی  
تحت فرمانت تمامی لحظه ها  
خوش به حال آن کس روانش با خدا  
قلب والايش خدا را لحظه ها  
قلب او شایسته خالی از هوا

اختلافی بین رهبر مردمان  
بس نشانی ظلم رویت لحظه ای  
دست مردم دین به بازی آن زمان  
حکم دین تعطیل دوری از یقین  
بین امت دور از حق ماندگار  
ضعف دینی آشکارا با بلا  
آشکارا باطلی شد خیره سر  
بس خطر در اجتماعی شد عیان  
با زیادت باطلی حقی نه یاد  
قدرت از جانب بدان رویت همان  
از طرف جانب خدا صادر همان  
بی علاجی دردهایی جانگزا  
رو به نیکی گام دوری از هوا  
آنچنان شایسته اجرایی ادا  
کمتر افرادی به جانب ربنا  
دم غنیمت دور از این دنیوی  
می کنند جانا رعایت با خدا  
پندها گویند واجب هر زمان  
تا که رویت وحدتی در بین ما  
نیست او جانا صمد گردیده ور  
ما بنی آدم در این گیتی بشر  
گر چه بی ارزش میان خلقی بسی  
یار هم غمخوار همدیگر دلا  
گفتمانی کرد با مولا علی  
ما شنیدیم آن سخن ها بر ملا  
جان پاکش عصمتی از ربنا  
حمد گوید از هوا نفسی جدا  
همنشین قلبش خدا شد لحظه ها

بی کران نعمت به رویت مردمان  
 اختیارش شد به دور از ذلتی  
 رشد پاکی را فزون ده ای وحید  
 شکر نعمت را ادایی بیش هان  
 با گمان ظن رهبرانی برملا  
 رهبران با کبر و خودخواهی عیان  
 دوست دارند از ستایش دیگران  
 خوش ندارم وصف هر یک بندگان  
 دور از تمجید مردم رهبرم  
 هر زمانی شکر نعمت را ادا  
 می کنم حمدی خدا را لحظه ها  
 با فروتن فرد هستم با خدا  
 او سزاوار ثنا ای مردمان  
 با ستودن کارها رونق همان  
 دوری از هر خودستایی ها همین  
 دور باشید ای شما از من جدا  
 من شدم نسبت به خالق مردمان  
 بین تان هر واجبائی را ادا  
 همچو هر یک پادشاهان لا همان  
 حرف شان لا منطقی در بین مان  
 دور از عاصی جماعت هر بلا  
 ظن گمان حدسی هوا نفسی جدا  
 ای شما خوبان به دور از این جهان  
 سوی حق گامی نهم دور از غرور  
 بین مخلوقی شعایر آشکار  
 با عمل افکار خود را منطبق  
 با عدالت محوری دور از گناه  
 شکر ایزد خالق شد بین ما

خوان احسان خدا گسترده هان  
 تشنه تر آن کس فراوان نعمتی  
 هر وجودی را خدا پاک آفرید  
 نعمتی بسیار گردد آن زمان  
 نزد صالح بندگانی این خطا  
 در میان خلقی گروهی بندگان  
 گر چه می خواهندشان این رهبران  
 من به دور از هر ستایش دیگران  
 گرچه خواهانم از این آن بشنوم  
 بنده ای هستم خدایی را ثنا  
 دور از تمجید این آن ای رها  
 خالق را حمد شایسته ثنا  
 می کنم یادی ز خالق هر زمان  
 من چو افرادی نباشم بین شان  
 از شما خواهم عمل کاری بهین  
 با سخن شیوا شعایر فهم ها  
 عهده دار آن وظایف بین تان  
 حق مردم را ادا باید دلا  
 احترامی را نگه دارید تان  
 عاصیان ما بین مردم این کسان  
 دور از هر خشمگین انسان دلا  
 دور از هر جلوه آراییی ریا  
 یاد حق بر من گران آید گران  
 از ریاکاران ریاکاری به دور  
 از شنیدن حق عدالت برقرار  
 مشورت با یکدگر گویای حق  
 برتر از آنی به دور از اشتباه  
 تا به حدی ایمنی باشد دلا

عابدانی در اطاعت ربنا  
نیست ما را اختیاری ای رهی  
بین ما هادی خدا شد ای رهی  
چشم ما هر یک بشر خورشید سا  
شکر ایزد خالق را ما ثنا  
لم یلد یولد خدایی را ثنا  
شکر نعمت بی کرانی را ادا

این جماعت تحت فرمان رهبری  
غالب آییم ماکه پیروزی ز ما  
این قریشی مردمان از خود جدا  
کارهایم را دگرگون ساختند  
در برابر جلوه حقی ایستا  
این کسان دور از حقیقت در بلا  
گر توانایی دفاعی کن همان  
یا به حسرت میر از جمعی تو کم  
دور از خویشان نه یاور بنده ای  
تا دفاع از من کسی ای مردمان  
با خطر مرگی مواجه ریسک بود  
مثل خاری رفته هان چشمی همان  
رنج و سختی را تحمل بین شان  
جرعه جرعه نوش جان کردم همان  
تلخ تر جام از گیاه حنظل همان  
بیش از شمشیر تیزی پر خطر  
هان چه باید کرد جز صبری که پاک  
کرد بر خالق جهان آن بنده ای

نیست غیر از خالق بی چون دلا  
ملک عالم را هم او شد مالکی  
دور از گمراهیانی گمراهی  
دور از کوری عطایی نور را  
خالق را حمد شکری را ادا  
آفرینش هر وجودی از خدا  
ما تو را گوئیم حمدی لحظه ها  
خطبه ۲۱۷

### تنهایی و مظلومیت امام علی شکوه از قریش

از تو خواهانم که ما را یآوری  
بر قریشی یاورانش ای خدا  
هان چه شد پیوند خویشی مرا  
زیر پایم سنگ ها انداختند  
متحد اینان علیه ام ای خدا  
من سزاوارم بحق اولادلا  
گر چه ما از حق تو را محروم هان  
غیر از این کن صبر با اندوه و غم  
آن چنان اندیشه کردم لحظه ای  
دور از من مردمان حامی نه هان  
حامی ام جز خانواده ام کس نبود  
رنج و سختی را تحمل آن چنان  
استخوانی در گلویی گیر هان  
جام تلخی را بنوشیدم چنان  
کظم غیظی خورده کردم صبر هان  
درد آن جامی به تلخی ای بشر  
بود در قلبی فرو بس دردناک  
این چنین شد از قریشی شکوه ای



## خطبه ۲۱۸

## افشای خیانت ناکثین

تحت فرمانم خزانه دار ها  
مردمی شهری حواشی شهرها  
در وفاداری بیعت وحدتی  
ناکثان مردم هجوم آورد شان  
ضد من تحریک کردند ناکثان  
تاختند بر شیعیان این ناکثان  
دست به شمشیر عده ای از شیعیان  
در برابر ناکثان کردند دفاع  
همچو صالح عبد خالق را ثنا

## خطبه ۲۱۹

## کشتگان جمل

در مکانی مانده او جانا غریب  
خالقی را حمد سوگندی به یاد  
چون نجومی کشته ها بینم دلا  
رو زمین افتاده در خاکی دلا  
خون فرزندان منافی عبد هان  
رهبران بنی جُنج با هم رهان  
بر عقب کردند فرارای مردمان  
این کسان مغلوب وحدت مردمان

## خطبه ۲۲۰

## سیر در راه خدا

زنده کردش عقل خود را با حیا  
کرد خود را لاغر اندامی دلا  
راه شد روشن به رعدی برق هان  
رفت آن راهی بدور از انحراف  
تا رسید آنجا سرایی جاودان

بوده بیت المال را حافظ دلا  
تحت فرمانم ببودند ای رها  
با ولایت بسته شد اینان همی  
جمع امت را به هم پاشاندشان  
دور از من مردمان گردندشان  
عده ای را با حیل کشتندشان  
قبضه شمشیری فشاری دادشان  
چون دلاور مرد تاریخی شجاع  
تا ملاقاتی میان شان با خدا

طلحه با نیرو جمل دور از قریب  
خوش ندارم کشته ای گردد زیاد  
رو زمین افتاده بینم کشته ها  
کشته ها بینم بخون آغشته ها  
یافتم دستی که خونخواه این کسان  
از برابر مؤمنانی پاک جان  
بانگ رسوایی زدند بر خود همان  
مؤمنان غالب هزیمت ناکثان

نفس خود را کشت از شیطان جدا  
رو به نرمی آن تعدی خُلق را  
دور از تاریک جایی آن زمان  
با بهایی باز شد رویش چو آف  
امن جایی با سلامت آشیان

دل به امیدی شود فرخنده جان  
قلب مؤمن را بدان یک کعبه ای  
راضی از ما شد خداوند آن زمان

### خطبه ۲۲۱

#### لحظه مرگ عبرت گرفتن از مرگ

از تغافل مردمان بیدار هان  
بس شگفتا دور مقصد شد دلا  
کار شد دشوار جاننا مرگبار  
مردگان را جای خالی نیست هان  
زندگان با یاد اجدادی همان  
این کسان بر گورهایی افتخار  
معتقد خود عده ای اجساد هان  
مایه عبرت آدمی شد آن زمان  
بنده آن موقع فروتن ای رها  
تا به کی بر حب دنیا افتخار  
جای بس افسوس کم سو دیده ای  
با کمک امواج پروازی دلا  
از خرابی خانه ها احوالشان  
خاک خالی سرزمین از آدمی  
در زمین خوابیده اینان مردمان  
ای شما خوبان به دور از این جهان  
در درون خاکی چه سرها زیر پا  
روی اجساد این کسانی زار عان  
آن چه از کشتی درو محصول را  
بر سرا ویران خرابی خانه ها  
بین آنان با شما بس روزگار  
آن کسان پیش از شما رفتند به خاک  
بر شما احوالتان زاری کنند

تا به کی مشغول بازی این جهان  
بی خبر زایر ز رفتن راه ها  
آدمی در حسرت دیدار یار  
مایه عبرت مردگان را بی گمان  
بین امت افتخاری مردمان  
در دهان مرگی فرو رفتند چه کار  
بعد پوسیدن به احیا مردمان  
از تقاخر دور صالح عبد هان  
عاقلانیه او کند اندیشه ها  
ای شما خوبان به دور از این دیار  
همچو خفایشی برون از گوشه ای  
گر چه کوتاه بین حقیقت برملا  
پرس تا گوید تو را یک یک عیان  
را کنی پرسش تو را گوید همی  
زندگان دنبال هر یک مردگان  
من شما را می کنم آگاهتان  
همچو گویی زیر پاها جابجا  
بذرهایی را درو با کشت شان  
می خورید آن را به ترکیبی دلا  
مسکنی سازید دوری از بلا  
بر شما زاری کنندشان گریه یار  
در درون گودال هایی و همناک  
نامه اعمالی اگر کاری کنند

از شما پیشی گرفتند این کسان  
 آن کسان دارای عزت پایدار  
 با رعیت پادشاهان سرفراز  
 از جهان دنیا که دله‌ها باختند  
 چون فرو در قعر ارضی این کسان  
 این زمین خونخوار بینی خونشان  
 خورد از اجسام شان سیراب لا  
 ای شما انسان درون گورها  
 مانده پنهان در درون خاکی همان  
 فرصتی کردند آیند سوی تان  
 این کسان خوابیده در قعر زمین  
 از زلزل و همنای این کسان  
 این کسان را ترس لا ای مردمان  
 غایبانی دورتر از انتظار  
 این کسان رفتند و ما هم در رهیم  
 اجتماعی داشتندشان این کسان  
 مهربان بودندشان با یکدیگر  
 جام مرگی نوش جان اینان دلا  
 هر کسی میرد فراموش این جهان  
 رو به خاموشی چو شمعی رفتگان  
 با گذر ایام دوری از مکان  
 این کسان بودند گویا حال لال  
 با تحرک حال بینی در سکون  
 گویا بی هوش افتادند به خاک  
 آن چنان خوابیده آرام این کسان  
 در درون گودال با همسایگان  
 دور از انسی میان شان این کسان  
 عرق پیوندی چنان پوسیده هان

بس مراحل راه را طی کردگان  
 با مراتب حال و والا افتخار  
 پادشه حاکم رعیت هر دو ناز  
 در درون برزخ خودی را یافتند  
 خاک آنان را گرفت در کام شان  
 یک به یک نوشید سیرابی نه هان  
 هر چه خوردش این زمین حارص دلا  
 بین چاک این زمین بی جان دلا  
 گاه گاهی آشنایان میزبان  
 سفره حمدی سوره ای را هدیه هان  
 از دگرگونی زمینی لاغمین  
 بانگ و فریاد زمینی مردمان  
 مردگانش بی تحرک در میان  
 حاضرانی بین ما حاضر نه یار  
 هر وجودی مرگ دارد جز رحیم  
 حال دور اینان ز هم ای مردمان  
 متحد حالا جدا لا همسفر  
 در فراموشی گذر ایام را  
 گر رعیت پادشه مدفون در آن  
 در دیار آرام جانی ماندگان  
 پادشان پنهان درون خاکی همان  
 سامعان بودند کر حالا منال  
 در درون خاکی نهان بینی کنون  
 زیر خاک آرام جان مدفون مغاک  
 فارغ از هستی جهانی رفتگان  
 دوستان لا رفت و آمد این کسان  
 فارغ از دیدار نزدیکی عیان  
 دور از رغبت فرار از هم همان

قطع گردیده است ما بین این کسان  
 گر چه با هم اجتماعی داشتند  
 دور از هم با رفیقانی دلا  
 لا شبی تا صبحگاهی را نگاه  
 جاودان از روز و شب هایی دلا  
 بس منازل راههایی و همناک  
 رویتی کردند اینان مردمان  
 مهلتی دادند بر اینان دلا  
 دوزخین آتش ورودی در بهشت  
 رهنمون با توشه ای جانب بهشت  
 ای بشر خاکی میان امید و بیم  
 ناتوان از دیده ها توصیف لا  
 رو به نابودی فراموشی جهان  
 بنگرد چشمی که گیرد عبرتی  
 با لسانی بی زیانی حرف ها  
 می رود از یادمان هر دیده ای  
 جلوه زیبایی رخی پژمرده حال  
 جسم های ناز پرورده جهان  
 جسم ها پوشانده شد با جامه ای  
 در میان گوری ز هر جانب فشار  
 خانه قبری خود فرو بر بین مان  
 آن نشانی چهره ای را سرنگون  
 خانه وحشت گور را گویم دلا  
 تنگ گوری در میان افتاده ای  
 دیدمان گر لحظه ای اندیشه ای  
 بنگرید هان مرده را در حالتی  
 جای سرمه چشم هاشان پر ز خاک  
 قلب ها در سینه ها خاموش هان

آن عواطف مهربانی هایشان  
 دور از هم زندگانی خواستند  
 گر چه با هم هر یکی را حس ها  
 دور از روزی به فکر شامگاه  
 با سفر مرگی رها از این سرا  
 با نشانی های گوناگون مغاک  
 با سفر مرگی حقایق ها عیان  
 برزخی را جایگاهی بر ملا  
 توشه ای را گر ذخیرت زیر کشت  
 یارها در دوزخین جا زیر خشت  
 با رجا خوفی به آنجایی رسیم  
 هر چه را رویت زبان عاجز دلا  
 هر اثر اخبار دنیا محو هان  
 بشنود گوشه رها از خود همی  
 می زنند با ما حدیث ای آشنا  
 رو به نابودی اثرها ای رهی  
 همچو نازک ساقه گل جانا زوال  
 رو به نابودی درون خاکی همان  
 تنگ گوری را عیان هر بنده ای  
 وارد آید بر بدن ها ای نگار  
 جلوه زیبایی بدن را محو هان  
 همچو خاکی زیر و رو غربال گون  
 بس چه طولانی بشد ایام ها  
 در درون بس مشکلاتی مانده ای  
 آنچنان اندیشه رویت دیده ای  
 گوشها افتاده از خم قامتی  
 رو زبان هاشان ترک صد پاره چاک  
 عضوی از اعضایشان پوسیده جان

زشت رو با آفتی اجسادشان  
 دور از زاری بدور از قلب ها  
 نیست دستی تا دفاع از خود دلا  
 خسته از اندوه هان دل هایشان  
 هر چه گریان دور از اندوه لا  
 در میان بلوا و آشوبی اسیر  
 یا فقری فرق لا ای مردمان  
 با خوشی سیما عزیز اجسادمان  
 بس چه رنگین با لذایذ طعم ها  
 این زمین چون ازدها ما را به کام  
 با شعف شادی ز دل بیرون همی  
 با صفا عیشی گذر ایام را  
 با گذر ایام دیدند حال را  
 آن چنان خندید دنیا رویشان  
 بی خبر بودند از ایام هان  
 شد عیان آنان به هم کوید هان  
 تا به جایی مرگ شد نزدیک شان  
 بار غم اندوه افزون شد همان  
 دور از چشم انتظار اینان دلا  
 آن نهانی غصه ها در جان شان  
 گر چه سالم جسم بودند شان دلا  
 آن چنان بیمار دوری از طبیب  
 گر چه درمان رو به بهبودی نه هان  
 سردی و گرمی دارو نا علاج  
 خوش بر احوال آن کسانی ای رها  
 داروی سردی نه گرمی را علاج  
 گر چه با ترکیب و اخلاطی مزاج  
 هر چه مصرف گشت بیماری فزون

دور از یاری کمک گیری همان  
 تنگ دستی با جفاهای بلا  
 از بلا سختی گرفتاری رها  
 چشمها شان پر ز خاشاکی همان  
 درد کم لا در میان سختی بلا  
 غل و زنجیری به پا دستی شهیر  
 کیفری بیند تمامی انسیان  
 قعر گودالی زمین افتاده هان  
 در میان آغوش نعمت ها رها  
 هان فرو برده است با خوراک دام  
 با مصیبت روزگاری همدمی  
 خنده ها از لب نشد کم ای رها  
 غافل از دنیای دیگر خانه ها  
 در ازای خنده خندان این کسان  
 تا مصیبت خارهایی ناگهان  
 با گذر ایام گشتند ناتوان  
 چون که دیدند مرگ را دوری ز جان  
 این کسان گشتند جانا ناتوان  
 چون که دیدند رویتی آن مرگ را  
 یافت راهی ذهن مشغول این کسان  
 حال بینی این کسان آلوده را  
 صعب بیماری به کلی بس غریب  
 دردها عودت عدم درمان عیان  
 مانده در حیرت طبییان حاج واج  
 دم غنیمت ذکر و تسبیحی دلا  
 گشت افزون دردهایی در ملاج  
 درد ساکن لا طبییان حاج واج  
 تا به جایی خسته بیمار از درون

در چنان حیرت پرستاری دلا  
 آشنا خویشان مریضی ناتوان  
 عاجز از پرسش کنان درمانده اند  
 آن خبر حزن آوری ها را قرار  
 در حضور خود مریضی گفتمان  
 از میان خویشان بیماری یکی  
 آرزوی دیگری این بود هان  
 با صبوری سومی می گفت هان  
 یا دمی آورد یک یک مردگان  
 با شنیدن حرف ها خویشان چنان  
 سخت اندوهی به او آورد رو  
 شد زبانش خشک از بس ناتوان  
 مطالبی می خواست گوید ناتوان  
 هر سخن را می شنیدش لا جواب  
 گاه می شد همچو کورانی کران  
 مرگ دارد بس چه سختی ها دلا  
 اهل دنیا را نه ادراکی از آن  
 می شود رویت که قبضی روح را  
 هر وجودی مرگ دارد جز خدا  
 توشه ایمانی ذخیرت زیر کشت

### خطبه ۲۲۲

#### سیمای عارفان و ذکر گویان

ذکر و تسبیحی ادا کرد آن کسی  
 هر کجا باشندشان فرقی نه هان  
 غافل از یادی نباشند این کسان  
 ای شما خوبان به خوبی در جهان  
 با معیت او گذر ایام را  
 یاد خالق روشنی بخش حیات

خسته رنجوری میان دردی بلا  
 از نگهداری مریضی خسته جان  
 بر سؤالی پاسخی لا داده اند  
 بود پنهانی کنند لا آشکار  
 درد بی درمان طبیبان عاجزان  
 بازگویی کرد وقتش اندکی  
 رو به بهبودی مرض درمان همان  
 در تدارک دعوت از خویشان شان  
 مردگان فامیل را در آن زمان  
 در گلو بیمار بغضی شد عیان  
 فهم و درکی را گرفت آنی از او  
 همچو کودک ناز پرورد این و آن  
 ناتوان از گفتنش عاجز بدان  
 درک می کرده رسخن راگر چه خواب  
 دیده ها بشنیده ها را رد هان  
 بس منازل هولناکی وصف لا  
 مرگ زیبا آن زمانی ناگهان  
 جسم خالی از روان جانب خدا  
 دم غنیمت خالق را کن ثنا  
 حاصلی گردد تو را جانب بهشت

دم غنیمت خوش بر احوالش همی  
 در تجارت یا عبادت مؤمنان  
 زیر لب وردی بخوانندشان همان  
 هر زمان ناظر خدای مهربان  
 راضی و خشنود گردد ربنا  
 جلوه زیبایی جهانی شد ممات

یاد اویی کن به اویی باز گشت  
 دل بشد آرام با یاد خدا  
 گوش کر با یاد خالق بشنود  
 رام گردد شمنی ها آن زمان  
 بس گران قدر آمدش نعمت خدا  
 از رسالت دور بودید آن زمان  
 سفره دل را پهن کردندشان همان  
 گوش جان را نغمه ای بخشیده اند  
 همچو مصباحی شدند شان بین شان  
 دیده دل گوشی به مصباحی دلا  
 یاد ایامی به یاد آوردشان  
 از خدا ترسان بودند این کسان  
 بین مردم رهنما بودندشان  
 در بیابان بس نشانی هاست هان  
 پیش رفتند آن تعادل راه را  
 دور از چپ راست راهی ای رها  
 این کسان آنان چو مصباحی دلا  
 رهنما مردم به جایی راست هان  
 از تعلق جیفه دنیا دور هان  
 ذکر خالق بر زبان جاری دلا  
 روزگاری بگذرد با یاد او  
 غافلان را می دهند هشدارها  
 مردمان را سوی عدلی رهنما  
 از بدی ها برحذر اینان دلا  
 در سرا فانی جهانی زندگی  
 گویا از دنیوی خود را رها  
 متقی دوران هم اینان مردمان  
 گویا اینان ز برزخ آگهی

فکر فردایی که عمری در گذشت  
 همنشین قلبی خدا شد لا جدا  
 چشم کم نوری به نورش بنگرد  
 آدمی احیا به قلبی پاک جان  
 در تمامی دوره ایامی دلا  
 انبیا آمد میانان میزبان  
 وحی را تزریق هان در جانشان  
 با درون عقلی سخنها گفته اند  
 نور بیداری شدند هادیگران  
 آنچنان روشن چو مهری بین ما  
 در میان بیمی رجا خوفی همان  
 در تمامی لحظه ایامی همان  
 تا به ابلاغی هدایت بندگان  
 چون نجومی رهنما در بین مان  
 بس بشارت رستگاری برملا  
 معتدل راهی گزیدندشان دلا  
 قعر تاریکی هم اینان رهنما  
 دور از هر انحرافی این کسان  
 ذکر خالق را گزیدند این کسان  
 در تجارت یا عبادت فرق لا  
 دور از کیفر الهی بس نکو  
 خوف از کیفر الهی برملا  
 عادلانی عدل گستر ای رها  
 خود و مردم را به جانب ربنا  
 با روش دنیای باقی زندگی  
 بین مردم با ریاضت برملا  
 با ریاضت زندگی در بین مان  
 مدت ایامی مقیم آنجا همی

و عده های آن قیامت روزگار  
 پرده های آن جهان رفت بر کنار  
 واقعیت را عیان این عده ای  
 بندگان را چشم و گوشى هست زبان  
 اهل ذکر را یک نظر اندیشه ای  
 وصف هر یک را چنان تعریف هان  
 بنگری بینی هم اینان ای رها  
 نامه اعمالی ذخیرت زیرکشت  
 لحظه ها اندیشه کردند این کسان  
 از سرا فانی جهان اینان عبور  
 در تمامی لحظه اینان ای رها  
 فرق لا کوچک عمل باشد بزرگ  
 مرتکب اعمال گاهی این کسان  
 آن گناهان بار سنگینی به دوش  
 بس چه سنگین ناتوان از حمل بار  
 در گلو دارند بغضی این کسان  
 می کنندشان بین خودشان گفتن  
 بس نشانی ها هدایت در جهان  
 همچو خورشیدی درخشان در فضا  
 همچو شمعی هر ملک پروانه ای  
 آسمان را ناظران اند این کسان  
 چون مهیا بس مقامی ارجمند  
 با نظر رحمت نگاهی کردگار  
 چون که خشنود از تلاش اینان خدا  
 هر چه را طالب دهد پروردگار  
 این کسان آنان تمامی لحظه را  
 از زیادی هم و غم دل هایشان  
 چشم ها آزرده از بس گریه ای

شد محقق گویا همراه یار  
 از نهانی واقعیت آشکار  
 مردمان دور از حقیقت ای رهی  
 اندکی بینا سمیع این بندگان  
 هر یکی را بس مراتب رتبه ای  
 در مجالس بزم شان شادی همان  
 توشه ای را جمع حالا برملا  
 بررسی اعمالشان با سرنوشت  
 آرزوی فکر فردایی نهان  
 با درایت عقل اینان با شعور  
 تحت فرمان از قوانین خدا  
 لاتعدی از فرامین آن بزرگ  
 دور از معروف امری نهی هان  
 حمل باری کرده ناراحت خموش  
 بار سنگینی ذخیرت از دیار  
 داد و فریادی ندا سر گریه هان  
 از پشیمانی عمل اقرار هان  
 همچو مصباحی فضا تاریک عیان  
 روشنایی بخش اذهان بین ما  
 دور سر اینان طواف هر لحظه ای  
 روی اینان باب ها شد باز هان  
 بر هم اینانی که باشند سربلند  
 بر همین افراد خاکی رستگار  
 رد لا دستی دعا جانب سما  
 چون که اینان در جهانی رستگار  
 با امیدی سر کنندشان با خدا  
 گشته زخمی پر جراحت ریش هان  
 گریه ها ممتد پیاپی لحظه ای



از خدا طالب که ما را عفوها  
رحمتی درخواست اینان از خدا  
ناامید از درگهش لا هر کسی  
پیش از موعد عمل کردی حساب  
همچو شب روزی عمل ها برملا  
همچو خورشیدی درخشان در حجاب

این بزهکاران چرا لا رستگار  
از عدم آگاهیش خوشحال ناس  
از تعلق جیفه دوری لا سرور  
زیر چشمی بر خودت گاهی نگاه  
در برابر خالقت حق را نه پاس  
تا به آنجا رهنمایت سو فنا  
خواب آلودی نه بیداری تو را  
دیگران را رحم فارغ از جهان  
در برابر هرم خورشیدی رها  
سایه ای باشی به این آن چون سحاب  
اشک می ریزی بر آن دلسوز آن  
اعتنایی لا به خود ای مهربان  
بر کسان گریان بخود لا گریه ای  
این چه علت دور از جانت گریز  
در گناهی غوطه ور قهری همان  
در میان چاهی مذلت غوطه ای  
فارغ از هستی به جانب ربا  
چون نبی صالح شوی در بین مان  
استقامت از خودی را برملا  
با تعقل هوشیاری ها همان

رو سما دست این کسان جانب خدا  
با امیدی از خدا طالب دلا  
بخشش او دور از هر کاهشی  
بررسی کن هر حسابی را کتاب  
هر وجودی کیفری دارد دلا  
صبح روشن باش گیری آفتاب

### خطبه ۲۲۳

#### چگونه زیستن

نادرست تر شد دلا برهان کار  
عذر این اشخاص باشد بی اساس  
هان چه دارد این جهان ورزی غرور  
ای بشر خاکی چه علت در گناه  
گویا مغرور گشتی ناسپاس  
گام در راهی نهی ویران سرا  
درد داری نیست درمانی تو را  
بر خودت لا رحم راحم بندگان  
آن کسی را سایه ای باشی دلا  
بس چه سوزان در برابر آفتاب  
ناتوان بیمار بینی سست جان  
هان چه علت در برابر ضعف جان  
در بلا سختی صبوری پیشه ای  
جان هر کس بر خودش باشد عزیز  
آن چنان خوابی بدور از ترس هان  
مبتلا بر قهر خالق پنجه ای  
از تعلق جیفه دنیایی رها  
بین صالح خود کنی اصلاح هان  
ضعف دل را می کنی درمان دلا  
خفته چشمت از میان بردار هان

در تغافل تا به کی ای مردمان  
 در تمامی لحظه خالق را ثنا  
 یادآور روی گردانی ز حق  
 روی خالق جانبیت ناظر دلا  
 او پذیرا عفوهای خلق را  
 علتی لا از خدا ببریده ای  
 ما که بی مقدار عاجز ناتوان  
 علتی لا ای بشر عاصی بر او  
 آرمیدی در پناه ایزدی  
 نعمتی بس بی کران دارد خدا  
 از تو نگرفته است پاداشش دلا  
 رو به موتی کایناتی در جهان  
 پرده می پوشد به روی هر گناه  
 دور گشتی از مصیبت از بلا  
 در چه فکری هان چه سر داری دلا  
 خالق را یاد بس سوگند هان  
 خود به زشتی خُلق و اخلاق انحراف  
 نعمتی دارد خدا بس بی کران  
 حق گویم هر سخن حق بشنوی  
 دور از ما این جهان هستی دلا  
 عبرت از دنیا بگیری آشکار  
 حمل باری می کنی بر دوش هان  
 آن توانایی بگیری از بشر  
 بر تو گوید لا دروغی این جهان  
 کرده باشد ما شما را مردمان  
 پند گویان را تو کردی متهم  
 خانه ها درهم فرو افتاده بین  
 عبرتی دیگر ز دنیایی فنا

از تعلق جیفه دوری هر زمان  
 انس گیری با خدا در لحظه ها  
 علتی لا با حقیقت منطبق  
 درب رحمت باز باشد برملا  
 با کرم احسان خود او ربنا  
 هان توجه غیر خالق کرده ای  
 با قوا نیرو خداوند جهان  
 نعمتش را می خوری او بس نکو  
 سایه رحمت بر سرت بکشیده ای  
 هر که را خواهد بر او روزی عطا  
 پرده اسرار نکرده است برملا  
 گر به دور احسان خالق رب جان  
 غرق نعمت بی کران خود را نگاه  
 شکر نعمت را بجا آور ثنا  
 خالقت را کن تنایی لحظه ها  
 بین دو فردی اگر قدرت عیان  
 بنده ای محکوم ما بین اختلاف  
 لیس مثل له خدایی مهربان  
 این تویی خود را فریبی داده ای  
 از تعلق جیفه دنیایی جدا  
 بر تساوی دعوتی تا رستگار  
 با تحمل درد عضو اعضا همان  
 درد عارض ضعف جسمی بیشتر  
 علتی لا این جهان مغرورتن  
 ما خود عامل کاذبان در این جهان  
 راستی را کذب دانستی اثم  
 شهر ویران را کنی رویت همین  
 از تعلق جیفه ها گردی جدا

با حقیقت آن زمانی آشنا  
واقعیت را ببینند شد عیان  
خوب افراد آن کسانی رستگار  
گر ذخیرت توشه هایی جاودان  
عاریت فانی فرار از آن همان  
در قیامت روزگرای مردمان  
عاریت دنیاچه دارد جز زوال  
بس علایم هولناکی با یقین  
پیروان هردین به آن ملحق همان  
تحت فرمان پشت سر فرماندهان  
گام ها جانب به حق آرام جان  
سوی حق جانب خدایی مهربان  
لا پذیرش عذرهای مردمان  
آن براهینی بجویی حق عیان  
اخذ کن جانب سعادت خانه ای  
از جهان فانی سفر جانب خدا

گر تمامی شب به روی خارها  
بس گزنده خارها عمری سپر  
این طرف آن سو کشان تا ناکجا  
از ستم ظلمی کنم دوری همان  
همنشین با انبیایی با خدا  
از ستم دوری کنم ای مردمان  
با تعلق جیفه ها دوری ز کیش  
عاریت دنیا چه دارد ای رها  
سوی خالق کن فراری زود همان  
از عقبلای یاد روزی گفت مرا

آن زمان دل سوز گردید ای شما  
پند گویان راستگو در بین تان  
از فنا مردم پریشان روزگار  
این سرافانی جهانی خوب هان  
به مکانی خاک دنیا مردمان  
آن کسی جانا سعادتمند هان  
هان گریزان از حرامی سو حلال  
آن زمان را یاد می لرزد زمین  
آشکارا مردمان ببینند شان  
هر موحد سوی معبودش روان  
چشم ها جانب فضایی باز هان  
در صراطی گام بردارید هان  
بس براهینی که باطل آن زمان  
جستجو عذری پذیرش آن زمان  
از سرا فانی جهان ره توشه ای  
باربند از این جهان جانب خدا

#### خطبه ۲۲۴

##### عدالت اجتماعی پرهیز از رشوه

خالقی را حمد سوگندی دلا  
خار سعدانی بخوابم تا سحر  
یا به غل زنجیر بندند دست و پا  
این برایم بهتر است ای مردمان  
روز رستاخیز را ییادی دلا  
دور از من غصب بیت المال هان  
لا ستم بر کس به خاطر نفس خویش  
هر اثر آثار روزی رو فنا  
کهنگی پوسیدگی ها شد عیان  
باز سوگندی خورم بر ربنا

تاز بیت المال بخشم بار را  
 با شکم خالی به سختی روز هان  
 رنگ صورت تیره زلف افشان همان  
 در شداید زندگانی عمر را  
 با گرفتاری گذر ایام را  
 گفته هایش را شنیدم چند بار  
 آنچه را از من طلب او خواستار  
 دست بردارم به میل ایشان همان  
 آزمونی نزد جسمش همچنین  
 از حرارت میله هان سوزد چه سود  
 از حرارت میله آهن ناله هان  
 با حرارت میله دوزخ برملا  
 کیفری بینم شود وزری و بال  
 در درون آتش مرا کیفر جزا  
 سردهی من نیز نالم لحظه ای  
 افتمش کیفر عذابی خود همین  
 آمدش دیدار ما شخصی دلا  
 بود معجونی درون ظرفی عطا  
 با دهن آبی چوقی ماری همین  
 تحفه ای بودش به رشوت مردمان  
 این دو بر ما اهل بیتی لا که خیر  
 وای بر تو بر تو گریند مادران  
 بر تو گریندشان پیایی هر زمان  
 تا فریبی داده از دین من جدا  
 یاشدی جانا چو مجنون در چرا  
 عقل را ضایع نمودش حسن لا  
 گر به من هفتگانه اقلیمی عطا  
 با تمامی ثروتش بخشد مرا

خواست از من صاعی از گندم دلا  
 چون تهی دستی دیدم آن چنان  
 کودکانش را دیدم مردمان  
 رنگ صورت نیلگون در بین ما  
 پشت سرمی کرد با سختی بلا  
 در تردد بود از من خواستار  
 او گمان کرد دین خود را وا گذار  
 از عدالت راه و رسم عادلان  
 آهنی را داغ کردم آتشین  
 آن چنان فریاد زد نزدیک بود  
 بر تو گریند ای عقیل آن باکیان  
 آزمونی بود ما بین دو تا  
 گر تو را بخشم ز بیت المال مال  
 خشمگین از کار من گردد خدا  
 از حرارت میله آهن ناله ای  
 یاد آن آتش الهی دوزخین  
 بس حوادث اتفاقی بین ما  
 پر ز حلوا ظرف سر پوشیده را  
 گوییا آن ظرف پر حلوا عجین  
 من از این کارش شدم بیزار هان  
 هدیه است این یا زکاتی یا که غیر  
 هدیه باشد لا زکاتی غیر آن  
 مادرانی بچه مرده هم چنان  
 با روش دینی شدی وارد مرا  
 خود پریشان عقل گشتی هان چرا  
 برملا هذیان گویی بین ما  
 خالقی را یاد سوگندی دلا  
 آن چه در زیر آسمان ها برملا

مرتکب کاری شوم باشد خطا  
دانه جویی را که باشد پوسته ای  
هر وجودی می خورد روزی خدا  
ای جماعت دور از من انجمن  
از دهان بیرون ملخ ها ریزدش  
عاریت لذت که دارد بی شمار  
از خدا امداد جویم هر زمان  
لغزشی زشتی به دور از جیفه ای

### خطبه ۲۲۵

#### کمک از خدا در مشکلات اجتماعی

آبرویم را نگهدار ای خدا  
تتگ دستم گر چه شخصیت مرا  
از تو روزی را طلب چون کاینات  
از تو خواهم عفو خواهم ای خدا  
آن که بر من کرد عطایی ای خدا  
با نداری آزمون کردی مرا  
قادری مطلق تویی ای ربنا  
اختیار ما تمامی بندگان

### خطبه ۲۲۶

#### عبرت گرفتن از روزگار

این سرا فانی چه دارد جز فنا  
خانه دنیایی پر از آسیب ها  
از سلامت دور مردم روزگار  
با تحول دوره هایی گونه گون  
دور از امنیت آسایش دلا  
اهل دنیا در هدف تیری بلا  
بندگان توحید ما آگاهتان  
می گذارید ای شما یاران فنا

گر فقیرم بی نیاز از ما شما  
هان مفرمالکه دارای ربنا  
هر وجودی را تو بخشیدی حیات  
از بدی افراد بد کاری جدا  
همتی تا شکر نعمت را ادا  
صبر حاصل پیشه از باطل جدا  
هر وجودی را تو بخشی چیزها  
دست رحمان آن خدایی مهربان

حیله نیرنگی میان ما بر ملا  
پر ز نیرنگ حیله ای بی حد بلا  
حالتش ثابت نه هان ناپایدار  
اجتماعی با تمدن واژگون  
رو به نابودی فلاکت گر فنا  
تیرهایش مرگ آور با فنا  
جای پای آن کسانی گام هان  
پیش از ما یا شما طی راه را

بس چه اطول زندگانی آن کسان  
 هر اثر آثارشان بیش از شما  
 رو به خاموشی صداها ناگهان  
 گر چه خالی سرزمین اینان دلا  
 بس اثر آثارشان کتمان سرا  
 بس بلندا قصرهایی استوار  
 زیر خاکی دفن شد مدفون خاک  
 همچو قصری رو به ویران گورها  
 ساکنان گورها از هم جدا  
 ظاهراً آرام جایی و همناک  
 در مکانی جا گرفتند این کسان  
 دور از همسایگانی ای رها  
 فارغ از دنیا به جانب قبرها  
 فارغ از دیدار هم اینان دلا  
 بین خاکی سنگ اینان مردمان  
 ما بدنبال این کسان راهی دلا  
 در امانت گور مانند این کسان  
 تا به روزی مردگان از قبرها  
 آزمونی آن زمان ای مردمان  
 هر کسی را باز گشتی سمت او  
 خوش دلان آنان ذخیرت توشه ای

#### خطبه ۲۲۷

##### عارف انس با خدا

انس گیری با محبان ای خدا  
 هر که بر خالق توکل کرد هان  
 بر تمامی سر پنهانی خدا  
 آشکارا رازها بر کردگار  
 داغ دار آن دل به دیدارت خدا

خانه هاشان از شما آباد هان  
 در میان بس دیده هایی برملا  
 جسم شان پوشیده خاکی شد نهان  
 بعضی از آثارشان شد رو نما  
 زیر خاکی دفن لا رویت دلا  
 با بساط عیشی و خرم ای نگار  
 همچو گوری تنگ تاری هولناک  
 خانه دنیایی سرا فانی دلا  
 جنب هم خوابیده از هم دورها  
 در بلا سختی گرفتاری مغاک  
 با محیطی انس لا اینان همان  
 گر چه نزدیک هم ز همدیگر جدا  
 در درون خاکی نهان لا برملا  
 هر یکی فرسوده تن در دخمه ها  
 در دهان خاکی فرو بلعیده جان  
 آن کسان رفتند و ما طی راه را  
 عمرهایی در گذر تاریخ هان  
 خیز بردارندشان جانب خدا  
 توشه تقوایی همان روزی عیان  
 لم یلد یولد خدایی بس نکو  
 از سرا فانی جهان هر بنده ای

بین آنانی جیبیان با وفا  
 بی نیاز از این و آن ای مردمان  
 آنچه در دل داردش او آشنا  
 هر یکی را دیدگاهی آشکار  
 گر چه در دل جای داری قرب لا

ذکر یادت مرهمی بر سینه چاک  
جان پناهی ای خدای مهربان  
رشته هر کاری به دستت مهربان  
هان شروعش با خدا تا انتها  
تا به آن راهی هدایت رهنما  
پاییند عهدی بمانم هر کجا  
تا به آنجایی هدایت جنب یار  
از سرا فانی جهانی بگذرید  
خارج از عدلت مرا کیفر به فن  
رحم کن بر ما تمامی بندگان

ویژه آن کس را که باشد رستگار  
از کجی ها آزمون جانب به راست  
پشت سر بس فتنه هایی ناپسند  
دور از هر بد که با نیکان نشست  
بین مخلوقات عالم بس نکو  
بهرمند از خوف بودش گر رجا  
دور از مردم به جانب ربنا  
گمراهان هادی گران درمانده هان  
گمراهان گم کرده راهی را مبین  
همچو سلمان شو تو را بخشند جود  
هر وجودی مرگ دارد غیر از او

تا که بیعت بین خلقی برملا  
از شما دوری از این خلق انجمن  
بسته می کردم که از بیعت جدا

گر چه تنهایی بباشد و همناک  
از برابر هر مصیبت دور هان  
رو به جانب درگهت مردم روان  
هر چه کاری در جهان رویت دلا  
آن زمان درمانده گردهم گر خدا  
همچو صالح بنده ای باشم خدا  
ما بشر را رهنما تا رستگار  
با توکل می توان آنجا رسید  
با کرم لطفی پذیرش جان من  
با عدالت خویش رفتاری نه هان

#### خطبه ۲۲۸

#### سلمان فارسی

خیر پاداشی دهد پروردگار  
درد بیماری دل جانا بکاست  
سنتی را کرد احیا پایبند  
با کم عیبی پاک دامن در گذشت  
تحت فرمان کردگاری بود او  
از الهی کیفری پاداش ها  
همچو شمعی رو به خاموشی دلا  
مردمان ماندند با افکارشان  
آن که هادی گر به دور از هر یقین  
بین خلقی رهنما سلمان ببود  
مرگ دارد هر تولد ای نکو

#### خطبه ۲۲۹

#### بیعت با مردم

دست هایم را گشودید ای شما  
دور از دستانتان دستان من  
دست خود را می گرفتم از شما

سوی آبشخور به جانب من نه فر  
بر زمین افتاد و پاره کفش ها  
له شدند شان تا که بیعت برملا  
تا که با من بیعتی این مردمان  
پیرمردان سوی بیعت شد روان  
با قدی خم راست راکع ساجدان  
سوی دیگر بی نقاب آن دختران  
با ولی المسلمین مولا علی

### خطبه ۲۳۰

#### یاد مرگ سفارش به نیکوکاری

از خدا ترسید لا از دیگران  
توشه تقوایی ذخیرت از جهان  
مایه آزادی شما آزادگی  
از هلاکت دور باشید ای شما  
آنچنان کن زندگانی در تلاش  
هر که با تقوا الهی رستگار  
می توان بر آرزوهایی رسید  
با عمل نیکو به جانب کردگار  
توبه باشد سودمند ای دل منال  
دل قوی کن تا به آرامش رسی  
دم غنیمت سوی اعمالی نکو  
پیش از موعد که دنیا ترک هان  
توشه اعمالی ذخیرت آخرت  
نامه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
مرگ لذت را کند نابود هان  
دور سازد از هدف ما را دلا  
او کند ما را ملاقات ای رها  
او هموردی است غالب بین ما

بسته دربی را کلیدی باشد آن  
تا سرا باقی جهان راحت همان  
خوف از خالق علایم بندگی  
از تعلق جیفه دنیا هم جدا  
کسب روزی کن به تقوا تا معاش  
از گناهی دور گردد ماندگار  
هر چه خواهی می شود خواهی پدید  
همچو طایر رو به بالا طیر یار  
هر دعایی استجابت رو کمال  
کاتبان هر لحظه ثبّتی نامه ای  
با چنان شدت شتابد نیک رو  
با بلا تیری هدف مرگی همان  
بر شما باشد ذخیرت منزلت  
تا شما را رهنمون جانب بهشت  
خواهش نفسی کند تیره همان  
دم غنیمت تا ذخیرت توشه را  
گر چه دور از مرگ ما باشیم ما  
کینه توزی چون شتر باشد دلا



دام‌هایی پهن ما بین شما  
 هر بلا سختی و رنجش برملا  
 همچو آن یک جوجه تیغی تیرها  
 قهر دارد بس بزرگ ای مردمان  
 لا خطا تیرش بیندازد هدف  
 روی هر فردی بیفتد سایه مرگ  
 لحظه جان‌کندن به یاد آور دمی  
 آن زمان را یاد از تن روح هان  
 خاطرات تلخ ایامی به یاد  
 مرگ آید ناگهانی بین ما  
 چون که مرگ آید میان ما ناگهان  
 بس کسانی مرگ را نابودها  
 با ورود مرگ خالی خانه‌ها  
 سهم هر یک طبق قرآنی جدا  
 نفع از مرده نگیرند دوستان  
 تا جلو مرگی بگیرد آن زمان  
 از مذمت دور همسو مرگ هان  
 خود مهیا تا بدور از این جهان  
 بر شما آن زاد راهی منزلت  
 با گذر ایام دوران زندگی  
 دور باشید از غروری هر زمان  
 یادی از آنان که دوشیدندشان  
 آن چنان غافل گرفتار جهان  
 رو به نابودی جهان ای مردمان  
 خانه‌ها تبدیل گورستان دلا  
 مرده دور از این جهان ای مردمان  
 دور از هر گریه‌هایی این کسان  
 از حرامی بر حذر ای مردمان

با حیل مگری ببندد دست و پا  
 سویتان پرتاب بی حد تیر را  
 می‌کند پرتاب دایم سوی ما  
 دشمنی او شد مداوم بین مان  
 صید مروارید جانی از صدف  
 بس شداید را تحمل همچو برگ  
 بیهشی را یاد با مرگ همدمی  
 می‌شود خارج به جانب آسمان  
 آن زمان رویت که تن نابود باد  
 چون زلازل سیل مرگی برملا  
 گفتگو ما بین مان خاموش هان  
 متحد افراد را از هم جدا  
 وارثان میراث خواران برملا  
 سهم هر یک وارثانی برملا  
 آن توانایی نه کس را مردمان  
 دور از هر گریه زاری مردمان  
 در تمامی لحظه کوشا مردمان  
 توشه زادی را به همراهت روان  
 توشه زادی را ذخیرت آخرت  
 آن چنان کن زیستی تا بندگی  
 امتی پیشین به یادآریدتان  
 این جهان را همچو گاوی فرض هان  
 دور از فرصت فراموشی همان  
 تازه کهنه کهنه تر گردد عیان  
 ارث این آن می‌شود سرمایه‌ها  
 دور از نزدیک و خویشانش همان  
 دعوتی را لا جواب ای مردمان  
 حيله گر نیرنگ باز است این جهان

بخششش را باز پس گیرد دلا  
پوششی بخشیده گیرد از تنش  
می شود خالی بدور از هر حجاب  
بی دوام آسایش دنیا دلا  
دایمی باشد بلا سختی آن  
زاهدان یک عده کم از مردمان  
زندگی دارند در دنیایشان  
این کسان دنبال رو اعمالشان  
دور از زشتی به جانب نیک هان  
در تکاپو این کسان ای مردمان  
زنده دل آن کس که مرگی رابه یاد  
این کسان مرگی کنند نابود هان

### خطبه ۲۳۱

#### توصیف پیمبر اسلام

آنچه ابلاغی به ایشان شد دلا  
هر پیام از وحی کردش آشکار  
بس شکافی اجتماع را مردمان  
دور از هر کینه توزی دشمنی  
بین خویشان آشنایان وحدتی

### خطبه ۲۳۲

#### رعایت امانت در بیت المال مسلمین

این که می بینی به بیت المال هان  
از غنایم گردد آمد بار آن  
با جهادی شد فراهم بیت المال  
گر تو هم همراهشان بودی جهاد  
هر کسی را دست رنجی مردمان

با تولد مرگ با مرگی رها  
مرگ چون آید سراغش دامنش  
جز کفن پوشش ندارد چون سحاب  
سختی اش پایان ندارد با بلا  
از تعلق جیفه خود را وا رهان  
دور از دنیا پرستی زاهدان  
دور از آلودگی های کسان  
با بصیرت با توانا بین تان  
در تلاشی این کسان دور از جهان  
بنگرنشان اهل دنیا را همان  
بس بزرگ اینان که مرگی نیست باد  
تا رها از جسم خاکی آن روان

بین امت او یکایک برملا  
بین امت مسلمینی رستگار  
با چنان وحدت بکرد اصلاح آن  
بین شان وحدت میان امت همی  
دور از هر دشمنی با امتی

نیست شخصی مال من ای مردمان  
هر یکی از مسلمین را سهم هان  
مسلمین را سهم باشد تا به حال  
همچو آنان داشتی سهمی به داد  
دست رنج اینان نه مال دیگران

## خطبه ۲۳۳

## بلاغت اهل بیت علت سقوط جامعه

من شما را می‌کنم آگاهتان  
آن زمانی بین مان گوید سخن  
ذهن گر آماده باشد گفتمان  
ما امیران سخن هستیم هان  
سایه افکن شاخه های آن درخت  
در زمانی زندگی ای مردمان  
بین مردم حق طلب بی قدر هان  
در گرفتاری گناهان مردمان  
پیر مردانش گنه کاران روز  
آشنایان سود جویان آن زمان  
خردسالان دور از هر احترام  
مستمدان را رها از خود همان

## خطبه ۲۳۴

## تفاوت بین انسان ها

گونه گونی در سرشتی برملا  
آدمی ترکیبی از شیرین و شور  
هر که با همجنس خاکش قرب هان  
همچو قطب آهن ربایی مردمان  
حاصلش این کم خرد زیبا رخی  
زشت رو بینی که عقلش ایده آل  
پاک طینت خلق بدبینی یکی  
با پریشان عقل چون دیوانگان  
آن دگر بینی سخنور با کمال  
بس تفاوت بین خلقت شد پدید

عضوی از اعضای انسان شد زبان  
خود مهبیایی کند بر انجمن  
لحظه ای مکتبی نباشد بین مان  
چون درختی ریشه گفتاری همان  
جهل دیدش سایه علمی بست رخت  
حق گویان اندک اند ما بین مان  
راستگویان از زبان عاجز همان  
بین خود سازش همان هم داستان  
بس ریاکار عالمانش چون تموز  
بس جوانانی بد اخلاقی همان  
حرمتی لا بر بزرگان جز سلام  
آن توانگرزادگانی حیف جان

بس تفاوت بین مردم ای رها  
سخت نرمی از همان آغاز دور  
بعد و قربی را به رویت بین شان  
جذب یکدیگر شود ما بین شان  
دیگری قامت بلند کم همتی  
قامتی کوتاه بینی خوش خیال  
دیگری بینی چه خوش قلبی همی  
فارغ از هستی زمینی آسمان  
پاک طینت دل به پاکی لا جمال  
این تمامی را خداوند آفرید

## خطبه ۲۳۵

## در عزای پیمبر اسلام

رشته ای شد پاره با مرگت قبول  
 قطع شد دیگر پیام از آسمان  
 مرگ شد خود یک مصیبت بین ما  
 در عزایت خلق کردند ناله ای  
 از مکان هستی دنیا دور هان  
 خلق گیتی در عزایت ای رسول  
 امر کردی بر شکیبایی مرا  
 مرگ حق است یا علی هر کس رود  
 آن قدر می ریختم اشک ای رسول  
 درد جان کاهی بماند جاودان  
 زندگی را نیست جانا بازگشت  
 با پدر مادر فدایت ای نبی  
 در حضورش یاد کن از ما رسول  
 خاطراتی را خطوری خاطر آر  
 زنده جاوید آن کسی باشد دلا  
 پاره شد گر رشته پیوندی قبول  
 آیه قرآنی به اجماع فهم هان  
 نیست بادا هر وجودی جز خدا

## خطبه ۲۳۶

## مشکلات هجرت

راه و رسم آن نبی را پیروی  
 هر خبر اخبار را راوی نبی  
 تا به منزلگاه عرج چون رسید  
 بر علی می گفت ختم الانبیا  
 حلقه زد در چشم حضرت اشک ها  
 آری ای انسان خاکی در زمین  
 هر سؤالی طرح از او پرسشی  
 شرح می داد هر خبر را بر علی  
 ماجرا شرحی ز رخدادی پدید  
 چون که رویت پای مولا را دلا  
 چون علی را دید تاول زخم پا  
 این چنین مردم در عالم کم همین

## خطبه ۲۳۷

## سفارش به تقوا و نیکوکاری

زنده محکم در جهانی استوار  
 پس عمل نیکو دهید انجام هان  
 راه باز است توبه ای باید بجا  
 دور از هر ناامیدی با امید  
 دم غنیمت تا نفس داریدتان  
 هر ملک آثار را ثبتی همان  
 با تلاشی جهد هر کس مردمان  
 این سرا فانی جهانی حق نما  
 از گذرگاهی شود عابر کسی  
 توشه بگیرید از دنیایتان  
 تا زمان مرگی بشر را مهلتی  
 پوزه نفسی را بیاید زد مهار  
 دور از طغیان گناهان آن زمان  
 اختیارش دست خود باشد دلا  
 این چه توفیقی است ما را داده حق  
 ای شما خوبان به خوبی مهربان

## خطبه ۲۳۸

## سرزنش داوران

پست خویانی درشت خوشامیان  
 هان تجمع گشته در هر گوشه ای  
 هر که طالب دین پذیرفت حکم دین  
 دانشی را یاد با طرحی که کاد  
 یار اینان شد خدایی مهربان  
 این کسان دین آورانی راستان  
 در تمامی لحظه خالق را ثنا  
 شامیان فردی گزیدند در حکم

همچو کوهی جلوه ایمان پایدار  
 بسته لا پرونده جانا بین تان  
 چون فراری را خدا خواهان دلا  
 توبه دربی باز عذری از حمید  
 توبه دربی بسته لا ای مردمان  
 توشه تقوایی ذخیرت ثبت آن  
 توشه از ایام خود گیرد همان  
 معبری را جایگاهی بین ما  
 از سرا باقی جهان آگه همی  
 از خدا ترسید لا از مردمان  
 داده خالق تا عمل نیکو همی  
 دست خود گیرد تصاحب اختیار  
 در اطاعت کردگاری مهربان  
 از جهانی رحل تا جانب سما  
 خوش به حال آن کس که با حق منطبق  
 با عمل نیکی جدا از جسم جان

بس فرو مایه هم اینان بردگان  
 با گروهی مختلف افراد همی  
 باشد عقلی با هنر جانب یقین  
 آزمایند آزمونی را به یاد  
 مرتکب کاری مفیدی این کسان  
 دور از انصار و از هجرت کنان  
 یاد خالق بهترین زکری دلا  
 بین شان محبوب بودش شد علم

انتخابی آن کسی را بین تان  
این چه بدبختی است حاکم بر جهان  
بین مردم دایماً در گفتمان  
بندها برید دور از زه کمان  
بین هر یک مسلمین صلی دلا  
خود میان امت به جنگیدن عیان  
جنگ و آشوبی به پا کردش اثم  
روی در رو عمرو عاصی برملا  
مرز اسلامی به دست گیریدتان  
خانه هایی در هدف تیری دلا  
در پی فرصت که تیری را رها

مایه دانش شد حیاتی بین ما  
حاصلش شد بردباری مردمان  
با سکوتی حکمتی شد برملا  
همسفر با حق به کلی ائتلاف  
جان پناه مردمانی بردبار  
با هم اینان باطلی از حق جدا  
با درایت عقل اینان با قرآن  
خود عمل کردندشان دین شد مبین  
بین خویشان داده اینان شرح حال  
حافظانش کم چه اندک رستگار  
عاملان اندک به دور از جاهلان

می روم گاهی و برگشتی همان  
با دگر پیغام وارد شهر همان

ای شما شامی جماعت مردمان  
مایه خرسندی نبودش بینمان  
کارتان با ابن قیسی شد عیان  
فتنه باشد جنگ ما دوری از آن  
از نیامی لا برون شمشیر را  
راست می گفتش اگر علت چه هان  
گر دروغی گفت خود را متهم  
داوری با ابن عباسی دلا  
دم غنیمت مرزها را حفظ هان  
یک به یک میدان جنگی شهرها  
دشمنان با حيله مکرى بر ملا  
خطبه ۲۳۹

#### فضائل اهل بیت پیمبر اسلام

با رسالت خاندان مصطفی  
جهل را نابود کرد از بین مان  
ظاهری دارند صفا باطن دلا  
نیست ما بین این کسانی اختلاف  
این کسان همچون ستونی استوار  
حق با این فردهایی برملا  
ریشه کن باطل زبانان بین مان  
آن چنان شایسته دانستند دین  
آنچه بشنیدند اینان نقل قال  
بین خلقی راویانی بی شمار  
راویان دانش میان خلقی عیان  
خطبه ۲۴۰

#### سرزنش موضع گیران

با سخن عثمان به حیرت مردمان  
با پیامی خارج از یثرب همان

دور از شهری شوم خارج دلا  
ترس از آن دارم گنجهکاری عیان

تحت فرمان حاکمیت مردمان  
در صراطی حق حقیقت آشکار  
با ذخیرت نامه اعمالی همان  
نامه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
عزمتان جزمی رها از این جهان  
دور از عشرت خوشی ایام ها  
کرده تاری شب فراموشی دلا  
عزم جزمی تا رها از این جهان  
با جهاد اصغر دلا اکبر به یاد  
ملک جان را فاتحی صاحب زمان

بر اهالی اهل کوفی نامه‌ای  
بس مقامی بین اعرابی نگاه  
داده بر ما نعمتی بس بی شمار  
آن چنان شرحی دهم رویت همان  
از مهاجر فرد بودم بین شان  
سرزنش او را دفاع از او دلا  
از مذمت او جهان را کرد سلب  
کارشان پورش به عثمان بود همان  
خشمگین از کار عثمان مردمان  
مردمان جانب به من بیعت کنان  
آن مدینه مردمان دوری از آن

حال آوردی تو پیغامی مرا  
آن قدر از او دفاعی مردمان

### خطبه ۲۴۱

#### رغبت به جهاد

شکر نعمت را ادایی هر زمان  
دم غنیمت بر شما داد اختیار  
سبقتی گیرید از هم مردمان  
بهتر آن باشد روان جانب بهشت  
همتای باید تلاش ای مردمان  
ارزشی والا به دست آری دلا  
خواب شب تصمیم روزی را فنا  
رو فنا همت بلند ای مردمان  
باب جنت باز با باب جهاد  
شکر یزدان دادگستر در جهان

### نامه ۱

#### افشای سران ناکثین ترغیب مردم برای

#### جهاد

از امیرالمؤمنین مولا علی  
در میان انصار دارند پایگاه  
حمد رحمان خالق پروردگار  
با خبر از کار عثمان مردمان  
عیب از عثمان گرفتند مردمان  
کمتر از افراد دیگرای رها  
مردمی را سوی عثمان کرده جلب  
آن دو دیگر طلحه با زبیر هان  
عایشه از سوی دیگر ناگهان  
عده ای بر پا شدند کشتندشان  
مردمی از شهر بیرون راندهان

آن حوادث دیگ آشوب آفرید  
یورشی ما بین مان شد آشکار  
در جهادی ضد دشمن شرکته  
دشمنان مغلوب وحدت مردمان

## نامه ۲

### سپاس از مجاهدان

خواستاریم ما ز خالق بر شما  
شکر نعمت را عطایی کن ادا  
شکر نعمت نعمتی افزون همان  
چون فرا خواندم شما را شرکته  
اتحادی بین همدیگر جهاد  
با مطیع از هر یکی دوری ز شر

تا به جایی یورشی آمد پدید  
پایه های فتنه ای شد استوار  
سوی آن فردی روان فرماندهی  
با کمک خالق خدایی مهربان

## نامه ۳

### بی اعتباری دنیای حرام

متهم با لفظ مردم کرده اند  
در ازایش بیست کم صد داده ای  
دست خطی از گواهان رد گناه  
با شنیدن خشمگین شد آن چنان  
لا نگاهی بر نوشته ات خط همی  
خانه قبری منتقل چون دخمه ای  
دور از اموال دیگر چشم از  
آن زمانی می شود گردی تو پست  
دین فروشی حکم شرعی را زنی  
رایگانی مشورت ها دادمی  
خانه دنیایی به سستی لانه ای  
هر زمان با یاد آن لا لحظه شاد  
با گذر تاریخ گویا هر زمان  
نفس ها عاصی بیاید کرد رام

این چنین پیغام ما را داده اند  
پول این ملک از کجا آورده ای  
خانه را کردی سند زیرش گواه  
گفت آری ای امیرالمؤمنان  
می رسد روزی سراغت آن کسی  
تا تو را بیرون کند از خانه ای  
ای شریح اندیشه کن فکری بساز  
خانه دنیا آخرت خارج زدست  
مال غیری را به مال افزون کنی  
ای شریح گر نزد من می آمدی  
دور از رغبت خرید خانه ای  
با وزش بادی خرابی رابه یاد  
آن سند را می نوشتم رایگان  
عاریت دنیا چه دارد با حرام



خانه دنیایی چه دارد شادمان  
 ای بشر خاکی به دور از دنیوی  
 خانه دنیایی است این فانی سرا  
 بنده خواری می خرد دنیای دون  
 این سرا فانی جهانی بس غرور  
 این سرا دنیا بیاید بررسی  
 آفتی دارد بلایی بیکران  
 با هوا سستی هوس ها روبرو  
 خانه بابی را گشاید روی آن  
 عاریت دنیا چه دارد این سرا  
 رخت بندد تا رها از این جهان  
 این سرا فانی خریدارش کسی  
 ترک دنیایی کند جاوید هان  
 با خدایی کن تجارت هر زمان  
 بس چه اجساد بزرگان پادشاه  
 جان جباران سلاطین این جهان  
 زیر خاک همراه فرعونان دلا  
 گردآور بس چه اموالی گران  
 قصرهایی بس چه محکم ایستا  
 بس چه اموالی زری افروختند  
 روزگاری می رسد دلوایسی  
 نامه اعمالی ذخیرت توشه ای  
 متقی دوران سعادت مند هان  
 واقعیت انبیا هر یک گواه  
 از درونی نفس هرکس شد جدا  
 با سلامت بگذرد از این جهان

توشه تقوا لا ذخیرت ترک آن  
 کشت آن محصول رویش اخروی  
 بنده ای آماده کوچ از آن دلا  
 از حقیقت دور با خواری زیون  
 رو به ناپودی فرار از هر سرور  
 یک جهت دنیا بلا دارد بسی  
 با مصیبت های بی حد در جهان  
 باقوا نفسی که شیطان زشتخو  
 با هوا همراه گردد سست جان  
 از کسی آن را خریداری دلا  
 ماترک بر آشنایان محو جان  
 دور از عزت قناعت ای رهی  
 رو به دنیایی سرا فانی جهان  
 تا به دور از این سرا فانی جهان  
 زیر خاکی شد جدا صد پاره آه  
 حمیری تُبع و قیصرها عیان  
 کیفری بیندشان دور از سرا  
 لحظه ها افزون به اموالی همان  
 با طلا کاری مزین خود نما  
 همچو سیمرغی شدند خود سوختند  
 در برابر عدل گستر بی کسی  
 گر به همراهت شفاعت بنده ای  
 بس تبهکاران به بدبختی همان  
 ای بشر خاکی به دور از هر گناه  
 فارغ از دنیا تعلق جیفه ها  
 از سرا فانی به جانب آسمان

## نامه ۴

## روش گرایش عاملان

پیروی از ما که حاکم بر جهان  
غیر این صورت نبردی آن زمان  
تا کنی هان حمله ای بر دشمنان  
از نبردی دور او را بایستدش  
گر نبردی گرم باشد یا که سرد

گر اطاعت دشمنان اسلام هان  
با چنین افراد صلی مردمان  
یارگیری کن از آن افراد هان  
آن که از جنگی کراهت داردش  
دور از جنگی به از شرکت نبرد

## نامه ۵

## رعایت بیت المال

کن امانت را رعایت حق ادا  
آب و نانی بر تو لا دشتی از آن  
تا شوی خشنود ما راضی دلا  
تحت فرمانش ادا حقی همین  
یار من باشی توانایی به جد  
در صراطی گام تا راضی خدا  
این امانت را که اخذ عودت به ما  
صورت اموالی حسابت برملا  
بر تو باشم حاکمی رحمت وود  
در تمامی لحظه راضی ربنای

اشعث ابن قیس فرماندار ما  
پست فرمانداریت در آن مکان  
بین خلقی این امانت را ادا  
پیروی کن از امامی راستین  
بین خلقی حق نداری مستبد  
تحت فرمان حکم شرعی کار را  
ثروتی در دست داری از خدا  
حاکم شرعی خزانه دار ما  
ابن قیس امیدوارم با درود  
تحت فرمانم اگر خشنود ما

## نامه ۶

## شرعی بودن حکومت امام علی "ع"

چون ابا بکری عمر عثمان همان  
مردمان بیعت خودی را برملا  
آن خلیفه انتخابی بین ما  
رای ثابت لا تغیر هست خیر  
غایبان از حاضرانی پیروی  
از مهاجرها و از انصارها  
آن امامی منتخب را خواستند

بیعتی کردند با من مردمان  
با همان شرطی شرایط ای رها  
هر که حاضر بود در بیعت دلا  
را بکردش انتخابی لا که غیر  
پیرو از حاضر هر آن کس غایبی  
مسلمین را هست شورایی دلا  
بر امامت هر کسی گرد آمدند

پایبند عهدی بماند استوار  
 اغتشاشی گر میانشان برملا  
 رهنمایی آن گروهی را همان  
 تا به قانونی که بیعت برملا  
 خود مهیا تا که پیکاری عیان  
 هان نبردی می کنند شورائیان  
 از هوا نفسی اگر دور این کسان  
 دور از نفسی به دید عقلی عیان  
 خون عثمان پاک تر فردم کنون  
 قتل عثمان دور بودم برملا  
 حق بپوشانی خیانت برملا  
 جاهلان در گیر این آن مردمان

نامه ات خواندم به دور از پند بود  
 با جهالت گمراهی لفظ اش عیان  
 با بد اندیشی به زیر امضا تمام  
 مطالبی را بازگو چون جاهلان  
 مدعی دعوت هوس ها نفس ها  
 گفتمانی می کند بی ربط ها  
 از عدالت دور سر گردان دلا  
 دور از تجدید بیعت مردمان  
 تا که سر پیچی کند از حق همان  
 عیب جویی طعنه زن او بین ما  
 عیب جویی طعنه زن خود زیر گل

هر که خشنودی خدا را خواستار  
 بدعتی گر در میان باشد دلا  
 طبق آیین مسلمین شورائیان  
 باز گردانند شان افراد را  
 گر تعدی این کسان شورائیان  
 با چنین افراد گمراه جاهلان  
 می خورم سوگند بر جانم همان  
 گر معاویه گروهش مردمان  
 آن زمان دانند من نسبت به خون  
 خوب می دانید من از ماجرا  
 با خیانت متهم سازی مرا  
 بین مردم آشکارا حق عیان

#### نامه ۷

##### افشای سیمای معاویه

ذکر خالق با تحایا با درود  
 نامه ای زینت به زیور بود هان  
 دست خطی بود با تزئین کلام  
 نامه فردی است لا آگه زمان  
 دور از هادی و رهبر رهنما  
 او عنان اش دست گمراهی دلا  
 در میان حیرت که گمراهی رها  
 نیست بیعت بیش از یک بار هان  
 هیچ کس را اختیاری نیست هان  
 هر که سرپیچی از این بیعت دلا  
 او منافق هر که باشد او دو دل

#### نامه ۸

##### وادار ساختن معاویه به بیعت

بر محمد مصطفای حد درود

ذکر خالق واحدی یکتا و دود

ای بجلی فهم کن درکی مزید  
 قاطعیّت را ببیند گفتگو  
 یا شود تسلیم هان بی گفتگو  
 این امانی نامه را بی گفت همین  
 گر پذیرد صلح را بیعت بگیر  
 دور از جنگی به صلحی خواندنی

چون به دستت نامه ام جانا رسید  
 با معاویه چنان کن تا که او  
 گر پذیرد جنگ را مختار او  
 گر پذیرد جنگ را کوبی زمین  
 مردمان راحت ز خون ریزی اسیر  
 پایبند عهدی بماند ماندنی

#### نامه ۹

#### ادعای دروغین معاویه

از قریشی طایفی قدرت نما  
 تا نماند ریشه ای از او همی  
 ریشه ما را بخشکانند همان  
 زندگی از ما ربوند سلب ها  
 ترس و وحشت را به هم آمیختند  
 در میان شعبی ابی طالب مقام  
 تا شکست عهدی حوادث ماجرا  
 خورده شد با موریانه همچنان  
 بسمک اللهم بماندش جاودان  
 رویمان اینان گشودند جنگ را  
 تا که دینش بین مردم آشکار  
 کیفری بیندشان بس کافران  
 اتحادی بین مان شد هان عیان  
 حق و باطل بین مردم آشکار  
 یکدگر را چون حمایت در امان  
 دود آتش جنگ رویت شعله ها  
 نیزه هایی اهل بیت مصطفی  
 ابن حارث بود عبیده بین مان  
 مویه جنگی را و جعفر یاده ها  
 جان فدا کردند شهیدان بین عام

جای بس افسوس خویشاوندها  
 خواستند اینان کشند شان آن نبی  
 سال ها اندیشه کردند این کسان  
 هر چه را اندیشه انجامی دلا  
 فکر تحریم با غذاها خواستند  
 این کسان آنان سه سالی را تمام  
 با چنان سختی گذر ایام را  
 ماجرا این بود پیمان نامه هان  
 جز نماند از او کلامی مردمان  
 استقامت را نشان دادیم ما  
 خواست این بود آن خدایی پاسدار  
 بس چه پاداشی دهد بر مؤمنان  
 روی آور سوی ما افراد هان  
 یار دین آنان شدند شان رستگار  
 این قریشی با دگر طایف همان  
 حمله ور هر گاه دشمن سوی ما  
 مردمان را حفظ از شمشیرها  
 جنگ بدری را به یاد آرید تان  
 در احد یادی ز حمزه کن دلا  
 خارج از اینان چه افرادی بنام

مرگ شان تأخیر افتد بین مان  
 حال هم سنگ ام کسی باشد میان  
 ادعایی می کند به در میان  
 تحت فرمانم خدا را حمدها  
 قاتلان عثمان را ما بین علم  
 آن توانایی سپردن لا دلا  
 قاتلان عثمان بسی ما بین مان  
 گر ز گمراهی نداری دست هان  
 جانبت آیند جویا جمله عام  
 خود مبارز مردمانی در میان  
 ریشه دارند این کسان قدرت نما  
 دور از هر شادمانی آن زمان  
 با عموم مردمانی ناتوان  
 قاتلان عثمان تمامی جنگیان

زنده ماندند سرنوشت این بود هان  
 در شگفت از روزگارم مردمان  
 او چو من هاجر نه در اسلام هان  
 خالق را حمد شاکر هر زمان  
 خواستی از من که تسلیم ات کنم  
 فکر کردم شد یقین حاصل مرا  
 بر تو یا غیر از تو جایز نیست هان  
 جان خود سوگند خوردم بین تان  
 زود خواهی دید مردانی بنام  
 فرصتی لا بر تو اینان آن کسان  
 خشک و دریا کوه و صحرا هر کجا  
 گر ملاقاتی کنی این مردمان  
 قاتلان عثمان عموم مردمان  
 از مجازات هر یکی ما ناتوان

#### نامه ۱۰

##### سیمای پنهان معاویه

آن زمانی جامه رنگین ات عیان  
 جامه دنیایی که عاریت دلا  
 با کذایی شادمانی مکرها  
 تا که رغبت سوی دنیا برملا  
 حکم دنیا را پذیرفتی چرا  
 همچو گردابی بلا در منجلا  
 لا رهایی از مکانی دل کباب  
 یاد روزی کن بیفتی هاویه  
 هر کتابی را حسابی ای رهی  
 می رسد از راه آن وقتی فرار  
 دل به امیدی توکل کن بجا  
 در درون چاهی مذلت ماندنی

لحظه رسوایی چه خواهی کرد هان  
 جلوه زیبایی مزین جامه ها  
 آن چنان با حيله دنیایت تو را  
 بر خودش مشغول سرگرم ای رها  
 هان به دنیا روی آوردی دلا  
 زود باشد در مکانی پیچ و تاب  
 آن چنان افتی فرو هان در خلاب  
 دست از این کارها کش معاویه  
 خود مهیا روز آید بررسی  
 خود مهیا آن حوادث روزگار  
 پند گمراه مردمان را گوش لا  
 غیر از این با غافلان در غفلتی

بر تو شیطان گشت حاکم دور باش  
 بر تو حاکم معاویه ابلیس جان  
 در وجودت همچو خون روحی بدان  
 یا دلا گو از چه دورانی شما  
 دور از سابق درخشانی ز دین  
 جان پناهم شد خدایی مهربان  
 می دهم بیمی تو را ای معاویه  
 آرزو های نهانی آشکار  
 دعوتی کردی به جنگی دل خراش  
 راست گویی دور از مردم بیا  
 بین لشکرتن به تن جنگیم ما  
 تا بدانی پشت هر یک پرده ای  
 آن که صاحب دید بینایی دلا  
 من همان فردم کشنده دشمنان  
 آن زمان بدری به یادآور همان  
 با همان قلبی برابر دشمنان  
 دور از بدعت گزاری با خدا  
 بر همان راهی هدایت پیشگان  
 این همان راهی شما با اختیار  
 با چنان حالی کنی جانا خیال  
 خوب دانی آن کسانی ریختند  
 راست گویی گر از آنانی به خواه  
 مردمان تحریک کردی ضد من  
 بنگرم در جنگ حالات تو را  
 جنگ را آتش بسی شد شعله ور  
 چون شتر مانی به زیر بارها  
 بین هر یک ضربه ها شمشیر هان  
 بر کتابی مردمان خوانند مرا

تا که فرداها نگویی کاش کاش  
 با تو هر یک آرزوهایش عیان  
 ساری و جاری مهارت دست آن  
 رأس امت حکم صادر خلق را  
 از مقام ارجمندی در زمین  
 از عدوی ریشه داری دور هان  
 آن تلاشی کن به دور از هاویه  
 دائماً یک سو نباشد ای نگار  
 از تو خواهم دور از مردم بباش  
 هر دو لشکر ناظر پیکار ما  
 تا دو لشکر دور از هر کشته ها  
 ماجراهایی است بینا دیده ای  
 ماجراها را بفهمد باخدا  
 جد و دایی هان برادر آن زمان  
 هر یکی را سر شکاندم آن زمان  
 ایستم با تیغ برانی همان  
 هر زمان یادی ز خالق با ثنا  
 گام بردارم به جانب مؤمنان  
 با کراحت ترک جانب نفس یار  
 قصد خونخواهی عثمانی مُحال  
 خون عثمان را تو دانی کیستند  
 خون عثمان رابه دور از این گناه  
 در برابر من مخالف انجمن  
 ناله فریادی زنی از خوف ها  
 کشت و کشتاری بسی شد بیشتر  
 لشکری بی صبر درگیر بلا  
 کشته افرادی زمین افتادگان  
 حال کافر لشکری ما بین ما

در صفی دشمن تجمع برملا

دور از دشمن به نزدیکی دلا  
دامن از کوهی و یا سیلاب ها  
جان پناهی بر شما باشد رها  
جان پناهی امن باشد با صبور  
دور از نامی نشانی های ننگ  
دیده بان هایی گمارید آشنا  
هم چنان آماده جنگیدن همان  
پیشرو از صف مقدم با نگاه  
هر کجا اتراق با هم مهربان  
متحد با هم به یک جا جمع زود  
تا که حافظ لشکری را با قوا  
تا برون ریزید اندک خواب ها  
نیرویت را تحت فرمان کن زیاد

هر کجا باشید حاضر حی آن  
در حضورش کن فرایض را ادا  
غیر از این صورت به دور از نام و ننگ  
استراحت ده زمان ظهری دلا  
لشکری را سوی دشمن کن روان  
دور از کوچی زمان شب ای همام  
لشکری با مرکبش آرام هان  
جابجا کن سوی دشمن راهیاب  
در برابر دشمن آرایش همان  
شعله ور جنگی کنی خود در میان

این کسان پیمان شکستند شان دلا

نامه ۱۱

### ویژگی های صف شکنان

چون به همدیگر رسیدید ای شما  
بر فراز قله ای گیرید جا  
خانه رودی جای گیرید ای شما  
از هجوم دشمنانی هان به دور  
از دو سو یک سو کنید آغاز جنگ  
بر فراز تپه بالا قله ها  
از هجوم ناگهانی دشمنان  
دیده بانان پیش آهنگ سپاه  
از پراکنده شدن پرهیز هان  
هر کجا خواهید کوچی یا فرود  
نیزه داران را مهیا شب فرا  
همچو آبی در دهان چرخان دلا  
اکبری را با جهاد اصغر به یاد

نامه ۱۲

### سربازان پیشتاز

از خدا ترسان شوید ای مردمان  
هر زمان او را ملاقاتی دلا  
با کسی پیکار کن راغب به جنگ  
لشکری را صبح و عصری جابجا  
لا شتابی دور از تعجیل هان  
با شبی اتراق در جایی مُقام  
شب چنان آسوده هان آرام جان  
لشکری را با طلوع آفتاب  
هر کجا دیدی برابر دشمنان  
آن چنان نزدیک لا بر دشمنان

تا نیندارند دشمن خوف ها  
درب گیری باز دور از جنگ سرد  
جنگ را دافع نه آغازی همان

بین تان فرماندهی باشد به راه  
او شما را رهنما جانب وحید  
حفظ لشکر او شما را چون حجاب  
دور از سستی و ضعف او با شما  
از شتابی دور آنجا کند یاب

در برابر دشمنانی ایستا  
دور از آغاز جنگی کشته ها  
حجتی دیگر به حق دوری ز ننگ  
یا که از میدان گریزان دل گسست  
هر که زخمی در نبردی هر که یار  
دور از قتل و غارت مستدام  
از زنائی دور چون گل پر ز خار  
دور از آزارشان آزرده جان  
این زنان گویندشان کاری هبا  
درک ها اندیشه های این زنان  
دست از آزارشان دور آن زمان  
بر زنی با چوب و سنگی حمله ور  
همچنین فرزندان او را مردمان  
دور از آزارشان آزرده گر

دور از میدان جنگی لا دلا  
تحت فرمانم مهیا کن نبرد  
قبل جنگیدن مبلغ بین شان

### نامه ۱۳

#### رعایت سلسله مراتب فرماندهی

مالک اشتر بر شما و بر سپاه  
تحت فرمان گفته هایش بشنوید  
چون زره او را نگهبان انتخاب  
مالک اشتر دور از لغزش دلا  
دور از کندی همان جایی شتاب

### نامه ۱۴

#### اخلاق نظامی

دفع جنگی را نه آغازی شما  
با شما حجت حقیقت با شما  
تا که دشمن حمله ور آغاز جنگ  
گر به اذن خالقی دشمن شکست  
دور از آسیب او گر او فرار  
مرهمی بر زخم هایش التیام  
دور از آزار مردم روزگار  
گر چه ریزند آبرو را این زنان  
یا امیران را بسی دشنام ها  
از قوا جسمی و روحی کم توان  
آن زمان را یاد بس مشرک زنان  
جاهلیت یاد کن مردی اگر  
مردمان او را مذمت آن زمان  
اذن لا هان بر زنائی حمله ور



## نامه ۱۵

## جنگ و نیایش

قلب ها سویت روان شد ای خدا  
مضطرب احوال ما بس دیده ها  
جسم ها در خدمت لاغر دلا  
آن نهانی دشمنی ها آشکار  
نیست چون در بین مان خاتم نبی  
می کنم بر تو شکایت ای خدا  
از تو خواهانیم ما ای ربنا  
هر زمان غالب حقیقت آشکار

## نامه ۱۶

## آموزش عملیات نظامی

هر عقب را پس روی باری دگر  
در برابر حمله ای باید دفاع  
از هجوم دشمنان لا خوف هان  
گر شما را اتحادی مردمان  
آن چنان آماده با شمشیرها  
هر صدایی حبس هان در سینه ها  
خالقی را ییاد سوگندی دلا  
آن خدایی ریشه دادش دانه را  
گر مسلمان جنگ با صفین یان  
کفر خود پنهان نمودند این کسان  
آن زمانی آشکارا کفرشان  
دم غنیمت دشمنان هر لحظه ای

## نامه ۱۷

## فضایل اهل بیت و افشای چهره معاویه

خواستی از من که شامی واگذار  
مانع کارت شدم دیروز هان

پیش درگاهت چه گردن برملا  
گام ها سویت روان نالان دلا  
روز و شب فرقی نباشد حمدها  
کهنه دیگی کینه هایی استوار  
رو به درگاهت شکایت ها بسی  
دشمنان دینی فراوان بین ما  
این نیایش را پذیرش کن ز ما  
در جهانی حق عدالت برقرار

با قوا نیرو ذخیرت حمله ور  
همچو شیرانی دلاور با شجاع  
حق شمشیری ادایی آن چنان  
خاک مالی پشت دشمن آن زمان  
نیزه هایی خوف دشمن برملا  
رو به نیرو ضعف ها قدرت نما  
هر پدیدار آفرینش از خدا  
آفرینش هر وجودی از خدا  
گر چه تسلیم این کسان کفری نهان  
همچو اخگر پاره خاکستر همان  
قوتی گیرندشان ما بین عیان  
همچو اخگر پاره هایی حمله ای

بر تو هرگز دور از ما از دیار  
هان همین امروز هم مانع همان

نامه کردی با سخن تهدید یار  
 جنتی شد جایگاهش شد عیان  
 در درون آتش عذابی مردمان  
 با مبارز مردمانی گُرد فرد  
 از کمال حقی یقین دوری همین  
 از جماعت سرزمین عراق همان  
 ما ز فرزندان اوییم این چه لاف  
 جد ما هاشم بپاشد فرق ها  
 هر که را تقوا به ارزش استوار  
 ارزشش بیش از اسیرانی رها  
 از حرامی دور با حق آشنا  
 زشت کاری مفسدانی شد عیان  
 چون ز اجدادی اطاعت منزوی  
 اختیارش را بداند دست ما  
 خوار مردم با بزرگی آشکار  
 هادی امت خدا شد بین ما  
 اختیاری یا که اجباری همین  
 با پذیرش دین اسلامی همان  
 این مبین دینی پذیرش مردمان  
 از نخستین ها مهاجر بنده ای  
 تا رها از دوزخین جا هاویه  
 چون تو مغلوبش شدی جان در کمند  
 هر کجا باشد تمامی لحظه ها  
 آشنا شد با حقیقت هر زمان

جنگ جز اندک عرب را تار مار  
 باش آگاه هر که بر حق بود هان  
 آنکه بر باطل بدور از حق همان  
 مدعی جنگی تساوی در نبرد  
 رشد تو در شک شد دور از یقین  
 اهل شامی بس حریص ای مردمان  
 ادعا کردی که از عبد المناف  
 جدتان باشد امیه همچو ما  
 بین اجدادی تفاوت بی شمار  
 هر مهاجر ارزشی دارد دلا  
 بین حق باطل جدایی فرق ها  
 نیست مؤمن همچو مفسد مردمان  
 از عذابی آتشی پیری پیروی  
 بس فضایل در نبوت بر ملا  
 بس عزیزانی ذلیلان روزگار  
 فوج فوج امت ز اعرابی دلا  
 رو به آیین دین اسلامی مبین  
 عده ای از خاندان ای مردمان  
 یا به خاطر ترس یا دنیای شان  
 بر تمامی خلق پیشی عده ای  
 دور از شیطان نفس ای معاویه  
 از تو شیطان گشت جانا بهرمند  
 رستگار آن کس کند او را ثنا  
 هر که از شیطان جدا شد مردمان

نامه ۱۸

### اخلاق مدیریتی

جایگاه ابلیسیان شد همچنان  
 هر گره وحشت ز دل هایی گشا

کشتزار فتنه ها شد بصره هان  
 آن چنان نیکی میان خلقی دلا

هم نوا هم درد با این مردمان  
دست خطی داده اند بر ما همین  
با خشن رفتار بد سو داد لا  
از ابر مردان شان حق را عیان  
با سلحشوری دگر بر جای آن  
کس ز آنان لا گرفت پیشی دلا  
لازم آید رحم بر آنان همان  
عایدی دارد تو را خوبی همی  
حسن پاداشی بگیری از خدا  
هرچه رویت خوب یا بد بین ما  
گر بدی حاصل ز اعمالت همان  
سعی کن راضی ز اعمالت دلا  
بر شما نسبت بماند استوار  
تا دگرگون لا نظر محروم تان  
از مدارا بین خلقی دور لا

بس درودی بر محمد مصطفی  
عده کم دهقان گزارش نامه هان  
از خشونت های بالا دست همی  
با تقصص جستجو کردم همی  
از قساوت دور باید مردمان  
با درشتی نرم رفتار آشکار  
شدتی نرمش توأم با هم دلا  
کن رعایت حق مردم را همان

آن چنان همراه مردم باش هان  
از تو ما را هان گزارش این چنین  
با بنی تمیم علت لا چرا  
حال گویم بر تو از احوال شان  
هر زمان فردی دلاور فوت هان  
جاهلیت را به یاد اسلام را  
بین ما باشد قرابت قرب هان  
دوری از خویشان قرابت کیفری  
با صله رحمی جزایی خیر را  
پس مدارا کن میان خلقی دلا  
از زبان جاری و رویت دست هان  
من شریک ام در عمل رفتارها  
تا که خوش بینی مقاوم پایدار  
سعی کن کاری کنی شایسته هان  
بین خلقی هر کسی باشد دلا

نامه ۱۹

### اخلاق اجتماعی

حمد رحمان خالق یکتا دلا  
از خشونت از حقارت مردمان  
شرح حال از سنگ دل فرماندهی  
نامه را خواندم بسی اندیشه ای  
گر چه مشرک مردمان اند آن کسان  
بین ما عهدی است باید پایدار  
آن چنان رفتار چون خوفی رجا  
معتدل لا دور یا نزدیک هان

## نامه ۲۰

## رعایت امانت داری در بیت المال

## مسلمین

می خورم سوگند بر خالق جهان  
گر گزارش ها شود بر من عیان  
آن چنان حکمی محاکم آن زمان  
خوار گردی با چنین وزری و بال

## نامه ۲۱

## سفارش به اعتدال و میانه روی

خود ز اسرافى حذر كن اى زياد  
از همين امروز فردا را به ياد  
تا به حدى از متاع دنياوى  
توشه اعمالى ذخيرت از جهان  
پيش بفرستى ذخيرت توشه اى  
هر فروتن را دهد پاداش نيك  
دور از كبرى غرورى اى زياد  
تا كه دريابى ثوابى منفقان  
با تهى دستان و هر بيوه زنان  
گر فرستى پيش از موعده دلا  
توشه اعمالى ذخيرت اى زياد

## نامه ۲۲

## ميل به آخرت گرایی

با درودى ذكر خالق را به ياد  
هر چه دارد دست از كف لا برون  
آن زمانى مى شود آزرده جان  
فكر فردايى بكن باشى عزيز  
آخرت را ياد گردى شادمان  
آن زمان غمگين ز كف بيرون عمل

دور از اموال مردم هر زمان  
بیت مالی را خیانت ذره هان  
سخت گیری می کنم رنجور هان  
بینوا گردی میان خویشان عیال

بر گزين راه اعتدالى را به ياد  
فكر فردايى بكن كم لا زياد  
بهره اى برگير فكر اخروى  
فكر فردايى سرا باقى عيان  
تا كه از مالت بگيرى بهره اى  
منتظر پاداش نيكى از مليك  
از طمع ورزى حسادت ها عناد  
دور از نازى و نعمت در جهان  
آن نكن محروم نعمت اين كسان  
آن ذخيرت نزد خالق مرحبا  
با درايت عقل عدلى را به ياد

راضى آن انسان كه دارد عدل و داد  
ظاهرى باطن يكى شادى درون  
آرزو دارد رسد فارغ از آن  
از هوا نفسى كه شيطانى گريز  
شاديت هر لحظه اى كن يادمان  
فكر فردايى كه سودآور جُمْل

در سرا باقی جهانی سود لا  
خود رها از دنیوی شادی کنان  
فکر فردایی بیاشی پایدار  
از سرا فانی جهان خود را رهی  
فکر فردایش کند با ارجمند  
تا خدا راضی ز کارت ای به داد

دور از شرکی و مشرک زادگان  
سنت خاتم نبی احیا همان  
سنتی احیا به جانب کردگار  
دین محکم آن نبی در کاینات  
نور خورشید از وجودش باز تاب  
با چراغی وحی راهی از جهان  
مایه عبرت دم غنیمت بین تان  
دم غنیمت مایه عبرت حال را  
گر بمانم بین تان آن لحظه هان  
گر بمیرم وعده مرگی اختیار  
بین تان نیکی و احسان برملا  
راضی ام بر مرگ خود دوری ز جان  
همچو خضری لا حیاتی با ممات  
مرگ را دیدم که راغب سو ممات  
یافتم من تا به دور از این حیات  
ناگهانی شد به ضربت ابتلا  
از رگی گردن به ما در نزد ما  
پر از این فانی سرا تا آسمان  
مرگ را هر لحظه جویا خواستار

آن زمان اندوهگین گردی دلا  
با تعلق جیفه خشنودی نه هان  
همتی عزمی و جزمی استوار  
بعد مرگت فکر کن تا همتی  
خوش بر احوال آدمی زیبا پسند  
در تمامی حال خالق را به یاد

نامه ۲۳

### ارزش اخلاقی و وصایای امام

هر زمان گویم شما را پند هان  
رو به جانب حق بدور از شرک هان  
پایه دینی آن زمانی استوار  
چون چراغی روشنی بخش حیات  
هر وجودی نور گیرد ز آفتاب  
از مذمت دور باشید آن زمان  
تا به دی بودم شما را هادیان  
تا به دی بودم به همراه شما  
از شما گردهم جدا ای مردمان  
اختیار خون خود را خواستار  
گر کنم عفوی مقرب با خدا  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
تشنه لب جوینده آبی در حیات  
ناگهانی نصف شب تاری حیات  
با چنین مرگی ز دنیایی نجات  
از چنین مرگی رضا دارم دلا  
بهتر آن باشد مقرب با خدا  
گمشده خود یافتم من ناگهان  
ای شما خوبان به نیکی رستگار

## نامه ۲۴

## وصیت اقتصادی مصارف اعتدال

بنده ای از بندگانی بس اولی  
 شخص مالی منقسم در بین عام  
 از سرا فانی رها جانب سما  
 با امیدی فارغ از فانی سرا  
 سرپرستی می کند بین انجمن  
 بخششی ما بین مردم همچنان  
 بر حسن اقتد حسین را اختیار  
 تا تداوم کار در بین سیدین  
 هر یکی را سهم شرعی از غنی  
 سرپرستی می کنند کم بیش لا  
 حرمتی ما بین مردم ماندگار  
 احترامی بین خویشان مهربان  
 از درآمد حاصلش خرجی همین  
 شرط شد این گونه بخشش ها همی  
 از درآمد مال باید خرج هان  
 صاحب فرزند باشند بین عام  
 بهره ای دارد ز فرزندش ثمر  
 از کنیزی دور آزاد او رها

دست خطی از علی المرتضی  
 حکم دستوری است از مالی تمام  
 تا که راضی از عمل کردی خدا  
 خاطرش آسوده از رفتن دلا  
 عهده دار اموال شخصی را حسن  
 گر روا باشد کند مصرف از آن  
 اتفاقی گر حوادث روزگار  
 سرپرستی مال را گیرد حسین  
 فرق لا ما بین پوران علی  
 گر چه پوران فاطمه اموال را  
 تا که راضی از عمل پروردگار  
 بر نبی الله حرمت هر زمان  
 اصل مالی حفظ گردد شرط این  
 خود خورندشان دیگران را بخششی  
 اصل مالی را حفاظت هر زمان  
 غیر عقدی از زنانم هر کدام  
 هر یکی را حمل باری شد اگر  
 او رها با مرگ فرزندش دلا

## نامه ۲۵

## حمایت از حقوق اجتماعی

لم یلد یولد خدایی مهربان  
 در تمامی لحظه با او رینا  
 خدمتی ما بین مردم ازدیاد  
 بی اجازت از زمین عابر نه هان  
 حکم را اجرا میان خلقی عیان  
 حق مردم را رعایت هر زمان

از خدا ترسی نه از خود دیگران  
 واحدی مطلق یکی او را ثنا  
 در تمامی حال خالق را به یاد  
 خود بپا دور از اذیت دیگران  
 حکم قطعی از خدا صادر همان  
 هریک از ما را حقوقی مردمان

بی اجازت دور شو از خانه ها  
 گام برداری به سو آنان روا  
 احترامی بین مردم با وقار  
 لا قصوری بین هریک خاص و عام  
 حکم قطعی از ولی را خواستار  
 تا طلب حق را بگیرم از شما  
 گر شما تحویل در دستان ماست  
 ما امانت دار امینان بین تان  
 آن که کرد اعراض از او دور امیر  
 شو روان همراه او با کاروان  
 نرم خو با او که اجرا حکم را  
 گوسفندی یا شتر اموال را  
 اکثریت مال اشخاصی دلا  
 بین مردم سخت گیری با ابر  
 رم مده حیوان دیگر غیر را  
 رخصتی از صاحبش گیری دلا  
 خود بکردش انتخابی برملا  
 آن چنان رفتار کن با دیگران  
 هر کدامین تا ادایی مالیات  
 دامداری گر پریشان التهاب  
 تا دگر باری کنی قسمت دو بر  
 حق خالق را بگیر از بنده ای  
 عیب دارد یا مرض از هم جدا  
 از گرفتن حق زکاتی لا ابا  
 تا سپاری حق امانت را ادا  
 یست جانار در امانت خائنن  
 تا دل آرامش بگیرد با ادا  
 مهربان باشد امینی رستگار

در کنار آبی فرود آیی دلا  
 با چنان آرامش آسایش دلا  
 بین مردم جای گیری بر قرار  
 کن سلامی مردمان را احترام  
 کن خطابی مردمان را آشکار  
 جانشین آن ولی ماییم ما  
 آن چه در اموال تان حق خداست  
 حق را بر ما بپردازید هان  
 هر که دادش مالیاتش را بگیر  
 آن که پاسخ داد آری گفت هان  
 دور از ارعاب و تهدیدش دلا  
 هر چه منقول از طلا سیمی دلا  
 حداقل اموال بیت المال را  
 همچو اشخاصی نگردي سلطه گر  
 دام داران را نرنجانی دلا  
 بر دو قسمت کن مقسم مال را  
 اعتراضی لا بگیري هر چه را  
 دور از هر خرده گیری از کسان  
 حکم دستوری به اجرا در حیات  
 شد پشیمان گر ز تقسیم انتخاب  
 دام را درهم کنی باری دگر  
 همچو اول بار قسمت کرده ای  
 پیر حیوان دست و پا بشکسته را  
 لا پذیرش این رقم موجود را  
 اختیار آن کسانی دام را  
 آن که دل سوزی به مال مسلمین  
 دست او مسپار خود ده پیشوا  
 دست آن فردی امانت واگذار

بیت مالی را فراهم تا امیر  
خالقی دادش که اجرا حکم را  
بین نوزادی شتر الفت همین  
تشنه ماند بس گرسنه تشنه جان  
حکم اجرا کن عدالت آشکار  
گر سواری سخت باشد خود گناه  
آب باشد پر علف خوراک ها  
در میان آبی علف زاری دلا  
تازه سبزی را خورندشان در رهند  
پایه قرآن سنتی را برملا  
مایه عزت باشدش بین جمل  
با عدالت حکم را اجرا همان

نه ستمگر باشدش نه سخت گیر  
خرج در راهی کند رخصت دلا  
کن سفارش فرد را باشد امین  
هان ندوشد شیر را نوزاد هان  
چون که خواهی مرکبی را هان سوار  
خسته حالی زخم اشتر را نگاه  
در مسیری کوچ دامی را دلا  
گاه گاهی مهلتی گله رها  
مهلتی تا آب نوشند و خورند  
تا به اذنی حکم جاری از خدا  
یاد دستورات حکمی را عمل  
حکم احکامی که صادر از قرآن

#### نامه ۲۶

#### امانت کارگزاران

سرها پنهان نمی ماند به جا  
حاضری ناظر میان ما کردگار  
ای بشر خاکی خودی را هان پیا  
در اطاعت خالق با ذکر یار  
جلوه آراییی که زاهد بین مان  
ظاهری باطن یکی کن رستگار  
دور از شیطان نفسی رستگار  
با عبادت خالق توأم همان  
از دروغی بر حذر حق برملا  
اعتنایی بر جماعت ای شما  
یار همدیگر هم اینان بین مان  
تا ابد ماند بماند استوار  
سهم هایی شد معین ای نگار  
بین خلقی اتحادی برقرار

در تمامی لحظه خوفی از خدا  
هر عمل مخفی به روزی آشکار  
جز خدا آگاه لا از کار ما  
ای بشر خاکی مبدا آشکار  
کاملاً عابد به باطن دور از آن  
در تمامی لحظه چون خورشید وار  
گفت و کردارت یکی کن آشکار  
آن امانت را بپردازید تان  
دور از هر تند خوئی بین ما  
ای شما مجری که اجرا حکم را  
حق الهی را ادایی مردمان  
یک اخوت دین میان ما بر قرار  
با گرفتن هر زکاتی آشکار  
بر شما باشد حقیقت آشکار



از تو خواهانیم حقی را عیان  
یاد کن روزی که دور از این سرا  
رخت بندی بین خلقی برملا  
از تو شاکی آن فقیران بی گناه  
ور شکسته مردمانی بین مان  
با حضور کردگاری مهربان  
با خیانت دست هر آلوده ای  
رو به تقوا پارسایی آشکار  
خوارتر موجود باشد بین ما  
در امانت او خیانت برملا  
این دغل بازان به خواری مبتلا  
تا از این فانی سرا جانارها

ما که حق ات را ادایی هر زمان  
بین خلقی هر حقوقی را ادا  
از سرا فانی جهان جانب خدا  
آن زمان را یاد کن در پیشگاه  
آنکه محروم از حقیقت در جهان  
دشمن ات باشند شاکی از تو هان  
دور از خواری امانت خالق  
از پایدی دور با دین استوار  
هر که خواری درب بر رویش گشا  
بین خلقی هر که خاین بین ما  
با امامانی دغل کاری دلا  
راستی را پیشه سازید ای شما

#### نامه ۲۷

پرهیزگاری و به دور از خطرات

#### منافقان

بین خلقی با تواضع بنده ای  
نرم خو ما بین مردم مهربان  
با عدالت فرد باشی حق عیان  
بین مردم لطف خود را برملا  
تانه مأیوس از عدالت ناتوان  
سود جویی از تو خواهند آن کسان  
گر چه مخفی نامه اعمال ای نگار  
از عمل کردارتان آگه خدا  
از بزرگی خالق بخشد همی  
از حوادث روز بایید آگهی  
از فنا دنیا گذر کردند شان  
عابران جانب سرایی جاودان  
زاهدان گشتندشان ای مردمان

اجتماعی خُلق راکن پیشه ای  
حکم رانی با درایت باش هان  
آن چنان بشاش خندان بین شان  
با تساوی کن نگاهت را دلا  
آن چنان رفتار کن شایسته هان  
آن چنان رفتار لا تا طامعان  
هر عمل کوچک بزرگی آشکار  
قادری مطلق بپرسد از شما  
نیک و بد اعمال دارد کیفری  
زیست دارد معتدل هر زاهدی  
بنندگان توحید با تقوا دلان  
با سلامت از سرا فانی جهان  
یار مردم در سرا فانی جهان

در سرا باقی جهان مردم رها  
 بهرمند از زندگی شد هر وجود  
 لذت دنیا چشیدند متقین  
 بهره از دنیا تمامی بندگان  
 با ذخیرت توشه زادی ای رها  
 سورها کردند شان این زاهدان  
 این کسان بر روز رستاخیز هان  
 هر یکی از زاهدان را جایگاه  
 از بسی نعمت خدایی بهرمند  
 در تمامی حال مرگی را به یاد  
 خود مهیا با فرا مرگی دلا  
 خیر بینی دور از شری دلا  
 با عمل نیکی به جنت ها روان  
 نیک افرادی روان جانب بهشت  
 مرگ صیادی است مردم را شکار  
 همچو سایه می کند دنبال مان  
 مرگ از سایه شما نزدیک تر  
 پشت سر هر مردمی دنیایشان  
 از عذاب آتش بترسید آن زمان  
 رحمت آسایش ندارند آن کسان  
 لا رها از مضطرب احوال شان  
 خوف از خالق تمامی لحظه هان  
 ای شما خوبان به خوبی ماندگار  
 چون که خوشبین بر خدا باشید تان  
 هر که خوش بین تر بترسد از خدا  
 در قلمرو سرپرست والیان  
 مصر را والی تویی پندم پذیر  
 در تمامی لحظه از دینت دفاع

زاهدان را دور از ایشان دلا  
 شکر نعمت را ادایی با سجد  
 بهره از دنیا گرفتند با یقین  
 گر تکبر زاده سرکش زاهدان  
 از جهان هستی فنا جانب بقا  
 از حرامی دور گشتند این کسان  
 اعتقادی راستین دارند شان  
 بی کران نعمت خدایی را نگاه  
 زاهدان تقوا دلان ای ارجمند  
 کن ذخیرت توشه تقوا از دیاد  
 در برابر مشکلاتی ایستا  
 هر که باشد شر از نیکی جدا  
 با بدی اعمال در آتش فغان  
 هر که بد جانب به دوزخ زیر خشت  
 هر کجا باشید از او لا فرار  
 هر کجا باشیم ما با ما همان  
 بر جبینی حک علیم مرگ فر  
 عاقل آن کس شد به دور از این جهان  
 شعله هایش لحظه افزون مردمان  
 در درون قعر آتشی سوزان همان  
 در درون چاهی عذاب آور همان  
 با نکوکاری و خوش بینی همان  
 با درایت عقل جانب کردگار  
 بنده ای با ترس خالق را همان  
 از الهی کیفی ترسدد دلا  
 لشکری هستم زبان زد خوب دان  
 دور از آن آرزویی دس‌تگیر  
 همچو یک فردی مبارز با شجاع

آن چنان کاری کنی راضی خدا  
 با خلاق باش جاننا مهربان  
 آن چنان کاری شود راضی خدا  
 آن چنان کن سعی لا تأخیرها  
 پنج نوبت را ادا با روی باز  
 فرق بسیار است جانب هادیان  
 این سخن بشنو ز پیغمبر بیان  
 چون که ایمان شد محافظ مؤمنان  
 کرد خالق آن خدایی مهربان  
 چهره ای دارد دو رویی ها عیان  
 با زبانی فاخرانه ارجمند  
 گر چه گفتارش به زیور علم چند

دم غنیمت رو به پایان عمرها  
 خلق را خدمت به دور از خشم هان  
 کارهایت آن چنان باشد دلا  
 کار با موعد زمانی برملا  
 بهترین کردار خوبی ها نماز  
 خوب دانی بین هادی گمراهان  
 با محبان باش دور از دشمنان  
 لا ز مؤمن مشرکانی ترس هان  
 مشرکان با شرک خود نابودشان  
 از منافق ترس دارم هر زمان  
 آن چنان گفتار دارد دل پسند  
 حیف رفتارش به زشتی ناپسند

#### نامه ۲۸

##### تهدیدات نظامی مظلومیت علی

ذکر رحمانی کنم هان دلپسند  
 محتوایش همچو ظرفی عاریه  
 بین خلقی رهنما دینش پدید  
 سوی حق جانب خدا با مصطفی  
 بس شگفتی چیزهایی برملا  
 پیش پای افتاده کاری را چه کار  
 با نبی بودیم آگه روزگار  
 هان چه شد ما را خبرها می دهی  
 زیره کرمان را تداعی یاد را  
 بر همان جایی که نخلی برملا  
 در برابر اوستادش فضل یاد  
 گر چه خود باشد کند دوری ز حلم  
 برترین انسان فلانی ها دلا  
 ارتباطی با تو لا ای بی ثمر

یاد خالق با درودی ارجمند  
 نامه ات دستم رسید ای معاویه  
 خالقی مطلق نبی را برگزید  
 هر که یار او به تأیید خدا  
 راستی این روزگاری بی ریا  
 از تو بر ما کرد آن را آشکار  
 آن چه بر ما شد عنایت کردگار  
 از وجودی نازنین پیغمبری  
 داستانت همچو آن شد برملا  
 چون کسی باشد برد خرما دلا  
 یا که تلمیذی برابر اوستاد  
 اوستادش را کند دعوت به علم  
 آن چنان پنداشتی از بین ما  
 آن چه یاد آورده ای اثبات گر

گر سخن باشد دروغی هان بدان  
هان تو را با برترین انسانها  
با سیاست یا به دور از آن دلا  
ای شما آزاد اسیرانی شده  
هر کسی را رتبه ای باشد دلا  
کارهایی واژگون گشته است هان  
یاد کن از کوتاهی رفتارها  
هر کسی را جایگاهی برملا  
این ضعیفان را ظفرها برتری  
از صراطی روی برگردانده ای  
دور از رویت نمی بینی چرا  
عده ای از این کسانی شهد ناب  
هریکی را بس فضیلت برملا  
سیدی شد سرور آزادگان  
بر سر پیکر عمومیان حمزه هان  
جای پنج هفتاد تکبیری دلا  
در جهادی دست افرادی جدا  
با دو بالش رو به جانب آسمان  
از کران نعمت فضایل شمه ای  
مؤمنان گر بشنوند این پند را  
در سیاهی تیرها انداختی  
دست پرورده خدایم ما بدان  
گر چه خویشاوند هستیم ما دلا  
گر چه قومی خویش باشد بین ما  
با شما یکسان نباشیم ما به دور  
آن نبی از ماست جانا از شما  
حمزه از ما عقبه هم هان از شما  
از شما آن کودکان افکنده نار

باز هم مربوط لا دوری از آن  
غیر برتر فردهایی بین ما  
بر تو ربطی لا برون از ماجرا  
از مهاجر مردمان دوری شده  
بین افرادی زیادی فرق ها  
تا به جایی هان محاکم حاکمان  
تا نشینی بر سر جاییت دلا  
هر کسی با جایگاهش ابتدا  
در صراطی هان که دینی بنگری  
در بیابان گمراهی افتاده ای  
از گروه هاجران انصارها  
ضربتی خوردند شهادت انتخاب  
حمزه را یادی شهیدی شد ز ما  
از سرا خاکی به جانب آسمان  
شد قرائت آن نمازی مردمان  
گفت بر او آن نبی ختم انبیا  
یادی از طیار جعفر کن دلا  
سمت جنت طیر دارد مردمان  
گفته شد بین اجتماعی ای رهی  
هر یکی با آن کلامی آشنا  
حیله کردی گر چه دعوی داشتی  
مردمان را تربیت هادی گران  
بین هر طایف هویت برملا  
آن فضیلت عزت از ما دور لا  
از شما باشیم با فهم و شعور  
کذب گو رسوا میان ما برملا  
بولهب ها از شما حمزه ز ما  
آن جوانان اهل جنت رستگار

شد ز ما در بین امت آشکار  
 از شما شد دوزخین هیزم کشان  
 برتری از ما فضیلت هاز ما  
 بس شرافت هاز ما شد برملا  
 شاهی عینی کتابی برملا  
 بعض بر بعضی دلا برتر دلا  
 بین خلقی آن کسی شایسته تر  
 با پیمبر ختم مرسل دوستی  
 مؤمنان را او ولی باشد بدان  
 بهر ما شد امتیازی هان دو بار  
 اولی شد قوم و خویشی با رسول  
 ما خلافت را سزاواریم ما  
 بین انصاری مهاجر اختلاف  
 حق با ما شد که دور از حق شما  
 عذر خواهی از که جای عذر لا  
 این چنین گفتی مرا همچون شتر  
 در میان خلقی که جمعی انجمن  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 خواستی رسوا کنی من را دلا  
 یک مسلمان آن زمان مظلوم هان  
 هر که دور از شک به ایمانی یقین  
 آن چنان پندی که از خاطر خطور  
 یاد آوردی مرا با کار او  
 خود به ماده پاسخی گویا دلا  
 زود ما را گو چه کس از ما دلا  
 بیشتر راغب که عثمان کشته هان  
 یار مردم شد که عثمانی کشد  
 بیشتر راغب تو بودی جای او

متقی هر یک دلا پرهیزگار  
 بهترین بانو جهان از ما بدان  
 هر چه رسوایی در عالم از شما  
 بین خلقی شد زبانزد دین ما  
 برتری شد بین خویشاوند ها  
 چون فضایل خلق هایی برملا  
 متقی دوران به دوری از شرر  
 از هوا نفسی که شیطانی بری  
 ذکر رحمان کن تمامی لحظه هان  
 با رسول الله خویشی برقرار  
 تحت فرمان خالق حق را قبول  
 اختلافی از سقیفه یاده ها  
 قوم و خویشی علتی شد ائتلاف  
 از حسادت دور ما دوری دلا  
 ما به دور از هر حسادت خود رها  
 سوی بیعت می کشاندش خلق پر  
 بیعتی آنان گرفتندشان ز من  
 خواستی ذمی کنی تعریف هان  
 خود شدی رسوای عالم برملا  
 در میان جمعی که جاهل مردمان  
 با دلایل علم حکایت ها همین  
 باز گویی کرده با دانش وفور  
 کار عثمانی که بودش خود نکو  
 بین من او با شما دشمن کجا  
 بیشتر هان دشمنی را برملا  
 من شما ایشان کدامین ای فلان  
 مردمی تحریک تا آنی کشد  
 تکیه بر مسند زنی بی گفتگو

منتظر بودی رسد مرگش فرا  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
مرگ او را لا که من چشم انتظار  
می شناسد خالق بس مهربان  
گه به گاهی بر روش کارش دلا  
بارها او را بکردم سر زنش  
از کسی لا عذر خواهی مردمان  
می کنم ارشاد مردم را به حق  
از میان خلقی چه بس افراد هان  
چون که مردم را دهندشان پند هان  
تا به حدی که توانایی مرا  
از خدا خواهم دهد توفیق را  
بازگشتی هر وجودی را به او  
آن کلامی بر زبان جاری دلا  
گر چه گریان خنده آور گفته ها  
پور عبدالمطلب را هان کجا  
از میادین جنگ دوری دورها  
ما هراسان لا ز شمشیری دلا  
صبر کن آمد هموردت دلا  
آن که را جویی به زودی بر ملا  
با سپاهی بس بزرگی سوی تان  
وارد میدان نبردی تا که جنگ  
از غباری آسمانی تیره تار  
با شهادت هان لباسی مرد جنگ  
یادی از مردان نامی روزگار  
از بنی هاشم بکن یادی دلا  
خوب می دانی بنی هاشم دلا  
از برادر گپرو دایی جد را

با حیل جایش نشینی حکم ها  
من نه راضی تا که عثمان کشته هان  
می خورم سوگند بر پروردگار  
هر وجودی در چه نیت شد همان  
می گرفتم من بسی ایرادها  
لا پشیمان از عمل ها گر تنش  
امتی را هادی ام هان هر زمان  
دادگر ما بین هر یک مستحق  
بی گناهای مذمت مردمان  
زیر تهمت ناصحانی هر زمان  
کوششی تا خلق را اصلاح ها  
تا که ارشادی جماعت را دلا  
پس توکل کن به خالق ای نکو  
غیر شمشیری نباشد بین ما  
طبل جنگی را نوازی با صدا  
رویتی کردی فرار از جنگ ها  
پشت بر دشمن کند دوری دلا  
ترک میدان جنگ لارزم آزما  
ترک میدان لا حریف ات برملا  
از کسی جانا گریزی آشنا  
از مهاجر پیروانی تابعان  
عرصه را بر روی دشمن کرده تنگ  
آزما مردان جنگی آشکار  
خالق را رویتی دوری ز ننگ  
یادی از آن به دریانی ماندگار  
هر یکی بودندشان رزم آزما  
خاندانت را کشید در جنگ ها  
گشت هر یک این کسان در ماجرا

آن عذابی دوزخین هر دم وفور

نامه ۲۹

#### هشدار به مردم بصره

تا به حدی دشمنی را برملا  
هر کسی آگاه از افکار تان  
جرم هر یک از شما را عفو هان  
آن که جانب ما روان با ما دلا  
با فراری مردمان از جنگ هان  
کارها گر ناروا بس و همناک  
در جهالت چاه ذلت آن چنان  
تا به جانب دشمنان درگیر خواب  
گر شوم مجبور فرمان جنگ را  
با سپاهی بس عظیمی حمله ور  
آن چنانی حمله ور جانب شما  
هر کسی را می شناسم بین تان  
متهم دور از نکوکاران دلا  
نیکوان را حسن پاداشی عطا  
هر که در پیمان بماند با خدا  
هر که در عهدش بماند پایدار

نامه ۳۰

#### هشدار به معاویه

آن چه در دستت بباشد اختیار  
بر تو واجب شد بکن اندیشه ها  
همتی کن تا شناسی حق را  
همتی کن تا معارف را حصول  
راه ها روشن به روی مردمان  
روی مردم باب ها بگشوده هان  
منحرف راه آن کسانی فاسدان

از ستمگر مردمانی نیست دور

با شمایم بصریان مجرم شما  
هان شما بودید مجرم بین مان  
چشم پوشیدم ز مجرم مردمان  
ما پذیرا آن کسان را از شما  
ما به دور از این کسان ای مردمان  
دور از فهمی دلا اندیشه پاک  
مردمانی قعر چاه افتاده هان  
لشکری آماده تا پا در رکاب  
می دهم لشکر مبارز بین ما  
از جمل جنگی بسی افزون تر  
آن جمل جنگی به خردی یادها  
ارزش فرماندهان را هم چنان  
هر یکی را کیفری شد برملا  
هر کسی بد خو به کیفر ابتلا  
متقی دوران به رحمت با صفا  
عهد با ما بسته با پروردگار

خلق را خدمت بترس از کردگار  
بین خلقی حق را کن برملا  
دور از عذری زبانزد بین ما  
خدمتی کن آن چنان خالق قبول  
معتدل راهی به جانب آسمان  
باب رحمت رو به مردم شد عیان  
راه یابند زیرکان رو سوی آن

از حقیقت روی گردان شد همان  
 راه را گم در بیابان مردمان  
 با گرفتن ناز نعمت در بلا  
 هر کسی را سرنوشتی ماجرا  
 نامه اعمالش مهیا لحظه ها  
 کفرورزی جایگاهت هاویه  
 تا به آنجایی روی گردی زبون  
 در میان گودال نار افتان همان  
 منحرف گشتی بدی شد برملا  
 با جهالت راه پیمایی همان

هر که ازدینی تعدی کرد هان  
 در چنان حیرت فرو مردم همان  
 بس بلاها را کند ناظر خدا  
 خود بپا ای معاویه گویم تورا  
 آن کسی را عاقبت خیری دلا  
 سوی خسران می روی ای معاویه  
 گمراهی را پرتگاهی رهنمون  
 آن رها دربی به رویت بسته هان  
 راه حاصل تا به آنجایی دلا  
 آن رهایی درب رویت بسته هان

### نامه ۳۱

#### تربیت فرزند مراحل خودسازی

چاره ای لا بین مردم اختلاف  
 تجربت حاصل نویسد بر پسر  
 جز صداقت پاک ایمانی بدان  
 زیست باید چاره لا مذموم دان  
 گر گزینش در جهانی مسکنی  
 تا به آن وادی رسی به منزلت  
 چیز عاید لا ز فرزندان به ما  
 جز معارف هان ندارد یادگار  
 مرگ چون آید رها از روزگار  
 لا رها هر کس به سختی ابتلا  
 هر چه در هستی به روزی در فنا  
 تا زمانی جسم خالی هان ز جان  
 همنشین اندوه باشد رنج هان  
 خوش بر احوال آدمی دور از بلا  
 دی و فردا را دلا امروز دان  
 از سمایی منتقل اینجا همین

برگذر ایام دوران اعتراف  
 اعترافی از فنا فانی پدر  
 این جهان فانی ندارد ارمغان  
 گرچه مذموم این جهان فانی جهان  
 عاریت دنیا ندارد مأمنی  
 کوچ باید از جهانی عاریت  
 هر که امیدش به فرزندش دلا  
 این سرا فانی جهانی ماندگار  
 این جهان دارد ملولی بی شمار  
 بس گرفتاری جهان دارد دلا  
 پر ز مکرری این جهان فانی دلا  
 در اسارت مرگ هر یک بندگان  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 هر وجودی با بلاها ابتلا  
 جانشین امروزیان فردائیان  
 زنده امروزیم و ما خود جانشین



حمد خالق آن خدایی مهربان  
 باگذر ایام و غالب روزگار  
 از سرا فانی جهانی ای نگار  
 آخرت را یاد دوری از جهان  
 روی گردان غیر از خود مردمان  
 در چنان فکری فرو ای مردمان  
 از هوا نفسی جهانی دور هان  
 تا به آنجایی کشاند راه را  
 از دروغی دور جانب حق همان  
 از وجودم پاره ای هستی حسن  
 گر تو آسیبی ببینی جان من  
 مرگ آید گر سراغت ای حسن  
 کارهایت همچو کار من دلا  
 در شاداید کارهایت رهنما  
 در تمامی حال بودم رهنما  
 در تمامی حال از او ترس هان  
 زنده گردان دل به یادش ای حسن  
 مطمئن تر راه آن باشد دلا  
 رشته هر کاری اگر گیری به دست  
 با نکو پندی کنی احیا دلت  
 دل بمیران از حرامی پاک جان  
 روشنایی بخش با نور حکمتی  
 یاد مرگی کن دلت آرام جان  
 اعترافی کرد باید مردمان  
 با درایت عقل آگاهی دلا  
 با دگرگونی جهانی رو فنا  
 با گذر ایام ترسان خلق را  
 آنچه آمد بر سر پیشینیان

هر وجودی را به خلقت در جهان  
 از جهان فانی گذر دور از دیار  
 ترک منزل هر وجودی از دیار  
 فکر فردایی کنم بهتر همان  
 ژرف اندیشی کنم در این جهان  
 چشم از این آن بگرداندم همان  
 با حقیقت آشنا ای مردمان  
 دور از شوخی ز سختی ها رها  
 حق عیان شد بین خلق ای مردمان  
 جان مایی همچو گل ها در چمن  
 مضطرب احوال گردهم بی سخن  
 تلخ کامی ها شود در جان من  
 می نویسم دست خطی برملا  
 زنده باشم مرده فرقی لا دلا  
 تا تو را هادی به دور از ماجرا  
 تحت فرمان خالق بس مهربان  
 بر طنابی چنگ زن محکم رسن  
 در تمامی حال باشی با خدا  
 از سرا فانی گذر جانب الست  
 دور از نفسی که خاکی در رخت  
 با یقین جان را قوی گردان همان  
 دیدگانت را منور کن همی  
 رو به نابودی هلاکت مردمان  
 هر وجودی رو به نابودی همان  
 دور از هر ناگواری خود رها  
 بین خلقی هر پلیدی برملا  
 یادی از دوران کنی ظاهر نما  
 یاد او آور گذر از این جهان

از دیار آثار ویران رفتگان  
یادی از ایام دیرین کن دلا  
از کجا کوچیده اند حالا کجا  
از میان جمعی جدایی آشنا  
روزگاری بگذرد آید زمان  
آن جهانی را کنی آباد هان  
بهر دنیایت تو مفروش آخرت  
منزلت باشد تو را جاوید هان  
آنچه می دانی بگو در غیر لا  
دور از گمراه راهی برملا  
از همان جایی که داری خوف هان  
از سقوطی در تباهی دور هان  
باش نیکوکار خلقی را بگو  
امر یزدانی هدایت سوی حق  
با زبان دستی کنی انکار هان  
از میان خلقی که بد کاران دلا  
کن تلاشی همچو هر شایسته ای  
از ملامت سرزنش هر جاهلان  
در رهی گامی گذاری خلق جان  
در شاداید مشکلاتی کن ثنا  
چون کنی حاصل معارف را دلا  
آن معارف کسب دینت رو کمال  
بردباری کن برابر مشکلات  
با شکیبایی ظفر یابی دلا  
چون توکل کرده ای هان بر خدا  
با چنان نیرو رها از مشکلات  
از تعلق جیفه دنیایی جدا  
بی کران نعمت خدایت را ثنا

گردشی کن تا بیندیشی همان  
بین حق باطل حقیقت برملا  
در چه جایی هان فرودی گو به ما  
تا به آن وادی سفر غربت سرا  
هر وجودی در گرو مرگی همان  
آخرت را منزلی باشد همان  
بهتر از دنیا برایت منزلت  
گر ذخیرت توشه ای از این جهان  
آنچه لازم نیست اجرا لا دلا  
از پلیدی های دنیایی جدا  
تا توانی دور شو از آن مکان  
از جهانی دور شو تا می توان  
امر نیکی ها کنی ای نیک خو  
او دهد پاداش بر هر مستحق  
از بدی ها کن تو دوری ای جوان  
کن تو دوری لحظه خالق را ثنا  
در میان شایستگان کوشا همی  
دور باشی چون که با شایستگان  
راضی از آن بندگانی مهربان  
تا که حاصل معرفت را با خدا  
هر چه سختی بین راحت برملا  
با درایت عقل آراییی جمال  
تحت فرمانت تمامی کاینات  
کار خود را واگذاری بر خدا  
بین راحت هر چه سختی برملا  
شادمانی را بشارت در حیات  
مؤمنان را جان پناهی او خدا  
شکر نعمت روزیت افزون دلا

با خدا باشی تمامی حال هان  
 کن صدا پروردگارت را دلا  
 دست او باشد رهایی را کلید  
 بخشش از خالق رسد ما را دلا  
 خیر و نیکی از خدا را خواستار  
 پنندهایم را شنیدی کاربند  
 بهترین سودی بری از این کلام  
 سودمند آن دانشی در بین مان  
 بهترین علم آن که افزون حلم را  
 دور از آن دانشی در هر زمان  
 چون توانایی به جانب کاستی  
 با چنان سرعت نوشتم نامه ای  
 بر شمارم ارزش اخلاق را  
 منتقل اسرار خود را بر تو هان  
 رو به کاهش هوشیاری قبل از آن  
 مطلبی دارم برایت آشکار  
 با دگرگونی جهانی روبرو  
 پند بشنو می کنم آگه تو را  
 نوجوان را قلب باشد چون زمین  
 بذر گردد چون نهالی پر ز بار  
 سخت گردد قبل از آنی هان دلت  
 تجربت حاصل مرا گویم تو را  
 از تلاشی سخت گردی بی نیاز  
 از تجارب بهرمند گردی دلا  
 با تجارب بین خلقی ارجمند  
 بگذرد ایام کوتاه عمرها  
 آزمونی سخت گردد سهل هان  
 ای به دانش استوار الله یار

ناظری حاضر خدایت مهربان  
 در تمامی لحظه خالق را ثنا  
 تا توانی دور شو از هر پلید  
 بی کران نعمت خدا بخشد به ما  
 سعی کن تا می توانی رستگار  
 موبه مو اجرا اگر جانا تو پند  
 هر کلامی حکم پندی جلوه نام  
 جلوه آراییی به تقوایی عیان  
 در میان خلقی سعادت برملا  
 با تعلق جیفه دنیایی عیان  
 نور چشمانم مرا درخواستی  
 پیش از آنی هان اجل را سایه ای  
 تا درون رازم برایت برملا  
 تا کنی حاصل معارف را همان  
 ضعف جسمی ناتوانایی عیان  
 از هجوم ایام تاریکی دیار  
 در میان خواهش گرفتار ای نکو  
 با پذیرش پند از سختی جدا  
 هر چه بذری پند پاشی بهترین  
 پنندهایم همچو بذری ای نگار  
 عقل مشغول این و آن با هستی ات  
 تارها از آزمون دور از بلا  
 پنندهایم بشنوی دوری ز آز  
 روشنایی تجربت حاصل تو را  
 متقی دوران به تقوا سربلند  
 خوش دل آن باشد ذخیرت توشه را  
 آن زمانی تجربت حاصل همان  
 با درایت عقل گردی هوشیار

تجربت حاصل معارف کسب هان  
 مهربان حامی پدر باشد دلا  
 متقی دوران به دوران افتخار  
 گرچه عمر کم شد از پیشینیان  
 چون نظر کردم به کردار آن کسان  
 سیر در آثارشان کردم دلا  
 چون شدم آگه ز تاریخ آن کسان  
 با همان افراد گویا زندگی  
 تیره روشن روزگاری را عیان  
 دوره ای از زندگی را بین شان  
 هر چه با ارزش ترین ما بین خلق  
 برگزیدم از حوادث روزگار  
 تا برایت باز گویی آشکار  
 همچو آن نیکی پدر من هم دلا  
 آنچه بر خود خواستم بر دیگران  
 روی آوردی به جانب روزگار  
 با صفا روحی که سالم نیتی  
 رغبتی بر حق به دور از باطلان  
 ابتدای تربیت این شد دلا  
 با کتاب خالق بس مهربان  
 بر تو تفسیری کنم آیات را  
 آن شریعت دین اسلامی دلا  
 بر تو تعلیمی دهم هر حکم را  
 واقعیت امر ترسیدم از آن  
 از همان ترسی میان خلق اختلاف  
 آن چنان باشد به سویت حمله ور  
 گر چه آگاهی برایت ماندگار  
 بهتر آن دیدم بمانی استوار

در میان خلقی بباشی مهربان  
 با عدالت عدل خود را برملا  
 از تعلق جیفه دنیا برکنار  
 تجربت حاصل مرا شد بیش هان  
 هم چنان اندیشه در اخبارشان  
 چون یک از آنان شدم من گویا  
 گویا عمری گذر ما بین شان  
 زندگی کردم خدا را بندگی  
 با درایت عقل پیدا همچنان  
 با ضرر سودی شناسایی همان  
 به گزین کردم برایت مستحق  
 آنچه را زیبا و شیرین ماندگار  
 تجربت حاصل به تقوا استوار  
 تربیت فرزند را تا آشنا  
 طالب ام جانا عزیزان مهربان  
 از همان آغاز جانا رستگار  
 می روی جانا فراوان نعمتی  
 با صفا روحی گذر از این جهان  
 با کتاب حق تعالا آشنا  
 قادری مطلق توانایی عیان  
 با رموزات قرآنی آشنا  
 آشکارا هر یکی را حکم ها  
 با حلالی تا حرامی آشنا  
 از هوا رأیی میان خلقی عیان  
 شبهه باعث دور از خلق ائتلاف  
 جاهلان مردم بسی کم دیده ور  
 دور از هر تلخ کامی لا نگار  
 با خردورزی رها از این دیار

از هلاکت اجتماع دوری همان  
 از خدا امیددارم تا تو را  
 در میان خلقی جماعت بندگان  
 امتی را هادیان جانب به حق  
 این وصیت را برایت نسخه پیچ  
 بهتر آن باشد بترسی از خدا  
 واجباتی را ادایی کن دلا  
 آن صراطی را که صالح بندگان  
 آنچه بر کاری نظرها افکنی  
 در تمامی لحظه کن اندیشه ها  
 چون که افکاری برون شد از حجاب  
 آنچه را تکلیف لا دوری ز آن  
 از تعدی نفس دوری کن همان  
 با درایت عقل آگاهی تلاش  
 دور از آن دشمنانی ناشناس  
 دورتر از شبهه ناکی های روز  
 از خدا یاری بجو در هر زمان  
 کن عمل با اشتیاق هر کار را  
 از شکی تردید دوری کن دلا  
 با یقین علمی به تقوا و رهان  
 با دلی روشن به افکاری بلند  
 با چنان اندیشه عزمی جزم هان  
 بر تو تفسیری کنم ایام را  
 فکر را آسودگی باید دلا  
 دور از راهی که لا ایمن دلا  
 کن ذخیرت توشه ای را برملا  
 عقل را حامی خدا باشد خدا  
 گر چه عابر در میان تاریک جا

تحت فرمان خدایی مهربان  
 سوی حقی رستگاری رهنما  
 در صراطی گام برداری همان  
 آن کسی پیروز گردد مستحق  
 کرده ام جانبا فرار از هر چه هیچ  
 در تمامی حال از بطلان جدا  
 آن صراطی را ببیما سمت ما  
 پیش از این پیموده رفتند از جهان  
 پیش از این افکار آنان بودنی  
 دیده ها را به گزین جانب به ما  
 معرفت حاصل رهی را انتخاب  
 واجباتی را ادایی کن همان  
 لحظه ای همراه او لا همچنان  
 مردمی را سوق ده جانب معاش  
 آن جماعت مردمانی ناسپاس  
 همچو خورشیدی شوی گیتی فروز  
 راه پاکانی برو فرخنده جان  
 تا ظفر یابی رها از این سرا  
 دور از گمراه مردم خود رها  
 با فروتن دل به دور از این جهان  
 دور شو از این جهان تا ارجمند  
 پشت پایی زن به ما فیها جهان  
 با درایت عقل دور از این سرا  
 مؤمنان را جان پناهی شد خدا  
 روشنی راهت به ایمان برملا  
 از تعلق جیفه دوری کن دلا  
 روشنی راهت به تقوا برملا  
 پشت سر داری چراغی برملا

هر که طالب دین به دور از اشتباه  
می شود گاهی میان شکی رها  
بهتر آن باشد خودی را و رهان  
در تمامی حال خالق را به یاد  
شکر یزدان خالق را کن ثنا  
کن درست اندیشه جانا ای پسر  
این وصیت نامه باشد رهنما  
برملا سازد حقیقت آشکار  
بگذرد ایام عاقل آن کسی  
دست خالق مرگ باشد ای رهی  
مرگ باشد دست خالق ای بشر  
دست او باشد تولد مرگ هان  
هر وجودی را شفا بخشد خدا  
جاودانه نیست هان دنیا همان  
نظم دارد این جهان لا پایدار  
بی کران نعمت خدا ما را عطا  
یاد خالق کن تمامی لحظه ها  
با دگرگونی جهانی آشکار  
برملا بر ما تو دانی روزگار  
هر وجودی ابتدایش ای نگار  
با خرد ورزی علومی را فرا  
آن چه را خالق بداند مانده هان  
در تحیر مانندی اندیشه ها  
تا به حدی علم داری بر خدا  
قدرتی دارد ز جان بخشید جان  
پیکری بینی به اندام اعتدال  
بنده ای باشیم او را بندگی  
در تمامی حال از او ترس هان

دور از تردید شک حتی گناه  
در چنین حالی به دور از ماجرا  
دور از تردید و شکی ای جوان  
روزی ات هر لحظه گردد از یاد  
مرگ دارد هر وجودی جز خدا  
با وصیت نامه ای عمری به سر  
بس حقایق را برایت برملا  
از تعلق جیفه دوری رستگار  
یاد خالق را کند جانا بسی  
با تولد مرگ با ما هر دمی  
بهتر آن باشد کنی دوری ز شر  
درد را درمان خدا بخشد همان  
در تمامی لحظه خالق را ثنا  
آنچه خالق خواسته است بر ما عیان  
هر چه در عالم به نظمی استوار  
کرده در عالم به نعمت ابتلا  
هر وجودی را معادی برملا  
از عدم جانا کنی دوری دلا  
از تعلق جیفه دنیا برکنار  
با خردورزی تولد رستگار  
از تعلق جیفه دنیایی رها  
در جهان هستی بمانیم ما نهان  
با چنین بینش به جایی لا دلا  
گر چه دانایی زبانزد بین ما  
جان پناهم خالق بس مهربان  
جلوه ای رویت کمالی بس جمال  
اشتیاقی با تعبد زندگی  
یاد خالق کن به دور از این جهان

عبد صالح شو چو صالح بندگان  
 غیر ختم المرسلین لا کس دلا  
 جز رسول الله لا دانا کسی  
 نور چشمانم پذیرش حق را  
 رو به جانب رستگاری نهه تو گام  
 پندها گفتم برایت ارمغان  
 دور از کوتاه فکری های دهر  
 آب جاری سوی دریایی روان  
 در تمامی لحظه ایامی تلاش  
 چون کنی اصلاح خود را جاودان  
 چون پدر خواهی شوی امکان کمی  
 گر شریکی داشت خالق مهربان  
 هر یکی را قدرتی می شد عیان  
 معرفت حاصل خدا واحد دلا  
 از ازل بوده است باشد تا ابد  
 مملکت دارد کران تا بی کران  
 خالقی مطلق هم او باشد دلا  
 لم یلد یولد خدا باشد خدا  
 ای به دانش متقی پرهیزگار  
 عاریت دنیا چه دارد جز بلا  
 نیست آغازی و پایانی نه هان  
 بوده از اول بباشد تا ابد  
 برتر از هر چیز او پروردگار  
 حال دانستی که با حق آشنا  
 در عمل کوشی تمامی لحظه هان  
 بس چه اندک منزلت باشد تو را  
 ناتوانی گر چه باشد بی شمار  
 از عذابش ترس از خشمش گریز

خلق عالم با تو همراهی همان  
 با خبر آگاه لا در بین ما  
 وصف او از خالقی یک جز بسی  
 تحت فرمان در تمامی لحظه ها  
 رهنما ما بین هر خاصی و عام  
 با عمل بر پندهایم جاودان  
 در مسیری گام برداری چو نهر  
 همچو طفل آغوش مادر مهربان  
 فکر دیگر مردمان خود تا معاش  
 در میان خلقی عزیزی مهربان  
 جای پایش گام از دنیا رهی  
 انبیاش هر یکی سویت روان  
 رویتی از قدرت خود را بیان  
 لا خدایی جز احد در بین ما  
 مرگ دارد هر وجودی جز احد  
 بس فراوان نعمتی لا کم همان  
 آفرینش کل هستی از خدا  
 هر وجودی را تولد مرگ ها  
 خود بپا دور از جهانی رستگار  
 با بلایی آدمی را ابتلا  
 گر چه اول آخرین باشد همان  
 لم یلد یولد خدا باشد احد  
 تا به حدی درک او را ای نگار  
 باطنی آرا که رویت از نما  
 از تو کوشش سعی باید ای جوان  
 با توانایی ضعیفی ابتلا  
 تحت فرمان باش دل بر او سپار  
 دور از دنیای دون اشکی مریز

تحت فرمان خالقِ گر مهربان  
 دور از زشتی جهانی کذب هان  
 من تو را آگاه بشنو پند را  
 با دگرگونی جهان باش آشنا  
 آنچه را لازم برایست بازگو  
 این جهان امروز در دستان ما  
 آخرت را یاد کن با لحظه ها  
 با خبر کردم تو را با پندها  
 گر پذیرا بندهایم را دلا  
 یاد آن کس کن تمامی لحظه ها  
 ما مسافر راه این دنیای مان  
 گر چه ما را آب و نانی هست هان  
 قصد کوچیدن از این دنیای مان  
 آخرت دانی که بهتر از جهان  
 دل به امید از خدا آرام جان  
 هر کسی را نامه اعمالی دلا  
 روز آید نامه اعمال آشکار  
 هر که از دنیا کند کوچی دلا  
 از میان احباب گردد او جدا  
 بار بندد تا کند جاننا سفر  
 عابر از دنیای دون تا جایگاه  
 گام بر دارد چنان آرام جان  
 طول راهی را تحمل مردمان  
 گر چه سختی را تحمل هر کسی  
 هر یکی را آرزویی امن جا  
 وصف خوبان این چنین باشد دلا  
 هر که از دنیا پرستان پیروی  
 از رفاهی بی کران دور این کسان

باشی ای جان فارغ از اینی و آن  
 تحت فرمان خالقِ بس مهربان  
 با عمل بر پندها دور از هوا  
 در گرو مرگی است مخلوق ابتلا  
 بر وصیت نامه ناظر ای نکو  
 با گذر ایام آگاهی تو را  
 با گذر ایام از دنیا رها  
 با خبر از هر چه در هستی دلا  
 زندگی را راه و رسمی برملا  
 تجربیت حاصل از این دنیا دلا  
 در میان منزل به دور از آب و نان  
 خورد و پوشاکی مهیا ای جوان  
 تا به آن جایی فراهم سغره نان  
 از جهانی کن ذخیرت توشه هان  
 از جهانی عاریت دور ای جوان  
 تا به وقتش کیفرش هان برملا  
 عدل حاکم آن عدالت برقرار  
 با تحمل راه سختی ابتلا  
 بار خود بندد از این دنیا رها  
 نامه اعمالی فراهم گر به فر  
 امن جایی مقصدش دور از گناه  
 از جهان فانی گذر با عابران  
 تا به آن جایی رسد به از جهان  
 هر کسی را آرزو مقصد همی  
 جای بس شادی شمع همراه ما  
 از جهان فانی گذر جانب سما  
 جایگاهش خشک و خالی آب همی  
 تا به جایی کشت لا فارغ از آن



دور از دنیا به جایی پست ترین  
 این کسان غمگین سفر بر آن مکان  
 هر کسی را کیفری باشد دلا  
 بین خود خویشان و سایر مردمان  
 هر چه را بر خود روا داری دلا  
 بر خودی شایسته لا گر آن چه را  
 از ستم دوری کنی در هر زمان  
 باش نیکوکار ما بین آدمی  
 زشت داری آن چه را بر دیگران  
 می پسندی هر چه را بر خود دلا  
 آن چه را دانا ننی اقرار لا  
 دوست داری آشنا با دوستان  
 دور از جمعی غروری آفرین  
 تا نهایت کوششی کن زندگی  
 خالقی را عبد باشی مهربان  
 باش خاضع در برابر کردگار  
 بین خلقی هریکی از بندگان  
 پیش رویت بس چه اطول راهها  
 کوششی لازم تلاشی بی کران  
 با سبک باری به دور از هر گناه  
 تا به حدی بار را حملی به دوش  
 بیش باری را تحمل لا به دوش  
 بار سنگینی عذاب آور تو را  
 توشه ات را تا قیامت می برد  
 گر بدیدی مستمندی را دلا  
 باز گرداند خدا آن توشه را  
 کار امروزت به فردا متصل  
 دم غنیمت تا توانی بخششی

قعر دوزخ آتشی سوزان همی  
 زجرآور از جهان دنیا همان  
 روز آید بر تمامی برملا  
 ده قراری نفس را میزان همان  
 بر دگر اشخاص ده آن را روا  
 بر دگر افراد نپسندی دلا  
 با خلیق مهربان باشی همان  
 آنچنان نیکی کنی نیکو همی  
 بر خودت هم زشت پنداری همان  
 ده عمومیت دگر افراد را  
 گر چه داری اندک علمی برملا  
 بین هر یک بندگانی مهربان  
 آفتی عقلی یقین حاصل همین  
 با ذخیرت توشه فکرت بندگی  
 او تو را هادی میان خلقی همان  
 تا فروتن فرد باشی رستگار  
 عبد صالح باش چون صالح همان  
 پر مشقت راه هایی برملا  
 توشه زادی را ذخیرت از جهان  
 توشه ای را کن ذخیرت بین راه  
 بار سنگین چون عذاب آور خموش  
 حق را احقاق باید لا خموش  
 آنچنان عادل عدالت برملا  
 مستمندی را ببخش بخشد احد  
 تا به آن جایی برد ره توشه را  
 مستمندی را ببخشی گر دلا  
 بخشش از خالق رسد لا منفصل  
 توشه ای را هان ذخیرت هر دمی

قدرتی داری و اموالت زیاد  
 بیشتر انفاق کن تا می توان  
 مستحقان را ببخشی ارجمند  
 روز رستاخیز گاهی جستجو  
 از تو خواهد وام جاننا گر کسی  
 از همان دستی که می بخشی دلا  
 پیش رویت صعب راهی بی عبور  
 با سبک باری رسی آنجا دلا  
 می رود کند هر که حالش بد دلا  
 هر کسی را کیفری جانب بهشت  
 خوش بر احوال آدمی نیکو سرشت  
 با ذخیرت توشه فردا را نگاه  
 آن جهانی را کنی آباد هان  
 هرکسی را جایگاهی بر ملا  
 دم غنیمت آخرت را کن تو یاد  
 تا زمان باقی به دور از این جهان  
 عذرها را او پذیرد ربنّا  
 می رسد هر دم ز خالق رحمتی  
 گنج های آسمان ها با زمین  
 هر چه از خالق بخواهی خواستار  
 گر بخواهیم او کند ما را عطا  
 رحمتی دارد ببخشد هر که را  
 لا حجابی بین خود خالق دلا  
 هر زمانی توبه دربی باز هان  
 مرگ دارد هر وجودی جز خدا  
 ای به دانش متقی پرهیزگار  
 دور از رسوای بودن آن زمان  
 باز گشتی هست هر موجود را

باقیاتی صالحاتی کن به یاد  
 در ازایش ده به یک بخشد همان  
 بین هموعان هم آنان سربلند  
 آن کسانی را به رحمت نیک جو  
 دم غنیمت ده به ایشان بخششی  
 باز پس گیری تو را بخشد خدا  
 بار خالی کن به بخشیدن وفور  
 بی کران نعمت مهیا شد تو را  
 با چنان باری چه سنگین لا رها  
 یا به دوزخ هر عمارت زیر کشت  
 نامه اعمالش برد او را بهشت  
 تا از این دنیا رها دور از گناه  
 در تمامی لحظه آنجا جاودان  
 با مراتب خانه هایی سرسرا  
 توشه تقوایی ذخیرت از دیاد  
 بازگشتی هر وجودی را بدان  
 قبل رفتن از جهان کن توبه ها  
 مؤمنان را رحمت آید هر دمی  
 در ید قدرت خدا باشد همین  
 او اجابت می کند او پایدار  
 رحمت از خالق رسد هر دم به ما  
 بی کران نعمت خدا بخشد به ما  
 با کشش خود را از این عالم جدا  
 بین خود خالق حجابی لا همان  
 لم یلد یولد خدا باشد خدا  
 دل به خالق گر ببندی رستگار  
 حامی ات پروردگاری مهربان  
 با گذر ایام کیفر بر ملا

توشه اعمالی ذخیرت هر دمی  
 با امیدی دور از هر نا امید  
 هر وجودی مرگ دارد جز خدا  
 هر گناه از بنده را او یک حساب  
 باب رحمت توبه درب ای بندگان  
 سوی خالق هر وجودی باز گشت  
 هر زمانی توبه دربی باز هان  
 بشنود هر دم ندایت را خدا  
 گر چه می داند درونی سر را  
 راز دل را باز گویی بر خدا  
 یار ما باشد خدایی مهربان  
 برملا کن آن درونی سر را  
 غم به دور از ما نباشد مردمان  
 طرح می سازم درونی درد را  
 بهترین یاور خدا باشد مرا  
 ای که با مایی تمامی لحظه ها  
 رحمتی دارند خداوند جهان  
 غیر از او کس را نباشد آن عطا  
 با صحت جسم عمرخواهی از خدا  
 رزق داری می رسد هر روز هان  
 گنج را باشد کلیدی آن دعا  
 هر زمان خواهی بگیری آن عطا  
 درب رحمت باز هر دم بارشی  
 نا امیدی از دعا هرگز مباد  
 او دعايت را اجابت می کند  
 آرزو داری بهین را خواستار  
 می شود جانا عبادت آن دعا  
 بر تو بخشد نعمتی پروردگار

دم غنیمت دان به وقتش رفتنی  
 درب رحمت باز هر دم نو پدید  
 می دهد کيفر به هریک بنده را  
 هر یک از نیکی محاسب ده کتاب  
 باز باشد روی خلقی هر زمان  
 نامه اعمال هر وجودی زیر کشت  
 هر چه خواهی از خدا بخشد همان  
 هر زمان خواهی هم او را کن ثنا  
 خوب باشد رازگویی با خدا  
 تا دلت آرام گردد لحظه ها  
 با دلی آرام دور از غم همان  
 تا دلت آرام هر لحظه دلا  
 آدمی درگیر دنیایی هوان  
 لحظه ای آرام دل ساکن دلا  
 بندگان توحید خالق را ثنا  
 قرب داری از رگی گردن به ما  
 هر چه را طالب از او بخشد همان  
 هر چه را طالب تو را بخشد دلا  
 با فراوانی نعمت کن ثنا  
 درب رحمت باز چون باران روان  
 با دعایی گنج را یابی دلا  
 روی آور گر به علمی آن دعا  
 هر وجودی بار گیرد هر دمی  
 با امیدی درگهش را زن زیاد  
 از تو می خواهد دعايت را احد  
 هر چه را طالب دهد پروردگار  
 از صمیم قلب طالب هر چه را  
 از تو می خواهد که باشی رستگار

هر چه باشد مصلحت خالق دهد  
 مطلبی داری بخواه از کردگار  
 از صراطی طی راهی ارجمند  
 سود حاصل گر تو را مصرف چنان  
 رنج و سختی از وجودت دور هان  
 مال دنیایی نماند پایدار  
 با چنان آرامش آسایش دلا  
 راه یابی بر جهان باقی حیات  
 آن چنان زی جاودان در کاینات  
 هر زمانی یاد خالق کن دلا  
 عمر افزایش به بار علمی دلا  
 آنچه باقی جاودان در لحظه ها  
 ما به دانش روی آور مردمان  
 ای به دانش استوار الله یار  
 ما تمامی خلق عالم رو فنا  
 پور دانایم بدانی این سرا  
 این جهانی عاریت نا پایدار  
 هر تولد مرگ دارد جز خدا  
 این جهان فانی نه جاویدان دلا  
 دور از دنیا فنا جانب بقا  
 مرگ را باشیم ما صیدی دلا  
 هر که را جوید برد با خود دلا  
 با ذخیرت توشه هایی راستین  
 یاد مرگی در تمامی لحظه ها  
 مرگ می آید سراغت ترس هان  
 خود بپا دور از گناهیانی دلا  
 باز گشتی هست از ما هر زمان  
 دم غنیمت تا زمان باقی دلا

هر دعایی را اجابت می کند  
 با درایت زندگی تا رستگار  
 تا میان خلقی بباشی سربلند  
 آن چنان کن دور از اسراف هان  
 جلوه زیبایی جمالت را عیان  
 بهتر آن باشد به دور از این دیار  
 از جهان فانی به دور از این سرا  
 جاودان جایی به دور از سیئات  
 زندگی زیبا برایت یک حیات  
 زندگی زیبایی ات را برملا  
 تا توانی کن ذخیرت علم را  
 بهتر از هر چیز علمی برملا  
 بار فرهنگی شود یک ارمغان  
 بار معنایی ذخیرت رستگار  
 آفریده گشتگان آخر سرا  
 معبری باشد از این دنیا رها  
 بهر ماندن نیست دوری از دیار  
 لم یلد یولد احد واحد دلا  
 کوچ باید کرد از این سرسرا  
 آخرت را یاد کن با ما بیا  
 لا رها از دست مرگی لا رها  
 ای شما مردم ذخیرت توشه را  
 جایگاه ات می دهد مرگی همین  
 همچو باشد سایه ای ظاهر نما  
 از گناهان دور باید شد همان  
 مرگ آید هر زمانی برملا  
 باز باشد آن انابت درب هان  
 توبه ای لازم رها از این سرا

مرگ آید چون جدایی بین ما  
 توبه ای باید به دور از انتظار  
 یاد مرگی کن فراوان ای پسر  
 سوی مرگی می روی دور از جهان  
 آخرت آباد کن تا می توان  
 هر زمان آماده مرگی باش هان  
 با کمک نیروی افزون ای نگار  
 عزم جزمی کن رها از این جهان  
 از چنان دلبستگی ها دور هان  
 همچو دنیا دار لا افتی به چاه  
 دل به این دنیا مبند ای هوشیار  
 رهنمایت گشت خالق در جهان  
 پرده از رخ روزگاری بر کنار  
 برملا شد زشت کاری های روز  
 واقعیت را کنی درکی دلا  
 ای به گیتی با جهانی سازگار  
 همچو سگ هایی بدان عوعو کنان  
 زر پرستان در شتابند آن چنان  
 آن چنان صیدی میان شان حمله ور  
 ناتوانان زیر پا دستی هلاک  
 مستحقان در گرفتاری بلا  
 چون شتر پندار برخی را رها  
 راه را گم کرده اینان رو فنا  
 رو به وادی پر ز آفت ها روان  
 کس نباشد بین شان تا رهنما  
 در بیابانی رها اینان دلا  
 رهنمایی این کسان را کوره راه  
 این جهان خاکی حیل دارد زیاد

با جدایی هر تباهی برملا  
 با فرا مرگی به دور از این دیار  
 روز آید می رسد عمری به سر  
 جایگاهی را دهندت به مکان  
 ترک دنیا کن به دور از این جهان  
 تا ملاقاتی کنی او را همان  
 آن کمر همت ببندی رستگار  
 مرگ می آید سراغت ناگهان  
 تارها از قید این هستی همان  
 با زراندوزی فراموشی گناه  
 از غروری دور شو دور از دیار  
 با خبر از دار دنیایی همان  
 شد دلا تکلیف را حالا چه کار  
 عابدی باشی چو شمعی نیم سوز  
 از تعلق هر چه در هستی جدا  
 فارغ از خود شو که گردی رستگار  
 هر که خواهد این جهان را ای فلان  
 چون که فرصت مردمان را صید هان  
 هر که بازویش قوی صیادتر  
 بس چپاول زورمندان روی خاک  
 در کشاکش هر بزرگی زیر پا  
 در بیابان برخ دیگر بسته پا  
 تا به آنجایی روان معلوم لا  
 در میان شنزار راهی کند هان  
 همچو گله دور از چوپان دلا  
 از چراگاهی جدایی رهنما  
 تا به آنجایی کشاند قعر چاه  
 می فریبد مردمان را نیست داد

از هدایت روشنائی دیدگان  
 در بیابانی رهی بی انتها  
 غرق در نعمت به دور از کردگار  
 ملعبه دست این کسانی گشتگان  
 ده به ما مهلت کمی ای کردگار  
 با کمی مهلت سیاهی نیست هان  
 هر که بشتابد رسد بر کاروان  
 هر که مرکب را مهیا روز و شب  
 گر چه ساکن در جهان آرام جان  
 دان یقین بر آرزوهایست دلا  
 بیشتر لا زندگانی در جهان  
 راه آن کس را برو چون رفتگان  
 تجربت حاصل کنی دانی دلا  
 آن چنان آرام باشی در جهان  
 آن چه عاید دست باشد ای جوان  
 با عمل نیکو بیارایی وجود  
 حمد رحمان کن تمامی لحظه را  
 گر چه دنیا را بخواهی خواستار  
 در خطر هر کس که اموالش زیاد  
 بس چه افرادی بخاطر ثروتی  
 آن چه دل خواست رسی جانا به آن  
 سبقتی گیرد تو دانی روزگار  
 دل گرو لا بهر دنیایی دلا  
 با جهانی عاریت جانا قبول  
 هر زمانی نفس خود را باز دار  
 آبرویت را دهی گیری بها  
 می دهی از دست جانا آبرو  
 دور باید از پلیدی های جان

در حجابی مانده کوری راه هان  
 غرق نعمت گشتگانی بر ملا  
 این کسان آنان فنا در روزگار  
 آخرت از یاد بردند این کسان  
 با هدایت رهنمایان رستگار  
 روشنائی گسترش یابد همان  
 منزلی را طی رها از این جهان  
 در تکاپو طی راهی سوی رب  
 راه را پیمایا به جانب آسمان  
 در جهان دنیا رسی امکان نه لا  
 چون زمان محدود باشد ای جوان  
 یاد کن از رفتگان تا می توان  
 در جهان خاکی مداوم ابتلا  
 می رسد روزی ز خالق مهربان  
 خرج کن آن را چنان لا هر زمان  
 دم غنیمت لحظه ای فرصت سجود  
 سعی کن جانا چو خورشیدی دلا  
 تا به حدی دل به دنیا واگذار  
 چون که مال افزون دهد جانش به باد  
 دین و جانش می شود غارت همی  
 تا به حدی می رسی واقف نه هان  
 هر جوانب را بسنجی هوشیار  
 خود بپا آگاه دوری از بها  
 کن مدارا بشنوی حرف از رسول  
 تا نه غافل از هدف ای هوشیار  
 این چه آیینی به کلی رو فنا  
 ظاهر آراییی چه زیبا زشت رو  
 تا رها جان از پلیدی این و آن

دیگران را برده ای لا باش هان  
 بهترین ساعت بشر را آفرید  
 نیک جز با شر نمی آید به دست  
 روی آسایش ببینی آن زمان  
 از جهان سختی گذر باید دلا  
 از همان افراد کن پرهیز هان  
 مردمان را می فریبند آن کسان  
 آن چنان با خالقت یک سو دلا  
 آفتابی باش عالم سوز هان  
 می رسد هر دم تو را روزی دلا  
 گر چه اندک سهم طالب از خدا  
 از فراوانی اموالی جدا  
 هر چه نعمت از خدا آید به ما  
 با سکوتی می دهی از دست هان  
 آن چنان آسان ز کف بیرون همان  
 با سخن ها آن توانایی تو را  
 آن چنان محکم ببندی درب مشک  
 قدر آن نعمت که داری دست هان  
 هر چه داری با قناعت خرج هان  
 تا سخی هر نا امیدی خوب تر  
 با توکل بر خدایی مهربان  
 شغل با عفت که پاکی برملا  
 از گناهی دور باید هر زمان  
 این بهین کاری است اسراری نهان  
 در میان مخلوق باشد بندگان  
 پناه گو آن کس شود پر حرف هان  
 با زیادی فکر و بس اندیشه ها  
 هر زمان با نیک مردان آشنا

آفرید او بنده را آزاد هان  
 بین شر خیری جهانی شد پدید  
 با تحمل رنج دور از هر چه پست  
 از سرا فانی کنی دوری همان  
 تا به آنجایی رها از این سرا  
 بر طمع مرکب سوارند این کسان  
 تا به نابودی کشانند مردمان  
 بین تان لا کس حجابی رهنما  
 تا طبیعت را صفا بخشی همان  
 سهم خود گیری نه منت از خدا  
 اندکی نعمت ز خالق پر بها  
 دم غنیمت لحظه خالق را ثنا  
 دم به دم هان می رسد با لحظه ها  
 آنچه را خواهی به دور از آن همان  
 با سکوتی می دهی از دست هان  
 حاصل آید تا به دور از ماجرا  
 بوی آن محفوظ ماند گر چه خشک  
 پیش من بهتر ز دست دیگران  
 تا نه حاجتمند این آن دیگران  
 این که از مردم تقاضایی دگر  
 دور شو از دیگران حجت عیان  
 بهتر از ثروت فراوانی تو را  
 با تناسب شغل پاکی ها عیان  
 سر خود پنهان کنی از این و آن  
 با تلاشی می زنند بر خود زیان  
 معده خالی می کند هذیان همان  
 ذهن پویا می شود لا ایستا  
 با هم آنان همنشینی کن دلا

از پلیدی دور شو دور از بدان  
 ناتوان را باش حامی در جهان  
 کن مدارا با تمامی خلق ها  
 درد با دارو شود درمان دلا  
 بس دغل کاری نصیحت گو دلا  
 خوب از بد را دهد تشخیص همان  
 تکیه لا بر آرزو هرگز دلا  
 از تجارب پند گیری هر زمان  
 دم غنیمت تجربت حاصل دلا  
 در سرا فانی جهانی رو فنا  
 از خدا طالب تمامی لحظه ها  
 از جهان هستی به جانب آسمان  
 همچو طایر جان کند پرواز هان  
 خوش بر احوال آدمی زیبا سرشت  
 توشه اعمالی ذخیرت سرنوشت  
 دم غنیمت تا توان داری دلا  
 با وجود این هر تلاشی پر بها  
 گر چه دانی آنچه خواهی لا مراد  
 آن کسی جاننا رسد بر آرزو  
 آشکارا گاه پنهانی دلا  
 توشه زادی را ذخیرت در جهان  
 توشه اعمال اکثریت مردمان  
 مرگ دارد هر تولد ای جوان  
 آن چه تقدیر است گردد آشکار  
 با خطر گاهی مواجه تاجری  
 آن زمان داند چه کم سرمایه ای  
 ثروتی حاصل کنی آرامشی  
 دور از یاری انسانی که پست

از حرامی لقمه دوری هر زمان  
 از ستمکاری تو دوری هر زمان  
 همچو دریا پاک دل زیبا نما  
 گر چه دارو گاه افزون درد را  
 گر چه گوید پند خود را برملا  
 سمت بد راهی به دور از خوب هان  
 احمقان را آرزو سرمایه ها  
 فوق علمی شد تجارب بین مان  
 تارها از بار غم از غصه ها  
 آن کنی حاصل تو را سودی دلا  
 راه را هموار تا راهی دلا  
 در درون خاکی نهان فارغ ز جان  
 تا به آن وادی که باشد آشیان  
 توشه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
 از سرا فانی گذر راهی بهشت  
 از جهان ماضی بگیری بهره ها  
 تا توانی کن ذخیرت توشه را  
 تا حدودی سعی کن در عدل و داد  
 نا امید از درگهش لا نیک رو  
 بیشتر لا برملا پنهان ها  
 در سرا باقی برایت ارمغان  
 گر ذخیرت دست خالی آن زمان  
 رو به پایان کار آغازی همان  
 خوب یا بد توشه ای را خواستار  
 در چنان بحبوحه ای درگیر همی  
 از فراوان مال بهتر آن دمی  
 دور از آشوب ها آسایشی  
 دوستی با متهم ایمان شکست



متهم هر چند دوری از گناه  
 از گناهی دور از شیطان گریز  
 از خطر پرهیز گردی رستگار  
 عزتی گیری میان خلق استوار  
 جامه تقوایی بپوشی پر بها  
 با گذر ایام دوران رستگار  
 دوستی با آن کسان را کن عیان  
 کن تو جانا آشنایان گر فرار  
 مهربانی را ز خود کن برملا  
 گر چه آنان روی گردان از شما  
 گر کنند دوری رعایت کن تو مرز  
 بین آنان باش جانا مهربان  
 لا درشتی با تبسم نیک رو  
 همچو خورشیدی شوی در صبحگاه  
 نعمتی را صاحب او باشد همی  
 از رفیقان دور لا انجام آن  
 حکم مذکوری کنی اجرا بجا  
 با رفیقان مهرورزی کن همان  
 با عدو جانا مدارا کن همان  
 جرعه ای شیرین تر از صبری نه هان  
 بس گوارا شهد نوشی بین ما  
 دور از خشمی ظفر درخواستی  
 پیکری دارند درشتخو همچنان  
 لطف امیدی هم آنان مهربان  
 ارتباطی بهترین دارندشان  
 در برابر حسن خلقی مهربان  
 گر چه شرعی حکم را آن حُسن لا  
 هر چه کاری می کند او را به یاد

یار آن کس باش هان افتاده راه  
 یار آن فردی بباشی ای عزیز  
 در کف اقبال داری روزگار  
 آن چنان زی مرکبی را تا سوار  
 پایه ایمانت قوی سازی دلا  
 خوش بر احوال آدمی پرهیزگار  
 گر جدا گردند از تو دوستان  
 بین خویشان دوستی را برقرار  
 روی گردان گر چه آنان از شما  
 بین خلقی مهربانی کن دلا  
 کن تو بخشش در برابر بخل ورز  
 با هم آنان قرب گیری دور هان  
 در برابر سخت گیران نرمخو  
 عذر آنان را پذیرا گر گناه  
 گویا باشی هم او را بنده ای  
 حکم مذکوری به اجرا بین شان  
 بین آن انسان سزاواری دلا  
 دوستان را دشمنانی دور از آن  
 دوستان را پند ده بسیار هان  
 خشم خود را خور فرو تا می توان  
 نوش کردی جرعه آبی را دلا  
 هر که صبری را تحمل راستی  
 نرم خو باشی برابر آن کسان  
 آن چنان رفتار کن با آن کسان  
 نرم خو گردندشان با دیگران  
 آن چنان رفتار کن با دشمنان  
 لذتی بر بخششی باشد دلا  
 هر که دارد بخششی پیروز باد

ذکر رحمان می کند با لحظه ها  
 گاه حادث از برادر خود جدا  
 جای امیدی بباشد باز گشت  
 با گمان نیکی صفا صلی دلا  
 با گمان نیکان گواهی نیک را  
 حق را ضایع مکن جاننا دلا  
 اعتماد دوستی را پایبند  
 با برادر آن کنی با دیگران  
 مسلمین را حاکمی باشی عزیز  
 آن چنان رفتار کن با مسلمین  
 بین خود با آشنایان دوستان  
 دل نبندی هر که دلدارت نه هان  
 قطع پیوندی نه خوش باشد دلا  
 بین بد خوبی تفاوت بی شمار  
 هر که بر تو می کند جاننا ستم  
 در برابر دیدگانت ظلم خلق  
 بر زیان خود بکوشند آن کسان  
 با تکاپو کار مردم شادمان  
 در برابر شادمانی لا بدی  
 آن چنان اخلاق خود را کن عیان  
 بر دو قسم شد روزی ما بندگان  
 همچو سایه دیگر آن باشد دلا  
 آید او جاننا به سویت هر زمان  
 نرم خویی آن زمانی زشت هان  
 لا ستم بر دیگران ای مردمان  
 دم غنیمت کن ذخیرت توشه را  
 می شوی غمگین تو جاننا آن زمان  
 آرزوها کرده ای تا حال هان

هر کجا باشد خدایش را ثنا  
 یاد روزی کن خوشی هایش نما  
 بین تان باشد صفا کین را شکست  
 بازگشتی بین تان باشد وفا  
 بین تان خوبی عمل ها برملا  
 در تمامی لحظه حقی را ادا  
 حق مردم را ادا تا بهر مند  
 پایبند عهدی بمان تا جاودان  
 در تمامی حال از شیطان گریز  
 حکم قرآن را بکن اجرا همین  
 فرق لا حکمی کنی اجرا همان  
 دوست باشد یا که هر یک دشمنان  
 تا حدودی احترامی برملا  
 کن مدارا با بدانی زشت کار  
 در ازایش حسن خلقی را علم  
 جلوه لا جاننا بزرگ ای مستحق  
 سودها عاید برایت ای جوان  
 می شوی یک لحظه شادی را عیان  
 با بدانی کن مدارا همراهی  
 جذب اخلاقت شود مردم همان  
 این که ما جویای آن در هر زمان  
 در پی مان روزی آید برملا  
 گر کنی دوری ز روزی ای جوان  
 هر بشر محتاج چون او را عیان  
 گر چه دارایی شما را دور از آن  
 تا کنی اصلاح آن دیگر سرا  
 از کفی بیرون چو مالت ای جوان  
 هان چه باشد دست خالی ای جوان

دیده یا بشنیده ها را یاد آر  
 زندگی را بس تحول با شعور  
 پند باید سود ده باشد دلا  
 از کسانی پیروی در این جهان  
 دور باش از نفس خاکی ای عزیز  
 با ادب عاقل بگیرد پند را  
 با یقین صبری نکویی کن تو دور  
 منحرف از حق کسی باشد دلا  
 یار آن مظلوم باشی هر زمان  
 ای به دانش متقی پرهیزگار  
 آن زمان آید عدالت استوار  
 همچو خویشاوند باشد همنشین  
 دوست آن باشد رعایت حال را  
 حکم را اجرا به آیینی درست  
 همچو کوران هر که دنبال هوا  
 دور گاه از قرب گاه نزدیک تر  
 در میان مخلوق تنها کس دلا  
 غیر خالق لا گزینش دوستی  
 لا تعدی از حقایق روزگار  
 آن زمانی تنگ بر ما زندگی  
 حرمتش باقی است آن کس بین ما  
 بین خود خالق حجابی بر کنار  
 ریسمانی را بزن چنگی دلا  
 بی تفاوت هر که باشد دشمنی  
 همچو ماران گژ دمان گفتارها  
 هر کسی را حرمتی باشد دلا  
 چنگ زن بر ریسمانی راستین  
 آن کسی باشد تو را دشمن دلا

تا به استدلال راهی رستگار  
 کنه مطلب را بدانی با امور  
 از نصیحت سود عاید بر شما  
 عاقبت خیری تو را حاصل همان  
 تا توانی از هوا نفسی گریز  
 با عمل پندی از این دنیا رها  
 دور از غم هم دنیا با سرور  
 از عدالت اعتدالان او جدا  
 یاورت گردد خدایی مهربان  
 می رسد روزی تعادل برقرار  
 تحت فرمانش جماعت رستگار  
 دل یکی کن بهترین ها را گزین  
 در تمامی لحظه دینش را ادا  
 نرمخو ما بین همنوع لا درشت  
 هر که هم سو نفس از ایمان جدا  
 دور از ما همنشینان دوروبر  
 آدمی باشد ز همنوعش جدا  
 گر پذیرا اجتماعی را همی  
 گر چنین باشد به سختی ها دچار  
 با تعدی حق به دور از بندگی  
 خود بداند منزلت قدرش دلا  
 آن چنان باشی حقیقت آشکار  
 ابتدایش منتهی تا ربنای  
 خود بپا تا زندگی را فرصتی  
 هر یکی از دشمنانت برملا  
 حد و مرزی را رعایت لحظه ها  
 بین خود هان با خدایت همنشین  
 دور از هر اهتمایی خیر لا

نا امیدی گاه باشد خود هدف  
 آن چنان لا عیب هایی آشکار  
 دم غنیمت از حسادت دور هان  
 گاه بینایی کند جاننا خطا  
 می رسد مقصد همان کوری دلا  
 دور باید از بدی ها هر زمان  
 چون ز جاهل مردمانی ها جدا  
 سوی عاقل مردمانی راستین  
 ایمن از نیرنگ بازی روزگار  
 در خیانت چاه افتاد آن کسی  
 هر که فانی روزگاری را دلا  
 در چنان خواری گرفتار او دلا  
 پرت تیری هر زمان جانب هدف  
 با نظر سلطان زمان تغییر لا  
 نابسامان می شود این روزگار  
 می روی هر جا بپرس از همسفر  
 می شناسی جان من همسایه را  
 آن زمانی از سخن پرهیز هان  
 فرق لا نقلی بگویی از کسی  
 در سیاست مشورت لا با زنان  
 عزم شان ثابت نباشد پایدار  
 در حجابی حفظ آنان را دلا  
 آبرو محفوظ با تن پوش ها  
 با سلامت نفس گردی آن زمان  
 با چنان شایستگی راه را  
 با عمل صالح چو صالح بنده ای  
 زندگی کن همچو گمنامان دلا  
 تا حدودی هر بشر را فهم همان

همچو دری در درون یک صدف  
 جان من فرصت برایت ماندگار  
 رو هلاکت با طمع ورزی همان  
 رستگاری کور مادر زاد را  
 با چنان آرامشی طی راه را  
 رو به پاکی ها روان ای مردمان  
 از تعلق جیفه دنیا خود رها  
 می روی با آن جماعت همنشین  
 هر کسی باشد گرفتار این دیار  
 ایمن از ایام دوران ای رهی  
 با چنان عجبی شناسد در بلا  
 غیرممکن از بلایی او جدا  
 لا میسر پوچ خالی گه صدف  
 گاه حادث می شود اندیشه ها  
 خوب و بد فرقی نباشد ماندگار  
 در تدارک منزلی شو با خبر  
 خانه را ارزش بسی باشد دلا  
 خنده آور فهم هایی ای جوان  
 یا کلام از خود بگویی ای رهی  
 رو به سستی رأی آنان هر زمان  
 همچو سیمایی روان ثابت نه یار  
 دور از نامحرمانی در بلا  
 پاک دامن راه حق را برملا  
 گر حجابی را رعایت مردمان  
 طی منزل کن زبانزد بین ما  
 در اطاعت خالق هر لحظه ای  
 تارها از نفس خاکی ها رها  
 مرد باشی یا که زن فرقی نه هان

نرم خویی با طراوت رو نما  
 او چه زیبا چون بهاری گل بهوش  
 از طمع ورزی حسادت دورها  
 دور گردد از مسیرش آن زمان  
 تا سلامت نفس مانی رستگار  
 بدگمان بیمار دل او بین ما  
 تا برابر کار خود مسئول هان  
 در گرفتاری بیفتی در بلا  
 گر رعایت احترامی همچنان  
 با کمک آنان کنی پروازها  
 متقی دوران به تقوا لحظه ای  
 عاقبت خیری تو را باشد دلا  
 در تمامی لحظه ها هر یک سرا  
 از جهان هستی ذخیرت توشه را  
 از جهان فانی جدا جانب بهشت

چون بهاری گل زنان باشد دلا  
 لا خشن او پهلوانی سخت کوش  
 آن چنان توصیف کن زن را دلا  
 گر به افزونی شود توصیف آن  
 غیرتت را تا حدودی آشکار  
 هر که بی جا غیرتش را برملا  
 کار هر مخدوم را تعیین همان  
 آن چنان مسئول لا سستی دلا  
 محترم ما بین خویشاوند هان  
 آشنایان بال و پرهاست دلا  
 هر کسی را عرق باشد ریشه ای  
 دین و دنیایت سپارم بر خدا  
 از خدا خواهم تو را حامی دلا  
 سهم آن شد آخرت دنیا سرا  
 خوش بر احوال آدمی زیبا سرشت

## نامه ۳۲

### افشای سیاست استعمار مغایه

در هلاکت منحرف افراد هان  
 معاویه خلقی فریبی بیشتر  
 غرق کردی با جهالت مردمان  
 کرده ای شاهد خدایی مهربان  
 در میان امواج شبیهت ایستا  
 از حقیقت دور عمری را به سر  
 بر جهالت نفس خود آبانشان  
 نفس خاکی در اسارت جهل ها  
 دوره ای از جاهلیت یادشان  
 جز کمی آگاه در دین ماندگان  
 دور گشتند از تو حق شد برملا

با حیل گمراه کردی مردمان  
 ای سیاست باز استعمارگر  
 در میان امواج دریا جاهلان  
 مردمی را غرق دریا جاهلان  
 مردمان را رو به ظلمت رهنما  
 در میان امواج شبیهت بیشتر  
 باز گشتی کرده اند اینان بدان  
 تیره بختی جاهلانی برملا  
 فخر کردند این کسان بر خاندان  
 اکثریت منحرف از راه هان  
 چون تو را بشناختند اینان دلا

تا رها از دست ظالم این دیار  
ناظری حاضر میان مخلوق هان  
از جهان معنا جدا لا رستگار  
رو به جانب آن سرایی تیره جان  
توشه تقوایی ذخیرت بهر مند

### نامه ۳۳

#### دستورات لازم برای فرمانداران

ذکر خالق در تمامی لحظه ها  
این چنین مخبر خبر دارم نمود  
از جماعت شام هان یک عده ای  
مردمانی کور دل هان عده ای  
در شنیدن حق چه سنگین گوششان  
همچو کوران از رهی باطل دلا  
تحت فرمان بنده ای افراد هان  
دین فروشی می کنند اینان دلا  
خانه دنیایی نباشد جاودان  
این سرا دنیا زمانی جاودان  
هر یکی را کفیری باشد دلا  
آن چنان سر سخت باشی هوشیار  
بشنوی پندی عمل سازی دلا  
دور از کاری که عذرآور دلا  
شادمانی چون رسی بر نعمتی  
از جهانی با توکل رستگار  
هر زمانی شکر نعمت را عیان

### نامه ۳۴

#### ویژگی های مالک اشتر

یاد خالق با درودی بی کران  
این چنین اخبار شد جانا به من

با درودی بر محمد مصطفی  
زیر هر یک کاسه نیمی هم بیود  
در مراسم حج ابراهیم همی  
تحت فرمان آن ستمگر بنده ای  
چون کرانی دور از فهمی همان  
حق را جویا به مُبطل رهنما  
دور از خالق خدایی مهربان  
بهر دنیا از سرا عقبا جدا  
جامه تقوایی مهیا دور از آن  
خانه دنیا پر ز خاکی مؤمنان  
دور از هم خوب از بدها جدا  
متقی دوران به تقوا رستگار  
تحت فرمان آن ولی از اولیا  
شکر نعمت را ادا با لحظه ها  
پست باشی چون به سختی منتهی  
این چنین لا در اطاعت کردگار  
گه به نجوا گاه با ظاهر بیان

بر محمد مصطفی ای مردمان  
با ورود مالک اشتر انجمن

ای محمد بن ابی بکر این چیت  
 مصلحت این بوده باشد شد عیان  
 آشنانی تا تکالیفی ادا  
 سهل باشد با دلی آرام هان  
 بار مسئولیت رونق همان  
 از مکانی جابجا دیگر سرا  
 با بدی اندیشه خود را لا اسیر  
 مستحق مردم تو حامی بین شان  
 آشکارا حق عدالت چون عیان  
 خیرخواه امت که ما را همراهی  
 در برابر دشمنان از ما دفاع  
 تحت فرمان جنگجو ما بین مان  
 عمر خود را کرد کامل بین مان  
 ما که خود راضی از او دور از گناه  
 نعمتی را می کند بر او عطا  
 حمد رحمان شکر نعمت را ادا  
 رزم آراییی کنی با پیروان  
 مردمان را سوی حق دعوت کنان  
 رفع مشکل او تو را کافی همان  
 در تمامی لحظه یاری او عیان

نصب او با عزل فرمانداریت  
 علتی لا مضطرب احوال هان  
 حد تکلیف هر کسی باشد دلا  
 از مکانی جابجا دیگر مکان  
 در اطاعت کردگاری مهربان  
 گر چه از مصری شدی عزلی دلا  
 مصلحت این بوده باشد دلپذیر  
 خدمتی کن خلق را تا می توان  
 هر کجا باشی چو حامی مردمان  
 آن کسی را نصب در فرماندهی  
 خیر خواه او بین مردم اجتماع  
 سخت گیر او در برابر دشمنان  
 رحمت خالق بر او باد هر زمان  
 مرگ خود را دید او هان بین راه  
 خالق از او می شود راضی دلا  
 نعمتی باشد مضاعف از خدا  
 با سپاهی در برابر دشمنان  
 هر زمان آماده رزمی باش هان  
 از خدا یاری فراوان خواه هان  
 یار باشد او خدایی مهربان

نامه ۲۵

### علت سقوط مصر

آفرینش کاینات از او همان  
 دست طغیان آبرو مصری درید  
 می کنم خود اعترافی مردمان  
 در تمامی لحظه کوشا بین ما  
 چو ستونی بس چه محکم استوار  
 با تجمع مردمی یارایمان

با درودی خالق را یاد هان  
 شد محمد بن ابی بکری شهید  
 در برابر پیشگاهی رب جان  
 خیرخواه او همچو فرزندی دلا  
 همچو بران تیغ او شد آشکار  
 تحت فرمانم ببود او هر زمان

اتفاق حادث شهادت برملا  
از همان آغاز تا پایان کار  
آمدندشان تا هم او را یآوری  
با دروغی برخی از مردم جدا  
دست این جاهل جماعت جانیان  
دور از دنیای دونانی حیات  
می کنم رزمی برابر دشمنان  
با مهیا مرگ دور از این سرا  
بین تان باشم دمی از لحظه ها  
حکم اجرا فارغ از ایام بزم

سوی یسر فرزند ارطاتی همان  
دامنش برچید و از آن جا جدا  
چون پشیمان شد که برگشتی همان  
رو غروبی آفتابی پشت رو  
هان نبودش بیش ساعت جنگ سرد  
جان برون برد از مهالک مردمان  
تا به جان هم بیفتند گمراهان  
زندگی با سرکشی ها توأمان  
پیش از من با رسول الله ما  
آشنایی گرچه با ما بنگری  
قوم و خویشی را به دور از انجمن  
از ولایت رهبری قومی همان  
با سکوتی منزوی در گوشه ها  
خواستی رأیی بدانند انجمن  
با هم آنان عهدشان را نقض هان  
با درایت عقل جنگم بین شان

گر چه با نیرو مدد او را دلا  
دعوت از مردم نهانی آشکار  
ناخوشایند گر چه مردم عده ای  
گر به خواری عده ای شد برملا  
از خدا خواهم مرا از دست شان  
زود راحت تا که یابم من نجات  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
با شهادت آرزوها برملا  
گر چه راضی نیستم من با شما  
چاره ای لا مردمان آماده رزم

### نامه ۳۶

#### آماده رزمی امام

گرد کردم لشکری انبوه هان  
آن زمانی چون شنید اخبار را  
کرد از آنجا فرار ای مردمان  
در میان راهی رسیدند تا بر او  
با هم آنان لحظه ای کرد هان نبرد  
بی رمق با سخت کامی ها جهان  
ای برادر دور از این قوم هان  
بین شان باشد جدایی ها همان  
گر چه با من متحد اینان دلا  
این قریشی را عذابی کیفری  
این کسان آنان بریدندشان ز من  
بعد پیغمبر مرا مطرود هان  
این کسان از من ربودند حق را  
از تداوم جنگ پرسیدی ز من  
رأی من پیکار باشد مردمان  
تا ملاقاتی خدا را آن زمان



لا توانندی مرا باشد همان  
 گرز دورم اجتماعی دور هان  
 همچو کوهی استوارم هر زمان  
 گر میان میدان به تنهایی همان  
 همچو شیرانی مبارز بین شان  
 دور از این آن خدایی را ثنا  
 عزم را جزمی به دور از این جهان  
 سرو سبزم بین هر یک انجمن  
 با شکبیا از هوا نفسی گریز  
 گر چه غمگین دل ز سیمایم نما  
 سرزنش بس دشمنان با گفته ها  
 دردمندان را مداوا با ثنا  
 با تحمل رنج دور از این سرا  
 ترک این منزل کنم دوری از آن

با فراوانی جماعت مردمان  
 لا هراسانی مرا ای مردمان  
 لا گمان هرگز مرا لا خوف هان  
 دور از زاری مبارز هر زمان  
 دور از سستی برابر دشمنان  
 اختیارم را سپردم بر خدا  
 در اطاعت کردگاری مهربان  
 چون سروده شاعری تصمیم من  
 گرز من پرسی چسانی ای عزیز  
 در برابر مشکلاتی ایستا  
 دوست ناراحت چو بیند حال را  
 ظاهری دارم بواطن را نما  
 شرح عالم این چنین باشد دلا  
 با درایت آرمانی فکر هان

### نامه ۳۷

#### ادعای دروغین

در تمامی لحظه روزانی شبان  
 با هوس ها بدعتی بس زشت رو  
 در میان چاهی تحیر ماجرا  
 در میان جمعی به خواری ناسپاس  
 یاد آن روزی کنی در هاوییه  
 آن تعهد را شکستی نابجا  
 معصیت کاری تو کردی هان جفا  
 مدعی خونخواه عثمانی همان  
 تخت خواهی با کلاهی پر بها  
 تا که عثمان را طرفداری همان  
 مدعی خونخواه عثمانی همی  
 بدعتی احیا به خواری هاوییه

حمد رحمان خالق بس مهربان  
 سخت باشد با هوس ها روبرو  
 معاویه بدعت گذاری ها چرا  
 بسته این آن پایداری بی اساس  
 حق را کردی تباه ای معاویه  
 نقض پیمان ها بکردی عهدها  
 حجتی بود آن تعهد از خدا  
 ای فرو افتاده پر گو بین مان  
 یاری از عثمان چه علت ماجرا  
 هان کجا بودی زمان امداد هان  
 حال می بینم شما را مدعی  
 این چه تدبیری است واهی معاویه

### اوضاع سیاسی ویزگی مالک اشتر

نامه ای نقل از امیرالمؤمنان  
بر جماعت مردمی هان خشمگین  
اکثریت مردمان در آن زمان  
حق ها نابود کردند طاغیان  
نیک و بد را خیمه ای باشد دلا  
پرچمی باشد به بد نیکی دلا  
در پناه آن می توان آرامشی  
نهی از زشتی تو را لازم دلا  
خالقی را یاد او را حمد هان  
کرده ای جانا عبادت آن خدا  
بنده ای از بندگان توحید یان  
سوی حق ارشاد هر یک بنده ای  
یاد و شدت خوف از این روزگار  
بی قرارم دور از خواب ای نگار  
در برابر ترس از دشمن دلا  
آتشی را تند باشد شعله ها  
وای بر بدکار دون دنیا دلا  
مرد مؤمن لا گرفتار این زمان  
هر کجا باشد عدالت برقرار  
متقی دوران به دور از این جهان  
آن سخن را بشنوید از هر کجا  
پیروی از او اطاعت از خدا  
همچو شمشیری خدا گون او دلا  
هیچ وقتی تیزی اش لا کند هان  
بی اثر لا ضربتش ای مردمان  
گر شما را داد حکمی کوچ هان

بر جماعت مردمی در آن زمان  
از وضع اوضاع اجتماعی همچنین  
طاغیانی تحت فرمان لا همان  
کمتر افرادی به جانب حق عیان  
پرچمی بر سر خیامی برملا  
نیک معرفی و منکر زشت ها  
معرفت حاصل معارف ای رهی  
امر با معروف حجت برملا  
لم یلد یولد خدایی در جهان  
آن خدایی مهربان را کن ثنا  
من ولی الله باشم بین تان  
تا رها از دون دنیا لحظه ای  
بی قرارم کرده دور از ترس یار  
گر پریشان حال از دنیا فرار  
روی گردان لحظه ای از جنگ لا  
در درون آتش عذابی برملا  
نامه اعمالی ذخیرت در بلا  
ابن حارث مالکی محبوب جان  
تحت فرمان از ولایت استوار  
آخرت را یاد چون عید ای جوان  
آشکارا حق باشد بین ما  
تحت فرمانش شما مجری دلا  
تیغ برانی است عادل بین ما  
همچو الماسی است بران هرزمان  
بین ما باشد یداللهی بدان  
تحت فرمان کوچ باید آن زمان

رهنمایی بین ما باشد ولی  
پیشتان فردی فرستادم همان  
در برابر دشمنانی جنگجو  
حکم را اجرا عدالت بین ما

#### نامه ۳۹

##### افشای بردگی عمروعاص

بردگی عمروعاصی بین ناس  
جنگ صفین را به یاد ای مردمان  
آشکارا بین مردم گمرهان  
پرده هایش هان دریده بین ما  
با سخاوت فرد دوران همنشین  
حرمتش جانا شود بس لکه دار  
بر سبک مغزی شود او آشکار  
می روی دنبال آن هر لحظه ای  
در پی بس طعمه مانده این و آن  
هر که ناظر این و آن دستانشان  
ویژه پس هان مانده خوراکی همان  
دین و دنیا آن زمان کردی تباه  
گر به جانب حق بودی رهنمون  
گر مسلط بر شما باشم بدان  
زشت کاری های هر یک را همان  
گر به دور از قدرتی باشم بدان  
پیش رو هر چیزها دارید هان  
کیفری باشد تمامی خلق را

#### نامه ۴۰

##### سرزنش یک کارگزار

یاد خالق با درودی بی کران  
کرده باشی گر خبرها راست هان

آشکارا شد خدایی را سپاس  
یک به یک گویم بیان گردد عیان  
پیروی از آن کسی کردی همان  
با جهالت فرد دوران رو نما  
همنشین با او اگر باشد همین  
بین خلقی آبرویش تیره تار  
هر کسی با او دمی هان سازگار  
چون سگی مانی میان ره مانده ای  
دوختی جانا نظرها همچنان  
در پی صیدی ز صیادی همان  
در پی یک لقمه نان در گیر جان  
از حقیقت دور هان کردی گناه  
تا به آنجا می رسیدی لا زبون  
قدرت از ایزد بر ایم گر عیان  
حکم جاری کیفری بیند شان  
بین خلقی هان شما مانند تان  
بر شما بدتر به کیفر هر زمان  
آن کسی خرم فراهم توشه ها

این چنین باشد که اخباری عیان  
آنچه ما بشنیده باشد آن چنان

تحت فرمان آن امامی لا همان  
گر چه ما بین اجتماعی بنده ای  
سود هایی اخذ کردی با قوا  
ضبط مالی کرده از این آن همان  
بیت اموالی به فهرست نزد ما  
روز رستاخیز گردد بر ملا  
بین مردم آن چنان زی جاودان

در امانت خود تو را شرکت همان  
همچو عضو اعضای فامیلی دلا  
اعتمادی جلب شد حقی عیان  
بین خویشان دوستانی خوش لقا  
پشت سر با سخت ایامی چه کار  
با صبوری پشت سر عمری همان  
دست هایی با امانت بین ما  
حمله ور سویم تمامی دشمنان  
بس امانت ها تباهی شد دلا  
رو تباهی امتی در گیر دار  
عهد خود بشکسته پیمان باختی  
هان جدا از او به دور از ماجرا  
از خلیلی دور با دشمن دلا  
بر امانت ها خیانت کار هان  
دور از برهان روشن لا به داد  
با حیل نیرنگ هایی را عیان  
بی هدف در منحرف راهی همان  
در سرا فانی مذلت چاه ها  
چشم بستنی از جهان باقی سرا

خشمگین کردی خدایت را بدان  
در امانت ها خیانت کرده ای  
از زمینی کشت بردی بهره ها  
هر چه در دستت امانت بود هان  
هر حسابی را کتابی بر ملا  
آن حسابی سخت تر ما بین ما  
هر حسابی را کتابی خود عیان

نامه ۴۱

### برخورد قاطع با خیانت کار

با درودی خالقی را یاد هان  
تا شدی همراز من جانب خدا  
عضوی از اعضای ما بودی بدان  
معتد بودی میان خلقی دلا  
آن زمان دیدی که رویت روزگار  
با گذر ایام سختی صبر هان  
حمله ور دشمن به جانب من دلا  
همچو اژدر مارهایی وحش هان  
چون هجومی دشمنان جانب به ما  
اختیار از دست امت بر کنار  
با پسر عم ات دگرگون ساختی  
با مخالف دیگران از ما جدا  
دست از یاری کشیدی هان چرا  
دور از یاری مرا با دیگران  
گوییا در راه خالق لا جهاد  
گوییا کردی تعدی در مکان  
از خودت آزاده کردی مردمان  
با هدف مکرری به دور از آن سرا  
با تعلق جیفه دنیایی دلا

کرده ای جانا به دور از آن جهان  
 عاریت دنیا ندارد منزلت  
 اجتماعی نا بسامان دور از آن  
 با شتابی حمله ور لا رستگار  
 مار بودی اژدها گشتی بنام  
 با چپاول بیت مالی بیش آه  
 گله را بر هم زدی صیدی همان  
 قدرتی حاصل بکردی بین ما  
 با چنان مکاری تکان لا آب هان  
 را فریبی فارغ از هر یک جهان  
 این چه حسی می فریبی خلق را  
 در اسارت این و آن دور از خدا  
 بیت مالی کیسه کردی پشت در  
 از پدر هست ارث مانده گویا  
 از شیاطین نفس کیفرها پدید  
 بر معادی هان نداری اعتماد  
 هر حسابی را کتابی بر ملا  
 باطن از ظاهر دلا تشخیص لا  
 گر گوارا خود بدانی ماجرا  
 گر چه حاکم حکم اجرا بین ما  
 مؤمنانی با مجاهد بین راه  
 بس کنیزان می خری ولخرج ها  
 مایه لا سرمایه اینان را چکار  
 دست اینان حفظ حامی شهرها  
 پا برهنه با یتیمان این کسان  
 با وجود اینان حفاظت شهرها  
 باز گردان مال را بر صاحبان  
 حکم را اجرا عدالت را ادا

از غنایم ثروتی انبار هان  
 ثروتی در اختیارت عاریت  
 غیر اوهامی تکبر در میان  
 با دمی فرصت خیانت آشکار  
 مال بیت المال را خوردی تمام  
 بیوه زن ایتام را کردی تباه  
 گرگ سان گشتی تو را سیری نه هان  
 با چپاول مردمی جاهل دلا  
 رو حجازی مردمی کردی روان  
 با چنان آسوده خاطر مردمان  
 هر گناهی مرتکب احساس لا  
 با تعلق جیفه چون کودک دلا  
 دشمنت بادا همانا بی پدر  
 می بری هان خانه بیت المال را  
 هان معاذالله از نفسی پلید  
 بر هوا نفسی تو داری اعتماد  
 از قیامت روز خوفی لا دلا  
 ز خردمندان محاسب نزد ما  
 خورد و نوش ات را رعایت لا دلا  
 از حرامی می خوری نوشی دلا  
 مستمندان با یتیمان را نگاه  
 پول اینان را کنی خرجی دلا  
 با زنانی مزدوج هان بی شمار  
 بهرمند از مال ایتامی دلا  
 مستمندان جاهدانی مؤمنان  
 شهرها آباد ایمن راهها  
 از خدایی ترس باشد مهربان  
 حق ناسی را رعایت کن دلا

از تعلق جیفه ها گردی رها  
 از خدایی ترس گردی رستگار  
 بر تو یابم دست کیفر آشکار  
 نزد خالق عذر خواهی او ز ما  
 هر که را ضربت چنان جانا همان  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 آن چه را انجام اینان چون تو همان  
 آرزو ناکام لا همان آن زمان  
 با ستم هر باطلی آید پدید  
 باطلی را می کنم نابود همان  
 بر جهانی خالق سوگند همان  
 آن چه بر ناحق بردی بیت مال  
 این چنین کاری نه آن اموال را  
 فکر کن اندیشه ای عقل ات به کار  
 آن چنان اندیشه ای کن در جهان  
 زیر خاک اعمال گردد آشکار  
 می زند فریاد با حسرت کسی  
 دم غنیمت تا که فرصت آرزو  
 توبه دربی باز باشد هر زمان  
 تا توانی خدمتی کن خلق را

#### نامه ۴۲

##### روش دلجویی در عزل و نصب ها

یاد خالق با درودی بی کران  
 یاری از یاران نیکوکار آن  
 وقت آن شد بن ابی سلمه عمر  
 سرزنش لا یار مایی هر زمان  
 این چنین شد مصلحت عزلی تو را  
 در امانت داری ات لا شک همان

ابن عجلان زُرُقی نعمان همان  
 نصب فرماندار بحرین او همان  
 شرح حالی واقف آیی از خبر  
 وضع اوضاعی چنین شد همچنان  
 نیک فرجامی تو را باشد دلا  
 نیک بودی نیک خواهی شد همان

دور از سوطن بد نامی دلا  
رو به جانب ما روان دور از تنش  
عزم جزمی کن به ما ملحق به فور  
در چنین جنگی به ما ملحق همان  
دعوتی یاری در این پیکار یار  
یار گیری از جماعت روزگار  
بار تکلیفی است باید کرد ادا  
متقی دوران به دور از هر غبار  
جان به کف آماده جنگیدن همان

#### نامه ۴۳

##### رعایت هزینه بیت المال

گر چنین باشد حقیقت گفته ها  
بس خیانت در امانت مردمان  
از ولی امرت تعدی همچنین  
از خدایی ترس با ما لحظه ها  
بین خویشانت ببخشی بر ملا  
را به خویشانت ببخشی هان چرا  
او شکافد دانه ای را هر زمان  
لم یلد یولد خدایی بین ما  
نزد من خواری برایت بر ملا  
با خرابی دین و تقوایت همان  
در سرا فانی جهان خاسر همان  
فرق لا در نزد من یا تو همین  
سهم دارد هر وجودی بین ما  
مسلمین را بیت مالی نزد ما

بند بارت شو روان جانب به ما  
دور از هر اتهامی سرزنش  
از گنه کاران دوران باش دور  
از تو خواهم با ستمگر شامیان  
از دلاور مردمانی روزگار  
تا بماند پایه دینی استوار  
بین مردم هر کسی را رهنما  
ای شما خوبان به خوبی رستگار  
تا زمان باقی در این پیکار هان

شد گزارش این چنین بر من دلا  
بیت اموالی کنی خرجی همان  
از چنین کاری خدایت خشمگین  
تحت فرمان خالقی ما لا دلا  
آن غنایم مسلمین راهان چرا  
نیزه ها با آن تمامی اسب ها  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
هر پدیدار آفرینش او دلا  
گر درست باشد گزارش ها دلا  
این فنا دنیا کنی آباد هان  
گر چنین باشد زیان کاری بدان  
کن رعایت حق هر یک مسلمین  
مسلمین را بیت مالی بر ملا  
نزد من آیند گیرند سهم را

#### نامه ۴۴

##### رد ادعای ابوسفیان

نامه ای دریافت از معاویه هان

اطلاعی یافتیم از دیگران

عزم را جزمی خدایت را به یاد  
از خدا خوفی به دور از این و آن  
با دمی فرصت فریید خلق را  
از تمامی سمت آید حمله ور  
یاد خالق چون تمامی لحظه ها  
گر خدایت را کنی یادی زیاد  
با ربودن درک ها تسلیم شر  
با شیاطین نفس دعوی ای رهی  
بین جمعی اشتراک در گله ای  
گر چه بیگانه میان جمع اشتراک  
آن شتر بیگانه از خود دور هان  
لرز آویزان تکان هر سو همی  
کعبه ای با خالقش را کرد یاد  
هر چه مولا گفته بودش کرد یاد  
شد یکایک بر یادی برملا

در تمامی لحظه شگری از دیداد  
همنشین آن مجلسی گشتی صد حیف  
در میان جمعی نشستنی حیف نان  
با چه توجیهی قباحات را بیان  
ناز نعمت پر ز خوراکی دلا  
چون بزرگان در میان سرها دلا  
بی هدف مشغول خوردن آن لثام  
چون بزرگانی سلاطین هان تو را  
یک نفر محروم لا در بین شان  
بی بضاعت عاری از یک تکه نان  
ماجرا را فهم می کردی همان

با حیل عقلت بلغزاند زیاد  
یاد خالق فکر را اصلاح هان  
دور از شیطان نفسی کن دلا  
هر کجا باشید شیطان جلوه گر  
آن زمان آید فراموشی دلا  
دور شیطان از تو گردد ای زیاد  
آن چنان تسلیم گرداند بشر  
آن زمان را یاد انسان مدعی  
مدعی چونان شتر بیگانه ای  
جرأتی دارد بنوشد آب شان  
متحد گر گله ای از بین شان  
یا چو ظرفی در پالان مرکبی  
نامه ای چون خوانده شد دردم زیاد  
اعترافی خورد سوگندی زیاد  
هر چه مولا گفته بودش ای رها

#### نامه ۴۵

الگوی ساده زیستی سیمای پرهیزگاران  
با درودی حمد رحمان را به یاد  
شد گزارش این چنین ابن حنیف  
دعوتی شد از تو رفتی میهمان  
مردی از سرمایه داران بصره هان  
با چنان سرعت برفتی آن سرا  
بس ملون خوردنی ها نوش ها  
کاسه ها پر می شد از انواع طعام  
میزبانانی تو را خدمت دلا  
این چه مهمانی بزرگان جمع در آن  
گرد خوانی اغنیایی جمع هان  
با کمی اندیشه حاصل درک هان



در کجایی همنشینی با کیان  
 دور افکن تکه نانی را دلا  
 آن چه می دانی یقین حاصل تو را  
 رهنمایی هست باشد هر زمان  
 هر زمانی باش آگاه ای حنیف  
 حیف اموالی که باشد بیت عام  
 هر امامی را گروهی پیروان  
 پیروان از نور دانش او دلا  
 روشنی گیرندشان از او همان  
 این امام او آن کسی باشد دلا  
 با دو پوشش جامه ای فرسوده هان  
 گر چه انجام این چنین کاری دلا  
 راه تقوا پیشه سازید هر زمان  
 راستی را پیشه سازید هر زمان  
 خالقی را ییاد سوگندی دلا  
 لا ذخیرت از غنایم دنیوی  
 یک وجب خاک از زمین دنیایشان  
 در نگاهم این جهان خاکی دلا  
 بس چه ناچیز است این دنیایتان  
 هر کسی داند فدک در دست ما  
 بهترین داور خدایی بین ما  
 چشم پوشی از فدک کردندشان  
 از فدک غیر از فدک ما را چه کار  
 هر چه آثار آدمی نابود هان  
 عمق تاری قعر گودالی دلا  
 هر چه پر عمق قعر گودالی دلا  
 با کلوخی سنگ پر گودال را  
 پرورانم نفس خود را آن چنان

از کدامین سفره مصرف تکه نان  
 چون نمی دانی تو را تشخیص لا  
 از حلالش خور تو را واجب دلا  
 بین امت رهنمای مردمان  
 تحت فرمان خالقت دوری ز ضیف  
 در یدت باشد امانت ای بنام  
 تحت فرمان او هدایت مردمان  
 همچو ماه از آفتابی نور را  
 بندگان را رهنمایی هر زمان  
 از سرا فانی شما در بین ما  
 قرص نانی خشک راضی بر همان  
 سخت باشد از شما خواهیم ما  
 پاک دامن راستی را ارمغان  
 تا مرا یاری به تقوایی همان  
 دور از دنیایتان سیمی طلا  
 جز دو جامه کهنه جانب اخروی  
 نیست هان در اختیارم مردمان  
 از بلوطی دانه تلخی بی بها  
 دم غنیمت تا که فارغ از جهان  
 بخل ورزی عده ای شد برملا  
 عده ای رویت سخاوت را دلا  
 حق را عودت به ما بخشدگان  
 آدمی را جایگاهی گور یار  
 هر روایت رو به پنهانی همان  
 هر اثر آثار پنهان در خفا  
 چون که مدفون زیر خاکی رخنه ها  
 گور کن را بس فراخی دست ها  
 با ورع پرهیزگاری ها همان

از قیامت روزگاری یاد هان  
 با ذخیرت توشه تقوایی دلا  
 با قدم ثابت به دور از لغزشی  
 از گرایش دنیوی دوری دلا  
 از غسل پاکی و گندم دانه مغز  
 با طعامی بس گوارا پوششی  
 گرد می کردم لذایذ زیست را  
 می توانستم اگر می خواستم  
 جامه ای زر بفت سیمی هان دلا  
 بس گرسنه در یمامه در حجاز  
 از طعامی سیر لا بس بنده ای  
 لاغر اندامان خمیده استخوان  
 با جگرهایی چه سوزان چون تنور  
 درد باشد بس بزرگ اندوهناک  
 با شکم خالی شبی را روز هان  
 من چسان خود را بنامم عادل  
 من امیر المؤمنین باشم دلا  
 من امیر المؤمنین الگوی تان  
 چون شما مردم ببايد زیست هان  
 آفرینش ما چو حیوان لا دلا  
 چون رها حیوان چمنزاری نه هان  
 بی خبر از حال خود آیندگان  
 آفرینش هر وجودی در جهان  
 گر چه بازیگر جهانی آشکار  
 دست گیرم ریسمان گمراه را  
 بشنوم از این و آنان گویا  
 از نبردی باز ماند او دلا  
 چون درختی باش چوبش سخت تر

خوفناک آن روز با تقوا امان  
 از مکان لغزش قیامت دورها  
 از قیامت روز فارغ ای رهی  
 خواستارم این چنین شد برملا  
 با حریری بافته زر سیم نغز  
 فاخری از سیم و زر تزیین همی  
 مهرهی با نفس پاکی ها فنا  
 با هوا نفسی که هم سو داشتم  
 با طعامی بس لذایذ سفره ها  
 قرص نانی را طلب با روی باز  
 بی تفاوت من بخوابم سیر همی  
 با شکم هایی به پشت چسبان همان  
 قرص ماهی را چونان فرضی ز دور  
 مردمان بینی که افتان روی خاک  
 بی تفاوت مرد عابد همچنان  
 بی بضاعت بندگان مانده گلی  
 هر چه بادا باد سختی برملا  
 باشم ای انسان شما رنجور هان  
 گر تمکن مال باشد دور از آن  
 فکر خوردن در تمامی لحظه ها  
 جز چریدن پر شکم فربه همان  
 جز چریدن همچو حیوان بی گمان  
 این قدر فهمی که لا بیهوده هان  
 با هدمندان به بازی روزگار  
 در مکانی پا که سرگردان دلا  
 گر علی را باشدش اینسان غذا  
 از هم آوردان شجاعانی جدا  
 در بیابانی که رویش ای بشر

پوست نازک تر درختان جویبار  
 شعله ورتتر چوب باشد آن درخت  
 پر دوام آتش که دارد شعله ها  
 چون درختانی بیابان ایم ما  
 روشنایی یک چراغ ایم ما دلا  
 هر زمانی با رسول الله هان  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 بر نتابم روی خود از آن کسان  
 گر مرا فرصت دهد پروردگار  
 تا پلیدی از زمینی دور هان  
 با کج اندیشان کنم پیکار هان  
 از پلیدی پاک سازم این سرا  
 آن چنان کوشش رها از این سرا  
 دور شو از من تو دنیا دور هان  
 چون مهارت را نهادم پشت هان  
 دام هایی پهن کردی رویمان  
 از پلیدی پاک سازم این سرا  
 از مکان لغزش کنم دوری دلا  
 آن بزرگانی کجایند مردمان  
 با زری زیور چنان ترفندها  
 در سرا فانی گذر ایام را  
 در درون گوری گرفتاری زیاد  
 از گذر ایام یادی کن دلا  
 خالق را یاد سوگندی همان  
 همچو پیکر شخص بودی دیدنی  
 بر تو جاری حکم می کردم روان  
 مرتکب جرمی شدی سنگین دلا  
 ما همان حبل المتین ناطق دلا

هر زمان دارند آبی در کنار  
 در بیابان رویشی دارد که سخت  
 آن درختی سیر با باران دلا  
 در برابر بادهایی ایستا  
 یا چو آرنجی به بازو وصل ما  
 تحت فرمان خالق بی چون همان  
 گر تمامی خلق رو در رویمان  
 حیدرم دایم کنم حمله همان  
 با تمامی آن کسان پیکار یار  
 دور سازم هر پلیدی را همان  
 تا که ظلمت رخت بندد از جهان  
 ژرف اندیشان ز بد خُلقان جدا  
 تا کلوخی گل جدا از دانه ها  
 چون رها کردم تو را گر مهربان  
 خود رها از چنگ دنیایی همان  
 عاقلان دور از خطا شرکی همان  
 بین مردم صلح باشد با صفا  
 از پلیدی ها جهانی دورها  
 بازی مکر روزگاری گشتگان  
 از جهان باقی سرا مردم جدا  
 در گرو مرگی تمامی فردها  
 در لحد پنهان شوی آن روز یاد  
 هر وجودی مرگ دارد جز خدا  
 این سرا فانی جهان خود را عیان  
 گر تو قالب داشتی حس کردنی  
 کیفری جاری برایت همچنان  
 هر وجودی را فریبی جز که ما  
 از وضعیت این جهان آگاه ما

با بلند آرزوهایست دلا  
 بین ملت ها تخصص بر ملا  
 این خرابی ها تمدن بر ملا  
 دور از من باد دنیا هان دلا  
 هر که جا پایی گذارد روی آن  
 در درون چاهی زند گز دست و پا  
 آن که بر امواج می گردد سوار  
 هر که از دامت رها پیروز باد  
 جایگاهش نیست تنگ آن کس دلا  
 همچو روزی هست جانا این جهان  
 از برابر دیدگانم ای جهان  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 عاقلان رامت نگرند ای جهان  
 دور بادا دست دنیایی ز ما  
 هر کجا خواهی کشانی گاه گاه  
 می خورم سوگند سوگندی چنان  
 با ریاضت نفس خود را آن چنان  
 شادمان هرگاه یابم قرص نان  
 آن چنان اشکی بریزانم ز چشم  
 رو به اتمام اشک چشمانم دلا  
 گله ای لا ما بشر ای مردمان  
 کار او باشد چریدن در دمن  
 در مکانی استراحت آغلی  
 این سزاوار است هر کس توشه ای  
 من علی باشم خورم ره توشه ای  
 گر چنین باشد بشارت مردمان  
 با گذر ایام الگو گله ها  
 با تمدن مردمان الگوی شان

بس بشر را با حیل از ما جدا  
 امتی را جان من تحریک ها  
 چون نگاهی افکنی در هر کجا  
 پرتگاهی هست دامی پهن ها  
 آن چنان در قعر چاه افتد همان  
 دیگر امید نباشد او رها  
 غرق گردد رو به نابودی شمار  
 مضطرب احوال لا گردید شاد  
 از تعلق جیفه دنیا خود رها  
 رو به نابودی تمامی خلق هان  
 دور شو هر کس که دور آرام جان  
 خوار سازی هر که رامت شد همان  
 تا که سازی خوار آنان را همان  
 از تعلق جیفه دنیا ما رها  
 قعر چاهی غرق سازی با گناه  
 با یقین حاصل مرا علمی همان  
 تربیت راضی به قرصی نان همان  
 نان خورشت ام با نمک باشد همان  
 چشم دل را تا بخشکانم ز خشم  
 با نخوابی شب ریاضت بر ملا  
 همچو آنان با شکم پر خوابمان  
 تا شکم را باد فربه ساختن  
 با تعفن بوی پیرامون همی  
 را فراهم بی تفاوت زندگی  
 بی تفاوت دور از هر بنده ای  
 باد روشن چشم مولایی همان  
 بین خلقی اجتماعی شد چرا  
 گله گرگی میش باشد بینمان

وای بر ما بر تمامی بندگان  
جلوه ای بینی به زیبایی بهار  
جاهلیت پوششی الگو ز کس  
همچو خاری بی حبابی ها عیان  
پرده پوشی لا حبابی آشکار  
خوش بر احوال آن کسی در پیشگاه  
با تحمل سخت ایامی همان  
با ن خوابی زنده داری شب دلا  
آن زمانی استراحت مردمان  
دست را بالین خود سازد همین  
این کسان آنان که با یاد معاد  
با چنان چشمی که خواب آلوده هان  
خالقی را یاد بال لب هایشان  
این کسان آنان که حزب الله هان  
با قناعت دور از آتش دلا  
قرص نانی خور به دور از التهاب  
هر که از خالق بترسد او رها  
بن حنیف از آن کسی ترس او خدا

#### نامه ۶۴

##### مسئولیت فرمانداری

با درودی خالقی را یاد هان  
از همان افراد هستی بین ما  
در برابر سرکشان مغرور هان  
با دلاور مردمانی من دلا  
یاری از خالق بگیری هر زمان  
در برابر هر درشت خویی دلا  
بهتر آن باشد که بعضی جا همان  
بال و پر را بر رعیت گستران

او مرا حافظ مداوم هر زمان  
از تو امدادی بگیرم بی ریا  
حمله ور جانب به دشمن هر زمان  
مسلمین را مرزها تعیین ها  
تا رها از سخت ایامی همان  
با کمی نرمی به دور از هر خطا  
که درشتی گاه نرمی ای فلان  
آن چنان خاشع فروتن بین شان

رهنمایی خلق را در هر زمان  
آن چنان زی از ستم دوری همان  
زورمندان را طمع لا بر ملا  
از عدالت ناتوان مأیوس لا  
حکم اجرا با عدالت بین عام

باز گویی از امیرالمؤمنان  
حاضری ناظر میان خلقی همان  
گر چه دنیا خود بیاید نزد ما  
با ریاضت نفس دوری از جهان  
در برابر دشمنانی با دفاع  
بین مردم چون شما حق را عیان  
با ستمگر دشمنانی در جفا  
یار محرومان به دور از هر جفا  
خاندانم این وصیت بر ملا  
خوف از خالق شما را هر زمان  
بین تان صلحی صفا باشد همان  
نسخه پیچی شد شما را ارمغان  
بین تان صلحی عیان با یک سلام  
یک سلامی بین تان باشد همین  
بین تان باشد خدا حاکم همان  
گه شکم خالی به بالین سر همان  
با یتیمان همنشینی هر زمان  
حق خویشان آشنایان بر ملا  
آن چنان خوش رو چو آیینه نما  
بین تان حاکم خدایی بر ملا  
همچو اعضا اعضای خانه ات بی گمان

با نگاهی با اشارت چشم هان  
با تمامی خلق یک رو باش هان  
بین خلقی آنچنان باشی دلا  
آن چنان حکمی کنی صادر دلا  
از امیرالمؤمنین بشنو کلام  
نامه ۴۷

### ارزش های اخلاقی

پندهایی بشنوی بس جاودان  
ترس از خالق خدایی مهربان  
دوری از دنیا پرستی ها دلا  
آنچه بیرون شد ز کف غمگین نه هان  
حق را گویند ما بین اجتماع  
از خدا پاداش گیرید هر زمان  
یار محرومان تمامی لحظه ها  
با ستمگر دشمنی را بر ملا  
بر شما بر هر یک از فرزندان  
خواستارم این چنین شد بین تان  
در امور زندگانی نظم هان  
این سفارش آشکارا بین تان  
از نبی اکرم شنیدم این پیام  
از نمازی روزه سالی برترین  
از یتیمان خوف آید در میان  
گاه می خوابد یتیمی سیر جان  
حقشان ضایع نگردد بین تان  
کن رعایت در تمامی لحظه ها  
حق همسایه ات رعایت کن دلا  
از پیمبر شد سفارش بر شما  
کن چنان رفتار با همسایگان

ارث از هم می برندشان گوییا  
 با قرآن هم سو مبدا دور از آن  
 دیگران پیشی بگیرند بر شما  
 با قرآن هم سو تمامی لحظه ها  
 آسمانی را ستونی با زمین  
 با فرایض دینتان محفوظ باد  
 امن جایی بر شما شد کعبه ای  
 مهلتی لا بر شما گر کعبه ای  
 با جهادی حفظ جان اموال را  
 یکدگر را یاد همراهی دلا  
 روی گردان لا ز هم ای مردمان  
 دوستی را دوستانی بی شمار  
 منکری را نهی با معروف امر  
 این دو را گر ترک بدها آشکار  
 حاجتی باشد شما را آن زمان  
 استجابت او شما را لا دلا  
 هان مبدا بعد من هر یک شما  
 بین تان کشتار باشد دور از آن  
 جز کشنده من نباید کشته کس  
 گر ز ضربت من بمیرم آن زمان  
 از بریدن دست و پا اعضایشان  
 از رسول الله نقلی این پیام  
 از بریدن عضوی از اعضای موت  
 بر حذر باشیدتان ای مردمان

نامه ۴۸

#### عامل رسوایی انسان

دشمنی را می دهد اندرز هان  
 دور از کذبی ستمکاری دلا

پند مولانا پیمبر بر ملا  
 با عمل پیشی بگیرند دیگران  
 با عمل هاشان شما از هم جدا  
 لحظه ایامی گوارا بر شما  
 هر چه در عالم به خلقت بهترین  
 پایه اصلی دین نمازی را به یاد  
 خانه ای خالی مباد از بنده ای  
 لحظه ای خالی به دور از بنده ای  
 متحد همراه هم جانب خدا  
 تا که خشنود از شما مردم خدا  
 تا که پیوندی بماند بین تان  
 بین خویشان صلح هایی برقرار  
 رو به آکل پاک دور از شرب خمر  
 از معارف دور هان لا رستگار  
 گر خدایی را ندا ای مردمان  
 لا جوابی هر چه خالق را ندا  
 مسلمین را ضربتی با دست و پا  
 با امیرالمؤمنین کشتار هان  
 با درست اندیشه ها افکار بس  
 واحدی ضربت زنید او را همان  
 دور باشید ای شما حاکم زمان  
 بر شما مردم چه خاص باشید و عام  
 گر چه دیوانه سگی باشد که فوت  
 از بریدن عضو امواتی همان

یادی از صفین جنگی کن همان  
 تانه رسوا در سرا فانی بقا

دور از هر عیب جویی بی حیا  
چون دگر باری نگردد باز هان  
حکم خالق واژگون سازند همی  
تا فریبی با حیل بس مردمان  
بین هر خلق اجتماعی کرد عیان  
در مکانی جای گیری هاویه  
آنچه را خالق دهد ما خواستار  
بار مسئولیتی را تا ادا  
در تمامی حال خوشحال این کسان  
واگذاری اختیارش را همی  
در میان گودال چاه افتادگان  
اعترافی اعتقادی سست هان  
دور از دنیای دون فانی سرا  
از تعلق جیفه ای دوری همان

بین هر جمع برملا لا عیب را  
خوب دانی هر چه رفت از کف همان  
راه بطلان برگزینند عده ای  
با دروغین حکم صادر بین شان  
کاذبان آنان خدا رسوایشان  
از همان روزی بترس ای معاویه  
دیگران بینی که صاحب اختیار  
خواستاری دانشی را از خدا  
چون ذخیرت توشه ای را از جهان  
دست شیطان در اسارت آن کسی  
حال بیندشان پشیمانی عیان  
بینمان بودند مبلغ این کسان  
هر که با قرآن شود او آشنا  
با پذیرا پنجهایی مردمان

#### نامه ۴۹

#### دنیا پرستی معاویه

حمد رحمان آن خدایی مهربان  
هر پدیداری از او آمد پدید  
باز دارد از هدف ما را همان  
جز هوا حرصی پلیدی های جان  
عشقشان بینی عطش دارد بدان  
سوی دوزخ می کشاند مردمی  
گر چه دارای اند حس کمبودها  
یک زمانی می رسد از آن جدا  
دور از خواری به جانب عزتی  
هر زمانی حافظات آن چیزها  
دور از دنیای دون تا ارجمند

یاد خالق با درودی بی کران  
کایناتی را به خلقت آفرید  
راستی دنیا کند سرگرممان  
گر چه چیزی لا به دست از این جهان  
درب دنیا روی آن کس باز هان  
حب دنیا هر خطایی را سری  
این کسان آنان ز ثروت سیر لا  
عاقبت امری سرانجامی دلا  
از گذر ایام گیرید عبرتی  
فکر آن چیزی کنی باقی تو را  
با درودی بی کران بشنو تو پند



## پرهیز از عجب

از امیرالمؤمنین مولا علی  
دست خطی مرزداران را دلا  
یاد خالق آن خدایی مهربان  
از فرایض واجب عینی دلا  
گر شما را مال حاصل یک زمان  
شکر نعمت را ادایی با ثنا  
یار مردم مهربان باشیدتان  
هر زمان از حق دفاعی کن دلا  
حامی ات پروردگاری مهربان  
مرز داران ای شما محبوب جان  
هیچ رازی از شما پنهان نه هان  
حکم شرعی هر چه باشد ما ادا  
حقتان محفوظ هر چیزی ادا  
تحت فرمان خالق بس مهربان  
کار را انجام با مسئولیت  
وا گذاری نعمتی را بر خدا  
بر شما لازم اطاعت از ولی  
تحت فرمان امر رهبر هر زمان  
دور از سستی تلاشی کن دلا  
نزد من افراد خواری آن کسی  
کیفیری بیند به سختی فردها  
تحت فرمان حکم را اجرا شما  
همچو خاک افتاده ای باشی دلا  
آسمان را آرزویی بس دراز  
زیر پای آن خاک را بوسد دلا  
هر زمان پندی تو را باشد به یاد

بنده ای از بندگانی منجلی  
پاسداران را حفاظت مرز را  
می کنم جانا که ما را حفظ جان  
بر امانت ها خیانت لا روا  
غرق در نعمت الهی همچنان  
کفر نعمت لا به دور از هر هوا  
سوی خالق رهنمون فرخنده جان  
هر کجا باشی خدا ناظر تو را  
در تمامی لحظه ایامی همان  
من شما را می کنم آگاهتان  
جز خبر جنگی که مخفی بین تان  
با شماها مشورت هر چیز را  
در میان هر چیز ها ما با شما  
با رعیت والیان صادق همان  
حکم را اجرا تو را محبوبیت  
نعمتی وافر ببخشد بر شما  
تحت فرمانم تعدی لا همی  
عبد خالق رهبری خادم همان  
حق را احیا به دینی با خدا  
با کج اندیشی به دور از حق همی  
راه عذری لا عذابی بر ملا  
با درایت عقل پایان کار را  
در برابر آسمان تعظیم ها  
چون زمین ابراز دارد جلوه باز  
منتقی دوران رها از این سرا  
بین خلقی بر ملا با عدل و داد

## اخلاق کارگزاران

از امیر المؤمنین مولا علی  
مالیاتی را که اخذ از مردمان  
یاد خالق با درودی بی کران  
کن ذخیرت زاد راهی را دلا  
هر که از آخر زمان لا خوف هان  
بار مسئولیت اندک گر چه هان  
آنچه را خالق نمودش نهی هان  
آن چنان منصف عدالت بر ملا  
بین مردم آن چنان کوشا دلا  
خازنان مردم شما در بین شان  
پیشوایی را سفیران ای شما  
هر چه شرعی حکم باشد کن ادا  
مالیاتی اخذ از مردم همان  
اختیاری مالیاتی اخذ هان  
دور از اجبار باشد اختیار  
در پناه مسلمین هر کس دلا  
لا تعدی حکم اجرایی همان  
غیر اسب ابزار جنگیشان دلا  
بر مسلمان نیست جایز آن کسان  
گر چنین باشد سپاه دشمنان  
دور از تقصیر پندی نفس را  
تقویت دینی کنی دین باوری  
آنچه واجب بر شما ای عاملان  
آن چنان کوشا خدا را حمد هان  
نیست نیرویی به جز از ربنا  
باقوا اکمل هم او را باوری

نامه ای بر عاملان جمع آوری  
روز رستاخیز را یاد عاملان  
پندهایم را عمل ای عاملان  
در سرا باقی جهانی بر ملا  
زاد راهی را فراهم دور از آن  
بس فراوان خیر باشد همچنان  
با عمل کردی نکو دوری از آن  
بین مردم حکم را اجرا دلا  
با شکیبایی ز سختی ها جدا  
ملتی را نامزد ای عاملان  
بین خلقی سوی خالق رهنما  
بی بضاعت را شما سرمایه ها  
هر کسی را شرع حکمی شد عیان  
راضی از این کار خالق مهربان  
حق را گیرید راضی کردگار  
تحت فرمان کردگاری بین ما  
از حریمش پاسداری همچنان  
اخذ لا از آن کسانی مال را  
را به دور از خود فراوان دشمنان  
رو به افزونی کمی مسلم همان  
با رعایا نرم خویی کن دلا  
دوری از غفلت که گمراهی همی  
حکم را اجرا ادایی هر زمان  
در تمامی لحظه روزان و شبان  
هر وجودی آفرینش از خدا  
در میان مخلوق باشد داوری

آن خدایی را که باشد مهربان

تحت فرمان آن خدایی مهربان  
آفتابی سمت مغرب میل ها  
کن ادا عصری نمازی را دلا  
کن ادایی دین خود را لحظه ای  
می کند افطار بعد از ذکر یار  
روزه دار افطار روزه اش را دلا  
ذکر گویان یا ربی با جلوه ناز  
با جماعت در عشا رازی نیاز  
شخص سیما یار بیند برملا  
ناتوان را قدرت ایستادن دلا  
با جماعت هر زمانی مهربان

دست خط مولا امیرالمؤمنان  
بر پسر حارث که او فرمانروا  
تا عدالت را به اجرا بین شان  
مصر را فرمانروا باشد همان  
دشمنان را با نبردی تار مار  
بین خلقی اجتماع باشد نکو  
با کمک او رو به عمران شهرها  
از خدا ترسد تمامی لحظه ها  
بین مردم مصر اجرا همچنان  
رو به رونق اقتصادی مصر را  
شرع را آیین باشد برملا

خالقی را حمد یادی هر زمان

نامه ۵۲

نماز پنجگانه

با درودی خالقی را حمد هان  
آن زمان خوانی نماز ظهر را  
رو سفیدی آن زمان خورشید را  
تا غروب از روز مانده پاره ای  
آن زمانی روزه اش را روزه دار  
آن زمان حاجی کند کوچ از منا  
از فرایض مغربی فارغ نماز  
چون شفق پنهان بخوانید آن نماز  
چون که یک سوم گذر از شب دلا  
با جماعت آن نمازی را ادا  
دور از هر فتنه ای باشیدتان

نامه ۵۳

ضرورت خودسازی و مشورت با

دیگران

ذکر رحمان آن خدایی مهربان  
بنده ای از بندگان گیتی نما  
مالک اشتر را دهد پندی چنان  
پاییند عهدی بماند جاودان  
جمع آور تا خراج آن دیار  
کار مردم را کند اصلاح او  
بین خلق اجرا عدالت را دلا  
این چنین پندی دهد او را دلا  
حکم مولانا امیرالمؤمنان  
با اطاعت از خدا بس کارها  
از سما نازل کتابی بین ما

واجباتی را کند اجرا دلا  
 پیروی احکام چون او رستگار  
 دوری از ضایع جماعت هر زمان  
 هر زمانی یاد خالق کن دلا  
 با زبانی دست و دل باید ثنا  
 هر که جانب حق روان پیروز باد  
 تحت فرمان از هوا نفسی به دور  
 می کند رحمت خدایی مهربان  
 نفس ما را رهنمون هر لحظه ای  
 رحمتی لا گر ز خالق بین مان  
 پس بدان مالک بر آن شهری روی  
 حکم رانند عادلان در آن دیار  
 بی گمان مردم بپایندت چنان  
 گر چه خود ناظر به کار حاکمان  
 بی گمان هر چیز گویی بشنوی  
 نیکوان آن بندگانی خاص هان  
 بر زبان اینان که نیکان جهان  
 با عمل صالح رسی آنجا دلا  
 اختیار نفس را گیری به دست  
 نام نیکی نیک نامی بر ملا  
 نفس را راضی کنی در هر زمان  
 بر هوا نفسی بورزی بخل هان  
 هر که منصف راه را سیری دلا  
 مهربان با مردمانی باش هان  
 با تمامی خلق باشی مهربان  
 همچو حیوانی شکاری لا دلا  
 مردمان دو گونه اند در این جهان  
 مهربانی با برادر دین تان

سنتی احیا کند در بین ما  
 تحت فرمان خالق پروردگار  
 از جنایت کار مردم دور هان  
 خلق را خدمت به خاطر رینا  
 خالقت را در تمامی لحظه ها  
 او کند تضمین هم او را کن تو یاد  
 رام گردان نفس خود را با شعور  
 گر ز بد دوری کند هر کس همان  
 سوی آن جانب شیاطین بنده ای  
 سویمان آید بدی ها بی گمان  
 حکمرانش ببوند بس قوی  
 حکمرانی ظالمانی بی شمار  
 کار قبلی حاکمان را بی گمان  
 حاکمانی سست عنصر بی گمان  
 با نکوکاران به نیکی بنگری  
 نام ایزد بر زبان جاری همان  
 ذکر رحمان حمد می آید همان  
 دور از نفسی پلیدی بر ملا  
 با پلیدی جنگ کن دوری ز پست  
 راه انصافی به پیمایی دلا  
 با خوشایندی کنی سیری همان  
 دور از نفسی که کاذب بین مان  
 دور از بخلی حسادت را نما  
 پوشش دل را کنی تزیین همان  
 بین خود با آن کسان خالق عیان  
 دم غنیمت می خورد هر صید را  
 ما تمامی خلق یکسان خلق هان  
 خلق را خدمت تمامی لحظه هان

اشتباهی مرتکب گر مردمان  
 از گناهی دور گردند آن کسان  
 دوست داری تا خدا بخشد تو را  
 کارها را بر تو گیرد سهل هان  
 رو به جانب حق روان دور از جهان  
 برتر از مردم تو باشی بین شان  
 خالق و الاثر از من او شما  
 کار مردم مصر بر من واگذار  
 می ستیزی با خدا دور از ستیز  
 رحمتی دارد فراوان کردگار  
 دیگران را بخششی باشد اگر  
 می دهی کیفر کنی شادی دلا  
 خشم خالق را نظر از آن رها  
 هر زمان ناظر خدایی مهربان  
 اعترافی لا به مردم این چنین  
 باید از فرمان اطاعت هر زمان  
 خود بزرگی دل کند فاسد دلا  
 رو به نابودی کشاند نعمتی  
 گر چه داری قدرتی با فر و جاه  
 یادی از برتر حکومت کن دلا  
 سرکشی عصیان گناهی بس بزرگ  
 دور از خشمی که عاصی هر زمان  
 عقل را بنگر به دور از حرص و آز  
 دور شو از کبر دوری از غرور  
 لا بزرگی همچو خالق هان تو را  
 سرکشان را خوار سازد کردگار  
 هر کجایی خلق را خدمت دلا  
 خدمتی کن خلق را خادم جهان

رهنمایی آن چنان کن بین شان  
 علتی معلول یابی بین شان  
 از گناهی دور دوری از خطا  
 در مسیری گام بر داری همان  
 با خیرت توشه تقوا سیر هان  
 از تو برتر آن امامی مهربان  
 گر چه فرماندار مصرم با خدا  
 آزمونی سخت باشد رستگار  
 کیفری بینی که حتمی گر گریز  
 تا به حدی بر بشر بخشد چه کار  
 از خدا بخشش طلب او دادگر  
 نیست جایز شادمانی بر ملا  
 حکم اجرا کن عدالت بر ملا  
 کارها بیند عیان از این و آن  
 تحت فرمانم مرا فرمان همین  
 من شما باشید فرقی لا همان  
 دین را پژمرده سازد بین ما  
 قحط سالی آورد خسران همی  
 دور شو از کبر و خود بینی گناه  
 خالق را یاد حاکم بین ما  
 دور از عصیان به دور از خوی گرگ  
 با درایت عقل باش آرام جان  
 با خدایت خلوتی راز و نیاز  
 سرو قامت همچو بیدی با سرور  
 کبر باشد این بزرگی ها دلا  
 عجب را حاصل ثمر خواری به بار  
 یاد خالق کن تمامی لحظه ها  
 تحت فرمان خالق بی چون همان

کن رعایت بین خلق انصاف را  
 دوری از انصاف ظلمی آشکار  
 هر که بر خلقی ستم ها را روا  
 بین هر یک بنده ای از بندگان  
 لا دگرگون با ستم نعمت خدا  
 هر که را خواهد بیخشد کردگار  
 ناظری حاضر خدایی در کمین  
 نزدتان محبوب شد آن چیزها  
 با عدالت کن رعایت حق را  
 با عمومی خشم مردم آشنا  
 بین امت خشم خویشان بی اثر  
 بین خویشان نا رضایی بیشتر  
 دور از یاری به سختی روزگار  
 در برابر مشکلات ایام هان  
 استواری دین ستونی استوار  
 اشتیاق با عمومی مردمان  
 یار مردم در تمامی لحظه هان  
 هر که عیب دیگران را جستجو  
 دار او را دشمنی از دشمنان  
 کن عیوبی را تو پنهان هر زمان  
 آن چه پنهان بر تو باشد لا عیان  
 سخت باشد داوری پنهان ها  
 تا توانی قدرتی داری دلا  
 گر بپوشانی تو عیب دیگران  
 خالقت عیب ات بپوشاند چنان  
 قطع کن هر کینه ورزی را دلا  
 با نظر روشن قضایا را نگر  
 از سخن چینان کنی دوری دلا

با خدا خویشان و یا مردم دلا  
 با ستم مردم به سختی رستگار  
 خالقی دشمن شود با او دلا  
 کن رعایت عدل را تا می توان  
 بی کران نعمت خدا دارد دلا  
 خوان نعمت کردگاری بی شمار  
 در کمین هر ستکاری همین  
 معتدل ما بین مردم بر ملا  
 مردمان راضی ز کارت هم خدا  
 از تو جانامی بُرد پیوند را  
 حامی ات مردم تو را باشد ثمر  
 خواستگاهی هر یکی را خیره سر  
 کم سپاس آنان به نعمت کردگار  
 آشنا فامیل دوری همچنان  
 بین امت مسلمینی ماندگار  
 بیشتر باشد ز خویشانانت همان  
 باش جانا جلوه ایمان را عیان  
 از حریم ات دور کن بی گفتگو  
 عیب خود در دیگران بیند همان  
 امتی را رهبری شایسته جان  
 آشکارا گر بپوشانی همان  
 حکم پنهان را خدا داند خدا  
 عیب را پوشان مبادا بر ملا  
 گر تو را باشد عیوبی هان بدان  
 چون تو عیب دیگران پوشی همان  
 دشمنی را ریشه کن کن بین ما  
 بین خلقی اجتماعی دادگر  
 گفته های هر یکی تصدیق لا

با لباس اندرز اینان برملا  
 مشورت لا با بخیلان دور از آن  
 بین نیکان نیک باشی هر زمان  
 چون تو را از تتگ دستی ها دلا  
 دور از ترسو فرار از آن کسان  
 با حریصان همنشین لا دور از آن  
 تا به آن حدی گرایش دنیوی  
 با ستمکاری حریصان جلوه گر  
 از خودت ران بخل و حرصی ترس را  
 بد گمانی آورد ما بین مان  
 بد گمان هر کس گرایش دنیوی  
 همنشین با راستگویان متقی  
 پرورش ده این کسان را آن چنان  
 کار نیکو خیر را تعریف ها  
 خودپسندی آورد وصفی زیاد  
 بین بد نیکو تساوی لا دلا  
 خوی بد را وصف لا تا می توان  
 ده تو پاداشی به انسان بر اساس  
 ملتی را رهنما باشی دلا  
 اعتمادی را به رغبت جلب هان  
 با رعیت آن چنان نزدیک هان  
 در گرفتن مالیات از مردمان  
 چون شوی خوش بین میان خلقی دلا  
 دور گردد از تو سختی آن زمان  
 با رعایت خلق خلقی در امان  
 بیش احسان هر که را کردی دلا  
 بد گمان بر آن کسی باشی دلا  
 با بزرگان امتی کن احترام

این سخن چنان خیانت کارها  
 با نکو کاران نشستنی کن همان  
 دور باشی از بخیلان حاسدان  
 او بترساند شما را خوف ها  
 با روان ضعیفی تو را سستی روان  
 جلوه زیبایی حریصانی عیان  
 با مبلغ حرص دور از اخروی  
 در میان خلقی به دور از دادگر  
 با هم اینان بد گمانی برملا  
 از هوا حرصی بخیلان دور هان  
 با بخیلانی حریصان همدمی  
 تا توانی همتی کوشش همی  
 تا به حدی وصف در ما بین شان  
 تا به حدی حرمتی ماند دلا  
 آدمی را سر کشی ها برملا  
 بین خوبان رغبتی کن برملا  
 تا به حدی وصف خوبی را عیان  
 نامه اعمالی به رتبت بین ناس  
 رهنمایی سوی حق جانب خدا  
 کار نیکی را میان خلقی عیان  
 اعتمادی را کنی جلی همان  
 آن چنان کوشا به دور از جبر هان  
 آن چنان کوشا وفاداری ادا  
 با رعیت مهربان باشی همان  
 ای شما خوبان بخوبی مهربان  
 بیشتر خوش بینی ات را برملا  
 خوی بد را بیشتر از خود نما  
 بین امت مسلمینی خوش کلام

با ادب احیا کنی آداب را  
 پایبند عهدی بمان سنت گرا  
 کيفری بینی جزایش بر ملا  
 دور از بدعت حقیقت بر ملا  
 سنتی احیا حقیقت را قبول  
 بدعتی احیا به دور از حق همان  
 گفتگو کن همنشینی بر ملا  
 برقراری نظم قانون بر ملا  
 شهرها اصلاح با نظمی عیان  
 چون الفبایی که آغازش الف  
 چون الفبایی کلامی را عیان  
 نیست جاننا قصه ای دارد دراز  
 عاملانی نظم را حاکم قوا  
 داد گستر بین خلق امدادگر  
 بین خلقی اجتماعی زیست هان  
 پیشه ور هر قشر بازرگان همان  
 صرف آن کاری شود فهرست نام  
 همنشینی کن از آنانی دفاع  
 آنچه تعیین شد به سنت یا قرآن  
 ماندنی در بینمان حق را ادا  
 از رعیت پاسداری لحظه ها  
 تحت فرمان خالق شد هر رعی  
 با وقار آن کس که باشد همچو کوه  
 با سپاهی کار مردم با دوام  
 نظم قانون اجتماعی در دیار  
 در امور اصلاح مردم بنگری  
 شد تمامی لحظه در جنگی همی  
 داد گستر بین مردم با و داد

با رعایا آن کنی جاننا دلا  
 دور از بر هم زدن آداب را  
 نشکنی آیین عهدی را دلا  
 بین امت مسلمین حکمی ادا  
 آن کسی را حسن پاداشی حصول  
 کيفری بیند کسی در آن جهان  
 با زیاد اندیشمندانی دلا  
 با حکیمان بحث هایی کن دلا  
 مایه عمرانی بلد آباد هان  
 قشر مردم اجتماعی مختلف  
 گونه گون افراد صلحی بین شان  
 هر گروه از قشر مردم بی نیاز  
 قشری از مردم همان لشکر خدا  
 قشر دیگر قاضیانی دادگر  
 عده ای با جزیه ای آرام جان  
 صاحبان صنعت گروهی تاجران  
 مالیاتی را دهندشان هر کدام  
 با ضعیفان مستمندان اجتماع  
 سهم هر یک را ز بیت المال هان  
 پایبند عهدی که از جانب خدا  
 لشکری آماده جان بر کف دلا  
 جان پناه هر رعیت لشکری  
 ارجمندی دین به تقوا با شکوه  
 امنیت کشور به لشکر مستدام  
 با خراجی مالیاتی پایدار  
 آن زمانی تقویت شد لشکری  
 مردمان را تکیه گاهی لشکری  
 با جهاد اصغر جهاد اکبر به یاد



پایداری بین مردم لشکری  
 عاملان دولت که با کاتب همان  
 سودآور معاملات در جهان  
 با عمومی یا خصوصی کارها  
 صاحبان صنعت معیت تاجران  
 هر گروه از قشر مردم ای رهی  
 صاحبان صنعت وسایل زیست را  
 تا که کالاهایشان در بین ما  
 تا حدودی وسع مالی هر کسی  
 یار مردم ویژه محرومان دلا  
 قشر مردم یاد شد یاری دلا  
 یار همدیگر که یاری از خدا  
 بر ملا حق بین مردم حق عیان  
 همتی باید تلاشی هر زمان  
 با شکیبایی ظفر حاصل تو را  
 آن کسی را بر گزین فرماندهی  
 پاک دامن با شکبیا او دلا  
 نرمخو آن کس که دور از خشم هان  
 با ابر قدرت کند برخورد آن  
 ناتوان لا آن کسی باشد دلا  
 فرد باشد با اصالت ریشه دار  
 بین ما بخشنده باشد با شجاع  
 با منش خویی میان خلق آشکار  
 در تمامی کارها او خیر خواه  
 چون پدر مادر بسی او مهربان  
 نیک خویی دور از خواری دلا  
 با تکالیف آشنایی این کسان  
 این کسان آنان خدایی را سپاس

آن زمانی با قضاتی همدمی  
 حکم را اجرا که حاکم بر مکان  
 بهرمنند از آن مسلمانان همان  
 اعتمادی جلب بین افراد ما  
 اقتصادی را بگردانند همان  
 در میان خلق اجتماعی زندگی  
 با کمک تاجر فراهم بین ما  
 عرضه می دارند در بازارها  
 با درآمد خرج باید کرد همی  
 کرد باید تا خدا راضی ز ما  
 آفرینش کایناتی از خدا  
 او ببخشد هر که را خواهد دلا  
 با تلاشی حق عیان در بین مان  
 سخت باشد گر چه کاری سهل هان  
 عزم جزمی کن ز سختی ها جدا  
 خیر خواه او بر نبی خالق ولی  
 تحت فرمان از خدا از اولیا  
 رحم او شامل شود بر ناتوان  
 از تعدی دور قدرت را عیان  
 باز ماند از تحرک کارها  
 با سوابق نیک نامی آشکار  
 با نظرهایی بلند از ما دفاع  
 با وقاری آشنا در این دیار  
 نیک خو هر لحظه دوری از گناه  
 با فروتن بین خویشان او همان  
 با حقارت چشم منگر شخص را  
 مشکلی را بین خلقی حل هان  
 بین خلقی آشنایی نا شناس

بی‌نیاز از سودهایی بی‌کران  
 بهرمند از هر نکویی این کسان  
 برگزین افراد لایق آن کسی  
 بین سربازان شود محبوب آن  
 بنیه مالی مردمی ترمیم هان  
 بین خلق آسایش آرامش قرار  
 هر کجا باشند سربازان دلا  
 خاطری آسوده ای چون مهربان  
 مهربانی بین سربازان همان  
 آن کسی محبوب باشد در جهان  
 چشم را آن روشنی باشد دلا  
 آشکارا برقراری عدل هان  
 با عدالت عادلانی با وقار  
 پاک قلبی را ببینی آن زمان  
 رغبتی لازم به شوقی اختیار  
 دور از باری که سنگین بین ما  
 زندگانی آن زمانی ناگوار  
 با سپاهی مردمانی افت و خیز  
 کار برتر را ستایش کن دلا  
 تا شجاعان رغبتی از خود نشان  
 رنج زحمات هر یک از سرباز را  
 با رعایت عدل را در بین شان  
 خدمتی را ارزشی باشد گران  
 هر کسی را سعی باشد تا حدود  
 کار کوچک هر کسی را لا بزرگ  
 با حقارت چشم‌مگر کار را  
 آشنا گمنام باشد گر کسی  
 آشکارا گر شود بس مشکلات

این کسان با جز سودی دشت هان  
 با گذر ایام دور از این جهان  
 بین خلقی محترم باشد بسی  
 هر که یاری بیشتر از دیگران  
 خاطری آسوده دارد مهربان  
 آن زمانی بنیه مالی پایدار  
 در برابر دشمنانی ایستا  
 پایبند عهدی بماند جاودان  
 آشکارا حب در ما بین شان  
 دل به امیدی کند احیا همان  
 عدل رویت در تمامی شهرها  
 یاد رهبر برملا ما بین شان  
 شهرها آباد مردم رستگار  
 فرد حاکم در دلی محبوب جان  
 گرد رهبر جمع خلقی رستگار  
 با سبک باری از این دنیا رها  
 ملتی باشد به سختی در فشار  
 بین شان تمجید دوری از ستیز  
 بین افراد آشکارا کار را  
 آن که ترسو تقویت در بین شان  
 با شناسایی رفاهی ده دلا  
 اتحادی آشکارا بین مان  
 دور از چشمی که کم بینی همان  
 از تنزل جایگاه باید صعود  
 نشمری دور از عدالت ای بزرگ  
 وصف کاری کن حقیقت بین ما  
 کار مثبت را کنی تمجید همی  
 در اموراتی که حادث در حیات

در نظامی حکم هایی با اثر  
 با توکل از چنین شبهت رها  
 خلق را تبلیغ ما او رهنما  
 تحت فرمان خالق بس مهربان  
 پایبند عهد از نزاعی دور هان  
 تحت فرمان صالحان باشیدتان  
 با عمل کردن به قرآن برملا  
 این که بر سنت عمل دادی همی  
 اعترافی حق نمایان بی کلام  
 از پراکنده شدن دوری جمل  
 تا عدالت بین مردم برقرار  
 تحت فرمان عادلانی هر زمان  
 تا قضاوت داوری ها بین مان  
 با شکایا بین خلقی لا عتاب  
 با شکایا بین مردم او شهیر  
 در برابر تند بادی با وقار  
 با عدالت حکم صادر برملا  
 اعترافی می کند حق را ادا  
 با خدایش می کند رازی نیاز  
 احتیاطی می کند از شک جدا  
 برملا حقی کند حق برملا  
 آشکارا تا حقیقت بین ما  
 همچو کوهی با بلندی قله هان  
 از فریبی دور گردد حق نما  
 همچو خورشیدی بپاشد هرم گرم  
 هادیان امت چو نجمی بین مان  
 جلوه حق را هر زمانی آشکار  
 در قضاوت هایشان اندیشه ها

شبهه ناکی در میان باشد اگر  
 واگذاری بر خداوندی دلا  
 چون هدایت بین مردم با خدا  
 ای شما خوبان که ایمان آوران  
 با اطاعت از خدا رهبر همان  
 بینتان مصلح که صالح در زمان  
 باز گردانی چیزی بر خدا  
 باز گرداندن پیامی بر نبی  
 باز گردانی کلامی بر امام  
 وحدتی را عامل آید این عمل  
 بین امت وحدتی را آشکار  
 از شما پنهان نباید کرد هان  
 برترین فرد انتخاب از بندگان  
 آن کسانی بر قضاوت انتخاب  
 آن چنان فردی چو کوهی لا حقیر  
 آن چنان فردی چو کوهی استوار  
 با مخالف مردمانی او دلا  
 گر کند گاه اشتباهی او دلا  
 ریشه کن سازد ز دل حرصی که آز  
 با علومش بررسی هر کار را  
 از پیایی شاکایانی خسته لا  
 بس شکایا در امور کارها  
 با شکایا در برابر خاصمان  
 گر ستایش دیگران را او دلا  
 منحرف لا از زبان ها چرب و نرم  
 این کسان اندک میان خلقی نهان  
 قامت آرا همچو کوهی با وقار  
 انتخابی چون که قاضی را دلا

تا به حدی بخشش او را بی نیاز  
هر که مسئولیتی دارد دلا  
آن قدر او را گرمی دار هان  
گر چنین باشد به دور از حرص و آز  
بی نیاز اینان به دور از خصم هان  
داده حکمی را به زیبایی نگر  
دست بد کاران اسارت دین همان  
با تظاهر نام دین دنیایشان  
این کسان آنان که با ایمانشان  
در امور کارمندانت دلا  
آزمونی بین هر قاضی دلا  
مشورت با دیگرانی کن دلا  
با چنین شایسته کاری ها دلا  
هان مکن وادار خلقی را به کار  
لا خیانت در امانت هر زمان  
با تجارب کار کن افراد را  
انتخابی با حیا افراد را  
آن کسی را انتخابی بین ما  
آبرو دارند محفوظ آن کسان  
از طمع ورزی به دور اند این کسان  
این کسان آنان که تقوا پیشگان  
ده فراوان روزی بر آن کسان  
با چنین حس بی نیازی این کسان  
لا خیانت در امانت ها دلا  
حجتی اتمام حقی بر ملا  
بررسی کن حسن رفتار این کسان  
آن کسانی را بر آنانی گمار  
بازرس ما بین شان پنهان همان

با درست اندیشه دور از هر چه آز  
فرق لا در هر چه شغلی بر ملا  
هر یکی را منزلت باقی جهان  
پایبند عهدی بماندبی نیاز  
تحت فرمان خالق بس مهربان  
دور از بازیچه دینی با ثمر  
تا توانی دور از بد مردمان  
را فراهم می کنندشان این کسان  
این جهان آباد دور از آن جهان  
آن چنان اندیشه کن دور از بلا  
کار هر یک با درایت آزما  
کارها بسپار بر دانای ما  
عدل حاکم بین خلقی ره نما  
از ستمگر مردمان دور ای نگار  
بین مردم با خلیق مهربان  
برگزینی حد تکلیفی ادا  
از میان خلقی به شهرت بر ملا  
متقی ما بین مان او با حیا  
ارجمندی خُلقشان رویت همان  
عاقبت اندیش اینان هر زمان  
متقی دوران زبانزد بین مان  
تا که در اصلاحشان کوشا همان  
از تعدی مال مردم دور هان  
در صراطی گام حقی بر ملا  
تحت فرمان خالق ایمان دلا  
راستگویان پایبند عهدی همان  
با وفا عادل امینان رستگار  
کنترل تا کار دیگر عاملان

با رعایا هر زمانی مهربان  
 بین همکاران به ویژه دوستان  
 گر خیانت هر یکی از آن کسان  
 بر گزارش ها قناعت کن همین  
 آن چه از اموال دارد اختیار  
 چون خیانت خوار دار او را دلا  
 طوق بدنامی کسی را برملا  
 بیت مالی را چنان کن و ا رسی  
 خیر آن عاید بر افرادی دلا  
 کار دیگر رو به سامان آن زمان  
 مردمانی نان خوران با مالیات  
 رو به عمران شهرها آباد هان  
 جز به آبادی فراهم لا خراج  
 رو به ویرانی تمامی شهرها  
 جز به اندک مدتی باقی نه هان  
 گر شکایت مردمی از مالیات  
 با کمی باران خرابی این زمین  
 تا به میزانی دهی تخفیف هان  
 رو به سامان کار مردم آن زمان  
 علتی لا مضطرب احوال هان  
 حکم شرعی را رعایت هر زمان  
 با خراج آباد هر شهری دلا  
 هر زمانی با رعیت مهربان  
 تکیه گاهت با رعیت برملا  
 از خراجی هر چه را انداختی  
 همچو باران با روش دیگر بدان  
 مال مردم را به خودشان وا گذار  
 بین مردم گسترش ده عدل را

ناظر اعمال عاملانی در جهان  
 با مراقب نفس رابط بین شان  
 آشکارا بین مان شد هان بیان  
 کیفری صادر به حکمی با یقین  
 باز پس گیری از ایشان ای به کار  
 گردنش بدنام طوقی برملا  
 بر امانت ها خیانت او دلا  
 هر که را شایسته باشد آن دمی  
 وحدتی ما بین امت برملا  
 طرح هر یک مالیات اصلاح هان  
 با درآمد مالیاتی در حیات  
 جمع آور از خراجی بیش از آن  
 کشت هر یک از مزارع با خراج  
 با تباهی مردمان جانب فنا  
 این حکومت رو به نابودی همان  
 یاز آفت خشک سالی چشمه جات  
 خشک سالی دور از سیلاب همین  
 مالیاتی اخذ کمتر آن زمان  
 مردمان راضی ز کار عاملان  
 در گرفتن مالیات از مردمان  
 از پریشانی به دور ای عاملان  
 طرح بندی هر مکانی برملا  
 با عدالت طرح اجرا بین شان  
 چون که مجری طرح اجرایی دلا  
 جان من پاره لباسی دوختی  
 با بخاری آب را عودت همان  
 اجتماعی با عدالت رستگار  
 تا عدالت اجتماعی برملا

هر زمانی با رعیت مهربان  
پیش آید کارها را وا گذار  
با درآمد کار هر کس شادمان  
با محیط عمران و آبادی دلا  
آن چه حاصل از درآمد مالیات  
پوششی باشد کمی خشنود هان  
گاه ویرانی زمین رویت دلا  
تنگ دستی هر کشاورزی دلا  
غارت اموال این کسان آنان دلا  
بر حکومت این کسان لا اعتماد  
عبرتی لا این کسان از روزگار  
سهم خود گیرد کلان با طرح کار  
کاذبان ثروت عیان در بین مان  
این چه حکمی بی عمل حاکم دلا  
عبرتی باید گرفت از روزگار  
ترک دنیایی کنی فارغ از آن  
در اموراتی بیندیشی دلا  
منشیان را در نظر با کاتبان  
واگذاری کار را بر آن کسی  
واگذاری محرمانه نامه را  
سر را باید کنی پنهان همان  
هر که صالح تر ز دیگر مردمان  
بس گرامی بین افرادی دلا  
بین دیگر کاتبانی حاضران  
هر که تقصیری نه رخ از او دلا  
هر زمانی تحت فرمان رهبری  
با بزرگان اجتماعی او دلا  
دین دارد دین خود را او ادا

مطمئن از آن کسانی همچنان  
بر رعایا عهدهایی پایدار  
بین خلقی احترامی یاد مان  
قدرتی حاصل تحمل خلق ها  
از عوارض صالحاتی باقیات  
تا حدودی مردمان راضی از آن  
چون که فلاحان نه حاصل دشت را  
علتی باشد که غارت مال را  
حاکمان دنیا که از فردا جدا  
دم غنیمت سو تدبیر از دیاد  
با چنان طرح اجتماع سرمایه دار  
امتیاز حاصل کند سرمایه دار  
اکثریت مردمان در گیر نان  
حکم صادر سست کاری بین ما  
رفتگان را یاد کن دور از دیار  
دل به دست آور تو را باقی همان  
نظم حاکم بین خلقی بر ملا  
بهترین را بر گزین سر بین شان  
مطمئن تر بین کاتب او همی  
برکسی همراز باشد بین ما  
در میان خلقی عیانی لا بیان  
مقوی دوران ز تقوا پیشگان  
دور از طغیان تعدی بین ما  
لا مخالف رهبری هم سو همان  
در میان بس عاملان صالح نیا  
در مسیری گام بر دارد همی  
هر زمان پیوند دینی را ادا  
بین خلقی اجتماع با دین دلا

با خرد دور از فراموشی دلا  
 منزلت قدرش معرف بین ما  
 ناتوان آن کس که جاهل بین ما  
 هر که نادان چهل دارد بی کران  
 در گزینش کاتبان یا منشیان  
 تیز اندیشی کنی ما بین مان  
 با تظاهر گر چه زیرک فرد ها  
 جلب مردم گر چه بر خود می کنند  
 در پس هر ظاهر آرایی دلا  
 در امانت ها خیانت بر ملا  
 سنجشی کن عاملی را انتخاب  
 با نکو آثار هر یک کاتبان  
 خیرخواهی ها عیان در بین ما  
 سرپرستی برگزین بر کارها  
 این کسان با کار احیا مردمان  
 بی خبر گر از درآمد زیست هان  
 دامنت گیرد که دامن گیر هان  
 صاحبان تاجر صنایع روزگار  
 عده ای در شهر ساکن تاجران  
 این کسان را بر نکوکاری دلا  
 با تجارت پیشگانی نیک خو  
 سودآور این کسان بر مردمان  
 با وسایل زندگانی این کسان  
 هر کجا باشد رفاهی این کسان  
 بین مردم چون رفاهی آشکار  
 راه دریا یا بیابان دشت را  
 بین مردم تاجرانی کسب کار  
 مردمی آرام باشند تاجران

در تمامی لحظه دینش را ادا  
 با خرد فردی میان خلقی دلا  
 از شناسایی خودش عاجز دلا  
 بین خلقی او بباشد ناتوان  
 تکیه بر خوش باوری ها لا همان  
 تکیه بر خوش باوری ضایع بیان  
 خدمتی خوش را عیان در بین ما  
 ظاهر آریند اینان حق نیند  
 خیر خواهی ها کذایی بین ما  
 خلق انسانی کذایی هان نما  
 اعتمادی کاتبانی در حجاب  
 چون امانت دار اینان بین مان  
 اصل حاکم بین ما باشد خدا  
 آن کسی را غالب آید کار را  
 کار اینان رو به بهبودی همان  
 از درآمد کاتبانی منشیان  
 بین خلقی اجتماع در گیر نان  
 با تجارت کار ایشان آشکار  
 عده ای دیگر سیاحت کوچ هان  
 دعوتی کن تا که خدمت خلق را  
 نیک رو باشی نکو کار ای نکو  
 چرخ تولیدی به راه اندازشان  
 آشنایند آشنایی ها عیان  
 منتقل کالا هم اینان هر زمان  
 صلح ما بین اجتماعی برقرار  
 کوه ها را منتقل کالا دلا  
 با شجاعت عرضه کالا آشکار  
 از ستیزه جوی دوری هر زمان

مردمی باشندشان این تاجران  
 از ستیزه جوی هایی دور هان  
 پیشه اینان را کمی اندیشه ای  
 هر کجا باشد چه شهری غیر آن  
 گر چه باشد در میان تاجران  
 محترک افراد باشد بین شان  
 این کسان با زورگویی ها دلا  
 با کلان نرخی دهند کالایشان  
 عیب باشد بس بزرگ ای تاجران  
 سود جویی ها گرانی بین ما  
 خانمان سوزان این فانی سرا  
 هر که کالایی کند هان احتکار  
 کن جلوگیری ز کالا احتکار  
 با موازین عدل کالا پخش هان  
 بیع اسلامی به آسانی دلا  
 محترک افراد را ده کیفی  
 حد شرعی را رعایت کن دلا  
 یاد محرومان کنی در هر زمان  
 بین مردم بس کسانی دردمند  
 کم گروهی از همین افراد هان  
 عمر سر هان با گدایی این کسان  
 حکم چون اجرا میان خلقی دلا  
 با موازین شرع دخلی خرج هان  
 با دفاع از حق مردم پاسدار  
 بخشی از اموال بیت المال را  
 سهم دارند دور یا نزدیک هان  
 بین ملت حاکمی سر مست لا  
 آن چنان کوشا میان هر بنده ای

نرمخو آرام خواهان صلح هان  
 منتقل کالا به هر جا این کسان  
 مایه رونق اقتصادی پیشه ای  
 لازم آید تاجری پیشه وران  
 با نظر تنگ عده ای پیشه وران  
 با نظر تنگی بخیلان این کسان  
 محترک کالای خود را عرضه ها  
 فکر سود آور ز کالایند هان  
 در زیان ملت شما را سود ان  
 آورد سختی که سختی خود بلا  
 فکر سود اموال را اندیشه ها  
 کشف کالایی کنی ضبط ای که یار  
 ضبط اموالی کنی لا آشکار  
 در قلمرو دین خرید آسان همان  
 نرخ کالا سود آور برملا  
 عبرتی باشد که دوری دیگری  
 بین ملت کن رعایت عدل را  
 با درآمد کم رفاهی لا همان  
 بس گرفتاران به سختی پایبند  
 خویش تندی کنند در گیر نان  
 آبرو را زیر پا له محو هان  
 با درآمد زندگانی خرج ها  
 با درآمد اجتماع تنظیم آن  
 تا عدالت در جوامع پایدار  
 در میان محروم بخشی کن دلا  
 با رعایت عدل عادل بین شان  
 بررسی کن هر یکی از کار را  
 عادلی باشی عدالت پیشه ای



با درآمد مردمانی زندگی  
 بین خلقی با رعایت عدل هان  
 عرضه کالایی کنی تنظیم هان  
 کم زیادی لا که سودآور زیان  
 ای که مسئولی کنی اندیشه ها  
 آن چنان کوشش تلاشی بین عام  
 بر مگردان روی از مردم دلا  
 مشکلاتی را کنی حل بین ما  
 بین مردم کارها را بررسی  
 مطمئن فردی کنی هان انتخاب  
 از دروغی دور ترسد از خدا  
 با گزارش کار تحقیقی دلا  
 با چنان شایسته اعمالی همان  
 در میان خلقی رعیت بیشتر  
 بر عدالت این کسان محتاج تر  
 ناظری حاضر خدا باشد دلا  
 چون توانایی بکن اندیشه ها  
 در نظر هر لحظه خردان پیر را  
 همچو والد بین خلقی مهربان  
 ای که عادل بین مردم برملا  
 بین ملت چون که مسئولی همان  
 بهتر آن باشد که اجرا عدل را  
 هر که طالب آخرت باشد دلا  
 دور از نفسی شود جانب خدا  
 ای که مسئولی و مؤمن بین مان  
 بخشی از اوقات خود را وا گذار  
 تا امورات هر یکی را بررسی  
 با هم آنان همنشینی کن دلا

با رعایت دخل و خرجی بندگی  
 روح آرامش عیان در بین مان  
 با تقاضایی برابر همچنان  
 بین مردم مشکلاتی را عیان  
 تا که مردم را رفاهی برملا  
 عادل باشی میان عادل بنام  
 فکر آن باشی رفاهی برملا  
 مهربانی بین خلقی رو نما  
 ریزه کاری را کنی مطرح همی  
 با فروتن فرد باشد در حجاب  
 مشکلی را حل با تحقیق ها  
 رفع مشکل ها کند ما بین ما  
 رو به رونق اقتصادی سیر هان  
 زیر باری دوش ها خم گشته سر  
 بین شان اجرای طرحی با ثمر  
 لا پذیرا عذرها را آن خدا  
 تا عدالت بین مردم برملا  
 با یتیمان مهربانی کن دلا  
 تا ز کارت خلق راضی حق عیان  
 با عدالت اجتماعی آشنا  
 کارهایت مو به مو گردد عیان  
 تا عدالت بین خلقی برملا  
 دور گردد از سرایی رو فنا  
 پایبند عهدی بماند خود بقا  
 اندکی از وقت خود را فضل هان  
 بر یتیمان مستحقان در دیار  
 رهنمایی بندگان را هر یکی  
 با رعیت مهربانی با خدا

با فروتن در برابر آن خدا  
 از سر راه این کسان سرباز را  
 با شما اینان برابر گفتگو  
 رستگاری بین امت آن زمان  
 ای که عادل عدل گستر بین ما  
 نرمخو باشی برابر مردمان  
 دور ساز از خود بزرگی را دلا  
 درب رحمت را گشاید آن خدا  
 بس گوارا بر تو باشد هر زمان  
 باز داری گرز مردم حق را  
 انفرادی بخشی از هر کار را  
 پاسخی لازم دهی بر عاملان  
 از همان روزی که عامل بین ما  
 خواستی برنامه ای طرحی همان  
 با دگر یاران چنین عزمی دلا  
 کار هر روزی دهی انجام هان  
 کار هر روزی همان روزی تمام  
 این کسان آنان که خلق الله را  
 انتخابی بهترین نیکوترین  
 با خدایت کرده باشی خلوتی  
 هر زمانی بر خدا وقتی عیان  
 با درستی نیتی او را صدا  
 با چنان نیت رعایا در رفاه  
 بر خدا کن و اگذاری کار را  
 گر تو را اخلاص باشد برملا  
 هر زمانی واجباتی را ادا  
 یادی از خالق تمامی لحظه ها  
 آنچه انسان را کند اقرب خدا

خالقی مطلق جهان هستی دلا  
 دورتر کن با بزرگان گفته ها  
 در برابر لا حجابی روبرو  
 حق را عودت به هریک ناتوان  
 حکم اجرا چون حقیقت برملا  
 نرمخویی گر درشتی این و آن  
 از نظر تنگان نظر تنگی جدا  
 هر زمانی بخشش پاداش را  
 هر چه بخشی خلق را عودت همان  
 کرد باید عذر خواهی از خدا  
 خود دهی انجام حقی را ادا  
 عاملانی مانده در کاری همان  
 با عدالت اجتماعی آشنا  
 تا بر آورده نیاز این مردمان  
 ناتوان دستی بگیری بین ما  
 روز دیگر کار دیگر مردمان  
 دست یاری ده میان خلقی بنام  
 هر زمان خدمت به خاطر یک خدا  
 به گزین کن ساعتی از یوم همین  
 گر چه ما بین عام انسان جلوتی  
 خالقت را کن صدایی هر زمان  
 با رعیت مهربانی کن دلا  
 تحت فرمان خالقی دور از گناه  
 راه راطی کن به جانب ربنا  
 حق عیان طی راه را جانب خدا  
 لحظه هایی خلوتی کن با خدا  
 خالقت را هر زمانی کن ثنا  
 تحت فرمان بار تکلیفی ادا

گر چه باشد حد تکلیفی ادا  
 دور از عیبی و نقصان حمدها  
 گر چه طولانی نمازت را ادا  
 لازم آید فکر مردم کن دمی  
 را کنی کوتاه نمازت را همی  
 حد تکلیفی رعایت بین ما  
 ناتوان را در نظر گیری همان  
 بین خلقی مهربانی بر ملا  
 با خدایت لحظه ها رازی نیاز  
 صحنه ای را ترک لا یک لحظه لا  
 آشکارا لا که پنهان بین مان  
 رهبران دینی عدالت برقرار  
 مطلع لا با نظر تنگی عیان  
 جلوه گر ما بین مردم ای بزرگ  
 آشکارا با بزرگی با هنر  
 در لباس حق باطل ای قشنگ  
 همچو خورشیدی نهان پشت ابر هان  
 با دروغی راست کی گردد عیان  
 با دروغی راستی مشکل عیان  
 گه نکو گاهی به زشتی بر ملا  
 با دفاع از حق نیکویی عیان  
 خوف لا در هر مکان از این و آن  
 هان فرو در لاک خود لا بر ملا  
 از نظر تنگان کنی دوری دلا  
 با چنین حالت نه تعریفی دلا  
 از تقاضا منصرف آن لحظه ای  
 با عدالت مشکلی هان رفع ها  
 خواستاری مردمان عدلی همان

ناتوانی خستگی ضعیفی تو را  
 با چنان عزمی ادا تکلیف را  
 در نمازی کن رعایت وقت را  
 در جماعت صف نمازی دقتی  
 یادی از بیمار صاحب حاجتی  
 بین خلقی ای که دانا رهنما  
 از نبی یادی کنم فرمود هان  
 حد رعایت کن نمازت را ادا  
 مؤمنان را یاد کن در صف نماز  
 بین مردم باش پنهان لا دلا  
 بین مردم هر زمانی رهبران  
 با رعیت هر زمانی آشکار  
 هر که پنهان از رعیت ضعف هان  
 کار اندک مردمان گاهی بزرگ  
 گاه گاهی کار کوچک جلوه گر  
 گاه زیبا زشت زشتی خود قشنگ  
 هر چه پنهان در میان خلقی همان  
 لا نشان از حق جانا بین مان  
 خیط اسود ابیضی پندار هان  
 آدمی دو بام دارد یک هوا  
 کن نکویی بین خلقی مهربان  
 با عمل کاری که نیکی ها عیان  
 علتی لا خود کنی پنهان دلا  
 با بخیلانی نظر تنگان چرا  
 بنگرند هان مردمانی چون تو را  
 مردمان مأیوس از هر گفته ای  
 رنج مردم با نیازی بر ملا  
 از ستم گاهی شکایت مردمان

در خریدی یا فروشی بین مان  
 با عدالت اجتماع مردم دلا  
 هر یکی از آشنایان آن زمام  
 آن چنان خودخواه غارتگر دلا  
 از چنین فامیل دوری کن دلا  
 واگذاری ملک را بر این کسان  
 هان مکن جانا جدا از این کسان  
 آن چنان رفتار کن با آن کسان  
 چون عدالت اجتماعی برقرار  
 سود جویی این کسان چون آشنا  
 با مزارع آبیاری مشترک  
 بر هم اینان سود عاید غیر از آن  
 می برندشان آشنایان امتیاز  
 ای که مسئولی و ما بین آدمی  
 عاریت دنیا چه دارد جز بلا  
 هر که باشد دور یا نزدیک هان  
 با شکیا باش در این کارها  
 گر چه اجرا حق سختی ها به بار  
 از قیامت روز یادی کن دلا  
 هر که حقی را تحمل بین ما  
 گر رعیت بر تو گردد بد گمان  
 در میان بگذار با آنان دلا  
 از ریاضت این نشان باشد تو را  
 از رعیت عذرخواهی چون تو هان  
 طرح صلح از دشمنان را رد لا  
 فکر آن رزمنده ای باشی دلا  
 امنیت کشور به صلی پایدار  
 بر حذر از دشمنانی زینهار

داد انصافی گزینی در مکان  
 پایبند عهدی بماند بین ما  
 خاص باشد از بزرگان یا که عام  
 در تجارت دوری از انصاف ها  
 ریشه ظلمی را بخشکان بین ما  
 گر چه باشد آشنا فامیل هان  
 آشنا فامیل مسرف بین مان  
 نظم حاکم با عدالت بین شان  
 سود جویی رخت بندد از دیار  
 با زراعت اشتراکی بین ما  
 سود عاید این کسان دیگر درک  
 عیب ننگش بر تو باشد هان بدان  
 در دو عالم کیفری بینی دراز  
 یاد خالق نظم حاکم هر دمی  
 از بلا دوری از این دنیا رها  
 واگذاری حق را بر صاحبان  
 نظم حاکم با توکل بر خدا  
 آورد ما بین نزدیکان چه کار  
 سخت ایامی تحمل بین ما  
 از تعلق جیفه دنیایی رها  
 آشکارا عذر خود را کن عیان  
 تا به دور از بد گمانی فردها  
 مهربانی با رعایا هر کجا  
 پایداری حق میان امت عیان  
 چون که با صلی رضایت برملا  
 مرزبانی هر زمان از مرزها  
 بکر فکری کن که صلی آشکار  
 گاه دشمن قرب گیرد در دیار

با خلیق آشتی کن هر زمان  
 در میان دشمن نیفتی در بلا  
 متهم خود را کنی با حُسن ظن  
 در تمامی لحظه با خُلق حسن  
 پایبند عهدی بمان تا جاودان  
 در وفا داری عهدت مان همان  
 جان خود را کن سپر حق برملا  
 بین خود با دشمنان عهدت وفا  
 عهده دار عهدت بمانی با وفا  
 هر که را اندیشه ای لا ائتلاف  
 اختلافی گاه افتد اتفاق  
 با مسلمانان وفادار عهد را  
 هر کجا باشی تعهد را عیان  
 نقض پیمانی مکن عهدت ادا  
 نقض پیمانی کنی دور از حبیب  
 بین خود خویشان ادایی عهد را  
 مایه آسایش شود بر بندگان  
 تا بشر خاکی در امنیت همان  
 در تمامی لحظه از حق کن دفاع  
 دور از مکاری تعهد را عیان  
 هر کجا باشی تعهد را ادا  
 عهده دار عهدت بمانی سربلند  
 نقض پیمان لا میان ملت دلا  
 فکر فردایی کنی حق را ادا  
 فکر فردا از همین امروز همی  
 از سرا فانی جهان دوری به داد  
 با عدالت تا توانی زیستن  
 برحذر از خون ریزی ای بزرگ

پایبند عهدی بمان با دشمنان  
 آن چنان هشیار غافل گیر لا  
 باش دور اندیش با خُلقی حسن  
 از بلا دوری به دشمن سؤظن  
 عهد و پیمان منعقد با دشمنان  
 ده امان آن دشمنان را بین تان  
 چون امانتدار عهدت را وفا  
 ای که دانایی وفا دار عهدها  
 تا امانت دار باشی بین ما  
 مردمانی گر چه دارند اختلاف  
 بین هر اندیشه ها باشد وفاق  
 جاهلیت را به یاد آری دلا  
 پایبند عهدی بمانی هر زمان  
 در امانت ها خیانت لا روا  
 گر چه دشمن را دهی جاننا فریب  
 یادی از آن جاهلیت کن دلا  
 رحمت را چون عیانی هر زمان  
 جای امنی بین خلقی باش هان  
 نظم حاکم با عدالت اجتماع  
 از فساد هان خیانت دور هان  
 از دغل کاری کنی دوری دلا  
 دقتی کن عهد را تا پایبند  
 گردنت واجب تعهد را ادا  
 کن تحمل سختی ایام را  
 نقض پیمان هر که بیند کیفری  
 آن سرا باقی جهانی را به یاد  
 برحذر از خون ناحق ریختن  
 خون ریزی کیفری دارد بزرگ

نعمت از دستت رود بیرون دلا  
 هر حکومت را زوالی هست هان  
 بندگان را نامه اعمالی دلا  
 خون ناحق را چرا ریزی زمین  
 آن نظامی را کنی هان تقویت  
 روز رستاخیز را یادی کنی  
 خالق مطلق که ناظر او همان  
 نا بحق خونی که ریزان بر زمین  
 گر چه ریزی خون مردم را مدام  
 خون ناحق پست سازد سست هان  
 بر کند بنیاد آن را مردمان  
 گر چنین باشد بریزی خون مدام  
 لا گریز از کیفری چون سایه وار  
 گر به سهوی خون ناحق ریختی  
 یا زدی مشتی بکشتی فرد را  
 قدرتی داری غروری افتخار  
 لا روا خونی بریزی بر زمین  
 با خدایت عهد داری پایبند  
 از جهالت دور خود را هر زمان  
 از تکبر دور خود را هر زمان  
 مطمئن از کار خود خود را ثنا  
 در چنین حالات شیطان حمله ور  
 در کمین گاهی کمین شیطان دلا  
 حمله ور با حيله ها جانب شما  
 دور از منت گذاری خدمتی  
 خلف وعده لا چو دادی وعده ای  
 از تو پاداشی نکو لا دور هان  
 نور حق خاموش گردد بین ما

بین انسان خون ریزی برملا  
 روز رستاخیز را یادی همان  
 نامه اعمال هر یک انسان برملا  
 ارزشی دارد حکومت این چنین  
 اشک تمساحی بریزی تعزیت  
 آن زمان اعمال ما را داوری  
 بین خلقی او که حاضر هر زمان  
 کیفری دارد عذابی راستین  
 تا حکومت پایه هایش مستدام  
 پایه نظمی حاکمیت را بدان  
 سست سازد حاکمیت را همان  
 کیفری بینی قصاصی بین عام  
 در پی ات هر جا که باشی او سوار  
 تدر و گشتی کشیدی خنجری  
 خون ناحق ریختی لا خون بها  
 خون ناحق ریختن شادی نه یار  
 زیر پاله خون بهایش غرق کین  
 تا عمل کردی چو کوهی سربلند  
 عهد خود را با خدایت کن عیان  
 از ستایش مردمان دوری همان  
 گر چنین باشد غروری برملا  
 سمت نیکانی به خود بالند و فر  
 با کمی فرصت خودش را برملا  
 تا به نابودی کشاند هر که را  
 بین خلقی کن به دور از منتی  
 خدمتی کن بین هر یک بنده ای  
 گر به دور از منتی باشی همان  
 آن زمانی کار با منت دلا

خشم خالق آن زمانی بر ملا  
 آن زمانی کار با منت دلا  
 وعده ای را خلف گر ما بین ما  
 لا عمل کرد آنچه گویی بر ملا  
 بین هر یک بنده خدمت را عیان  
 لا شتابی تا زمان باقی دلا  
 سست ورزی یا شتابی لا روا  
 ماهیت چیزی که پنهان لا عیان  
 دور از تقصیر کاری آشکار  
 جای خود هر کار را انجام ده  
 امتیازی را طلب لا علتی  
 در میان خلقی اموراتی عیان  
 در برابر خلق مسئولی دلا  
 زود باشد پرده هایی بر کنار  
 باز می گیرند از تو انتقام  
 دور از بادی که نخوت آفرین  
 از زبان تندی تجاوز دست هان  
 کظم غیظی کن فرو خور خشم را  
 نفس را در اختیارت گیر هان  
 از قیامت روز یادی کن دلا  
 آنچه لازم بر تو باشد بر ملا  
 یاد کن از رفتگان ای مردمان  
 با اثر پیغمبرانی آشنا  
 یادی از دوران کنی دوران تو را  
 از فرامین نامه عهدی پیروی  
 بر تو رحمت آن زمانی شد تمام  
 کن تلاشی در تمامی حال هان  
 بر تو غالب آن زمانی نفس هان

وعده ای را خلف گر ما بین ما  
 خشم خالق آن زمانی بر ملا  
 آنچه گویی لا عمل کردی دلا  
 دشمنی گردی نزاعی با خدا  
 وعده ای را خلف لا تا می توان  
 کار را در وقت خود باید ادا  
 در معین وقت کاری را ادا  
 جنگ را علت چه باشد بین مان  
 سعی کن آن گونه عدلی برقرار  
 وقت خود انجام ده کاری چه به  
 خلق گیتی مشترک در آن یکی  
 امتیازی خلق را باشد همان  
 دور از غفلت که خدمت خلق را  
 کارها یک سو حقیقت آشکار  
 کيفری بینی میان اشخاص عام  
 خشم را تحریک ظالم در زمین  
 امتناعی کن رها از این و آن  
 از عیوبی بر حذر دور از بلا  
 از هوا نفسی کنی دوری همان  
 باز گشت هر چیز جانب ربنا  
 داد گستر از حکومت یادها  
 با روش نیکویشان هم سو همان  
 در کتب هر واجبائی بر ملا  
 آفرینش کایناتی از خدا  
 هر چه را املا تو انشا کن همی  
 تحت فرمان رهبری والا مقام  
 بین خلقی خدمتی کن همچنان  
 سرکشی نفسی عیان در بین مان

در تمامی لحظه خالق را ثنا  
 نعمتش گسترده باشد در زمین  
 هر که را خواهد ببخشد مهربان  
 از تو من باشد که اوایی را ثنا  
 بین ما او را حبایی لا دلا  
 لم یلد یولد بباشد بین ما  
 ماندگاری هر کجا در شهرها  
 خود گواهی ها دهم دور از هوا  
 سوی او سیری چو طایر ای نکو  
 بر پیمبر اهل بیتی همچنان  
 تحت فرمان خالق هر لحظه هان

ای شما دانا که کتمان حق همان  
 مردمان گشتند همان سویم روان  
 آن کسان کردند بیعت بر ملا  
 بیعتی کردند با من چون کسان  
 اختیاری لا که اجباری همان  
 مردمان با من بکردندشان همی  
 هر که با من بیعت از دنیا کنار  
 صدق نیت لا اگر دوری از آن  
 توبه ای لازم ز خالق رحمتی  
 توبه ای واجب به دور از ما همان  
 کرده من لا با شما مردم همی  
 نا به فرمان در خفا مردم همان  
 جان خود را می خورم سوگند هان  
 دور از پنهان عقاید را خفا  
 دور از من می شدید از من همان

دور از عذری تعهد را ادا  
 از خدا خواهم که رب العالمین  
 قدرتی دارد چه نعمت بی کران  
 با عمل کردی که راضی ربنا  
 او پذیرد گر چه باشد عذرها  
 حمد رحمان آن خدایی را ثنا  
 یادگاری نیک از ما بر ملا  
 عمر خاکی را فنا جانب بقا  
 باز گشتی هر وجودی را به او  
 با فراوان بس درودی بی کران  
 نامه را ختمی کنم ای مهربان  
 نامه ۵۴

#### بیعت مردم با امام

یاد خالق با درودی بی کران  
 من نه راغب بر حکومت مردمان  
 قول بیعت را ندادم بر شما  
 ویژه آن شخصی زبیری طلحه هان  
 بیعتی کردند با من مردمان  
 روی ترسی هان نبودش بیعتی  
 دور از دنیا متاعی روزگار  
 گر شما را بیعتی با من عیان  
 باز گردانید از من بیعتی  
 گر زبانی لا به دل بیعت کنان  
 این شما بودید با من بیعتی  
 تحت فرمانم تظاهر مردمان  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 لا سزاوار از مهاجر هان شما  
 کاش از بیعت همان آغاز هان



با چه رویی نقض پیمان را همان  
بی گناهیم بین تان باشم همان  
آن کسی را منتخب قاضی همی  
کیفری بینیم هر یک بی گمان  
آنچه در اندیشه مخفی لانهان  
قبل از آنی که عذابی آشکار  
هر یکی را کیفری باشد همان  
آخرت را یاد از دنیا رها

بسته پیمان را شکستید همچنان  
قاتل عثمان نیم من مردمان  
بین من هر یک شما را داوری  
تا حدودی جرم رویت بین مان  
ای شما پیران به دور از عهدتان  
بهتر آن باشد به دور از ننگ و عار  
خشم دامن گیرتان گردد عیان  
پاییند عهد آن کسی باشد دلا

### نامه ۵۵

#### اندرز دادن به دشمن

خالقی قدرت جهانی را ثنا  
مردمان را آزمون در این جهان  
کرد جانا تا کدامین رستگار  
از تعلق جیفه دنیا برکنار  
تا تلاشی بُعد دنیا هر دمی  
سوی نیکی ها به دور از هر زبون  
کرد جانا تا که خلقی رستگار  
با شواهد علم تقوا بر ملا  
با تفاسیری دروغین سرنگون  
دست ما آلوده لا دوری ز ما  
با زدن تهمت به من دور از شما  
ای شما آگاه از حق بین مان  
جایگاهت قعر آتش هاویه  
غرق در نفسی مبارز با هوا  
باز گردی از هوا نفسی جدا  
ریشه ات را برکند چون خارها  
پاییند عهدی بمانم جاودان  
در برابر همچو مهری جلوه یار

با درودی بی کران یاد از خدا  
این جهان گهواره ای شد با زمان  
مردمان را آزمونی کردگار  
آن که نیکوتر هم او پرهیزگار  
بهر دنیا لا تولد آدمی  
این جهان را خلق ما را آزمون  
با تو ما را آزمایش کردگار  
بر گزیدش حجتی از بین ما  
روی آور ای بشر خاکی به دون  
آنچه را طالب به دور از ما دلا  
با اهالی شام دوزخ را بنا  
ضد من تحریک مردم را همان  
از خدا ترسی بدان ای معاویه  
می کشاند سوی خود شیطان تو را  
آخرت را یاد کن جانب به ما  
از خدا ترسی به زودی با بلا  
یاد عهدی می خورم سوگند هان  
گر به یک جا گرد آور روزگار

بهترین داور خدایی هر دمی  
بین مان رویت حقایق خود عیان

بین ما باشد خدایی داوری  
عهد خالق با درودی بی کران

#### نامه ۵۶

#### اخلاق فرمانداران

هنگ را فرماندهی ترس از خدا  
از خداوندی بترس او جان پناه  
نفس خود را پاک کن از هر هوا  
باش جانا تارها از جلوه خاک  
هر زمان را جیفه ای باشد همان  
ناخوشایندی اگر باشد جدا  
بس زیان بینی بلا رویت همان  
پاسداری کن وجود از غیر را  
بر وجودت باش حاکم با خدا  
از خدا ترسی تمامی لحظه ها  
تحت فرمان خالق یکتا جهان

ابن هانی ای شریح ای یار ما  
یاد خالق کن سحر تا شامگاه  
دور از دنیا تعلق جیفه ها  
از تعلق جیفه دنیا بیمناک  
ایمن از دنیا نباشی هر زمان  
دوست داری چیزهایی را دلا  
از هوا نفسی اگر دوری نه هان  
باز داری نفس خود را از هوا  
کظم غیظی کن فرو خور خشم را  
در تمامی لحظه یادی از خدا  
ای که با مایی مرا همراه هان

#### نامه ۵۷

#### آماده برای جهاد

از مدینه آمدم بیرون همان  
سرکشی کردم ندارم یادها  
یکه تنها بین تان عادل همان  
هرکسی چون بشنود این نامه را  
می کند کوچی که یاری انجمن  
مردمان یاری مرا حق برملا  
باز گردانند مردم این روا  
بین امت مسلمینی در جهان  
حمد رحمان آن خدایی را به یاد  
تحت فرمان خالق یکتا جهان

یاد خالق با درودی بی کران  
ظلم دیده یا ستم کارم دلا  
تحت فرمان لا تعدی مردمان  
یاد خالق یاد آور بر شما  
با شنیدن نامه ام جانب به من  
گر چه نیکوکار رویت هان مرا  
گر گنه کارم به جانب حق مرا  
از شما خواهم مرا یاریگران  
واجب آید بر شما یان تا جهاد  
دادگر را یار باشید هر زمان

## نامه ۵۸

## وحدت مسلمین دوری از اختلاف

این چنین آغاز کاری بود هان  
 گر چه در ظاهر یکی باشد خدا  
 مسلمین را دعوتی یکسان دلا  
 بر خدا ایمان و بر هر یک نبی  
 برتری لا بین ما هر یک دلا  
 جز به خون عثمان که ما از آن بری  
 بر هم آنان بارها گفتیم هان  
 چاره جویی آن زمان درمان همان  
 آشکارا کار مسلم استوار  
 با عدالت وحدتی حاصل دلا  
 چاره ای جز جنگ ما را نیست هان  
 شرحی از صفین جنگی را به یاد  
 چون ز فرمانم تعدی شامیان  
 با تداوم جنگ آتش شعله ور  
 چون فرو دندان جنگی بین مان  
 دعوت از ما گشت صلحی برقرار  
 شد تفاهم نامه ما بینی عیان  
 بر تمامی آن کسان حجت تمام  
 از هلاکت چون رها این شامیان  
 در لجاجت پافشاردش آن کسی  
 از جهالت جان او را پرده ای  
 تیره روزی با بلایی قعر چاه  
 آری ای انسان خاکی در زمین

## نامه ۵۹

## دوری از هوا پرستی

با درودی یاد خالق هر زمان

تا که دیداری ز شامی مردمان  
 مرسلین را ختم او هم یک دلا  
 سوی اسلامی که یک باشد خدا  
 اعتقادی تحت فرمان از ولی  
 بود وحدت آشکارا بین ما  
 مردمان شورش بکشتندش همی  
 دور از آتش عذابی بر ملا  
 دور از آتش عذابی خود عیان  
 آن زمانی گشت وحدت آشکار  
 بین ما شامی جماعت دورها  
 ناگزیرم جنگ با این شامیان  
 یاد آور بینمان عدلی به داد  
 بینمان جنگی مهیا شد عیان  
 شعله آتش محو عالم را دگر  
 کارگر افتاد چنگالش همان  
 آنچه را گردن نهادند آشکار  
 رو به پایان جنگ صلحی شد بیان  
 راه عذری بسته دیگر لا کلام  
 پایبند عهدی بماندند جاودان  
 همچو کرمی دور خود پبله همی  
 هان کشیدند در بلا سختی همی  
 از سر آویزان به گودالی صد آه  
 هر کسی را کیفری باشد همین

هر کجا باشم ثنا او را همان

باز دارند از عدالت اجتماع  
 گر بباشد دور سازندش همی  
 حق را حکمی که یکسان برملا  
 ارجمندی با عدالت برملا  
 از دگر افراد هم دوری دلا  
 با ریاضت نفس دوری از هوا  
 بس فرایض بر تو واجب شد دلا  
 این جهان فانی چه دارد جز بلا  
 خوشدل آن باشد که از دنیا برست  
 با خدایت کن دلا رازی نیاز  
 بین ما گر حق باشد برملا  
 از تعلق جیفه دنیا شو جدا  
 با تلاشی مردمان بهتر معاش  
 دور از افراط ها تقریط ها

گوش کن پندی ز حق کن دفاع  
 با دگرگون هر که را اندیشه ای  
 کار مردم رو به یکسانی دلا  
 با ستمکاری بهایی لا دلا  
 آنچه بر خود ناپسندی لا روا  
 وا گذاری نفس خود را بر خدا  
 حد تکلیفی کنی جاننا ادا  
 آزمونی خلق را در این سرا  
 ساعتی آرام لا دنیا پرست  
 از قیامت یاد کن دوری ز آز  
 بی نیاز از حق نمی گردیم ما  
 نفس خود را پاسداری کن دلا  
 در امورات هر رعیت کن تلاش  
 تا به حدی سعی کن داری قوا

#### نامه ۶۰

##### بازداری از ناهنجارهای اجتماعی

نامه ای بر عاملان در شهرها  
 آن که لشکر را سرآید در حیات  
 عده ای از کم سپاهی را همان  
 تا شما را باد پشتیبان همان  
 از شرارت ها به دور این مردمان  
 پایبند عهدی شما را برملا  
 گر شما را صدمه ای وارد همان  
 چاره ای لا نقض عهدی برملا  
 داد جاننا تا تعهد ماندنی  
 قطع باید کرد دوری از زیان  
 مشکلی گر رویتی حادث بیان  
 بین تان باشد نمایم رفع ها

از امیرالمؤمنان بنده خدا  
 بر هم آنانی جمع آور مالیات  
 یاد خالق با درودی بی کران  
 با سفارش سویتان کردم روان  
 دور از آزار مردم این کسان  
 آنچه پیمان نزد ما باشد دلا  
 از سپاهی مردمان بیزار هان  
 گر شود لب تشنه سربازی دلا  
 هر ستمگر را بپاید کیفری  
 دست افرادی سبک مغزی همان  
 پشت سر کوچک سپاهی من روان  
 در اموری حل مشکل لا دلا

مشکلی را بر طرف سازیم ما  
لم یلد یولد خدایی را ثنا

از طرف مولا رسیدش تا به داد  
ضعف انسانی عیان شد بین مان  
تا به حدی خارج از افهام ها  
گر چه ویرانگر خرابی ها به بار  
مردمی تاراج گشتندشان همی  
سمت قرقیسا بکردی حمله ای  
کس نبودش تا حفاظت مرزبان  
دشمنان را پل در آنجایی شدی  
سوی محبوبان تهاجم آوران  
لا چنان هیبت که شوکت گشت سرد  
حال باشد دست دشمن مرزها  
از سپه دشمن بگیری مرز را  
با کدامین حال رفع مشکل همان  
علتش را خود بدانی ماجرا

هر زمانی یاد خالق مردمان  
ختم مرسل آن نبی را با کتاب  
از گذشته انبیایی یادهما  
کرد رحلت دور از ما یا شما  
شد چه درگیری شدیدی بین ما  
لا خطور اندیشه ای یک لحظه هان  
اهل بیت آن نبی را منتخب  
لا کسی دیگر خلافت را همان

با کمک خالق که امداد از خدا  
یار ما هر لحظه ای باشد خدا  
نامه ۶۱

#### سرزنش فرمانداران شکست خورده

دست خطی بر کمیل ابن زیاد  
یاد خالق با درودی بی کران  
عهده دار آن بار مسئولی دلا  
آن علامت ناتوانی آشکار  
سوی قرقیسا نمودی حمله ای  
هان چه علت ترک مرزی کرده ای  
پاسداری مرز واجب بود هان  
بس چه باطل بود آن اندیشه ای  
پل شدی بر دشمنان تا عابران  
دور از قدرت به دور از هم نبرد  
با کدامین قدرتی حالا دلا  
با کدامین شوکتی هیبت دلا  
مردمان محتاج بر یک گرده نان  
ما که راضی گاه نا راضی دلا  
نامه ۶۲

#### جهاد و پیکار مظلومیت امام بر حق

یاد خالق با درودی بی کران  
از میان خلقی نمودش انتخاب  
تا دهد بیمی بشارت خلق را  
آن زمان را یاد خاتم انبیا  
در حکومت کار مردم بر ملا  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
خاطر جمع بود از قومی عرب  
بر حکومت مسلمینی در جهان

من ولی بودم هم او را جانشین  
 سوی آن شخصی روان گشتند شان  
 مضطرب احوال بودم آن زمان  
 دور از من بیعتی با او دلا  
 دست از بیعت کشیدم آن زمان  
 دور از اسلام گشتند عده ای  
 این کسان خواهند دینی را تباه  
 مضطرب احوال گشتم آن زمان  
 مسلمین را آن زمانی یار هان  
 بس مصایب سخت تر بود آن زمان  
 خود رها کردم نه حاکم بر شما  
 همچو کالایی جهان را فرض هان  
 این جهان را چون سرابی فرض هان  
 پاره ابری دور از هم فرض هان  
 در میان آشوب غوغایی به پا  
 رفت باطل حق گردید آشکار  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 پر ز دشمن روی این هستی زمین  
 بین گمراهان یقین حاصل مرا  
 با یقین علمی که آگاهی مرا  
 آن چنان مشتاق بر خالق جهان  
 مضطرب اندوهناک ام زآن سبب  
 بی خرد افراد حاکم بر شما  
 ثروت انبار این کسان ای مردمان  
 سخت ایامی گذر این بندگان  
 با نکوکاران هم اینان جنگ ها  
 بین مان باشد کسی در بین مان  
 آن کسی باشد تظاهر دین دلا

بر خلافت مسلمینی با یقین  
 با هم ایشان بیعتی کردند شان  
 دور مردم از کنارم سوی آن  
 مردمان کردند والی برملا  
 چون که دیدم عده ای را بی گمان  
 کمترین فردی موحد بنده ای  
 بین مان سازند کاری پر گناه  
 خوف از آن رخنه ای باشد میان  
 رویتی دین را به نابودی همان  
 چون که رویت رو تباهی دین همان  
 با تحمل رنج از سختی جدا  
 بگذرد ایام دوران مردمان  
 آن واحد ناپیدی ها عیان  
 رو فنایی این جهان را همچنان  
 خاستم تا مستقر دین برملا  
 دین تحکم پایندی استوار  
 رو به رو با دشمنان گر من همان  
 خوف از من دور باکی لا همین  
 استوارم در هدایت خود دلا  
 از طرف خالق یقین حاصل مرا  
 با امیدی رب را رویت همان  
 بی خردمندان حکومت با ادب  
 دست این آن مال خالق برملا  
 مردمان درگیر حسرت گرده نان  
 تا به حدی بردگی هایی عیان  
 این کسان همراه فاسق برملا  
 حد بر او جاری به خوردن شرب هان  
 بخشی بر او به ناحق شد عطا

فاسقانی بخششی گیرند همین  
 از مژمت مردمی دوری همین  
 یآوری باشید اجرا عدل را  
 دور می گشتم از آنانی جدا  
 عزم کردم تا شما را محو هان  
 بر شماها حمله ور این جانیان  
 برج ها از دود آتش ساختند  
 در برابر دشمنانی ایستا  
 می رسد روزی ز خالق بر شما  
 دور از خواری به ایمان زنده یار  
 تحت فرمان خالق شد بندگی  
 هوشیاری یا که بیداری همان  
 دوستان در خواب غفلت مردمان  
 تحت فرمان خالق یکتا همی

ماجرا این بوده باشد این چنین  
 گر حوادث ها نبودش این چنین  
 گرد آوردم شما را تا شما  
 گر تعدی هان شما از گفته ها  
 با گشودن شهرها غارتگران  
 با تصرف مرزهایی هم همان  
 آتش جنگی به راه انداختند  
 گوشزد کردم شما را بارها  
 رحمت آید هر زمانی از خدا  
 کوچ باید کرد از شهری دیار  
 دور از پستی حقارت زندگی  
 جنگ را باشد برادر مردمان  
 رو به بیداری دلا بس دشمنان  
 دور از خوابی به دور از غفاتی

### نامه ۶۳

#### اتمام حجت با ابو موسی اشعری

نامه بر بن قیس عبدالله ها  
 در جمل جنگی حوادث لا نکو  
 هر چه در هستی از او باشد همین  
 سود باشد یا زیان در گیر بند  
 خود مهیا جنگ را احیا به سر  
 خود مهیا تا زدایی هر چه ننگ  
 با پذیرش حرف ها دوری ز ننگ  
 با حمایت مردمان حق برملا  
 گوشه ای بنشین به دور از ماجرا  
 هر کجا باشی تو را حاضر همان  
 لحم ها از استخوان گردد جدا  
 متحد تا از حکومت دور هان

از امیرالمؤمنان بنده خدا  
 که همان موسی اشعر باشد او  
 با درودی حمد رب العالمین  
 از تو بر من حرف هایی گفته اند  
 همتی تا دامن بندگی کمر  
 آن چنان بندگی کمر داریم جنگ  
 کن بسیج آن لشگری آماده جنگ  
 گر پذیرایم بدیدی حق را  
 گر دو دل گشتی ز ما دوری دلا  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 خود را لا با تو ما را کارها  
 خشک و تر در هم بریزد مردمان

پیش رویت حال بینی خوفناک  
 گر چه لشکر را کنی فرماندهی  
 نیست آسان آن چنان فکری کنی  
 مرکبی لازم که بر مرکب سوار  
 برملا سختی میان افشار هان  
 طی راهی کرد باید مردمان  
 گیر فکرت رابه کاری تا رها  
 توشه ای بردار گردی بهرمند  
 گر نداری خوش به دور از ما دلا  
 آن زمانی بین مردم رستگار  
 بی تفاوت لا به کنجی خواب هان  
 می کنی کاری به دور از چشم ها  
 راه حق باشد همین ای مردمان  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 هر کجا باشند مردانی دلا  
 حمد خالق آن خدایی مهربان  
 با همین دنیا بشر را آزمون  
 فتنه ای را حب دنیا برملا

نامه ۶۴

### تهدیدات نظامی

حاضری ناظر حقیقت ها عیان  
 با شما ما دوست خویشاوند هان  
 چون که حادث اتفاق از هم جدا  
 ما در ایمان مانده احیا حق را  
 ما شما را آزمونی سخت یار  
 آن زمان طالب شما اسلام را  
 دیگران از بت جدا جانب به رب  
 کشته ام من هم زیری طلحه ات

با درودی ذکر رحمان هر زمان  
 یادآور این چنین شد آن چنان  
 علتی حاصل میان ما با شما  
 چون شما کافر شدید از ما جدا  
 حال بینی ما در ایمان استوار  
 در پذیرش دین نه راغب هان شما  
 چون که تسلیم هر بزرگی از عرب  
 متهم کردی مرا در نامه ات



منزلی را برگزیدی عایشه را  
 منزلی در کوفه بصره انتخاب  
 نیستم معذور رویت عذر را  
 با گروه از مردمان انصاریان  
 مکه را یادی که فتحی شده‌مان  
 لا شتابی دست نگهدار ای فلان  
 من به دیدارت می آیم ای فلان  
 سخت در حال وزیدن تند باد  
 یاد آور گفته ای از شاعری  
 در میان گردی گرفتار این کسان  
 نزد من باشد همان شمشیر هان  
 هم برادر جد و دایی را به یاد  
 می خورم سوگند بر جان آفرین  
 نردبان را رفته ای بالا دلا  
 سود عاید لا برایت بس زیان  
 گمشده خود را نمی جویی دلا  
 منصبی خواهی تو را شایسته لا  
 یاد دایی ها عموها کن دلا  
 آرزو باطل شقاوت برملا  
 در درون قبری بغلتیدند شان  
 لا دفاعی در برابر مرگ هان  
 در برابر زخم هر شمشیر هان  
 بس فراوان در میادین جنگ ها  
 بس فراوان حرف هایی را زدی  
 بیعتی کن همچو دیگر مردمان  
 مسلمین را یار باشم همچنان  
 شیر خواره کودکی هستی دلا  
 باد جانان بر هم آنانی سلام

دور از شهری دلا تبعی—دها  
 بر تو ربطی لا چه گویی ای به خواب  
 از تو عذری لا به دور از ما دلا  
 با مهاجر مردمان سویم روان  
 در اسارت اکثریت مردمان  
 ما به دیدارت روان گردیم همان  
 از تو گیرم انتقامی سخت جان  
 در مسیری هر چه باشد در تضاد  
 گوشزد بر آن که دور از ما همی  
 روبرو با تخته سنگی مرگ هان  
 جنگ بدری را به یادآور همان  
 هر یک از ما ضربتی خوردند چه باد  
 کور دل مردی شدی ما بین همین  
 پرتگاهی را نگاهی از فضا  
 در ضرر خسران به کلی محو هان  
 می چری از گله ای مفهوم لا  
 گفته ات با کرده ها از هم جدا  
 شبهه آنانی که کفری برملا  
 تا بحدی دور از ختم انبیا  
 خود بدانی محو اینان بین مان  
 از حمایت دور اینان مردمان  
 از خود اینان لا حفاظت آن زمان  
 رو هوا شمشیرهایی برملا  
 دعوی از عثمان نمودی ای رهی  
 در میان ایشان شوم داور همان  
 حکم شرعی را به اجرا بین شان  
 با حیل از شیر دوری بارها  
 بین هر یک مردمان با احترام

## علت گمراهی معاویه

آن جهان والا برابر این جهان  
یاد خالق با درودی بی کران  
از حقایق آشکار ای معاویه  
راه باطل را کنی سیری دلا  
در میان باطل دروغی کذب هان  
نسبتی بر خود دهی والا ترین  
آنچه خواهی از تو دور ای معاویه  
روی گردان تا به کی از حق هان  
در نظر گیری برایت لحم و خون  
این چه غوغایی سری دادی دلا  
راه روشن حق را ما بین مان  
غیر از این چیزی دگر لا یافت هان  
با بیان خلقی به دور از اشتباه  
آن سیاهی پرده پهن گر بین ما  
کرده کوری دیده را با زرق و برق  
جیفه دنیایی ندارد اعتبار  
تا توانی خدمتی کن خلق را  
آن کسی باشد سعادت مند هان  
نامه ای آمد به دستم نامه ای  
لا نشان از صلح خشم ای مردمان  
دور از صبری به دور از علم هان  
مانی آن را در نوشتن نامه ای  
چون کسی حیران میان بیغوله ها  
آن مقامی را طلب والا ترین  
بر فراز آن قله ای کی می توان  
هیچ عقابی را توان پرواز نیست

همچو دریایی مقابل قطره هان  
وقت آن آمد بگیری پند هان  
می روی راهی که منجر هاویه  
باطلی را در میان خلق ادعا  
می روی راهی که باطل همچنان  
دور شو از این مقامت کم همین  
در درون چاهی بیفتی هاویه  
بعد معنا روح را منکر همان  
ای که آگاهی بیفتی در زبون  
بین خلق انداختی شد ماجرا  
حس یقین حاصل چه گویی ای فلان  
حق عیان ما بینمان ای همراهان  
با عمل کردی به حق دور از گناه  
برحذر از شبهه حق پوشی دلا  
در درون گودال حسرت کرده غرق  
ای بشر خاکی وجودت زر شمار  
از سرا فانی گذر جانب بقا  
توشه اعمالی ذخیرت از جهان  
با هنر آذین به صورت جلوه ای  
پر حکایت با دروغ افسانه هان  
نامه ات عاری ز معنا ای فلان  
در خلایب هان فرو پا رفته ای  
در میان گرداب سرگردان دلا  
منزلت قدرت کم ای والا تشین  
مردمی عادی بگیرند اوج هان  
بر فراز آن قله هایی حق یکيست

ارجمندی آن مقامی ای فلان  
بعد فوت من ولی گردد فلان  
عهده داری می کند دور از ولی  
عهد و پیمانی کنی امضا عدول  
در تمامی حال دور از فتنه ها  
در برابر بندگانی ایستاد  
این جهان آباد ویران آن جهان  
از تعلق جیفه دوری هر زمان

#### نامه ۶۶

##### واقع بینی و واقعیت گرایی

تحت فرمان آن خدایی مهربان  
آنچه حاصل لا برون از دست هان  
لا حصول آن چیز را از آن بری  
دوری از هر انتقامی ای رهی  
دور از باطل که احیا حق را  
از جهان فانی بقا منزل همی  
عزم جزمی کن رها از این جهان  
بعد مرگت توشه تقوایی عیان  
لم یلد یولد خدا باشد همان  
با توکل حمد یزدانی ادا

#### نامه ۶۷

##### سفارش به رعایت حال حجاج

لم یلد یولد هم او باشد همان  
یاد شان آور که ایامی عیان  
با تعالیم اجتماع دور از گناه  
قوم را هادی رها از این جهان  
آشنا گردان به فتوای ما  
ویژه با اندیشمندان عاقلان

همچو نجم عیوق از تو دور هان  
بر خداوندی پناه ای مردمان  
این ولایت مسلمین را آن کسی  
سود عاید یا زیان باید قبول  
چاره ای باید کنی اندیشه ها  
دور از تقصیر کاری ها دلا  
درب رحمت رستگاری بسته هان  
عاقل آن کس پند گیرد از جهان

خالقی مطلق تو را یاد هر زمان  
آدمی خشنود از چیزی همان  
بر همان چیزی که غمگین آدمی  
بهترین چیزی به نزدیک آدمی  
آدمی را یک هدف باشد دلا  
آن زمان خشنود حاصل توشه ای  
دور از حسرت تلاشی هر زمان  
فکر آخر باش دوری از جهان  
هر زمانی یاد خالق مردمان  
ای مرا مونس تمامی لحظه ها

با درودی خالقی را یاد هان  
پایداری حج کن بر مردمان  
در میان خلقی نشینی شامگاه  
با عمومی مجلسی همراه هان  
مردمی را با مبلغ دین دلا  
گفتگو کن با تمامی مردمان

لا حجابی بینشان جز چهره ای  
انتقال هر پیامی با زبان  
هر که خواهد با تو دیداری دلا  
بسته دربی را تمامی لحظه باز  
انتظاری لا از این آن مردمان  
رانده درگاهت مکن مخلوق را  
گر بر آورده شود حاجت دلا  
با عمومی بیت اموالی دلا  
مستحق را مال بخشی بخش مال  
نزد ما بفرست گر مازاد هان  
تا که ما مابین هر یک مستحق  
خدمتی کن تا توانی خلق را  
این چنین حکمی کنی بر مردمان  
در تمامی یوم مسکن زایران  
عاکف و بادی یکی باشد بدان  
از خدا خواهیم ما توفیق را  
لا فتی الا علی گفتیم ما  
لم یلد یولد خدا را حمدها  
نامه ۶۸

#### راه صحیح زیست دنیایی

یاد خالق با درودی بی کران  
گر به دنبال حرامی در جهان  
با کشنده زهر نرمی پوست هان  
روی گردان از کشش هایش دلا  
در جهان مانی کمی اندک زمان  
سر برون کن از غم اندوهی دلا  
حال خود بینی دگرگونی نما  
انس با دنیا گرفتگی بیشتر

دور از دربان هم اندیشی همی  
گر چه با ایما اشارت خود بیان  
خلق را محروم لا از دیده ها  
خدمتی کن خلق را دوری ز آز  
بین خلقی مهربان در هر زمان  
از همان آغاز حاجت رفع ها  
لحظه آخر دور از توصیف ها  
خدمتی کن خلق را اندیشه ها  
احتیاجی رفع گردان لا وبال  
بیت مالی را اگر کم باشد آن  
مال را بخشش که اجرا عدل حق  
در گذر ایام همچون ابرها  
مسکن حج زایرانی رایگان  
رایگان باشد ز جانب مکیان  
در حریمی کعبه حرمت ها عیان  
بنندگان را آن عنایت بر ملا  
لم یلد یولد خدا باشد خدا  
در تمامی لحظه ها فرصت ثنا

این جهان خاکی فروتن بین مان  
این جهان را فرض همچون مار هان  
در گرفتاری بلا افتی همان  
همچو قطب آهن ربایی جذب ها  
گر چه اندوهی فراوان دارد آن  
چون که روز آید یقین حاصل جدا  
در گرو مرگی تمامی نفس ها  
از خدا خوفی کنی دوری ز شر

بار دارد تلخ کامی ها همان  
وحشتی دارد تمامی لحظه ها  
توشه بار اعمال دارد زیر کشت  
سوی آن خالق جهانی آشکار  
بُعد معنا را کند اندیشه ای

یک مزیت خلق سازد هوشیار  
هر تولد مرگ دارد جز خدا  
ماندنی لا هر وجودی رفتنی  
عمق جان را بنگری حق بر ملا  
آشنا با حق بگویی حق را  
در حیاتی بار دیگر با ممات  
آرزوی مرگ لا حق بر ملا  
خود یقین حاصل که اعمال نکو  
در تمامی لحظه ها دیگر خدا  
انفرادی یاد مرگی بر ملا  
خوف دارند نا خوشایندی عیان  
روح معنا را نظر دور از بلا  
شرمگین آن کس که کتمان حق را  
تا به دور از هر سوالی بی روا  
تا به دور از عذر خواهی این و آن  
تیر باران لا ز هر کس با زبان  
آن زمان لا آبرو را حفظ هان  
لم یلد یولد بداند ای نکو  
مطلبی را بشنوی دور از گذر  
از علایم جهل باشد بیشتر  
بین خوبی بد ز بد ها شو جدا

با خوشی ها می فریبد این جهان  
انس با دنیا خطر دارد دلا  
خوش بر احوال آدمی زیبا سرشت  
ای بشر خاکی از این دنیا فرار  
بهتر آن باشد که هر یک بنده ای

#### نامه ۶۹

#### وصف مومنان اخلاق عاملان حکومتی

آشنایی با حوادث روزگار  
وصل پایانی به آغازش نما  
در جهانی هر چه روزی رفتنی  
ذکر خالق را به یاد آری دلا  
رهنما باشی میان خلقی دلا  
در گرو مرگی بدان هر کاینات  
یاد مرگی را فراوان کن دلا  
مرگ را آن لحظه ای کن آرزو  
جز به نیکی یاد مرگی لا دلا  
گر چه خشنودی تو را باشد دلا  
چون عمومی بندگان از مرگ هان  
یاد مرگی انفرادی کن دلا  
روز آید کار پنهان بر ملا  
بهتر آن باشد کنی پرهیزها  
زیستی کن آن چنان صالح زمان  
آبرو را حفظ کن در هر زمان  
تیر باران با بلا تیزی زبان  
بشنوی هر چیز را لا بازگو  
از علایم هر دروغی بر حذر  
لا دروغی فرض جانا هر خبر  
هر چه بشنیدی تأمل کن دلا

کظم غیظی کن فرو خور خشم را  
 خشمگین گر با فروتن باش هان  
 آرزو اندیشه باشد هر که را  
 آنچه را بخشیده خالق بر تو هان  
 نعمتی داری مکن جانا تباه  
 آن چنان باشی خدا آثار را  
 بهترین مؤمن میان بس مؤمنان  
 جان و مالش را ببخشد رایگان  
 بار ایمان با ذخیرت توشه ای  
 باقیاتی صالحاتی را به یاد  
 با خردمند همنشینی کن دلا  
 هر کسی را دوستانی بر ملا  
 خدمتی کن خلق را تا می توان  
 بین هر یک اجتماعی مسلمین  
 از همان جایی که غافل مردمان  
 ظلم بر هم یار یکدیگر نه هان  
 فکر آن چیزی کنی اندیشه ها  
 از نشستن در معابر اجتماع  
 فتنه شیطانی میان بازاریان  
 زیر دستان را حمایت کن دلا  
 جمعه روزی را سفر پیش از نماز  
 هر زمانی را جهادی کن جهاد  
 با توکل پیروی از حق دلا  
 برتر از هر چیز آن به بین مان  
 از هوا نفسی کنی دوری دلا  
 با هوا نفس ات مدارا کن دلا  
 در فراغت شادمانی ها دلا  
 آن زمانی بر تو واجب نفس هان

خلق را بخشی زمان قدرت دلا  
 با جماعت در حکومت مهربان  
 با جماعت گر مدارا حق نما  
 قدر نعمت را بدان شکری عیان  
 شکر نعمت را ادا دور از گناه  
 بر تو بنماید حقایق بر ملا  
 آن کسی باشد فدا جان را همان  
 رستگار از این جهان فانی همان  
 پیش از رفتن فرستی ای رهی  
 آنچه را باقی اثر سودش زیاد  
 دور شو از بی خردمند بی حیا  
 با معرف دوستان محبوب ما  
 در بلدهای سکونت میزبان  
 کن سکونت رهنمایی آن واین  
 بین همدیگر ستمکاری همان  
 از همان جایی کنی دوری همان  
 فکرهایاری تو را دور از بلا  
 برحذر کن از تخلف امتناع  
 بیشتر از هر کجا باشد همان  
 برتری با شکر یزدان بر ملا  
 لا دلا دور از سفر دوری ز آز  
 شکر نعمت هر زمانی ای به داد  
 وا گذاری کارها را بر خدا  
 در اطاعت کردگاری مهربان  
 لا فریبی خود به دور از هر هوا  
 دور از اکراه از وزری جدا  
 کارگیری نفس را دور از هوا  
 حد شرعی را رعایت آن زمان

پیش از مردن بمیران نفس را  
غرق در دنیا پرستی لا همان  
راستین مؤمن که باشد با حیا  
با حبیبان مهربانی بر ملا  
خشم از اعوان شیطانی دلا  
سعی کن دوری کنی ای مهربان

یاد مرگی کن تمامی لحظه ها  
لا گریز از کردگارت ای فلان  
با کسانی همنشینی کن دلا  
بس گرامی دار خالق را دلا  
بر حذر از خشم دوری از هوا  
از غضب خشمی تمامی لحظه هان

نامه ۷۰

### روش برخورد با فراریان

لم یلد یولد خدا باشد همان  
عده ای از یثربی را انجمن  
دور از ما سوی جانب دشمنان  
لا خوری افسوس از حسرت جدا  
سوی کوران دل جهالت آشکار  
سوی آن فردی که گمراهی عیان  
سوی دنیا روی آور منزلت  
آن چنان تعجیل دور از عدل هان  
از عدالت دور عادل لا همان  
یا شنیدند فهم کردند این کسان  
در عدالت حق عدلی بر ملا  
بر هم اینان لعنتی بس بی کران  
تحت فرمان عادلان ام ای به داد  
بر عدالت آن کسی پیوسته لا  
سخت ایامی به دور از ما دلا  
دشمنان نابود با اذن خدا  
یاد خالق در تمامی لحظه هان

یاد خالق با درودی بی کران  
این چنین اخبار شد جانب به من  
گرد معاویه فراری این کسان  
دور از ما گر چه یارانی دلا  
این کسان آنان که گمراهان فرار  
از هدایت حق گریزان آن کسان  
روی گردان این کسان از آخرت  
منزلت دنیا بخواهند این کسان  
این کسان جانب کسی رفتندشان  
فهم کردند آنچه را دیدندشان  
کایناتی نزد ما یکسان دلا  
این کسان از رحمت حق دور هان  
می خورم سوگند خالق را به یاد  
از ستم آنان گریزان لا دلا  
آرزومندیم در این ماجرا  
سهل آسان کارها بر ما دلا  
بار دیگر با درودی بی کران

نامه ۷۱

### مذمت کارگزار خیانت اقتصادی

لم یلد یولد هم او باشد همان

با درودی یاد خالق مهربان

چون پدر شایسته کاری را ادا  
 متقی همچون پدر باشی همان  
 با هوا نفسی فجوری ها عیان  
 دور گشتی با تعلق جیفه ها  
 این سرا فانی کنی آباد ها  
 با خیانت اقتصادی ظلم ها  
 همچو کبکی سر فرو در برف ها  
 از شنیدن حرف هایی شرمگین  
 بند کفش ات بس گران خواری تو را  
 پاسداری مرز را کی می توان  
 با درایت عقل انجاملی دلا  
 با درایت عقل والایی بدان  
 از خیانت دور از شبهت همان  
 خود دفاعی کن چه بودش ماجرا  
 بین این آن خود کنی بیمار یار  
 آن زمانی با خلاق مهربان

بر تو خوشبین آن زمان گشتم دلا  
 راه او را می روی کردم گمان  
 این چنین اخبار شد از دیگران  
 از ذخیرت توشه دنیایی بقا  
 با تباهی آخرت ویران سرا  
 حد تکلیفی رعایت لا دلا  
 ملتی آزوده کردی رو نما  
 آنچه بر من شد گزارش گر چنین  
 از تو با ارزش شتر خانه ات دلا  
 گر کسی مانند تو باشد بدان  
 آن توانایی ندارد کار را  
 با مقام انسان نه ارزشمند هان  
 سر بلند آن کس امانتدار هان  
 با گرفتن نامه حاضر بین ما  
 این جهان دارد چه چیزی افتخار  
 ارجمندی آدمی گردد عیان

نامه ۷۲

### تقدیرات الهی

بنده خاکی از اجل پیشی نه هان  
 مرگ آنی بین ما باشد همان  
 آنچه ناممکن نه امکائی تو را  
 گاه سودی گه زیان شادی و سوز  
 رو خرابی خانه دنیایی دلا  
 باقیات صالحتی جاودان  
 با توانایی ضرر عاید تو را  
 جامه تقوایی بیوشی حق نما  
 از جهان فانی بچیند خوشه ای  
 بین خویشان آشنایان سربلند

با دردی یاد خالق مهربان  
 سبقتی لا بر اجل ای بندگان  
 می رسد روزی برایت از خدا  
 روزگاری بین ما باشد دو روز  
 واژگونی این جهان را برملا  
 آن ذخیرت ماندنی در هر جهان  
 ناتوان باشی بری سودی دلا  
 دفع خسران آن زمان حاصل تو را  
 خوش دل آن کس با ذخیرت توشه ای  
 خوشه ای بچیند به تقوا ارجمند



## نامه ۷۳

## سیمای دروغین معاویه

ذکر خالق در تمامی لحظه هان  
نامه ات دنبالۀ دار آید همین  
گاه سستی ها مرا غالب دلا  
بیش از حد می نویسی نامه ها  
همچو آن شخصی فرو در خواب ها  
با دروغین خواب هایی کذب هان  
همچو آن فردی که سرگردان دلا  
با تحمل سخت ایامی همان  
همچو آن کس نیستی دوری از آن  
منصبی خواهی بزرگی لقمه ای  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
گر ز خونریزی نبودی دور هان  
استخوان را خرد زخمی لحم را  
ای معاویه شدی ابلیس جان  
بشنوی پندی برایت سودمند  
آن بزرگی بین ما باشد عیان

## نامه ۷۴

## صلح و سازش

عهد و پیمانی تعهد بین مان  
آنکه حاضر شهر غایب در دمن  
آن کسان پیروز قرآنی بنام  
سوی حقی مردمان را رهنما  
تحت فرمان حکم قرآنی دلا  
از کسی مزدی نخواهند این کسان  
در برابر حکم قرآن هر کسی  
این کسان تبلیغ دین را با قرآن

لم یلد یولد خدا باشد بدان  
مطلبی داری فراوان این چه کین  
زیرکی را نسبتی گاهی خطا  
چیزهایی را طلب گاهی ز ما  
خواب سنگینی نه بیداری تو را  
می فریبی خود دگر را همچنان  
مدتی از یوم بر پا ایستا  
خود نمی داند کند سودی زیان  
کارهایت همچو آن باشد همان  
با کدامین برتری خواهند ای  
مهلتی تعیین بشد در بین مان  
ضربه می خوردی چنان محکم همان  
رو زمین افتاده خاکی بی بها  
دور از نیکی به خاطر نفس هان  
سودمند آن کس که باشد سر بلند  
متقی دوران به دور از این جهان

با یمن اهلی ربیعۀ شد عیان  
پایبند عهدی بمانند انجمن  
از حبیبان هر یکی والا مقام  
سوی قرآنی که نازل از سما  
این کسان هادی گران جانب خدا  
اولیا در بین مردم همچنان  
ایستد جانا دفاع اینان همی  
بین مردم آشکارا حق عیان

کیفری بیند به سختی این نه لاف  
یار همدیگر به کلی در حیات  
لا غضبناک این کسان افتاده هان  
دور از انصاف شخصی نقض هان  
جاهلان با بردباران همچنان  
بین شان عهدی بماند پایدار  
تحت فرمان رهبری مولا علی

سوی بن سفیان معاویه همان  
هر مکانی حمد رحمان هر زمان  
آنچه در یثرب گذشتش ماجرا  
تا که عثمان کشته ما بین قاتلان  
بود شورش مرگ آمد بین ما  
از گذشت ایام دوری کن همان  
بیعتی با ما کنی حق بر ملا

در مجالس هان چه رسمی غیر از آن  
با رخی بشاش حاضر بین ما  
از سبک مغزی دغل کاری جدا  
سوی آن جانب روان حق جلوه ها  
با خدا همراه شو تا می توان  
سوی آتش قعر دوزخ او رها  
همچو خورشیدی بمانی جاودان  
واجب آید بین ما خلقی روا

در برابر این قرآن هر کس خلاف  
اتحادی بین هر یک دسته جات  
دور از خواری مذمت بین شان  
اتحادی بین مردم شد عیان  
ناگه آگاهان و حاضر غایبان  
پاییند عهدی بماندند استوار  
پاییند عهدی بماند آن کسی

نامه ۷۵

### فرمان اطاعت

دست خطی از امیرالمؤمنان  
یاد خالق با درودی بی کران  
هان خودت دانی که معذوریم ما  
ماجرا شورش قتالی بین شان  
اتفاقی بود حادث شد دلا  
فکر مستقبل بباید کرد هان  
با گروه ات سوی ما آیی دلا

نامه ۷۶

### اخلاق فرماندهی

چون که دیداری کنی با مردمان  
داوری ما بین مردم گر دلا  
برحذر از خشم دوری از هوا  
دور از نفسی که شیطانی دلا  
از جهنم قعر آتش دور هان  
آن که دور از حق دوری از خدا  
با چنان خلقی میان خلقی عیان  
این چنین خلقی خوش اخلاقی دلا

## نامه ۷۷

## مناظره با دشمنان

از جدل دوری کنی در هر زمان  
دور از بحثی که قرآنی دلا  
صورتی دارد یکی باطن هزار  
بین تان باشد نظرها مختلف  
با هم آنان بحث کن با سنتی

## نامه ۷۸

## وحدت اجتماعی

از سعادت رستگاری ها به دور  
در تغیر خلق و خوی مردمان  
روی گردان از سرا باقی جهان  
با هوا نفسی برابر این کسان  
خلق و خوی اهل عراقی هان مرا  
مردمان بینم تکبر زادگان  
این کسان زخمی درون دارندشان  
قبل از آنی که عاجی درد را  
ای شما خوبان به خوبی محترم  
پس بدان در بین امت مسلمین  
وحدتی ایجاد بین امت دلا  
سوز دل نسبت بر امت برملا  
از کسی مزدی نخواهم جز خدا  
بسته پیمان را وفا دارم دلا  
از همان روزی شدی از من جدا  
تیره روز آن شخص باشد بین ما  
از همان افراد بیزارم همان  
یا زنتد بر هم امور کار را  
وا گذاری آنچه را دانانه هان

با خوارج مردمانی بین مان  
جلوه قرآن کل چه ناقص عقل ها  
بطن را بطنی بطونی بی شمار  
انتهای با ابتدایش یا الف  
سنتی را می پذیرند امتی

مردمان مانند شان مسکن وفور  
از جهان عقبی دلا دوری همان  
روی آور بر تعلق جیفه هان  
هر یکی را گفتمانی پرس مان  
بر چنان بهتی شگفتی را دلا  
گرد چیزی آمدند جمعی همان  
با مداوایم عاجی این کسان  
فکر را درمان که دوری از هوا  
فکر فردایی کنید دوری ز غم  
هیچ کس مانند من لا همچنین  
انس گیرد با محمد مصطفی  
خلق را خدمت کنم هادی خدا  
با خدا همراه خدمت خلق را  
بین امت پایداری صالح را  
از خدا خواهم که بر گردی دلا  
از تجارب عقل خود دوری دلا  
حرف باطل می زنندشان بین مان  
نظم هایی نظم سازند بین ما  
دور از مردان بد کردارشان

خود بپا آلوده لا با این کسان  
دور از بد کار بد ای هوشیار

در گرو مرگی تمامی بندگان  
زیستند شان رو به نابودی دلا  
دور از دنیا به دور از این جهان  
چیزهایی را تصاحب در جهان  
با حیل جانب به کفری رهنما  
ماندنی لا این جهان دوری همین  
آن کنی کشتی درویی بعد از آن  
نامه اعمالی ذخیرت توشه ای  
در تمامی حال خالق را سجود  
همچو سروی ایستا در پیش یار

باش لا پستی نه پستانی دلا  
مرد میدان لا چه معنی کارزار

پست لا جان را لباسی بی بها  
تا که دوری از بلا خواری دلا  
حرف ها گوید پریشانی عیان

تنگدستی کند سازد زیرکان  
بین همنوعان شمارش لا همان

با دروغی جانبست آیندشان  
هوشیاری عقل را بندی تو کار

نامه ۷۹

### علت نابودی جوامع دنیا

با درودی خالقی را حمد هان  
ملتی را در نظر پیش از شما  
حق مردم را ادا لا این کسان  
این کسان با رشوه داران این و آن  
سوی باطل رهنمایی خلق را  
آری ای انسان خاکی در زمین  
پنج روزی را بمانی در جهان  
عاقبت را در نظر اندیشه ای  
ای که با مایی و بی ما لا وجود  
یاد روزی کن برابر کردگار

حکمت ۱

### برخورد با فتنه

چون شتر دو ساله ای در فتنه ها  
تا بدوشند شیر را بر تو سوار

حکمت ۲

### شناخت ضد ارزش ها

از طمع ورزی کنی دوری دلا  
راز سختی را نه جانا برملا  
بی بها شخصی نه حاکم بر زبان

حکمت ۳

### آگاهی از ضد ارزش ها

ترس نقصان بخل باشد ننگ هان  
تنگ دستان چون غریبان نا شناس

## حکمت ۴

### ارزش و ضد ارزش

ناتوانیایی بشـر را آفتـی  
ثروتی بالاتر از زهدی نه هان  
دور از بد همنشین با نیکوان

با شکیبایی دلاور کم کسی  
چون سپر باشد محافظ بین مان  
مایه خرسندی است شادی ارمغان

## حکمت ۵

### ارزش های اخلاقی

با بها ثروت که میراثی تو را  
بهترین زیور ادب باشد تو را  
همچو خورشیدی تو را اندیشه ها  
هر که را اندیشه ای باشد دلا

دانشی باشد به تقوا بر ملا  
با طراوت هر زمانی نو دلا  
بازتابی نور را هر سو دلا  
همچو آینه هم او جلوه نما

## حکمت ۶

### راز داری و خوی خوش

هر کسی را سینه ای باشد دلا  
ارجمندی هر خردمندی دلا  
بهترین ابزار خوش رویی دلا  
با شکیبایی حفاظت عیب را  
چون سوالی طرح پوشی عیب را  
بس فراوان دشمنان انسان نما  
نیست عیبی هر سوالی را جواب

حکم صندوقی است پر از رازها  
حسن اسراری است پنهان سینه ها  
خوشدل آن شخصی که خوشرو بین ما  
عزم جزمی خود کنی اصلاح ها  
بهترین ابزار پرسیدن دلا  
ویژه آن شخصی که خود راضی دلا  
هوشیاران زنده دل دوری ز خواب

## حکمت ۷

### اقتصاد و آخرت گرایی

جلوه گر در پیش رو فردا بپا  
بی بضاعت را دهی سرمایه ای  
صدقه دارویی است درمان درد را

بندگان با خوی هایش بر ملا  
صدقه ای بخشی کمک ره مانده ای  
مبتلای درد را درمان دلا

## حکمت ۸

### راز خلقت تن آدمی

از شگفتی آفرینش آدمی

بی نهایت ویژگی انسان همی

با کمی لحمی کند او گفتمان  
با شکافی حلق بینی زنده جان

هر چه نیکی دیگران رویت همی  
هر چه خوبی ها از او دوری همی  
عاریت دنیا ندارد افتخار

در نبودت اشک ریزان خلق ها  
جانبست مشتاق آنان با وفاق

دشمنت را گر کنی بخشش دلا  
چون به دشمن دست یابی عفو آن

ناتوان در دوست یابی بین ما  
نا خوشایندی است باشد ناتوان

شکر نعمت را ادا باید دلا  
کفر نعمت رویتی در بین ما  
متقی ما بین مان تا رستگار  
آبرو را حفظ با یک قرص نان

هر که دور از ما فراموشی عیان

بنگرد با پاره ای پی هر زمان  
هر سخن را بشنود با استخوان

#### حکمت ۹

#### اقبال و ادبار دنیا زیستی

روی آور چون که دنیا بر کسی  
چون که دنیا روی گردان بر کسی  
افتخاری می کنی در پیش یار

#### حکمت ۱۰

#### زندگی اجتماعی

با کسانی همنشینی کن دلا  
زنده گر ماندید سویت اشتیاق

#### حکمت ۱۱

#### برخورد با دشمن

شکر نعمت را کنی جانا ادا  
هر که یخشد مایه پیروزی است هان

#### حکمت ۱۲

#### آیین دوست یابی

ناتوان تر فرد آن باشد دلا  
می دهد از دست هر کس دوستان

#### حکمت ۱۳

#### استفاده از نعمت های خداوند

آشکارا چون که شد نعمت خدا  
دور نعمت آن زمان از ما جدا  
ای که دانایی به ایمان استوار  
قدر نعمت آن کسی داند بدان

#### حکمت ۱۴

#### برخورد با خویشان

آشنایان گاه از ما دور هان

آشنا بیگانه گردد بین ما  
هر که از ما دور از ما با خدا  
با خدا باشند تقوا بر ملا

#### حکمت ۱۵

##### برخورد با فریب خوردگان

هر کسی را سرزنش ها عن قریب  
رتبه بند مکرها هر یک بلا

گاه نزدیکان به دور از آشنا  
خلق را بیگانگانی آشنا  
بین خلقی همنشینی کن دلا

#### حکمت ۱۶

##### جایگاه جبر و اختیار

چاره اندیشی به مرگی بر ملا

کارها در دسترس تقدیر ما

#### حکمت ۱۷

##### خضاب کردن مو

رنگ موها را چه باشد حکمتی  
آن زمان را یاد کم امت دلا  
مسلمین حالا زیادی بر ملا  
حد تکلیفی نباشد حکم یار  
حال این باشد که رویت اختیار

پرسشی کردند از مولا علی  
یاد روزی کن خضابی بین ما  
دین را نظمی که محکم با قوا  
هر کسی خواهد خضابی اختیار  
مصلحت آن بوده در آن روزگار

#### حکمت ۱۸

##### فرار از نبرد

یار باطل لا که اخذی نام ننگ

حق را خوار هر کسی دوری ز جنگ

#### حکمت ۱۹

##### هوا پرستی

با اسارت مرگ گردد روبرو  
آرزو کم کن که نیکویی نکو

پیشتازی هر که در پی آرزو  
کشته با مرگی به دور از آرزو

#### حکمت ۲۰

##### رعایت حال جوانمردان

از جوانمردان چو صادر عفو هان  
جز به یک صورت که حامی جز خدا

هر کسی را لغزشی باشد بدان  
چون جوانمردی نمی لغزد دلا

کایناتی گر شود همراه ما

### حکمت ۲۱

#### ارزش و ضد آن

شرم با محرومیت همراه هان  
همچو ابری در گذر فرصت دلا

### حکمت ۲۲

#### احقاق حق

هر کسی را حق ما را نیز هان  
غیر از این باید بگیری حق را  
حق را باید گرفت از هر کسی

### حکمت ۲۳

#### گرایش به اعمال خوب

گر تو را کردار باشد می رسی  
خانـدان را افتخاراتی دلا  
بذر اعمالی بکاری بدروی

### حکمت ۲۴

#### استمداد مردم

ای غیاث المستغیثین بین ما  
هر گناهی را بدان کفاره ای

### حکمت ۲۵

#### فزونی نعمت

هر چه در هستی برایت شد پدید  
شکر نعمت را ادا بایدد دلا  
معصیت کارند اکثر مردمان  
کفر نعمت کم فزون لا نعمتی

### حکمت ۲۶

#### شناخت رفتارها

هر زمانی با گذر ایام هان

جز خدا ما را خطا باشد خطا

نا امیدی هان به خاطر لقمه نان  
دم غنیمت سیر سازی تشنه را

حق را باید دهی در هر زمان  
هر کجا باشی حقیقت برملا  
دادنی لا حق هان بگرفتگی

تا به آنجایی که خواهی ای رهی  
عرضه ده خود را به تقوا برملا  
توشه ای را هان ذخیرت مینوی

دادگر شو تا ستانی داد را  
عزم جزمی کن به خدمت بنده ای

کل نعمت را برایت آفرید  
از معاصی دور خالق را ثنا  
ای بنی آدم به دور از هرز جان  
شکر نعمت را ادا کن هر دمی

گر چه پنهان دل شود روزی عیان



رنگ رخسارت بیان اسرار را

### حکمت ۲۷

#### درمان دردها

سازگاری دردهایت با تو هان  
انس گیری با طبایع روزگار  
درد را درمان به ایمانی کنی

### حکمت ۲۸

#### برتری و پارسایی

هر که پنهان زهد را او برترین  
آن چنان زی همچو یک انسان دلا

### حکمت ۲۹

#### یاد مرگ

آن زمانی مرگ روی آور دلا  
عمرها کوتاه مرگی شد عیان  
هر چه در هستی بمیرد جز خدا

### حکمت ۳۰

#### دور از غفلت زدگی

پرده پوشی کرد بر ما آن چنان  
هر گناهی کیفری دارد دلا  
می خورم سوگند یادی از خدا

### حکمت ۳۱

#### ارکان ایمان

آدمی با پایه ایمان استوار  
با یقین صبری جهادی عدل هان  
هر یک از اوصاف صبری این شمار  
کاستی آن لحظه نفسی از هوا  
از عذابی قعر دوزخ خوف گر  
ساده اندیشی مصیبت آن زمان

اعترافی با زبان روزی دلا

حاصل آید بر تو جانا آن زمان  
خود جهانی پیش یک آموزگار  
از تو گردد دور دردی ای رهی

برترین زاهد کسی مخفی همین  
بین خلقی مهربان دور از بلا

با گذر ایام پیری بر ملا  
می رسد آن لحظه دیداری همان  
مرگ می آید برد هر چیز را

خالقی یکتا که خالق این جهان  
گر نهانی روز آید بر ملا  
خلق را هشدار دوری از بلا

هر که را حاصل هم اویی رستگار  
ارجمندی هر بشر در این جهان  
زهد و شوقی با هراسی انتظار  
رغبتی حاصل که جنت بر ملا  
دور گردی از حرامی بی ثمر  
زهد حاصل بین مردم تاعیان

منتظر مرگ آن کسی باشد دلا  
 گام بر دارد به جانب نیک ها  
 آن زمان حاصل یقین علمی دلا  
 آشکارا واقعیت بین ما  
 راه را طی جای پا پیشینیان  
 آن کسی را هوشمندی بر ملا  
 حکمتی را آشکارا بیند او  
 هر که گیرد عبرت از پیشینیان  
 زیست باید این چنانی مردمان  
 عادل آن کس عدل گستر در جهان  
 عمق دانش را نگر باید دلا  
 داوری نیکو به نیکي ها همان  
 صبر عزمی استواری جزم هان  
 ژرف دانشش آن کسی دارد دلا  
 چون زلالی چشمه ای دان حق را  
 حکم شرعی با حقیقت برقرار  
 با شکایا آن کسی باشد دلا  
 آن چنان ما بین مردم نیک نام  
 مردمان را امر بر معروف هان  
 در تمامی حال ما بین آدمی  
 دشمنی با فاسقان کن هر زمان  
 امر معروف آدمی را پشتبان  
 نهی از منکر همان باشد دلا  
 حق ادا آن کس که صادق در نبرد  
 هر کسی با فاسقان دشمن دلا  
 در قیامت روز راضی کردگار  
 پایداری کفر باشد بر ملا  
 هر که کنکاشی دروغی را دلا

می کند تعجیل نیکی بر ملا  
 باقیاتی صالحاتی بر ملا  
 بینشی با هوشیاری بر ملا  
 از حوادث روزگاری پندها  
 ابتدایش منتهی آخر همان  
 واقعیت را ببیند بین ما  
 پند گیرد عبرت آموز ای نکو  
 مثل آن باشد که با آنان همان  
 عبرت آموزی سعادت بین مان  
 با حقیقت ژرف اندیشی عیان  
 تا حقیقت آشکارا بین ما  
 عدل گستر بین ما در این جهان  
 راستی اندیشه سازد بین مان  
 حق رویت در وجودش بر ملا  
 جرعه ای هر کس بنوشد بر ملا  
 بین ما هر فرد گیتی ای نگار  
 راه را طی با تائی کارها  
 زندگی دارد چه زیبا بین عام  
 منکری را نهی کن در هر زمان  
 راستگویی را گزین کن هر دمی  
 هرکسی را دو جهادی مردمان  
 در تمامی لحظه ها پنهان عیان  
 خاک مالی پوزه بینی پست ها  
 داردش دینی به گردن اوست مرد  
 خشم گیرد او به خاطر ربنا  
 از همان شخصی مجاهد رستگار  
 از دروغین کنجکاو دورها  
 در اسارت کفر باشد بین ما

از جدل دوری ز لجبازی همان  
 منحرف از حق کفری را عیان  
 خلق را بس دشمنان دوری از آن  
 با توهم دور از حق آن کسی  
 با دروغین کنجکاوای ها دلا  
 نا امید آن کس لجاجت با نزاع  
 زشت را نیکو نکوبی را چه زشت  
 آن چنان سرمست گمره بین مان  
 ای که زیبایی به زیبایی مبال  
 لا رها از سخت ایامی دلا  
 گفتمانی کن به دور از هر زوال  
 خوف داری کن برون از خود دلا  
 غالب آیی بر حوادث روزگار  
 آن زمان از شبهه تاریکی برون  
 رو تعاقب هر که افزون خوف هان  
 جای پا شیطان گذارد پای را  
 این جهان دنیای دیگر را تباه  
 می رود از کف برون هر دو جهان  
 در تمامی لحظه کن اندیشه ها  
 ای که دانایی به دانایی مبال  
 هر که با تقوا رها از این جهان  
 پشت سر ایام دوران ها دلا  
 سر بلندی فرد با تقوا ملاک  
 جامه تقوایی مزین با نماز  
 ای که پاکی پاک دامن بین ما  
 درد داری درد درمان با دعا  
 گام بر داری به جانب ربنا

تا رها از کفر گردی همچنان  
 دور از کفری به جانب مؤمنان  
 هر که دور از دشمنی فرخنده جان  
 منحرف از حق به جانب دشمنی  
 دور گردی بر حقیقت پشت پا  
 دور از حق گر چه ما بین اجتماع  
 منحرف از حق ببیند هر که زشت  
 زشت زیبا زشت نیکو ببیند آن  
 ترک دنیایی کنی یک سر زوال  
 دشمنی هر کس که رویت بین ما  
 دور از شکی رها از هر جدال  
 آن چنان کن سعی پیروزی تو را  
 عزم جزمی کن که دینت استوار  
 از نزاعی دور گردی رهنمون  
 هر کسی شکاک سست ایمان همان  
 چون که تردیدی فزون از حق جدا  
 آن کسی سازد که مستغرق گناه  
 آن زمانی در اسارت این و آن  
 تا برون از این سرایی رو فنا  
 بیشتر اثمار بینی حیف کمال  
 با ذخیرت توشه اعمالی همان  
 سر بلند آن کس رها از این جهان  
 گر چه عالم دفن گردد زیر خاک  
 جلوه ایمانت منور بی نیاز  
 شکر نعمت را تمامی حال ادا  
 سینه خالی از پلیدی کن بیا  
 هر چه را خواهی دهد شکری ادا

## حکمت ۳۲

## ارزش اتمام کار

بدتر از هر کار بد بدکار هان

نیکوان برتر ز کار نیک همان

## حکمت ۳۳

## اعتدال و میانه روی

باش بخشنده میان خلقی دلا

اعتدالی را رعایت بین ما

دور از هر سخت گیری های روز

همچو خورشیدی شوی گیتی فروز

آن چنان زی با حسابی با کتاب

اعتدالی را رعایت با حساب

## حکمت ۳۴

## بی نیازی

زیستی حاصل برایت برملا

آرزوها را اگر ترکی دلا

بی نیازی آن زمان حاصل تو را

دور از هر آرزویی روفنا

## حکمت ۳۵

## موقعیت شناسی

لا شتابی با جماعت باش هان

کار خود هم سو کنی با مردمان

غیر از این کاری اگر انجام هان

چیزهایی بشنوی دوری از آن

بشنوی از مردمان بس چیزها

دور از فهمی زبائزد بین ما

## حکمت ۳۶

## بزهکاری با آرزوهای طولانی

آرزوهایی که طولانی دلا

حاصلش خلقی کراحت بین ما

دور از کردار بد هر ناپسند

آرزویت کم که باشی ارجمند

## حکمت ۳۷

## ترک ادب جاهلی

جمعی از دهقان شهر انبار هان

چون که رویت آن امامی را همان

سوی مولا هر یکی گشتند روان

پیش و پس حضرت دویدند این کسان

این چه حالت مردمان را وصف حال

عادتی از روی حرمت ای به قال

می خورم سوگند بر خالق جهان

در ضرر خسران امیرانی همان

گر چه زحمت در گرفتاری بلا

در اسارت فکرهایی مانده ها

در میان زحمت گرفتاری بلا  
دوزخی باشد عذابی هر زمان  
دور از آتش عذابی بی گناه  
نامه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
این جهان چیزی ندارد فر همین  
حداقل افراد دور از رنج هان

عاقبت خیری نباشد بین ما  
بس چه خسران در پی هر رنج هان  
سودمند آن کس که باشد در رفاه  
خوش بر احوال آدمی زیبا سرشت  
آری ای انسان خاکی در زمین  
در عذابی اکثریت مردمان

### حکمت ۳۸

#### معاشرت با مردم

از گناهان دور گردی هر زمان  
جامه تقوایی بیوشی در نماز  
فقر برتر بین مان بی علم را  
هر که تنها بین ما لا ارجمند  
هر که خوش اخلاق باشد او ملیک  
با پذیرش پند خوبی ها دلا  
هر که همراه احمقی باشد دلا  
حاصلش خسران زبانی برملا  
گر نیازت را کنی مطرح بدان  
از بخیلان دور شو تا می توان  
با بها اندک کند خرج ات همان  
چون سرابی ماند او گه برملا  
قرب را ابعاد نمایاند همان  
در گرو مرگی روان این کاروان  
آدمی خاکی به دور از هر زبون  
آن کسی راضی ز اعمالش که پاک

پند گیری با عمل دور از زیان  
آن زمانی عقل گردد بی نیاز  
بی خرد را ثروتی حاصل دلا  
آن کسی تنها که باشد خود پسند  
بس گرامی بین ایشان خُلق نیک  
آن مقامی را حصولی بین ما  
دور از احمق که نادان بین ما  
گر چه خواهد او رساند نفع ها  
هر زمانی از بخیلان دور هان  
او دریغی می کند یاور نه هان  
دور از بدکار مردم هر زمان  
از کسی کذاب دوری کن دلا  
دور را نزدیک سازد بین مان  
پند بشنو نور عینانم بدان  
بهتر آن باشد به جایی رهنمون  
در گرو مرگی جهانی زیر خاک

### حکمت ۳۹

#### جایگاه واجب و مستحب

واجباتی را رساند دور از آن  
ناظری حاضر خدا در بین ما

با عمل هر مستحبی گر زیان  
هر زمان انسان تقرب با خدا

## حکمت ۴۰

## شناخت عاقل و جاهل

پشت قلب آدمی عاقل زبان  
عاقلان با مشورت انجام کار

## حکمت ۴۱

## معرفی عاقل از احمق

احمقان را قلب باشد در دهان  
عاقلان را قلب باشد خود زبان

## حکمت ۴۲

## پاک شدن از گناهان با بیماری

هر گناهی را ببخشد کردگار  
گر چه داری ضعف و بیماری دلا  
با خبر از فکر گردی آن زمان  
حُسن پاداشی ندارد ضعف حال  
گر چه بیماری چه لاغر استخوان  
برگ ریزان همچو پاییزی دلا  
با زبان گفتار گیرد اجر را  
گفته ات گر راست گامت با یقین  
هر که را خواهد برد جانب بهشت  
گر درونت پاک نیت راست هان  
هر که را خواهد ببخشد کردگار  
خوش بر احوال آدمی زیبا سرشت  
آن ذخیرت توشه هایی کرد هان

## حکمت ۴۳

## الگوی والای انسان

آن کسی را می کند رحمت خدا  
رحمت خالق بر این خباب باد  
تحت فرمان هجرتی کردش دلا

قلب احمق پشت دندانی نهان  
احمقان با بی درایت آشکار

گفته های عاقلان از عمق جان  
هر کلام عاقل برون از عمق جان

گر چه بیماری علاج ات آشکار  
لا شکایت از کسی اندیشه ها  
سینه خالی از پلیدی روز هان  
ضعف جسمی نوع بیماری زوال  
از گناهت قسمتی زایل همان  
هر گناهی را فرو ریزد خدا  
با قدم دستی نمو کردارها  
حُسن پاداشی بگیری راستین  
نامه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
می روی آنجا عیان جنت همان  
با امیدی ناامیدی برکنار  
دم غنیمت بذر ایمانی بکشت  
حال بینی در میان جنت همان

پاکدامن بین خلقی بر ملا  
با چنان رغبت مسلمان شد به داد  
با قناعت زد به دنیا پشت پا

همچو یک رزمنده راضی از خدا  
 رغبتی گر بین هر یک مسلمین  
 امتی راضی خدا خشنود هان

#### حکمت ۴۴

##### ارزش آخرت گرایی

هر که راضی از خدا باشد دلا  
 حق حسابی را رعایت حین کار

#### حکمت ۴۵

##### شناخت مومن و منافق

خوش بر احوال این کسان باشد دلا  
 گر کشم شمشیر روی مؤمنان  
 بر منافق گر ببخشم ای جهان  
 دشمنی اینان زبانزد بین مان  
 علتی دارد که جاری شد قضا  
 انس گیرند با تو هر یک مؤمنان

#### حکمت ۴۶

##### پشیمانی از غرور زدگی

مرتکب کاری شوی گردد گناه  
 بهتر از آن کار نیکی هان بدان

#### حکمت ۴۷

##### شناسایی ارزش ها

مرد را ارزش به همت شد نما  
 باش چون آیینی هردم راستگو  
 دور از ننگی اگر گردی شجاع  
 غیرتی از خود نشان پاکی تو را  
 عزم جزمی کن که دینت استوار

زیستی کرد آن چنان دور از بلا  
 با قناعت زیستی حاصل یقین  
 از جهان فانی گذر شادی کنان

زیست دارد با قناعت بین ما  
 از قیامت روز یادی رستگار

با قناعت پشت سر ایام را  
 تحت فرمانم نه بامن دشمنان  
 تا گرایش بر علی اینان نه هان  
 لا حبیبی بینمان این دشمنان  
 از زبان پیغمبر امی برملا  
 از تو دوری هر منافق بد زبان

از پشیمانی کشی جانا صد آه  
 خود پسندی لحظه ای از تو عیان

همچو خورشیدی نمایان بین ما  
 با جوانمردی محک گردد نکو  
 در برابر دشمنان از خود دفاع  
 در صراطی گام جانب ربا  
 جامه تقوایی ملبس رستگار

## حکمت ۴۸

### پیروزی با رازداری

هر که دوراندیش او پیروز باد  
رازداری با صحیح اندیشه هان  
با صحیح اندیشه پیروزی به یاد  
بین مان چون آن ظفرمندی عیان

## حکمت ۴۹

### انسان والا و پست فطرت

از تهاجم پست انسان سیر هان  
تا توانی برحذر از این کسان  
از یورش هنگام قحطی کاتران  
خون آشام هر یکی همچون ددان

## حکمت ۵۰

### جاذبه دل

گر چه دل هایی گریزان در جهان  
سوی خوش رویان که باشد نیک نام  
سمت آن سویی روانند این کسان  
در میان خلقی عیان ما بین عام

## حکمت ۵۱

### عیب پوشی

آن زمانی عیب پنهان بین مان  
با زمان سازش نهان کن عیب را  
روزگار همسو هماهنگی عیان  
مشکلی حاصل نباشد بین ما

## حکمت ۵۲

### برخورد با شکست خوردگان

بین ما آن کس سزاوار ارجمند  
با توان تر آن کسی شد بین شان  
چون که عافی این کسان بس سربلند  
در زمان کیفر کند عفوی همان  
دست هر افتاده ای خم بر زمین  
آن کسانی سربلند در این جهان  
را بگیری دادرس باشی همین  
عدل گستر عادلان در بین مان

## حکمت ۵۳

### جایگاه سخاوت

پیش از آنی هان شود درخواستی  
آن سخاوت به میان مردم دلا  
همچو ابری گاه بیمی شرم هان  
ای سخاوتمند امدادی کنی  
دور از منت ببخشی خلق را  
پرده ای باشد به سیما سائلان



## حکمت ۵۴

### ارزش اخلاقی

هیچ ارثی چون ادب لا سربلند  
هیچ فقری همچو نادانی نه هان  
هیچ پشتیبان به پا شوری نه هان  
حاصلش گنجینه ای معنا همان

هیچ ثروت همچو عقل لا ارجمند  
فقر حاصل چون که نادانی عیان  
مشورت حامی تو را در هر زمان  
جامه تقوا ثروتی باشد عیان

## حکمت ۵۵

### بردباری

بگذرانند پشت سر جانب خدا  
همچو خورشیدی نهان پیدا همی

با صبور آن کس گذر ایام را  
سازگاری با خوشی ها ناخوشی

## حکمت ۵۶

### تنهایی و تهیدستی

لا غریبی حس میان مردم همان  
ای که دانایی چه علت پی فریب  
ریشه فقری کنده گردد از جهان  
اجتماعی با عدالت زنده یاد  
همچو قرصی ماه در منزل حقیر  
تا به آن حدی خصوصی بانگ ها

اغیا هر جا که باشند در جهان  
در وطن خود هر تهی دستی غریب  
گو به ما تا آشکارا حق عیان  
از زمین تا آسمان فرقی زیاد  
رو به کاهش ضعف مالی هر فقیر  
رو به افزون مال هر یک اغیا

## حکمت ۵۷

### خودکفایی و قناعت

با قناعت ثروتی حاصل خطیر

ثروتی حاصل که نا پایان پذیر

## حکمت ۵۸

### توانگری در شهوت

ثروتی را برگزین دور از هوا

ریشه در شهوت گهی ثروت دلا

## حکمت ۵۹

### تذکر دادن به اشتباهات

بیم و امیدی رجا خوفی دلا  
با بشارت خود پیامدها بسی

گاه انسان می دهد هشدارها  
آن که هشدار می دهد همچون کسی

هر دو باشد رهنما هادی گران

#### حکمت ۶۰

##### کنترل زبان

آن زبانی تربیت لا بین مان  
گر کنی آن را رها جان را تباه

#### حکمت ۶۱

##### آزار زن

نیش زن شیرین به شیرینی عسل

#### حکمت ۶۲

##### پاسخ دادن در برابر نیکی

چون تو را تعریف این آن مردمان  
چون که احسانی بدیدی از کسی  
هر که پاداشی ببخشد بیشتر

#### حکمت ۶۳

##### ارزش شفاعت

بال و پر بشکسته ای را مهرمی

#### حکمت ۶۴

##### گمراهی دنیا پرستان

مانده خوابی آن سواران را نگاه

#### حکمت ۶۵

##### تنهایی با ترک دوستان

غربت است از دست دادن دوستان

#### حکمت ۶۶

##### روش درخواست

دور از نا اهل مردم ای فلان  
بهتر آن باشد دهی از دست هان

یک هدف دارند شان تبلیغ همان

همچو خو درنده ای باشد همان  
می گزد مانند عقرب هان صد آه

همچو زنبوری که وزوز ماحصل

بهتر از آنان ستایش کن همان  
بیشتر از آن روا بخشی همی  
بین مردم ارجمند او ای بشر

هر شفاعت گر به بخشیدن همی

اهل دنیا را برانند گاه گاه

دور از غربت چو همراه این کسان

گر تو را درخواست دور از این کسان  
حاجتی را تا به دور از این کسان

## حکمت ۶۷

## ایثار اقتصادی

گر تو را اندک بپاشد بخششی  
کمتر از آن نیست محرومی دلا  
کم زیادی بخششی هان لا ملاک

## حکمت ۶۸

## عفت و شکر گذاری

فقر را زینت به عفت ها دلا  
بی نیازی آن زمان حاصل تو را

## حکمت ۶۹

## روح امید واری

خواستی هان گر چه ناقص راه طی  
تا به آن مقصد نهایی ره زیاد  
دم غنیمت حال را ارزش دهی  
هر کجا هستی بمان آن جا دلا

## حکمت ۷۰

## روان جاهلان

گاه نادان را به تندی کند هان

## حکمت ۷۱

## کمال عقل

عقل انسان کامل آید آن زمان

## حکمت ۷۲

## دنیا و انسان

این جهان فرسوده سازد جسم را  
مرگ را نزدیک سازد بین ما  
وضع حال آن کس که دنیا دار هان  
آن که دور از ثروت دنیا دلا  
اعتدالی زیست باید در جهان

شرمگین لا اندکی بخشش همی  
با کمک اندک رها از بندها  
گر ببخشی یا که لا هر کس هلاک

بی نیازی را چه زینت به ثنا  
شکر نعمت را ادایی با ثنا

نیمه راهی را بکردی طی همی  
از هزاران آرزو یک کم به یاد  
مضطرب لا از پریشانی بری  
مضطرب لا حُسن پاداشی تو را

در مسیری هان ببینی بی زبان

چون که صحبت بین خلق اندک بیان

آرزوها را کند نو لحظه ها  
آنچه را طالب کند از ما جدا  
رنج آور خسته دل دوری از آن  
گوشت ای بنشسته بین در انزوا  
هر سرا را لذتی باشد بدان

### حکمت ۷۳

#### خود سازی رهبران

هر که خود را رهبری داند دلا  
خود دهد تعلیم تا اصلاح هان  
هر که تا حدی شناسد خلق را  
اول اندیشه پزد گفتار را  
آن که خود را می دهد تعلیم هان  
ارزشش بیش از دگر افراد هان  
خود شناسی پایه هایش گر قوی  
این سرا با آن سرا هر دو جهان  
زندگی زیباست زیبایی زوال  
حد رعایت کن روی از این جهان

### حکمت ۷۴

#### یاد مرگ

هر نفس ما را کشد جانب فنا  
با تحرک هر قدم جانب به مرگ

### حکمت ۷۵

#### دنیای فنا پذیر

هر چه را آغاز پایانی دلا  
رو به پایان هر چه احصا بین مان  
آنچه را ما منتظر چشم انتظار  
آمدن را رفتنی باشد دلا

### حکمت ۷۶

#### تحلیل رویدادها

هر چه حادث در جهان یکسان نه هان  
آخرین با اولین قابل قیاس  
ارزیابی می شدش کاری هبا  
کودکی را در نظر از ابتدا

بین مردم رهنما با یک قوا  
خود شناسی ها بدان او لا دلا  
رهنمایی خلق را جانب خدا  
تا به خلقی تربیت بخشد دلا  
با ادب ما بین مردم همچنان  
تحت تعلیم هر کسی آنان همان  
بین مخلوقات باشد ای رهی  
می شود جنت جهانی زنده جان  
ای که زیبایی به زیبایی مبال  
تا به آنجایی سرایی زنده جان

انتقال از یک سرا دیگر سرا  
ما خزان چنان طبیعت همچو برگ

هر تولد را بدان روزی فنا  
روزگاری می رسد فانی جهان  
می رسد روزی که رویت پیش یار  
مرگ دارد هر وجودی جز خدا

گر چه بر ما آشکارا یا نهان  
اولین با آخرین ما بین ناس  
مرتبط با هم ولی از هم جدا  
تا بدان جایی پس از مرگ انتها

تا حدودی وصف هر احوال را  
مستمر این زندگانی در جهان  
هر زمان طرحی بسازد بین ما  
لم یلد یولد خدا باشد خدا  
شد مهیابی تفاوت لا همی  
بس تفاوت بین شان رویت همان  
اصل و فرعی را نظر جز کل را

در میان محراب با خالق مقال  
پیچ می خورد دور خود محزون همان  
با خدایش گفتمان می کرد همین  
گر مخاطب بود دنیایی دلا  
ناز کم کن بهر من کمتر خرام  
دور از من قرب خواهی همچنان  
گر چه نزدیک ام نمایان خود همان  
دور از من گر چه لا از انجمن  
گر به من بخشی جهان را دور از آن  
دور از ما شو به دور از نفس مان  
گر بخواهم بازگشتی لا همی  
از تو چیزی من نمی خواهم بدان  
پست و اندک ارزشت تا حد جنون  
توشه هایت بس چه اندک دور از آن  
توشه هایت کم ذخیرت لا همان  
ارجمندی این جهان کمتر همان  
تحت فرمان خالق بی چون دلا  
تا برون از این سرا فانی زمین  
آن چنان در هم فرو همچون هیا

عقل ما کامل نمی باشد دلا  
مرگ پایان زیست لا ای مردمان  
یاد خالق کن تمامی لحظه ها  
هر زمان خلقی کند بی خلق لا  
بین مخلوقات یکسان خلقتی  
تا به حدی هر وجودی رشد هان  
بی نهایت رنگ از رنگی جدا

### حکمت ۷۷

#### شناسایی دنیا

آن چنان دیدم علی را وصف حال  
همچو آن فردی گزیده مار هان  
آن چنان گریان و غمگین دل حزین  
این چنین می گفت با خود بر خدا  
دور شو از من تو ای دنیا حرام  
خود نمایی می کنی هر چند هان  
در دلم جایی نگیری هان بدان  
با حیل خواهی فریبی جان من  
غیر من را می فریبی رایگان  
بر تو ما را لا نیازی ای جهان  
عزم جزمی سه طلاقه گشته ای  
پس چه بهتر دور از من ای جهان  
آرزوهایت تمامی خوار گون  
دوره ایامت چه کوتاه ای جهان  
با درازی راه و دوری از مکان  
در برابر روز رستاخیز هان  
پس چه بهتر با خدا باشیم ما  
ترک دنیایی کنم غم آفرین  
دوست باشد گر مرا کوهی دلا

بر گزیده فرد را کوبد زمین  
تا حدودی پایداری بر ملا  
رویتی گردد چه گویم ای خدا  
اکثریت لا تحمل تیره بخت  
با عدالت کوه گردد خود مذاب  
اولیا هم همچنین چون محسان

آری ای انسان مصیبت ها چنین  
مقتی دوران اگر باشی دلا  
با حبیبان هر زمانی صد بلا  
بار مسئولیتی باشد چه سخت  
در برابر ظلم هایی با عذاب  
انبیا هر یک تحمل این جهان

#### حکمت ۷۸

#### جایگاه جبر و اختیار

با قدر حکمی قضا این ربط همی  
دور از جبر اختیاری ای همام  
لازم الاجرا قضا حتمی همان  
با قضا قدری تحرک در جهان  
دور از وهمی گمان ای بی بصر  
کیفری پاداش یک سان بین مان  
یادآور بین مان کاری هبا  
دور از جبر اختیاری بین ما  
لا زوال اجرا چه خوشبخت تیره بخت  
با عدالت اجتماعی حکم ها  
دور از اکراه جانا حق عیان  
انبیا را برگزیدش بین ما  
با عمل کرد آسمانی آیه ها  
لم یلد یولد خدا باشد خدا  
بازگشتی باشدش جانب به او  
با هدفمندی به دور از این سرا  
کشت دنیا با درو محصول هان  
توشه اعمالی ذخیرت زیرکشت  
تحت فرمان یک خدایی بندگی  
در درون آتش عذابی قعر آن

کرد پرسش مرد شامی از علی  
حکمتی باشد روان جانب به شام  
این چه حرفی بر تو بادا وای هان  
هر چه حادث در جهان مربوط دان  
لازم الاجرا قضا حتمی قدر  
گر چنین بودش که گفتی ای فلان  
هر یکی بیهودگی را بر ملا  
تحت فرمان خالق یکتا دلا  
حد تکلیفی چه آسان یا که سخت  
هر عمل اعمال را کیفر دلا  
نظم حاکم حکم اجرا بین مان  
آفرینش را هدف باشد دلا  
تا مبلغ دین به جانب ربا  
هر چه در هستی دلا بیهوده لا  
آفرینش را نهایت آرزو  
هر وجودی مرگ دارد جز خدا  
این سرا فانی هدف لا مردمان  
خوش بر احوال آدمی زیبا سرشت  
در تمامی حال ما را زندگی  
کافران را این چنین پندار هان

جنتی سرسبز خرم بین ما  
کیفری باشد چه بد خوبی عیان

یادگیری تا حقیقت بر ملا  
گاه در قلب آدمی کافر دلا  
مؤمنی گیرد به آرامش درون  
همچو مهری قلب مؤمن بر ملا  
یاد خالق در درون نجوا همان  
جان من هر لحظه خالق را ثنا

هر کجایی هر زمان آن را فرا  
تقویت علمی به ایمان زنده باد  
گر منافق غیر دین باشد همان

قدر هر یک بنده با علمش عیان  
در میان منظومه رخشان مهران  
لم یلد یولد به نوری شد عیان

با گذر ایام علم آید به یاد  
با مراکب اشترانی همچنان  
چشم امید ببندد هوشیار  
مرتکب کاری خطا لا مردمان  
رشد عقلی تا به حدی رو کمال  
شرمگین آن کس به دور از علم ها

بس چه گودال آتشین دوزخ دلا  
بر ملا آن روز رستاخیز هان

#### حکمت ۷۹

##### ارزش حکمت

حکمتی را هر کجا دیدی دلا  
جایگاهش در درون سینه ها  
چون که بی تابى کند ریزد برون  
مؤمنان را حکمتی هر دم دلا  
آن زمان قلبی شود آرام جان  
دل به ذکر آرام گیرد هر کجا

#### حکمت ۸۰

##### مومن و حکمت

گمشده مؤمن همان حکمت دلا  
از منافق علم را گیری تو یاد  
حکمتی گیری فرا از مردمان

#### حکمت ۸۱

##### درجه ارزش آدمی

با تخصص علم دانایی بیان  
علم دل با سر یکی آن گه بیان  
نور با علم است و علم با نور هان

#### حکمت ۸۲

##### ارزش والای آدمی

آدمی را ارزشی باشد زیاد  
با تحمل رنج سیری در جهان  
اولویت این که بر پروردگار  
از گناهش خوف باشد هر زمان  
شرمگین لا گر نمی داند سوال  
لازم آید یاد گیری ها دلا

همچو سر باشد به پیکر همچنین  
پیکری دارد به دور از سر همان  
پیشه صبری کن به دور از هر بلا

### حکمت ۸۳

#### برخورد با متعلقان

برتر از آنم نهان دل ای فلان  
دور از باطن به ظاهر برملا  
همچو خورشیدی بباشد بین مان  
روز با خود شب به مهتابی دلا

### حکمت ۸۴

#### دوران پس از جنگ

تحت فرمان آزموده کار هان  
کثرت اولاد هر یکی شان برملا

صبر در ایمان شگفتی آفرین  
هر که را صبری نباشد مردمان  
استقامت با صبری برملا

کمتر از آنم که جاری بر زبان  
چاپلوسی تا به این حد با ریا  
با عدالت فرد آن کس در جهان  
در تمامی حال رخشان در فضا

### حکمت ۸۵

#### دوری از ادعای علمی

روی گردان از نمی دانم همی  
از نمی دانم چه علت شرم افند  
با شجاعت اعترافی فهم را  
با تلاشی علم افزون ای فلان

رو به نابودی هلاکت آن کسی  
آنچه را دانی بگویی ارجمند  
سر بلندی آن زمانی برملا  
تا حدودی هر کسی را علم هان

### حکمت ۸۶

#### تجارب پیران قدرت جوانان

رأی پیران نزد من ای مردمان  
با تجارب علم را اخذی فلان  
زرد و سبزی قرمزی را خود نما  
هر کجا باشی به هر جایی مکان  
خشت را ببند بگوید ماجرا  
پیر در خشتی ببند ای فلان  
هر چه حادث با درایت ای جوان

بس خوشانید از تلاش هر جوان  
تجربت ما فوق علم آمد بدان  
پیر مردان چون چراغی رهنما  
احتیاطی کرد باید هر زمان  
رأی پیران محترم باشد دلا  
آنچه در آئینه ای رویت نه هان  
خشت را ببند حقایق را بیان



همچو سروی ریشه محکم بین عام  
همچو سروی ریشه در خاک ای جوان

باشدش دوری ز استغفار هان  
مرتکب کاری شود یک سر خطا

راویش باقر امامی پنجمین  
با عمل از قهر خالق دور عزیز  
گر یکی بر چیده شد از ما جدا  
چنگ بر دیگر زنیدش زنده جان  
ختم مرسل مصطفی باشد بدان  
باشدش استغفروا الله ای فلان  
بر محمد مصطفی خاتم همان  
گر محمد بینشان باشد همان  
بین شان استغفروا الله را بیان  
زنده تا دور از عذاب ای مردمان

جامه ای آذین به تقوا بین ما  
رو به اصلاحی فزونی هر دمی  
آن زمان اصلاح مردم بین مان  
با عمل ای بنده خاکی رستگار  
در درون انسان که هر دم رهبری  
او هدایت آدمی را هر زمان  
نام جاویدش بماند یادگار

پیر دارد هر زمانی احترام  
پیر دارد احترامی هر زمان

### حکمت ۸۷

#### استغفار

در شگفتم آدمی را آن توان  
نا امید از پیشگاهی بسته لا

### حکمت ۸۸

#### عامل ایمنی مسلمین

این سخن نقل از امیرالمؤمنین  
مایه امنیت جهانی دان دو چیز  
درک هر یک مایه آرامش دلا  
دیگری را درک باید آن زمان  
آنچه شد بر چیده از ما بین مان  
آن امان دیگر که مانده بین مان  
از خدا فرمان که فرمود آن زمان  
لا عذاب از خالق بر آن کسان  
آن زمان دور از عذابی مردمان  
یاد ختم المرسلین را هر زمان

### حکمت ۸۹

#### راه های اصلاح دنیا و آخرت

آن زمان اصلاح خود را با خدا  
گر چنین باشد میان خلق آدمی  
کار دنیا آخرت اصلاح هان  
ناظری حاضر خدایی آشکار  
واعظی باشد به نجوا هر دمی  
حافظ اش پروردگاری مهربان  
هر که با خالق شود او رستگار

## حکمت ۹۰

### شناخت عالم آگاه

مردمان را رهنما جانب خدا  
نا امیدى بین خلقى لا دلا  
باز باشد توبه را آمرزگار  
ایمن از هر نوع عذابى دل کباب  
باشدش از قعر دوزخ او رها  
هر وجودى را بسى نعمت دلا

آن فقیهى بین ما کامل دلا  
بین خلقى رهنما او همچنان  
هر زمان درگاه رحمت کردگار  
ناگهانى بین خلق آید عذاب  
هر که را امید رحمت از خدا  
بنده ای را رحمت آید از خدا

## حکمت ۹۱

### روان درمانی

چون به پا سنى شود پژمرده جان  
شادمانى دل شود تضمین همین  
شادمانى قلب با حکمت دالا

دل که عضوى از بدن باشد بدان  
با سخن زیبای حکمت آفرین  
حکمت آموزید تضمین قلب را

## حکمت ۹۲

### علم برتر

گفته آید بین همنوعان همان  
در میان اعضا جوارح برملا

کم بها آن دانشى بر سر زبان  
آن بباشد بهترین علمى دلا

## حکمت ۹۳

### آزمون الهی

با اسارت فتنه ها درگیرها  
آن زمانى دور از هر یک گناه  
از تولد تا زمان مرگى همان  
گر برون از آزمون زینت همان  
سعى کن جانا که دور از هر زبون  
در صراطى گام باشى رستگار  
آزمایش مى شود در این جهان  
آشکارا بین ما گردد عیان  
بهر از خود خویش خویشان همچنان

هر بشر را فتنه ای باشد دلا  
بر خدایى می بریم ما خود پناه  
آزمونی ما بشر را هر زمان  
فتنه باشد مال و فرزندان بدان  
هر کجا باشی به هر راه آزمون  
در تمامی حال خود را وا گذار  
آدمی با مال و فرزندان شان  
تا که خشنودی ز نا خشنود هان  
گر چه خالق آگه از احوال مان

با عمل نیک از بدان ما خود جدا  
از تکاثر مال لذت ها همی  
لا تحمل مضطرب احوال یار  
عده ای از این بشر خاکی همان  
با تولد دختری دختر و بال  
خالقی مطلق کند تا حق عیان  
هر گروهی را صفی از هم جدا

با تکاثر مال و فرزندان دلا  
برد باری ارجمندی را بها  
بین خلقی با سرافرازی عیان  
شکر نعمت نعمتی افزون دلا  
باب رحمت باز آمرزش تو را  
با انابت هر گنه جبران همان  
بهتر آن باشد کند او توبه ها  
سبقتی گیرد نکوکاری همی  
با درایت عقل و دانش بردبار  
بین خلقی خیرخواه ای سربلند

با بزرگی نزد خالق بر ملا  
رویتی گردد میان خلقی بدان  
با عمل کردار خویشش بر ملا

هر کدام از انبیا دارد وصی  
با براهین حکم هایی آیه ها

مستحق را کیفری پاداش ها  
عده ای هستند ما بین آدمی  
گر کمی سرمایه گردد آشکار  
شادمانی با ذکوران این کسان  
عده ای دیگر چنان پژمرده حال  
آزمونی هر بشر را در جهان  
خوب و بد از هم جدا گردد دلا

#### حکمت ۹۴

##### تشخیص راه خوبی و نیکی

نیست خوبی آن که دارا بین ما  
خیر آن باشد زیادی علم را  
در پرستش خالقی بس مهربان  
کار نیک انجام شکری را ادا  
گربدی کردی کنی جبران دلا  
نیست خیری جز دو کس را در جهان  
مرتکب هر کس خطا کاری دلا  
فرد نیکو کار باشد دیگری  
این دو را باشد چه خیری بی شمار  
آدمی با علم تقوا ارجمند

#### حکمت ۹۵

##### ارزش اعمال آدمی

هر که با تقوا شروعی کار را  
با بزرگی اندکی تقوای مان  
هر که با تقوا زبانزد بین ما

#### حکمت ۹۶

##### علم و بندگی

هر که دانا قرب گیرد با نبی  
انبیا را حکم باشد از سما

با یقین هر یک جماعت مؤمنان  
تحت فرمان خالق یکتا جهان  
دور باشند از نبی اکرم همان  
گر چه خویشاوند باشد فرق لا  
با محبان یار و دور از دشمنان

تا قرائت آیه هایی از قرآن  
شکر نعمت را ادایی حق شناس  
واقعیت بود گفتاری پدید  
بین خلقی محترم دوری ز آز  
با یقین علمی خدا را همدی

کرده درکی انتقالی غیر را  
نور ایمان حک در دل نقشبند  
اندکی مردم عمل بر پندها  
کنترل نفس اندکی افراد همان

بندگی را اعترافی ای نکو  
با برون از جسم روحی در گذشت  
هر وجودی غیر خالق رو ممت  
هر گناهی را کند عفو با گذشت  
بعد خلقت محو سازد این و آن  
از سرا فانی جهان دوری دلا

از خلیلی یاد شد با پیروان  
ختم مرسل را بباشد دوستان  
گر چه از پیوند خویشی آن کسان  
هر که دشمن تحت فرمان لا دلا  
متقی آن کس که مؤمن بین مان

#### حکمت ۹۷

##### رسیدن به یقین

کرد خلوت فردی از افراد همان  
با نمازی شب خدایی را سپاس  
چون صدای فرد را مولا شنید  
با یقین هر کس بخواهد بی نیاز  
دور از شکی و تردید آن کسی

#### حکمت ۹۸

##### عمل کردن به روایات

با شنیدن هر روایت را دلا  
نقل قولی با عمل کردن به پند  
بس فراوان راویان علمی دلا  
بس نصایح گر در این فانی جهان

#### حکمت ۹۹

##### شرح انا لله و انا الیه راجعون

این که گویم از خدا جانب به او  
هر وجودی مرگ دارد باز گشت  
رو به نابودی تمامی کاینات  
ما ز اویم و به اویم باز گشت  
خالق مطلق جهانی مهربان  
از خداییم و به جانب ربنا

## حکمت ۱۰۰

### روش مناجات

هر چه در هستی جهانی آشکار  
لحظه ها با ذکر یا ربی و رب  
هر وجودی لحظه ها دارد سجد  
من خودم بیش از کسان عارف دلا  
فکرهایی می کنند بی گفتمان  
ده قراری تا حقایق بر ملا  
با درایت عقل فهمند این کسان  
تا عیان گردد حقیقت بین ما

مهربان خالق تویی پروردگار  
کایناتی حمد گویان روز و شب  
بہتر از ما می شناسی هر وجود  
بہتر از من می شناسی نفس را  
آنچه اینان وهم دارند بی گمان  
بس فرا از فکر هایی ای خدا  
آنچه را اینان نمی دانند شان  
دید هر کس را نگاهی ده خدا

## حکمت ۱۰۱

### برآوردن نیازهای مردم

کی بر آورده شود دور از بلا  
دخل و خرجی با درآمد آشکار  
هر نیازی را اگر فرض ای بزرگ  
تا نیازت بر طرف دوری ز آز  
با تائی رفع مشکل را بیاب  
آن زمان زیبا خدا را بندگی  
با رعایت دخل و خرج آرام همی  
زیست را لازم صفا در خانه ای  
با ذخیرت توشه جانب آسمان  
هر تولد مرگ دارد در جهان  
تا ز سختی این جهان خود را جدا  
رفع حاجت هر نیازی محو هان

مردمان دارند نیازی ای خدا  
با عمل سه چیز گردد پایدار  
با شمردن کوچکی گردد بزرگ  
دومی پنهان کنی جانا نیاز  
در برآورده نیازی لا شتاب  
با صبوری کرد باید زندگی  
می رسد روزی به ما هر لحظه ای  
یاد گیری یک سری برنامه ای  
واقعیت چیست دوری از جهان  
حق عیان یک واقعیت مردمان  
با هدفمندی رسی آنجا دلا  
با توکل زیست دوری از جهان

## حکمت ۱۰۲

### آینده سمت بی ارزشی

هر سخن چین محترم ما بین ما  
خود سخن چینان نه حرمت خلق را

خواهد آمد روزگاری بر ملا  
بین خلقی تقویت نمام ها

هرزه گویان بد زبان بد کارها  
 ناتوان هر عادل در روزگار  
 بس خسارت در همان روزی دلا  
 خود خسارت گر چه یاری مستحق  
 یک سری منت گذاری آشکار  
 آن زمان نوعی عبادت برتری  
 آن زمانی باشدش حاکم زمان  
 مشورت با زن همان روز آشکار  
 هنگ را فرماندهی بس خردسال  
 با تدابیر هر یکی از خواجگان  
 خواهد آمد آمده این روزگار

### حکمت ۱۰۳

#### برخورد با دنیا

فرد پرسید از علی مولای ما  
 حکمتی دارد سوالی ده جواب  
 بشنوی دارم برایت حرف ها  
 نفس را رامی بباشد آن زمان  
 مؤمنان را باشد الگویی دلا  
 راه دنیایی حرام آلوده هان  
 آن که دنیا دار عاشق بر جهان  
 دشمنی را آشکارا بین مان  
 هر جهان را شرق و غربی فرض هان  
 آن دو همواره به یکدیگر زیان  
 آن زمان سودی به دور از هر زیان  
 بعد جسمانی به معنا افتخار  
 توشه تقوایی ذخیرت از جهان

مایه شادی افتخاری هرزه را  
 در برابر فتنه هایی آشکار  
 رویتی گردد که خسران برملا  
 بین خویشان قوم خود دوری ز حق  
 بین خویشان آشنایان در دیار  
 بین مردم باشدش رویت همی  
 مجلسی تشکیل با شورا زنان  
 خردسالان سرپرستی اختیار  
 با زنانی مشورت کم لا وبال  
 مجلسی بر پا نه مشکل حل هان  
 لاک خود هر کس فرو دوری ز کار

وصله داری پیرهن پوشی چرا  
 چون که می بینم دلم گردد کباب  
 دل فروتن در لباسی برملا  
 وصله داری جامه پوشی بین مان  
 رو به تقوایی گرایش بین ما  
 شد جدا از آخرت حقی عیان  
 دور از دنیای دیگر بی گمان  
 کینه ورزی می کند با آن جهان  
 قرب یک دوری ز آن دیگر همان  
 می رسانندشان اگر با هم همان  
 جامه تقوایی رعایت بین شان  
 باقیاتی صالحاتی ماندگار  
 تا که فردا روز حاصل ده عیان

## حکمت ۱۰۴

## توصیف پارسایان

یک شبی دیدم علی را روی پا  
 هر نجومی را رصد می کرد آن  
 نوف خوابی یا که بیداری همی  
 تحت فرمانم که گوشم با شما  
 چشم پوشیدند از دنیایشان  
 چشم پوشی کرده بر نفسی نه رام  
 از سرا فانی جهان دوری همان  
 این زمین را تخت فرضی همچنان  
 پوششی زیرین بر اینان شد قرآن  
 با روش عیسی گذر ایام را  
 هر زمان در ذکر یا رب ربا  
 با خدایش خلوتی می کرد همان  
 می شود ای نوف اجابت آن زمان  
 هر که شبگردی کند در بین ما  
 یا مغنی طبل و طنابوری دلا  
 لا فرج حاصل دعای هر یکی

نقل شد از نوف بکالی دلا  
 در عبادت حال جانب آسمان  
 رو به من فرمود مولانا علی  
 پاسخی دادم که بیدارم دلا  
 خوش بر احوال آن کسان ای نوف هان  
 از تعلق جیفه دنیایی حرام  
 دل به دنیایی ببستند جاودان  
 خاک را بستر هم اینان هر زمان  
 آب را عطری که خوش بویش عیان  
 پوشش رویشان باشد دعا  
 این کسان آنان ریاضت نفس را  
 در چنین ساعت ز شب داود هان  
 این همان ساعت دعای بندگان  
 باج گیران را جدا از ماجرا  
 یا شود جاسوس کاری پر خطا  
 این کسان چون ظالمان را مهری

## حکمت ۱۰۵

## احترام به حدود مرزهای اسلامی

ای بشر خاکی شما با کاینات  
 شکر نعمت را ادا دور از گناه  
 حرمتی را پاس ایمان بر ملا  
 بین مان شد نهی دوری از هبا  
 دنیوی را زرق و برقی ابتلا  
 گر نباشد رنج بهتر آن زمان  
 آن زمانی در اسارت این جهان

لازم الاجرا تمامی واجبات  
 با رعایت مرز دوری از تباه  
 لا تعدی نهی بعضی چیزها  
 یا سکوتی دور از آن چیزها  
 گر چه انسان را فراموشی دلا  
 زندگی زیباست زیبا زیست هان  
 رنج و سختی اکثریت مردمان

## حکمت ۱۰۶

### دین گریزی

لا جدا از دین تمامی حال ما  
مبتلا خلقی جدا از دین همان  
از جهان دوری به جانب اخروی

ما به خاطر هر متاع دنیا دلا  
جز به یک چیزی زیان باری زیان  
بهتر آن باشد به دور از دنیوی

## حکمت ۱۰۷

### عالمان بی عمل

با جهالت نفس گمراهی دلا  
سودمند از بار دانش ای به داد

گر چه با دانش تمامی حال ما  
اندک از اندیش‌مندان از زیاد

## حکمت ۱۰۸

### تجلی روح آدمی

در درونش رگ مداوم در نوا  
قلب باشد لا به لا شاخی و برگ  
با علومی مملو از ایمان همی  
از پلیدی دور گردد با خدا  
با طمع ورزی به انسان حمله ای  
همرهی با حرص محصولش گناه  
حسرتی حاصل شود ایام سر  
دور از آسایش آرامشش دلا  
رخت بندد خوشتنداری همان  
دل شود مشغول خوف از سینه پاک  
چون به نابودی جهان دل ماندگار  
غفاتی حاصل که سر در گم همان  
رو به عصیان سرکشی گردد عیان  
چون ندارد صبر رسوایی به بار  
باشدش آدم به خواری مبتلا  
لا رهایی در میان مردابها  
تا به پا مرگی کشاند ناتوان

بس شگفتی روح آدم را دلا  
پاره لحمی را که آویزان ز رگ  
حکمتی باشد میان قلب آدمی  
با امیدی دل به دور از هر هوا  
خود پیا دور از طمع خوار آدمی  
دور از حرصی که قلبی را تباه  
نا امیدی قلب را غالب اگر  
گر به خشم آید چه افزون کینه ها  
گر به خشنودی بیابد دست هان  
گر کند خوفی مداوم خوفناک  
دل به امیدی بیندی هوشیار  
گر گشایش کار دل را همچنان  
گر به مالی دست یابد بی گمان  
گر مصیبت نا گواری را دچار  
گر تهی دست دست خالی بین ما  
آن چنان سرگرم گردد با بلا  
از رفاهی دور بی تابی عیان



با دگرگون حال نقصان بین مان  
تندرو گر با فسادی روبرو  
خوشدل آن فردی روان جانب کمال  
با تحرک جسم گردد برملا

پیش و پس افراد را ما جان پناه  
چون عمودی بشکند عالم فنا  
در حریمش نوک دیگر جان پناه

دور از سازش نه با حق منطبق  
تحت فرمان لا نه بر پا حق را  
با مدارا گاه سازش ها عیان  
واقعیت امر توحیدی ادا  
با محبان دوست باشد هر دمی

عاقبت ریزد فرو همچون هبا  
متقی دوران هم او چشم انتظار  
سخت ایامی تحمل ها همی

فقر را چونان لباسی رو نما  
سخت ایامی تحمل این کسان  
دوستان باشندشان بس مهربان  
پاکدامن بین ما او رستگار

گر زیادی سیر گردد در زیان  
بس زیان بیند چو باشد کندرو  
اعتدالی بهترین راه اعتدال  
بس مزیت روح آدم را دلا

#### حکمت ۱۰۹

##### مقام والای اهل بیت

اعتدالیون را ما تکیه گاه  
خیمه را ما خود عمودی روی پا  
همچو پرکاری که نوکش تکیه گاه

#### حکمت ۱۱۰

##### تحقق اوامر الهی

لا مدارا آن که در اجرای حق  
پیروی از آرزوها لا دلا  
امر توحیدی که اجرا بین مان  
نیست عیبی آرزوهایی دلا  
حق را اجرا میان ما آن کسی

#### حکمت ۱۱۱

##### عشق امام

دوست دارد گر مرا کوهی دلا  
با تحمل هر مصایب روزگار  
هر یک از یاران مولانا علی

#### حکمت ۱۱۲

##### دشواری شیعه

دوستی را آن کسانی برملا  
با پذیرش برملا ما بین مان  
اهل بیت مصطفا را این کسان  
هر که بر فقری کند بس افتخار

## حکمت ۱۱۳

## ارزش اخلاق والا

سودمندی حق رویت بین ما  
 هر کجا باشی به همراهت همان  
 ثروتی یابی تو را سرمایه ای  
 خوف تنهایی ز کبری بیش همین  
 با بزرگی متقی دوران همی  
 همنشینی با خوش اخلاقان همان  
 پایبند عهدی بمانی با یقین  
 ثروتی بالاتر از خلقی نه هان  
 رهبری باشد که ما را رهنما  
 با تجارت تجربت حاصل همان  
 از خدا پاداش خواهی از خدا  
 پارسایی را عیان چون مهر و ماه  
 بر حرامی این جهان بی اعتنا  
 معرفت حاصل به تقوا علم همی  
 هر کسی را کسب روزی در حیات  
 با فروتن بین خویشان آشنا  
 دانشی همچون شرافت ای رهی  
 هر کسی را مشورت باشد همین  
 از تعلق جیفه دوری رستگار

عقل خود سرمایه ای باشد دلا  
 ثروتی خواهی بماند جاودان  
 ژرف اندیشی کنی هر لحظه ای  
 ای که تنهایی به دور از همنشین  
 چون که دور اندیش باشی عاقلی  
 هر که با تقوا بزرگی را عیان  
 با خوش اخلاقی که باشی همنشین  
 چون ادب میراث به لا بین مان  
 هر که را توفیق باشد از خدا  
 با عمل صالح خوش اخلاقی عیان  
 بهترین سودی کنی حاصل تو را  
 بر حذر از شبهه دوری از گناه  
 زهد آن باشد کنی دوری دلا  
 در تمامی حال کن اندیشه ای  
 آن عبادت به عمل بر واجبات  
 حاصل ایمان شد حیا صبری دلا  
 نیست بالاتر صبوری عزتی  
 بین هر انسان والا در زمین  
 ارجمندی او میان خلق آشکار

## حکمت ۱۱۴

## جایگاه خوش بینی و بد بینی

بر جماعت روزگاری با وفا  
 زشت اعمالی نه حادث از کسی  
 بد گمان هر کس جزا بیند جزا  
 بین مردم هر بدی ها آشکار  
 هر که خوشبین خود فریید غیر را

غالب آید گر نکو کاری دلا  
 بد گمانی گر کسی بر دیگری  
 زشت اعمالی نه حادث بین ما  
 گر بدی حادث شود از روزگار  
 خوش گمانی گر میان باشد دلا

با بدان بد خوب با خوبان همان  
نامه اعمالی به زشتی برملا  
با تعلق جیفه دنیایی که شر  
بین خلقی هر زمانی آشکار

#### حکمت ۱۱۵

##### توجه به دنیای فانی

در سرا فانی گذر یومی همین  
گر چه با صحت به بیماری دچار  
ناگهانی مرگ آید با صد آه  
هر که آید رفتنی باشد دلا

بین بد خوبی جدایی ها عیان  
آن زمانی دور از خوبی دلا  
تا به کی خود را فریبی ای بشر  
بگذرد ایام بازی روزگار

#### حکمت ۱۱۶

##### آزمون انسان ها

شکر نعمت را ادا دوری ز شر  
بر گناهِش پرده پوشد عن قریب  
سوی آن سمتی حقیقت رهنمون  
عاقل آن باشد رها از این سرا  
سوی آن سمتی روان باقی سرا  
دم غنیمت خالقیت را کن ثنا  
رستگاری گر به جانب جنتی

دام راهی گاه نعمت ای بشر  
گاه خود را می دهد جاننا فریب  
با ثنایی گاه خلقی آزمون  
هر کسی را مهلتی داده است خدا  
از سرا فانی جهان خود را جدا  
هر زمانی شکر نعمت را ادا  
هر بشر را آزمون با نعمتی

#### حکمت ۱۱۷

##### دوستی با امام

تا به دور از هر هلاکت رو فنا  
وصف گویان هر زمانی دوستان  
هر محبی حب ما را خواستار  
دور از افراط و تفریطی دلا

دور از افراط و تفریطی دلا  
دشمنان دشنام گو افراط هان  
دشمنان را دشمنی ها آشکار  
حد رعایت در تمامی کارها

#### حکمت ۱۱۸

##### بهره گیری از فرصت

فرصتی حاصل ز کف بیرون نه لا

آن زمان از غم رها گردی دلا

توشه تقوایی ذخیرت در معاش  
توشه اعمالی ذخیرت زیر کشت

پوششی دارد چه نرمین لا دوام  
هر کسی را می زند نیشی چه ریش  
عده ای نادان به دنبالش روان  
دین و ایمانش چو سالم رستگار  
آن زمانی خوب از دنیا جدا

در میان طایف گلی خوش بود لا  
سر سبد گل بین گل هایی همان  
با زنان این قوم وصلت هوشمند  
بس توانمند در حمایت پور و زر  
ثروتی دارندشان بخشش قلیل  
بخششی داریم بذلی بین مان  
جان به کف جانباز تا دین روی پا  
زشت رو مکار آنان در دیار  
با سخن گویا میان خلق ایستا  
کسب روزی از حلالی باشد آن

لا قیاس این آن زیادی فرق ها  
عاریت لذت شود نا پایدار  
بگذرد ایام سختی همچنان  
عاقبت خیری ز ما گردد عیان  
خُلق انسان محترم در هر مکان

دم غنیمت تا توان داری تلاش  
خوش بر احوال آدمی زیبا سرشت

### حکمت ۱۱۹

#### آگاه به محیط اجتماعی

همچو سمی مار دنیایی حرام  
در درون سمی نهان دارد به نیش  
هوشمند عاقل کند دوری از آن  
آن که دوری می کند از نیش مار  
عاریت دنیا سرا فانی دلا

### حکمت ۱۲۰

#### روان شناسی قوم قریش

برتری ها هر کدامین قوم را  
قوم مخزومی بباشد بین مان  
هر سخن مردانشان بس ارجمند  
قوم عبدالشمس دور اندیش تر  
علتی دارد بد اندیشان بخیل  
ما بنی هاشم میان قومی همان  
بس سخاوتمند دینی را ادا  
بین ما آنان تفاوت بی شمار  
خیر خواه امت که خوش روییم ما  
ارجمندی مال و فرزند آن زمان

### حکمت ۱۲۱

#### ارزیابی اعمال

هر عمل را کیفری باشد دلا  
با عمل کیفر عذابی ماندگار  
رنج آور گاه اعمالی بدان  
حسن پاداشی بماند جاودان  
هر ادب آداب دارد در جهان

## حکمت ۱۲۲

## عبرت گرفتن از مرگ یاران

هر که آمد رفتی باشد همان  
 خنده ای رویت ز شخصی شد همی  
 گشته ثبّتی دور از ما مرگ ها  
 هر وجودی مرگ دارد جز خدا  
 باز می گردندشان ما را نگاه  
 وارثان میراث خوارانی همین  
 لا گرفتیم عبرتی از ما جدا  
 این چنین لا مرگ هر انسان عیان  
 گر چه بشنیدیم پندی از دیاد  
 ناگهانی مرگ کوبد باب آن  
 ترک این منزل جهان فانی دلا

باز گشتی هر تولد را بدان  
 در میان تشیع پیکر رویتی  
 گویا بر غیر ما مرگی دلا  
 یک حقیقت ناگهانی مرگ ما  
 مردگان گویی مسافر بین راه  
 گر چه در گوری بدن ها جاگزین  
 گویا از مرگ آنان ما دلا  
 ما نداریم مرگ گویا جاودان  
 این به آن ماند فراموشی به یاد  
 هر سرایی را که یابی در جهان  
 هر یک از ما کایناتی رو فنا

## حکمت ۱۲۳

## الگوی کامل انسانیت

کسب و کارش پاک پاکی ها خطیر  
 بذل هایی بین ما همچون ملیک  
 دور از هر یاوه گویی ها نکو  
 بین خلقی خیر خواه او همچنان  
 پایبند عهدی که احیا دین را

خوش به حال آن کس شمارد خود حقیر  
 پاک جانی داردش اخلاق نیک  
 هر چه مازادی برایش بخشد او  
 دور از آزار مردم هر زمان  
 دور از بدعت گذاری ها دلا

## حکمت ۱۲۴

## روان کاوی زن و مرد

غیرت مرد از نشان ایمان همان  
 هر که دارد جلوه تقوا لا ذلیل  
 ویژگی ها هر کدامین برملا

کفر آور غیرت زن مردمان  
 از نشان ایمان حیا باشد جمیل  
 فرق ها ما بین مردی زن دلا

## حکمت ۱۲۵

## شناسایی امام

بین تان مردم حقایق برملا

معرفی آن گونه دین اسلام را

دین را آن گونه همچون من همان  
تحت فرمان دین اسلامی همی  
اعتقادی راستین او بر ملا  
نرمخو در کارهایی با درشت  
کمتر افرادی ادا دینی همان  
از سرا فانی گذر جانب بقا  
این کسان آنان به دور از هر هوا  
آن ذخیرت توشه با خود حمل بار

### حکمت ۱۲۶

#### شگفتی ضد ارزش

سوی فقری می شتابند شان همان  
در میان گرداب بخلی در بلا  
گر چه کوشا تا به حدی در جنون  
در جهان دنیای فانی ای رهی  
آن چنان کیفر چو ثروتمند ها  
بی بها بودش که چون یک نطفه ای  
این تبختر چیست حیرانی عیان  
خلقتی را بنگرد خالق خدا  
گر چه داند آفرینش از خدا  
دور از مرگی فراموشی به بار  
آن سرا باقی جهانی را همان  
آخرت را مرگ پایانی سرا  
را کند آباد آن شخصی همان  
مرگ را پایان کاری داند آن  
تا جهانی را کند آبادها

قبل من کس معرفی لا بین تان  
در برابر حق تسلیم آن کسی  
هر که تسلیم او یقین حاصل تو را  
معترف حق باوری دارد درست  
بار مسئولیتی باشد عیان  
با عمل احکام دینی آشکار  
این کسان آنان مبلغ دین دلا  
خوش بر احوال آن کسانی در دیار

در شگفتم از بخیلان زمان  
گر چه از آن می گریزند شان دلا  
می رود سرمایه ها از کف برون  
چون تهی دستان کنندشان زندگی  
در جهانی آخرت اینان دلا  
در شگفتم از تکبر زاده ای  
تا به دی حالا که مرداری همان  
در شگفتم از کسی دانا دلا  
در وجودش شک ایجاد ای رها  
گر چه بیند مردگانی بی شمار  
در شگفتم می کند انکار هان  
بنگردد آغاز را انکارها  
در شگفتم این سرا فانی جهان  
از سرا فانی جهان دوری نه هان  
از سرا باقی کند دوری دلا

### حکمت ۱۲۷

#### سرزنش سستی در اعمال

کرده باشد مبتلا اندوه همی

هر که در اعمال کاری کوتاهی

در رهی خرجی به دور از حق همان  
از کسی یاری نگیرد رینا  
جامه تقوایی به تن پوشد همی

#### حکمت ۱۲۸

##### اثر محیط در سلامت انسان

هر نخستین را سرانجامی طی  
آن زمان را یاد روح از تن جدا  
فصل سرما بگذرد هر چند سخت  
از حرارت سوز سرمایی چه باک  
چون درختان در بهار احیا همی  
عمرها تکمیل با لیل و نهار

آن که جان مالش فدا دینی نه هان  
بی نیازی از خدا باشد دلا  
بذل جان مالی کند هان آن کسی

خود ببوشانید از سرمای دی  
با بدن ها خود که همراهی شما  
با بدن ها آن کند همچون درخت  
سوز سرما همچو آتش سوزناک  
اولش سوزش نهایت رویشی  
بگذرد ایام آید نو بهار

#### حکمت ۱۲۹

##### راه شناخت عصمت پروردگار

هر پدیداری چه کوچک جلوه یار  
بیش از دریا برابر قطره بار  
بر صغیری معترف اکبر خدا

چون بزرگی خالق شد آشکار  
نزد هر انسان کامل کردگار  
غیر خالق هر پدیداری دلا

#### حکمت ۱۳۰

##### دنیای فنا پذیر

لحظه ای خالی درون را با کلام  
کوچه ها خالی ز رفت آمد چرا  
دست خالی امن جایی خفته لا  
زندگی با مرگ آغازش همی  
همچنان در پی شماها ما روان  
از زمینی رخت خود بندیم همین  
مسکنی شد بین فرزندان به یاد  
دور از هر خاطرانی بنگری  
وصلتی دیگر بشد با آن زنان  
آن حریمی حفظ کردند بین ما

رو به قبرستان نمودش آن امام  
ساکنان این خانه ها تاریک جا  
چون غریبان خفتگان در این سرا  
زیر خاکی دفن شهری زندگی  
پیش از ما ترک کردید این جهان  
روزگاری شد عیان مرگی کمین  
خانه ها دنیایتان خالی مباد  
اکثریت خانه ها شد مسکنی  
بعد مرگ صاحبان زن هان همان  
پاییند عهدی کم افرادی دلا

وصف احوالی چه باشد این زمان  
گر سخن گفتن بر ایشان بود همی  
ماجرای را شرح حالی بین تان  
توشه تقوایی ذخیرت از جهان

مطلبی بشنید مولانا علی  
علتی دارد کنی ذم این جهان  
جلوه دنیا را کنی تعریف همان  
مکر دنیایی خوری ذم این سرا  
می کنی جانا نکوهش این جهان  
یا جهان بر تو بکرده است ظلم ها  
این چنین حیران و سرگردان همان  
گور مادر یا پدر دیدی هلاک  
روزگاری زنده بودند همچو ما  
عاجز از درمان شان ای هوشیار  
هر کدامین را چو کودک ناز همی  
رو به درمان تا شفا هر یک همین  
سود عاید دارویی لا بین ما  
پی مداوایی دویدی خسته ای  
کوبه دربی را زدی بایی گشتا  
مرگ آمد برد با خود این و آن  
با اجل مرگی برون از این جهان  
پند شد بر ما حقیقت برملا  
هر حیاتی را مماتی رو بقا  
راستان را این سرا فانی بقا  
توشه ای را جمع کردند پر بها  
کشت دنیاشان بشد محصول همان

مالشان تقسیم شد بین این و آن  
رو به یاران کرد مولانا علی  
هر کدامین را جوابی بود هان  
بهتر آن باشد عواقب خود عیان

### حکمت ۱۳۱

#### دنیای خوبی سرزنش مذمت کننده دنیا

از کسی که ذم دنیا کرد همی  
ای که دنیا را کنی ذم بین مان  
با غرور این جهان مغرور هان  
رو به باطل گام بر داری چرا  
آن چنان دنیا تو را مجذوب هان  
مرتکب جرمی شدی در این سرا  
کی قریبی خورده ای از این جهان  
بی کران مدفون بدیدی زیر خاک  
یاد آور استخوان پوسیده را  
بس چه بیماران جهانی آشکار  
چون طبیبی یا پرستاری شدی  
کی تقاضا از طبیبی دارویی  
یاد کن از صابحگاهانی دلا  
گر چه ترسیدی و گریان گشته ای  
گر چه کوشا تا کنی کاری دلا  
عاقبت کاری چه شد چون ناتوان  
هر تولد را که آید بین مان  
شد مثالی بر بشر این گورها  
هر وجودی مرگ دارد جز خدا  
جلوه زیبایی جهانی برملا  
امن جایی بر کسانی شد دلا  
آن ذخیرت توشه ای در این جهان



پند آموزان شدندشان بین مان  
 زشت را با حسن ها توصیف همی  
 از بدی ها دور گر خوبی نما  
 جا نماز هر ملک در آسمان  
 آدمی اشرف در اینجا شد دلا  
 کشت دنیایی درو در آن جهان  
 حاصلش جنت به وقتش برملا  
 جنتی حاصل به اعمالی که کشت  
 حسن دنیا بیش از نیش بدان  
 تا بشر خاکی برون از این سرا  
 هر وجودی رو به نابودی فنا  
 در اسارت بیش افرادی هلاک  
 با بلاها گاه گاهی برملا  
 با سلامت از خطا دوری همان  
 درد جانکاهی چه گویم با گذشت  
 گه بترساند دهد هشدار همان  
 بامدادان با پشیمانی همان  
 در قیامت روز اینان مردمان  
 رویدادی را حکایت این و آن  
 پند بشنیدند پذیرا پند همان  
 تحت فرمان خالق یک رستگار  
 از سرا فانی کنی دوری همان

بر کسانی خانه پندی شد همان  
 وصف دنیایی کنم روشندلی  
 حُسن گیتی بهتر از زشتی دلا  
 سجده گاه دوستان شد این جهان  
 وحی نازل بر جهانی رو فنا  
 این جهان منزلگه بس تاجران  
 بر بشر هر لحظه ای رحمت خدا  
 خوش بر احوال آدمی نیکو سرشت  
 ذم دنیا را چه کس کردش بیان  
 ناگهانی مرگ می آید دلا  
 جای ماندن نیست این دنیا دلا  
 این جهان پر از بلایی خوفناک  
 شادمانی های شادی مردمان  
 گر چه در آغاز لیلی عمر هان  
 صبحگاهان با مصیبت باز گشت  
 گاه مشتاقی کند تهدید هان  
 این جهان را سرزنش بس مردمان  
 عده ای دیگر ستایند این جهان  
 بس حقایق یادآور این جهان  
 با گواهی رویدادی مردمان  
 ای شما خوبان به خوبی ماندگار  
 عبرتی باید گرفت از این جهان

### حکمت ۱۳۲

#### یاد مرگ

مرگ دارد هر تولد مردمان  
 هر چه در هستی به نابودی همان  
 هر وجودی رو به نابودی همی  
 جز ذخیرت توشه ایمان مردمان

می زند بانگی ندا هر روز هان  
 گوشزد بر ما ملک ما رفتگان  
 رو به نابودی رود هر زایشی  
 هر فراهم توشه ای نابود هان

خانه ای آباد کن جانب بقا  
تا برون از هر چه فانی ها دلا  
رو فنا گر این جهان آرام جان

جای ماندن نیست هر چیزی فنا  
رو تباهی عده ای از مردمان  
غوطه ور مردار پستی ها همان  
با خریداری وجود آزاد همان  
صالحاتی باقیاتی ماندگار

در سه جایی حق را محفوظ همان  
دستگیری دوستان را هر کجا  
گرچه حاضر نیست حقش را عیان  
بعد مرگی ماندگاری یاد همان  
دوستی را با حبیبان بر ملا

توبه ها را می پذیرد ربنا  
یاد خالق کن تمامی لحظه ها  
نعمتی حاصل تو را افزون همان  
از خزاین غیب خالق ربنا  
گنج معنا را طلب کن هر زمان  
او خدا بین شد فرار از این جهان  
با تو باشد هر زمان در هر مکان

رو به ویرانی تمامی خانه ها  
یاد مرگی کن تمامی لحظه ها  
خود جهانی روح ساکن این جهان

### حکمت ۱۳۳

#### قشرهای مردم دنیا

جای معبر این جهان فانی دلا  
مردمان دو دسته باشند در جهان  
هر که بفروشد خودی را بر جهان  
خوش بر احوال عده ای از مردمان  
ای شما خوبان به خوبی رستگار

### حکمت ۱۳۴

#### حقوق دوستان

دوست آن باشد نگهبان دوستان  
از سه یک باشد گرفتاری بلا  
دومی غایب اگر در بین مان  
سومی آن لحظه ای باشد بدان  
یاد مرگی کن تمامی لحظه ها

### حکمت ۱۳۵

#### ارزش برتر

می شود جاننا اجابت هر دعا  
گر گناهی مرتکب بخشد خدا  
شکر نعمت را ادایی هر زمان  
با همین ابزار ما محروم لا  
ای بشر خاکی چه دارد این جهان  
هر که را گنجی نهانی شد عیان  
خالقی دانا حکیمی مهربان

## حکمت ۱۳۶

## احکام الهی

قرب خواهی پارسایی پیشه ای  
خالقت را کن مخاطب در نماز  
نا توانان را جهادی حج دان  
هر چه در عالم هویدا روزگار  
روزه خود باشد جهادی بین ما  
هر زنی دانی جهادش بر ملا  
تحت فرمان هر زمان از شوهران

## حکمت ۱۳۷

## نزول روزی

صدقه ای باید دهی در راه دوست  
بی کران نعمت خدایی شد عیان  
هر وجودی می خورد روزی خدا

## حکمت ۱۳۸

## انفاق و دانش الهی

هر که باور داردش پاداش را  
خلق را بخشد سخاوتمند او

## حکمت ۱۳۹

## امداد الهی

هر چه را اندازه ای باشد دلا  
بیش و کم لا هر نیازی بر طرف  
می رسد امداد ما را لحظه ها  
شکر نعمت را ادایی هر زمان

## حکمت ۱۴۰

## بی نیازی و قناعت ورزی

مقتصد جاناً اگر با اعتدال  
دل غنی گردان به دور از هر نیاز

کن به خالق می رسی هر لحظه ای  
حاضری ناظر خدایی بی نیاز  
با تمول حج واجب مردمان  
دان دلا دارد زکاتی بی شمار  
جسم را باشد زکاتی بر ملا  
خویش تندار آن زنان باشند دلا  
نیک شوهر دار باشند آن زنان

هر کجا باشی ببینی جلوه اوست  
روزی ات آید فرود از آسمان  
جان من روزی رسد از رینا

می رسد هر لحظه پاداش از خدا  
با کرم فردی میان خلقی نکو

تا به حد امداد روزی بین ما  
حد تکلیفی معین یک هدف  
ای بشر خاکی نظر توحید را  
حل گردد رفع مشکل ها بدان

لا تهی دستی تو را رشدی کمال  
چشم امیدت خدا باشد نه از

هر که را بینی چو قانع بی نیاز  
ای بشر خاکی فرار از هر چه آرز  
لم یلد یولد صمد یکتا یکی

#### حکمت ۱۴۱

##### راه های آسایش آدمی

بار مسئولیتی کم آن زمان  
مایه آرامش تو را آسایشی

#### حکمت ۱۴۲

##### خردمندی با دوستی

از خرمندی خردمندان دلا  
بین خلقی انتخابی دوست را  
نیمی از کیص خردمندی دلا  
بهترین یارت بشر خاکی بدان  
همنشین با خالقت در هر زمان

#### حکمت ۱۴۳

##### پیری زود رس با غم

نیمی از پیری زمانی بر ملا

#### حکمت ۱۴۴

##### بردباری در مصایب

هر مصایب را دلا مرزی بدان  
آن که بی تابی کند در روزگار  
رو به نابودی تمامی اجر صبر

#### حکمت ۱۴۵

##### عبادت بی حاصل

ای بسا بس روزه داری بین ما  
عده ای شب زنده داری ای بسا  
آن کسی زیرک میان خلقی دلا  
زیرکان را خواب و افطاری خوشا

از طمع دوری کند با جلوه ناز  
از خدا امداد خواهی بی نیاز  
کایناتی را دهد روزی همی

بیش لا فرزند و زن در عقده مان  
آن زمانی بار دوشت کم همی

این بباشد دوستی را بر ملا  
همچو خورشیدی نمایان بین ما  
دوستی با مردمانی با خدا  
آن کسی باشد میان قلبت عیان  
هر مکان باشی خدا ناظر همان

غم خوری جانا مداوم بین ما

پیشه صبری کن صبوری شد عیان  
ضربه ای وارد به رانش بی گذار  
همچو کالی میوه صبری تلخ صبر

جز شکم خالی نگیرد بهره ها  
حاصلش رنجی و بی خوابی دلا  
خواب دارد ذکر بر لب بین ما  
بهره ای از گنج معنا توشه ها

توشه تقوا را ذخیرت ها بسی  
 با تحمل رنج ها شب زنده دار  
 با تحمل خستگی ها بندگی  
 آن زمان زیبا خدایی را ثنا  
 دست ما کوتاه از فانی سرا  
 فارغ از این آن تمامی بندگان

با تصدق حفظ ایمان هر زمان  
 با دعا دور از بلا ای مردمان  
 توشه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
 بار محصولش جهان باقی سرا

از امیرالمؤمنین حرفی به یاد  
 سوی قبرستان کوفه مردمان  
 رو به من فرمود مولایم کلام  
 بهترین ظرفی درون سینه ها  
 آنچه را گویم حفاظت کن بیان  
 یک گروه اندیشمندان بین ما  
 رو به جانب رستگاری ها همان  
 جلوه ایمان را معرف هر زمان  
 دست خوش طوفان و هر یک باده ها  
 هر کجایی بشنوند هر سر صدا  
 جابجایی با روش هر باده ها  
 جان پناهی لا که محکم بین شان  
 در میان ظلمت چو تاریکی نما  
 دانشی باشد که به از مال همان

رنج بی خوابی تحمل آن کسی  
 گر شکم خالی بماند روزه دار  
 می کند جانا تحمل تشنگی  
 خواب و بیداری میان خلقی دلا  
 زیرکی مؤمن زبانزد بین ما  
 توشه اعمالی ذخیرت از جهان

#### حکمت ۱۴۶

##### ارزش دعا صدقه زکات دادن

با زکاتی مالتان را حفظ هان  
 در کمین ما هر بلایی هر زمان  
 خوش بر احوال آدمی نیکو سرشت  
 گر چه کشتش در همین دنیا فنا

#### حکمت ۱۴۷

##### توصیف رهبران اندیشمند الهی

این چنین راوی کمیل ابن زیاد  
 دست مولایم به دستم ما روان  
 آه پر دردی کشیدش آن هم نام  
 چون دعایی قلب را فرضی دلا  
 آن دلی باشد فراگیر علم هان  
 مردمان سه دسته باشندشان دلا  
 آن کسانی علم آموزندگان  
 این کسان آنان که عالم بین مان  
 همچو پشه عده ای دیگر دلا  
 آن چنان بی میل و سرگردان دلا  
 سوی آن جانب کنند میلی دلا  
 دور از انوار دانش این کسان  
 چون ندارند پایگاه علمی دلا  
 برترین ثروت میان خلقی بدان

هر زمانی علم حافظ خلق را  
 مال را باید نگهبان روز و شب  
 مال با بخشش به جانب کاستی  
 آن مقامی هان که شخصیت همان  
 چون ز کف بیرون رود نابود هان  
 پایه علمی کن قوی دوری ز مال  
 آن که حاصل معرفت را راستین  
 پایبند آیین توحید آن کسی  
 بی کران پاداش بخشد علم را  
 تحت فرمان خالق گردد نکو  
 نام نیکش صالحاتی ماندگار  
 همچو یک فرمانروا دانش دلا  
 نام نیکی جاودان در بین ما  
 ثروت اندوزان بی تقوا دلا  
 زنده ظاهر مردگانی بیش لا  
 تا جهان باقی حیاتی برقرار  
 بین خلقی زنده هر اندیشمند  
 پادشان در قلب هایی جاودان  
 سینه ام پر از معارف علم هان  
 علم آموزان که انبار علم را  
 تیز هوشانی بیابم بین مان  
 بر چنین افراد شد ابزار دین  
 با چنین نعمت خدا بر بندگان  
 می کنند فخری هم اینان بین مان  
 آن معارف را ندارند این کسان  
 این کسان لا ژرف اندیشی دلا  
 چون که با وهم اولین تردید هان  
 این و آن لا سرفرازی را نما

از خطر آفات دنیایی بلا  
 در تمامی حال صحت سقم تب  
 رو به افزون علم با بخشش همی  
 با چپاول ثروتی حاصل عیان  
 آن کذایی شخصیت رسوا همان  
 ثروتی حاصل تو را رشدی کمال  
 علم توحیدی روش آیین همین  
 گنج معنا را تصاحب هر دمی  
 هر کسی عالم بحق او رهنما  
 زندگی دارد به کلی راستگو  
 بعد مرگش بین خلقی یادگار  
 مال فرمانبر برابر علم ها  
 همچو خورشیدی فروزان در سما  
 مردگان اند زنده گر در بین ما  
 ثروت اندوزان دنیایی دلا  
 هر یک از اندیشمندان روزگار  
 گر چه مدفون خاک اینان ارجمند  
 گر چه مدفون زیر خاکی گشتگان  
 کاش فردی بود افرادی همان  
 منتقل بر سینه هر یک فردها  
 اعتمادی لا به هر یک این کسان  
 در به دست آورد کالا در زمین  
 با چنان برهان ها بر دوستان  
 گر چه تسلیم این کسان در حق همان  
 این کسان لا جلوه ایمان را همان  
 ظاهر آرایش میان خلقی نما  
 در درون قلب این کسان رشدی همان  
 بین مان تا انتقالی علم را

آن کسی باید فرا این علم را  
 فردها بینم به جانب لذتی  
 کنترل نفسی ندارند این کسان  
 یا هم اینان غرق در ثروت بدان  
 این کسان آنان که باشند چون ددان  
 دین را حامی حفاظت این کسان  
 این چنین باشد که دانش بین مان  
 فرد دانشمند بندد رخت را  
 خالی از حجت نباشد این زمین  
 با براهین علم تقوایی بدان  
 گر چه پنهان بین خلقی بیمناک  
 در میان خلقی نشانی ها عیان  
 در کجا باشند اینان بین ما  
 ناشناسا خلق را خدمت دلا  
 می خورم سوگند بر خالق جهان  
 نزد خالق بس مقرب این کسان  
 پاسداران دین هم اینان مردمان  
 این کسان جانا چو خورشیدی بدان  
 همچو مهری نور باران قلبشان  
 آن چنان خالص یقین حاصل دلا  
 سهل بر اینان تمامی کارها  
 از هراسی دور لا خوفی دلا  
 انس با قرآن گرفتند این کسان  
 روحشان پیوند با دیگر جهان  
 جانشینان خالق در این جهان  
 هادیان امت جهانی سوی دین  
 بس چه مشتاق ام کنم دیدار شان  
 وصف انسان اولین تا آخرین

متقی دوران به دور از جیفه ها  
 آن طرف میلی مداوم شهوتی  
 در میان گرداب نفسی غرق هان  
 حرص می ورزندان ما بین مان  
 با همین اوصاف اینان کی توان  
 حارسانی چون ددان کی می توان  
 رخت می بندد به دور از این جهان  
 با علومش دفن گردد بین ما  
 آن کسی باشد میان خلقی همین  
 ناشناسی جلوه گر ما بین مان  
 حجتی باشد زبانزد جلوه پاک  
 همچو مهری بس درخشان بین مان  
 با عدد اندک هدایت خلق را  
 این کسان گر بین ما از ما جدا  
 اندکی تعدادشان در بین مان  
 با هم اینان حجتی شد هان عیان  
 بی غل و غش بین مان اینان همان  
 بارور از نور دانش هایمان  
 در میان خلق اجتماعی خود نهان  
 روح اینان منبسط همچون هوا  
 دیگران را سخت دشواری دلا  
 عالمان دینی که خالص بین ما  
 در جهانی زندگانی عابران  
 گر چه در دنیا گذر ایام شان  
 هادیان امت به جانب آسمان  
 جانشینان خالق در این زمین  
 روح هریک را کنم حس دور از آن  
 خط صراطی شد یقین حاصل همین

علم تقوا را حصولی بین ما  
متقی دوران رها از این جهان  
دردها را بشنود چون چاه ها  
در گرو مرگی جهان فارغ از آن

چون روانش پرده ها دارد دلا  
سرهاش مخفی آید آن زمان  
با بیانی فهم معنا بین مان

عاقبت خیری نه نابودی همی  
بهتر آن باشد که ارزش ها عیان

این چنین توصیف شد بشنو همی  
بی عمل صالح امیدی را عیان  
فکر فردایی کنند خوبی همان  
توبه را تاخیر اندازند ز آرز  
گفته با رفتار هم سو لا همان  
گر چه گفتار هر یکی شان زهد بار  
تشنگی از خود عیان لا ارجمند  
در شدايد زندگی اسراف ها  
بیش از آن را طلب طالب زما  
بهرمند از نعمتی کفری عیان  
خود ندارد جان من پروا دلا  
خود بری از گفته هایش مردمان  
دور از الگوی خوبی در بلا

خوش بر احوال آن کسانی را دلا  
دین توحیدی عیان در بین مان  
سینه ایی خواهم که یارایی مرا  
ای بشر خاکی چه دارد این جهان

#### حکمت ۱۴۸

##### ارزش انسان با سخن

آدمی پنهان حجابی بین ما  
تا که اسرارش نگوید با زبان  
آشکارا پرده هایی با زبان

#### حکمت ۱۴۹

##### خود شناسی

ارزش خود را ندانست آن کسی  
هر وجودی می رود از این جهان

#### حکمت ۱۵۰

##### هشدار به ضد ارزش ها

خواست اندرزی ز مولانا علی  
همچو آن فردی نباشی در جهان  
عاقبت خیری نصیب آن کسان  
چون که دارند آرزوهای دراز  
همچو یک زاهد سخن گویند شان  
این کسان دنیا پرستی اختیار  
گر چه از نعمت خدایی بهر مند  
این کسان آنان قناعت ورز لا  
آنچه مانده داردش در ید دلا  
لا ادایی شکر نعمت این کسان  
می دهد پرهیز دیگر شخص را  
می دهد فرمان به این آن دیگران  
دوست دارد فرد نیکوکار را



خود گناهی می کند دشمن گناه  
 بس گناهی مرتکب دوری ز مرگ  
 نا خوشایندی ز مرگی یاد هان  
 آن زمانی او پشیمان بین مان  
 گر بباشد تندرست در بین ما  
 چون که سالم تندرستی ها عیان  
 با گرفتاری و سختی نا امید  
 گر گرفتار مصیبت این کسان  
 روی آور درگه توحید هان  
 با گشایش کارهایی خود نما  
 آن زمان نیرو گمان بر نفس او  
 با یقین نیرو نه غالب نفس هان  
 این کسان آنان به خاطر دیگران  
 آن چنان غمگین میان ما آن کسان  
 بیش از آنچه عمل امیدوار  
 آن زمان مغرور گردند بی نماز  
 گر تهی دست بین خلقی این کسان  
 می زنند از کار خود اینان دلا  
 انتظاری بیش دارند این کسان  
 در برابر شهوتی اینان دلا  
 توبه را تأخیر اندازند دلا  
 چون به رنجی ابتلایی این کسان  
 خود نمی گیرند عبرت این کسان  
 دیگران را می دهند بس پندها  
 بیشتر حرفی بگویند این کسان  
 در سرا فانی جهانی در گذر  
 فکر این دنیا کنندشان این کسان  
 آن چنان پندار سودی را زیان

متهم هر یک گناهی را صد آه  
 لا حبیبی مرگ را ریزان چو برگ  
 پا فشاری داردش دوری از آن  
 گر شود بیمار رنجوری عیان  
 بگذراند در خوشی ایام را  
 بین خلقی آن چنان مغرور هان  
 دور از امیدواری ای امید  
 گریه زاری ها کنندشان بین مان  
 اشک ریزان آن زمان ای مردمان  
 روی گردان آن زمانی از خدا  
 غالب آید دور از نیکی نکو  
 ای بشر خاکی چه گویم آن زمان  
 کم گناهی مرتکب در بین مان  
 خود گناهی بس بزرگی را عیان  
 این کسان ای مردمان گر رستگار  
 بین هموعان خود جلوت به ناز  
 سست اینان نا امیدی را عیان  
 چون قصوری می کنند در کارها  
 هر چه را طالب زیادی خواه همان  
 مرتکب کاری خطا با توبه ها  
 آن گناهی مرتکب یک سر خطا  
 منحرف از راه ملت مردمان  
 عبرت آموزان طراح زمان  
 خود نمی گیرند پندی هان چرا  
 اندکی کردار خوبی را عیان  
 آن چنان کوشا رقابت با نفر  
 از سرایی جاودان دوری همان  
 هر زیبایی را تصور سود همان

گر چه از مرگی هراسان این کسان  
این کسان آنان گناه دیگران  
خود گناهی مرتکب جانا بزرگ  
دیگران راطاعتی دانند خرد  
این کسان آنان مذمت دیگران  
باریا برخورد اینان بین ما  
از تهی دستان کند دوری دلا  
سود خود را در نظر اینان دلا  
بر زیان خود نه حکمی این کسان  
سمت گمراهی هدایت دیگران  
در گرفتن حق خود کوشا دلا  
حق دیگر کس دهد ناقص دلا  
عبرت آموزید ای مردان راه  
بر شما هر حکمتی شد نقل ها  
آدمی را ارزشی باشد بهین

#### حکمت ۱۵۱

##### آینده نگری

تلخ یا شیرین سر انجای دلا  
بین ما هستی تمامی کاینات  
دم غنیمت بهتر آن باشد دلا  
عاقبت خیر آن کسی شد از جهان

#### حکمت ۱۵۲

##### فنا پذیری

روی آور هر چه برگشتی دلا  
از همان اول نبوده است بین ما  
داده نعمت را بگيرد ربنّا  
روز آید شب به دنبالش عیان  
بگذرد ایام دوران رو فنا

می دهند از دست فرصت را همان  
را شمارند شان بزرگ اینان بدان  
آن چنان وهمی چو کوچک ای بزرگ  
خرد طاعت خود بزرگی یاد برد  
از نکوهش خود کنند دوری همان  
رو به جانب شادمانی ها دلا  
سمت شادی با تمول خود نما  
حکم را صادر زیانی غیر را  
می کنند صادر هرگز ای فلان  
تحت فرمان دیگران خود لا همان  
تا ریال آخر بگیرد غم چرا  
از جماعت ترس دارد لا خدا  
ناظری حاضر خدا دور از گناه  
عبرت آموزان بگیرند پند را  
برترین گیتی نما انسان همین

از نخستین روزگاری برملا  
هر وجودی موت دارد در حیات  
عاقبت خیری نمایان بین ما  
توشه ایمانی ذخیرت ترک آن

چیز برگشتی چنان شد گویا  
صبر باید پیشه ای غمگین چرا  
ای بشر خاکی به دور از هر هوا  
روزی از نو روز آید بین مان  
جا گزین ایام با یومی دلا

از خداییم و به او بی باز گشت

### حکمت ۱۵۳

#### پیروزی در بردباری

بین مان جانا صیوری پیشه هان  
آن کسی پیروز صبری پیشه ای  
خوش بر احوال آدمی با صبر هان  
ای بشر خاکی به دور از این جهان  
خود بدانی صبر مفتاح فرج

### حکمت ۱۵۴

#### جایگاه نیت

هر که راضی از گروهی کارها  
روی آور آن که جانب باطلی  
یک گناهی میل بر باطل دلا  
کار باطل دور از حق دلا

### حکمت ۱۵۵

#### پایبندی به عهد

عهد خود را پایبند در هر زمان  
ای شما خوبان بخوبی جاودان

### حکمت ۱۵۶

#### خدشناسی و اطاعت

تحت فرمان خالق باشیدتان  
تا حدودی آن معارف را حصول  
کایناتی حمد گوینان رب را

### حکمت ۱۵۷

#### راه های هدایت و رستگاری

چشم بینا گر شمایان داشتید  
گر چه پنهان بذرها را در زمین  
همچو خورشیدی حقیقت آشکار

عودتی ما کایناتی در گذشت

صبر طولانی اگر باشد بدان  
بین ما کم با صبوران بنده ای  
با صیوری ترک این فانی جهان  
با صیوری توشه تقوایی عیان  
پایبند عهدی بمان دور از حرج

چون یکی از آن کسان باشد دلا  
دو گناهی مرتکب لا عاقلی  
دومی مایل به کاری با رضا  
مرتکب کاری گناهی برملا

با وفا داران تعهد را عیان  
پایبند عهدی فرار از نقض آن

معرفت حاصل ثنایی رب جان  
تحت فرمان ما بشر خاکی قبول  
در تمامی لحظه ایامی دلا

تخم نیکی در زمینی کاشتید  
با علایم آشکارا حق همین  
سمت راهی گام گردی رستگار

همتی لازم که دور از هر چه شر  
گر شما فعال گویی را به هوش  
عزم جزمی کن به دور از هر بلا

او که باشد یک برادر بین ما  
با چنین بخشش بگردد شر همی  
باز گردانی شود از بین مان  
محو گردد هر بلایی ای یدی

جایگاهش پایگاهی شد بدان  
می شود جانا چه گویی گر نکو  
دیگران نقشی ندارند در کنش  
چشم وگوشی بسته شد بی سعی و هوش  
جز مذلت خود رها از دم ها

جز گروهی پاک دینان با خدا  
همچو بیدی گرچه لرزان بین مان  
متقی چون کوه باشد بس نکو  
همچو خاک افتاده خورشیدی نما

دور از هر مشورت خود رأی همی  
کسب علمی تجربت دور از بلا  
چون که خود رأیان با نابودی همی

ریشه در فطرت هدایت هر بشر  
حق را خوانند در ما بین گوش  
حق نمایان همچو مهری بین ما

#### حکمت ۱۵۸

##### برخورد با دوستان بد

می کنی در حق او احسان دلا  
سرزنش کن گر چه احسان می کنی  
شر با بخشش به این آن دیگران  
گر کنی احسان برابر هر بدی

#### حکمت ۱۵۹

##### دوری از مواضع اتهام

سمت تهمت هر کسی جانا روان  
بد گمانی هر طرف نازل بر او  
آن زمان خود را بباید سرزنش  
در میان چاهی بیفتادی خموش  
کرده خود را نیست تدبیری دلا

#### حکمت ۱۶۰

##### زورگویی با قدرت

زورگویی هر که را قدرت دلا  
قدرتی باشد برای مؤمنان  
گر چه دارد قدرتی لا زورگو  
فرد توحیدی فروتن بین ما

#### حکمت ۱۶۱

##### پرهیز از خود محوری

آن زمانی رو به نابودی کسی  
مشورت با دیگران هر کس دلا  
عقل اجماعی به از هر تک روی

**حکمت ۱۶۲****راز داری**

راز خود پنهان کنی از این و آن  
بختیار آن کس که دارد اختیار

متکی بر نفس گردی آن زمان  
هر کسی را اختیاری بخت یار

**حکمت ۱۶۳****نابودی و فقر**

فقر خود مرگی است اکبر بین ما  
حفظ تقوایی کنی ایمان حیا

هر وجودی مرگ دارد جز خدا  
با قناعت دور از فقری دلا

**حکمت ۱۶۴****برخورد با متجاوزان**

با رعایت حق دیگرای بنام  
چون حقوق خود رعایت لا همان  
بین خلقی کایناتی حق عیان

حق خود را محترم چون احترام  
گر چه نوعی بردگی باشد میان  
با عدالت اجتماعی در جهان

**حکمت ۱۶۵****پرهیز از نافرمانی خدا**

لا روا از طاعتی سر پیچ هان  
تحت فرمان در تمامی لحظه ها

تحت فرمان خالق باشید تان  
در تمامی لحظه خالق را ثنا

**حکمت ۱۶۶****دوری از تجاوز به دیگران**

حق خود گیرد به تعویق همچنان  
حق غیر از خود بگيرد لا روا

لا مذمت فرد را در آن زمان  
سرزنش آن موقع فردی را دلا

**حکمت ۱۶۷****عجب و محرومیت**

لا فزونی با تکبر عجب ها  
حق نعمت را ادایی با سپاس

خو پسندی رشد را مانع دلا  
دور از عجبی فروتن بین ناس

**حکمت ۱۶۸****فنا پذیری دنیا**

آخرت نزدیک باشد ای رهی

بس چه اندک در جهانی ماندنی

این سرا فانی جهانی رو هلاک

#### حکمت ۱۶۹

##### آینده نگری

چشم بینا صبحگاهی را دلا

همچو خورشیدی نمایان در سما

#### حکمت ۱۷۰

##### ترک گناه

توبه سخت از ترک هر نوعی گناه

نفس پاک آن لحظه ای باشد دلا

#### حکمت ۱۷۱

##### حرام خواری

ای بسا بس لقمه‌هایی آن چنان

از فراوانی چه نعمت بین ما

بهتر آن باشد به نعمت احترام

#### حکمت ۱۷۲

##### دشمنی با نادانی

دشمن آن چیزهایند مردمان

بین نادانی و هر یک دشمنی

#### حکمت ۱۷۳

##### جایگاه مشورت

هر که از افکار و آرا دیگران

خوب بشناسد صحیحی از خطا

#### حکمت ۱۷۴

##### خشم در راه خدا

بین دندان آن فشارد خشم را

او بحق باشد توانمند بین ما

باطلان را می کشد نابود هان

کایناتی دفن سازد زیر خاک

از همان آغاز فجری برملا

روشنایی بخش گیتی ما ورا

از گناهان دور اگر پاکی نگاه

جامه تقوایی بپوشی با حیا

در گلوهای کند گیر ای فلان

با زمانی جای بس افسوس ها

در تمامی لحظه دوری از حرام

خود نمی دانندشان در این جهان

ارتباطی هست جانا ای رهی

بهره ای گیرد که دانایی همان

بین خلق آگاه باشد او دلا

با تمامی قدرتی جانب خدا

از حقیقت باطلی گردد جدا

تحت فرمان آن خدایی مهربان

**حکمت ۱۷۵****درمان ترس**

خود بیفکن در میان چیزی دلا  
گاه ترسیدن ز چیزی هان بدان

ترس داری خوف از آن چیزها  
سخت باشد از خود آن چیزی همان

**حکمت ۱۷۶****ابزار ریاست**

با تحمل هر چه سختی بردبار  
بردباری باشد ابزاری دلا

در میان خلقی بباشی استوار  
در ریاست با تحمل سخت ها

**حکمت ۱۷۷****مدارا با بدان**

با روش پاداش دادن نیک را  
با بدان آن کن جزا کیفر دلا

بد دهن بد کار را آزارها  
نیکوان را ده بسی پاداش ها

**حکمت ۱۷۸****نابود کردن بدی**

ریشه کن سازی بدی را آن زمان  
این چنین گر دیگران اصلاح هان

از بدی خود را کنی اصلاح هان  
شادمانی رو به شادی مردمان

**حکمت ۱۷۹****سستی اراده با لجبازی**

با لجابت سست اندیشی دلا  
رو به سستی آن زمان تدبیرها

بین ما تدبیرهایی بر ملا  
بین خلقی کج مداری لج دلا

**حکمت ۱۸۰****بردگی با طمع ورزی**

دور از هر بردگی ما بین ناس  
آن زمانی دست طماع آشکار

با کشیدن سن طمع ای نا سپاس  
این و آن را برده ای باشد چه کار

**حکمت ۱۸۱****دور اندیشی**

حاصل هر دور اندیشی صحت  
آن زمان گردی پشیمان بین ما

سعی کن جانا بدست آری صحت  
دور از اندیشمندان ای رها

عاقبت دارد پشیمانی عیان  
سمت افرادی که دور اندیش هان

چون که پنداری کج اندیشی عیان  
پخته سازی عقل را گویی به ما  
آن زمانی پخته گردد بین ما  
چون حریری نرم تن پوشی به پوست

جز یکی باطل میان لا ائتلاف  
همچو چشمی گوش پنداری دلا  
اربعی انگشت باشد بین شان

باطلی پنهان و حقی برملا  
نیمه روشن تار فرقی لا دلا  
دور از شکی گمانی وهم ها

جان من هرگز نه جاری رو کمال  
راست بوده راست باشد راست هان  
در تمامی کایناتی انجمن  
فرد کامل را چه جای اختلاف  
در جهان فانی سرایی رو نهان  
همچو خورشیدی عیان در بین مان  
تا کسی گمراه سازد ای رها

هر که کوتاه فکر با کوتاه دلان  
بهتر آن باشد به دور از این کسان

### حکمت ۱۸۲

#### جایگاه سخن و سکوت

از سخن خاموش گردی آن زمان  
بهتر آن باشد میان خلقی دلا  
فکر خامی ارزشی دارد دلا  
آن سخن را ارزشی باشد درست

### حکمت ۱۸۳

#### اختلاف و بطلان

بین هر دعوت نباشد اختلاف  
بین حق باطل جدایی برملا  
چشم حق باشد که باطل گوش هان

### حکمت ۱۸۴

#### ویژگی های اعتقادی امام

حق نمایان آن زمان در بین ما  
حق عیان چون آفتابی بین ما  
هر که مؤمن او شناسد حق را

### حکمت ۱۸۵

#### عقیده اعتقادی امام علی

بر زبانم لا دروغی تا به حال  
هر چه بشنیدم از این آن دیگران  
این چنین باشد بدان ای جان من  
کس نباشد تا کند خود اعتراف  
خلق را گمراه سازد در جهان  
این چنین فردی که کامل در جهان  
این چنین فردی نه گمراه بین ما



## حکمت ۱۸۶

## آینده ستمکاران

می‌گزد انگشت به دندان آن کسی  
متهم آغاز گر هر نوع ستم  
آن زمان را یاد کیفر آشکار

## حکمت ۱۸۷

## یاد قیامت

با گذر ایام دوران ای رهی  
مرگ دارد هر تولد رو فنا

## حکمت ۱۸۸

## حق گرایی

هر که با حق در آویزد دلا

## حکمت ۱۸۹

## صبر و بردباری

با شکیبایی رهایی لا تو را  
هر که بی تابی کند در کارها

## حکمت ۱۹۰

## مذمت اوباشان

بس شگفتا جای بس اندیشه ها  
این که معیار خلافت بین مان  
با عدالت فرد حاکم انتخاب  
ادعایی گر کنی در بین مان  
آن چه شورایی کدام آرا دلا  
قوم و خویشی را چه برهان جان من  
گر چنین باشد که ما نزدیک تر

## حکمت ۱۹۱

## سختی های دنیا

در جهانی آدمی رنجیده حال

در قیامت روزگاری ای رهی  
کیفری بیند قیامت روز علم  
در درون چاهی مذلت ماندگار

کوچ نزدیک است بندی رخت همی  
از سرا فانی جهان جانب بقا

زودتر نابود گردد بین ما

چون که بی تابی کنی نابودها  
رو به نابودی کشد خود را دلا

فرد حاکم بین ما عادل دلا  
با صحابی آن نبی بودن نه هان  
حکم را اجرا که میزان با کتاب  
منتخب گشتی به شورایی همان  
حاضران در مجمعی حاضر نه لا  
می کنی مطرح مداوم انجمن  
بر نبی ما خود سزاوار ای بشر

با بلا تیری که مرگی رو زوال

دست خوش تاراج غم اندوه هان  
 در گلوگیری کند غم باد همی  
 استخوانی خرد ما بین لقمه ای  
 نعمتی از کف برون جانا همان  
 در ازایش روزی ات بخشد شمار  
 کم و افزونی خدا بخشد خدا  
 دسترس تیری بلا این جانمان  
 تا ابد جاوید مانیم ما همان  
 رو به ویرانی برابر دیدگان  
 نیست گردد هر وجودی گر چه بود  
 دم غنیمت فرصتی حاصل تو را  
 در سرا باقی جهان فرخنده جان

ثروتی باشد به دست این آن همان  
 با هر آن نوشیدنی یک جرعه ای  
 با همان یک لقمه هایی تکه ای  
 نعمتی حاصل به دستی آن زمان  
 روز از عمرت بگردد روزگار  
 دیگران را باشدش روزی دلا  
 مرگ را یاری کنیم ما هر زمان  
 پس چه سان امیدواری در جهان  
 هر بنایی با گذر ایام هان  
 جز خدایی مرگ دارد هر وجود  
 دسترس تیر بلا مرگ ایم ما  
 توشه تقوایی ذخیرت از جهان

#### حکمت ۱۹۲

##### دوری از زر اندوزی

ای بنی آدم زیادی ها بلا  
 جمع کردی مال را بر دیگران  
 مایه آسایش جهان دیگر همی  
 ای بشر خاکی تو را گوئیم ما  
 فکر فردایی کنی رنجور لا

از زر اندوزی حذر باید دلا  
 گر فراهم از نیازت بیش هان  
 پس چه بهتر کن ذخیرت توشه ای  
 می رسد روزی ز خالق بنده را  
 از زر اندوزی کنی پرهیزها

#### حکمت ۱۹۳

##### راه به کار گرفتن قلب

همچو مهری می شود جلوت نما  
 مایه کوری چشم دل گردد کباب  
 بر عمل کردت بورزی عشق همان  
 عشق ورزد بر خدا او را ثنا

خواهش از دل چون برون آید دلا  
 کار اجباری کند دل را خراب  
 رغبتی حاصل تو را در آن زمان  
 بنده خاکی خوش تمامی لحظه ها

#### حکمت ۱۹۴

##### دوری از خشم و انتقام

می توان بنشانند ای مرد نکو

گر بگیرم خشم کی آن را فرو

آن زمان از کس بگیرم بین عام  
تا زمان آید حقیقت آشکار  
این چنین شد عفو باید ای همام  
از جوانمردی بباشد هر که سهو  
کی عدالت اجتماعی برقرار  
دست نا اهلان به کار ای آدمی  
مرتکب کاری فرو لا خشم را  
بغض هایی شد گلوگیر آن زمان  
دل خراشی خار در چشمی فرو  
تا فرج حاصل عدالت برقرار  
می رسد روزی که رویت بین عام  
تحت فرمان آن خدایی شهره عام

این بخیلان بخل می ورزند دلا  
بر رقابت تا به دی بودید هان  
دور از دنیای دون فارغ از آن

از کفی بیرون که آگاهی تو را  
در ازای مال گیری پندها  
بهر این دنیای فانی در کمین  
تا ابد شرمنده این هستی همان

با طراوت تازه گفتاری دلا  
تا نشاطی رو عیان در انجمن  
آن زمانی شادمانی بین ما

چون بدانم قدرتی لا انتقام  
بهتر آن باشد صبوری اختیار  
قدرتی دارم بگیرم انتقام  
این و آن گویندشان باید که عفو  
می کنم صبری صبوری اختیار  
صاحبان قدرت کمین در گوشه ای  
جای بس افسوس نا اهلان دلا  
آن چنان صبری بکردم در جهان  
تکه ای از استخوانی در گلو  
این چنین شد وصف حالی انتظار  
دور از خشمی به دور از انتقام  
منتقم آید بگیرد انتقام

#### حکمت ۱۹۵

##### دوری از بخل

جیفه دنیایی چه دارد جز بلا  
این همان چیزبست خاطر این جهان  
برحذر از بخل ورزی عاقلان

#### حکمت ۱۹۶

##### دوری از تلف کردن مال

گر چه مالی رو به نابودی دلا  
تجربت حاصل کنی از ماجرا  
ای بسا خاکی که درگیر این زمین  
عزتی را می دهد از دست هان

#### حکمت ۱۹۷

##### روح درمانی

می شود زخمی چو تن دل های ما  
شادمانی بخش دل را با سخن  
روح درمان می شود سالم دلا

رویتی گردد که ما اندیشمند

## حکمت ۱۹۸

### حکومت

اصل حاکم در جهان باشد خدا  
جای بس افسوس این مردان راه  
با دلی آرام چشمی با یقین  
زر مداران زور داران این جهان  
بهر دنیایی خیانت آشکار  
عادلی باشی عدالت پیشه ای

## حکمت ۱۹۹

### مذمت اوباشان

بین اوباشان بفرمودند امام  
آن کسان چون گرد هم آیند شان  
دور از هم آن زمان ای مردمان  
گرددمایی این کسان باشد زیان  
دور از هم این کسان باشند شان  
سود اوباشان همان باشد دلا  
صاحبان کارند هر یک بین ما  
ناتوا بافنده بنایی بنا  
گر چه اوباشانند چرخه اقتصاد

## حکمت ۲۰۰

### مذمت انسان شرور

چهره‌هایی نا مبارک بین ما  
ذم انسانی کنیم ما با شرور

## حکمت ۲۰۱

### حفظ انسان با امداد غیبی

هیچ وقتی آدمی تنها نه هان  
چون فرا تقدیر انسان رو فنا

در میان مخلوق عالم سربلند

حق عیان در بین مان باطل نما  
راه را طی مقصدی دارد گناه  
سوی حق دوری ز باطل ها همین  
ارزشی دارد کنی تخریب جان  
با جنایت حکم صادر این چه کار  
با عدالت زیست باید بنده ای

جمع اوباشی سخن کوتاه کلام  
می شوند پیروز چون با هم همان  
گم میان مردم هم اینان بین مان  
آن زمانی سودآور مردمان  
هر یک از اینان به فکر خود همان  
هر یک از آنان به کاری بین ما  
در تلاشی پیشه ور هر یک دلا  
روی آور کار هر یک بین ما  
رو به چرخیدن که سود عاید به داد

جز به زشتی بین ما لا برملا  
نا مبارک چهره‌هایی با شرور

حافظان انسان ملک باشد نهان  
آن زمان تنها بماند برملا

رو به پایانی به دور از این سرا  
را کند ترکی روان جانب بقا

بیعتی کردندشان با آن همام  
سهم ما از این حکومت برملا  
درحکومت با تو بر مردم تمام  
یاوری هستی هان یاری مرا  
در برابر سخت ایامی زوال

حاضری ناظر هم او در بین ما  
همنشین دل همچو ابری روی سر  
گر نهان دل هان بداند او نکو  
خود مهیا توشه ای انبارها  
در بروجی سخت محکم لا فراغ  
با شما هر لحظه هر جا پیش رو  
مرگ می آید سراغت ناگهان  
خالقت را یاد کن ای مرد پاک  
هر وجودی مرگ دارد رو فنا

بی اثر در کار نیکی ها تو را  
دور از هر نا سپاسی زشت رو  
می ستایند شان به نیکی ها تو را  
دور از هر نا سپاسی ارجمند  
تحت فرمان خالق یکتا دلا

با گذر ایام عمر آدم دلا  
این جهان فانی سرایی تنگ جا

## حکمت ۲۰۲

### واقع نگری

با زبیری طلحه وارد بر امام  
این چنین گفتند ای مولای ما  
ما شریکان تو باشیم ای امام  
این چنین لا یاوری همراه ما  
هر زمان ما ناتوان در مانده حال

## حکمت ۲۰۳

### پارسایی با یاد مرگ

در تمامی حال ترسید از خدا  
از رگی گردن به ما نزدیک تر  
هر سخن را بشنود بی گفتگو  
ناگهانی مرگ آید بین ما  
هر کجا باشید مرگ آید سراغ  
لا فرار از مرگ دریابد هم او  
گر فراموش او شما را یار هان  
هر زمانی برحذر از نفس خاک  
لم یلد یولد خدا باشد خدا

## حکمت ۲۰۴

### بی توجهی به سپاسگذاری

نا سپاسی از طرف مردم دلا  
تا توانی نیک باشی نیکجو  
بیش افرادی بباشد بین ما  
با ستایش اندک آنان سودمند  
هر زمانی شکر نعمت را ادا

## حکمت ۲۰۵

### ظرف علم

پیر شود از محتوایی بر ملا  
بی کران محدود لا اندیشه را  
با چنین اندیشه هایی رستگار

غیر ظرف علمی تمامی ظرف ها  
ظرف علمی وسعتی دارد دلا  
ثروتی داری به ظرف علم آشکار

## حکمت ۲۰۶

### حلم و بردباری

پیشه کن جانا که محصولش وفا  
حسن پاداشی که پشتیان تو را  
کن صبور ی حلم پشتیان تو را

تا توانی بردباری حلم را  
مزد هر یک ویژگی دارد دلا  
در برابر کاذبانی جهل ها

## حکمت ۲۰۷

### هماندی با خوبان

پیشه صبری را گزین کن اختیار  
با همانندی و هم سویی کمی  
گر چه با ما دور از ما جلوه ها

نیستی جانا اگر چه بردبار  
کمتر افرادی است ما بین آدمی  
با صبوران همنشینی بین ما

## حکمت ۲۰۸

### خود سازی

در زیان هر کس که غافل از کتاب  
در تمامی لحظه ترسد از خدا  
در صراطی گام آگاهی دلا  
دانش آموزد که باشد جاودان  
هر که بشناسد خودی را با خدا

می برد سودی هر آن کس خود حساب  
ایمن آن فردی بباشد بین ما  
عبرت آموزان بگیرند پند را  
هر که فهمد رو به آگاهی روان  
خود شناسی ابتدا کاری دلا

## حکمت ۲۰۹

### ظهور حضرت مهدی

چون شتر مادینه بد خو بر ملا  
مهربان گاهی به فرزندش نگاه  
منجی عالم در جهان رویت همان  
وارثان دنیا که منجی بین ما

روی آور این جهان فانی به ما  
سرکشی ها رویتی گاهی به گاه  
روز آید با گذر ایام هان  
آن حکومت وعده امضا از خدا

هر حکومت دوره خود را چون که طی  
تکیه بر مسند حکومت ها بدان  
بین خلقی حکم اجرا آشکار  
تحت فرمان آن خدایی مهربان

دامنی همت کمر زن لا غمین  
از خدا ترسی نه از خود دیگران  
تحت فرمان با هراسی هر دمی  
رو به پایان زندگی دارد به فر  
در درستی گام بردارد همی

چون نگهدارنده باشد ای رهی  
بذله گو بس بی خرد در بین مان  
مایه پیروزی بباشد بین ما  
هر کجا باشد ادایی حکم را  
بی نیاز آن کس که دوری از هوا  
با خطا دیدی کند اندیشه ها  
در درون آتش بیفتد چون گناه  
با مصیبت روز و شب دوری از آن  
رو به نابودی روان نا پایدار  
ترک هر یک آرزو دور از هوا  
تحت فرمان آرزویی ای رها  
آبرو را با تجارب حفظ ها  
تا توانی دوست گیری کن همان  
آن توانایی ندارندشان بدان  
آن شکیبایی ندارند هرز جان

ای بشر خاکی تغافل تا به کی  
آن زمانی می رسد موعود هان  
در جهانی یک حکومت پایدار  
پایگاه علمی به قرآن زنده جان

## حکمت ۲۱۰

### الگوی پرهیزگاری

همچو انسانی که والا در زمین  
هر زمان آماده کاری باش هان  
دم غنیمت سعی کن کوشا همی  
این سرا فانی جهانی در گذر  
عاقبت اندیش باشد آن کسی

## حکمت ۲۱۱

### ارزش اخلاقی

آبرو را حفظ با بخشندگی  
با شکیبایی ببندی آن زبان  
خود زکاتی عفو باشد ای رها  
هر خیانت کار را کیفر دلا  
مشورت چشمی هدایت بر ملا  
هر کسی حس بی نیازی را دلا  
رو به آن جانب خطر افتد به چاه  
با شکیبایی کنی پیکار هان  
هر که بی تابی کند در روزگار  
بی نیازی برتریش آن دلا  
ای بسا عقلی اسارت با هوا  
رمز پیروزی بشر را ای رها  
دوستی نوعی ز خویشی فرض هان  
از کسانی دور باشی هر زمان  
اعتمادی لا به افرادی همان

## حکمت ۲۱۲

### آفت عقل

از حسادت خودپسندی دور دار  
چون که حاسد خودپسندی بر ملا

عقل را آفت بسی ای هوشیار  
از حسادت عقل دوری کن دلا

## حکمت ۲۱۳

### تحمل مشکلات

با فرو بستن به تلخی چشم را  
رنج هایی چون که خشنودی تو را  
کنترل چشمش کند از این و آن

آن زمان خشنود باشی ای رها  
چشم را راندی به هر خاشاک ها  
آن کسی خشنود باشد در جهان

## حکمت ۲۱۴

### کامیابی و نرم خویی

سبز و خرم با طراوت بین ما  
آن کسی دارد حیایی جلوه شرم  
میوه هایش توشه تقوا چون بهار  
تحت فرمان خالق باشد دلا

چون درختی شخصیت باشد دلا  
شخصیت همچون درخت بی عیب و نرم  
بس فراوان برگ و شاخس آبدار  
نرمخو آن کس فروتن بین ما

## حکمت ۲۱۵

### آفت اندیشه

یک حقیقت شاهدهی عینی نه لاف  
ای بشر خاکی به جانب ائتلاف

فکر را آفت که باشد اختلاف  
رو به نابودی جهان با اختلاف

## حکمت ۲۱۶

### تعدی گری

از تعدی کارهایی رو نما  
چون عیان قدرت تجاوز کار هان  
تحت فرمان یک خدای بندگی  
دور از این آن که در گیران نان  
لم یلد یولد بباشد مهربان

کمتر افرادی کند دوری دلا  
بس چه افرادی تعدی در جهان  
کمتر افرادی به معنا زندگی  
می رسد روزی ز خالق مهربان  
آن کسی را بندگی کن در جهان



## حکمت ۲۱۷

### روزگار دگرگون

شخصیت را گوهری باشد دلا  
با دگرگون روزگاری ای رها  
چون قوی عزمی چو فولادین دلا

## حکمت ۲۱۸

### آفت دوستی

دوستی را آفتی باشد دلا  
برحذر از آفتی مردم گریز  
ای بشر خاکی چه دارد این جهان

## حکمت ۲۱۹

### آفت اندیشه با آرزوهای طولانی

زیر برق آرزوهای دلا  
فکر را آفت بسی با آرزو

## حکمت ۲۲۰

### قضاوت بین آدمی

داوری ها با گمان اندیشه ها  
با یقین افراد دوری از خطا

## حکمت ۲۲۱

### آینده ستمکاران

پایه نظمی آن زمان محکم دلا  
ظلم هایی می کنی بر بندگان  
توشه ای حاصل تو را ای بدترین  
روز رستاخیز را یادی کنی  
هر بدی را کیفری باشد دلا

## حکمت ۲۲۲

### بی اعتنایی به بدی بدکاران

بی خبر ما بین خلقی جلوه ای

چون نگینی صاف رخشان پر بها  
آدمی سنگی است زیرین آسیا  
شخصیت را حفظ حافظ ربا

از حسادت آفتی پرهیز ها  
آدمی در گیر این دنیای حیز  
بهر دنیایی که دون در گیر آن

ذبح گاه اندیشه هایی بر ملا  
آرزو کوتاه باید ای نکو

از عدالت دور باشد ای رها  
با گمان ما داوری وی را دلا

با عدالت اجتماعی آشنا  
در سرا فانی جهانی هرز جان  
از قبل ظلمی که کردی در زمین  
با کدامین توشه ای شادی کنی  
تا زمان باقی به دور از هر بلا

گاه گاه پوشی دو چشمانت همی

گاه اوقاتی بزرگی را عیان  
بر بدی ها چشم پوشی گر غمین

آن چنان پوشش که خوبی بر ملا  
جامه ای پوشی دلا دور از بلا

همچو کوهی می شوی با استوار  
با عدالت باش منصف بین کار  
نعمتی بخشی ثوابش بی زوال  
با فروتن خلق گیتی بین مان  
دخل را خرجی کنی بی گفت و گوی  
دشمنان را بشکنی نابود هان  
آدمی را بهترین نعمت سزد  
بین خلق انصاف دارد عدل و داد

از سلامت نفس خود غافل چه کار

جای بس افسوس خواری بر ملا  
دور از خواری به دور از هر چه خوار

اعترافی با زبان ای آشنا  
تحت فرمان کردگاری کن سجود  
با عمل اعضا وجودت رستگار

چشم پوشی بی خبر از این و آن  
از بزرگی کارها باشد همین

### حکمت ۲۲۳

#### حیا و عیب پوشی

با حیا دانش لباسی عیب را  
جزوی از ایمانمان باشد حیا

### حکمت ۲۲۴

#### ارزش های اخلاقی

با سکوتی دست یابی بر وقار  
دوست داری دوستانت بی شمار  
منزلت انسان زمانی رو کمال  
نعمتی کامل بشر را آن زمان  
آن زمان ثابت بزرگی سروری  
با روش علمی عدالت بین مان  
با شکلیا در برابر بی خرد  
یار انسان آن زمانی ازدیاد

### حکمت ۲۲۵

#### حسادت و بیماری

بس شگفتا از حسودان روزگار

### حکمت ۲۲۶

#### طمع ورزی

هر طمع کاری زبون در بین ما  
ای بشر خاکی گلی همراه خار

### حکمت ۲۲۷

#### ارکان ایمان

بامعارف قلب ایمان بر ملا  
باعمل اعضا جوارح هر وجود  
رکن ایمان با عمل شد استوار

## حکمت ۲۲۸

### ضد ارزش و ارزش

بر قضایی خشم گیرد زیر خاک  
بهر دنیا جیفه ای خود را هلاک  
از خدایش گاه گه بس بنده ای  
خم برابر بنده ای باشد همی  
دو سوم دینش رها از کف همان  
گر چه قرآن خوان درون آتش همی  
قعر آتش دوزخین افتد همان  
در گرفتاری بلا در گیر جان  
تا جهان باقی چه محزون هر دمی  
دور لا از حرص جانش ای نگار  
لا رفاه آرامشی در گیر از  
بهر دنیایی چنین افسرده جان

هر که از دنیا شود اندوهناک  
کس غضبناک از قضا ای مرد پاک  
هر مصیبت دیده ای را شکوه ای  
با فروتن هر که خاطر ثروتی  
دین خود را می دهد از دست هان  
با کلام الله بازی هر کسی  
در برابر آتشی سوزنده جان  
حب دنیا هر که را در قلب هان  
آن چنان محزون جدا لا از غمی  
دومی آن هان حریصی اختیار  
ســـــومی آن آرزو دارد دراز  
ای بشر خاکی چه دارد این جهان

## حکمت ۲۲۹

### خوش خلقی و قناعت ورزی

کن دلا ما بین خلقی سروری  
آن زمانی خلق نیکی برملا  
فارغ از این آن گرفتاری بلا

دولتی خواهی قناعت پیشه ای  
نعمتی کافی فراوان بس تو را  
با قناعت ارزشی یابی دلا

## حکمت ۲۳۰

### راه به دست آوردن روزی

کن شراکت با هم ایشان سال ها  
روزگاری خوش هم او را مردمان  
آن زمانی سازگاری ها عیان

روی آور هر که را روزی دلا  
هر یکی لایق سزاواری همان  
آدمی شایسته باشد در جهان

## حکمت ۲۳۱

### توصیف احسان و عدل

تحت فرمان خالقی بس مهربان  
بخشش هم احسان که نعمت از خدا

ای که احسان می کنی بر این و آن  
عدل همان انصاف باشد ای رها

## حکمت ۲۳۲

### انفاق کردن

دست ما کوتاه از بخشش دلا  
منتظر پاداش از دستی بلند

با همین دستی هبه کن غیر را  
آن کسی باشد ببخشد ارجمند

## حکمت ۲۳۳

### دوری از آغاز جنگ

بر حذر از جنگ این آن دیگران  
کن پذیرش جنگ را با افتخار  
هر که جنگی را کند آغاز هان  
بردبار هر کس که پیروزی از آن

گر تو را دعوت به جنگیدن همان  
عزم جزمی کن که دشمن بی قرار  
او تعدی گر بباشد بین مان  
چون شکست خورده تجاوز کار هان

## حکمت ۲۳۴

### تفاوت خلقی بین زن و مرد

برخی از نیکوترین خو خُلق زن  
چون که رویت از ذکوران ای رها  
ترس و کبری بخل باشد دلپسند  
هر زمانی زن تکبر برملا  
گر بخیلی را کند زن آشکار  
چون که ترسان زن بباشد بین مان  
از زیان هر چیز گیرد فاصله  
ویژگی هر آدمی شد آشکار

بین هر یک اجتماعی انجمن  
خوش نباشد بس به زشتی برملا  
از زنانی پاک دامن ارجمند  
از حریمش غیر محرم دورها  
مال خود شویش کند حفظ ای نگار  
آبرو را حفظ تا دور از زیان  
تا به دور از هر چه حادث باطله  
خُلق مردان با زنان هم سونه یار

## حکمت ۲۳۵

### خردمندی

عقل آن باشد به نظمی استوار  
کارهایش هر یکی با نظم هان  
با چنین اوصاف جانا جاهلان  
اعترافی با معرف عاقلان

جای خود هر چیز باشد برقرار  
نظم دارد چون وجودش در جهان  
را شناساندم چه برهان به از آن  
جاهلان را هم شناساندم همان

## حکمت ۲۳۶

### زشتی دنیای حرام

می خورم سوگند بر خالق جهان  
آن چنان آلوده با انواع حرام  
این جهان در دیدگانم پست تر  
دست بیماری جذامی رویتی  
جیفه دنیایی ندارد ارزشی

این جهان فانی شما آلوده جان  
پندها گویم شما را یک کلام  
پست تر از استخوان خوکی نه فر  
این چه فر دارد نجس باشد همی  
بهر آن جانا که خلقی را کشی

## حکمت ۲۳۷

### درجه عبادت

با امیدی عده ای از بندگان  
عده ای دیگر به خاطر ترس جان  
بهترین مردم بدان در بین مان  
آدمی با همنشینی ها قرین  
آری ای انسان خاکی در جهان

همچو بازرگان خدا را عید هان  
خالقی را عید چو نان بردگان  
آن کسی باشد که از آزادگان  
از خدا آن چیز خواهد بهترین  
رتبه بندی شد عبادت بندگان

## حکمت ۲۳۸

### دشواری های تشکیل خانوادگی

زندگانی درد سسر دارد دلا  
چاره ای لا هر کسی در آزمون  
زندگانی دخل دارد خرج ها  
این جهان با زرق و برق زندگی  
با کدامین جلوه آرامش دلا  
با درایت عقل باید زندگی

زحمتش بیش از رفاهش برملا  
دست و پایی می زند دور از زبون  
کمتر افرادی دیونش را ادا  
زندگانی آنچنان لا زندگی  
بار مسئولیتی هر یک ادا  
دخل و خرجی را رعایت زندگی

## حکمت ۲۳۹

### سخن چینی

تن به سستی از کسی رویت دلا  
پیروی از هر سخن چین برملا  
رو به نابودی تمامی کاینات  
از سخن چین هرزه گویان باش دور

پایمالی حق خود با غیر را  
دوستی ها رو به نابودی دلا  
هر وجودی مرگ دارد در حیات  
تا تو را آرامشی باشد سرور

کایناتی رو به نابودی دلا

#### حکمت ۲۴۰

##### غصب و ویرانی

سنگ غصبی در بنا یک خانه ای  
با حرامی لقمه هایی آشکار  
این جهان خاکی ندارد اعتبار  
آن چنان زی بعد رفتن از جهان  
از جهانی آن ذخیرت توشه را  
از ستم کاری حسادت کینه ای

#### حکمت ۲۴۱

##### آینده دردناک ستمکاران

روزگاری می رسد سختی عیان  
در برابر هر ستمکاری بدان  
نامه اعمالی و کیفر هر که را  
روز رستاخیز رویت بین مان

#### حکمت ۲۴۲

##### جایگاه ترس از خدا

از خداوندی بترس هر چند کم  
پرده ای حایل میان خود با خدا  
حاضری ناظر خدا باشد خدا  
هر زمانی یاد خالق کن دلا

#### حکمت ۲۴۳

##### روش صحیح پاسخگویی

هر سوالی را جوابی آشکار  
گر همانندی جوابی بیش مان

#### حکمت ۲۴۴

##### مسئولیت های نعمت الهی

هر که کوتاهی کند حق لا ادا

دم غنیمت لحظه هایی با خدا

مایه ویرانی شود پرهیز همی  
پیکرت تا کی بماند پایدار  
کرم ابریشم مباحش ای هوشیار  
نام نیکویت بماند جاودان  
در سرا باقی جهانی برملا  
دور شو جانا تو هم یک بنده ای

روز کیفر انتقام از این و آن  
بس چه محرومین و مظلومی همان  
آن زمان آگه تمامی خلق ها  
حق و باطل ها ز هم دوری همان

بین ما مخلوق خالق شد حکم  
گر چه نازک چون حریری برملا  
دور از ما گر چه اقرب بین ما  
شکر نعمت را ادا او را ثنا

با کلیدی بسته دربی باز یار  
پاسخی پنهان میان پاسخ همان

رو به افلاسی هلاکت بین ما

حق نعمت خالق را کن ادا

#### حکمت ۲۴۵

کنترل هوا پرستی

ای که دانایی توانا بین ما  
کاستی گیرد هوا نفس آن زمان

#### حکمت ۲۴۶

پشت کردن به نعمت

سعی کن از کف برون لا نعمتی  
همچو جوئی آب نعمت در گذر

#### حکمت ۲۴۷

سخاوت

قوم و خویشی را محبت لا دلا  
تا توانی بخششی بر این و آن

#### حکمت ۲۴۸

تقویت خوش بینی

بر گمان نیکان که خوشبین بین ما  
ای گمان نیکان که خوشبین در جهان

#### حکمت ۲۴۹

اعمال نیکو

بهترین اعمال آن باشد دلا  
رو به اتمای تمامی کارها

#### حکمت ۲۵۰

خداشناسی در حوادث روزگار

رو به سستی عزم و جزمی بس قوی  
بس چه تصمیمی میان خلقی شکست  
در مصیبت با زلال آبی دلا  
چون شتر بیگانه دوری از چرا  
تا به مقصد بی نهایت راه ها

تا فزونی بر ملا نعمت تو را

کنترل نفسی کنی دور از هوا  
با توانایی بشر دور از هوا

قدر نعمت را بدان افزون همی  
دم غنیمت بهر مند از روز فر

بخششی را باشدش در بین ما  
مردمانی کن محبت بی کران

کن دلا تصدیق دینی را ادا  
بین خلقی از گمان بد دور هان

گر چه راضی لا بکوشی سعی ها  
گر چه بی رغبت عمل هر کار را

بس گره هایی به سختی باز همی  
انتهای تصمیم بازی بازگشت  
از درون دل تلخ کامی را زدا  
از چراگاهی که هر یک آشنا  
آن صراطی بهترین جانب خدا

## حکمت ۲۵۱

### تلخی و شیرینی دنیا و آخرت

رو به پایان تلخ کامی این سرا  
این سرا دنیای شیرین با حرام  
ای بشر خاکی فرار از این جهان  
رو به پایان این جهان فانی دلا

مایه شیرینی سرا دیگر دلا  
مایه تلخی آخرت دنیای خام  
توشه تقوایی ذخیرت ارمغان  
جای ماندن لا فرار از این سرا

## حکمت ۲۵۲

### احکام الهی

پاک سازی کن دل از شرک ای رها  
جلوه ایمانت نما در بین ما  
با نماز از کبر دوری کن دلا  
با زکات افزون چه نعمت بی کران  
آزمون اخلاص هر یک بین شان  
یاد حجی کن مراسم حج یاد  
با جهادی مسلمین را عزتی  
مؤمنین را بر معارف امرها  
قوم و خویشی با صله رحم ازدیاد  
حد شرعی بین ما اجرا دلا  
عقل سالم آن زمان دوری ز می  
دور از دزدی تحقق عقبتی  
از لواطی دور صالح بندگان  
حق احیا با گواهی ها دلا  
راستی را پیشه کن از کذب دور  
با تعامل اجتماعی یک سلام  
کار امت نظم گیرد با امام

چشم دل بینا کنی حق بر ملا  
دل ز شرکی پاک سازی از حیا  
تا فروتن خلق باشی بین ما  
او دهد روزی خدایی مهربان  
روزه باشد آزمون در بین مان  
گرد همایی مسلمین با اتحاد  
اصغری را یاد اکبر را همی  
بی خرد را نهی از منکر دلا  
با قصاصی پاسداری خون به یاد  
با عدالت اجتماعی بر ملا  
می گساری جان من ایام طی  
از زنا دوری که سالم نفس همی  
رو به افزونی در این فانی جهان  
دور از باطل حقیقت بر ملا  
هر کجایی حرمتی بینی وفور  
امنیت حاصل عیان در بین عام  
تحت فرمان رهبری والا مقام

## حکمت ۲۵۳

### روش سوگند دادن ستمگران

گر ستمکاری خورد سوگند هان

کیفری بیند عذابی درد جان



گر قسم را با دروغی یاده‌ها  
واحدی مطلق ثنایی کن زیاد  
با روش سوگند خوردن آشنا

ای بنی آدم پذیرش پند را  
کشت این دنیا ثمر حاصل تو را  
دوست داری بعد مرگت یاده‌ها

حاصلش دیوانگی دوری دلا  
بر بشر جاننا پشیمان زشت رو  
به‌نر آن باشد که از اینان فرار  
از همین افراد کن پرهیزها

از حسد حاسد کند دوری دلا

با بزرگی بین مردم بر ملا  
گر نیازی خفتگان را رفع آه  
هر صدایی بشنود خالق جهان  
لطفی از شادی بگیری از خدا  
ای بشر خاکی پذیرش پند را  
هر مصیبت تلخ کامی را زدا  
چون شتر بیگانه ای دور از چرا

کیفری بیند جزایش بر ملا  
گر خوری سوگند خالق رابه یاد  
حسن پاداشی بگیری از خدا

#### حکمت ۲۵۴

##### نفاق اقتصادی

بشنوی پندی بگویم بر شما  
خود وصی اموال خود باشی دلا  
ده چنان انجام فعل کار را

#### حکمت ۲۵۵

##### تند خویی

از جنون بشمار خویی تند را  
می شود جاننا پشیمان تند خو  
چون جنونش بین مردم آشکار  
تند خویان با جنون هم سود لا

#### حکمت ۲۵۶

##### بیماری با حسادت

تندرست آن فرد باشد بین ما

#### حکمت ۲۵۷

##### شاد کردن دیگران

ای کمیل آگاه سازی قوم را  
روزها در کار و شب ها در رفاه  
بر خدایی می خورم سوگند هان  
هر دلی را شادمان سازی دلا  
پندها جاوید ماند بین ما  
چون زلال آبی ببارد از سما  
حق و باطل دورتر از هم جدا

## حکمت ۲۵۸

### توانگری و دادن صدقه

با تصدق دادنی بر این و آن  
ای بشر خاکی رها از این جهان

گر تهی دستی بکردی حس همان  
با خدایت کن تجارت آن زمان

## حکمت ۲۵۹

### جایگاه وفا داری

لا وفا با خائنین در بین راه  
نزد خالق دشمنی را برملا  
نزد خالق با خدا هم سو همان  
آن کسی باشد میان خلق ارجمند

بی گناهی گاه باشد خود گناه  
هر که را خاین وفا داری دلا  
گر خیانت بر جنایت کار همان  
بر تعهد اجتماعی پایبند

## حکمت ۲۶۰

### دوری از مهلت های خداوندی

با گرفتاری بلایی برملا  
با ستایش مردمانی پست جاه  
بین خلقی بس خلائق سر نگون  
دم غنیمت دور از فانی سرا  
از همین حالا ذخیرت توشه را  
بهر دنیایی روان جانب به شر

ای بسا احسان پیاپی بین ما  
پرده پوشی گاه باشد خود گناه  
در جهانی هر کسی را آزمون  
بر بشر دادیم مهلت ما دلا  
ناگهانی مرگ آید بین ما  
این جهان فانی چه دارد ای بشر

## حکمت ۲۶۱

### مظلومیت امام علی

از طرف قومی مهاجم با قوا  
چون علی مولا شنید اخبار را  
رخصتی ما خود کفایت این کسان  
در برابر دشمنان ما خود کمین  
تحت فرمانت امیرالمؤمنان  
ای شما در کار خود مانید همی  
کار دیگر را کفایت لا دلا  
ظلم ها دیدند شان از حاکمان

غارتی شد شهر انباری دلا  
شد روان جانب نخیله با قوا  
مردمان همراه او گفتندشان  
این کسان را ما امیرالمؤمنین  
ایستاد ما در برابر دشمنان  
این چنین فرمود مولانا علی  
ای شما درمانده از هر کارها  
پیش از من بس رعایایی همان

از حکومت حاکمانی ظالمان  
از رعایایی که لا فرمانبران  
پیروی از راعیان در انجمن  
راعیان فرمانروا در بین مان  
اعترافی دو نفر اظهار هان  
یا امیرالمؤمنین فرمان بریم  
آنچه را خواهم نه این باشد همین  
چون نباشند تحت فرمان این کسان

### حکمت ۲۶۲

#### مشکل حق ناشناسی

گفت ای مولایمان این فهم ها  
با چنین پندار فهمی آشکار  
آنچه فهمی می شود در بین ما  
زیر پای خود تو دیدی همچنین  
چون فرو در لاک خود چون پبله ها  
حق را دیدی معارف لا همی  
اهل حق را خوب شناسی چرا  
باطلی را نیز شناسی دلا  
یار حق لا باطلی را خوار لا  
یار لا تأیید لا هم فکر لا  
مشکل حق ناشناسی داشتیم

ناله ها سر داده هر یک مردمان  
حال من نالم همین امروز هان  
حکمرانان گویا آنان که من  
یا که من محکوم این بس راعیان  
از میان بس راعیانی بین مان  
تحت فرمان هر چه خواهی آن کنیم  
گفت مولانا امیرالمؤمنین  
ما شما آنان کجا باشند شان

حارث ابن حوت آمد پیش ما  
یار اصحابی جمل گمره نه یار  
نیست جانا این چنین گمراه لا  
گفت مولانا امیرالمؤمنین  
لا نگاهی دور و بر را حارثا  
آن چنان مبهوت و سرگردان شدی  
از حقیقت دور باشی حارثا  
حق و باطل را یکی دانی چرا  
عده ای دیگر ببودند بین ما  
این کسان آنان جمل اصحاب را  
ما حقیقت را دلا نشناختیم

### حکمت ۲۶۳

#### مشکل همنشینی با قدرتمندان

مایه حسرت دیگران باشد بلا  
با بزرگان همنشینی ارجمند  
با خطرهارو برو دور از بلا

همنشینی با سلاطین ای رها  
گر چه منزلگاه باشد بس بلند  
کمتر افرادی بداند ای رها

## حکمت ۲۶۴

### نیکی به بازماندگان

هر کسی را باز مانده بس دلا  
احترامی را رعایت بین عام  
آن کسی باشد رعایت حق را  
از سرا باقی جهان دوری همان  
در تمامی لحظه با پروردگار

قوم و خویشی بین خلقی بر ملا  
نیک باشد حرمتی ای نیک نام  
با تعامل اجتماعی آشنا  
ای بشر خاکی چه دارد این جهان  
نیک باشی نام گردد ماندگار

## حکمت ۲۶۵

### درمان حکیمان

دردها درمان شود شافی خداست  
نا درستی گفته گردد بر ملا

گر حکیمان را دلا گفتار راست  
درد ها آن لحظه رویت ای رها

## حکمت ۲۶۶

### راه پاسخ دادن

شرح حالی ده که باشد ماجرا  
تا حقیقت وصف ایمان بر ملا  
در میان جمعی که حاضر لا غیاب  
دیگری آن را به خاطر حفظ ها  
می کند صید آن کسی گفتار را  
واژه را صیدی کند چون پر بها

شخص پرسید از علی المرتضا  
وصف ایمانی بکن در بین ما  
نزد من فردا بیا گویم جواب  
گر فراموشی تو را باشد دلا  
چون رمنده صید گفتاری دلا  
تیزبین باشد چو شاهین بین ما

## حکمت ۲۶۷

### کسب روزی با دوری از حریصی

فکر امروزت کنی فردا رها  
خالقی داند برایت بر ملا  
روزی ات خواهد رسید از ربا  
ترک این منزل کنی فانی سرا  
خوشدل آن باشد ذخیرت توشه را

هر کسی را باشدش روزی دلا  
می خوری اندوه روزی را دلا  
تا زمان باقی کنی عمری دلا  
فکر روزی کن ذخیرت توشه را  
هر وجودی مرگ دارد جز خدا

## حکمت ۲۶۸

### میان‌ه روی در هنگام دوستی و دشمنی

کن مدارا دوستی را دوستی  
همچنین با دشمنانی هم دلا  
روزگاری می‌رسد بس دشمنی  
همچنین روزی رسد بس دوستان  
آن چنان باید رعایت اعتدال

## حکمت ۲۶۹

### روش برخورد با دنیا

دو گروه اند مردمان در این سرا  
در پی این آن به دور از آخرت  
می‌کند انبار ثروت دنیوی  
از تهی‌دستی دلا او در امان  
از تهیدستی که خویشانش هراس  
زندگی خود را به سود دیگران  
عده‌ای دیگر فرار از این سرا  
این جهان را نعمتی بس بی‌کران  
هر که دوری از جهان فانی سرا  
می‌کند آن گونه صبحی او دلا  
گر چه دارد حاجتی درخواست لا  
شکر نعمت را ادایی هر زمان

## حکمت ۲۷۰

### حفظ اموال کعبه

از فراوانی زری زینت دلا  
خرج لشکر کن بگفتند عده‌ای  
این سخن مطرح بشد در آن زمان  
چون برسیدند از مولایمان  
آن زمان نازل قرآن شد بر نبی

فارغ از روزی که دشمن او همی  
کن مدارا دوستی را بر ملا  
دوستی را طرح با هم وفق همی  
دشمنی را آشکارا بین شان  
کم زیادی لا حقیقت رو کمال

عده‌ای در فکر دنیایی فنا  
این جهان خواهد رسد بر منزلت  
فکر دنیایی به دور از اخروی  
گر هراسان عاقبت خیری نه هان  
در امان هر چند اموالش شناس  
می‌دهد از دست رنج آور همان  
فکر فردایی کند جانب بقا  
روی آور بی‌تلاشی همچنان  
هر جهان را مالک آید جان ما  
حاضری ناظر ببیند رب را  
آنچه را در خواست رویت بین ما  
تحت فرمان خالق بی چون همان

صحبتی شد خرج باید در کجا  
زیوری زینت نخواهد کعبه‌ای  
در خلافت دومین انسان همان  
از علی پاسخ چنین دادندشان  
سهم اموالی به قسمت بود همی

بین هر تقسیم هریک سهم ها  
 سهم هر محتاج جانا برملا  
 راه بخشش صدقه ای روشن دلا  
 همچنان باقی میان هر بنده ای  
 مال خود کن و گذاری ها عیان  
 چون نبی هم ما همین برنامه لا  
 حرمتی دارد چو کامل بنده ای

دو نفر از بندگان آن روزگار  
 جریشان سرقت که صادر حکم را  
 کرده بودند سرقتی ای مردمان  
 قسمتی از مال را سرقت دلا  
 هر دو از اموال خالق کیریا  
 حکم شرعی را ببايد کرد ادا

بگذرم گر با توانایی همان  
 از چنین بس فتنه ها جانا جدا  
 مایه پیروزی شود جانا بدان  
 در برابر فتنه هایی ایستا

هر چه در محفوظ لوحی برملا  
 با سیاست در کیاست سخت گوش  
 ناتوان هر چند بنده ای رها  
 بر بشر خط خورده حایل لا دلا  
 گر چه دوران را سیاست باقوا

سهم هر یک وارثان مالی دلا  
 هر غنایم جنگ قسمت بین ما  
 خمس را هان جایگاهی برملا  
 بیت اموالی که زیور کعبه ای  
 حاضری ناظر خدایی مهربان  
 و گذاری مال خود کردش خدا  
 حفظ اموالی ضرورت کعبه ای

### حکمت ۲۷۱

#### راه درست قضاوت

این چنین راوی گواهان رستگار  
 نزد مولا حاضر آوردند دلا  
 هر دو از اموال بیت المال هان  
 برده ای بود آن که بیت المال را  
 نیست بر او حد جاری ای رها  
 دیگری را حد باید زد دلا

### حکمت ۲۷۲

#### استقامت در برداشتن کجی ها

در برابر فتنه هایی این و آن  
 بس دگرگونی پدید آید دلا  
 استقامت در تمامی حال هان  
 آن توانایی بشیر را برملا

### حکمت ۲۷۳

#### توکل بر خدا

با یقین علمی بدانید ای شما  
 گر چه هر یک بندگان پند گوش  
 وعده حتمی بین ما بی چون چرا  
 آنچه بر دانش خدایی برملا  
 با قدر حکمی قضایی شد ادا

با معارف حق باید آشنا  
 بین خلق آسوده خاطر آن زمان  
 در صراطی گام بر دارد دلا  
 از حقیقت دور گر با انجمن  
 از زیادی نعمتی حاصل دلا  
 با مراحل زندگانی ها همان  
 آن کسی باشد ثنا نعمت بسی  
 هر زمانی شکر نعمت را ادا  
 زیست دارد با قناعت مردمان  
 دست بر دارد روان جانب بقا

دور از شکی گمان و همی دلا  
 دور از جهلی علمی آشنا  
 با یقین علمی که حاصل بهر مند  
 با عمل کردی شوی هان رستگار  
 از تعلق جیفه دنیا دور هان

در میان گرداب ماند لا رها  
 در امانت مردمی خاین همان  
 بیش از سیری گلو گیری همان  
 با رقابت دست آید بین مان  
 آن چنان غمگین مصیبت بر ملا  
 بی بصیرت چشم را کوری دلا  
 هر دمی جانارسد رزقی به ما  
 در تمامی لحظه ایام ای رها

هر کسی باید شناسد حق را  
 آن زمانی می شود سودی عیان  
 کار گیرد علم را در کارها  
 هر که حق را واگذارد جان من  
 بس گرفتاری زیان عاید و را  
 آزمونی هر بشر را در جهان  
 بهر مند از این کلامی معنوی  
 در برابر بی کران نعمت خدا  
 آن کسی جاننا سعادتمند هان  
 از هر آن چیزی که تعجیلی دلا

#### حکمت ۲۷۴

##### عمل گرایی

با یقین علمی معارف آشنا  
 علم داری از جهالت دورها  
 آن زمان دانا عمل ها ارجمند  
 با یقین علمی کنی اقدام کار  
 سر بلند آن کس رها از این جهان

#### حکمت ۲۷۵

##### ضد ارزش های اخلاقی

هر که طامع رو به نابودی دلا  
 هر چه را ضامن وفاداری نه هان  
 ای بسا نوشنده آبی سیر جان  
 آنچه را ارزش بسی باشد میان  
 چون ز کف ارزش برون گردد دلا  
 آرزوها کور سازد چشم را  
 هر کسی را می رسد روزی دلا  
 از خدایی مهربان او را ثنا

## حکمت ۲۷۶

### پرهیز از نفاق و دو رویی

جلوه نیکی ها کند ای ربنا  
ظاهری باطن یکی گردد همان  
آن توانی ده کنم خدمت تو را  
همچو تاریکی نهان سازیم هان  
مطلقى دانا به هر افکارها  
آگهی از کار ما ای ربنا  
پیش این آنان رغبتی باشد همان  
اشک تمساحی بریزم عن قریب  
ظاهر آرایم فریبی هر که را  
مردمان در گیر زیبایی جفا  
با عمل زشتی درونی پاک لا  
مردمان خشنود دوری از حبیب  
مردمان راضی ز ما خالق نه هان  
از قوا نفسی شیاطین بر کنار

گر چه ظاهر در برابر دیده ها  
ده پناهی ای خدایی مهربان  
آنچه می گویم بدانی ای خدا  
گر درون افکار ما گاهی نهان  
زشت باشد از تو پنهان لا خدا  
حاضری ناظر تویی در بین ما  
ظاهر آرایم به زیبایی عیان  
همچو ماری خوش خطی ظاهر فریب  
در کمین زیبا پسندان ای خدا  
دور از ما این چه حالی ای خدا  
گرچه رغبت شد روان سویت خدا  
بین هر یک بندگان ظاهر فریب  
عرضه کالایی که بنجل بین مان  
جان پناهم باش ای پروردگار

## حکمت ۲۷۷

### سوگند امام

قادرى مطلق خدایی مهربان  
تا که روشن روز گردد آشکار  
هر حیاتی را ممات احیا همان  
چون بمیرد شب تولد روز همی  
با ذخایر توشه دنیا رستگار  
هر وجودی مرگ دارد جز خدا

او مبدل تار شب را مردمان  
روز از نو روزی از نو پایدار  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
روز روشن زاده گردد از شبی  
آن توانی ده به ما ای کردگار  
در گذر ایام هستی رو فنا

## حکمت ۲۷۸

### تداوم اعمال نیک

ارزشی دارد چو گوهر پر بها  
بر ستوه آیند خلقی همچنان

مستمر کاری که اندک ای رها  
گر چه از بسیار کاری گاه هان



آن چنان دارد چو گوهر ای رهی  
ده دلا گردی دلا راضی ز ما

واجباتی را زیان آن را رها  
چون بینی واجباتی را زیان

هر زمان آماده رفتن از سرا  
سوی منزل جایگاهی با قرار  
باشد آنجا در بهشتی جاودان  
کشت دنیایت درو اینجا دلا  
از سرا فانی گذر جانب بقا

ای که دایم می کنی اندیشه ها  
با دروغی چشم گاهی برملا  
از تغافل از خیانت ها جدا

پرده هایی از غروری برملا  
گر پذیرا پند اندک مردمان  
نرمخو با این و آن با ما شما  
پند را آفت غرور آمد شرور

بس تلاشی جاهلان را در دیار  
دور از متن اجتماع ول کار را

مستمر کاری که اندک ارزشی  
رغبتی از خود نشان در کارها

#### حکمت ۲۷۹

#### جایگاه واجب و مستحب

هر زمانی مستحبات ای رها  
مستحب را آن زمانی ترک هان

#### حکمت ۲۸۰

#### یاد قیامت و آمادگی

یاد طولانی سفر کن ای رها  
از سرا فانی جهانی کن فرار  
جایگاهی بهترین بر مؤمنان  
ای بشر خاکی به دور از هر بلا  
آن زمان خوشدل کسی شد ای رها

#### حکمت ۲۸۱

#### برتری عقل با رؤیت

همچو افکاری چو دیدن لا دلا  
همچو دیدن نیست افکاری دلا  
هر کسی را عقل باشد رهنما

#### حکمت ۲۸۲

#### آفت پند پذیری عجب

بین هر یک بندگان ما با شما  
پند گویان بی شمارند در جهان  
از غروری دور باید شد دلا  
تا توانی جان من دور از غرور

#### حکمت ۲۸۳

#### علت سقوط جامعه

ضد ارزش در جهانی آشکار  
چون که دانایان جان پرور دلا

## حکمت ۲۸۴

## نابود کننده عذرها

راه عذری بسته دانش بین مان  
علم را اخذی کند گنجی نهان

بسته راهی بر بهانه جوی هان  
ارجمند آن کس در این خاکی جهان

## حکمت ۲۸۵

## دم غنیمت

مهلتی خواهد چه اندک از خدا  
آنکه مهلت داردش فارغ از آن  
چون روان جویی جهان ای رهگذر

آن که وقتش رو به پایان ای رها  
جای بس افسوس باشد بی کران  
دم غنیمت لحظه عمری در گذر

## حکمت ۲۸۶

## اتمام خوشی ها

نرمخو با این و آن بس بندگان  
سر نوشتی را تدارک در دیار  
در بلا افتد گرفتاری بسی  
عاقبت خیری شود در بین ما  
با مدارایی تفاهم بین شان  
از تعلق جیفه دنیا دورها

خوش بر احوال آدمی در این جهان  
با کسی کاری ندارد روزگار  
می کند جانا فراهم آن کسی  
آن خوشی زیبا سرانجامی دلا  
با مروت دوستان را دشمنان  
تا توانی دور از فانی سرا

## حکمت ۲۸۷

## قضا و قدر

سخت باشد جان من ادراک را  
تا حدودی فهم آن را شرح هان  
همچو بحری دان چه پر عمقی دلا  
زحمتی دارد گرفتاری عیان  
این قدر شرحی برایت ارمغان  
جای ماندن نیست دوری کن از آن

از قدر پرسش قضایی ای رها  
این قدر شرحی دهد مولایمان  
راه تـارـیکی میبـمـا راه را  
از رموزی هان خدایی باشد آن  
علم را غیبی چه مشکل فهم آن  
ای بشر خاکی فرار از این جهان

## حکمت ۲۸۸

## نادانی و خواری

علم را از او بگیرد جهل بار

بنده ای را گر خدا خواهد که خوار

دانش از فردی چو شد جانا که دور

## حکمت ۲۸۹

### الگوی انسانیت

بین اخوان بود جانا دوستی  
 ذکر خیری از زمان دیرین دلا  
 دوستان در چشم همدیگر بزرگ  
 با پلیدی چون که دنیای حرام  
 دور بود از بارگی های شکم  
 آنچه را می یافت می کرد آرزو  
 او نمی کرد آرزوهای دراز  
 بود ساکت بیشتر ایام را  
 می گشودش چون که لب را گاه گاه  
 در میان هر یک سخنور ارجمند  
 در میان بس تشنکامانی علوم  
 جلوه گر با ظاهری بس ناتوان  
 بیشه شیری بود او غران دلا  
 با تحرک ایستا در بین مان  
 آستینش پر ز برهان بود آن  
 هر که را عذری نه او را سرزنش  
 تا که عذرش می شنیدش از خطا  
 دوری از هر شکوه ای گر دردمند  
 رو به بهبودی چو دردش التیام  
 آنچه را می گفت می کردش عمل  
 گر چه پیشی می گرفتند جان من  
 آن چنان ساکت سکوتی اختیار  
 بیشتر راغب شنیدن بود او  
 چون که کارش در دو راهی گیر هان  
 دور از آن کار می شد دیگری

خوار گردد آن زمانی فهم کور

ویژه دین را دوستانی بود همی  
 دوستان دینی اخوت بر ملا  
 جلوه گر می شد چه گویم ای بزرگ  
 بس چه بی ارزش دلا در چشم عام  
 حکم آیینی قرآن بودش حکم  
 دور از افراط تفریطی هم او  
 قرص نانی را طلب دوری ز آز  
 در میان خلق اجتماع ساکت دلا  
 تا کلامی را بیان چون مهر و ماه  
 هر کلامش شهد شیرینی چو قند  
 همچو مهری بود رخشان بر ظلوم  
 همچو یک مستضعفی ما بین مان  
 یا بیابان مار بود او ای رها  
 منطقی چون قله ایمان بود آن  
 گفتمان می کرد با قاضی همان  
 جان من می کرد دوری از تنش  
 منطقی بودش دلا عفوی و را  
 همچو کوهی بود محکم سربلند  
 گاه گاهی شکوه مطرح بین عام  
 در میان خلق اجتماع دور از حیل  
 با سخن گفتن بر او در انجمن  
 دور از مغلوب غالب رستگار  
 داشت خلوت بین خلقی نیک رو  
 آنچه با نفس اش قرین می شد بدان  
 را گزینش گر چه راغب لا همی

در تجارت کسب ما را رهنما  
ارزشی دارد اگر باشد کمی  
خلق نیکان مایه عبرت بر شما  
زیست داری دنیوی گر مینوی  
تا توانی دورتر دوری دلا

خوب و بد هر یک به روزی بر ملا  
در تمامی لحظه ها او را ثنا  
از گناهان دور دوری از بلا  
وعده خالق بود شکری واجبات  
یاد خالق را کنیم او مهربان  
توشه اعمالی ذخیرت زیر کشت  
از سرا فانی جهان دوری همان

اشعثا گویم تو را مدفون خاک  
زیر خاکی دفن گردد اشعثا  
پیشه صبری کن شکیبایی دلا  
اجر دارد گر صبوری پیشه ای  
بر تو جاری بی کران نعمت خدا  
گر صبوری اختیاری اشعثا  
بر تو جاری کیفری باشد بلا  
آن گناهی مرتکب جبران نه لا  
این بدانی آزمونی اشعثا  
پیشه صبری کن تو را پاداش ها  
پیشه صبری کن جمیلی اشعثا

خلق نیکان ارزشی دارد دلا  
کسب هریک از مهارت زندگی  
بهتر از آن است هریک را رها  
ای که انسانی رها از دنیوی  
از تعلق جیفه دنیایی رها

#### حکمت ۲۹۰

##### مسئولیت نعمت ها

هر عمل را کیفری باشد دلا  
شکر نعمت های خالق را ادا  
تحت فرمان خالق باید دلا  
گر گناهی مرتکب دور از عذاب  
ما به خاطر نعمتی بس بی کران  
خوش بر احوال آدمی نیکو سرشت  
کشت دنیا را درویی آن زمان

#### حکمت ۲۹۱

##### روش تسلیت گفتن

گر به خاطر پور خود اندوهناک  
هر وجودی مرگ دارد جز خدا  
قوم و خویشی محترم در بین ما  
نزد خالق هر مصیبت دیده ای  
گر تو را باشد صبوری اشعثا  
حسن پاداشی تو را باشد دلا  
گر صبوری لا و بی تابی تو را  
بی صبوری گر کنی کاری خطا  
مایه شادی بود فرزندان تو را  
گر چه مرگش مایه اندوهی تو را  
رحمت از خالق رسد بر ما دلا

## حکمت ۲۹۲

### بی تابی در عزای پیمبر

گر شکیبایی نکو باشد دلا  
از جهانی رخت بستی ای نبی  
بس چه سنگین شد عزایت بین ما  
با چنین اندوهناکی ماچه کار  
پیش و پس هر یک مصایب بی بها  
در نبودت ای نبی ما را عزا  
مرگ دارد هر وجودی در جهان  
یاد خوبان در جهانی ماندگار

## حکمت ۲۹۳

### دوری از احمق

همنشین با بی خرد لا ای رها  
زشتکاری بی خرد زیبا نما  
بی خرد را آرزو باشد دلا  
دوست دارد بی خرد تو نیز هان  
دور از خوبی به جانب کار بد

## حکمت ۲۹۴

### فاصله بین شرق و غرب

هر چه را اندازه ای باشد دلا  
در نظر روزی که خورشیدی روان  
هر کجا را جلوه گر ناظر خدا

## حکمت ۲۹۵

### راه شناخت دوستان و دشمنان

سه گروه اند دوستانت ای رها  
دوستانت آن بباشد بین ما  
دوستان دوستانت ای رها  
این کسان آنان تو را باشند دوست

آن چنان غمگین عزایت برملا  
جای ماندن نیست باید رفت همی  
گر چه بی تابی پسندی لا دلا  
یاد مرگی محترم شد آشکار  
بس چه ناچیز اند در هستی دلا  
ما عزاداری کنیم ای پیر ما  
نام نیکو جاودان در بین مان  
همچو مهری ماه گردد آشکار

تا توانی دور شو خود را بپا  
آن زمانی بین خوبان برملا  
هر کسی مانند او بی برملا  
مثل او باشی به دور از این و آن  
رهنمون گردی که باشی بی خرد

شرق و غربی را مسافت برملا  
در تردد رفتنی پنهان عیان  
گر چه با هم روز و شب از هم جدا

دشمنانت نیز سه باشد دلا  
با تو طرح دوستی را برملا  
دشمنی با دشمنانت برملا  
دوستانی دوستان همراه اوست

با تو با هر دوستانت وفق لا  
با تو هر کس دشمنی ناحق دلا  
همنشینی با محیان هر زمان

یاد روزی کن که از دشمن جدا  
بر بدن خود هان فرو کاری هبا  
در شکم خود هان فرو نه دیگری  
چون که بینم ضد خود کوشی همان

اندکی عبرت پذیران بین ما  
پند گیران کم چه اندک بین مان

کنترل گر لا گناهی بر ملا  
چاره ای اندیشه کن دوری ز آه  
جان من باشد ستمکاری همی  
دور از تقوا که تقوا خود جمیل  
دور از هر دشمنی دشمن نما  
شکر نعمت را ادا بالحظه ها

آنچه بین من خدایی ناروا  
تا دو رکعت رخصتی بر من همان  
عاقبت خیری براریم بر ملا  
کشت دنیایی براریم همچو گنج  
خالقت را کن ثنایی بی نیاز

دشمنانت آن کسی باشد دلا  
دشمنانت دوستان دشمن تو را  
تا توانی بر حذر از دشمنان

#### حکمت ۲۹۶

##### پرهیز از دشمنی

ضد خود کوشی زیان بینی دلا  
همچو آن شخصی نباشی نیزه را  
جنب خود او را کشد با نیزه ای  
بر حذر از دشمنی تا می توان

#### حکمت ۲۹۷

##### عبرت گرفتن

بس فراوان عبرتی باشد دلا  
بس فراوان پند گوینان در جهان

#### حکمت ۲۹۸

##### میانه روی در دشمنی

حد باشد دشمنی را ای رها  
مرتکب کاری خطا گردد گناه  
هر که کوتاهی کند در دشمنی  
دشمنی هر کس که باشد بی دلیل  
مقتی دوران کسی باشد دلا  
ای که با تقوا گذر ایام را

#### حکمت ۲۹۹

##### در نگرانی نماز خواندن

مرتکب اعمال کاری ای رها  
مهلتی خواهم ز خالق مهربان  
عافیت را از خدا خواهم دلا  
گر چنین باشد رها از درد و رنج  
دم غنیمت ای بشر خاکی نماز

او غنی محتاج ما ای مردمان

### حکمت ۳۰۰

#### روزی بندگان خدا

بی نهایت خلق گیتی بین مان  
گر چه ما او را نه رویت مردمان  
هر چه در گیتی به رویت از خدا  
ای بشر خاکی رها از این جهان

### حکمت ۳۰۱

#### احتیاط در فرستادن پیک

عقل را پیمانه ای گویا بیان  
ای که نجوا می کنی در بین مان  
هر ظروفی پر به جز ظرف علم هان

### حکمت ۳۰۲

#### انسان و دعا

درد داری دردمندی بین ما  
کن دعایی تا که حاجت ها قبول  
در امان لا هر بشر خاکی دلا  
هر کسی را آزمونی در جهان  
آن زمان آذین به زیور این جهان  
ای بشر خاکی فرار از این جهان

### حکمت ۳۰۳

#### ارزش دنیا دوستی

مردمان فرزند دنیای اند دلا  
چون که مادر شد طبیعت در جهان  
حب دنیا گر چه باشد خود خطا  
بعد دنیا با معارف ای رها  
ارزشی دارد جهان ای مردمان  
آن زمان نابود این فانی سرا

لم یلد یولد خدایی مهربان

روزیی دارد ز خالق مهربان  
حاضری ناظر نهانی خود عیان  
هر یکی روزی خوران مخلوق را  
از سرا فانی به جانب آسمان

نامه اعمالت به قلبت ثبت هان  
نامه ات گویا به شیرینی بیان  
با بصیرت دل فرار از این جهان

دست ها بالا بخواهی از خدا  
از خدا خواهی شفاعت با رسول  
عزم جزمی کن خدایت را ثنا  
بازری زوری و فرزندی همان  
از پلیدی خبث تن دوری همان  
تا به آن وادی رسی فرخنده جان

هیچ کس را سرزنش لا بین ما  
دوستی دنیا چو مادر ای جوان  
همچو مادر مهربان نسبت به ما  
کالبد باشد برای روح ها  
روح ها در کالبد رویت همان  
از اسارت کالبد روحی جدا

تحت فرمان خالقى باشد و دود  
آنچه فانی لا هم او باشد خدا  
آن چنان زی رخت بندی از جهان

#### حکمت ۳۰۴

##### پاسخ دادن به درخواست ها

گر چه باشد بی نیازی از خدا  
مستحق را لا کند احسان چو میغ  
بس تأسف چون بخیلی برملا  
خالقی بخشد تو را بخشی همان  
سر بلند گردد چو بخشد هر که را  
یاد خالق کن خدایت مهربان

روی آور هر که بر ما ای رها  
هر که از یاری محتاجی دریغ  
توده ابری بارشی دارد دلا  
بخششی کن بر خدا ای مردمان  
ارجمند آن کس به بخشیدن دلا  
دستگیری کن کمک حال این و آن

#### حکمت ۳۰۵

##### ترک زنا با غیرت

نفس را کن پاک دانایی تو را  
از حرامی دور گردی لا وبال  
آن کسی رسوا رعایت لا دلا  
فکر فردایی کنی کیفر تو را  
از بدی دوری که خوبی برملا

هر که غیرتمند هرگز لا زنا  
در صراطی گام برداری حلال  
کیفری دارد به روزی برملا  
از پلیدی خبث تن باید جدا  
خوب و بد را کیفری باشد دلا

#### حکمت ۳۰۶

##### نگهداری اجل

هر کسی را سرنوشتی بی علل  
با اجل هر آدمی فانی نه لا  
آدمی جاوید با هستی ممات

خوب باشد همان نگهبان خود اجل  
با قضا ما را قدر باشد دلا  
گر حیاتی را مماتی با حیات

#### حکمت ۳۰۷

##### ملل غارت شده

هر که غارت مال شد خوابش چه کار  
آن که مالش گشت غارت بین مان

خواب دارد آدمی بس داغدار  
لحظه ای خوابی ندارد مردمان



## حکمت ۳۰۸

## دوستی با پدر

یا پدر خویشان خویشان مردمان  
می کند احیا که پیوندی عیان  
ارزشی دارد جهانی ای رها  
اندکی از مردمان پیوند همی

دوستی ما بین هر یک مادران  
وصلتی را بین فرزندانشان  
دوستی با قوم و خویشی بین ما  
بین ما باشد رفاقت دوستی

## حکمت ۳۰۹

## گمان مومن

از گمان بردن به مؤمن دور یار  
جامه تقوایی بیوشد با خدا  
می کند پرهیز تا دور از گمان

با زبان مؤمن حقایق آشکار  
هر که ایمانش هویدا بین ما  
از تعلق جیفه دنیا این کسان

## حکمت ۳۱۰

## وعده های الهی

با فرایض مستحب را کن ادا  
واجباتی را کنی جاننا ادا  
از درونت شادمانی بر ملا  
را به جا آور تمامی لحظه ها

هر زمان شادی ز دل رویت دلا  
گر نشاطی لا گرفتاری تو را  
مستحب را آن زمانی کن ادا  
شکر نعمت بی کران نعمت خدا

## حکمت ۳۱۱

## نفرین امام

کرد درخواست از انس مطلب شنید  
یاد آور بر زبیری طلحه گر  
دور از بس فتنه هایی در جهان  
آنچه بشنیدم فراموشی دلا  
می کنم نفرین سیه رویت فروغ  
آن چنان پوشش نه دستاری دلا  
شاهدی عینی انس گشتش حقیر  
گفته کتمان شد اگر چه بر ملا

بصره شهری چون که مولایی رسید  
آنچه بشنید از نبی باری دگر  
کارها آسان شود در بین مان  
گفت بر مولا انس مولای ما  
این سخن را گفته باشی گر دروغ  
بر برص بیمار گردی مبتلا  
از نبی بودش که صحبت از غدیر  
بر هوا نفسش که غالب لا دلا

### حکمت ۳۱۲

#### روان شناسی عبادت

قلب ساکن آن زمان احیا دلا  
مستحباتی دهی انجام هان  
کن قناعت واجباتی را ادا  
حد شرعی را رعایت کن دلا

دل کنی احیا به شادی ای رها  
شادمانی روی آور هر زمان  
هر زمان گر بی نشاطی برملا  
در تمامی لحظه خالق را ثنا

### حکمت ۳۱۳

#### جامعیت قرآن مجید

از زمان ماضی و مستقبل بدان  
بس حکایت ها که دارد گفتنی  
یک بیک احکام شان صادر همان  
با عمل بر حکم قرآن جلوه ها  
سعی کن جانا عمل بر حکم آن

هر چه حادث ای رها در این جهان  
در قرآن اخبار هر یک رویتی  
هر چه قانون اجتماعی در قرآن  
زندگی زیبا بشر خاکی بپا  
هر چه در هستی علومش در قرآن

### حکمت ۳۱۴

#### برخورد با متجاوزگران

باز گردانید سنگی را همان  
داد باید جان من امداد همی  
از همان سمتی به سویش پرت هان  
درب منزل را زنند با سنگ ها

از همان جایی که سنگی پرت هان  
شر را با شر باید پاسخی  
پرت سنگی را که دشمن سویمان  
گر زنی بر درب مردم خشت را

### حکمت ۳۱۵

#### روش نویسندگی

نوک کلکی را بلند گیری همان  
روی خط بنویس زیبا حرف را  
رسم خطی را رعایت ای رها

بر مرکب لایقه ای انداز هان  
بین هر سطری خطوطی برملا  
شیوه زیبایی خطی بهتر دلا

### حکمت ۳۱۶

#### پیشوای مومنان و تبهکاران

پیشوای هر تباهی مال همی  
تحت فرمان خدمتی کن خلق را

مؤمنان را پیشوایی آن علی  
از منالی مال دوری کن دلا

جسم را از روح خالی کن همان  
متقی دوران شود بس جاودان

مسلمین را اختلاف علت چه بود  
آن نبی ختم الرسل ای مرد پاک  
آنچه از اوئی رسیدش هان به ما  
با نبی ما اختلافی لا دلا  
چون ز دریا نیل گشتند هان رها  
بین ما سازی بتی گردد عیان  
ما خدایی بت بخواهیم از شما  
مردمی نادان شما هستید همین

بر حریفانت اماما کن بیان  
هر که را دیدم مرا یاری همان  
یاد خالق کن مرا کافی خدا

جان من دلبنده من خود را بپا  
دور از فقری شوی با انجمن  
جان من فقری اگر رویت تو را  
دشمنی را عاملی باشد همان  
تا که دینت کامل آید بین ما

دور از آزار پرسیدن همان  
گیرد آموزش که دانا بین ما

ای بشر خاکی چه دارد این جهان  
هر که مولا پیشوایش شد بد آن

### حکمت ۳۱۷

#### اختلاف مسلمین

گفت بر مولا علی شخصی یهود  
روی خاکی مانده مدفون زیر خاک  
لا نبی بود اختلاف ما دلا  
علتی شد اختلافی بین ما  
ای یهودی یاد کن آن روز را  
بر نبی موسی بگفتید آن زمان  
بت پرستان را بتی باشد خدا  
گفت موسی امتش را این چنین

### حکمت ۳۱۸

#### مبارزات قطعی

با چه نیرویی شدی پیروز هان  
گفت مولانا امیرالمؤمنان  
در شکست خود که پیروزی مرا

### حکمت ۳۱۹

#### تهیدستی

در هراس ام از تهی دستی دلا  
بر خدایی بر پناهی پور من  
دین انسان را کند ناقص دلا  
عقل سرگردان شود با فقر هان  
خود بپا از فقر دوری کن دلا

### حکمت ۳۲۰

#### راه درست پرسیدن

بهر فهمیدن پرس از این و آن  
همچو دانایی است نادانی دلا

همچو نادانی است فرصت جو دلا  
تا به دانایی رسی فرخنده جان

قاطعیت رهبری باشد عیان  
تا نظر قطعی دهی هر حکم را  
تحت فرمان از امامی آن همام  
هر چه فرمانی دهد حکمش تمام  
عزل معاویه بشد امضا قبول

بشنوم این گونه مغلوب زنان  
گریه زاری می کنند بر کشته ها  
بار غم را با صبوری حمل هان  
دور شو از من به دور از ما تو فرد  
منحرف ما را کنی با حرف ها  
عزم جزمی از مصایب دور هان

راه را کج انتخابی بین ما  
منحرف هر یک شما را او همان  
رهنمون بد با هوا نفسی همان  
رهنما شیطان بشد از بس بدید  
در میان هر دام پهن افتاده رو  
وعده پیروزی شکستی شد همان  
قعر چاهی آتشی روی پا  
ماندگاری جان من در گیر نان  
در میان آتش عذاب افتادگان

هر که بی انصاف دانا بین ما  
پرسشی داری بپرس از این و آن

### حکمت ۳۲۱

#### رهبری و مشورت

فکرها را مشورت با این و آن  
حول و حوش فکر کن اندیشه ها  
فکرها را باز گویی با امام  
تحت فرمان رهبری والا مقام  
ابن عباس حکم اجرا لا عدول

### حکمت ۳۲۲

#### روحیه مردم پس از جنگ

ای شُرحبیل ای بزرگ شامیان  
چیره هر یک از زنائی بر شما  
امتناع از گریه خواهید از زنان  
گفت مولا حرب را که باز گرد  
مایه خواری مؤمنی باشی دلا  
دور شو از ما جدا از بندگان

### حکمت ۳۲۳

#### انحراف خوارج

ای خوارج وای بر حال شما  
دست این آن آلتی گشتید هان  
آدمی شیطان که گمراهی عیان  
چون که مغلوب همان نفسی شدید  
آن چنان مغرور بر هر آرزو  
در گناهی غرق اینان مردمان  
این کسان آنان درون آتش دلا  
این کسان آنان فرار از آن جهان  
شد مهیا آتشی بر این کسان

## حکمت ۳۲۴

## جایگاه خلوت

حاضری ناظر خدایی مهربان  
خلوتی باشد و یا جلوت دلا  
برحذر در خلوتی ای مردمان  
تحت فرمان خالقی باشید هان

## حکمت ۳۲۵

## اندوه عزا

با شهادت بن ابی بکری دلا  
همچو شادی شامیانی ای رها  
غیر آن لا دشمنی از دشمنان  
یک نفر کم از میان دوستان  
همچو روزی شب حقیقت باطلی  
در شهادت گر چه ما اندوهناک  
هر وجودی مرگ دارد در جهان

## حکمت ۳۲۶

## مهلت پذیرش توبه

عذرها را می پذیرد ربنای  
توبه دربی باز باشد بین مان  
یاد خالق کن تمامی لحظه ها  
ای بشر خاکی چه دارد این جهان  
تا توانی فرصتی داری دلا

## حکمت ۳۲۷

## پیروزی های کذایی

هر که مغلوب گناهی شد دلا  
با بدی پیروز هر کس جان من  
ارجمند آن فرد باشد بین مان

در تمامی لحظه هایی در جهان  
می کند او داوری در بین ما  
چون که گردد هر عمل کردی عیان  
حاضری ناظر گواهی بین مان

آن چنان اندوهگین هستیم ما  
ما که خود خشنود راضی ربنای  
یا حبیبی از حبیبان کم همان  
ضمن از دشمن نفر کم همچنان  
آشکارا بین ما گر حایلی  
شامیان شادی کنان مدفون خاک  
شادمانی ها عیان در بین مان

شصت سالی عمر داری گر بیا  
ناظری حاضر خدایی مهربان  
در گذر ایام بندی رخت را  
بهر دنیایی تلاشی غرق آن  
خود کنی اصلاح مصلح بین ما

غرق گردد با شکستی بین ما  
خرد گردد گر چه در بین انجمن  
از بدی پرهیز با خوبی عیان

### حکمت ۳۲۸

#### مسئولیت سرمایه داران

فقر را روزی ز خالق شد همی  
دست روزی گر به بخشش در جهان  
بخششی گیرد ببخشد خود حساب  
می کند جاننا سوال از مال ها  
در چه راهی صرف کردی مال را  
او ببخشد گر ببخششی خلق را

مایه داران را دلا سرمایه ای  
هیچ فقری در جهان باقی نه هان  
هر توانگرزاده ای چون کامیاب  
روزگاری می رسد خالق دلا  
ای بشر خاکی حقیقت بر ملا  
داده دستی را بگیری از خدا

### حکمت ۳۲۹

#### بی نیازی از عذر خواهی

بی نیاز از عذر خواهی ها دلا  
گر نباشد به به دور از هر چه شر  
بی نیاز از عذر خواهی بین مان

آن چنان زی در جهانی بین ما  
راستین عذری گرامی ای بشر  
ای بشر خاکی چنان زی در جهان

### حکمت ۳۳۰

#### مسئولیت نعمت ها

آن زمان حقش ادا دوری ز شر  
آن بباشد از گناهی دورها  
آفرینش هر اثر دارد ثمر  
با فراخی نعمتی دور از گناه

بی کران نعمت خدا را ای بشر  
کمترین حق خدا در عقد ما  
دور و بر را کن گناهی ای بشر  
ارجمندی خلق گیتی را نگاه

### حکمت ۳۳۱

#### بندگی با اطاعت

گر چه کوتاهی بسی از مردمان  
زیرکان شد ناتوان را ضعف ها  
تحت فرمان خالق کن زندگی

شد غنیمت طاعتی بر زیرکان  
تحت فرمان امر یزدانی دلا  
خالقی را بنده ای کن بندگی

### حکمت ۳۳۲

#### مسئولیت رهبری

پاسبانی باشدش جاننا امین  
رهنما خلقی به جانب یک خدا

حاکم اسلامی بدانی در زمین  
از طرف خالق نگهبان خلق را

## حکمت ۳۳۳

## روان شناسی مومن

غم دلا دانی نهان در سینه ای  
مؤمنان پنهان دلا شادی و غم  
همچو دریا سینه اش گسترده  
دور از هر برتری جویی ریا  
بس چه طولانی غمی بر مؤمنان  
مؤمنان را همتی باشد دلا  
آن چنان آرام ساکت بین مان  
شکر نعمت بی کرانی را ادا  
در تمامی لحظه بیداری و خواب  
با کسی کاری ندارد نرمخو  
سخت تر از سنگ خارا نفس او  
در تردد بین خلقی مؤمنان

## حکمت ۳۳۴

## آرزوها با یاد مرگ

گر یقین حاصل اجل را مردمان  
با کمی هر آرزوهای دلا  
از حیل بس فتنه هایی در جهان

## حکمت ۳۳۵

## آفت اموال

مال هر کس را شریکانی دلا  
آفتی بس مال را تهدیدها

## حکمت ۳۳۶

## وعده دادن

تا زمانی از تو چیزی لا دلا  
چون ندادی وعده ای باشی رها

شادمانی از رخی پنهان همی  
بین خلقی اجتماعی دور هم  
خوار سازد نفس خود را هر دمی  
همچو یک افتاده بینی بین ما  
اتفاق افتد صبوری پیشه هان  
ارجمندی سربلندی در خفا  
وقت خود را پر کند با کار هان  
با شکیبایی خدایی را ثنا  
عمق معنا را نظر اندیشه ناب  
بین خلقی با فروتن نیک رو  
نفس را مغلوب سازد نیکخو  
همچو خورشیدی نهان روشن روان

رویتی پایان کاری را همان  
دشمنی می کرد دوری از هوا  
دور می شد با فرار از این و آن

وارثان با حادثه همراه ما  
با مواریتی حوادث ای رها

خواستاری نیست دینی تا ادا  
بار مسئولیتی لا ای رها

### حکمت ۳۳۷

#### ضرورت عمل گرایی

همچو آن افراد تیرانداز ها  
بی عمل دعوی کنان ای مردمان

بی عمل دعوی کنانی ای رها  
در میداین جنگ باشند بی گمان

### حکمت ۳۳۸

#### درجه و انواع علوم

سعی کن جانا بگیری هر دو را  
اکتسابی علم هم سو غیر را  
چون هماهنگ هر دو علمی بین ما

علم فطری اکتسابی بین ما  
بین هر یک گر هماهنگی دلا  
سود حاصل هر کسی را ای رها

### حکمت ۳۳۹

#### حاکمیت اندیشه

قدرتی دارد که دارا بین ما  
بین همنوعان بباشد سر بلند  
ضعف اندیشی پدید آید همی  
یک سری بس آزمونی یادمان

استواری فکر با فردی دلا  
تا زمان قدرت نظرها ارجمند  
روی برتابد چو قدرت از کسی  
ای بشر خاکی چه دارد این جهان

### حکمت ۳۴۰

#### پاک دامنی و شکرگذاری

دامنی پاکیزه به از گنج هان  
با معارف بی نیازی کسب را  
شکر نعمت را ادایی هر دمی  
آبرو را حفظ گر دوری ز شر

زیوری دارد تهی دستی بدان  
زیوری دان شکر نعمت را ادا  
بر وجودت کن نظر اندیشه ای  
برتر از هستی جهانی ای بشر

### حکمت ۳۴۱

#### روز دردناک ظالم

ظالمانی بس ستمگر مردمان  
ظالمان را آن زمان ما بین عام  
زجرها دادند کیفر برملا  
هر ندا را انعکاسی با شکوه  
هر کسی مدفون خاکی زیر خشت

روز آید انتقام از این و آن  
سخت ایامی بباشد انتقام  
بس ستمگر زادگان مظلوم را  
فعل ما باشد ندا جانب به کوه  
خوب باشد خوب بد باشد چه زشت



آزمونی هر کسی را در جهان

### حکمت ۳۴۲

#### بی نیازی

نا امیدی برترین ثروت دلا  
آنچه در کف دست دیگر مردمان  
دل غنی گردان فرار از این و آن  
معرفت حاصل به بار علمی دلا  
با منال اموال دارایی دلا  
آن بها دارد امیدی بر خدا

### حکمت ۳۴۳

#### شناخت مردم

در گرو اعمال خود هر کس دلا  
وای بر روزی نهان ها آشکار  
مردمان چاره چه باشد لا رها  
هر زمان حافظ خدایی مهربان  
مردم آزاری ببینی دور و بر  
آن که در اندیشه به از دیگران  
باز می گردد ز بس اندیشه ها  
آن که بینی بین مردم استوار  
بیش افرادی دگرگون با کلام  
ضد ارزش ارزشی گردد درست  
آری ای انسان والا در زمین  
هر که دانا گوشه گیری اختیار  
علم باشد دست مردم هان چه کار

### حکمت ۳۴۴

#### دنیای فنا پذیر

از خدا ترسید جانا هر زمان  
گر چه ما را آرزو باشد دراز

هر عمل را کیفری روزی عیان

این که باشی جان من بی اعتنا  
ثروتی بینی مبدا خسته جان  
گنج معنا را طلب از دیگران  
ثروتی از کف برون همچون بها  
گر چه ما بین آدمی یک سر بها  
با توکل در تمامی لحظه ها

ضبط گردد هر کلامی گفته ها  
در گرفتاری بلایی بی قرار  
چون که آسیب اجتماعی برملا  
آن کسی را حفظ ایمان مردمان  
در بلا رنجی گرفتاری خطر  
با رضایت کم و یا خشمی همان  
گر چه ناراحت امان از دیده ها  
با نگاهی نیم ناراحت چه کار  
نظم آسیب اجتماعی با دوام  
خرد کاری جلوه گر زیبا درشت  
می رسد روزی که جاهل فر همین  
کار مردم با جهالت بر قرار  
با کدامین کار دخلی خرج یار

دم غنیمت لحظه عمرت پر گران  
ما اسیران آرزو درگیر از

گاه رویت گر بنایی ماندگار  
نیست ساکن در مساکن هان کسی  
هر چه در هستی فنا روزی دلا  
چون بدانی می رسد روزی دلا  
از چه راهی جمع باطل حق حرام  
در هم آمیزش حرامی با حلال  
نامه اعمالی که سنگین بار هان  
آن چنان غمگین روان جانب خدا  
این کسان آنان که در هر یک جهان  
این جهان خاکی چه دارد ارزشی

### حکمت ۳۴۵

#### راه پاک ماندن

نوعی از عصمت بپاشد گر کسی  
از گناهی دوردوری از گناه  
ای بشر خاکی توداری ارزشی

### حکمت ۳۴۶

#### سختی درخواست

همچو یخ جامد بپاشد آبرو  
نیک بنگر نزد آن شخصی برو  
آبرو را سعی کن جاننا دلا  
ای بشر خاکی چه خواهی از جهان  
در جهانی آزمون مخلوق را  
جزیی از ایمان حیا باشد دلا  
هر چه خواهی از خدایی خواستار

### حکمت ۳۴۷

#### جایگاه ثنا

بیش از حدی ستایش لا کسی  
کمتر از آن هم حسادت رابه یاد

مسکنی باشد گران در روزگار  
مسکنی بینی نه ساکن کس همی  
فکر فردایی کنی باقی سرا  
هر چه را گردآوری آن را رها  
مال خود یا دیگران شرمنده عام  
کیفری بیند ز خالق ذوالجلال  
با پشیمانی ندامت توأمان  
دست خالی گام بردارد دلا  
بس زیانکاری زیان باری عیان  
بهر اموالی چه حرمت ها کُشی

مرتکب کاری خطا لا هر دمی  
پاک دامن بین ما چون صبحگاه  
ترک دنیایی کنی با دانشی

با طلب قطره آب گردد ای نکو  
آبرو ریزی به ارزش خوبرو  
همچو یخ جامد حفاظت آب لا  
فکر فردایی کنی فرخنده جان  
خالقی مطلق که ناظر بین ما  
جامه تقوایی بپوشی از حیا  
آبرویت حفظ گردد رستگار

چاپلوسی را به یاد آرد همی  
مایه عجزی می شود عمری به باد

با فروتن بار معنایی عیان  
خود جهانی پاک همچون صبحگاه  
با عظافت با فروتن بین مان  
از حسادت دور عاجز لا دلا  
تا که حرمت بین خلقی برملا

خوار و کوچک بشمرد کاری خطا  
دوروبر را گاه گاهی کن نگاه  
کیفری بینی درون چاهی عیان  
در صراطی گام جانب ربنا  
تا به دور از هر گناهی با خدا  
تا چو خورشیدی شوی مه رو چو ماه  
خود بپا حافظ شود دوری ز شر  
جامه تقوایی پوشی با حیا

از عیوب دیگران پرهیزها  
تا توانی سعی کن از خود جدا  
عیب دیگر را ببیند والسلام  
هرچه از دستش رود غمگین نه لا  
بین مردم تا ستم را برملا  
کشته می گردد دلا ما بین عام  
رو به نابودی هلاکت بین ما  
در میان مرداب غرق آید همی  
بین خلقی اجتماعی روی پا  
گر گذارد جلوه بد گر گل سبد  
هر که را بیشی سخن افزون خطا

ای بشر خاکی چوخاکی باش هان  
روح معنا را نظر خود را نگاه  
جلوه گر بین اجتماعی مهرسان  
بار معنایت کنی گر برملا  
تا حدودی وصف هرچیزی روا

### حکمت ۳۴۸

#### سختی گناه

بس گنهکاری گناهی را دلا  
ای بشر خاکی به دور از هر گناه  
سخت ایامی رسد آن روز هان  
بهتر آن باشد به دور از فتنه ها  
هر زمانی یاد کن ایام را  
ای بشر خاکی به دور از هر گناه  
جلوه زیبایی تو داری ای بشر  
پاکدامن آن زمان گردی دلا

### حکمت ۳۴۹

#### الگوی انسان والا

بنگرد هر کس به عیب خود دلا  
هر کسی را عیب باشد ای رها  
هر که بیند عیب خود را بین عام  
هر که بر روزی خدا راضی دلا  
هر کسی باشد کشد شمشیر را  
با همان شمشیر بیرون از نیام  
هر که در کاری به رنجی مبتلا  
در بلا گرداب افتد آن کسی  
آن چنان زی گام بر داری دلا  
متهم آن کس قدم بر جای بد  
حد رعایت در سخن گفتن دلا

شرمگین اندک حیا او را دلا  
هر که را کمتر حیایی بر ملا  
با کمی پرهیزگاری ای رها  
در جهنم چاه آتش افتد آن  
هر که زشتی را ببیند بین ما  
احمقان در بین خلقی آشکار  
وصف کمتر ضد ارزش ارزشی  
یاد مایی کن قناعت پیشه ای  
یاد مرگی کن فراوان ای رها  
جزوی از اعمال حاسب گفته ها

### حکمت ۳۵۰

#### روان شناسی مردان ستمگر

هر ستمگر زاده‌ای را ای رها  
این کسان آنان که با ما فوق شان  
بس ستم بر زیر دستان ظالمان  
ظالمان را یار مردم این کسان  
ای بشر خاکی چه دارد این جهان

### حکمت ۳۵۱

#### امید در شدايد ایام

چون رسد سختی به پایان ای رها  
می رسد آسایش آرامش دلا  
آزمونی هر بشر را در جهان  
با هر آغازی سرانجامی دلا  
با امیدی ای بشر خاکی بدان  
حلقه آسیب اجتماعی آن زمان  
در گذر ایام سختی ها دلا

مرتکب کاری شود بیشی خطا  
گر چه با تقوا که غمگین بین ما  
مرده دل آن کس ز تقوا دورها  
مرده دل هر کس که باشد ای فلان  
مرتکب زشتی شود کاری خطا  
هر خطایی مرتکب با افتخار  
هر که را بینی عیان خاطی بسی  
با قناعت گنج یابد بنده ای  
تا رها از دنیوی فانی سرا  
گر ضروری گو کلامی را به ما

سه نشان باشد عیان در بین ما  
سرکشی ها را عیان در بین مان  
ظلم هایی را عیان ظالم زمان  
بس ستمگر زادگانی حیف نان  
سرکشی ها بهر دنیایی عیان

آشکار آید گشایش بین ما  
تنگ گردد آن زمان حلقه بلا  
با امیدی گر چه سختی ها عیان  
بگذرد ایام با شب روزها  
می روی آنجا سرا باقی جهان  
تنگ تر گردد امیدی بینمان  
پیشه صبری کن رها از این سرا

### حکمت ۳۵۲

#### میانه روی در خانه

اختصاصی لا به زن فرزندها  
حاضری ناظر خدا باشد خدا  
این کسان آنان محبان بین ما  
علتی لا تا خوری غم ایل من  
دور از ایشان چه علت غم خوری  
بنده ای باشی خدا را بندگی

بیشتر اوقات خود را ای رها  
یار محبویی اگر اینان دلا  
لا تباه اینان ز جانب ربنا  
خالقی را دشمنی گر پور و زن  
هر که با خالق بورزد دشمنی  
حد رعایت کن دلا در زندگی

### حکمت ۳۵۳

#### عیب بزرگ

عیب خود بر دیگران بینی عیان  
عیب خود در دیگران بینی چرا

یاد بردی عیب خود را ای فلان  
باشد اکبر عیب این حالت دلا

### حکمت ۳۵۴

#### تبریک گفتن در تولد

شکر نعمت خالق را حمد هان  
خالقی را کن ثنا در لحظه ها  
بس مبارک عاقبت خیری همی  
دوره ها را طی تکامل بندگی  
در مراحل زندگانی سربلند  
گر نباشی نام ماند جاودان  
گر چه مدفون زیر خاکی در حیات

این چنین گر تهنیت بر دیگران  
داده نعمت بی کران بر ما دلا  
بر بشر بادا تولد آدمی  
با امیدی در مراحل زندگی  
بین خلقی آن چنان زی ارجمند  
ای بشر خاکی چنان زی در جهان  
هر وجودی را حیاتی با ممات

### حکمت ۳۵۵

#### دوری از تجمل گرایی

برحذر از خود نمایی ها دلا  
بی نیازی جلوه آرایی چو کوه  
هر عمارت را نمایی آشکار  
با عمارت خانه هایی زر نگار  
جان من داری عیان چون زر کان

از تجمل دور باید ای رها  
این عمارت خانه هایی با شکوه  
ثروتی در دل نهان دارد چه کار  
ثروتی انبار مردم روزگار  
خود جهانی ثروتی در دل نهان

آن زمانی ارزشی دارد دلا  
جزیی از ایمان تو را باشد دلا

هر کسی را می رسد روزی بدان  
بی کران نعمت ببخشد خلق را  
بر تو بخشیدند کتمانی عیان  
روح معنایت تجلی جسم هان  
بهتر از هر یک جهان خود را نگر  
شکر نعمت را به خاطر زین سبب  
چون که باشی عبد صالح بنده ای

رو به پایان عمرها لا باشما  
هر تولد را دلا مرگی همان  
توشه راهی را فراهم گر همان  
با هدایت مشعلی راهی همی  
بازگشتی لا به دنیایی همان  
سوی یارانی عزیزانی همان  
جرعه آبی نوش از این چشمه ناب  
دور شو جانب سما از این زمین  
از کسی رویت خدا را بندگی

دام راهی می شود گاهی دلا  
می شود گاهی بلایی برملا  
اکثریت مردمانی بی قرار  
دور گردی از بلایی رستگار

عاریت دنیا سرایی رو فنا  
جلوه آراییی به تقوایی حیا

### حکمت ۳۵۶

#### روزی رسائی خدا به کائنات

از همان جایی که آید مرگ هان  
خالقی را قدرتی باشد دلا  
بنگری خود را چه نعمت بی کران  
ای بشر خاکی وجودت بس گران  
روح معنایت غنی سازی اگر  
می رسد روزی بشر با اذن رب  
کن ادایی جان من هر لحظه ای

### حکمت ۳۵۷

#### تسلیت گفتن

باشما آغاز لا مردن دلا  
هر وجودی مرگ دارد در جهان  
رخت بندد هر کسی از این جهان  
با سفر علمی تجارب پیشه ای  
این سفر را آن چنان پندار هان  
ما روان سویش گذر از این جهان  
در گذر ایام همچون جوی آب  
از سرا فانی جهان پستی همین  
زندگی زیباست زیبا زندگی

### حکمت ۳۵۸

#### مسئولیت نعمت ها

نعمتی حاصل فراوان بین ما  
گر چه آسایش رفاهی ای رها  
بس حوادث در جهانی آشکار  
از گرفتاری زمانی بر کنار

سخت تر از کوه باشد استوار  
از خدا باشد بشر را ای رها  
این جهان را آزمونی فرض هان  
ای بشر خاکی به روزی برملا

### حکمت ۳۵۹

#### خود سازی

ای اسیران آرزوها با شما  
صاحبان قدرت جهان خوف آن زمان  
با بلا تیری حوادث در هراس  
بهتر آن باشد شما ای مردمان  
نفس را از حرص عادت ها به دور  
عهده دار آن نفس خود باشیدتان  
ای بشر خاکی سرایی زر نگار  
با رعایت نفس خاکی ای رها

### حکمت ۳۶۰

#### پرهیز از بد گمانی

هر کلامی از دهانی چون برون  
از دهان این آن کلامی برملا  
نیست جایز بدگمانی ها خطا  
گفته را برداشت با نیکی کنی

### حکمت ۳۶۱

#### راه خواستن از خدا

از خدایی لم یلد یولد همی  
با درودی بر محمد مصطفی  
هر چه داری حاجتی درخواست هان  
ناظری حاضر خدایی ای زکی

مطلبی گویم عمل این پند را  
از حوادث روزگاری مردمان  
دور از عدل اجتماعی بین ناس  
نفس ها را تربیت فرخنده جان  
تا صفا قلبی میان خلقی سرور  
تا اسیران آرزو لا بین مان  
ارزشی دارد چو باشی رستگار  
در جهانی کن دخیرت توشه را

پر بها چون در غلطان گوی گون  
از گمان بد دور باید شد دلا  
با نکویی گوش کن این پند را  
از گمانی بد دلا دوری کنی

گر تو را باشد دلا در خواستی  
حاجت خود را بخواهی از خدا  
از خدا واحد که اکبر در جهان  
او بر آورده کند هر حاجتی

### حکمت ۳۶۲

#### پرهیز از درگیری

بین ما باشد دلا او فرد پاک  
از نزاعی او کند پرهیز هان

هر کسی از آبرویش بیمناک  
با جماعت خلق باشد مهربان

### حکمت ۳۶۳

#### علایم بی خردی

آن توانایی ندارد با شتاب  
فرستی یابی چه علت سست حال

بی خرد افراد جاهل بین ما  
آن کسی باشد ز فرصت ها جدا

مرتکب کاری شود گر بی حساب  
از نشانی بی خرد باشد وبال

### حکمت ۳۶۴

#### جایگاه پرسیدن

هر کسی از آبرویش بیمناک  
از نزاعی او کند پرهیز هان

علتی لا از نیامد چیزها  
از پدید آمد هر آن چیزی دلا

از هر آن چیزی پرسشی برملا  
پرسشی از این کنی از آن دلا

مایه سرگرمی تو را کافی تو را  
اتفاق حادث حقیقت بین ما

بین ما باشد دلا او فرد پاک  
با جماعت خلق باشد مهربان

### حکمت ۳۶۵

#### ارزش اخلاقی

از حوادث عبرتی گیر ای رها  
فکر دور اندیش چون آینه ای

از ادب نفسی همین بس ای رها  
آنچه بر خود می پسندی ای رها

با کسانی همنشین در بین ما  
خیر اندیشی تو را باشد تو را

جلوه آرا صاف همچون چشمه ای  
همنشین با دیگران هم سو دلا

برحذر از خود پسندی ها دلا  
عاقبت خیری تو را باشد تو را

خیر اندیشی تو را باشد تو را  
جلوه آرا صاف همچون چشمه ای

### حکمت ۳۶۶

#### تداوم و هماهنگی علم با عمل

جاودانی علم باشد یا عمل  
علم احیا با عمل کردن به آن

بین علمی با عمل ربطی دلا  
ای بشر خاکی چه خواهی از امل

حلیه دانش گوهری باشد بدان  
هر دو جاذب یکدگر را جذب ها

ای بشر خاکی چه خواهی از امل  
حلیه دانش گوهری باشد بدان



رو تکامل هر دو با هم گر همان  
با تعامل اجتماعی کارها  
آدمی را اخذ گردد بینشی

همقدم با هم وصالی بین شان  
هر سلامی را علیکی ای رها  
با عمل بر علم احیا دانشی

### حکمت ۳۶۷

#### راه برخورد با دنیا

گر حلالی رو حرامی ها همی  
خشک برگی همچو بیماری وبا  
دل کنید از آن که لذت برملا  
چون که از کالا حرامی دورها  
بهتر از جمع آوری ثروت که چند  
از متاع دنیا زیادی اخذها  
مایه آرامش رفاهش برملا  
کور دل بسیار باشد بین مان  
این جهان دنیا حرامی بین ما  
رقص رقصان دل به غمگینی همان  
مایه سرگرمی شود هر چند کم  
گر چه سرگرمی عیان در بین مان  
خلوتی در گوشه ای نابود همان  
مرگ را رویت برابر چشم همان  
حسرت آور گر چه مدفون گورها  
این جهان را بنگرد آرام جان  
توشه ای گیرد حیات حاصل همان  
بشنود جانا چه گویم بشنوی  
آن یکی خالی ز کف ثروت چه کار  
با فرا مرگی چه غمگین مردمان  
می رسد روزی که مرگ آید فرا  
بیشتر گل ها کند پژمرده جان  
مایه آرامش تو را حاصل بدان

مردمان آگاه کالا دنیوی  
این متاع دنیا حرامین لقمه ها  
دور گردید از چراگاهش دلا  
لذتش بیش از یقین باشد دلا  
از متاع دنیا حدودی بهرمنند  
آن کسی محکوم بر فقر ای رها  
بی نیاز آن کس ز دنیایی دلا  
جلوه آرا در برابر دیدگان  
عشق ورزد هر که بر فانی سرا  
دل پر از اندوه گردد آن زمان  
خانه دل رقصان شود جانا به غم  
عده ای از غم رها ای مردمان  
آن چنان گیرد گلو با بغض هان  
رگ حیاتی قطع گردد آن زمان  
این کسان مدفون آن خاکی دلا  
مؤمنی با چشم عبرت مردمان  
تا به حدی هان ضروری از جهان  
حرف دنیا را ز روی دشمنی  
گاه گوید این یکی سرمایه دار  
شادمانی گاه رویت بین مان  
روز نومیدی پریشانی دلا  
این جهان دارد چه چیزی مردمان  
تا توانی روی گردان از جهان

## حکمت ۳۶۸

## کیفر و پاداش

حسن پاداشی بگیرد جان من  
کیفری بیند عذابش بر ملا  
جامه تقوایی بپوشد پاک همی  
تا که جنت رویتی در بین ما

تحت فرمان آن کسی در انجمن  
هر که نا فرمان به احکامی دلا  
سوی جنت رهنمون گردد کمی  
دور از این عاریت دنیا دلا

## حکمت ۳۶۹

## مسخ ارزش ها

جز نشانی از قرآنی بین ما  
جز نشان اسلام نامی از قرآن  
گر چه ویرانی هدایت ها عیان  
با بنا مسجد که سازانش همین  
ساکنان مسجد زیادی با شروه  
جایگاه هر گونه خاطی ها همین  
باز گردانی به فتنه بنگری  
سوی فتنه بار دیگر رهنما  
در میان آن فتنه سرگردان چو عام  
خلق را یادی که گم در فتنه ها  
خود هدایت تا به دور از فتنه ها  
دست این آن فتنه هایی در جهان

خواهد آمد روزگاری ای رها  
هان نخواهد ماند باقی در جهان  
رو به آبادی مساجد آن زمان  
بدترین اهل زمین مسجد نشین  
گر بنا مسجد بباشد با شکوه  
فتنه را کانون باشد بدترین  
هر کسی خواهد که دور از فتنه ای  
هر که از فتنه عقب ماند دلا  
می خورم سوگند سوگندی بنام  
با صبور انسان که سرگردان دلا  
از خدا خواهیم خلقی را دلا  
از گرفتاری بلا آخر زمان

## حکمت ۳۷۰

## تقوای الهی

همدگر را سوی تقوا رهنما  
هر چه در هستی چه پنهان بر ملا  
آفرینش خلق بیهوده نه هان  
تحت فرمان کایناتی در مدار  
بی خرد سرگرم بازی ها چرا  
جلوه آرایی کند در بین ما

ای شما مردم بترسید از خدا  
آفرینش هر وجودی از خدا  
نظم دارد آفرینش هر جهان  
نیست بازی چرخ گیتی استوار  
نظم دارد هر جهان گیتی دلا  
جلوه زیبا این جهان در دیده ها

حیف باشد منتهی لا بر بقا  
جان من دارد اگر زیبا رخی  
در مقامی آن کسانی بین مان  
لحظه ها باشندشان دوری ز شر  
عاقبت خیری نصیبش شد بهشت  
تا ذخیرت آخرت باشد همی  
کمترین افراد گیتی رستگار  
در گذر ایام گیتی ای رها

هیچ عزت برتر از تقوا نه هان  
بس گرامی علم تقوایی دلا  
برتر از مسلم شرافت لا همان  
پارسایی بهترین تقوا دلا  
ای بشر خاکی به دور از هر چه از  
گنج معنا را طلب بابش که باز  
هر که راضی شد ز روزی قدر دان  
بر طرف گردد جهان را نیستی  
حد رعایت کن رفاهی برملا  
زیستی دارد نهانی گر عیان  
گرچه دشواری کلیدش با خدا  
از حسادت های این آن مردمان  
دوزخی رویت به پیرامون نگاه  
تا به آن حدی که اوصافش ددی  
هر که دور از بد رها از این جهان

جا گزین دنیا سرایی رو فنا  
باطنی زیبا به معنا ارزشی  
عده کم مغرور این دنیا نه هان  
هست جانافکر دنیایی دگر  
خوش بر احوال آدمی زیبا سرشت  
ای بشر خاکی ذخیرت توشه ای  
نظم گیتی بین مان گر استوار  
بهتر آن باشد از این عالم جدا

### حکمت ۳۷۱

#### والا ترین اخلاق

برتر از عزت چه باشد در جهان  
هیچ عزت بهتر از تقوا نه لا  
بس شرف بینی از این آن مردمان  
سنگری نیکوتر از تقوا کجا  
توبه ای لازم انابت کار ساز  
با قناعت گنج یابی بی نیاز  
می رسد روزی ز خالق مهربان  
فقر مالی با قناعت زیستی  
زندگی زیباست تا حدی دلا  
آن کسی آسوده خاطر در جهان  
رنج را مرکب چه گویم ای رها  
دور از حرصی فرار از عجب هان  
مرتکب اعمال بد با هر گناه  
آشکارا عیب باشد با بدی  
هر گناهی با بدی آغاز هان

### حکمت ۳۷۲

#### استحکام دین و دنیا

استواری دین و دنیا را بیان

جابرا پندی بگیر از گفتمان

جاهل از آموختن هان لا ابا  
هر فقیری را عنایت اخروی  
آخرت زیباست از دنیای ما  
دور از آموختن جاهل گناه  
آخرت را بس تهیدستی همی  
فارغ از دنیای دیگر ای رهی  
مستحقان را دهد نعمت بسی  
نعمتش جاوید باشد بین ما  
شکر نعمت خالق را هان بجا  
سخت ایامی بباشد خود و بال  
خوشدل افرادی به جانب حق روان

دعوتش را باشدش شاهد دلا  
در دلش افکار دعوت برملا  
دل به امیدی ببندد با خدا  
بر هم او بخشند پاداشی بدان  
با نگاه اولی دوم عیان  
در برابر منکران دارد قیام  
هر ستمگر را کلامی پست نام  
رستگاری راه را پیموده بین  
با زبان دستی و قلب ای آشنا  
جمع آورند در خود برملا

منکری را دور از دستی همان  
نیک خصلت را کند اخذی همان  
مرتکب کاری خطا گردد گناه

هر که بر علمش عمل عالم دلا  
از بخیلی دور هر بخشنده ای  
کن فراهم از جهانی توشه را  
هر زمان عالم کند علمش تباه  
بخل ورزد بی نیاز از بخششی  
می فروشد تا بگیرد توشه ای  
بی کران نعمت خدا گیرد کسی  
هر که صاحب نعمتی باشد دلا  
حق ادا باید حقوقی را ادا  
کل هستی رو به نابودی زوال  
بار اعمال هر کسی بر دوششان

### حکمت ۳۷۳

#### امر به معروف نهی از منکر

بنگرد هر کس تجاوز کار را  
دعوتی را سوی منکر ای رها  
از پایدی ها کند دوری دلا  
با زبان هر کس کند انکار آن  
برتر از آن اولی باشد همان  
هر که با شمشیر بیرون از نیام  
تا بلند آوازه بین عامی کلام  
در دلش تابیده انواری یقین  
عده ای انکار منکر را دلا  
این کسان آنان تمامی نیک را

### حکمت ۳۷۴

#### مراحل امر و نهی کردن

عده ای انکار با قلبی زبان  
این کسان را خصلتی باشد دو هان  
دیگری را حیف کردش هان تباه

می کنند انکار افکاری بیان  
این دو خصلت نیک را گم کرده هان  
از سه یک خصلت نکو اخذی نگاه  
بی زبان دستی و قلب ای مردمان  
گر تحرک بی تفاوت بین مان  
نهی از منکر حقیقت خود عیان  
نیک کاری را تمامی کن تو یاد  
بس چه پهناور که امواجش روان  
مرگ را نزدیک لا سازد همی  
هر کسی را باشدش روزی عیان  
پیش رو حاکم که ظالم بر ملا

بی کران نعمت خدا را کن تو یاد  
منکری را لا کند انکارها  
عمق اوجی اوج عمقی گردد هان

گر سبک باطل کشنده بین ما  
همچو شب روزی عیان در بین مان  
دور از باطل ز بطلانی جدا

هیچ وقت ایمن نباشی از عذاب  
هر کسی را کیفری باشد همان  
نامه اعمال هر کسی گردد عیان  
ناامید از رحمتی لا بین ما  
با امیدی رحمت حاصل بین مان

منکری را عده ای با قلب هان  
دور از اقدام با دستی زبان  
این دو خصلت نیک را کرده تباه  
عده ای انکار منکر را همان  
در میان بس زندگانی مردگان  
در برابر امر بر معروف هان  
در رهی گامی نهی باشد جهاد  
این دو چونان قطره از دریا بدان  
امر با معروف نهی از منکری  
این بدان روزی نه کاهش بین مان  
برتر از این ها بباشد حق دلا

#### حکمت ۳۷۵

##### مراحل شکست در مبارزه

با زبان دستی و قلبی کن جهاد  
هر که معروفی به قلبش لا ثنا  
واژگون قلبش شود در بین مان

#### حکمت ۳۷۶

##### سرانجام حق و باطل

بس گوارا گر چه حق سنگین دلا  
حق و باطل را سر انجامی عیان  
رهنمون هر کس به جانب حق لا

#### حکمت ۳۷۷

##### ترس از عذاب الهی

گر چه بهتر خلق همچون چشمه ناب  
تحت فرمان آن خدایی مهربان  
گر زیانکاران سعادت پیشگان  
بدترین افراد این امت دلا  
هیچ کس نومید لا جز کافران

با گذر ایام کیفر برملا  
تا چو صالح بنده باشی بنده ای  
هر مماتی را حیاتی گر ممات

ریشه در بخلی عیوبی برملا  
چون مهاری بخل ورزیدن همی  
بخل ورزی مایه آفت بین ما

ای بنی آدم خدا را کن ثنا  
گاه روزی خود روان دنبال مان  
جانبست آید سریع روزی همان  
حال را دریاب دور از غم منال  
برطرف اندوه کن دور از گناه  
سهم خودگیری ز ایامت همان  
می خوری اندوه روزی عمر را  
کس نه مانع روزیت گربنگری  
می دهد روزی خدا روزی به کاشت  
شکر نعمت را بیاید کرد ادا

همچو شب روزی بباشد ای رهی  
بامدادی خلق شد تا شامگاه  
در همان آغاز شب بر او دلا  
نوحه سر نالان چو مرغی بینوا  
گرچه شب آبستن آمد روز را  
از سرا فانی جهان جانب بقا

ای بشر خاکی بترسید از خدا  
دم غنیمت کن ذخیرت توشه ای  
در گرو مرگی تمامی کاینات

### حکمت ۳۷۸

#### اثر بخل ورزی

بین ما کانون هر عیوبی دلا  
سوی هر بد می کشاند آدمی  
برملا شد هر اثر شومی دلا

### حکمت ۳۷۹

#### پرهیز از حریص

رزق و روزی را خدا بخشد به ما  
عده ای جویای روزی از جهان  
گر سراغش را نگیری بین مان  
دم غنیمت دور از اندوه سال  
در گذر ایام عمرت را نگاه  
عمر گر باشد تو را این را بدان  
گر تو را عمری نباشد پس چرا  
می رسد روزی تو را هر لحظه ای  
آنچه تقدیر است بی کمی و کاست  
هر وجودی می خورد روزی خدا

### حکمت ۳۸۰

#### یاد مرگ

یاد مرگی کن تولد آدمی  
خلق گیتی را در عالم کن نگاه  
بس چه افرادی حسادت برملا  
حال رویت هر شبی را در عزا  
با گذر روزی شب آید بین ما  
یاد مرگی کن ببندی رخت را

### حکمت ۳۸۱

#### راز داری و کنترل زبان

بند آن هستی بگویی گر سخن  
تا زمانی هر سخن در بند ما  
همچو زر سیمی نگهداری زبان  
با سخن مطرح شود در بین مان  
کنترل شد راز داری با زبان  
نعمتی حاصل بشر را ای رها

آشکارا مطلبی بر انجمن  
حس گردد در درون هر سینه ها  
چون محافظ سر زبان آمد بدان  
طرد نعمت ای بسا جلیبی همان  
خام باید پخته گردد تا عیان  
شکر نعمت را بباید کرد ادا

### حکمت ۳۸۲

#### جایگاه سکوت

آنچه را دانی مگو در بین ما  
خالقی را یاد کن خود را نگاه  
رستخیزی را کنی یادی دلا  
بس چه والا ارزشی دارد سکوت

جهل را لا باز گویی ای رها  
عضوی از اعضای خود دور از گناه  
عضوی از اعضای خود حجت تو را  
مرگ دارد هر وجود او لا یموت

### حکمت ۳۸۳

#### سعی در اطاعت و بندگی

حاضری ناظر خدایی مهربان  
ناظری حاضر خدا باشد دلا  
از خدا ترسید دوری از گناه  
از گناهان سعی کن دوری دلا  
در زیان خسران نباشی آن زمان  
باقوا نیرو توانمندی دلا  
آن زمان گردی دلا بس ناتوان  
آن کسی جانا که حق را آشکار

خوف از خالق تو را ببند عیان  
بنگرد او در تمامی لحظه ها  
تحت فرمان خالق حق را نگاه  
تحت فرمان آن کسی باشی خدا  
غفلتی حاصل تو را دوری از آن  
خالقت را یاد کن با لحظه ها  
قدرتی داری به دور از حق همان  
تحت فرمان خالق شد رستگار

### حکمت ۳۸۴

#### راه چگونه زیستن

گر چه آرامش جهان را یافتی  
این جهان را پایداری نیست هان

همچو سیمایی جهان رو کاستی  
بس چه نادانی نه دور از آن جهان

ای یقین حاصل به دوراز ماجرا  
چون زیانکاری ثمر دارد بدی  
آزمونی کرد باید شخص را  
زیستی سالم که باشد جاودان

ای بشر خاکی تعدی ها چرا  
از خدا گیری دلا پاداش هان  
تابه آنجایی رسی با ما خدا  
با ذخیرت توشه ای ای با وفا  
از هوا نفسی که شیطنانی جدا  
جای ماندن نیست به دوری از آن

هر که جويا چیز یابد بخش آن  
او بیابد آنچه را جوید همان

این بدان شری که جنت برملا  
توشه ای باشد ز تقوا شد عیان  
مقصودی را انتخابی چشم گیر  
باشد ای مردم نشان از عاقبت  
سوی آن وادی به جانب آسمان

دور از فقری که آتش برملا  
ضعف بیماری تتی باشد همان  
قلب باشد تقویت آن را به فن

در نکو اعمال کوتاهی چرا  
خوب دانی در زیان این عده ای  
گر چه عجزی ناتوانی برملا  
ای بشر خاکی چه خواهی از جهان

### حکمت ۳۸۵

#### دنیا شناسی

نزد خالق این جهان خوار ای رها  
با تعلق جیفه دنیا کی توان  
بارها کردن تعلق جیفه ها  
دور شو از این جهان فانی سرا  
معرفت حاصل چو در دنیا دلا  
ای بشر خاکی فرار از این جهان

### حکمت ۳۸۶

#### استقامت در برابر سختی ها

استقامت از خودی باید نشان  
هر کسی جوینده باشد بین مان

### حکمت ۳۸۷

#### شناخت خوبی و بدی

نیست خیری منتهی آتش دلا  
نیست شری واقعیت خیر هان  
بی بهشت هر نعمتی باشد حقیر  
هر بلایی بی جهنم عاقبت  
عاقبت خیری به دور از این جهان

### حکمت ۳۸۸

#### سلامتی با فقر زدایی

فقر باشد جان من نوعی بلا  
سخت تر از تنگ دستی مردمان  
سخت تر از ضعف بیماری بدن



هر که را تقوا دلی حاصل دلا  
دل به تقوا زنده کن ای مهربان

### حکمت ۳۸۹

#### گرایش به اعمال نیک

با روش کردار نیکان می توان  
گر بزرگی خاندان را صاحبی  
با عمل بر رکن اعمالی دلا  
با عمل اعمال را احیا دلا  
در روایت دیگر آمد ای رها  
گر چه دارد خاندانی بس بزرگ  
همتی از خود نشان ده استوار

### حکمت ۳۹۰

#### راه صحیح برنامه ریزی

روز و شب را بر سه قسمت کن دلا  
در عبادت خالق را کن ثنا  
در تلاشی قسمتی از روز را  
قسمتی را استراحت نفس هان  
هر خردمندی پذیرد پند را  
در صراطی گام برداری دلا  
بیشتر لذت حلالی بین ما  
از سرا فانی جهانی در گذر  
ای بشر خاکی چه خواهی از جهان

### حکمت ۳۹۱

#### ترک حرام و غفلت زدگی

تا توانی چشم پوشی از حرام  
دیده ای لازم که رویت هر بلا  
دور از غفلت رها از دنیوی

بین خلقی تندرستی بر ملا  
شکر نعمت را ادایی هر زمان

تابه آن جایی قدم مقصد عیان  
همتی از خود نشان گر راغبی  
تابه آن حدی رسی با ربنا  
لم یلد یولد خدا باشد خدا  
بین خلقی هر که بی حرمت دلا  
سود عاید لا هم او را ای بزرگ  
تحت فرمان خالق گر رستگار

تا یقین حاصل تو را شکری ادا  
آن زمانی خلوتی کن با خدا  
تا مخارج زندگانی دخل ها  
با لذایذ مایه زیبایی همان  
در معاشی کسب روزی روی پا  
راه عقبا را گزیدی بین ما  
آن زمان رویت به دور از این سرا  
سوی عقبی جایگاهی با ثمر  
ابتدایش با سر انجایی عیان

دور شو از مکر دنیایی نه رام  
زشت کاری های دنیا بر ملا  
لحظه ایامت ز زشتی دور همی

### حکمت ۳۹۲

#### راه شناخت انسان ها

گر چه انسان خود نهان زیر زبان  
با سخن مردم شناسایی دلا  
با بیان بین اجتماعی آدمی

منزلت قدرش به رتبت با بیان  
رتبه بندی با کلام ای آشنا  
بین همنوعان شناسایی همی

### حکمت ۳۹۳

#### برخورد با دنیا

روی گردان از تعلق دنیوی  
باش قانع با قناعت زندگی  
سعی کن نیکو تلاشی کن دلا  
عاریت دنیا سرایی جاودان  
بهتر از دنیا سرا فانی جهان

آنچه روزی بر تو بخشاید همی  
خالقت را کن عبادت بندگی  
تا به آرامش رسی در این سرا  
نیست جانا گر تلاشی در جهان  
آن جهان باشد سرایی جاودان

### حکمت ۳۹۴

#### جایگاه سخن

ارجمندی هر کلامی بر ملا

کارگر تر از مسلح حمله ها

### حکمت ۳۹۵

#### قناعت ورزی

تا توان داری قناعت کن دلا  
گنج باشد خود قناعت ای رها

با قناعت زیست باید ای رها  
حد رعایت کن ذخیرت توشه را

### حکمت ۳۹۶

#### زیست خوب

بهتر از مرگی چه باشد در جهان  
تن به ذلت لا ز خواری دور هان  
سازگاری با کمی سرمایه ای  
لا درازی دست را سو این و آن  
گر نشسته آدمی را ای رها  
با تحرک هم تلاشی ای رها  
روزگاری را دو روزی فرض هان

مرگ با عزت غرور آور همان  
آن چنان زی نام باقی در جهان  
دور از دستی تکیه بنده ای  
با کمی سرمایه دشتی کن گران  
بخشی لا هان به چیزی بر ملا  
باز چیزی هم نبخشند کم بها  
سود آور گاه گاهی در زیان

روزگارت سود آور چون همان  
سعی کن باشی شکیا ای به کار  
در جهان باقی تو را جاوید نام

بوی مشک آسان سبک در بین ما  
در فضا پیچید خوش بویی تو را

بین خلقی زندگی کن بهترین  
از تعلق جیفه دنیا خود رها  
یاد مرگی دور از فانی سرا

هر یکی را احترامی تاج سر  
لا تعدی از پدر فرمان همین  
تحت فرمان لا ز والد آن زمان  
دور از خالق به باطل منطبق  
نام نیکو انتخابی همچنین  
با علومی آشنا حق برملا  
حکم هایش آشکارا بین ما

یک سری نیرو که مرموزی به فهم  
فال نیکی راست باشد برملا  
رد این مطلب که باشد یک جنون  
دیگران را هم رسد کاری هبا  
همچو شهد انگور زنبور ای رها

از خوشی یا سرکشی دور آن زمان  
در زیان ایام تلخی روزگار  
زیستی کن آن چنان در بین عام

#### حکمت ۳۹۷

##### عطر خوب

خوب باشد بوی عطری ای رها  
عطر آگین بوی آن مشکی دلا

#### حکمت ۳۹۸

##### یاد مرگ ترک خود بینی

دور از فخری تکبر آفرین  
یاد مرگی کن تمامی لحظه ها  
تا توانی کن ذخیرت توشه را

#### حکمت ۳۹۹

##### حق والدین

یک سری حق بین فرزندان پدر  
حق والد بر پسر باشد چنین  
جز به یک بندی تعدی خود عیان  
پور را هادی به جانب غیر حق  
حق فرزندان پدر را باشد این  
پور را تعلیم بخشد بارها  
علم قرآنی بیاموزد دلا

#### حکمت ۴۰۰

##### تشخیص واقعیت از خرافات

جان من دارد حقیقت چشم زخم  
یک حقیقت سحر و جادو ای رها  
رویدادی بد نباشد بد شگون  
اعتقاد این آن به بیماری بلا  
بوی خوش درمان نشاط آور دلا

خاطری را انبساطی با نگاه  
واقعیت ای بشر خاکی بدان

#### حکمت ۴۰۱

##### هماهنگی با مردم

ایمنی خواهی هماهنگی عیان  
گر چنین باشد به دور از دشمنی  
هم جهت با خلق راهی شو دلا

#### حکمت ۴۰۲

##### شناخت موقعیت ها

پر نیاورده کنی پروازها  
گر بزرگی را ندیدش ای بزرگ

#### حکمت ۴۰۳

##### پرهیز از کارهای گوناگون

گونه گون کاری که انجام هر کسی

#### حکمت ۴۰۴

##### شرح لا حول و لا قوة الا بالله

در برابر خالق مطلق دلا  
ملک هستی را خدا مالک بدان  
بی کران نعمت خدا دارد بسی  
از کرامت خالق بس مهربان  
حکم اجرا تحت فرمان خالق  
آن زمان تکلیف از ما دور هان  
قدرتی دارد خدایی مهربان  
ما که باشیم ای بشر خاکی بدان  
حمد گویم شکر نعمت را سپاس  
با چنین آثار خالق را به یاد

بر طبیعت سبزه زاری صبحگاه  
با نگاهی بر طبیعت شادمان

با رعایت خلق و آدابی همان  
کینه های هر یک از آنان همی  
تا به دور از کینه آفتابی بلا

خردسالی را به یادآور دلا  
در سرش آواز دارد بس بزرگ

خوار گردد لا ظفرمندی همی

ما که باشیم ای رها مالک خدا  
هر چه در هستی از او بی شد همان  
نعمتی بخشد به ما انسان همی  
جزوی از نعمت به ما بخشیده دان  
پاییند عهدی بمانیم ما بسی  
نعمتی بخشیده گیرد باز هان  
قادری مطلق که خلقت هر زمان  
هر چه در هستی از او باشد همان  
هر چه در گیتی نمایان بین ناس  
لم یلد یولد خدایی عدل و داد

## حکمت ۴۰۵

### متظاهر به دین

تا به حدی دین هر کس پایدار  
میل دارد بر تعلق جیفه ها  
عقل علمی باطنی در گیر خواب  
زیر پایش بوده افتد چرخشی  
از تظاهر دور علمت در یقین  
در حجابی مانده حق باطل عیان

خود رها کن از مغیره ای عمار  
تا به حدی دین او باشد دلا  
عمد در کار است حق در حجاب  
شبهه را نوعی بداند لغزشی  
با تظاهر جاهلان درگیر دین  
ای بشر خاکی چه دارد این جهان

## حکمت ۴۰۶

### خلق تهی دستان و توانگران

در برابر مستمندان ای نگار  
از خداوندی بگیری با ثنا  
در برابر هر توانگر سربلند  
با توکل بر خداوندی دلا  
با رعایت خلق اشرف بین ما  
هر حیاتی می رود جانب ممات

نیک باشد گر فروتن مایه دار  
دوست داری راغبی پاداش را  
نیک تر از آن زمانی مستمند  
خویش تنداری کند در بین ما  
ای بشر خاکی گذر ایام را  
کایناتی مرگ دارد با حیات

## حکمت ۴۰۷

### ارزش عقل

سایه سار عقل آدمی روزی دلا  
امنیت حاصل رفاهی سربلند  
از سرا فانی به جانب آسمان

بر بشر بخشیده خالق عقل را  
با شناسایی محیطی عقلمند  
با کمک عقلی رها از این جهان

## حکمت ۴۰۸

### سرانجام حق ستیزی

چون که با حق او در افتد رو فنا

رو به نابودی همان شخصی دلا

## حکمت ۴۰۹

### هماهنگی قلب و چشم

با رصد عقلی و قلبی راهیاب  
با ثبوت عقلی کلامی جذب سلب

قلب باشد چشم را جاننا کتاب  
آنچه رویت عین ثبت آید به قلب

## حکمت ۴۱۰

### پرهیزگاری

سمت تقوایی روان جانب خدا  
رأس هر خوبی به تقوا برملا

آن کسی را ارجمندی ای رها  
خُلُق را ارزش بسی باشد دلا

## حکمت ۴۱۱

### احترام به استاد

احترامش را نگه با لحظه ها  
با بلاغت فهم را کن برملا  
صاحب علمی را دلا کن احترام

از کسی چون یاد علمی را دلا  
برملا کن راه نیکو فهم را  
از درشتی دور حرمت با کلام

## حکمت ۴۱۲

### راه خودسازی

خود کنی اصلاح ایمان تقویت  
زشت کاری های این آن مردمان  
بر دگر کس هم پسندی کن نما  
آنچه نپسندی به دیگر کس همین

بس تو را جانا که یابی تربیت  
دور از خلقی شوی نا مهربان  
هر چه را بر خودپسندی ای رها  
دور از خلقی که زشتی آفرین

## حکمت ۴۱۳

### تحمل بر مصایب

با شکیا همچنان آزادگان  
یا چو ابله رو فراموشی سخیف  
همچو ابله گر چه دانا برملا  
تا رها از زشت کاری این و آن

در برابر هر مصایب ای جوان  
یا چو یک آزاده ای باشی شکیب  
گر چه آدم را فراموشی دلا  
همچو مردان با شکیا باش هان

## حکمت ۴۱۴

### تحمل بر مصیبت

یا چو مردان با شکیا بین ما  
بسته دربی را گشاید با قرار  
با صبوری هردمی دوری ز شر  
بین خلقی باش جاوید ای بزرگ

بی تفاوت همچو دد باشی دلا  
صبر خود باشد کلیدی آشکار  
بی تفاوت هان چسان باشد بشر  
با شکیا همچو مردانی بزرگ

## حکمت ۴۱۵

### شناخت دنیا

با زیان کاری که دارد عن قریب  
هر چه در هستی فنایی همچو خواب  
گر چه بینند کیفری کیفر عیان  
در جهان باقی سرایی ماندگار  
در گذر سیری سفر نقلی مکان  
بانگ کوچی را ندا در بین مان  
منتقل باید از اینجا این مکان  
کوچ باید تا فرار از هر چه شر  
با ذخیرت توشه دور از این سرا

گر چه دنیایی دهد ما را فریب  
بگذرد ایام جانبا با شتاب  
دوستان یا دشمنان ۳۳ در این جهان  
واپسین روزی بگردد آشکار  
اهل دنیا همچنان یک کاروان  
با درایت کاروان سالار هان  
رخت بندید ای شما کروانیان  
جای ماندن نیست اینجا ای بشر  
معبری دان این جهان را ای رها

## حکمت ۴۱۶

### برخورد با دنیا

هیچ چیزی لا بقا دوری دلا  
سهم فرزندان شود دوری از آن  
آن زمانی در اطاعت رب جان  
مایه آرامش رفاهی بر ملا  
تحت فرمان خالق باشد همی  
تقویت دینی کند خسران که ترک  
ارث را خرجی کند در فسق ها  
خرج کاری می کند دلواپسی  
می شود آتش عذابی ای نکو  
یار او گشتی گنااهش بر ملا  
آنچه از دنیا به کف اقبال ما  
بعد از ما هم رسد بر این و آن  
نامه اعمال هر کسی باشد عیان  
هر چه میراثی به این آن عزتی  
می رسد روزی ز خالق بی شمار

از جهان دنیا حرامی رو فنا  
آنچه ماند بر تو میراثی بدان  
ماترک را ارزشی باشد بدان  
تقویت دین ماترک گر ای رها  
بس سعادت مند باشد آن کسی  
از هلاکت دور باید ماترک  
آن زمان نابود شخصی بین ما  
این چنین ارثی ندارد ارزشی  
چون فراهم مال در دستان او  
گر گناهی مرتکب او بین ما  
حمد رحمان آن خدایی را دلا  
قبل از ما بوده دست دیگران  
حمل بار هر کسی بر دوششان  
با سوابق فرد باشد رحمتی  
در تمامی حال باش امیدوار

با امیدی گام برداری دلا

#### حکمت ۴۱۷

##### راه توبه و استغفار

بر تو گرید مادرت هان ای فلان  
معنی اش دانی که استغفار چیست  
فهم استغفار باشد سهل لا  
معنی اش را خوب دقت شش جهت  
از حوادث پیش آمد کارها  
عزم جزمی باز گشتی لا به او  
تا کنی دیدار خالق پاک را  
دین داری حق باید کرد ادا  
بار تکلیفی ادا باید دلا  
گر تو را از خوردنی باشد حرام  
آن چنان غمگین وجودت شرمگین  
آن چنان لاغر بماند استخوان  
بار دیگر رشد لحم رو استخوان  
رنج طاعت را چشانی چون به تن  
این که استغفار گویی ای فلان

#### حکمت ۴۱۸

##### توشه حلم و بردباری

بین حلمی بردباری ای رها  
پیشه صبری گر کنی حاصل تو را

#### حکمت ۴۱۹

##### دشواری های آدمی

آدمی را یک سری اعمال هان  
ضعف و بیماریش مخفی در حجاب  
می دهد آزار حتی پشه ای  
با گلو گیری یک جرعه طعام

ترک این منزل کنی جانب خدا

ای که استغفار کردی بین مان  
دید قلبی عین دانی لا یکیست  
رتبه ای دارد مقامی بین ما  
فهم معنا دید خواهد زین سبب  
گر پشیمانی شود حادث دلا  
حق مردم را رعایت نیک رو  
لم یلد یولد خدا باشد خدا  
پایبند عهدی بمان با ربنا  
فوت هایی را که واجب کن قضا  
با فراوان غم برون از جسم خام  
با عرق بیرون ز اتدامت همین  
روی هر یک استخوان لا لحم هان  
همچو طفلی تازه رشدی بین مان  
آشکارا آن زمان بین انجمن  
آن زمان شایسته ما بین خلق هان

قوم و خویشی فرض کن با صبرها  
بردباری با حلیمی ای رها

مرگ دارد ناگهانی گر نهان  
ثبت اعمالش تمامی در کتاب  
بارها او را چه باید بنده ای  
رو به نابودی فنا در بین عام



همچو نعلشی رو زمین افتاده هان

با نگاهی نفس پرور بر ملا  
رویتی از هر کدامین بنده ای  
در شگفتی آیدش حس بر ملا  
همچو آن زن بوده باشد بینشی  
این چه حد داند فقیهی بوده بس  
با هجومی بر کسی رویت زنان  
پاسخ دشنام دشنامی چرا  
با تذکر بخششی عفوی همان  
خفته گر هان شعله ای دارد نهان

ابیضی خیطی ز اسود خیط را  
حق را جانا ز باطل هاجدا  
خیط ابیض را جدا از اسودی

هر چه حد باشد بزرگی را عیان  
چون که کاری نیک باشد بین ما  
اندکی بیشی فراوان ای جوان  
حد تکلیفی است باید کرد ادا  
این چنین بوده است و باشد همچنان  
بد به جانب بد که خوبی خوب را  
سمت خوبی رفت باید ای رها

با عرق بد بو میان خلقی دلا

#### حکمت ۴۲۰

##### درمان هوای نفسانی

دیدگان این هر یک از مردان دلا  
همچو آتش گرم سوزان لحظه ای  
با نگاه این آن زنان هر کس دلا  
گر کند هان با زنش آمیزشی  
از میان مردم خوارچ گفت کس  
مردمان شوری بکردند بین شان  
گفت با نرمی که آرام ای شما  
گر گناهی کرده آن کس بین مان  
نفس را باید مهاری کرد هان

#### حکمت ۴۲۱

##### توشه عقل

آن کفایت عقل را باشد دل  
می دهد تشخیص رویت حق را  
رستگاری راه رویت آن کسی

#### حکمت ۴۲۲

##### ارزش نیکی و نیکوکاری

کار نیکی را ادا ما بینمان  
با حقارت چشم منگر کار را  
بس بزرگی کوچکی گردد عیان  
هر کسی را کار نیکی بر ملا  
می خورم سوگند بر خالق جهان  
خوب و بد را بس طرفداران دلا  
دوری از بد رهنمونی خوب را

## حکمت ۴۲۳

### خودسازی

هر که اصلاحی کند در بین ما  
از نهان آغاز پاکی را عیان  
بین خلقی اجتماعی بردبار  
با کفایت نعمتی خلقی به کار  
بین خلقی حسن نیکی برقرار  
آن چنان زی بین خلق ای خوبرو  
گر نباشی بین خلقی ای جوان  
سوی آن وادی که باشد جاودان

آشکارا نیک گرداند خدا  
اولویت خود کند اصلاح هان  
آن چنان زی دین خود را استوار  
بی کران نعمت دهد پروردگار  
بین خود با خالقت ای هوشیار  
با خدا باشی که حاضر ناظر او  
نام نیکوی ات بماند جاودان  
ای بشر خاکی فرار از این جهان

## حکمت ۴۲۴

### توشه بردباری و عقل

پرده‌ای از پرده‌هایی با صفا  
هر چه کمبود حسن اخلاقی همی  
در حجابی بردباری بودنی  
نفس را ضایع کند در بین ما  
آدمی جاننا فرار از حرص جان

چون حجابی بردباری ای رها  
عقل شمشیری است بران آدمی  
جان من با صبر پوشش کردنی  
کش به شمشیر عقل جاننا آن هوا  
از هوا نفسی خلاصی آن زمان

## حکمت ۴۲۵

### مسئولیت اغنیا

سود ده بر دیگران در بین ما  
نعمتی خاصی که در دستان شان  
تا زمانی بخششی دارند شان  
آن زمانی رد بخشش ای رها  
دست افرادی دهد جاننا همی  
احتیاجی رفع گردد هر دمی

بندگانی بین ما باشد دلا  
نعمتی خالق به آنان داده هان  
نعمتی باقی به کف آنان همان  
نعمت از دستان شان گیرد خدا  
از چنین افراد گیرد نعمتی  
تا دگر افراد بخشش ای رهی

## حکمت ۴۲۶

### ناپایداری

هست جاننا اعتماد حاصل همی

بس خصایل خوب ما بین آدمی

اتفاقی حادث آید آن زمان  
لا علاجی بوی مرگی بر ملا  
چون گدا بینی تهید ست آن دمی  
چون دگرگونی حوادث بر ملا  
تحت فرمان خالق پابندی  
ظاهری باطن یکی کن سربلند  
در مداری سیر جانب ربنا

پیش مؤمن کرده باشد ای رهی  
کرده باشد شکوه ای ای مردمان  
بوده باشد این بدان آن بنده ای  
بوی کفری رویتی با گفته ای  
پیش آن شخصی گله دوری ز آز

ذکر او را می ستاید ربنا  
از تعدی دور مردم با خدا  
تحت فرمان آدمی از کردگار  
در تمامی حال شب روزی همی

فرد را بینی کشد فریاد داد  
مرتکب کاری گناهی بین عام  
با همین سرمایه بخشش بین مان  
گرد آور مال خود در زیر خشت  
کیفری بیند عذابی گر غمین  
در رفاهی دیگران دور از غمی

تندرستی را نگر ناگاه هان  
آن چنان بیمار گردد بین ما  
یا توانگرزاده ای را رویتی  
نیست جانا اعتباری بین ما  
با توکل زیست باید بندگی  
ای بشر خاکی به معنا ارجمند  
همچو خورشیدی شوی در بین ما

#### حکمت ۴۲۷

#### جایگاه شکوه

هر که از روی نیازی شکوه ای  
گوییا در پیشگاه رب جان  
نزد کافر هر کسی را شکوه ای  
از خدایش کرده جانا شکوه ای  
پیشه صبری کن دهد او بی نیاز

#### حکمت ۴۲۸

#### روز عید

روژه آن فردی پذیرا بین ما  
این همان روزی است نو روزی دلا  
واقعی عیدی همان روز آشکار  
ای بشر خاکی خدا را کرنشی

#### حکمت ۴۲۹

#### غمگینی سرمایه داران

حسرت آور روز حشری را به یاد  
علتش گرد آوری مالی حرام  
ثروتش در دست این آن دیگران  
آن که بخشد می رود جانا بهشت  
در درون قعری جهنم آتشین  
گرد آور مال بیند کیفری

### حکمت ۴۳۰

#### حزن زر اندوزی

در زیان هر تاجری هر چند معاش  
خود کند رنجور بی حرمت دلا  
با چنان حسرت کند ترک این جهان  
سوی آن منزل بسی هان پرتگاه  
خوشدل آن فردی ذخیرت توشه را  
نزد خالق با حیا شرمنده لا  
از سرا فانی به جانب رب جان

نا امید افراد هر چند در تلاش  
آن کسی باشد فراهم مال را  
لا هماهنگ گر چه با تقدیر هان  
با ذخیرت توشه ای باری گناه  
هر کسی را حمل باری ای رها  
توشه تقوایی به روزی برملا  
ای بشر خاکی فرار از این جهان

### حکمت ۴۳۱

#### انواع روزی

آن که او خواهد تو را ای با وفا  
فرق بسیار است روزی برملا  
در پیش آید روان مرگی همان  
سوی آن وادی که ویران رهنمون  
طالبش دنیا شود او را دلا  
چون کند دوری از این هستی جهان

بر دو قسم بخشد به انسان روز را  
یا که جویا آن تو باشی ای رها  
هر که خواهد سوی دنیایی روان  
تا که از دنیا کند او را برون  
هر که خواهد آخرت را بین ما  
آن دهد نعمت به افزونی همان

### حکمت ۴۳۲

#### خصوصیات دوستان خدا

در تمامی لحظه از او لا جدا  
دور از دنیا فرار از این جهان  
جلوه دنیا را بدینند برملا  
این سرا فانی گذر ایام چند  
زیر پا له گشتگانی بی قرار  
زود باشد ترک ما فیها همان  
حاصلش خواری دلا لا ارجمند  
کنج دنیا را گزیدند این کسان  
پشت سر چون آتشی شد دشمنی

آن کسانی با خدا انسی دلا  
بر درون دنیا نظاره این کسان  
مردمان با چشم ظاهر ای رها  
آن چنان سرگرم این دنیا شدند  
با هوا نفس این کسانی سازگار  
گر چه دنیا را گزیدند این کسان  
این کسان خواهان دنیایی شدند  
دور از دنیا سرایی جاودان  
بین مردم گر چه بودش آشتی

آشتی کردند بودش یک خطا  
آیه قرآن را تلفظ بین ما  
پایبند عهدی بماند ند جاودان  
با امیدی دور از درگیر نان  
متقی دوران هم اینان مردمان

آنچه بر جایی بماند تلخ ها  
آن ذخیرت توشه ای باید که چید  
پشت سرهم روز و شب چرخش همان  
گام بر دارد جدا از این سرا  
جایگاهی به ز دنیایی فنا

ای بشر خاکی به جایی رهنمون  
بهتر از دنیا سرایی رو بقا  
با زری سیمی وجودی پر بها  
همچو خورشیدی فروزان بین ما  
در گرو مرگی تمامی رفتنی  
دل غنی گردان وجودت پر گران

عزم جزمی شکر نعمت را ادا  
روی خلقی درب آمرزش گشا  
ای بشر خاکی چه خواهی از خدا  
مطلبی داری طلب کن بی نیاز  
حاجتی داری بخواه از ربنا  
هر چه داری مطلبی خواه از خدا

این کسان با جلوه دنیا ای رها  
آن کسانی دوستان خالق دلا  
این کسان آگاه انسی با قرآن  
حکم قرآنی به اجرا این کسان  
از خدا ترسند اینان هر زمان

### حکمت ۴۳

#### فنا پذیری لذیذ

لذتی را انتها باشد دلا  
یاد تلخی های ایامی کنید  
رو به پایان در گذر ایام هان  
هر وجودی ناگهانی رو فنا  
از سرا فانی جهان جانب بقا

### حکمت ۴۴

#### آزمایش انسان ها

در تمامی حال ما را آزمون  
خالقی مطلق بشر را ای رها  
بین خلقی آزمون ما هم دلا  
خوش بر احوال آدمی یک رو دلا  
دور باید کرد از خود دشمنی  
ای بشر خاکی چه خواهی از جهان

### حکمت ۴۵

#### جایگاه اخلاق

روی خلقی درب شکری بسته لا  
روی خلقی درب نعمت بسته لا  
هان دعا دربی گشا بر روی ما  
روی خلقی چون اجابت درب باز  
هیچ دربی بسته لا بر روی ما  
می کند جانا اجابت هر دعا

### حکمت ۴۳۶

#### شناخت بزرگواری و بزرگواران

آن کسی شایسته ما بین آدمی  
معرفت حاصل بزرگی را عیان  
بر بشر داد آن کرامت را خدا  
شکر نعمت بی کران را کن ادا  
هر چه در هستی مهیا در وجود  
بی نیاز او لم یلد یولد دلا  
در تمامی لحظه باشیم ما بدان

### حکمت ۴۳۷

#### بخشش و عدل

جای خود هر چیز باشد گر دلا  
گر میان خلقی بباشد بخششی  
گر چه تدبیری عمومی خلق را  
جای خود دارد کسی را بخششی  
بهتر آن باشد عدالت برقرار  
سایه عدلی پایداری این نظام  
با کرامت بخششی حق جابجا

### حکمت ۴۳۸

#### نادانی و دشمنی

دشمن آنند مردم ای رها  
دشمنی با جهل گردد آشکار  
جامه تقوایی بپوشی حلیه علم  
آن زمان دانی میان خلقی صفا

### حکمت ۴۳۹

#### توصیف زهد و ورع

زهد آن باشد کلامی در قرآن  
هر چه بیرون از کفی شد ای رها

ارجمندی را عیان از خود همی  
سجشی با او بزرگی ها بیان  
با رعایت حکم جانا برملا  
ای بشر خاکی چه خواهی از خدا  
عمق معنار نظر او را سجود  
هر زمان ناظر که حاضر بین ما  
همنشین با او خدایی مهربان

با عدالت اجتماعی آشنا  
جابجا عدل اجتماعی ای رهی  
با عدالت برقراری نظم ها  
پایبند عهدی به دور از رنجشی  
بین خلقی اجتماعی پایدار  
در جهان هستی بماند مستدام  
ارجمندی با عدالت برملا

خود نمی دانند علت ماجرا  
از جهالت نفس دوری ای نگار  
دور از جهلی هنر آرا به حلم  
ارزشی دارد محبان با وفا

بار معنایش به علمی جاودان  
غفلتی گر جان من حسرت چرا

گر چه گاهی شادمانی ها عیان  
در گذر هر تلخ کامی ها دلا  
بهتر آن باشد جوانب زهد را

#### حکمت ۴۴۰

#### نقش خواب در زندگی

خواب دیدن ها میان افراد هان  
ای بسا تصمیم قطعی روز را

#### حکمت ۴۴۱

#### تجارب مدیران

در چنین میدان سبقت ای رها  
مایه عزت آبرو باشد تو را

#### حکمت ۴۴۲

#### محیط مناسب برای زیست

هر کجا باشی به شهری زندگی  
یک مزیت برتری لا در جهان  
روح والا را نظر خاکی نشین  
در گذر ایام دوری از جهان  
ارجمندی روح هر جا بر ملا

#### حکمت ۴۴۳

#### خصایص مالک اشتر

در سرافرازی چو کوهی استوار  
همچو کوهی یکه بودش در جهان  
هیچ سالک فتح لا هان اوج کوه  
بر فراز آن کوه لا پر طایری  
مقتی دوران ببینی همچو کوه

#### حکمت ۴۴۴

#### شادابی در کار

با فراوانی تداوم کار یار

خوب آن باشد تحمل یاد شان  
شادمانی بر ملا در بین ما  
در نظر آری رعایت حد را

تلخ کامی گر چه دارد در جهان  
نقش بر آبی کند کاری هبا

چون مبارز مرد میدان جنگ ها  
اول از خود جنگ را آغاز ها

حد تکلیفی رعایت بندی  
ای بشر خاکی مزایا خود عیان  
همنشین این آن خدایی همچنین  
ترک این وادی به جانب آسمان  
هر کجایی شکر نعمت را ادا

مالک اشتر بود جانا رستگار  
همچو سنگی سخت خرابی همان  
قله ای دارد به زیبایی شکوه  
جلوه زیبا کوه تن آرا همی  
پاکدامن جلوه آرا با شکوه

رنج آور با فراوانی چه کار

شوق آور دور از رنج ای ننگار  
رنج آور لا خدا را بندگی  
بهتر از آن با تکاثر ای رها  
هر کسی را برملا روزی دلا

#### حکمت ۴۴۵

##### مردم شناسی

بخت آور ویژگی ای مردمان  
منتظر آن انتظار ای هوشیار  
در تردد هر کسی در بین ما  
تیپ شخصی بی نهایت برملا  
همنشین با آن و این گردی همان

کار اندک بهتر از تکثیر کار  
با تداوم کار اندک زندگی  
با تداوم گر رسد روزی به ما  
می رسد روزی تداوم خلق را

#### حکمت ۴۴۶

##### پرداخت دیون مردم

شخص را باب فرزدق بود آن  
علتی دارد چه بوده ماجرا  
دین مردم را ادا کردم همان  
صرف دینت شد شدی آسوده جان

گفت مولانا امیرالمؤمنان  
اشترانت را نمی بینم چرا  
با پراکنده تمامی اشتران  
بهترین راهش همین بودش همان

#### حکمت ۴۴۷

##### نقش فقه در تجارت

فقه اسلامی معارف بین ما  
با معارف فقه اسلام آشنا  
دست بر کاری زنی باشد ربا  
کسب دانش کن به دور از هر بلا

از ربا خواری کنی دوری دلا  
شرط باشد در تجارت ای رها  
بی تعلم مرتکب کاری خطا  
از زنا بدتر دلا باشد ربا

#### حکمت ۴۴۸

##### راه برخورد با مصایب

هر چه کوچک را بزرگی بشمری  
بین خلقی می شوی دوری از آن  
با مصایب هر گرفتاری بلا

اکبری روزی مصایب اصغری  
ابتلایی با مصایب اکبران  
بهتر آن باشد کنی سازش دلا



### حکمت ۴۴۹

#### مبارزه با هوای نفس

ارجمندی آن کسی را ای رها  
از هوا نفسی کند دوری دلا  
خوش بر احوال آن کسی دور از هوا

### حکمت ۴۵۰

#### پرهیز از شوخی

عقل ناقص آن زمان باشد دلا  
با درایت عقل از شوخی جدا  
با درایت عقل عاقل بین ما  
عقل ضایع آن زمانی ای رها

### حکمت ۴۵۱

#### روش برخورد با دنیا و مردم

از نشانی های کمبود آدمی  
بین خویشان آشنایان دوستان  
با گرایش رو به جانب آن کسی  
از محبان دور جانب آن کسان

### حکمت ۴۵۲

#### شناخت فقر و فنا

آشکارا بی نیازی فقر هان  
ای بشر خاکی چه خواهی از جهان  
آن زمانی بی نیاز از این و آن  
فقر خود نوعی غنا باشد دلا  
بی نیازی فقر آن روز آشکار

### حکمت ۴۵۳

#### علت انحراف زبیر

هر زمان با ما ببودش آن زبیر  
علتش آن بود پورش ای رها

خوار سازد از وجودش هر هوا  
با گرمی سربلندی ای رها  
از تعلق جیفه دنیایی جدا

ای بشر خاکی سبک مغزی چرا  
ای بسا شوخی که بی جا بر ملا  
آن کسی باشد ز شوخی ها جدا  
با سبک مغزی مطالب بر ملا

این بباشد از محبانی بری  
هر که خواهانت به دور از آن کسان  
خوب لا علت سبب خواری بسی  
مایه خواری بین این آن دیگران

آن زمانی بعد رفتن از جهان  
بعد معنا را نگر میلی بر آن  
با توکل بر خدایی مهربان  
همچو شب روزی کنی فرض ای رها  
با ذخیرت توشه گردی رستگار

منحرف از راه دور از ما به غیر  
نا مبارک پور شد باعث دلا

چون که پورش پا به سنی شد جوان  
منحرف از راه شد دوری ز ما

#### حکمت ۴۴

##### دوری از عجب

پور آدم را چه علت افتخار  
نطفه‌ای بودی ز هیچت آفرید  
نطفه‌ای بودی شدی زیبا دلا  
آن توانی را نداری مرگ را  
آن توانی را نداری ای رها  
ای بشر خاکی فرار از این جهان

#### حکمت ۴۵

##### راه شناخت بزرگ‌ترین شاعر

گم‌ره‌هان را پادشاهانی دلا  
کار پایان شاعران معلوم لا  
رتبه بندی شاعرانی در جهان  
آری ای انسان والا در زمین  
در کلامی معنوی با مثنوی  
با هنر جانب به تقوا رهنمون  
حلیه دانش را فراگیری دلا  
زنده با دانش کنی احیا دلا  
زنده با دانش کنی احیا وجود

#### حکمت ۴۶

##### ارزش جان انسان

در جهان آزاد مردی کو دلا  
واگذاری بر همان افراد هان  
نیست جانا جز بهشتی بر شما  
جانتان را عرضه کمتر لا دلا

خود زیبر از ما جدا شد مردمان  
علتی غالب که از ما شد جدا

مفتخر را با تبخترها چه کار  
کایناتی را به خاطر تو پدید  
حال بد بو مرده ای در بین ما  
دور سازی از خودت حی بین ما  
روزیت را اخذ از فانی سرا  
تا به آن وادی بقایی جاودان

داوری کو تا که داور بین ما  
زاویه دید هر یکی از هم جدا  
با درایت عقل رویت بین مان  
سر فرازی شاعران رویت همین  
شعر را قالب اثر معنا همی  
دور از بد کارهایی بس زبون  
مایه رتبت آدمی در بین ما  
شکر نعمت کایناتی با دعا  
شکر نعمت کایناتی با سجود

واگذارد آن حرامی لقمه را  
اهل دنیا را به دنیایی همان  
جنتی باشد شما را جان بها  
جان بهای جانتان باقی سرا

## حکمت ۴۵۷

### تشنگان مال و دانش

تشنگان مال و علمی گر عزیز  
هر که جویا علم باشد در جهان  
در حقیقت دل غنی گردان بدان

## حکمت ۴۵۸

### علایم ایمان

در جهان هر کس که باشد راستگو  
در به دست آورد سودی یا زیان  
گفته‌ات را اعتدالی کن بیان  
از خدا ترسی نه از آن دیگران

## حکمت ۴۵۹

### جایگاه جبر و اختیار

چیره تقدیر الهی هر زمان  
آن چنان غالب که تدبیر عقل هان  
مانده در کاری میان جبر اختیار

## حکمت ۴۶۰

### بردباری

بردباری با درنگ همسو دلا  
با صبوری می رسی آن جایگاه

## حکمت ۴۶۱

### نشانه ناتوانی

ناتوان را گر ببینی در تلاش  
حد رعایت کن صبوری اختیار

## حکمت ۴۶۲

### پرهیز از غرور

می خوری با وصف این آن بس فریب  
دور از اینان به دور از هر غرور

هر دو سیری نا پذیر ند ای عزیز  
بهتر از جویای اموالی همان  
آدمی در گیر کاذب مال هان

راستگویی مایه عزت ای نکو  
بر حذر از کذب گویی در جهان  
بیش و کم لا ترس از خالق جهان  
سمت خالق رو که ناظر بین مان

بر محاسب کارها ای مردمان  
هر چه اندیشه به روز آفت همان  
با خدا همراه شو تا رستگار

عزم جزمی همتی شد بر ملا  
با صفا جایی به دور از هر گناه

غیبت از این آن کند هم سو مباش  
دور از کاذب سخن چین روزگار

این و آن شیطان نفس اند عن قریب  
دور از توصیف خلقی با شرور

**حکمت ۶۳****دنیا برای آخرت**

آخرت را یاد دور از هر چه شر  
تا پلی باشد معارف ماندگار  
از فنا منزل گذر فانی سرا  
فکر آن جایی فرار از این سرا

عاریت دنیا چه دارد ای بشر  
این جهان را آفریدش کردگار  
این جهان ابزار باشد بین ما  
نیست دنیا جای ماندن ای رها

**حکمت ۶۴****پایان درد**

هر حکومت را زمانی رفتنی  
گر کنی کاری نباشد ائتلاف  
بر چنین حاکم شوند غالب همان  
هر زمانی چون که فرصت حمله هان

تا زمان باقی و مهلت دادنی  
بین شان رویت چنان هان اختلاف  
همچو گفتاری گشایندشان دهان  
در کمین گفتارها ای مردمان

**حکمت ۶۵****ارزش والای انصار**

وصف انصاری کنم فرخنده جان  
آن چنانی پروراندند بین ما  
در رفاه آسایش آرامش دلا  
بهر خلقی بذل مالی بذل جان  
هر مهاجر را پذیرش بین شان

می خورم سوگند بر یکتا جهان  
پرورش اسلام را اینان دلا  
همچو مادر تربیت فرزند را  
با زبان برنده گویا این کسان  
یادی از انصار اینان آن کسان

**حکمت ۶۶****دقت در مشاهدات**

چشم باشد چشم باشد چشم ها

بند ظرف هر حوادث ای رها

**حکمت ۶۷****توصیف رهبران دینی**

با فشار ایستادگی کردند شان  
رو به رونق کارها ای مردمان  
استقامت پایداری بر ملا  
حکم قرآنی ادا در بین مان

در برابر مردمانی حاکمان  
تا که دین جاوید ماند در جهان  
گر چه میزان حکم باشد بین ما  
دین اسلامی بماند جاودان

## حکمت ۴۶۸

### مسئولیت سرمایه داری

بین خلقی سخت کوشی بر ملا  
جان من تنظیم لا در یوزگی  
در تقلا در چه کاری صرف ها  
همچو قحطی سخت ایامی چه کار  
رو فراموشی نه بخشش بین تان  
خوار نیکان بین هر یک از بدان  
منزوی نیکان به نیکی بین عام  
دست گرگان در اسارت نیکوان

رو به سختی روزگاری ای رها  
خرج مردم با درآمد زندگی  
هر که را سرمایه ای اندک دلا  
بخل ورزی آن زمانی آشکار  
از خدا گفتار نقلی مردمان  
گر چه در آن روزگاری شد عیان  
بین بدها پخش هر پستی مقام  
چاره ای باید چه کاری مردمان

## حکمت ۴۶۹

### پرهیز از افراط و تفریط

هر که افراطی کند تفریط خاک  
دوستی را بر ملا در بین ما  
گفتمانی می کنند با کاستی  
دور از افراط کاری هر زمان  
دشمنانی از عدالت دور هان  
بر همان شخصی شما را او امام  
آن که ما را رهنما جانب خدا

از میان خلقی دو قشری رو هلاک  
دوستان بینی در افراطی دلا  
کذب گویانی به دور از راستی  
حد رعایت کرد باید مردمان  
گر چه بیهوده سخن گویندشان  
با رعایت حد حرمت احترام  
محترم در بین تان باشد دلا

## حکمت ۴۷۰

### وصف توحید و عدل

حکم را میزان قرآن ما بین عام  
در خیالی هان نگنجد مردمان  
حد تکلیفی شما را اقتدا

عدل آن باشد به دور از اتهام  
آنچه گویم گوش کن توحید هان  
عدل و توحید از اصول دین دلا

## حکمت ۴۷۱

### جایگاه سخن

از خموشی دور تا فرصت بیان  
حق ایجابی کند مطلب بیان

سود عاید آن زمان گویی عیان  
آن زمان گویی بیان در بین مان

سود عاید لا ز گفتار ای نگار  
 طرح مطلب کن ادایی حق را  
 تا زمان ایجاب لا مطلب چرا  
 آن زمان گویی سخن مطلب ادا

#### حکمت ۷۲

##### دعای باران

ای خدا سیراب کن ما تشنه را  
 ابر باران را بهاری مهربان  
 ابر باران را بهاری بر دهد  
 تا به حدی صرفه جویی گر کمک

آن زمانی کن سکوتی اختیار  
 گر چه خاموشی ادب باشد دلا  
 خیر در گفتار باشد ای رها  
 رو به خاموشی گذر ایام را

#### حکمت ۷۳

##### رنگ کردن و آرایش

مایه عزت آدمی لا ای رها  
 حرمتی باشد به میت ای نکو  
 از خضابی دور گر ابیض که موی

زینتی باشد خضابی موی را  
 در عزاداری به دور از رنگ مو  
 ما عزاداریم از جانب نبی

#### حکمت ۷۴

##### عفت و پاکی

از شهیدی یاد شد حرمت دلا  
 حاضری ناظر ببیند ربنای  
 با جهاد اصغر جهاد اکبر به یاد  
 پاکدامن ای بشر خاکی نگاه  
 خوی نرمی چون حریری بس لطیف  
 عرضه کن آن را به خالق با حیا

کار حسنی را دلا پاداش ها  
 پاک دامن را عقیقی بر ملا  
 یاد اکبر جهد کن باشد جهاد  
 دور از آلودگی ها در نگاه  
 چون ملک باشد فرشته هر عقیف  
 ناز داری ای بشر خاکی بپا

#### حکمت ۷۵

##### قناعت ورزی

ای بشر خاکی وجودت را بپا  
 آبرو را بهر دنیایی کشی  
 با قناعت زندگی دوری ز آز

گنج داری گر قناعت بین ما  
 عاریت دنیا چه دارد ارزشی  
 با کمی برنامه گردی بی نیاز

ای بشر خاکی وجودت گنج دان

#### حکمت ۴۷۶

##### کشور داری

بین مردم گسترانی عدل را  
از ستم آوارگی حاصل دلا  
بین خلقی دادگر بیداد لا  
بی کران نعمت خدایی را ثمر  
فرد عادل گستراند عدل را

#### حکمت ۴۷۷

##### بزرگ ترین گناه

آن گناهی سخت تر در بین ما  
سعی کن دوری کنی از هر گناه

#### حکمت ۴۷۸

##### مسئولیت آگاهان

او ز دانایان گرفت عهدی دلا  
چون به آگاهی رسد بس جاهلان  
با خرد مردم به جانب حق روان  
ای که دانایی به عهدت پایبند  
از جهالت مردمان باشی که دور

#### حکمت ۴۷۹

##### دوست بد

دوستانی بدترین در بین ما  
در چنان زحمت بیفتی در مرنج  
از همان افراد باشی دور هان

#### حکمت ۴۸۰

##### آفت دوستی

آن زمان را یاد خشمی برملا  
گر چنین باشد یقین حاصل دلا

با کمی لغزش نبخشی رایگان

برحذر از ظلم عادل بین ما  
بس رعایا در فلاکت رو فنا  
دور از شمشیر مردانی خدا  
هر مکان را حاکمی عادل اگر  
با عدالت اجتماعی آشنا

هر گنهکاری سبک احصا خطا  
شکر نعمت را ادایی گاه گاه

تا جهالت پیشگان را رهنما  
در تعهد عهد ماند آن زمان  
از جهالت دور دور از جاهلان  
با عمل کردی بگردی سر بلند  
سوی خالق گام برداری سرور

آن کسانی بین مان باشد دلا  
بهر آنان افکنی خود را به رنج  
مایه شر باشد شرارت بین مان

مؤمنی کاری که مؤمن در بلا  
مؤمنان از مؤمنی از هو جدا

دوستی را آفتی باشد نگار

### مناجات

حمد رحمان خالق پروردگار  
هر وجودی را خدا خلقت نمود  
کوه و دریا را نگاهی کن دلا  
یاد کن از انبیایی هر کدام  
هر یک از اینان هدایت گر دلا  
رهنمایی هر یکی از انبیا  
شکر یزدان خالق را کن ثنا  
هر اثر آثار باشد جاودان  
صحن گیتی یک اثر از ربنا  
ای شما خوبان میان دوستان  
شکر یزدان رو به اتمام این کتاب  
گنج حاصل ای بشر خاکی تو را  
هر یکی از نامه هایش مردمان  
با قرائت حکمت از مولا دلا  
آری ای انسان والا در زمین  
سوی حق رهنمون جانب یقین  
با کتابی همنشین گشتی دلا  
آن قلم احیا بشد در کاینات  
جاودانی آن قلم را ای رها  
این نشان از عشق باشد ای ولی  
جلوه بنما جلوه هایی از بهشت

خشم مؤمن آفتی گشت آشکار

هر چه را رؤیت نشان از کردگار  
خلق دایم می کند او را سجود  
نوح و موسی هر نبی را یادها  
یک جهت را برگزیدند بین عام  
تا جماعت را به جانب ربنا  
خلق گیتی را به یک سمتی دلا  
بی کران نعمت به ما بخشد خدا  
یک نشان از صحن گیتی را عیان  
تا حدودی درک جانا ماجرا  
عندلیبان سخن در بوستان  
هر کلامش گنج باشد در حجاب  
دم غنیمت خطبه هایش پر بها  
حکم قانونی است حاکم بر زمان  
کسب آن علمی کنی باشد بها  
انتخابی آن صراطی را همین  
سمت توحیدی که با او همنشین  
هر زمان حافظ تو را او رهنما  
حمد یزدانی کند دارد حیات  
از خدا ذکری بگوید بین ما  
راه یابی از درون تا بنگری  
حوریانی ماه طلعت با سرشت



